

برنارد لوئیس
کارن آرمسترانگ
دیسلو ژیکولسکی

THE CLASH OF
برخورد تمدن‌ها
چالش سنت و مدرنیته
CIVILIZATION

غلامحسین میرزا صالح

برخورد تمدن‌ها

چالش سنت و مدرنیته

برنارد لوئیس

کارن آرمسترانگ

دیسلاوژیگولسکی و دیگران

غلامحسین میرزا صالح

مقالات مزید

میرزا صالح، غلامحسین، ۱۳۲۴ -، گردآورنده و مترجم.
برخورد تمدنها در خاورمیانه: سنت و تجدد / ترجمه و تدوین غلامحسین میرزا صالح - تهران: مازیار،
۱۳۸۱.

ISBN 964-5676-34-7

*The Clash of Civilization, Challenge of
Tradition and Modernly*

فهرستتویسی براساس اطلاعات فیبا.
عنوان به انگلیسی:

۱. خاورمیانه - تاریخ. ۲. خاورمیانه - تمدن. الف. عنوان.

۹۳۹/۴

DS۴۴ / م۹/۴

۱۳۸۱

م۸۱-۴۷۹۷۴

کتابخانه ملی ایران

مقالات مازیار

مقابل دانشگاه تهران، ساختمان ۱۳۳۰، طبقه اول، پلاک ۴، تلفکس ۶۴۶۲۴۲۱

برخورد تمدن‌ها

چالش سنت و مدرنیته

برنارد لوئیس، کارن آرسترانگ

دیسلو ژینگولسکی و دیگران

غلامحسین میرزا صالح

چاپ اول ۱۳۸۲

تیراژ ۳۳۰۰

حروفچینی محمد اشرف

چاپ و صحافی دیدآور

شابک ۹۶۴-۵۶۷۶-۳۴-۷

فهرست مطالب

۷	پیشگفتار
۱۱	پیش درآمد
	فصل اول
۲۷	پیش از مسیحیت
	فصل دوم
۴۱	پیش از ظهور اسلام
	فصل سوم
۵۹	ارتش امپراتوری ایران
	فصل چهارم
۶۷	نیروی دریایی ایران
	فصل پنجم
۸۷	پگاه و نیمروز اسلام
	فصل ششم
۱۰۷	امپراتوری عباسیان
	فصل هفتم
۱۱۹	خیزش مردمان دشت‌نشین
	فصل هشتم
۱۳۷	دوران پیش از مغول

فصل نهم

۱۴۹ باروت سیاه و دولت‌های خودکامه مدرن

فصل دهم

۱۷۵ دولت

فصل یازدهم

۱۸۵ اقتصاد خاورمیانه

فصل دوازدهم

۲۰۵ گزیدگان دیوانی

فصل سیزدهم

۲۲۱ فرهنگ

فصل چهاردهم

۲۴۵ چالش مدرنیته

فصل پانزدهم

۲۶۱ استحاله

فصل شانزدهم

۲۷۵ سرخوردگی و واکنش

فصل هفدهم

۲۸۱ آرمان‌های جدید

فصل هجدهم

۲۹۷ جنگ بی‌پایان

فصل نوزدهم

۳۱۵ از آزادی تارهایی

فصل بیستم

۳۲۱ سیاست در خاورمیانه

فصل بیستم و یک

۳۲۹ برخورد تمدن‌ها
۳۲۹ مقایسه جمعیت، توان نظامی، تولید... کشورهای خاورمیانه
۳۶۳ سالشمار وقایع سیاسی و اجتماعی خاورمیانه
۳۷۳ فهرست اعلام
۳۹۳ برای مطالعه بیشتر

پیشگفتار

از جمله پیشامدهای شگفت‌انگیز اواخر سده بیستم ظهور بنیادگرایی در میان مؤمنان ستیزه‌جوی ادیان بزرگ بود. نحوه ابراز وجود و تجلی آیین عناصر گاه حیرت‌آور است. آنان عابدان را در مسجد به تیغ گلوله می‌کشند، پزشکان و پرستاران کلینیک‌های سقط جنین را از پای درمی‌آورند، رؤسای جمهوری را ترور می‌کنند و حتی حکومت‌ها را از اریکه قدرت به‌زیر می‌کشند. هر چند شمار بنیادگرایانی که دست به چنین وحشت‌آفرینی‌هایی می‌زنند ناچیز است، اما صلح‌جوی‌ترین و قانون‌شناس‌ترین آنان نیز در سرگشتگی به سر می‌برند، چرا که حتی با بسیاری از باارزش‌ترین مظاهر جامعه مدرن سر ناسازگاری دارند. بنیادگرایان مجال و فرصت پرداختن به مقولاتی چون دموکراسی، پلورالیسم، بردباری مذهبی، حفظ امنیت، آزادی بیان، جدایی کلیسا و حکومت و جز آن را ندارند. بنیادگرایان مسیحی، کشفیات زیست‌شناسی و فیزیکی در باب منشأ زندگی را نمی‌پذیرند و معتقدند «سفر پیدایش» ابواب علم را بر روی هر موضوعی گشوده است. در ایامی که بسیاری زنجیر اسارت گذشته را از دست و پای خود می‌گشایند، بنیادگرایان بیش از هر زمان دیگر به قوانین منزل خویش روی می‌آورند.

بنیادگرایی منحصر به پیروان ادیان توحیدی نیست. بنیادگرایی بودایی، هندو و حتی کنفوسیوسی هم وجود دارد که فهم و درک نه چندان آسان به دست آمده در مقولات لیبرالیسم را طرد می‌کند، تا به نام دین، جنگ و خونریزی را رواج دهد و مقدمات حلول مقدسات را به قلمرو سیاست و اختلافات قومی و ملی فراهم سازد.

در سال‌های میانین سده بیستم، چنین تصور می‌شد که سکولاریسم راهی بی‌بازگشت را پیموده و ایمان مذهبی هرگز قادر نخواهد بود بار دیگر نقش مهمی در حوادث جهان ایفا نماید. به نظر می‌رسید انسان‌ها منطقی‌تر شده و آموزه‌های دینی و آئینی را وانهاده‌اند و از این که حوزه فعالیت‌شان را محدود به احوال شخصیه و زندگی خصوصی خود کرده‌اند خشنود هستند، اما در اواخر دهه ۱۹۷۰ بنیادگرایان علم طغیان بر ضد چنین هژمونی سکولاریستی برافراشتند و مذهب منزوی را بار دیگر به صحنه بازگردانیدند. آنان در انجام

این کار موفقیت شایانی کسب کردند. اینک مذهب مجدداً مبدل به قدرتی شده است که هیچ حکومتی به آسانی قادر به نادیده گرفتن و بی‌اعتنایی به آن نیست. دین و مذهب اینک بخش‌هایی از دنیای مدرن را فرا گرفته است و نقش مهمی در سیاست داخلی دولت‌ها و امور بین‌المللی به عهده دارد. بنابراین درک و فهم مقولهٔ بنیادگرایی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و این که چرا و چگونه در پهنه‌ای چنین گسترده با مدرنیته به چالش برخاسته است.

پروتستان‌های آمریکایی نخستین کسانی بودند که از واژهٔ «بنیادگرایی» استفاده کردند. شماری از آنان در دهه‌های اولیه سدهٔ بیستم خود را بنیادگرا نامیدند تا از پروتستان‌های لیبرال مسلکی دوری‌گزینند که تصور می‌کردند اعتقادات مسیحی آنها به بیراهه رفته است. این گروه از مؤمنان دوآتشه، هدفی جز بازگشت به «بنیادهای» سنت مسیحی نداشتند که برگرفته از تفسیر دقیق کتاب مقدس و دیگر آموزه‌های اصیل بود. در نتیجه مقصود از واژهٔ «بنیادگرایی» چیزی جز اصلاح باورهای دینی و بازگردانیدن آنها به مسیر راستین نبود. همان گونه که از واژهٔ «بنیادگرایی» می‌توان دریافت، بنیادگرایان به شدت محافظه‌کار هستند و شیفتهٔ گذشته، هر چند که شکل و صورت عقایدشان مدرن و امروزی است. پروتستان‌های آمریکایی که قصد بازگشت به گذشته را داشتند، آموزه‌های خود را با بهره‌گیری از شیوه‌های مدرن مطرح می‌کردند. آنان معتقد بودند انگاره‌های موجود مسیحی دیگر نمی‌تواند پاسخگوی جنبش‌های اساسی و اصلاح‌طلبانهٔ مورد علاقهٔ مسیحیان باشد. بنیادگرایان یهودی و مسلمان، برخلاف مسیحیان، چندان دلمشغول آرا و عقاید نیستند. از آنجایی که بسیاری از غریبان فعال که خود را بنیادگرا می‌نامند اطلاعی از اسلام و علم اصول ندارند، در کاربرد واژه بنیادگرایی دچار گمراهی می‌شوند.

در هر عصر و زمانه و در هر سنتی، همیشه مردمانی بوده‌اند که با مدرنیته زمان خویش به چالش برخاسته‌اند. هر چند که بنیادگرایان زمان معاصر با اسلاف خود تفاوت‌هایی دارند. اینان دانش و فرهنگ سکولار را که نخست در غرب پدیدار شد و سپس به سرزمین‌های دیگر سرایت کرد به مبارزه می‌طلبند. جهان غرب بنیانگذار تمدنی بوده است که در تاریخ بدیلی برای آن نمی‌شناسیم، از این روی واکنش مذهبی نسبت به آن نیز بی‌همانند است. جنبش‌های بنیادگرایانهٔ زمانهٔ ما با مدرنیته روابط گریزناپذیر دارد. به سخن دیگر بنیادگرایان از پذیرش علوم عقلی غرب سر باز می‌زنند، اما حاضر به دوری‌گزیدن از آن نیستند و مانند دیگران از دستاوردهای علمی و اجتماعی غریبان بهره‌ور می‌شوند، چرا که تمدن غرب چنان دنیا را دگرگون ساخته است که هیچ مرحله و مقوله‌ای قادر به بازگشت به وضعیت سابق خود نیست.

در عهد باستان نیز استحالهٔ مشابهی، از هفتصد تا دوست پیش از میلاد رخ داد که

مورخان به علت توسعه اندیشه انسانی آن را عصر محوری می خوانند. این دوران خود محصول هزاران سال رشد اقتصادی و در نتیجه تکامل اجتماعی و فرهنگی بود که ریشه های آن در امپراتوری سومریان در جنوب غربی ایران و مصر بسته شد. مردمان هزاره چهارم و سوم پیش از میلاد، به جای کشت ساده محصول در حد نیاز عاجل خود، توانستند مواد کشاورزی افزون تری جهت مبادله و کسب درآمد اضافی تولید کنند. اقدامی که آنها را موفق به برپایی نخستین تمدن ها، ابداع انواع هنرها و جوامع مدنی گسترده تر و قدرتمندتر مانند شهرها، دولت شهرها و امپراتوری ها ساخت. قدرت در جوامع کشاورزی پیشه انحصاراً در اختیار شاه یا کاهن نبود، بلکه دست کم بخشی از آن در محل دادوستد، یعنی سرچشمه غنای مادی و فرهنگی تبلور می یافت. مردم در این هنگامه تغییر و تحول دریافتند که آیین بت پرستی که در خدمت آمال اسلافشان بود، نمی تواند راهگشای مشکلات دوران خود آنها باشد.

اهالی شهرها و امپراتوری های عصر محوری موفق به کسب دانش و بینش بیشتری شدند، تا جایی که کیش های قدیمی اینکه محدود و کوتاه فکرا نه به نظرشان می رسید. آنان به عوض جستجوی خداوند در شماری از الهگان گوناگون، به پروردگاری واحد، آسمانی و سرچشمه تقدس روی آوردند. مردم در این زمان فراغت بیشتری یافتند و قادر بودند زندگی مرفه تری برای خود فراهم کنند و در پی آیین و روحانیتی باشند که چندان با اشکال رایج و رسمی بستگی نداشت. فقدان عدالت اجتماعی از مهم ترین مسائل جوامع کشاورزی بود و استثمار زارعانی که از فرهنگی متعالی برخوردار نبودند. این چنین بود که پیامبران و مصلحان قدم به صحنه نهادند و به انسان ها آموختند که ترحم و دلسوزی به حال دیگران را می بایست اساس زندگی روحانی بشر دانست و این که تقدس و روحانیت را می توان در چهره هر انسانی دید. آموزه هایی که کمک و مراقبت از آدمیان درمانده و مصیبت زده را آزمایشی برای اثبات ایمان واقعی می دانست. در همین روال و در گذار از عصر محوری بود که ادیان شهودی به قصد راهنمایی نوع بشر در جهان متمدن ظهور کردند: آیین های هند و بودایی در هند، کنفوسیوسی و تائوئیسم در شرق دور، یکتاباوری در خاورمیانه و عقل باوری در اروپا. به رغم وجود اختلافات اساسی در آموزه های ادیان عصر محوری، از جوه مشترک فراوانی نیز برخوردار بودند. آنان همگی با اتکا بر سنت قدیم کوشیدند تا فکر تنزه جهانی و معنوی را تکامل بخشند و رواج دهند.

ما نیز در روزگار خویش در حال گذار از دوران مشابهی هستیم که ریشه در سده های شانزدهم و هفدهم عصر جدید دارد. از آن ایام مردمان اروپای غربی اقدام به برپایی جامعه تازه ای کردند که به جای وابستگی به اضافه تولید محصولات کشاورزی، متکی به تکنولوژی بود. توأم با دگرگونی های اقتصادی چهارصد سال اخیر، انقلابات اجتماعی، سیاسی و

فکری عظیمی رخ داد که باعث تکوین و ترویج افکار و علوم کاملاً متفاوتی گردید. تحولی که نیازمند دگرگونی بنیادی مذهبی بود. مردم در سرتاسر جهان دریافتند در شرایطی که وضعیت زندگی آن‌ها دستخوش تغییرات شگفت‌آوری شده است، آیین‌های قدیم دیگر راهگشا نیست. لاجرم زنان و مردان معاصر ما در اندیشه یافتن راهی جدید برای تعمیم خویش هستند. آنان برای هدایت راهیان تازه، همانند پیامبران و مصلحان عصر محوری، تصمیم به ایجاد گذرگاهی گرفته‌اند، بر اساس الهام از گذشته برای آینده و به سوی جهان مدرن، دنیای نوری که خود بنیان می‌نهند. بنیادگرایی - هر چند به صورت پارادوکس و تناقض آمیز - یکی از همین گذرگاه‌ها است که تاریخ تحول آن را از عصر محوری تا عصر مدرن در این کتاب می‌خوانیم.

پیش درآمد

مصطفی افندی سالونیکلی مورخ عثمانی ورود سفیر انگلستان به استانبول را در سال ۱۵۹۳ ضبط کرده است. آنچه او را شیفته خود کرد، جلال و جبروت ورود سفیر نبود، بلکه هیبت باشکوه کشتی انگلیسی حامل سفیر بود. او نوشت:

«بندر استانبول تاکنون چنین کشتی عجیبی به خود ندیده است. این کشتی با طی کردن مسافتی برابر ۳۷۰۰ میل دریایی و داشتن هشتادوسه توپ و سایر تجهیزات... یکی از عجایب زمانه است و نمونه مشابه آن تا به حال به ثبت نرسیده است.»

چرا این مورخ فرهیخته استانبولی تا به این حد دلباخته کشتی‌ای شده بود که از جزیره‌ای تقریباً ناشناخته می‌آمد؟ پی بردن به علت حیرت و تعجب مصطفی افندی برای کسی که اطلاعاتی از وقایع آن روزگار داشته باشد، کار مشکلی نیست. پرتغالی‌ها دماغه امیدنیک را دور زده و در آب‌های شرقی در جست‌وجوی منافع خود بودند. هلندی‌ها و انگلیسی‌ها هم اندکی بعد سر در پی آن‌ها نهادند. پرتغال در مقام کوچک‌ترین و کم‌جمعیت‌ترین کشور اروپای غربی توانست سیطره نیروی دریایی و سلطه بازرگانی خویش را در آسیای جنوبی بگستراند و امپراتوری‌های مسلمان ایران و عثمانی و امپراتوری مغولان در هند نتوانستند پرتغالی‌ها را پس برانند یا مانع فعالیت آنها شوند.

یکصد سال بعد که سده هفدهم در حال افول بود، فرمانروایان امپراتوری عثمانی - آن قدرت چیره‌جوی خاورمیانه و سپر و شمشیر اسلام - انگشت نشانه خویش را به سوی اروپا دراز کردند. اینک آنان می‌دانستند در ماورای مرز شمال غربی، کشورهایی قد برافراشته‌اند که دیگر در وادی ظلمات «جهالت» و «کفر» به سر نمی‌برند. این چنین بود که عثمانیان و دشمنان مسیحی آنان به مدت یک قرن و نیم در لجه بن‌بست اروپای مرکزی به خونخواهی برخاستند.

این بن‌بست در دومین شهر بندان وین در سال ۱۶۸۳ گشوده شد، و ماحصل آن برای عثمانی‌ها شکست و عقب‌نشینی بود. لشکریان ترک در مدت این جنگ برای نخستین بار متحمل تلفات سنگینی در صحنه کارزار شدند و عهدنامه ۱۶۹۹ اولین تفهیم‌نامه‌ای بود که

دشمن پیروز بر عثمانی‌ها تحمیل کرد.

اینک غرب به دیده دیگری نگریسته می‌شد: سرزمینی که خطرناک می‌نمود؛ جایی که می‌شد احتمالاً از آن الهام گرفت و سرمشق آموخت. فرماندهان نظامی عثمانی به زودی دریافتند در دیار غرب چیزهایی وجود دارد که ملزم به فراگرفتن آن هستند. عثمانیان در این راه و به خصوص به منظور ایجاد توازن با ارتش‌های غربی و دستیابی به پاره‌ای ابزار و تسلیحات، خود را ناگزیر از اقتباس، تقلید، وام‌گیری، خریدن، گدایی کردن و دزدیدن آن می‌دیدند. پیش از این گفتیم که میدان جنگ مؤثرترین و قابل فهم‌ترین جایگاه آموختن نخستین درس‌های مربوط به دگرگونی اجزای هر تمدنی است. عناصر دیگر به نسبت پس از آن و گاه به صورت مشتبه و گنگ مطرح می‌شود.

اصلاح‌طلبان عثمانی و سایر فرمانروایان مسلمان خاورمیانه‌ای که از عثمانی‌ها دنباله‌روی می‌کردند در پی چه چیزی بودند؟ کدام یک از عناصر مدرنیته غربی از طرف آنان پذیرفته شد و گستره آن تا چه حد بود؟ بحث و جدل درباره این فرایند و تصمیمات مربوط به فراگرد نیازمندی‌ها، از سه سده پیشین تاکنون در خاورمیانه رواج داشته و می‌توان گفت در این دیار، از هر سرزمین دیگر خارج از دنیای غرب، طولانی‌تر و جنجال‌آفرین‌تر بوده است. وی.اس. ناپیول در کتاب در میان مؤمنان می‌نویسد:

«بسیاری از فرمانروایان جدید مسلمان به علم و صنعت غرب به مثابه کالاهای موجود در یک فروشگاه ملکوتی می‌نگرند، جایی که می‌توانند وارد آن شوند و با پرداخت پول، فرآورده‌های مفید به حال خود را خریداری کنند و به آنچه که دوست ندارند اعتنایی نکنند و آن را پس بزنند.»

کلمه «پس زدن» که در اینجا برای بیان حق انتخاب در انتقال علم و صنعت و موازین اجتماعی از طرف فرمانروایان یاد شده به کار رفته است، دست کم تا اندازه‌ای جنبه استعاره دارد. شاید نخست به معنی بررسی و ارزش‌گذاری و سپس «پس زدن» چیزی باشد که عرضه شده است. «پس زدن» معنی فیزیولوژیکی هم دارد، همچنان که بدنی ممکن است یک عنصر پیوندی یا بیگانه را نپذیرد و «پس بزند». در خاورمیانه شاهد این بحث و جدل تمام ناشدنی هستیم که آنچه کشورهای منطقه به آن احتیاج دارند تجدد بدون غرب‌گرایی است. به سخن دیگر، پذیرش یا کسب فرآورده‌های فرهنگ مادی غرب و احتمالاً علم و صنعتی که باعث تولید آنها می‌شود، فارغ از بار فرهنگی و ارزش‌های کاذب و همچنین شیوه زندگی حاکم بر آن فرآورده‌های مادی.

روش علمی در مجموع نسبی است. برای پرداختن به مسائل یاد شده، انجام چند مقایسه ضروری به نظر می‌رسد، هر چند که در این آغاز سده بیست و یکم چندان خوشایند نباشد. ما می‌بایست غرب و خاورمیانه را در آستانه عصر مدرنیته خود با یکدیگر مقایسه

کنیم و خاورمیانه را قبل از نفوذ غرب در آن مورد مطالعه قرار دهیم؛ و در نهایت با توسل به شیوه‌های بسیار آموزنده، خاورمیانه را با سایر نواحی خارج از جهان غرب بسنجیم که تحت تأثیر آموزه‌های غربی قرار گرفته‌اند.

□

آن کشتی که وارد بندر استانبول شد، نمونه‌ای است از خصلت درازمدت قدرت‌نمایی غرب و همچنین سیرت تحقیق و کاوش در آن دیار که واپسین مرحله آن اینک حضور انسان در کره ماه و کاوش‌های فضایی در آن سوی منظومه شمسی و شبیه‌سازی موجودات ذیروح است. بیان دلایل اصلی توان بریتانیایی‌ها، هلندی‌ها و پرتغالی‌ها و همین‌طور سلطه امپریالیستی آنها بر سرزمین‌های دوردست کار مشکلی نیست. آنها ناگزیر بودند که با اقیانوس آرام دست و پنجه نرم کنند و به مصاف رقبای اروپایی خویش بروند. مراکشی‌ها مجبور بودند با اقیانوس آرام به چالش برخیزند، اما حیطه آنان از سواحل حول و حوش سرزمین خودشان فراتر نمی‌رفت. انگلیسی‌ها، هلندی‌ها، فرانسوی‌ها، اسپانیایی‌ها و پرتغالی‌ها خود باعث افزایش بیش از پیش مهارت‌های دریایی یکدیگر شدند. کشورهای یاد شده توان رزمی کشتی‌های خود را با نصب تسلیحات افزایش دادند و قدرت تحرک و رزم‌آوری آنها قابل مقایسه با کشتی‌هایی نبود که قدرت‌های مسلمان در اختیار داشتند.

کشتی‌های امپراتوری شرقی برای استفاده از آب‌های مدیترانه، دریای سرخ، خلیج فارس و اقیانوس هند ساخته می‌شد. هیچ یک از امپراتوری‌ها کشتی‌های مقاومت‌تر، بزرگ‌تر و در نتیجه گران‌قیمت‌تر از آنچه در اختیار داشتند، نساختند. کشتی‌های مسلمانان در مقایسه با کشتی‌های عظیم بادبانی که برای مقابله با امواج دریای شمال و تندبادهای اقیانوس آرام ساخته شده بود کوچک، شکننده و جاسنگین به نظر می‌رسید. کشتی‌های ظریف، سبک اسلحه، با دکل‌های ساده و نفرات و خدمه ناچور و ناهماهنگ امپراتوری‌های شرقی قادر به رقابت با قراقیرها نبودند که تجهیزات بسیار سنگین‌تری حمل می‌کردند.

برتری کشتی‌های اروپایی عامل مهمی در حمل‌ونقل بازرگانی محسوب می‌شد. کشتی‌های پُرگنجایش، با قدرت تحرک زیادتر، قادر بود محمولات حجیم‌تری را با سرعت بیشتر و هزینه کمتر جابه‌جا کند. مسافران نیز می‌توانستند از این مزایا بهره‌گیرند. در سده هیجدهم بسیاری از زایران مسلمان هند و جنوب شرقی آسیا برای سفر به اماکن مقدس در غرب عربستان از کشتی‌های اروپایی استفاده می‌کردند.

مردمان خاورمیانه و به خصوص ترک‌ها که پیشرفته‌تر از بقیه به حساب می‌آمدند از این که شاهد برتری غرب در میداين کارزار و در بازارهای دادوستد بودند، احساس نگرانی می‌کردند.

خاورمیانه‌ای‌ها که پیش از آن، نظاره‌گر شکست‌های پی در پی سربازان شکست‌ناپذیر اسلام بودند که از سوی لشکریان غربی به آنها تحمیل شده بود، اینک شاهد سلطه شتاب‌آلود بازرگانان غربی بر بازارهای خود بودند. برای واریسی دلایل گسترش موفقیت درخشان بازرگانان غربی در خاورمیانه، بار دیگر به پدیده محبوب مصطفی افندی، یعنی کشتی «سوزان لندن» بازمی‌گردیم که حامل ویلیام هاربورن^۱ سفیر الیزابت اول ملکه انگلستان به دربار سلطان عثمانی مراد سوم بود. هر چند هاربورن استوارنامه از طرف ملکه در دست داشت، اما منصوب او نبود و پولی بابت حقوق و مخارج سفارتخانه از ملکه نمی‌گرفت، بلکه مؤسسه لوانت (یا لوان) که یک شرکت سهامی به ثبت رسیده در لندن به منظور تجارت در شرق بود، هزینه‌ها را به عهده داشت. هیچ‌یک از پادشاهان سده شانزدهم انگلستان حاضر نبودند خود را دچار دردسر کنند و مخارج تأسیس یک سفارتخانه در استانبول را بپذیرند. اما شرکت لوانت برای گسترش کسب و کار خود قدم پیش گذاشت و هزینه‌های چنین مأموریتی را متقبل گردید. با این حال، مقرر اسامی دولت انگلیس که بعدها سفارتخانه بریتانیا خوانده شد، در واقع به عنوان اقامتگاه فرستادگان شرکت لوانت تا جنگ‌های ناپلئونی که دولت پادشاهی بریتانیا مصلحت دید اداره آن را به عهده گیرد، به کار خویش ادامه داد.

تعاونی‌های بزرگ بازرگانی اروپا که نمونه‌ای از بهره‌برداری از قدرت اقتصادی بود، روابط آنها با حکومت و شکل عملکرد و مدیریت پیچیده در مناطقی گسترده و به خصوص در تحرک بخشیدن و بسیج سرمایه، در مجموع چنان گسترده بود که برای فعالیت‌های اولیه اقتصادی، حیرت‌انگیز به حساب می‌آمد.

اثرات این پیوند مرکانتیلیستی حکومت و بازرگانان، بی‌شبهت به حیرت غرب از آنچه که دولت‌های شرق دور در چند سال اخیر به آن دست یافته‌اند نبود.

گذشته از این، شرکت لوانت یک مجمع آزاد و اختیاری بود. گروهی از مردم که به دلایل گوناگون و از جمله اعتقادات، اهداف، خط‌مشی‌ها، منافع و مقاصد خویش گرد آمده بودند. روابط افراد در چنین مجامعی، چه با تعهد اجباری محکوم به حاکم و چه با وفاداری اجباری اعضای وابسته با طایفه، خاندان، فرقه و قبیله تفاوت دارد. در بیشتر جوامع خاورمیانه‌ای یا غیرغربی لایه میانی وجود نداشت. ظهور چنین لایه‌ای تا مدت‌ها اساساً یک پدیده غربی به حساب می‌آمد. انجمن‌های اختیاری و خودجوش مانند اتحادیه‌های بازرگانی، احزاب سیاسی، کلیساهای غیررسمی، اتحادیه‌های کارگری، مدارس آزاد، باشگاه‌ها و تیم‌های ورزشی مانند حلقه‌های زنجیر در مناطق مختلف مغرب زمین به هم پیوستند و پس از بالیدن در جای جای دیار غرب، به پدیده‌ای به نام «جامعه مدنی» شهرت

1. William Harborne

یافتند. در تحقق این فرایند عناصری چون آیین مسیحی، زبان‌های گوناگون، حکومت قانون، کثرت‌باوری، نظام‌های نمایندگی، فردباوری و جز آن نقش عمده‌ای ایفا کردند. البته نباید تصور کرد که این ویژگی‌ها همیشه و همه جا در دیار غرب ساری و جاری بوده است. در تاریخ غرب، جباران بسیاری بودند که به کرات حکومت قانون را نادیده انگاشته‌اند و تشکّل‌ها و نهادهای مدنی را معلق کرده‌اند. همچنین القای این فکر نیست که هیچ کدام از عناصر یاد شده در تمدن‌های دیگر وجود نداشته است. در واقع هیچ یک از این مقولات به شکل جداگانه، اختصاص به تمدن غرب ندارد، اما مجموعه آنها شایستگی متمازی به غرب بخشیده است.

آن کشتی حیرت‌انگیز شرکت لوانت، چهره مهم دیگری را هم از جهان غرب به نمایش گذاشت و آن اهمیت به افسار کشیدن و مهار انرژی بود. در جوامع سنتی خاورمیانه و جز آن، تنها منبع انرژی، جز نیروی انسان و حیوان، آسیاب بود که نخست به وسیله آب و سپس با باد می‌چرخید. آسیاب‌ها باعث انبساط خاطر مأموران جمع‌آوری مالیات می‌شوند. آسیاب‌ها غیرمنقول‌اند، آنها را نمی‌توان پنهان کرد، همیشه منبع درآمد بوده‌اند و آماده مالیات بستن بر آنها. آسیاب‌ها به دلایل مشابه، موجب انبساط خاطر اهل تاریخ هم می‌شوند. متصدیان تنظیم آرشوها، یعنی اسنادی که مورخان می‌بایست به آن اعتماد کنند، در درجه اول به اسناد مالی علاقه نشان می‌دادند. بنابراین ما مقدار زیادی سند و مدرک درباره آسیاب‌ها در اختیار داریم. تحقیقات چارلز عیسوی، استاد دانشگاه پرینستون نشان می‌دهد که در انگلستان سده یازدهم، اندک زمانی پس از فتح آن به دست نورمن‌ها، تعداد سرانه آسیاب‌ها بیشتر از آسیاب‌های تمام قلمرو اصلی ابرتوری عثمانی در اوج قدرت و شکوه بوده است.

وسیله نقلیه هاربورن یک کشتی بادبانی بود، اما وسایل و تجهیزات آن بسیار پیچیده‌تر از نوع رایجی بود که تجار سواحل مدیترانه از آن استفاده می‌کردند. کشتی‌های اروپایی در آب‌های آرام شانس بیشتری داشتند و می‌توانستند از تلاطم دریا بگریزند و در پی باد مساعد باشند. همان کاری که در برخورد با امواج سهمگین اقیانوس اطلس نیز انجام می‌دادند.

غرب اقدام به بهره‌گیری از منابع دیگر انرژی مانند چوب، زغال‌سنگ و بعدها نفت کرد. عناصری که احتراق آنها انرژی‌زا بود. حال آن‌که خاورمیانه چوب را به شیوه عهد عتیق می‌سوزانید و زغال‌سنگ ناچیزی در اختیار داشت. خاورمیانه صاحب مقادیر عظیمی نفت بود، اما هیچ‌گاه نتوانست آن را استخراج کند یا بسوزاند، تا آن‌که غربی‌ها آمدند و راه استفاده از منابع نفت را به آنان آموختند. اشاره‌ای کوتاه به یک نکته در باب نفت ضروری به نظر می‌رسد. نفت برای کشورهای خاورمیانه که منابعی از آن را در اختیار دارند، سبب

سعادت و بدبختی شده است و هستند کسانی که بر آن لعنت می‌فرستند، چرا که گاه موجب استحکام اساس استبداد شده و سدی بلند در برابر تجدد اجتماعی و گام نهادن در مسیر جامعه مدنی. درآمد حاصل از نفت باعث می‌شود تا حکومت‌های جابر و سرکوبگر خاورمیانه خود را بی‌نیاز از اخذ مالیات ببینند و با تحمیل خود بر مردم، باعث نکث رشد اخذ انواع مالیات‌ها شوند. در واقع می‌توان گفت که یکی از شعارهای آمریکایی در خاورمیانه مصداق پیدا می‌کند: «بدون مالیات، پارلمانی هم در کار نخواهد بود.» آینده شوم‌تری هم در انتظار خاورمیانه است. علم و دانش غرب که نفت را برای نخستین بار از اعماق زمین بیرون کشید و آن را فایده‌مند کرد، لزوماً دیر یا زود دست از آن خواهد شست. بنابراین آنهایی که وابسته به درآمد آن هستند، مجبور خواهند شد چشم و گوش خود را به روی حقایق تازه بگشایند.

اشاره به چند نکته دیگر در مورد برتری کشتی‌های غربی ضروری است. کشتی‌های ساخت غرب قادر به حمل بار بیشتری بودند. خدمه آنها برخلاف کشتی‌های شرقی که همگی برده محسوب می‌شدند، ملوانانی آزاد بودند. این ملوانان، هم کار می‌کردند و هم می‌جنگیدند. اما، به عنوان مثال، در کشتی‌های عظیم متعلق به ناوگان اسپانیا وظیفه‌ای جز بیگاری نداشتند و پرداختن به کار جنگ از جمله وظایف نجیب‌زادگان بود. نه ملوانان نجیب‌زاده محسوب می‌شدند و نه نجیب‌زادگان ملوان. این وضعیت به هنگام وقوع جنگ‌های دریایی، باعث تضعیف هر دو می‌شد. هر چند این کشتی‌ها در مقایسه با کشتی‌های معروف به قادس که به وسیله ردیف به ردیف پاروزنان برده در دریا سیر می‌کرد، وضعیت بهتری داشت. در آن زمان، کشتی‌های انگلیسی با خدمه آزاد، تضاد آشکاری با نیروهای مسلح خاورمیانه داشتند که بیشتر متکی به مملوک‌ها، بنی‌چری‌ها و افراد کم و بیش برده دیگر بودند. برده‌داری به شیوه‌های نظامی، اقتصادی، خانگی یا جنسی به عنوان مرحله غیرقابل انکار هر تمدنی در تاریخ ناشناخته نیست. عواقب دگرگونی آن در خانواده، اقتصاد، جامعه و نظام حکومتی قطعاً عظیم بوده است.

شاید عجیب‌تر از همه، که نویسندگان معاصر ترک هم به آن پرداخته‌اند، آن باشد که پادشاه فرستنده سفیر به نزد سلطان زن بود - یک ملکه فرمانروا - بدعتی که نگران‌کننده به نظر می‌رسید. حال و روزگار زنان در غرب به هیچ وجه با مردان قابل مقایسه نبود، اما موقعیت آنها از بسیاری از همجنسان خود در بسیاری از جوامع غیر غربی بهتر بود. تقریباً هر مسافر و ایلچی مسلمان که پیش از دوران معاصر به اروپا می‌رفت، به موضوع آزادی زنان و عزت و احترامی که نسبت به آنها ابراز می‌شد و اسباب حیرت آنان می‌گردید، اشارتی دارد. یکی از فرستادگان ایرانی در این باب می‌نویسد:

«من در آن مجلس حیران بودم... زنانی با این همه کمالات معنوی و صوری و آراستگی

ندیدم... در اکثر جاها در فرنگستان زن سلطنت کرده است. چنانچه به کزات استماع افتاد که سلاطین اولاد ذکور نداشتند... و دختر را بر تخت سلطنت نشانند. زنان یا مردان سر به سر هستند.»

ایلچی ما احتمالاً به یاد نداشت، یا غیرت مردانه اش به او اجازه نمی داد که بنویسد درست یکهزار سال پیش از ملکه الیزابت، دو تن از دختران پادشاه ایران یعنی پوراندهخت (۶۲۸) و آذرمدخت (۶۳۱) بر تخت سلطنت نشستند و نخستین آنان موفق به انعقاد صلح قطعی با امپراتوری بیزانس شد.

الیزابت تنها یک ملکه نبود. او فرمانروایی بود که پارلمانی در کنار خویش داشت. نهادی که خود حیرت‌انگیز می نمود. در عثمانی آن زمان، اشاره‌ای به این موضوع نشد. هر چند پارلمان انگلستان در زمان حکومت الیزابت قدرت زیادی نداشت، اما اقتدار آن در حال افزایش بود و مدتی بعد از آن، نمایندگان منتخب برای همیشه جانشین کسانی شدند که پادشاه آنها را به نمایندگی منصوب می کرد.

مسقط‌الرأس این کشتی، انگلستان عصر ملکه الیزابت و شرکت لوانت بود. انگلستان خاستگاه شکسپیر و بیکن و اندکی بعد نیوتن هم محسوب می شد. انگلستان شاهد رنسانس و رفورماسیون و اندکی بعد انقلاب پارلمانی هم بود. اینها در مجموعه هسته اصلی همان چیزی است که غربیت غرب خوانده می شود.

□

آنگاه که مردم درمی یابند که امور بر وفق مرادشان نیست، به خود حق می دهند که به طرح دو پرسش بپردازند: نخست این که: «چه کار نادرستی از ما سر زده است؟» و سپس از خود می پرسند: «چه کسی این بلا را سر ما آورد؟» پرسش دوم سر از نظریه‌های توطئه و سوءظن درمی آورد. اما سوال اول به خط فکری دیگری می انجامد: «چگونه باید کارها را اصلاح کنیم؟» در خاورمیانه تحقیقات و مطالب فراوانی از اوایل سده هیجدهم وجود دارد که به مسائلی چون چگونگی اصلاح امور، نجات دولت و نحوه حراست جامعه از نفوذ روزافزون کفر و الحاد پرداخته است. در انجام این کار، از ارائه هیچ راه‌حلی خودداری نشده که بیشتر آنها دربرگیرنده نوعی تقلید یا پذیرش، دست کم، ترفندهای نظامی «دشمن» یعنی غرب مدرن است. عثمانی‌ها و سایر حکام خاورمیانه تا اندازه‌ای از همان آغاز نسبت به اصلاحات و نوسازی واکنش نشان دادند. البته به آن «غرب‌گرایی» نمی گفتند. آنها از قبول اصلاحات سر باز زدند و برای نزول شأن بخشیدن به اندیشه ترقی، اصطلاحاتی وضع کردند. عرب‌ها آن را «تفرنج» خواندند که به معنی پیروی از راه فرنگیان است و ایرانیان به آن «غرب‌زدگی» گفتند. اما مردمان خاورمیانه بیش از پیش در پی اصلاحات بودند و ضرورت انجام آن را

احساس می‌کردند.

شکست عثمانی‌ها در پشت دروازه‌های وین سبب ساز طلوع عصر تازه‌ای شد. پی بردن به برتری نظامی دولت‌های غربی، بدون درنگ باعث طرح برنامه‌ها و سعی و کوشش در جهت «مدرن شدن» گردید. نخستین اصلاح‌گرایان بر این باور بودند که فرایند اصلاحات از طریق به دست آوردن وسایل و جنگ‌افزارهای غربی حاصل می‌شود. از این رو، نظامیان حرفه‌ای را به استخدام درآوردند و به عنوان معلم و حتی در مقام فرماندهان پیاده‌نظام در رأس واحدهای نظامی خود مشغول به کار نمودند و همچنین اقدام به خرید سلاح‌های اروپایی کردند. اروپا تا مدت‌ها از ارائه چنین خدماتی استقبال می‌کرد.

در زمان جنگ‌های صلیبی، بازرگانان اروپایی - مسیحی از فروش اسلحه به ساراسن‌ها که از آن برضد صلیبیون استفاده می‌شد، سود سرشاری به دست آوردند. به هنگام پیشروی عثمانی به سوی اروپا در سده شانزدهم، در استانبول یک دکان اسلحه‌فروشی انگلیسی بود که هر کس می‌توانست از آنجا وسایل جنگی خریداری کند. دولت‌های دیگر اروپایی نیز آزمندانه به این دادوستد سودآور پرداختند و بانکداران اروپایی، برای خرید اسلحه و مهمات، با اشتیاق وام در اختیار عثمانی می‌گذاشتند.

لیکن حکومت‌های خاورمیانه به زودی دریافتند سلاح‌هایی که قادر به خرید آن هستند، باعث دستیابی آنها به ارتش جدیدی نمی‌شود که بتواند در همان برهه ادعای برابری با ارتش غربی داشته باشد. اصلاح‌طلبان عثمانی و بعدها سایر حکومت‌های خاورمیانه ناگزیر به نتایج تازه‌ای رسیدند: این که آنان به تسلیحات مدرن از همان نوع که در ارتش‌های اروپا رواج دارد نیازمند هستند و وابستگی آنها به واردات اسلحه کار نادرستی بوده است. این که محتاج صنایع اسلحه‌سازی مدرن هستند و همین طور محتاج افسرانی که فرماندهی لشکریان جدید را به عهده بگیرند و بالاخره این که نباید به نظامیان حرفه‌ای خارجی اعتماد کرد. بنابراین مجبور به اصلاح نظام آموزشی شدند تا بتوانند افسران تعلیم دیده برای رشته‌های گوناگون نظامی تربیت کنند. به راه و جاده و سایر وسایل ارتباطی هم نیاز داشتند تا قادر به نقل و انتقال در ارتش‌های خود باشند. بنابراین از سر استیصال و با کمک غرب، ناگزیر به پی افکندن اساسی شدند که امروزه زیرساخت می‌خوانند.

اعتراف به برتری نیروی نظامی غرب و لزوم غربی کردن نیروهای نظامی در سده نوزدهم موجب طرح مسائل فرهنگی در خاورمیانه شد. آنچه در جنگ اهمیت دارد، نوع تسلیحات و سازماندهی است.

دگرگونی‌های سده هیجدهم عملاً ناکافی به نظر می‌رسید. در سده نوزدهم شاهد آن هستیم که فرماندهان نظامی کشورهای خاورمیانه لباس‌های متحدالشکل شامل فرنج و شلوار و اکسیل به سبک اروپایی بر تن سپاهیان خود پوشاندند و آنان را به شیوه غرب در

گروه‌هایی چون جوخه، دسته، گردان، هنگ و لشکر سازمان دادند و از سلسله مراتب نظامی غرب از سرباز تا تیمسار و امیر و ژنرال استفاده کردند. این تغییرات آشکارا جنبه فرهنگی داشت تا تصمیمی بر اساس واقعیت‌های بومی؛ چنانچه هنوز هم مرسوم است. ارتش‌های خاورمیانه، حتی آنهایی که به شدت با غرب خصومت می‌ورزند، هنوز به شیوه غربی لباس می‌پوشند.

این تقلید از لباس پوشیدن غربیان، جز در شبه‌جزیره عربستان، دهها سال است که ناآگاهانه و بدون دانستن سوابق اجتماعی آن، حتی در میان غیرنظامیان خاورمیانه مرسوم است. دیپلمات‌ها و صاحب‌منصبان جمهوری اسلامی نیز مانند اروپاییان لباس می‌پوشند و حیرت آور آن که از میان کفش و جوراب و کت و شلوار و پیراهن و لباس زیر و جز آن... به شیوه و دوخت غرب که به تن دارند، تنها کراوات را که در قیاس با پوشاک دیگر کمتر غربی است، نشانه تمدن غرب تلقی می‌کنند.

اگر از تاریخچه پوشاک زنان غربی بگذریم که همیشه پیرو قانون جابه‌جایی اعضای هوس‌انگیز بوده است، در مورد سابقه پوشاک مدرن مردان غربی باید گفت در هر دوره از ادوار آن دیار لباس کاملاً اختصاصی و عالیجنابانه‌ای وجود داشت که برای ورزش مردان مرفه مورد استفاده قرار می‌گرفت. پوشیدن چنین لباسی نشان می‌داد که صاحب آن - غالباً با تظاهر - استطاعت صرف پول و وقت برای پرداختن به چنان ورزشی را دارد. پس از چندی که آن لباس ورزشی به صورت پوشاک رایج پذیرفته می‌شد، دیگر اثر اجتماعی خود را از دست می‌داد. بنابراین می‌بایست ورزش دیگری، به خاطر لباس غیرمرسومش، باب می‌گردید. در سده هیجدهم عالیجنابان روستانشین مقام و منزلت خویش را با رفتن به شکارگاه‌ها به نمایش می‌گذاشتند. آنان کت بلندی می‌پوشیدند که قسمت جلوی آن چیده شده بود و به جای کلاه‌های آویزان و بزرگ سابق، کلاه‌های سیلندری به سر می‌گذاشتند. همین لباس غیرعادی در اواسط سده نوزدهم به صورت لباس فراک و کلاه سیلندر باب روز شد.

این شکل از لباس که کاملاً جای خود را در جوامع غربی باز کرده بود، می‌بایست از سوی اعضای جسورتر جامعه که می‌خواستند با نشانه‌های غیرعادی، میزان فراغت خود را نشان بدهند، جا به پوشاک جدیدی بدهد. این چنین بود که کلاه سیلندر به کلاه باولر (شبییه شاپو) تغییر شکل داد و لباس مخصوص تیراندازی مبدل به کت و شلوار شد. در طول سده بیستم ورزش‌های رایج تا حدی جا به عادت عزیمت به سواحل دریاها سپرد که با رفتن به سواحل ریوریا در فرانسه آغاز شد. در آنجا بود که جهانگردان شروع به تقلید از عرفگیرها و پیراهن‌های ماهیگیران محلی کردند. آنان پس از بازگشت به کشورهای خود با پوشیدن انواع دستکاری شده آن عرفگیرها و پیراهن‌ها با نام‌هایی چون تی شرت، سوییت شرت و... باعث

رواج این‌گونه پوشش‌ها شدند. این چنین است پوشاک معروف به جین که لباس پرورش‌دهندگان گاو در آمریکا بود و انواع مینی و ماکروژوپ و انواع بلوزهای یقه‌اسکی که از اوایل دهه ۱۹۳۰ به تقلید از دامن‌های لباس تنیس و دامن‌های اسکی روی یخ که از اوایل دهه ۱۹۴۰ متداول گردید.

کراوات که ولتر آن را دوست نداشت^۱ نامی بود که فرانسویان در زمان لویی چهاردهم به دستمال گردن چپیه مانند سربازان احتمالاً مسلمان اهل کروات دادند که در هنگ سلطنتی فرانسه خدمت به مزد می‌کردند. بعدها در انگلستان به هر نوع پارچه‌ای که مردان به دور گردن می‌بستند کراوات گفته می‌شد. سال‌ها بعد از جنگ استنکرک^۲ (۲۳ ژوئیه تا اوت ۱۶۹۲) که بین فرانسه و انگلیس در دهکده‌ای به همین نام در بلژیک رخ داد و دوک دولوکزامبورگ، ویلیام سوم را شکست داد، گره کراوات باریکی را که از کتان یا پارچه موصلی بود به گره برداری از نام دهکده یاد شده استنکرک نام نهادند. در اواخر سده هیجدهم و اوایل سده نوزدهم کراوات حالت شکیل‌تری به خود گرفت و آن را که از کتان آهارزده یا پارچه حریر می‌دوختند، به دور یقه پیراهن می‌بستند. کراوات از اوایل سده بیستم تا به امروز، شکل تقریباً استاندارد دی به خود گرفته و برای بسته نگاه داشتن یقه‌های چاک و کج و کوله و توازن بخشیدن به پوشاک مردان در جهان متمدن رواج کامل یافته است.

□

کسان بسیاری بودند که می‌خواستند به راز قدرت غرب پی ببرند. گروهی نه در عرصه نظامی بلکه در انقلاب صنعتی و توسعه اقتصادی؛ و عده‌ای هم در علم و صنعت به دنبال آن می‌گشتند و منشأ قدرت همه مقولات یاد شده را در آن می‌دانستند. افرادی هم بودند که پاسداری از نهادها و حکومت مشروطه پارلمانی شگفت‌انگیز و نامتعارف غرب را نهانگاه آن طلسم جادویی تلقی می‌کردند.

نهادها و حکومت مشروطه، ماحصل مکتب اندیشه مدرن بود که به عنوان جوهره جامعه غربی با آزادی فردی، حقوق بشر، حاکمیت محدود و در یک کلام با شهروندی و حق شهروند در تشکیل، هدایت و در صورت لزوم عزل حاکمان پیوند داشت. در این سال‌ها اشکالی از حکومت مشروطه پارلمانی بر حسب معمول، به عنوان بخش اساسی شیوه زندگی غربی و در نتیجه ماحصل مدرنیته غربی تلقی شده‌اند، که باید گفت همیشه چنین نبوده است. به عنوان مثال، به شهادت تاریخ معاصر، بخش اعظم سرزمین اصلی اروپا، یا یک دولت، دست کم برای مدتی می‌تواند تحت رژیم خودکامه و سرکوبگر غربی و مدرن

1. Vous figurez-vous ce diable habille d'ecarlate... un serpent lui sert de cravate.

2. Stenkerque

باشد. بنابراین قطعاً غیرعقلایی است اگر انتظار داشته باشیم کسانی که به تازگی قدم به آستانه مدرنیته غربی گذاشته‌اند، بتوانند سریع‌تر و بهتر از بعضی ملت‌های عمده غربی نسبت به تحقق نهادهای غربی عمل کنند. در عین حال، موفقیت شماری از کشورهای شرق آسیا موسوم به «بیرهای آسیایی» نشان داد بعضی از ممالک در عمل می‌توانند بدون دموکراسی و حقوق بشر که سد راهشان بود، مدرن شوند. هر چند در این ایام امکان ندارد بدون مدرنیته به دموکراسی دست یافت، اما قطعاً می‌توان بدون دموکراسی به آستانه مدرنیته گام نهاد.

فکر حکومت مشروطه، با اساس و جوهره اسلام در تضاد است، هر چند این که حاکم - در دوران کلاسیک اسلام - مافوق قانون نیست، بلکه تابع آن است و برتری خاصی نسبت به خاضع‌ترین و معمولی‌ترین اتباع تحت فرمان خویش ندارد، اساس آموزش اسلامی درباره دولت را تشکیل می‌دهد. خودکامگی لجام‌گسیخته‌ای که بیشتر کشورهای اسلامی با آن دست به‌گریبان هستند تا حد چشمگیری پیامد ضمنی مدرنیته است. فرایندی که قدرت‌های بینابین و به‌ظاهر اصلاح‌گرا را به زیر کشیده و حکومتی خود فرمان را بر مسند می‌نشانند. در نتیجه عالیجنابانی حقیر به هیبت دیکتاتور به اعمال قدرتی خدایگانی می‌پردازند که در درنده‌خوئی گوی سبقت از خلفا و سلاطین سابق مسلمان ربوده‌اند.

مؤثرترین، هر چند نه کاملاً قانع‌کننده، دستاورد مدرنیته غرب جدایی کلیسا از حکومت است. جدایی دو معنی و مفهوم در دو نهاد سیاسی و مذهبی و بین اندیشه مذهبی و علمی که اینکه به عنوان بخش اساسی مدرنیته غربی مورد تأیید همگان است. شماری از پیشرفته‌ترین دولت‌های مدرن غربی یا به حکم قانون اساسی خود - مانند ایالات متحد و فرانسه - یا به شکل توافق ضمنی میان دو نهاد - مانند بریتانیا و پادشاهی‌های اسکانداوی - به چنین جدایی دست یافته‌اند. اما در کشورهای اخیر و همانند آنها، توافق یاد شده، بعدها و به هنگام توسعه دموکراسی و مدرنیته حاصل شد. حال آن که در سایر دولت‌های پیشرفته غربی، مذهب و حتی احزاب متکی بر موازین مذهبی هنوز نقش مهمی ایفا می‌کنند. مورد اسرائیل به عنوان یک دولت مدرن که هویت آن کاملاً از عنصر مذهب نشأت می‌گیرد، از چندان سابقه و جامعیتی برخوردار نیست که بتوان به آن استناد کرد. شاید بتوان در مورد احزاب مذهبی در دموکراسی‌های نوین، در کشورهای «محور» سابق، در بعد از جنگ جهانی دوم سخن مشابهی گفت. اما یک چیز کاملاً قطعی است و آن این که نقش مذهب چه در ربط با دموکراسی و چه در ارتباط با مدرنیته از مذهبی به مذهب دیگر و کشوری به کشور دیگر، تفاوت انکارناپذیر دارد. نقش تاریخی مسیحیان کاتولیک، پروتستان و ارتودوکس به هیچ وجه یکسان نبوده است و در مجموع تفاوتی چشمگیر با یهودیت و اسلام دارند. اما آنچه که آشکارا با تمدن غرب و خصلت متمایز مدرنیته آن در تعارض است، تبعیت دولت و

علم نسبت به کنترل مذهبی است، حال هر مذهبی که می‌خواهد باشد.

□

یکی از راه‌های آگاهی از این که چگونه مردم عادی خاورمیانه تحت تأثیر تمدن غرب قرار گرفتند، بررسی و مطالعه سیاهه ماترک درگذشتگان پیش از تقسیم آن بین وراث است. صدها هزار از این گونه سیاهه‌ها از دوران حکومت عثمانیان بر جای مانده است. موگه گوجک، مورخ جوان ترک، به همین منظور به دفاتر ثبت و ضبط میراث مردمانی که در سده هیجدهم در استانبول فوت کرده بودند، مراجعه کرده و با وسواس تمام و در نظر گرفتن فواصل زمانی، به جست‌وجو و تحقیق درباره‌ی اشیای ساخت غربی پرداخت که مورد علاقه افراد وابسته به طبقات گوناگون اجتماعی بوده است. یافته‌های او از این قرار است: انواع تلسکوپ، عینک - که به شهادت یک اروپایی قبلاً در قرن پانزهم به ایران برده شده بود - صندلی و سایر وسایل پذیرایی، نقشه جغرافیایی و کتاب. بیشترین اقلام در میان انبوه مصنوعات دیگر به تفنگ، پیستوله، ساعت دیواری و ساعت جیبی اختصاص داشت.

هر چند اندازه‌گیری زمان در خاورمیانه به بابل قدیم بازمی‌گردد، اما آنها تا پیش از ورود غربیان با ساعت‌های دیواری، جیبی یا مچی که وقت را به دقت نشان می‌داد، بیگانه بودند. پس از آن بود که امکان زمان‌بندی برنامه‌ها، ساعات کار روزانه و تعیین قرار دیدارها امکان‌پذیر گردید و راهگشای زندگی تازه‌ای شد، هر چند که هنوز هم کسی در خاورمیانه اعتیایی به زمان و قول و قرار ندارد. تقویم به عنوان یک عامل دگرگونی دیگر، منشأ اروپایی دارد. همه‌ی تمدن‌ها به شیوه خود به شمارش ایام، ماه‌ها و سال‌ها می‌پردازند، اما در روزگار ما تقویم مسیحی یا یولینانی، و تقسیم تاریخ دوران به قبل و بعد از مسیحیت با مقبولیت بین‌المللی روبه‌رو شده است.

ابداع همزمان دیگر، مساحی فضا و مکان بود. به روال اروپاییان که خود از یونانی‌ها آموخته بودند، نیمکره شرقی به سه قاره ساختگی به نام‌های اروپا، آسیا و آفریقا تقسیم می‌شد. نقشه‌برداران اروپایی سپس آمریکا را به قاره‌های یاد شده افزودند. آسیایی‌ها، آفریقایی‌ها و آمریکایی‌ها قبل از کشف آن قاره کاملاً از دادن چنین هویتی به خود بی‌خبر بودند، ولی عثمانی‌ها و خاورمیانه‌ای‌های دیگر تقسیم‌بندی‌های اروپاییان را پذیرفتند.

مهم‌تر از نامگذاری قاره‌ها، تعیین حدود مرزهای بین‌کشورها بود. پیش از آن قلمرو یک دولت تا جایی بود که فرمانروا می‌توانست از ساکنان آن مالیات اخذ کند. اینک این اندیشه اروپایی در مورد تعیین دقیق مرز بین دولت‌ها رواج یافته بود که خود تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر روی مفهوم دولت و هویت و همبستگی مشترک کسانی که در درون مرزهای آن زندگی می‌کردند، از خود به جای گذاشت.

موضوعی که نباید نادیده گرفت محدود شدن زمان و مکان بود به وسیلهٔ وسایل ارتباطی مانند قطار، اتومبیل، هواپیما، چاپ و بخصوص روزنامه‌ها. چاپ نمونه جالبی است برای بیان عقاید. چاپ یک اختراع اروپایی نبود و از شرق دور به اروپا برده شد. در سال ۱۲۹۴ فرمانروای مغول ایران اقدام به چاپ اسکناس شبیه نمونه چینی آن کرد، اما تجار ایرانی از قبول آن سر باز زدند. در نتیجه مبادلات بازرگانی به رکود کشیده شد و پس از دو ماه پول‌های کاغذی جمع‌آوری گردید و پول فلزی، یعنی سکه، بار دیگر رواج یافت. مردم خاورمیانه از چاپ کتاب باخبر بودند، اما با آن مخالفت ورزیدند. در واقع نخستین صحافی کتاب به شیوهٔ تقریباً جدید به ایران عهد ساسانیان برمی‌گردد. تحول شاید مهم‌تر دیگر، در شتاب گرفتن رواج وسایل ارتباطی بود که با تلگراف شروع شد. این اختراع در سال ۱۸۵۵ در جریان جنگ کریمه مورد استفاده قرار گرفت و همانند تحولات بزرگ دیگر، مدیون جنگ و نیازمندی‌های جنگی بود. نخستین تلگراف که از خاورمیانه مخابره شد، بخشنامه‌ای بود که اعلام می‌کرد: «نیروهای متحد وارد سباستوپل شده‌اند».

هم‌آمیزی جنگ، تلگراف و حضور خبرنگاران خارجی باعث شد تا خاورمیانه‌ای‌ها با محمل شکوهمند غربی شدن و تجدد، یعنی نشریه یومیه آشنا شوند. جایی که پیش از آن، چند نشریه دولتی و گهگاه انتشارات خصوصی وجود داشت. پیدایش روزنامه‌ها و خبرهای روزانه مندرج در آن، همراه با عقاید رادیکال، نظریات و طرز فکر خاورمیانه‌ای‌ها را نسبت به جهان و خودشان دگرگون ساخت.

□

در میان خاورمیانه‌ای‌ها، پس از روبه رو شدن با تمدن غرب، سه نگرش ظهور کرده است. یکی از این سه نگرش در تصویر ناپول از فروشگاه ملکوتی مطرح شده است: آنچه که می‌توانیم جذب کنیم می‌خریم و استفاده می‌کنیم، بدون آن که به خودمان اجازه دهیم به وسیله آیینی دیگر و تمدنی پست به فساد کشیده شویم. این نظریه در ایام اخیر، به شکلی افراطی در نوشته‌ها و لفاظی‌های بنیادگرایان اسلامی رواج دارد که تمدن غرب و به خصوص فرهنگ جامعه ایالات متحد را غیراخلاقی و فاسد می‌دانند.

نگرش دوم از وصلت بهترین عناصر هر دو تمدن سخن می‌گوید. اما باید دانست زمانی که تمدن‌ها با یکدیگر روبه‌رو می‌شوند و تن به هم می‌سایند، ماحصل آن وصلت شایسته‌ترین عناصر آنان نیست، بلکه زنای آشفته و درهم و برهم بدترین اجزای فرهنگی دو تمدن است.

نگرش سوم را می‌توان این‌گونه خلاصه کرد: جهان تمدن‌های زیادی به خود دیده

است. هر کدام از تمدن‌ها در زمانی بالیده و شکوفا شده‌اند و آن‌گاه راه سپرده‌اند. اینک در این لحظه از تاریخ جهان تنها تمدن غرب بر جای مانده است. ما ناگزیر یا باید به آن بپیوندیم یا غیر متمدن بمانیم.

فرایند تغییرات مدرن بدون تردید از غرب سربرآورده، اما آیا جوهره آن غربی است؟ غرب به مانند آفرودیت از کف‌های دریا به دنیا نیامده است. بخش اعظم تمدن غرب جدا از ریشه‌های یونانی - رومی و یهودی - مسیحی آن منشأ غیر غربی دارد.

رسم است در جهان غرب و اینک در بسیاری جاها هم رعایت می‌شود، که تاریخ را به سه دوره اصلی تقسیم می‌کنند: عصر باستان، عصر وسطی و عصر مدرن. اروپای قرون میانه در این تقسیم‌بندی ناقل بین عهد عتیق، یعنی یونان و روم و تمدن‌های عصر باستان خاورمیانه و مدرنیته، یعنی دوران ما بوده است. بنابراین از عهد عتیق تا مدرنیته سه مسیر وجود داشته که مسیحیت قرون وسطای غربی یکی از آنها محسوب می‌شود. دو مسیر دیگر عبارت بودند از مسیحیت ارتودوکس یونانی و مهم‌تر از آن، جهان اسلام. عالم اسلام نیز مانند فرق مسیحیت پذیرای میراث عهد عتیق شد و از آن مرده ریگ بسیار بهتر از هر یک از آنها بهره گرفت. فلسفه یونانی و بخش گسترده‌ای از دانش یونانی سال‌های آزرگار قبل از شناخته شدن در اروپا، در جهان اسلام نگاهداری، ترجمه و مورد تحقیق و تفسیر قرار گرفت.

البته این همه ماجرا نیست. تمدن‌های باستانی مدیترانه، خاورمیانه، اروپا، هندوچین، محلی یا حداکثر منطقه‌ای محسوب می‌شدند. اما مسیحیت و اسلام هر دو برای خود مدعی رسالت جهانی بودند. اسلام در راه تحقیق سیاست جهانخواهی خود بخش اعظم آسیا، آفریقا و اروپا را به زیر مهمیز خود کشید و برای نخستین بار تمدنی خلق کرد از نژادها و فرهنگ‌های گوناگون. تمدن اسلامی در واقع «میان‌قاره‌ای» به حساب می‌آمد. قلمرو تمدن اسلامی بسیار گسترده‌تر از حدود روم و فرهنگ یونانی بود. از این رو می‌توانست از تمدن‌های دوردست عناصر ارزنده‌ای به دست آورد یا بپذیرد و دست همکاری به سوی آنها دراز کند. افزون بر اینها، خود خاورمیانه‌ای‌ها مشارکت ارزشمندی در ظهور تمدن نوپای غرب کرده‌اند. یک هندی یا آفریقایی یا حتی اروپایی متعلق به اواخر قرون وسطی به حق می‌توانست سؤال کند که آیا مدرنیته از اسلام سربر نیآورده است؟

جهت اثبات این که آنان برای طرح چنین پرسشی، دلایل قانع‌کننده‌ای داشتند، بیان چند نمونه کافی است: غربیان دوست دارند به خود بقبولانند که علم تجربی بدون تردید مختص آنان است. حال آن که در واقع در اسلام قرون میانه علوم آزمایشگاهی بیش از عهد باستان توسعه یافت. اندیشمندان یونانی به نظریه و فلسفه متکی بودند، در حالی که مسلمانان علم تجربی را گسترش دادند و میراث عظیمی از خود بر جای نهادند که به شروع

مدرنیته در غرب کمک کرد.

در حوزه اقتصاد، به ویژه در تجارت و بانکداری غنیمت در خور توجهی از جهان اسلام و ماورای آن به دست نسل‌های بعدی افتاد. گواه این که تجار اروپایی از همکاران پیشرفته مسلمان خود چیزهای زیادی آموختند، کلماتی است که زبان‌های غربی از خاورمیانه‌ای‌ها برگرفتند: «چک» از ایران وارد زبان‌های اروپایی شد و «تعرفه» از عربستان. همین طور نام‌های گوناگون مواد غذایی و کالاها، گویای ریشه خاورمیانه‌ای آنهاست: خاویار و پرتقال اسامی ایرانی است. دمشقی [نوعی پارچه] و موصلی [نوعی پارچه] برگرفته از نام شهرهای عربی است. یکی از اعضای هیئت هفده نفره به سرپرستی جفری آفلنگلی که در سال ۱۲۸۹ از سوی ادوارد اول، پادشاه انگلیس به ایران آمد به هنگام بازگشت چتری را که در ایران خریده بود به عنوان شیئی بدیع با خود به انگلستان برد.

در حوزه نجوم، استفاده از عناوین و اصطلاحات فراوان، از جبر گرفته تا سمت‌الرأس، دلیلی است برای مشارکت جهان اسلام در علوم ریاضی و نجوم. هر چند دفترداری دوپل از ابداعات بزرگ اروپاییان است، اما معلوم نبود که بدون «صفرها» و «شماره‌گذاری موضعی» که مسلمانان در سده دوازدهم از هند به اروپا بردند، موفقیتی به دست می‌آورد. همین طور کاغذ و کاغذسازی که باز مسلمانان به اروپاییان شناساندند.

نقش غرب در هنر و معماری خیلی زود آشکار و همه جاگیر شد. ادبیات غربی بعداً ظهور کرد و با شتاب رواج یافت. در حال حاضر، در بسیاری از فرآورده‌های ادبی به زبان‌های عربی، فارسی و ترکی از نظر فرم و به خصوص از لحاظ محتوا، در قیاس با سایر جنبه‌های گوناگون فرهنگ عمومی غرب، احساس بیگانگی کمتری به چشم می‌خورد. در حوزه موسیقی، ظاهراً شکافی وجود دارد و یکی از تفاوت‌های عمده بین خاورمیانه و سایر نواحی غیر غربی به حساب می‌آید. هنر موسیقی به شیوه غرب در ژاپن و چین و تا حدی در هند با استقبال روبه‌رو شده و اجرا می‌شود، اما همچنان در بیشتر نواحی جهان اسلام بیگانه است.

در مورد علم و دانش هم قضیه از همین قرار است. دانشمندان در شرق دور، جنوب شرقی و جنوب آسیا، در رشته‌های علمی که دیگر آن را نه غربی، بلکه متعلق به جهان می‌دانند، فعالانه مشارکت دارند. در واقع علم و دانش در زمینه ارتباطات جهانی، بدون همکاری شرق دور، توسعه کمتری می‌یافت. اما سهم خاورمیانه، حتی در قیاس با گذشته آن هیچ است. این واپس ماندگی باید سبب شود که خاورمیانه‌ای‌ها نه در مورد این که چرا قرن‌ها از غرب عقب مانده‌اند یا این که چرا غرب را مسئول این واپس ماندگی می‌دانند، بلکه باید از خودشان پرسند که چرا جوامع آنها برای دستیابی به حد مختصری از توسعه، از پیش گرفتن روشی همانند مردمان جنوب و جنوب شرقی آسیا و شرق دور سر باز می‌زنند.

این پدیده، احتمالاً در ارائه تعریفی علمی، هر چند نه نظری، دربارهٔ مدرنیته مفید خواهد بود. مدرنیته یا اصطلاحی مشابه آن در هر عصری از تاریخ به معنی راهکارها، هنجارها و معیارهای تمدن حاکم و در حال گسترش بوده است. هر تمدن فرادست و چیره‌ای، در اوج شکوفایی، مدرنیته خاص خود را تحمیل می‌کند.

پادشاهی‌های ایران و یونان، امپراتوری روم، مسیحیت قرون وسطی و اسلام، همانند تمدن‌های باستانی چین و هند، همگی هنجارهای خود را بر منطقه وسیعی تکلیف می‌کردند و پرتو نفوذشان را به سرزمین‌های فراتر از مرزهای امپراتوری می‌تاباندند.

اسلام از نظر پیشرفت شگفت‌انگیز در جهت آن چیزی که رسالت جهانی می‌خواندند پیشگام بود، اما تمدن غربی برای نخستین بار سراسر سیاره را فرا گرفته است. در روزگار ما همان‌گونه که اهل دانش و پژوهش اعتراف دارند، غلبه با تمدن غرب است و این معیارهای غربی است که مدرنیته را تعریف می‌کند. این کتاب ذیل و حاشیه‌ای است بر این فراز و فرود.

□

در تدوین این کتاب از سبک واریاسیون در موسیقی علمی جهان غرب پیروی شده است. در موسیقی به فرم واریاسیون، تم اصلی که از آن آهنگساز دیگری است، در پارتیتور ارکستر یا پارتیتور کامل نوشته می‌شود و سپس به میل مصنف واریاسیون، تغییراتی در ریتم، نت‌های هارمونی، رنگ آمیزی و جز آن به عمل می‌آید. آنگاه به سلیقهٔ آهنگساز و امکان تنوع بخشیدن به تم‌های دیگر، واریاسیون دوم و سوم نگارش می‌یابد.

تم اصلی این کتاب از آن برنارد لوئیس و مجموعهٔ کتاب‌ها، مقالات و سخنرانی‌های او است که از هنگام دیدارش در کنگرهٔ ایران‌شناسان تهران، در شهریور ۱۳۴۵ خواننده آثار و در صورت امکان شنوندهٔ سخنانش بوده‌ام؛ کسی که برخلاف درس خواندگان و به اصطلاح اهل تحقیق خاورمیانه‌ای و به ویژه ایرانی و ترک در طول پانصد سال گذشته، عمر خوشبختانه طولانی‌اش را صرف پژوهش در تاریخ این منطقه از جهان کرده است. او با کشف هزاران سند در انبارهای اداری دولت‌های خاورمیانه و به خصوص مصر و ترکیه، سابقهٔ مردمان خاورمیانه را که حتی یک کتاب علمی با ارزش دانشگاهی در وصف تاریخ خود و سرزمین‌شان ننوشته‌اند، پیش چشم آنها گذاشته است.

واریاسیون دوم این کتاب روی «تم» خانم کارن آرمسترانگ و به ویژه کتاب او جهاد فی سبیل الله است. محقق ارجمندی که در سال‌های میانسالی خود بسر می‌برد و کتاب‌ها و مقالات باارزشی از او در دست است. در این کتاب از «تم‌ها» و آثار متعدد دیگری هم تقریر شده است که عنوان آنها را در لابلای فهرست مهم‌ترین آثار معاصر «برای مطالعهٔ بیشتر» در میان انبوه سایر کتاب‌ها در باب خاورمیانه در پایان کتاب می‌خوانیم.

فصل اول

پیش از مسیحیت

سرزمینی که از زمان پادشاهی سومریان در هزاره سوم پیش از میلاد تا اوایل سده بیستم نامی از آن خود نداشت و اینک خاورمیانه می‌نامیم، در آستانه عصر مسیحیت، نه برای اولین بار در طول تاریخ مدون خویش و نه برای واپسین دفعه، صحنه جدال دو امپراتوری معظم بود. نیمه غربی خاورمیانه، شامل کشورهای حاشیه شرقی مدیترانه - از بوسفور تا دلتای نیل - سراسر بخشی از قلمرو امپراتوری روم محسوب می‌شد. در این زمان تمدن‌های باستانی خاورمیانه رو به زوال نهاده بود و شهرهای قدیم آن به دست حکام و امیرنشینان دست‌نشانده بومی اداره می‌شد. نیمه شرقی خاورمیانه به امپراتوری پهناور دیگری تعلق داشت که یونانیان و سپس رومیان آن را «پرشیا» می‌خواندند و ساکنانش به آن «ایران» می‌گفتند.

نقشه سیاسی آن روزگار خاورمیانه، چه بر حسب ظاهر و چه با استناد به نشانه‌های واقعی و جغرافیایی با وضعیت امروزی تفاوت زیادی داشت. کشورها نام دیگری داشتند و مشخصات ارضی آنها به گونه دیگری بود. بیشتر مردمان آن به زبان‌های دیگری تکلم می‌کردند و پیرو مذاهب دیگری بودند. چند مورد استثنایی هم چندان پشتوانه قابل اعتنا و اعتمادی ندارند و بیشتر نشانه یک خاطره هوشمندانه است تا تداوم بی‌وقفه سنت‌های قدیم.

نقشه جنوب غربی آسیا و شمال شرقی آفریقا در عهد فرمانروایی و هم‌وردی ایران و روم نیز با امپراتوری‌ها و فرهنگ قدیم خاورمیانه تفاوت بسیار داشت. امپراتوری‌ها و فرهنگ‌هایی که مدت‌ها قبل از برقراری سلطه فلائزهای مقدونی یا لژیون‌های رومی و یا چابک‌سواران تیرانداز ایرانی، به تصرف همسایگان نیرومند خود درآمدند و در آنها تحلیل رفتند.

از میان فرهنگ‌های قدیمی که تا عصر مسیحیت دوام آوردند و آثاری از هویت و زبان

باستانی آنها بر جای ماند، بدون تردید می‌باید به مصر اشاره کرد. کشوری که از نظر جغرافیایی و تاریخی شناسنامهٔ دقیقی دارد. سرزمین مصر در درهٔ سفلی و دلتای رود نیل در میان دو بیابان در سمت شرقی و غربی و دریایی در شمال قرار دارد. زمانی که فاتحان قدم به خاک مصر نهادند، هزاران سال از تمدن آن می‌گذشت و به رغم تصرف آن به دست ایرانیان، یونانیان و رومیان، تمدن مصر بخش اعظم خصایل بارز خویش را حفظ کرد.

گفتار و نوشتار مصریان باستان در طی هزاران سال بارها دستخوش دگرگونی شد، هر چند تداوم خود را از دست نداد. چه خط هیروگلیفی و چه خط به اصطلاح دموتی که حروف آن پیوستگی بیشتری به هم داشت و از دوران خاندان‌های میانه رواج یافت و تا حدی جانشین خط قبلی گردید، تا سده‌های اولیه دوران مسیحیت مورد استفاده قرار می‌گرفتند، تا آن‌که عاقبت خط قبطی، کتابت آخرین شکل زبان مصری، که تقلیدی از الفبای برگرفته از خط یونانی و افزودن حروف دموتی بود جانشین آن شد. خط قبطی نخستین بار در سدهٔ دوم پیش از میلاد رواج یافت و در سدهٔ اول میلادی کاملاً عمومیت داشت. با گرویدن مصریان به آیین مسیحیت، نخست به هنگام استیلای رومیان و سپس تحت حاکمیت بیزانس، زبان قبطی سمبل فرهنگ ملی محسوب می‌شد. پس از استیلای اعراب و اسلامی و سپس عربی شدن مصر، حتی آن گروه از مصریانی که از آیین مسیحیت سر بر نتافتند، به زبان عربی تکلم می‌کردند. کسانی که همچنان قبطی خوانده می‌شدند، هر چند زبان قبطی به مرور ایام به فراموشی سپرده شد و اکنون تنها در آداب و رسوم مذهبی کلیسای قبطی به آن تداول می‌شود.

اینک مصر صاحب هویت تازه‌ای شده بود. سرزمینی که به نام‌های گوناگون خوانده می‌شد. نامی که نه خود مصری‌ها، بلکه یونانیان، رومیان و جهان مدرن به آن سرزمین بخشید Egypt بود، نامی یونانی که در عهد باستان از ریشهٔ مصری برگرفته شد. عنوان قبطی هم احتمالاً مأخذ مشابهی دارد و برگرفته از «قبط» است که نام یکی از پادشاهان مصر از اعقاب نوح پیغمبر بوده است. گروهی بر این باورند که کلمهٔ قبط برگرفته از «آیگیپتوس» یونانی به معنی «مصری» است.

«مصر» نامی بود که اعراب فاتح بر این سرزمین باستانی نهادند و تا به امروز به همین اسم خوانده می‌شود. این که در تورات مقدس و سایر متون کهن از «Egypt» یاد می‌شود به خاطر ارتباط آن با اسامی سامی است.

هر چند تمدن درهٔ دو رودخانهٔ دیگر در خاورمیانه، یعنی دجله و فرات، حتی از مصر قدیمی‌تر بود، اما از نظر همبستگی و تداوم به پای دولت و جامعهٔ مصر نمی‌رسید. در نواحی جنوبی، مرکزی و شمالی مردمان گوناگونی مسکن گزیده بودند و به زبان‌های مختلفی تکلم می‌کردند که چندین نام داشتند: سومر و اکد، آشور و بابل. در تورات از این ناحیه به اسم

فَدَّان آرام یاد شده و در عالم یونانی-رومی به نام «مسوپوتامیا»، که هر دو تا اندازه‌ای به معنی بین‌النهرین است. در سده‌های نخست مسیحیت، مرکز و جنوب تحت سلطه بی‌چون و چرای ایران بود که پایتخت امپراتوریش در بیستون چندان از منطقه کنونی بغداد فاصله نداشت. بغداد نامی ایرانی-اوستایی و به معنی «خداداد» است. بغداد دهکده‌ای بود که در سده‌های بعدی مبدل به پایتخت جدید امپراتوری اعراب گردید. عراق در تداول اعراب میانه ولایتی بود شامل نیمه جنوبی کشور کنونی، از ناحیه تکریت تا ساحل دریا، سرزمینی که زمانی عراق عربی نام داشت تا از عراق عجمی که بخشی از قلمرو جنوب غربی ایران محسوب می‌شد متمایز گردد.

مسوپوتامیای شمالی منطقه آشوب زده‌ای بود که گاه به وسیله رومیان، زمانی از سوی ایرانیان و روزگاری از طرف حاکمان محلی اداره می‌شد. این ناحیه در پاره‌ای ایام بخشی از سوریه به حساب می‌آمد و در مجموع و بیشتر از سر تساهل منسوب به سرزمینی می‌گردید محصور بین کوه‌های طوراق، صحرای سینا در جنوب، صحرای عربستان در شرق و مدیترانه در غرب. ریشه نام سوریه شناخته نیست. هرودوت از آن به عنوان ملخص آشور یاد می‌کند. پژوهشگران جدید نشانه‌هایی از این نام را در اسما محلی نقاط دیگر یافته‌اند. این نام نخستین بار در یونان رواج یافت و جز آن سابقه شناخته شده‌ای به غیر از صورت تلخیص شده آن در متون پیش از تمدن یونان در دست نداریم. این‌گوش یونانی که در تداول رسمی رومیان و بیزانسیان کاملاً آشنا بود، پس از استیلای عرب در سده هفتم تقریباً به دست فراموشی سپرده شد و فقط هر از چندی در اروپا به آن اشاره می‌گردید؛ به خصوص بعد از احیای متون کلاسیک و تداول دوباره اصطلاحات یونانی-رومی که از نتایج دوران رنسانس بود. در میان اعراب و در مجموع در جهان اسلام سرزمینی که پیش از آن سوریه می‌گفتند به شام شهرت داشت و این خطاب شهر بزرگ آن، یعنی دمشق را هم دربر می‌گرفت. در نوشته‌های جغرافیایی به ندرت از سوریه یاد می‌شد و تا اواخر سده نوزدهم که به کوشش اروپاییان باب گردید ناشناخته بود. عنوان سوریه به طور رسمی به ناحیه‌ای به نام «ولایت دمشق» اطلاق می‌گردید که از طرف دستگاه اداری عثمانی در سال ۱۸۶۵ به کار رفت و برای نخستین بار برای نامیدن کشوری اعلام گردید که تحت قیمومت فرانسه در بعد از جنگ اول جهانی تأسیس شد. در ایام پیش‌تر، نام محلی کشورهای معاصر ما آرام بود که منسوب به مردمان ارمنی ساکن سوریه و مسوپوتامیا بود. کما این که مسوپوتامیا به عنوان آرام در رودخانه شناخته می‌شد. چنین بود سوریه جنوبی و شمالی که آرام دمشق و آرام صوبه (حلب) نام داشت. در کتاب دوم سمیوئیل باب هشتم، آیه پنجم به بعد می‌خوانیم: «و چون آرامیان دمشق به مدد هَدَدَعَزَر پادشاه صوبه آمدند داود بیست و دوهزار نفر از آرامیان را بکشت. و داود در آرام دمشق قراولان گذاشت و آرامیان بندگان داود شده، هدایا می‌آوردند.»

و یا در باب دهم، آیه هشتم همین کتاب آمده است: «... آرامیان صوبه و رحوب و مردان طوب در صحرا علی حده بودند».

کشورهایی که آرام غربی هلال خصیب را تشکیل می‌دادند، بیشتر از مناطق دیگر خاورمیانه نام خود را از سلاطین گوناگون و اتباع و ساکنان آن برگرفته‌اند. از میان آنها، آشناتر از همه و یا دست کم مستندترین این قلمروها، سرزمین‌های جنوبی است که در نسخ اولیه تورات و پاره‌ای نوشته‌های قدیم به آنها اشاره شده است. به عنوان مثال، کنعان بعد از استیلای اسرائیلیان، محل مسکونی آنها شد و سرزمین بنی‌اسرائیل و یا به لفظ ساده‌تر سرزمین اسرائیل نام گرفت: «پس یوشع تمامی سرزمین را بر حسب آنچه خداوند به موسی گفته بود گرفت و یوشع آن را به بنی‌اسرائیل، بر حسب فرقه‌ها و اسباط ایشان به ملکیت بخشید و زمین از جنگ آرام گرفت.»^۱ پس از تجزیه قلمرو پادشاهی داود و سلیمان در سده دهم پیش از میلاد، بخش جنوبی با پایتختی اورشلیم، یهودیه خوانده شد و ناحیه شمالی نخست اسرائیل و بعدها سامره نام گرفت. نواحی ساحلی شمال و جنوب نیز به اسم ساکنانشان فینیقیه و فلسطین خوانده شدند. فلسطینی‌ها به هنگام استیلای فاتحان بابلی منقرض شدند و اثری از آنها بر جای نماند. فینیقیان تا زمان رومیان و اوایل دوران مسیحیت، در دشت ساحلی به سر بردند که اینک شمال کشور اسرائیل و جنوب لبنان را تشکیل می‌دهد. بعد از آن که در سده ششم پیش از میلاد ایرانیان این سرزمین‌ها را به اشغال خود درآوردند و مهاجران یهودی بار دیگر در آنجا سکونت جستند: سواد مکتوبی... نزد داریوش پادشاه فرستادند و در آن بدین مضمون مرقوم بود که بر داریوش پادشاه سلامتی تمام باد. بر پادشاه معلوم باد که ما به بلاد یهودیان، به خانه خدای عظیم رفتم.»^۲ در منابع رومی که در عهد جدید هم به آن اشاره شده، جنوب، مرکز و شمال آن کشور از سر احترام یهودیه، سامره و جلیل یاد گردیده است. صحرای جنوبی را هم می‌توان به این منطقه افزود. رومیان به این صحرا ادومیه می‌گفتند. نامی برگرفته شده از ادوم در تورات که ناحیه‌ای بود میان بحر میّت و خلیج عقبه. عیسی مسیح و اخلافش پس از اسحاق در همین ناحیه سکونت کردند و اینک در شرق اردن به نام‌های نقب و پترا شهرت دارند.

هر چند زبان رایج در مسوپوتامیا و سوریه سامی بود، اما به چندین شاخه تقسیم می‌شد. قدیمی‌ترین آنها زبان اکدی بود که به آسوری‌ها و بابلی‌ها تعلق داشت و در مسوپوتامیا در حد گسترده به آن تکلم می‌شد. شاخه دیگر زبان سامی، کنعانی بود که عبرانی، فینیقی و شاخه آن در شمال آفریقا، کارتاژی و همچنین شماری از گویش‌های دیگر را در بر می‌گرفت و در کتیبه‌های شمال و جنوب سوریه نقش بسته است. با ظهور عصر

۱. نگاه کنید به کتاب صحیفه یوشع، باب پانزدهم، آیه ۲۳.

۲. نگاه کنید به کتاب عزرا، باب پنجم آیه‌های ۶ تا ۸.

مسیحیت بیشتر این زبان‌ها از میان رفتند و جای خود را به زبان‌های شاخه‌های نزدیک‌تر به زبان سامی سپردند که کلدانی (آرامی) خوانده می‌شد. علاوه بر زبان‌های کنعانی، مردمانی در سواحل لوانت و ماندگارهای شمال آفریقا همچنان به زبان فینیقی تداول می‌کردند. هر چند دیگر زبان‌های عبرانی در میان یهودیان عمومیت نداشت، ولی به عنوان زبان دینی، ادبی و اهل علم تداول یافت، اما زبان‌های آسوری و بابلی به کلی از رواج افتاد. کلدانی مبدل به زبان ارتباطات بازرگانی و دیپلماتیک شد و در حد وسیع مورد استفاده بود. زبان کلدانی نه تنها در هلال خصیب، بلکه در ایران، مصر و نواحی که در حال حاضر جنوب ترکیه محسوب می‌شود، عمومیت داشت.

در آستانه عصر مسیحیت زبان عربی که از نظر پیشینه تاریخی واپسین زبان سامی محسوب می‌شد بیشتر در منطقه‌ای که محدود به مرکز و شمال شبه جزیره عربستان بود متداول گردید. فرهنگ‌های پیشرفته شهری در جنوب غربی عربستان که اینک یمن خوانده می‌شود، همچنان به یکی از زبان‌های سامی تکلم می‌کردند و به واسطه روابط بسیار نزدیک این ناحیه با اتیوپی، زبان آنها در میان ماندگار نشین‌های شاخ آفریقا رونق یافت. بر اساس شواهد موجود، عرب‌زبانان شمال شبه جزیره، حتی پیش از سلطه اعراب در سده هفتم که آینده‌ای پُر شکوه و جلال برای آنها در سراسر منطقه به دنبال داشت، وارد سوریه و عراق شدند و در این سرزمین‌ها اقامت گزیدند.

در هلال خصیب زبان آرامی جای خود را به عربی داد. در حال حاضر تنها در مراسم بعضی کلیساهای شرقی و شماری از دهکده‌های دوردست به زبان آرامی تکلم می‌شود. کشوری را که در حال حاضر ترکیه می‌نامیم، چنین خوانده نمی‌شد. تنها در قرون وسطی، آن هم فقط در اروپا بود که آنان را شناختند و دریافتند که از شرق دور آمده‌اند. رایج‌ترین نام در سده‌های آغازین مسیحیت، آسیا و آسیای صغیر و یا آناتولی بود. در اصل هر دو اسم شامل سواحل شرقی دریای اژه می‌شد، اما به مرور و به شکل مبهم و غیر معمول به سوی شرق گسترش یافت. سرزمین ترکیه را بیشتر به اسم ولایات و شهرها و پاشانشین‌های آن می‌شناختند. یونانی زبان رایج و وسیله برقراری ارتباط بین ساکنان مختلف محسوب می‌شد. آناتولی کلمه‌ای یونانی و به معنی «طلوع آفتاب» است. «اورینت» لاتینی و «لوانت» ایتالیایی هم به همین معنی است. این گونه تعبیر و اوصاف برخاسته از جهان‌بینی مردمان آن روزگار بود که تصور می‌کردند سرزمین‌های واقع در شرق مدیترانه انتهای جهان شناخته شده است. زمانی که ساکنان منطقه مدیترانه به مرور ایام دریافتند که آسیای دورتر و عظیم‌تری در شرق گسترده است، سرزمین آشنای خویش را «آسیای صغیر» نامیدند. به همین صورت در چندین سده بعد، هنگامی که اقصای شرق در افق غرب سپیده زد، به شرق قدیم و باستانی عنوان‌های «نزدیک» و «میان» و «دور» بخشیدند. در میان سرزمین‌های

گسترده در شرق، از همه مهم‌تر و از همه مغرورتر ایران بود که در غرب به پرشیا شهرت داشت.

پرشیا یا پرسیس، به سخن دقیق‌تر نه نام یک کشور و ملت، بلکه اسم ایالتی است در جنوب غربی پارس یا فارس، واقع در ساحل خلیجی که نامش را از همین ایالت برگرفته است. ایرانیان خود هرگز از این عنوان برای نامیدن کشورشان استفاده نکردند. آنها تنها زبان خویش را به این اسم خواندند، چرا که گویش محلی به پارسی مبدل به فرهنگ فراگیر و سیاسی کشور شد، همان گونه که زبان توسکانی مبدل به زبان ایتالیایی شد و کاستیلی به زبان اسپانیایی و گویش مردمان دهات اطراف لندن به زبان انگلیسی. نامی که ایرانیان همیشه به کار می‌بردند و جهانیان را از سال ۱۹۳۵ ناگزیر به ادای آن کردند، لفظ ایران بود. نامی برگرفته از «آریانام» در ایران باستان که در شکل جمع ملکی به معنی سرزمین آریاها بود و سابقه آن به عصر مهاجرت مردمان هند و آریایی بازمی‌گشت.

اوضاع و احوال مذهبی حاکم بر خاورمیانه، حتی از شرایط قومی و زبان و گویش آن پیچیده‌تر و مغشوش‌تر بود. بسیاری از خدایان قدیمی مرده بودند و دیگر یادی از آنها به خاطره‌ها نبود، اما شماری از خدایان هنوز عمرشان به دنیا بود، هر چند به حالتی غریب و دگرگون شده. سوابق طولانی کشورگشایی و مهاجرت در خاورمیانه باعث نفوذ عمیق فرهنگ یونانی و فرمانروایی رومیان شد که نتیجه آن گسترش مسلک‌های مذهبی و آداب زیارت تازه بود. بعضی از کیش‌های شرقی نیز در میان رومیان رواج یافت و پاره‌ای از آنها در خودروم طرفدارانی پیدا کرد. ایسیس مصری، آدونیس سوری، کوبله فریگیان، در آسیای صغیر، در میان آریابان و خواجهگان جدید خاورمیانه پیروانی یافتند.

در گذار ایامی به نسبت کوتاه، دورانی که با سده‌ها قابل شمارش بود تا هزاره، همه این خدایان و کیش‌های قدیمی ممنوع یا منسوخ شدند و جای خود را به دو دین جدید یکتاپرست و جهانی سپردند که رقیب یکدیگر بودند و یکی پس از دیگری ظهور کردند: مسیحیت و اسلام. تجلی و شکوفایی اسلام در سده هفتم به تعبیری همان قدر مدیون ظهور و گسترش مسیحیت بود که آیین اخیر و امدار مذاهب و اندیشه‌های فلسفی پیش از خود. چه تمدن مسیحی و چه تمدن اسلامی ریشه‌های مشترکی در مقابله و کنش متقابل با سه سنت جهانگیر عهد قدیم خاورمیانه داشتند که متعلق به ایرانیان، یهودیان و یونانیان بود.

ایده یکتاپرستی سخن تازه‌ای نبود. فکر یکتاپرستی در سروده‌های اِختاتون فرعون مصر در سده چهارم پیش از میلاد به چشم می‌خورد، هر چند چنین ایده‌هایی جنبه اتفاقی و انحصاری داشت و تأثیر اجتماعی آن جنبه موقت و محدود. یهودیان نخستین کسانی بودند که یک قوم یکتاپرست را بنیاد نهادند و آن را بخش مهمی از مذهب خود تلقی کردند. سیر گسترش تدریجی اعتقادات آنها از یک کیش بدوی قبیله‌ای به قومی یکتاپرست در سلسله

فصول کتاب مقدس یهودیان آمده است. در این کتاب همچنین به آگاهی روزافزون یهودیان نسبت به منزوی شدن خود به علت یکتاپرستی در میان بت پرستان و کافران همسایه، پی می‌بریم. در عصر جدید، کسانی که خود را تنها صاحب حقیقت می‌دانند، به راحتی خویشتن را قانع می‌سازند که کشف حقیقت دستاورد آنان بوده است. برای مردمان مؤمن عصر باستان تصور چنین باوری گستاخانه بود. یهودیان عهد عتیق در رویارویی با این حقیقت که آنها تنها کاشفان خدای واحد هستند، حتی به فکرشان هم نمی‌رسید که سابقه انتخاب پروردگار یکتا از آنان باشد، چه برسد به این که از سر تواضع خود را برگزیده‌ او بدانند. انتخابی که نه تنها امتیازی در بر نداشت، بلکه وظایفی را به آنان تحمیل می‌کرد و بار سنگینی بر دوششان می‌گذاشت: «من شما را فقط از تمامی قبایل زمین شناختم، پس عقوبت تمام گناهان شما را بر شما خواهم رسانید.»^۱

یهودیان در شناخت و پرستش یک خدای اخلاقی و جهانی تنها نبودند. روبرو به شرق در ناحیه‌ای دورتر، در دشت مرتفع ایران دو قوم منسوب به هم که در تاریخ به اسم مادها و ایرانی‌ها شناخته می‌شوند از دوران الحاد عصر قدیم خویش به یکتاباوری تکامل یافته بودند. اعتقاد به خدای واحد به عنوان مظهر نیکی، خدایی که در حال جدال بی‌امان با نیروهای شیطانی است. ظهور این دین عجیب است با نام پیامبری به نام زردشت که آموزه‌ها و تعالیم او به زبان اوستایی، یکی از زبان‌های هند و اروپایی، بر دوازده هزار پوست گاو نوشته شده بود و بعدها اسکندر آنها را سوزاند. تاریخ زندگی این پیامبر ایرانی و تعلیمات او دقیقاً شناخته نیست. حدس و گمان اهل تحقیق گاه تا یک هزار سال با یکدیگر تفاوت دارد. ظاهراً سده ششم و پنجم پیش از میلاد دوران اوج فعالیت مذهب زردشت بوده است.

این دو مذهب خداجو، یعنی زردشتی و یهودی برای سده‌های متمادی به راه خویش رفتند و گویا حتی از وجود یکدیگر نیز آگاهی نداشته‌اند. اما حوادث مصیبت‌بار سده ششم پیش از میلاد آنان را ناگزیر به برقراری ارتباط بین خود کرد، که نتیجه آن طنین و آوازه آن دو در طی اعصار در سرتاسر جهان بود.

در ۵۸۶ پیش از میلاد بخت نصر دوم که در زمان او امپراتوری متأخر بابل به اوج شوکت خود رسید شورش یهوایقیم پادشاه یهود را فرونشاند و اورشلیم را با معبد یهودیان ویران کرد و شاه و اشراف آن دیار را به اسارت به بابل فرستاد. اسارتی که به گفته‌ای هفتاد سال، یعنی تا حمایت کوروش هخامنشی از آنان و ساختن مجدد هیکل (۵۱۶ ق.م) به درازا کشید. چند دهه بعد بابلیان خود به دست کوروش، بنیانگذار امپراتوری جدید ایران که قلمرو آن تا سوریه امتداد داشت، پراکنده شدند. ظاهراً بین هر دو طرف، یعنی میان فاتحان و گروه کوچکی در بین مردمان تحت سلطه در قلمرو گسترده و چندزبانه، نوعی همدمی در

۱. عاموس نبی، باب سوم، آیه ۲.

نگرش و اعتقاد وجود داشت. کوروش که مادرش ماندانه دختر ایشتویگو پادشاه ماد بود به دوران اسارت یهودیان در بابل خاتمه داد و فرمان بازگشت آنها را به اسرائیل صادر کرد و به یهودیان اجازه داد تا به هزینه دولت ایران معبد خود در اورشلیم را بازسازی کنند. در کتاب تورات یهودیان از کوروش با چنان احترامی یاد شده که هیچ یک از فرمانروایان غیر یهودی به پای او نمی‌رسد. آخرین ابواب کتاب اشعیا که پس از اسارت بابلی نوشته شده بسیار هیجان‌انگیز است:

«کوروش شبان من است و تمامی مسرت مرا به اتمام خواهد رسانید. درباره اورشلیم می‌گوید بنا خواهد شد و درباره هیکل که بنیاد تو نهاده خواهد شد.»^۱ باب بعدی از این هم شورانگیزتر است: «خداوند به مسیح خویش» یعنی کوروش «که دست راست او را گرفتم تا به حضور وی اُمّت‌ها را مغلوب سازم و کمرهای پادشاهان را بگشایم، تا درها را به حضور وی مفتوح نمایم و دروازه‌ها دیگر بسته نشود چنین می‌گوید که من پیش روی تو خواهم خرامید و جاهای ناهموار را هموار خواهم ساخت.»

میان ابواب اولیه و متأخر عهد عتیق، آنهایی که پیش از اسارت بابلی به قلم رفته و آنهایی که پس از آن نگاشته شده از نظر نگرش و ایمان تفاوت زیادی وجود دارد و تأثیر اندیشه جهانی مذهب ایرانیان، حداقل به صورت ظاهر، در آنها کاملاً مشهود است؛ که از آن میان می‌توان به ایده جدال کیهانی نیروهای خیر و شر، منسوب به خدا و شیطان اشاره کرد و نقشی که انسان در این بین به عهده دارد و همین طور ترویج بیشتر اندیشه داوری بعد از مرگ و پاداش یا کیفر در بهشت و جهنم و ایده منجی نجات‌بخش، ذرئۀ مقدسی که در آخرالزمان ظهور می‌کند و بشارت پیروزی حق بر باطل را ندا می‌دهد. اهمیت این ایده‌ها در یهودیت متأخر و اوایل مسیحیت بر کسی پوشیده نیست.

روابط ایرانیان با یهودیان مفهوم سیاسی هم داشت. کوروش از یهودیان حمایت کرده بود و آنها هم کمر به خدمت او بستند. یهودیان در سده‌های بعد، چه در سرزمین خود و چه در سایر بلاد تحت سلطۀ امپراتوری روم، گاه بحق متهم به همدلی و حتی همدستی با دشمنان ایرانی روم می‌شدند.

کارل یاسپرس فیلسوف و مورخ آلمانی، تاریخ بشر در ایام بین ۳۰۰ تا ۶۰۰ پیش از میلاد را «عصر محوری» می‌نامد. سده‌هایی که مردم نواحی دوردست و ظاهراً در سرزمین‌های ناآشنا به موفقیت‌های مادی و معنوی عظیمی دست یافتند. دوران کنفوسیوس و لائوتسه در چین، بودا در هند، زردشت و پیروانش در ایران، پیامبران در اسرائیل و فیلسوفان در یونان. اینان تقریباً از وجود یکدیگر بی‌خبر بودند. میسیون‌های بودایی ظاهراً در خاورمیانه فعالیت داشتند، اما نشانه‌ای از آنها در دست نیست و به نظر می‌رسد که چندان

در مأموریت خویش موفق نبوده‌اند. روابط دوجانبه ایرانیان و یهودیان در دوران فرمانروایی کوروش و جانشینانش به اوج شکوفایی خود رسید. ایرانیان قلمرو غربی سرزمین خویش را در مسیر آسیای صغیر به سمت اژه گسترش دادند و در مرز تماس و جدال با یونانیان قرار گرفتند. به همین خاطر باب مناسبات میان تمدن در حال بالیدن یونان و بسیاری از مردمان امپراتوری ایران گشوده شد. یونانیان بیشتر در فلسفه و علم قریحه و تخصص داشتند تا دین و مذهب. دستاوردهای ذهنی آنان به وسیله فیلسوفان و دانشمندان یونانی در فرهنگ مذهبی خاورمیانه و سراسر جهان تأثیر زیادی بر جای گذاشت.

بازرگانان و جنگجویان حرفه‌ای یونان از زمان‌های دور به گشت و گذار در نواحی گوناگون خاورمیانه پرداختند و اطلاعات جامعی درباره سرزمین‌های عجیب و غریب بیگانه برای ذاتمه کنجکاو و هوشمندانه فیلسوفان و اهل علم آن دیار به سرزمین خویش بردند. گسترش امپراتوری ایران امکانات تازه‌ای فراهم آورده بود که از جمله باید به آسان‌تر شدن سیر و سفر و توسعه ارتباطات، شناخت زبان‌های گوناگون و بهره‌گیری از مهارت یونانیان در نهادهای مختلف دستگاه حاکمه ایران اشاره کرد. فتوحات اسکندر کبیر مقدونی (۳۵۶ تا ۳۲۳ ق.م) سرآغاز عصر جدیدی شد که به واسطه آن حاکمیت مقدونیه و دامنه فرهنگ یونانی، از طریق ایران، آسیای میانه و مرزهای هند و در جنوب تا سوریه و مصر را در برگرفت. پس از مرگ اسکندر متصرفات او بین جانشینانش تقسیم شد و سه پادشاهی در ایران، سوریه و مصر بنیان گرفت.

یونانیان که پیش از فتوحات اسکندر، اطلاعاتی از ایران و ایرانیان در دست داشتند، اینک با سرزمین‌های اسرارآمیز بین‌النهرین، سوریه و مصر آشنا شدند و پس از استقرار حاکمیت سیاسی که راهگشای ورود رومیان به آن نواحی گردید، اقتدار فرهنگی خویش را حتی در زمان حاکمیت رومیان حفظ کردند. ژنرال رومی پومپئوس در سال ۶۴ پیش از میلاد سوریه و اندکی بعد یهودا را تصرف کرد. در سال ۳۱ پیش از میلاد، پس از شکست آنتونیوس و کلئوپاترا در جنگ دریایی آکتیون (آکتیوم) از اوکتاویانوس، حاکمان یونانی مقدونی مصر ناگزیر به پذیرش قیمومت روم شدند. در اوج شکوفایی عالمگیر فرهنگ یونانی و سلطه رومی تنها دو گروه از مردمان، با عواقبی کاملاً متفاوت، از خود جسارت نشان دادند و در برابر آنان مقاومت کردند: ایرانیان و یهودیان.

در حدود ۲۴۷ پیش از میلاد ارشک بر ضد حاکمیت یونانیان قیام کرد و سلسله پارتیان را بنیاد نهاد که نامی برگرفته از قبیله مسقط‌الرأس آنها بود. به رغم چندین بار کوشش مقدونیان برای استقرار مجدد حاکمیت خود، پارتیان نه تنها دست از مقاومت برنداشتند، بلکه حوزه استقلال سیاسی خویش را گسترش دادند و به یک قدرت عظیم در آن زمان مبدل شدند و رقیبی خطرناک برای رومیان. پارتیان با نفوذ فرهنگ یونانیان که ظاهراً

چشمگیر بود به مخالفت برنخاستند. سلسله پارتیان به دست اردشیر بابکان (۴۰-۲۲۶) مؤسس دودمان ساسانیان ساقط شد. بار دیگر دین زردشتی، آیین قدیم ایرانیان رواج یافت و مبدل به دین دولتی گردید و روحانیان زردشتی بخشی از حاکمیت و حکومت را از آن خود ساختند. این نخستین بار در تاریخ بود که یک دین دولتی با اعمال زور دستگاه حاکمه و از طریق سلسله مراتب روحانی بیشتر هم خود را صرف تعقیب و آزار «کافران» و پیروان مذاهب دیگر می‌کرد. رفتار ساسانیان از این نظر مغایر با تساهل و طرز فکر التقاطی پارتیان پیش از خود و امپراتوری روم بود.

مذهب زردشتی و دستگاه روحانیت آن به واسطه داشتن روابط نزدیک با نظام حاکم قدرت زیادی کسب کرد، بنابراین زمانی که حکومت ساسانی خود سرنگون گردید، هر دو متحمل زیان فراوان و غیرقابل جبرانی شدند. اساس دین و روحانیت زردشتی همراه با امپراتوری ساسانیان در هم شکست. پس از فروپاشی امپراتوری ایران به دست فاتحان عرب، آیین زردشتی به سرایشی زوال افتاد و به رغم مشارکت بعدی در تجدید حیات سیاسی و فرهنگی ایران در عصر اسلامی دیگر هرگز احیا نشد. مقاومت مذهبی که باعث پیشرفت اسلام در ایران گردید نه از سوی روحانیان متعصب زردشتی، بلکه از طرف زردشتیان بدعت‌گذار بروز کرد. به عبارت دیگر کسانی سر به مخالفت برداشتند که اهل ضدیت و اعمال خشونت بودند، نه افرادی که می‌خواستند از مشروعیت خویش بهره‌گیرند. مواردی از این بدعت‌گذاری‌های زردشتی، نقش مهمی در خاورمیانه و حتی در سیر تاریخ ایفا کردند. یکی از شناخته شده‌ترین این بدعت‌ها میترائیسم است که در امپراتوری روم و به خصوص در میان نظامیان پیروان زیادی داشت. این آیین حتی در انگلستان عبادت می‌شد و نشانه‌هایی از معبد میترا در آن سرزمین در دست است. مورد شناخته شده دیگر آیین مانویت، منسوب به مانی (۷۷-۲۱۶) است. دین مانی ملغمه‌ای بود از اصول رایج در مسیحیت و آیین زردشتی. او که نجات انسان را شناخت عالم روحانی می‌دانست در سال ۲۷۷ پس از تحمل عذابی الیم، به مرگی سرخ جان سپرد. آموزه‌های مذهبی مانی با شدت و حدت گسترش یافت و به رغم تعقیب و آزار پیروان او به وسیله مسلمانان و مسیحیان در خاورمیانه و اروپا با سرسختی تمام به حیات خویش ادامه داد. سومین بدعت‌گذار مزدک بود. آرا و عقاید مزدک و مزدکیان که بیشتر جنبه محلی داشت، در اوایل سده ششم در ایران طرفداران زیادی یافت. آیین مزدک که مبلغ نوعی کمونیسم مذهبی بود، بعدها الهام‌بخش آپوزسیون‌های شیعی و شماری از جنبش‌های آنان در نظام اسلامی شد.

آیین زردشتی که در آغاز جنبه مکتبی و امپراتوری داشت، مذهب ایرانیان بود و ظاهراً هیچ‌گاه برای گسترش آن در خارج از قلمرو امپراتوری ایران و نفوذ در جهان فرهنگی گامی برداشته نشد. این قضیه منحصر به ایران و ایرانیان نبود. ادیان پیشرفته قدیم در آغاز

قبیله‌ای بودند و سپس مدنی و سیاسی شدند. این مذاهب به موقع خود، همراه با نظام سیاسی حاکم که مدافع آن دین رایج بود، نابود شدند. تنها مورد استثنا یکی از ادیان باستانی است که پس از ویران شدن بنیان سیاسی و محلی تن به اضمحلال نداد و بدون آن عناصر و با توسل به روند بنیادی خود دگرسازی به حیات خویش ادامه داد. فرایندی که بنی اسرائیل را مبدل به مردم یهودا و سپس یهودیان کرد.

یهودیان در مقابله سیاسی با یونانیان و رومیان ناکام ماندند. آنها نخست تحت حاکمیت مقدونی‌ها، توانستند خودمختاری خویش را در برابر حاکمان مقدونی سوریه که مدعی سروری بر آنان بودند، حفظ کنند و حتی مدتی شاهد استقلال عهد پادشاهی یهودا باشند. اما استقامت در برابر قدرت مطلقه روم از آنان ساخته نبود. به همین خاطر به واسطه شورش‌هایی پیاپی که بعضی از آنها به تحریک و یاری ایرانیان صورت می‌گرفت، در هم شکستند و به بردگی افتادند. پادشاهان و روحانیان عظیم‌الشأن قوم یهود گوش به فرمان روم سپردند و دست‌نشانده آنان شدند و یهودا تحت حاکمیت اداری و مالی روم قرار گرفت. مهم‌ترین قیام یهودیان در سال ۶۶ میلادی به وقوع پیوست و به رغم درگیری‌های طولانی و سخت، شورشیان شکست خوردند. رومیان در سال ۷۰ اورشلیم را اشغال کردند و معبد بازسازی شده به وسیله تبعیدیان بازگشته از بابل را ویران ساختند. این اقدام رومیان نیز به شورش یهودیان خاتمه بخشید. رومیان پس از شورش برکوخبا در سال ۱۳۵ بر آن شدند تا خود را از دست این قوم شرور و یاغی خلاص کنند. آنها نیز مانند بابلیان پیش از خود انبوهی از جمعیت یهود را دستگیر و تبعید کردند، اما این بار کوروشی در سریر قدرت نبود تا آنها را از اسارت آزاد سازد. رومیان حتی نام‌های تاریخی یهودی را از میان بردند. اورشلیم را آیلیاکاپیتولینا نام نهادند و بر فراز ویرانه معبد یهودیان، بنایی به یاد ژوپیتر برپا کردند. نام‌های یهودا و سامره منسوخ شد و بعد از سالیان سال به دست فراموشی سپردن فلسطینی‌ها، آن سرزمین را فلسطین نامیدند.

بخشی از یک متن قدیمی یهودی به خوبی نشان می‌دهد که تلقی یهودیان و بدون شک سایر اتباع خاورمیانه‌ای رومیان از تشویق و تنبیه آنها چگونه بوده است. این قسمت شرح گفتگو میان سه خاخام است در یکی از ایام سده دوم میلادی:

خاخام یهودا حرف خود را با این جمله شروع کرد: چقدر کارهای این مردم [رومی‌ها] جالب است. چقدر بازار و پل و حمام ساخته‌اند.

خاخام یوسف ساکت بود، اما خاخام شمعون گفت: هر چه ساخته‌اند برای رفع نیاز خودشان بوده است. اگر بازار ساخته‌اند، برای آن بوده است که فاحشه را روانه آن نمایند، اگر حمام ساخته‌اند برای آن بوده است که خودشان را ترگل و ورگل کنند، پل زده‌اند برای این که عوارض راه بگیرند.

یهودا پسر پدر و مادری متهود رفت و حرف‌ها را کف دست مقامات رومی گذاشت

و همه چیز را گزارش داد.

رومیان گفتند: یهودا که ما را ستوده است باید تشویق شود. یوسف که سکوت اختیار کرده باید به سفوریس تبعید گردد. شمعون که ما را تخطئه کرده، می‌بایست اعدام شود.

یهودیان، یونانیان و رومیان از یک نگاه به یکدیگر شباهت داشتند و با دیگران متفاوت بودند. شباهت و تفاوتی که در شکل دادن به تمدن‌های متأخرشان نقش قاطعی به آنها بخشید. در خاورمیانه مانند جاهای دیگر این عادت عمومی جوامع بشری وجود داشت که میان خود و دیگران تفاوت اساسی قابل می‌شدند و بدین سان خود را تأیید و دیگران را تکذیب می‌کردند. این خصلت و نیاز ذاتی به جوامع اولیه و پیش از آن، به حیات وحش بازمی‌گشت. در توصیف تفاوت میان خودی و بیگانه، بدون استثنا، به عامل خون، یعنی خورشیاوندی، یا آنچه که ما اینک قومیت می‌خوانیم متوسل می‌شدند. یونانیان و یهودیان در مقام سخن‌سنج‌ترین مردمان مدیترانه عصر باستان دو تعریف کلاسیک از «دیگران» به ارث گذاشته‌اند: بربری که یونانی نیست و یونانی و کافر می‌که یهودی نیست. هر چند حد و مرزی که با توسل به این اصطلاحات بیان می‌شد عمیق و خطرناک بود، اما موجب بدعت و نوآوری بسیار مهمی شد. این که این موانع غیرقابل عبور نیستند و این که با مرزبندی بیشتر بدوی و عمومی مبتنی بر خون و تبار تفاوت داشت. اینها سدهای غیرقابل عبور نبودند و می‌شد آنها را نادیده گرفت و حتی به کناری نهاد. در یکجا می‌شد زبان و فرهنگ یونانیان یا کافران را پذیرفت و در جای دیگر امکان داشت دین و قوانین یهودیان را پذیرا شد. هیچ یک از دو گروه در پی یافتن پیروان تازه نبودند، اما هر دو می‌خواستند که در باغ سبز به داوطلبان نشان دهند؛ تا جایی که در آستانه مسیحیت بربری‌های یونانی شده و کافران جدیدالیهود به وفور در شهرهای خاورمیانه به سر می‌بردند و چهره‌ای آشنا بودند.

یونانیان و یهودیان از منظر دیگری هم به یکدیگر شباهت داشتند و آن تباری با دشمن بود. در هیچ نوشته دیگری نمی‌توان تصویری همدلانه‌تر از اثر اشیل، درام‌نویس یونانی به دست آورد. اشیل که در جنگ‌های ایران و یونان سرباز بود و در پیکارهای ماراتون و سالامیس شرکت داشت، با ایرانیان شکست خورده همدردی می‌کرد و همین طور با مردمان آسوری نینوا که در کتاب یونس نبی آمده است.

رومیان به مرور ایام در مورد شهروندی جامع و فراگیر در امپراتوری گام دیگری برداشتند. یونانیان فکر شهروندی را باب کردند. به اعتقاد آنها شهروند کسی بود که عضو سیاسی جامعه محسوب می‌شد و حق مشارکت در حکومت و اداره آن را به عهده داشت. اما عضویت در یک شهر یونانی به شهروندان اصلی و تبار آنان محدود بود. یک خارجی تنها می‌توانست به مرتبه متوطن بیگانه دست یابد. شهروندی در روم نیز در اصل به همین سان

بود، ولی به مرور ایام حقوق و وظایف شهروند رومی همه ایالات امپراتوری را در بر گرفت. دسترسی به فرهنگ یونان، مذهب یهود و نظام حکومتی روم در مجموع راه را برای ظهور و گسترش مسیحیت و تبلیغ آیینی فراهم کرد که پیروانش معتقد بودند صاحبان مکاشفه نهایی خداوند هستند و ارائه آن به عالم بشریت از جمله وظایف مقدس ایشان است. چند سده بعد اسلام، دومین آیین جهانی، با نظرگاه‌ها و مأموریت مشابه به موعظه پیروان خود پرداخت، هر چند که محتوا و شیوه دیگری را برگزید. با این دو آیین جهانی که در پی ایمان و جاه‌طلبی‌های مشابهی بودند و دوش به دوش هم در سرزمین‌های واحدی به سر می‌بردند، آشکار بود که دیر یا زود با یکدیگر برخورد خواهند داشت.

فصل دوم

پیش از ظهور اسلام

دوران میان ظهور مسیحیت تا طلوع اسلام، یعنی تقریباً شش سده نخست عصر مسیحیت، دربرگیرنده یک سلسله اتفاقات مهم، چه در زمینه حوادث ایام و چه در باب پویایی تمدن‌ها است.

رویداد نخست و به جهانی مهم‌ترین، ظهور مسیحیت و گسترش و پذیرش آرام این آیین و متعاقب آن انقراض و اضمحلال مذاهب پیش از مسیحیت به استثنای ادیان مورد پرستش یهودیان و ایرانیان بود. هر چند که کافرکیشی یونانی-رومی همچنان تداوم داشت و حتی در دوران فرمانروایی یولیانس (۳۶۱-۶۳) برای واپسین دفعه کوششی در جهت احیای آن صورت گرفت و به همین خاطر مورخان مسیحی او را یولیان کافر خواندند. مسیحیت در نیمه نخست این دوران تا اوایل سده چهارم، در مقام مخالفت با نظام حاکم بر روم رشد و گسترش چشمگیری داشت. به رغم آن که مسیحیت و آداب عبادی برگرفته از آن گاه تحمل می‌شد، اما بیشتر مورد تعقیب و آزار قرار می‌گرفت. جدایی‌گریزناپذیر از حکومت و حاکمیت، سبب‌ساز بالندگی نهاد دینی آن، یعنی کلیسا گردید. تشکیلاتی با ساخت و ساز خود، رهبری و سلسله مراتبی آیینی و قوانین و دادگاه‌ها. عناصری که به زودی سراسر قلمرو امپراتوری روم را زیر بال و پر ملکوتی خویش گرفت.

با مسیحی شدن فلاویوس کنستانتینوس یا قسطنطین (۳۷-۳۱۱) آیین مسیحیت امپراتوری را به تسخیر خود درآورد و به تعبیری دیگر، خود به تسخیر رومیان درآمد. مسیحی شدن امپراتور در واقع به واسطه گرویدن تدریجی اتباع دولت به دین جدید بود. اینک اقتدار دولت روم در ترویج و تشویق آیین جدید نهفته بود و سود جستن از امدادهای غیبی منسوب به ملکوت خداوندی. ائوسیبوس پامفیلی^۱ وقایع‌نویس اواخر و اوایل سده سوم و چهارم می‌گوید: قسطنطین در ۲۷ اکتبر ۳۱۲ در ساکساروبرا (صخره‌های سرخ) در

چهارده کیلومتری شمال روم با نیروهای مارکوس ماکستتیوس^۱ روبه‌رو شد، در حالی که بعد از ظهر روز قبل صلیبی برافروخته در آسمان دیده بود با این کلمات: *en toutoi nika* در سایه این علامت پیروزی از آن تو باد.

در دوران فرمانروایی فلاویوس یوستی نیانوس (۶۹-۵۲۷) امپراتور بزرگ مسیحی که عمارت ضد آتش‌هاگیا سوفیا یا حکمت مقدس را بنا نهاد، نه تنها از کلیه مظاهر قدرت دولت برای تحقق برتری مسیحیت بر سایر ادیان بهره‌برداری شد، بلکه تفوق آیین مورد تأیید حاکمیت بر بسیاری مکاتب فکری دیگر که اینک مسیحیان به آنها گرویده بودند، تحمیل گردید. در این زمان نه یک کلیسا، بلکه چندین کلیسا وجود داشت که بر سر مسائلی مانند آموزه مذهبی اختلاف بنیادی داشتند و از نظر پابندی شخصی، حوزه قضایی، منطقه‌ای یا حتی ملی به دسته‌جات گوناگونی تقسیم می‌شدند.

تحول بزرگ دیگر جابه‌جا شدن مرکز ثقل امپراتوری، از غرب به شرق، یعنی از روم به کنستانتینوپل یا قسطنطنیه بود. شهری که کنستانتینوس به عنوان پایتخت شرقی امپراتوری خویش بنیان نهاد. زمانی که در سال ۳۹۵ فلاویوس ثئودوسیوس بزرگ جان سپرد، امپراتوری به دو نیمه تقسیم گردید. بخش غربی آن تابع فرامین شهر روم شد و نیمه شرقی فرمانبر قسطنطنیه. امپراتوری غربی ظرف مدت به نسبت کوتاهی متحمل حملات پایایی بربرها شد و حیاتش خاتمه یافت. امپراتوری شرقی از آن مصیبت و بلا جان سالم به در برد و یک‌هزار سال دیگر زیست.

صفت نسبی «بیزانسی» که در عصر جدید در خطاب به امپراتوری شرقی به کار می‌رود، یک واژه تازه دانشگاهی است. این نام برگرفته از ماندگاهی است که پیش از آن در محل شهر قسطنطنیه دایر بود. بیزانسی‌ها هرگز خود را به این اسم نمی‌خواندند. آنان خویشتن را رومی می‌دانستند و این که به وسیله امپراتوری روم اداره می‌شوند و ملزم به رعایت حقوق روم هستند، هر چند که در حقیقت آنها با هم یکسان نبودند. امپراتوران و اتباع آنان مسیحی بودند، نه کافرکیش. به رغم آن که بیزانسی‌ها خود را رومی می‌خواندند، اما مقصودشان نه روم لاتینی مآب، بلکه روم یونانی مآب بود. وضعیت و طرز فکری که در ایالات و نواحی دور و نزدیک نیز ملموس بود. سنگ‌نوشته‌های یونانی در اماکن گوناگون حاکی از آرزو برای سروری رومیان بود.^۲ یکی از نجبای دست‌نشانده در امارت مرزی ادسا یا اورفه کنونی که ایرانیان برکنارش کرده بودند و به وسیله رومیان منصب خود را باز یافته بود، با افتخار لقب یونانی *philorhomaïos* یا دوستدار رومیان را پذیرفت. حتی در رده‌های بالای دستگاه حکومتی روم، تداول به یونانی دومین زبان امپراتوری روم به حساب می‌آمد.

1. M. Maxentius

2. Hēgemonia tōn Rhomaion

این زبان در امپراتوری شرقی به مقام نخست ارتقا یافت. زبان لاتینی مدتی رواج داشت و زبان یونانی بیزانسی از آن گره‌برداری‌ها کرد و اصطلاحات آن را به کار برد. دستگاه خلافت اعراب نیز در سده‌های بعد همین شیوه را پیش گرفت؛ اما زبان یونانی برای مدت‌های طولانی همچنان به عنوان زبان دولت و فرهنگ باقی ماند. گفتنی است که حتی زبان‌های غیر یونانی و ادبیات مصون مانده از درازدستی‌ها در ایالات شرقی مانند قبطی، آرامی و بعدها عربی عمیقاً تحت تأثیر سنت فلسفی و علمی تمدن هلنی قرار گرفتند.

سومین تحول بزرگ، یونانی مآب شدن خاورمیانه بود که سده‌ها پیش، در زمان امپراتوری اسکندر و جانشینانش، در سوریه و مصر شروع شد. از آنجایی که دولت و کلیسا به شدت زیر نفوذ و فرهنگ یونانی بودند، هر دو نهاد در ترویج شعائر یونانی نقش بزرگی ایفا کردند. تشکیلات حکومتی دولت روم شرقی میراث‌خوار سنت آخرین پادشاهی‌های یونانی اسکندر و اخلافتش شدند؛ مفهومی از پادشاهی که از بسیاری جهات با قاعده سزارهای رومی تفاوت داشت. در باب مذهب آنان نیز، مسیحیان اولیه دلمشغول نکته‌سنجی‌های فلسفی زیرکانه‌ای بودند که مدت‌ها پیش اذهان یونانیان را معطوف به خود کرده بود، اما رومیان و یهودیان به راحتی از آن درگذشتند. انجیل کتاب مقدس مسیحیان به زبان یونانی نگارش یافت، هر چند که چندان شباهتی به آثار فاخر نمایشنامه‌نویسان و فیلسوفان یونانی نداشت. حتی ترجمه یونانی تورات نیز در دسترس بود، کاری که سده‌ها پیش از اقدام جامعه یهودیان یونانی زبان اسکندریه تحقق یافت.

تحول بزرگ دیگری که شاید تا اندازه‌ای به گذشته بازمی‌گشت، گسترش پیگیر مقوله‌ای بود که اینک اقتصاد دستور خوانده می‌شود، یعنی برنامه‌ریزی و رهبری امور اقتصادی با بهره‌گیری از قدرت حکومت. پیش گرفتن چنین سیاست‌هایی در میان دره‌نشینان، به ویژه در مصر، کاملاً طبیعی به نظر می‌رسید. در همین مصر بود که اقتصاد دستوری در زمان سلسله سلاطین مقدونی الاصل بطالسه به دست بطلمیوس، یکی از سرداران اسکندر ملقب به عنوان خدایی «نجات‌بخش»^۱، به اوج تکامل خود رسید. در سده‌های نخست عصر مسیحیت، به خصوص از سده سوم به بعد دولت به شکل روزافزونی به کار صنعت، تجارت، تهیه وسایل مورد نیاز و حتی کشاورزی روی آورد و کارگزاران حکومتی بیش از پیش بر نظارت خویش نسبت به فعالیت‌های اقتصادی و کارآفرینان خصوصی همچنان فعال می‌افزود و می‌کوشید سیاست‌های اقتصاد دولتی را تنظیم و اعمال کند. دولت در بسیاری از زمینه‌ها بی‌چون و چرا بازرگانان مستقل را نادیده

می‌گرفت و کار خویش را پیش می‌برد. به عنوان مثال ارتش در مورد تولید ابزار و تجهیزات جنگی و در بعضی مواقع لباس متحدالشکل نفرات خود تا حد زیادی متکی به بخش دولتی بود. آذوقه موردنیاز نیروهای مسلح از طریق مالیات‌های جنسی جمع‌آوری می‌شد و به صورت جیره میان واحدها تقسیم می‌گردید. فعالیت‌های رو به گسترش اقتصادی دولت به شکل روافزونی عرصه را بر صاحبان سرمایه‌های خصوصی، تهیه‌کنندگان آذوقه موردنیاز عمومی و دستیاران آنها تنگ می‌کرد.

دخالت دولت در امر کشاورزی نیز رو به افزایش گذاشت. مدارکی در دست است حاکی از کاهش بی‌وقفه اراضی حاصلخیز. مصوبات امپراتوری که شمار زیادی از آن به جای مانده، مکرراً ربط دولت را با علت ترک گفتن رو به افزایش زمین‌های بارور و مسئله بیابان‌ها آشکار می‌سازد و این که خواست دولت از طریق اعطای کمک‌های مالی و تشویق‌های دیگر، بازگرداندن زارعان و زمین‌داران بوده است. این قضیه به خصوص از سده سوم تا ششم، یا در واقع از دوران فرمانروایی والرئوس دیوکلی سین (۳۰۵-۲۸۴) تا شروع فتوحات اعراب مسلمان که برای امور مربوط به قدرت و اقتصاد طرحی دیگر انداخته شد، به مسئله حادی تبدیل گردید.

امپراتوری‌های ایران و روم هر دو در دهه‌های اولیه سده هفتم مورد تهاجم پی در پی اسلامیان قرار گرفتند، اما فرجام کار و سرنوشت آنان به کلی با یکدیگر متفاوت بود. لشکریان بیزانسی متحمل شکست‌های سختی شدند و بسیاری از ولایات را تسلیم اعراب کردند، اما سرزمین اصلی آنان، آسیای صغیر، همچنان یونانی و مسیحی پابرجا ماند و قسطنطنیه پایتخت امپراتوری، به رغم تهاجمات فراوان اعراب، پشت دیوارهای آبی و خاکی در امان زیست. امپراتوری بیزانس کوچک و تکیده شد، اما هفتصد سال دیگر برقرار ماند و زبان و فرهنگ و نهادهایش به روال طبیعی خود تداوم یافت. آنگاه که واپسین نشانه‌های آن امپراتوری یونانی مسیحی در ایلغار سال ۱۴۵۳ ترکان فرو ریخت، جهانی مسیحی قد برافراشته بود و بیزانسی‌ها می‌توانستند میراث‌خوار یادمان‌ها و سوابق ایام گذشته خویش باشند.

سرنوشت ایران به گونه‌ای کاملاً متفاوت رقم خورد. امپراتوری نه تنها ولایات دوردست، بلکه پایتخت و سراسر قلمرو خویش را از دست داد و ضمیمه امپراتوری نوین‌یاد اعراب مسلمان گردید. نخبگان بیزانسی مقیم سوریه و مصر توانستند به بیزانس بگریزند، اما زردشتیان ایران راه گریزی به جز قبول حاکمیت مسلمانان و یا فرار به هندوستان، یعنی تنها کشوری که به آن راه داشتند، در پیش رو نداشتند. در سده‌های نخستین چیرگی مسلمانان، زبان و خط ایرانیان، به جز در میان اقلیتی در حال زوال، به مرور به دست

فراموشی سپرده شد. فاتحان حتی باعث دگرذیسی زبان ایرانیان شدند، همان گونه که انگلوساکسونی مبدل به زبان انگلیسی گردید. از ایامی که چندان دور نیست، پژوهشگران مشغول تحقیق و کشف آثار مربوط به خط و زبان عهد قدیم ایران بوده‌اند و به کار مطالعه تاریخ پیش از اسلام آن پرداخته‌اند.

ایران در شش سده نخست مسیحیت، شاهد گذار از دو دوران عظیم در تاریخ خود بود. در مرحله نخست پارتیان و سپس ساسانیان زمام امور آن امپراتوری را در دست داشتند. اردشیر اول (۲۲۶-۴۰) نخستین پادشاه دودمان ساسانی اقدام به یک سلسله جنگ‌های جدید بر ضد رومیان کرد. شاهپور اول (۷۱-۲۴۰) پسر و جانشین او، امپراتور روم کایوس والریانوس را به اسارت گرفت. او که زمانی تحت تأثیر سخنان اثوستاتیوس^۱ فیلسوف سوفسطایی و دیپلمات یونانی می‌خواست از سلطنت کناره‌گیری کند و فیلسوف شود، چنان از پیروزی خویش شادمان شد که شمایل آن اسارت را در دل چند کوه نقر کرد. در کتیبه‌هایی که هنوز قابل رویت است، شاه ایران سوار بر اسب پای خود را بر دوش امپراتور پیاده نهاده است. والریانوس در اسارت درگذشت.

رقابت ایران و روم و سپس ایران و بیزانس ریشه در یک واقعیت سیاسی آشکار داشت و تا ظهور حاکمیت خلفای مسلمان که یکی از دو رقیب را نابود کرد و دیگری را به کلی تضعیف نمود، تداوم یافت. جنگ‌های طولانی و ظاهراً بی‌پایان آن دو امپراتوری، با چند وقفه کوتاه مدت و برقراری صلح موقت، بدون تردید در سرنوشت نهایی آنان نقش انکارناپذیری داشت.

تنها صلح درازمدت دو امپراتوری بیش از یکصد سال دوام آورد. شاهپور سوم (۳۸۳-۳۸۸) در سال ۳۸۴ پس از تقسیم ارمنستان میان دو امپراتوری، قرارداد صلحی با رومیان منعقد کرد. از این زمان تا آغاز سده ششم به جز چند درگیری مختصر مرزی در ۲-۴۲۱ جنگی بین دو دولت رخ نداد و دوران صلح به استثنای چند وقفه کوتاه مدت تا سال ۶۲۸ تداوم یافت. این زمان نیز مصادف بود با خیزش قدرت جدیدی که به زودی سایه سنگین خود را بر دو امپراتوری متحارب می‌گستراند.

از نظر مورخان سده‌های میانه و معاصر، مقوله اصلی مورد مناقشه این دو تمدن آشکارا جنبه ارضی داشت. رومیان مدعی تصاحب ارمنستان و مسوپوتامیا بودند که در بیشتر ایام این دوران تحت حاکمیت ایران بود. رومیان برای اثبات مالکیت خود بر آن سرزمین‌ها به فتوحات مارکوس تراپانوس استناد می‌کردند و این که ارمنستان و مسوپوتامیا به ترتیب در سال‌های ۱۱۳ و ۱۱۴ به تصرف سپاهیان تراپانوس درآمده است. همان اولین و

آخرین امپراتور روم که در برابر اقیانوس هند ایستاد و رومیان جغرافیا را با دنبال کردن فتوحات او می‌آموختند. رومیان تسخیر سرزمین‌های یاد شده در گذشته را بر اساس نظریه‌ای که مورد تأیید ایرانیان و سپس اعراب بود، سبب حق دایمی خود بر آن نواحی می‌دانستند. بیزانسی‌ها دلایل قانع‌کننده‌تری ارائه می‌دادند و می‌گفتند مردمان ارمنستان و مسوپوتامیا عمدتاً مسیحی هستند و در نتیجه می‌بایست وابسته به یک امپراتوری مسیحی باشند. ایرانیان هم مدعی بودند که سوریه، فلسطین و حتی مصر در سال ۵۲۵ پیش از میلاد به تصرف کمبوجیه امپراتور ایران درآمده است.

رومیان و ایرانیان هر از چندی به ارمنستان و مسوپوتامیا یورش می‌بردند و آن را ویران می‌ساختند و پاره‌ای اوقات برای مدتی نه چندان طولانی سلطه خویش را حفظ می‌کردند. در ارمنستان و مسوپوتامیا ایرانی یا زردشتی زندگی نمی‌کرد، اما بودند گروه‌های غیرمسیحی که با ایرانیان همدلی داشتند.

پژوهشگران جدید با اتکا به تحقیقات خود استدلال می‌کنند که افزون بر ادعاهای ارضی مسائل و مقولات دیگری نیز باعث برخورد دو تمدن ایران و روم می‌شد. این گروه از محققان از جمله مهم‌ترین این مقولات به نظارت و تسلط بر راه‌های بازرگانی بین شرق و غرب اشاره دارند. دو قلم واردات از شرق که برای حوزه مدیترانه اهمیت زیادی داشت، ابریشم چین و ادویه هندوستان بود. دادوستد این دو جنس پُررونق بود و از قوانین مصوب رومیان چنین استنباط می‌شود که آنها همیشه سعی داشتند که از مداخله دیگران در این امر جلوگیری کنند. برقراری مرادده بین امپراتوری روم و بیزانس با تمدن‌های دور دست آسیا به خاطر همین دادوستد بود. آنان روابط رسمی و دیپلماتیک با یکدیگر نداشتند و تنها سوابق قابل اغماضی از رفت‌وآمد سیاحان دو طرف در دست است. به هر حال دادوستد در بین دو دولت رواج داشت. رومیان و سپس بیزانسیان بهای کالاهای وارداتی خود را عمدتاً با سکه طلا می‌پرداختند. در حوزه مدیترانه محصول چندان قابل توجهی برای معاوضه با ابریشم چین و ادویه هندوستان وجود نداشت.

طلا همیشه باب طبع فروشندگان بود و مقدار قابل ملاحظه‌ای از سکه‌های طلای رومی جهت واردات کالا به حوزه مدیترانه، به شرق و آسیا ارسال می‌گردید. سکه‌های طلا تمام و کمال نصیب بازرگانان آسیای شرقی نمی‌شد، بلکه دلان ایرانی نیز از محل تجارت ابریشم چین سود کلانی کسب می‌کردند. میزان این درآمد به خصوص زمانی که مانند غالب اوقات ایرانیان حاکمیت خویش را به طرف شرق و به سوی آسیای میانه گسترش می‌دادند و تجارت ابریشم را از مبدأ آن تحت نظر می‌گرفتند، افزایش چشمگیری می‌یافت. شکایات پراکنده‌ای از سرازیر شدن طلا به شرق در دست است، اما جهان رومی با هوشمندی

حیرت‌انگیزی آن را تدبیر می‌کرد.

کوتاه‌ترین راه از حوزه مدیترانه به شرق دور از قلمرو امپراتوری ایران و یا نواحی تحت سلطه آن می‌گذشت، بنابراین چه از نظر اقتصادی و چه به لحاظ استراتژیک تاسیس راه‌های ارتباطی دور از دسترس ارتش ایران مزایای زیادی برای رومیان در برداشت. یکی از این مسیرها، راه ماورای شمال، یعنی از چین و از سرزمین ترکیه در استپ اروپاسیایی^۱، رو به سمت دریای سیاه و رسیدن به قلمرو بیزانس بود و دیگری آبراه‌های دریای جنوب، در مسیر اقیانوس هند. راه اخیر یا به خلیج فارس و عربستان و یا به دریای سرخ منتهی می‌شد و سپس با عبور از جاده خاکی از مصر و برزخ سوئز و یا با استفاده از مسیرهای کاروان رو در عربستان غربی، از مسیر یمن به مرزهای سوریه می‌رسید. روم و سپس بیزانس به برقراری و تداوم ارتباط بازرگانی با چین و هندوستان با عبور از چنین راه‌های فرعی و دورزدن سرزمین میانی تحت سلطه ایران تمایل نشان می‌دادند. امپراتوری ایران از موقعیت و برتری خود در سرتاسر راه‌های ترانزیت، برای کنترل مبادلات تجاری بیزانس استفاده می‌کرد، بنابراین در زمان صلح حق عبور می‌گرفت و در دوران جنگ جاده‌ها را مسدود می‌ساخت. یک چنین کنش و واکنش‌های تکراری دو قدرت امپراتوری در واقع برای حفظ حاکمیت و نفوذ در سرزمین‌های ماورای مرزهای آنان بود. بهره‌برداری از این گونه مداخلات بازرگانی، دیپلماتیک و گهگاه نظامی در هر دو منطقه اهمیت زیادی داشت. نخستین گروه‌هایی که نسبت به آنها اعمال قدرت می‌شد، قبایل ترک و چادرنشین در شمال و قبایل عرب و امیرنشین در جنوب بودند. نشانه قابل اعتنا از نقش ترک‌ها و اعراب در تمدن‌های قدیم در دست نیست. هر چند آنان که بی‌وقفه سرگرم غارت و چپاول بودند، بعدها در سده‌های میانین نقش مهمی در سرزمین‌های اصلی اسلامی بازی کردند.

در شش سده نخست مسیحیت، ترک‌ها و اعراب، در شرایطی مشابه، همچنان در سرزمین‌های ماورای امپراتوری و در استپ‌های بدوی و یا نیمه بدوی و در صحاری بی‌آب و علف به سر می‌بردند. نه ایرانیان و نه رومیان، حتی در ایامی که در اندیشه توسعه قلمرو ارضی خود بودند، اشتیاقی به افزودن مردمان استپ و صحرائنشین به جمع اتباع خویش نداشتند. نخستین گزارشات درباره سواحل عربستان را کسانی چون پلینی میهن، توفراستوس، استرابون و نویسنده ناشناخته «سفر در دریای سرخ» در تألیفات خود آورده‌اند. آمینانوس مارکلینوس مورخ رومی سده چهارم هم که زاده سوریه بود، اطلاعاتی از آنها به دست می‌دهد. او درباره مردمان استپ‌نشین می‌گوید: «ساکنان این نواحی وحشی هستند و ستیزه‌خو. معتقدند کسی که در جنگ و دعوا کشته می‌شود از بقیه خوشبخت‌تر

است. آنها کسانی را که به مرگ طبیعی می‌میرند تباه شده می‌دانند و ترسو و لایق لعن و نفرین».

مارکلینوس صحرانشینان جنوب را ساراسن می‌نامد و می‌افزاید: «آنان نه لایق دوستی هستند و نه دشمنی». تصرف قلمرو این همسایگان به وسیله نیروی نظامی می‌توانست پرخرج، مشکل و خطرناک باشد. انجام چنین کاری نه باعث برقراری امنیت می‌شد و نه سودی به همراه داشت. هر دو امپراتوری از سیاستی پیروی می‌کردند که از دیرباز آموخته بودند، یعنی سربه راه کردن چادرنشینان به اشکال گوناگون و اعطای کمک مالی، نظامی و فنی و همچنین مفتخر کردنشان به عناوین و القاب اشرافی و جز آن، به منظور جلب حسن نیتشان تا حد امکان.

سران قبایل شمالی و جنوبی که یونانیان آنها را «فولارخوس» یا به تداول امروزی فیلارک می‌خواندند و آنان کسانی بودند که سرکردگی یک «فوله» یا قبیله را به عهده داشتند، از ازل آموخته بودند که با بهره‌برداری از موقعیت خویش، زمانی به یکی از دو امپراتوری و گاهی به هر دو تکیه کنند و به وقت دیگر هر دو رقیب را نادیده بگیرند. موافقی بود که از ثروت به دست آمده از کاروان زنی، شهرها می‌ساختند و بنیان پادشاهی و حاکمیت سیاسی خویش را بنا می‌نهادند و به قالب یکی از اعمار و یا حتی متحد یکی از دو قدرت امپراتوری درمی‌آمدند. هر از چندی ایران و یا روم به صلاح خویش می‌دیدند که شاه‌نشین‌ها و امیرنشین‌های نواحی مرزی را متصرف شوند و آنها را تحت حاکمیت مستقیم خود گیرند. هر چند که بیشتر اوقات ترجیح می‌دادند به صورت غیرمستقیم بر آنان حکومت کنند و یا تحت‌الحمايه خویش به حساب آورند.

الگو و انگاره اعمال چنین سیاستی بسیار قدیمی بود و بی‌تردید به عهد باستان بازمی‌گشت. رومیان سیاست صحرایی امپراتوری را از سال ۶۵ پیش از میلاد آغاز کردند، زمانی که ماگنوس پومپئوس به بازدید بَطِیَه پایتخت پترا رفت که اینک در قلمرو پادشاهی اردن هاشمی است. بَطِی‌ها از اقوام قدیم عرب بودند، به رغم آن که فرهنگ و زبان نوشتاری آنان آرامی بود. بَطِی‌ها در واحه پتراشهرک کاروانی باشکوهی بنیان نهادند و رومیان صلاح در آن دیدند که روابط دوستانه‌ای با آنها برقرار کنند. پترا به گونه دولتی دست نشانده و واسطه ایلات رومی و صحرا، نقش مهم و باارزشی در ورود رومیان به جنوب عربستان و حراست از راه‌های بازرگانی به هندوستان به عهده داشت. در ۲۵ پیش از میلاد امپراتور گایوس آوگوستوس (۲۷ ق.م تا ۱۴ م) این سیاست قدیمی را کنار گذاشت و سپاهی به سرداری آیلئوس گالوس برای تصرف یمن گسیل داشت. رومیان با این لشکرکشی قصد داشتند نقطه اتکا و پایگاهی در انتهای جنوبی دریای سرخ به دست آورند و راهی تحت

کنترل خویش به هندوستان بگشایند؛ اما پس از تحمل شکستی خفت بار، آموختند که دیگر هرگز دست به چنین ماجراجویی‌ها نزنند. به بیان دیگر، هیچگاه با نیروی نظامی به عربستان سنگی^۱ حمله نکردند و بهتر دانستند که برای امور بازرگانی در زمان صلح و نیازهای سوق‌الجیشی به هنگام جنگ، به شهرهای کاروانی و دولت‌های مستقر در صحاری مرزی متکی باشند.

همین سیاست روم بود که سبب توالی جایگزینی منظم امارات عربی در نواحی مرزی شد و پترا نخستین تجربه روم در این خصوص بود. البته حکومت‌نشین‌های دیگری هم بودند که از مهم‌ترین آنها باید به پالمیرا اشاره کرد که اینک در جنوب شرقی سوریه است و تدمر خوانده می‌شود. پالمیرا در صحرای سوریه که از عهد قدیم ساکنانی داشت و مرکز بازرگانی در عهد باستان محسوب می‌شد، در این زمان نیز گام به گام توسعه یافت و رونق گرفت. پالمیری‌ها صاحب یک بازار بزرگ بر ساحل فرات بودند. مقری که از آنجا می‌توانستند بر مسیر ماورای صحراء، از حوزه مدیترانه به بین‌النهرین و خلیج فارس، نظارت داشته باشند. آنها با بهره‌گیری از چنین مزیتی، اهمیت بازرگانی و استراتژیکی چشمگیری پیدا کردند.

شمال دو تمدن باستانی ایران و روم و شمال دریا‌های سیاه و خزر و آسیای میانه راه رفت‌وآمد به چین بود. مسیری که از بسیاری جهات مانند راه جنوب مشکل‌آفرین بود. در ربع آخر سده اول قبایل منطقه آسیای مرکزی در مخالفت با حاکمیت چین، که مدعی سروری بر آنان بود، دست به شورش زدند. در میان رهبران شورشی کسانی بودند که در تاریخ ایام چین از آنها به نام «هیونگ نو»^۲ یاد می‌شود و ظاهراً به هون‌ها در تاریخ اروپا شباهت داشته‌اند. یکی از سرداران چینی به نام پان چائو در رأس سپاهی از چین مأمور آسیای مرکزی گردید و شورش و شورشیان را خاموش و هیونگ‌نو را از اطراف جاده ابریشم دور کرد. چینیان در این لشکرکشی پا از حریم خویش فراتر نهادند و سرزمین‌هایی را متصرف شدند که بعدها ترکستان نام گرفت و بخشی از قلمرو کنونی جمهوری‌های ازبکستان و همسایگان غربی آن را در بر می‌گیرد. پان چائو با این اقدام عملاً جاده آسیایی ابریشم را تحت نظارت چین درآورد. او در همین زمان هیئتی به سرپرستی شخصی به نام کانگ‌ینگ^۳ روانه غرب کرد تا با رومیان دیدار و گفتگو کند. هیئت اعزامی طبق گزارش در سال ۹۷ میلادی به خلیج فارس رسید.

اقدامات نظامی و دیپلماتیک از این دست از طرف شرقیان، روشنگر سیاست‌های امپراتور روم مارکوس ترایانوس است. ترایانوس که در زمره شاهان فیلسوف منتخب سنا بود

1. Arabia Petraea

2. Hiung Nu

3. Kang Ying

و هنگام جلوسش دیون زرین دهان^۱ و پلینی کهن برایش خطبه خواندند و همیشه می‌گفت بی مجازات ماندن مجرم بهتر از محکوم شدن بی‌گناه است، تصمیم گرفت برنامه جاه‌طلبانه خود را در سرزمین خاورمیانه عملی سازد. به همین خاطر سیاست سابق روم و حفظ مناسبات حسنه با پترا را کنار گذاشت و در سال ۱۰۶ پس از حمله به پترا آن ناحیه را به اشغال خود درآورد. اینک پادشاهی نبطی یک ایالت رومی شناخته می‌شد و به آن پرووینکیا عربی^۲ می‌گفتند و به وسیله فرماندار منصوب از سوی لژیون روم در بورسا اداره می‌شد. ترایانوس با ایجاد کانال‌ها و شاخه‌های منشعب از نیل راهی آبی میان اسکندریه و کلو سما، دریا بندر قدیم که اینکه قُلْزُم نام دارد تأسیس کرد و از آن پس کشتی‌های رومی می‌توانستند از مدیترانه عازم دریای سرخ شوند. در سال ۱۰۷ هیستی از روم به هندوستان اعزام گردید و اندکی بعد مسیر نوار مرزی شرق سوریه به دریای سرخ رهروانی یافت.

جای تعجب نبود که این اقدامات رومیان باعث نگرانی پارتیان گردد و لزوماً پیشقدم جنگی شوند که بین دو امپراتوری درگرفت. ترایانوس در نبرد سال ۱۱۴ ارمنستان را که یکی از نواحی مورد اختلاف ایران و روم بود تصرف کرد و با امیرزاده مسیحی ادسا توافق‌نامه‌ای به امضا رسانید. او سپس رو به سوی شرق گذاشت و پس از عبور از دجله، در تابستان ۱۱۶ تیسفون، شهر معظم ایران را مسخر شد که از بغداد کنونی فاصله چندانی نداشت. این اسکندر جدید سالی پیش از مرگش (۱۱۷) بر خود می‌بالید که قدم بر ساحل خلیج فارس نهاده است.

شورش عظیم یهودیه در این زمان را نباید حادثه‌ای اتفاقی تلقی کرد و آن را در حمایت از ایرانیان و خصومت با رومیان ندانست. پس از مرگ ترایانوس، جانشین او پویلیوس هادریانوس (۳۸-۱۱۷) از ایالات شرقی واپس نشست، ولی پرووینکیا عربی را از دست نداد.

در سال ۱۰۰ میلادی، به سخن دیگر در آستانه فتوحات ترایانوس، شبه جزیره عربستان یا به گفته اعراب جزیره العرب وضعیت خاصی داشت. نواحی داخلی آن به کلی فاقد هر نوع حاکمیت محلی و یا دست‌نشانده بود. تعدادی دولت یا در حقیقت امیرنشین بر گرد صحرای مرکزی تأسیس شده بود که روابط گوناگونی با امپراتوری‌های ایران در شرق و روم در غرب داشت. این واحدهای مسکونی کوچک و بزرگ از محل درآمد حاصل از کاروان‌های تجاری که از راه زمینی عربستان به یمن می‌رفتند و از آنجا از راه دریا عازم آفریقای شرقی و هندوستان می‌شدند روزگار می‌گذراندند.

ملحق شدن پترا به امپراتوری روم، در زمان خود، سبب‌ساز فروپاشی توازن قوا بین

1. Dion Chrysostomus

2. Provincia Arabia

ایران و روم شد. بعدها رومیان در مورد پالمیرا نیز همین سیاست را پیش گرفتند و در تاریخی که نمی‌شناسیم آن را ضمیمه امپراتوری خود کردند. سوابقی از سدهٔ دوم میلادی در دست است حاکی از استقرار یک پادگان رومی در پالمیرا.

ظهور ساسانیان در ایران و استقرار رژیم متمرکزتر و ستیزه‌جوتر باز اوضاع را دگرگون ساخت. این بار ایرانیان تعدادی از امیران مرزنشین در شمال شرقی عربستان را مطیع خود کردند و در اواسط سدهٔ سوم الحدر از شهرهای قدیم عربستان را درهم کوبیدند و بخش‌هایی از شرق عربستان در حاشیهٔ خلیج فارس را تصرف کردند.

مورخان رومی ربع سوم سدهٔ سوم از واقعهٔ جالبی یاد کرده‌اند و آن ماجرای زن فرمانروای برجسته‌ای به نام زنوبیا (شاید به عربی زینب) است که برای آخرین بار می‌کوشد تا استقلال پترا را به دست آورد. لیکن زنوبیا از نیرویی که دومیتئوس اورلیانوس (۵-۲۷۰) امپراتور دهقان‌زاده‌ای، که چون حمله را بر دفاع ترجیح می‌داد به او «دست به شمشیر» می‌گفتند، شکست می‌خورد و پالمیرا بار دیگر ضمیمهٔ امپراتوری روم می‌شود.

در همین احوال در متناهی جنوب شبه جزیرهٔ عربستان، تحول دیگری در حال وقوع بود.

عربستان جنوبی با مزارع کشاورزی و سلسله‌های پادشاهی حاکم بر شهرهای آن با شمال نیمه بیابان تفاوت زیادی داشت. دولت‌های جنوبی مانند مَعین، قَتبان، سبا و حضرموت بودند که فروپاشیدند و پادشاهی حمیر جایگزین آنها شد. حمیری‌ها که در طفار، در سرزمین سبا می‌زیستند به زودی قدرت یافتند و نخستین دولت آنها از سال ۱۱۵ پیش از میلاد تا ۳۰۰ بعد از میلاد به درازا کشید. قلمرو حمیری‌ها صحنهٔ درگیری و تحریکات خارجی از سوی ایرانیان از شرق و از طرف حبشی‌ها از غرب بود که هر یک می‌کوشیدند تا بر دامنهٔ اقتدار خویش بیفزایند. نسل پادشاهان حبشه، سرزمینی باستانی که یونانیان آن را آیتیویا یا سرزمین صورت سوختگان می‌خواندند، بنا به روایت از وصلتِ ملکهٔ سبا و سلیمان پیامبر به وجود آمد. مسیحیت به وسیلهٔ قدیس فرومنتئوس (و یا به تداول حبشی‌ها اباسلمه) در حبشه رواج یافت و پادشاهان مسیحی آن خطه به زودی با توسل به نیروی نظامی به فکر حفظ منافع طبیعی خود در آن سوی دریای سرخ افتادند. ایرانیان نیز که همیشه با اعمال نفوذ رومیان یا مسیحیان ضدیت می‌ورزیدند، هر دو را با یک چشم می‌نگریستند.

در آن اوضاع و احوال تا حدی آشفته، حتی مراکز دوردست تمدن حوزه مدیترانه از سدهٔ سوم تحت تأثیر بحران عمومی اقتصادی و به خصوص کساد روابط بازرگانی قرار

گرفت. یکی از دلایل تشخیص این خسران، کاهش بیش از پیش گردش سکه‌های رومی است. تا جایی که از سکه‌های ضرب شده به تاریخ بعد از دوران فرمانروایی آنتونینوس آورلیوس که در سال ۲۱۷ درگذشت، نمونه‌ای در هند به دست نیامده است. عربستان میان سده چهارم تا ششم، در دوران ملوک لخمی یا آل لخم، بار دیگر به نوعی قرون تاریک بازگشت، به دوران افلاس و بدوی‌گری و به کلام دیگر به عصر زوال سرزمینی آباد آن چنان که بود و جامعه‌ای بی‌تحرک، چونان گذشته. افلاسی که بار دیگر به گسترش نظام چادرنشینی و شترپروری انجامید. حیوانی که در هزاره اول پیش از میلاد اهلیش کرده بودند و در کنیه‌ای آشوری متعلق به ۸۰۰ پیش از میلاد که برای نخستین بار نام عرب را در آن می‌خوانیم، از وابستگی آنان به شتر یاد می‌کند. خاطرات، حکایات و سروده‌های مربوط به این ایام پیش از ظهور اسلام به صورت هیجان‌انگیزی در روایات، مُعَلِّقات و قصایای نخستین مسلمانان به کلام کشیده شده است.

علت این خسران و پریشانی عربستان را دست کم تا حدی می‌بایست در بی‌اشتیاقی دو تمدن آن زمان، یعنی ایران و روم و برخورد آنان با یکدیگر جستجو کرد. در خلال دوران طولانی میان ۳۸۴ تا ۵۰۲ میلادی که رومیان و ایرانیان در صلح بسر می‌بردند، هیچ یک از آن دو امپراتوری نه اشتیاقی به عربستان داشتند و نه به راه‌های طولانی بازرگانی ارزشمند و پرمخاطره‌ای که از میان صحاری و آبادی‌های کوچک آن می‌گذشت. لاجرم راه‌های بازرگانی تغییرمسیر دادند، کمک‌های مالی متوقف گردید، رفت‌وآمد کاروان‌ها به پایان رسید و شهرها بی‌سکنه شدند. اهالی آبادی‌ها یا دست به مهاجرت زدند و یا به چادرنشینی روی آوردند. خشکیدن سرچشمه تجارت و رجعت به چادرنشینی باعث تنزل سطح زندگی و فرهنگ آن دیار شد و عربستان را از دنیای متمدن که سالیان آزرگار با آن مرآوده داشت جدا نمود. حتی ناحیه پیشرفته عربستان جنوبی نیز از آسیب در امان نماند و بسیاری از چادرنشینان جنوبی به امید یافتن چراگاه‌های بهتر رو به شمال نهادند. چادرنشینی که عنصر مهمی در جامعه عربستان بود، اینک رواج کامل گرفت. این همان دورانی است که مسلمانان به آن عصر جاهلیت می‌گویند و آن را نقطه مقابل عهد روشنگری اسلامی می‌دانند. آن دوران در واقع نه تنها نسبت به مرحله بعدی، بلکه در قیاس با روزگار پیش از آن نیز عصر تاریکی محسوب می‌شد. بنابراین ظهور اسلام می‌تواند یک بازگشت به عهد باشکوه قبلی تلقی شود و به گفته کتاب مقدس مسلمانان احیای آیین ابراهیمی.

در سده ششم میلادی، زمان تولد پیامبر اسلام، بار دیگر همه چیز دگرگون گردید. مهم‌ترین حادثه‌ای که سایر وقایع را تحت‌الشعاع قرار داد، از سرگیری برخورد دو امپراتوری ایران و بیزانس و تداوم جنگ پس از گذشت بیش از یکصد سال صلح بود. یک بار دیگر

گسل عربستان مبدل به عامل درگیری دو امپراتوری گردید و دیگر بار ساکنان عربستان مشمول مزایای دو دولت و دریافت کننده کمک‌های مالی آنان شدند. در زمان صلح راحت‌ترین مسیر از حوزه مدیترانه به شرق دور، از طریق رودخانه‌های جاری در میان دره‌ها به خلیج فارس بود. این مسیر از آغاز تا انجام، در مقایسه با راه نزدیک‌تر زمینی، بیشتر آبی بود تا خاکی، از این رو در قیاس با مسیرهای دیگر هم ارزان‌تر بود و هم امن‌تر. با شروع مجدد جنگ ایران و بیزانس نظم و نظام حاکم بر این راه‌ها دیری نپایید. راه‌های بین‌النهرین و خلیج فارس به بیزانس ناامن گردید. ایرانیان هر وقت که در زمان جنگ اراده می‌کردند می‌توانستند با توسل به عملیات نظامی راه‌ها را مسدود کنند و یا با بهره‌برداری از فشارهای اقتصادی مانع مبادلاتی گردند که در زمان صلح میان دو امپراتوری مبادله می‌شد. بنابراین یک بار دیگر رومیان به این فکر افتادند که در اندیشه یافتن راه‌هایی برآیند که به دور از حاکمیت ایرانیان باشد.

این بار نیز مانند گذشته دو احتمال وجود داشت: دشت‌های گسترده در شمال و بیابان‌های برهوت جنوب. گذار مجدد از راه زمینی ماورای آسیا به یک سلسله گفتگوهای شنیدنی میان امپراتوری بیزانس و خانات گوناگون استپ‌های آسیای مرکزی انجامید. فرستادگان ترک خوانین راهی قسطنطنیه شدند و وقایع‌نگاران بیزانسی داستان‌های شگفت‌انگیزی از خوانین هوشمندتر ثبت کردند که محض احتیاط، هم به بیزانس و هم به ایران سفیرانی گسیل داشته بودند. خوانین معمولاً بیزانسی‌ها را به دورویی و ریا متهم می‌کردند. مناندر^۱ مورخ بیزانسی از ماجرای یاد می‌کند که در سال ۵۷۶ میلادی رخ داد: هیئت بیزانسی اعتبار نامه‌های خود را تقدیم می‌کنند. خان به تندی اعضای هیئت را به باد سرزنش می‌گیرد که هم با او و هم با دشمنانش مراوده دارند. خان ترشرو در حالی که تمام انگشتان خود را به دهانش فرو کرده بود بانگ برمی‌دارد:

«آیا شما همان رومیانی نیستید که ده زبان و یک مکر دارند؟... شما به تعداد انگشتانی که در دهان من است، زبان دارید. از یکی برای فریب من استفاده می‌کنید و از دیگری برای گول زدن ابخازها... شما با زبانی چرب و نرم و دروغ و دغل همه را گول می‌زنید... برایتان اهمیت ندارد که کسانی با سر به درون چاه خفت بیفتند، به شرط آن که سودی عاید شما شود. برای یک ترک دروغ گفتن عملی ناشایست و غیرطبیعی است.»

به هر سخن، ارباب و رعیت و یا حاکم و دست‌نشانده، چه در قلمرو شمال و چه در سرزمین‌های جنوب زبان یکدیگر را خوب می‌فهمیدند و از نقاط ضعف هم اطلاع کامل داشتند.

در سده ششم راه جنوب نسبت به شمال اهمیت بیشتری یافت و این تا حدی به خاطر عدم دسترسی ایرانیان به آن بود و تا اندازه‌ای هم به علت امکان استفاده از راه‌های جایگزین. با مطالعه منابع قدیم می‌توان تصویر کاملاً روشنی از سیاست و اقدامات سه جناح عمده به دست داد.

بیزانس در اندیشه برقراری راهی جهت ارتباط با هندوستان بود، راهی که فارغ از دخالت ایرانیان باشد. سیاست ایران ایجاب می‌کرد که در تأسیس چنین راهی مانع‌تراشی کند و در صورت لزوم جلوی آن را بگیرد. جناح سوم مردمان گوناگونی بودند که در حاشیه این راه‌ها روزگار می‌گذرانیدند. اینان برای حفظ منافع خود از یک طرف سعی می‌کردند تا راه را باز نگاه دارند و از سوی دیگر مانع برقراری کنترل و حق انحصاری بیزانس شوند که خود موجب تضعیف اقتدار و استقلال آنها می‌گردید.

بسیاری از عملکردهای آن زمان منطبق بر همین انگاره بود. ظهور مجدد دولت‌های سرحدی و گماشتن مقامات دست‌نشانده در مرزهای ایران و بیزانس از چنین سیاستی نشأت می‌گرفت. در مرزهای صحرایی بیزانس شیخ‌نشین غسان (یا غسانیه) فرمان می‌راند که اینک تقریباً سرزمین اردن را در بر می‌گیرد. در سمت قلمرو ایران نیز مملکت حیره بود. نامی آرامی به معنی اردوگاهی مرکب از خیمه‌ها. قلمرو حیره پس از مرگ نعمان سوم (۶۰۲) مستقیماً به دست گماشتگان ایرانی اداره می‌شد. اینان هر دو عرب بودند و مسیحی و به نسبت از فرهنگ آرامی چیزهایی می‌آموختند، اما از نظر سیاسی، یکی وابسته به بیزانس بود و دیگری به ایران.

در حدود ۵۲۷ میلادی یوستینیانوس اول امپراتور بیزانس، غسان (یا غسانیه) را تشویق به جنگ با حیره کرد. متعاقب این تحریکات، که در تمدن خاورمیانه سابقه طولانی داشت، یک بار دیگر دست‌نشاندهان دو امپراتوری روانه کارزار شدند. شیخ غسانیه مورد احترام قراگرفت و به عنوان شهروند افتخاری امپراتوری روم، به قسطنطنیه رفت و در آنجا با سلاح و دستورالعمل‌های رومی مجهز شد و مبلغ کلانی پول طلا دریافت کرد. از رفتار مقامات ایرانی با دست‌نشانده خود آگاه نیستیم، اما با او هم می‌بایست چنین کرده باشند.

دومین تحول مهم این زمان، ظهور مجدد و کم‌دوام جزیره کوچک طیران یا یوطبه، واقع در جوار گوشه جنوبی شبه‌جزیره سینا، در میانه آبراهی به همین نام در صحنه تاریخ است. سکنه ناچیز آن از قدیم‌الایام به کار ترانزیت کالا کمک می‌کردند. در اخبار ثبت شده می‌خوانیم که در سال ۴۷۳ رئیس قبیله کوچک جزیره طیران از قسطنطنیه دیدار کرده و متعاقب آن نیز کسان دیگری به آن شهر رفته‌اند که بعضی از آنها رفتارشان دوستانه بوده

است و معدودی دشمنانه. ساکنان این جزیره بدون تردید یهودی بودند. این که از یهودیان قدیم محسوب می‌شدند یا جدید بر ما معلوم نیست. مردمان جزیره که اساساً به کار تجارت در جنوب دریای سرخ می‌پرداختند، در آغاز مستقل بودند و بیشتر گرایش‌های ضد بیزانسی داشتند. در سده ششم، زمانی که دادوستد در حوزه دریای سرخ مورد توجه قرار گرفت، بیزانس بر طیران غلبه کرد و اداره آن را به دست شیخ غسان سپرد.

سال ۵۲۵ میلادی شاهد واقعه جالبی بود. وقتی یهودیان طیران (یوطبه) تحت انقیاد بیزانسی‌ها قرار گرفتند، جماعتی یهودی در انتهای جنوبی دریای سرخ پدیدار شدند، جایی که ملوک حمیر به آیین یهود گرویده بودند. بنابراین برای اولین بار پس از سده‌ها یک پادشاهی یهودی و آن هم در گوشه جنوب غربی عربستان، تشکیل شد. میان این دو عنصر یهودی در دو انتهای دریای سرخ، که در یک زمان سر برآوردند و هر دو در کار تجارت دریای سرخ دستی داشتند و بر اساس گزارش‌های بعدی طرفدار ایران و دشمن بیزانس بودند، روابط و مناسباتی وجود داشت.

سیاست امپراتوری بیزانس از بنیاد و بدون پرده‌پوشی ضدایرانی بود. اقدامات بیزانس نه تنها در جهت مخالفت با ایران، بلکه ضد سیاست بی‌طرفی هم بود. هدف از این سیاست در حذف یا وابسته کردن قدرت‌های محلی و تثبیت اقتدار بیزانس و در دست داشتن انحصار تجارت از ابتدا تا انتهای دریای سرخ بود. بیزانسی‌ها در انتهای شمالی دریای سرخ با یاری گرفتن از مزدوران عرب زمام امور را در دست داشتند. در انتهای جنوبی دریای سرخ آنان از چنین امکاناتی برخوردار نبودند، بنابراین برای نیل به منافع و مقاصد خود حبشه را وارد صحنه کردند. کشوری مسیحی که می‌بایست همراه با بیزانس بر ضد یهودیان در یمن و ایرانیان حامی آنها در ناحیه دورتر شرق وارد کارزار شود. حبشه در این دوران با داشتن کشتی‌هایی که در اقصی شرق و تا هندوستان رفت و آمد می‌کردند و نیروهای مستقر در خاک اصلی عربستان، خود مبدل به یک قدرت تجاری بین‌المللی شده بود. حبشی‌های تازه مسیحی شده، شور مذهبی زیادی از خود نشان می‌دادند و فرستادگان بیزانسی به اشتیاق آنها دامن می‌زدند.

اما بخت یار حبشی‌ها نشد و آنها به خوبی از عهده انجام وظایف محوله برنیامدند. هر چند در آغاز واپسین دولت مستقل واقع در جنوب عربستان را شکست دادند و ویران کردند و درهای آن را به روی مسیحیان و عوامل خارجی دیگر گشودند، اما از توان لازم برای حفظ دستاوردهای خود برخوردار نبودند. حبشی‌ها حتی کوشیدند از یمن به سوی شمال پیشروی کنند و در سال ۵۰۷ به مکه یورش برند که از جمله مراکز بازرگانی یمنی‌ها در مسیر کاروان‌رو به سوی شمال بود. اما ناکام و سرافکننده شکست خوردند و اندکی بعد ایرانیان

جانشین آنها در یمن شدند.

در اوایل حیات پیامبر اسلام و مدت کوتاهی پس از آن یمن به وسیله یک ساتراپ ایرانی اداره می‌شد و سراسر مملکت تحت سلطه ایرانیان بود. تثبیت حاکمیت ایران در انتهای جنوبی دریای سرخ برای بیزانس که در پی سیاست گسترش مبادلات بازرگانی و احداث راه‌های آزاد به سوی شرق بود، شکست بزرگی محسوب می‌شد.

از شوخ‌چشمی روزگار در همین زمان حادثه‌ای به وقوع پیوست که کاملاً از اهمیت وضع موجود کاست. راز سر به مهر تولید پارچه‌های ابریشمی، سده‌ها در سرزمین چین نهفته بود و خارج کردن کرم ابریشم مجازات مرگ داشت. رومیان بر این باور بودند که ابریشم از درخت گرفته می‌شود و چون درخت و گیاهی را نمی‌شناختند که چنین بار و میوه‌ای بدهد، هم‌وزن آن طلا به چین می‌فرستادند. زنان رومی از پارچه ابریشمی البسه شفاف می‌دوختند. در سندی مربوط به سال ۹۱ میلادی زنان از پوشیدن لباس‌های ابریشمی بدن‌نما در مراسم مذهبی نهی شده‌اند. می‌گویند کلتویاترا با پوشیدن لباس ابریشمی دل‌یولیوس قیصر و مارکوس آتونوس را به لرزه انداخت. از آنجایی که هیچ رازی برای همیشه پنهان نمی‌ماند، بالاخره در سال ۵۵۲ میلادی دو راهب نسطوری موفق شدند کرم ابریشم را از چین به بیزانس قاچاق کنند. یکصد سال بعد، در اوایل سده هفتم تولید منسوجات ابریشمی در آسیای صغیر کاملاً رواج یافت. هر چند که ابریشم چینی همچنان به علت کیفیت بهتر و زیبایی بیشتر گران‌تر بود، اما به دوران انحصار جهانی چین پایان بخشید و از اهمیت راه‌های ارتباطی کاست.

عمر سده ششم میلادی با واپس نشینی و تضعیف دو امپراتوری رقیب به پایان رسید. حبشی‌ها از عربستان رانده شدند و رژیم آنها در خود حبشه فرو پاشید. ایرانیان مدتی پای فشرده، ولی به علت جدال‌های جانشینی در کشورشان و اختلافات میان روحانیان زردشتی ناتوان و رنجور شدند. بیزانسی‌ها هم پس از فرمانروایی یوستی نیانوس دوم (۷۱۱-۶۸۵) با مشکلات خود دست به گریبان بودند، که در آن میان اختلافات حاکم بر کلیسای اعظم که باعث تضعیف مسیحیت گردید، نقش مهمی داشت. آخرین مراکز قدرت در شبه‌جزیره عربستان و امارات جنوبی ناپدید شدند و راه را برای اشغال‌گران بیگانه گشودند.

این تحولات سبب‌ساز حوادث مهمی در شبه‌جزیره عربستان شد. بعد از انجام تغییرات، شماری از بیگانگان ساکن عربستان شدند. کوچ‌نشینان، پناهندگان و دسته‌جات دیگری از خارجیان در شبه‌جزیره اقامت گزیدند که با خود شیوه‌های جدیدی در زمینه مصنوعات و اندیشه‌ها به همراه آوردند.

دستاورد جنگ‌های مداوم ایرانیان و رومیان ایجاد راه‌های بازرگانی در سرزمین عربستان و رونق گرفتن کار تجارت و تجار بود. در شمال نیز کشورهای مرزی بار دیگر فعال شدند و ضمن حفظ خصلت عربی خود با حامیان امپراتورشان روابطی برقرار ساختند. نفوذ خارجی‌ها باعث بروز واکنش‌ها و شور و هیجانی در میان اعراب شد. پاره‌ای از واکنش‌ها مادی بود. آنها نحوه استفاده از اسلحه و خفتان و زره را آموختند و با تاکتیک‌های نظامی زمانه آشنا شدند. درس‌های باارزشی که می‌بایست امتحان آن را در حوادث آینده بدهند. آنگاه که تاجران کالایی برایشان بردند که پیش از آن نمی‌شناختند، با ذائقه جوامع پیشرفته آشنا شدند و به تقلید از آنان پرداختند. واکنش ذهنی و حتی روحی هم در کار بود و آن هنگامی بود که آنان از مذهب و فرهنگ همسایگان متمدن خویش سر درآوردند. نوشتن را آموختند، قلم بر لوح نهادند و نگارش به زبان خود را آغاز نمودند. از ماورای سرزمین‌شان ایده‌هایی کسب کردند و مهم‌تر از همه این که از آیین‌های مذهبی خود دل بردند. مذهبی که نوعی بت‌پرستی بدوی بود. دیگر به بُتانِ واقعی نهادند و در اندیشه یافتن پدیده‌ی والاتری فرو رفتند. با چند آیین آشنایی داشتند. مسیحیت بسیار گسترش یافته بود. بیشتر اعراب حاشیه‌نشین نواحی مرزی ایران و بیزانس مسیحی بودند و ماندگاران عیسوی تا اقصی جنوب شبه‌جزیره، در بخران (یا اباسعود) و یمن پیش رفته بودند. یهودیانی هم بودند که بیشتر در یمن و نقاط گوناگون حجاز زندگی می‌کردند. بعضی از آنان، بدون شبهه از اخلاف مهاجران یهودیه محسوب می‌شدند و بقیه خود به دین یهود گرویده بودند. در سده هفتم مسیحیان و یهودیان عربستان عرب مآب شدند و جزیی از جامعه عربی. عده قلیلی هم به مذهب ایرانیان پیوستند. این بی‌اعتنایی حیرت‌انگیز نبود، چرا که آیین ایرانیان به شکلی بارز جنبه ملی و میهنی داشت و گرویدن به آن برای کسانی که فاقد خصلت ایرانیّت بودند آسان نبود.

در تواریخ ایام اولیه اسلامی از گروهی یاد می‌شود که به عربی به آنان حُنفا یا احناف می‌گویند. حنیف کسی بود که از شرک عرب دوری می‌جست، اما حاضر به قبول هیچ یک از مذاهب متضاد هم نبود. نخبگانی مانند خالد بن سنانِ عَبَسِی و عمرو بن نُفَیل و یا ابن ابی الصلت که شاعر بود و با راهبان و ترسایان گفتگو می‌کرد. امثال اینان در زمره نخستین کسانی بودند که به اسلام روی آوردند، هر چند مسلمان نشدند.

فصل سوم

ارتش امپراتوری ایران

در ایام سلطنت داریوش سوم (۳۰-۳۳۶ ق.م) پسر ارشک و واپسین پادشاه سلسله هخامنشی (۳۳۰-۵۵۹ ق.م) امپراتوری ایران در اوج شکوه و اقتدار سرزمین‌های پهناوری را تحت حاکمیت خویش داشت. مرزهای غربی آن تا امپراتوری روم و حدود شرقی تا نواحی دوردست هندوستان گسترده بود. در سال ۳۳۶ پیش از میلاد فیلیپ دوم مقدونی لشکریان خود را به آسیای صغیر گسیل داشت و در بهار دو سال بعد پسرش اسکندر سوم، مشهور به اسکندر کبیر در رأس سپاهیانش رو به شرق نهاد و آسیای مرکزی را در نوردید. پیروزی در کنار رود گرانیکوس (۳۳۴)، ایسوس (۳۳۳) واقع در جنوب شرقی کیلیکیا و گوگمل در شمال شرقی موصل در واقع سرآغازی بود برای فتوحات بعدی او. اسکندر پس از تسخیر بابل و شوش روانه تخت جمشید شد و گویا به تحریک تائیس معشوقه مهپاره آتنی خویش آن بارگاه عظیم را که در زیر آفتاب شهری ثروتمندتر از آن نبود آتش زد (۳۳۰). آنگاه داریوش پس از انتقال حرمخانه و خزائن سلطنتی به دروازه خزرکوشید سپاه جدیدی تجهیز کند، اما در حوالی دامغان به دست بسوس که از خویشان او بود به قتل رسید. می‌گویند اسکندر جنازه او را با احترام تمام به پارس فرستاد (ژوئیه ۳۳۰). رو به زوال نهادن زبان باستانی یا زبان هخامنشی و قدغن شدن استفاده رسمی از آن، در شتاب بخشیدن به فروپاشی سلسله هخامنشی نقش اساسی داشت. در حال حاضر مهم‌ترین یادگار این دوران، کتیبه‌های گوناگون در کوه بیستون و به خصوص کتیبه عظیم داریوش است.

دوران حکومت سلوکیان (۶۴-۳۱۲ ق.م) که به وسیله سلوکوس اول (۲۸۱-۳۱۲) در سوریه تأسیس گردید موجب نشر هلنیسم در قلمرو پیشین هخامنشیان و آشنایی مردمان ساکن فلات ایران با فرهنگ یونانی شد. برای اثبات این ادعا مدارک و شواهد زیادی وجود دارد که از آن میان می‌توان به دو نمونه کاملاً متفاوت، یعنی نقش‌های خدایان ایرانی-یونانی

در کوه نمرود در اوراتو (وان) صاحب کتیبه شلمنصر اول شاه آشور و عبادتگاه آنتیوخوس اول (۲۶۱-۳۲۴) پسر و جانشین سلوکوس اول و همچنین در کلات هرات اشاره کرد. شهر سرزمینی باستانی که ماندگاه آریائیان بود و مامن فرهنگ ایرانی - آریایی.

فردوسی افسانه‌ها و اسطوره‌های رایج در همین سرزمین را گردآوری کرد و به اثر خود افزود. اثری که در سده یازدهم تدوین گردید و تا به امروز به وسیله ایرانیان خوانده و نقل می‌شود. خطاب «ایرانی» برگرفته از «آریا» آغشته به جان و روان ایرانیان است و بن‌مایه سنن ملی آنان را تشکیل می‌دهد.

دوران میانین و تکامل‌گوش باستانی به زبان پهلوی نقش مهمی در تاریخ ایران داشته است. ایامی که با حمله اسکندر مقدونی آغاز و به وسیله اشکانیان پارتی از ۲۴۷ پیش از میلاد تا ۲۲۵ بعد از میلاد و سپس ساسانیان (۶۵۱-۲۲۵) تداوم می‌یابد. در همین دوران است که ناسیونالیسم ایرانی بار دیگر زاده می‌شود و تا سده هفتم و حمله اعراب قوام می‌یابد. ساسانیان همان گونه که پیشتر اشاره کردیم، در سده ششم امپراتوری عظیم و پهناوری برپا کردند و فرمانروای بی‌چون و چرای سرتاسر خاورمیانه بودند. واژگان «ایران» و «ادبیات ایران» در سده‌های بعدی مترادف بود با سنت بکر فرهنگی اقوام گوناگون ایرانی که زبان مشترک آنان را در هم تنیده بود. ایرانیان در روزگار فرود و انحطاط و هنگامی که مورد حمله سلسله‌های مهاجم آسیایی قدرتمندتر و معمولاً ترک قرار می‌گرفتند، نگاه پُرتمنای خویش را به ایران قدرتمند عهد ساسانیان می‌دوختند.

در سده نهم به زبان پهلوی قدیم کمتر تداول می‌شد. شروع خلافت اعراب در بغداد، در واقع سرآغاز عصر جدیدی برای ایرانیان بود. دو سده نخست حاکمیت اعراب بر ایران را دوران خاموشی ایرانیان نامیده‌اند. سکوت و رکود ادبیات و هنر ایرانی، در واقع به علت نابود شدن گنجینه آثار و میراث فکری ایرانیان بود. کتاب‌های شعر و فلسفه در تون حمام‌ها ریخته شد و بسیاری از هنرمندان جان باختند. آداب و سنن شاد و آرمان خواهانه ایرانی در شریعت جدید کفر و الحاد خوانده شد و لاجرم محکوم به نابودی گردید.

با ورود ایرانیان به دستگاه خلافت در سده‌های هشتم و نهم فرهنگ و زبان ایرانی جان دوباره یافت. در سده‌های نهم و دهم ولایات دوردست شرقی ایران موقعیت ممتازی در بارگاه امیران و سلاطین کسب کردند. شماری از حکام خارجی مانند غزنویان یا خوارزمشاهیان از شعر و فلسفه و علوم ایرانی استقبال و حمایت کردند و از گفت و شنود بی‌وقفه درباره آن لذت می‌بردند. در دربار مسعود اول غزنوی پسر ارشد محمود غزنوی بود که ابوالفضل بیهقی مورخ نامدار تاریخ مسعودی معروف به تاریخ بیهقی را طی بیست و دو سال (۷۸-۱۰۵۶) تدوین کرد و ابوریحان بیرونی کتاب قانون مسعودی در باب علم هیئت و ریاضیات را به نام او کرد. کتاب تاریخ مسعودی از جمله شاهکارهای ادبی در زبان فارسی

محسوب می‌شود. رنسانس فرهنگ ملی به کوشش خود ایرانیان سر برآورد. به سخن دیگر این فرهنگ از ولایات شرقی سرچشمه گرفت و به سرزمین‌های سفد و خراسان پرتو افکند و تا خوارزم در آسیای مرکزی دامن افشاند. مهاجرت‌های سیاسی و پناه بردن به نواحی دوردست به منظور گریز از استبداد نظام خلافت در حد معقول باعث قوام رستاخیز فرهنگی ایرانیان شد. شکوفایی ادبی از سده پانزدهم سبب شکل‌گیری زبان کلاسیک فارسی گردید که بن مایه زبان‌های امروزی تاجیک، پشتو و ایرانی است.

ایرانیان در همه اعصار نسبت به سنت‌های فرهنگی خویش کاملاً پایبند بوده‌اند، چرا که به خوبی می‌دانند زبان و ادبیات بنیان خودآگاهی آنها را تشکیل می‌دهد. تمدن ایرانی از زمانی که واژه «پارسیوس» در سالنامه ۸۲۱ پیش از میلاد به قلم داده شد تا به امروز به رغم ایلغار مغولان، ترکان و دیگر تهاجمات مصیبت‌بار و خانمان‌برانداز تداوم داشته است.

کاخ آپادانا و تالار مربعی شکل داریوش و پسرش خشایار شاه، یکی از مجموعه کاخ‌های باستانی عهد هخامنشی در بالای صفحه تخت جمشید، پشت به دامنه کوه، همچنان به جلگه مرودشت می‌نگرد. راه رسیدن به کاخ رشته پلکان عریض و خوش‌پایی است که در دیواره دوطرف آن نقوشی تزیینی به چشم می‌خورد. در این تصاویر سنگی سه ردیف از نمایندگان مسلح اتباع عصر هخامنشی در حال ادای احترام به فرمانروای خویش نقر شده است. این افراد با لباس و موهای آراسته به شیوه خود در حال گام برداشتن هستند و با خود هدایایی شامل حیوانات و چیزهای دیگر حمل می‌کنند. سربازان جاویدان نیزه‌دار بر روی دیوار چپ پلکان عظمت شاه را به نمایش می‌گذارند و باعث دلهره می‌شوند. اسلحه آنها در مجموع به سه دسته تقسیم می‌شود: کمان و ترکش‌دان آن که ایلامی‌ها از آن استفاده می‌کردند. نیزه، شمشیر صاف و کمان که سلاح مادیان بود و نیزه همراه با سپر که سلاح ایرانیان محسوب می‌شد. پروفیسور ماریا اسکلادان کوا^۱ لهستانی، پژوهشگر سرشناس تاریخ ایران خاطر نشان می‌سازد که مراسم «تقدیم هدیه نروزی» هنگام جشن نوروز برگزار می‌شده است. مراسمی که تا ۲۵۰۰ سال همچنان مورد توجه بود و تا اواخر دهه ۱۹۷۰ با جزیی تغییرات در شکل آن در دربار شاه پیشین ایران مرسوم بود.

سنت پارسیان در گذار سده‌ها از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌گردید. بنابراین می‌توان گفت امکان دارد یک جوان هخامنشی فنون نظامی خویش را از مردمان پارسی آموخته باشد. همان گونه که مادها سوارکاری و تیراندازی به هنگام تاخت را از پارسیان آموختند. این رسم در میان مردمان کوچنده رواج داشت و مقصود از آن هم آموزش جوانان برای شکار حیوانات وحشی بود. انجام خدمت وظیفه در گارد جاویدان باعث افتخار بود. همین طور پیوستن به شهسواران دلاور متشکل از جنگاوران کاملاً آموزش دیده.

بُن‌مایه ارتش ایران در آغاز از سربازان پارسی تشکیل می‌شد و پیوستن سربازان ماد به آنها به مرور ایام صورت پذیرفت. سربازان ماد نیز همانند پارسیان مورد اعتماد بودند. تفاوت سربازان ماد و پارس در مراسم نمایش و تقدیم کالاها و اجناس ساخت کشورهای گوناگون در تخت جمشید، تنها در تجهیزات نظامی آنان بود. نیروی زمینی ارتش ایران شامل سوارنظام (اسه‌باره) و پیاده‌نظام (پدتی) بود. نفرات سوارنظام و اسب‌های آنها از زره آهنین استفاده می‌کردند و هر دو گروه سواره و پیاده به دستجات صدنفری، هزار نفری و ده هزار نفری تقسیم می‌شدند.

همین ارتش پارسیان بود که به کوروش اول امکان داد تا پارس را از قید اسارت مادها رهایی بخشد و ملل گوناگونی را تابع او سازد. در شرح استقرار نمایندگان سرزمین‌های مختلف که تخت داریوش را بر دوش دارند آمده است:

اگر می‌خواهی بدانی چه بسیارند سرزمین‌هایی که من فتح کردم. به کسانی که تخت سلطنت من را می‌برند نظر افکن. بدینسان خواهی پذیرفت تا کجا نیزهٔ مرد پارسی رفته است و در چه جاهایی دورافتاده‌ای سرباز پارسی دشمنان ایران را سرکوب کرده است.

مناسبات نزدیک شاهان هخامنشی با سربازان خود از نگاه افلاطون نیز پنهان نبود. او در «قوانین» نوشت:

«در زمان فرمانروایی کوروش، سربازان و افسران پارسی دوستان صمیمی این شاهزاده بودند و با جدیت برای کسب افتخارات جان خود را به خطر می‌انداختند.»

شمار گارد جاویدان داریوش اول که بیشتر در مراسم تشریفاتی حضور داشتند، در نقوش برجسته آجری و براق شوش که اینک در موزه لوور است، دیده می‌شود. بعضی از آنان چهره‌ای سبزه و می‌توان گفت سیاه دارند و بقیه پوستشان روشن‌تر است. همه پوشاک یک شکل به تن کرده‌اند و مسلح هستند. سرهایشان بی‌پوشش و موهایشان با نواری سبز بافته از نخ به عقب برده شده است. ریش آنان کوتاه، اصلاح شده و پُف کرده در بالای گردنشان به چشم می‌خورد و گوشواره‌ای طلایی تا حد فاصل آن آویزان است. هر سربازی به صورت به اصطلاح خبردار ایستاده است و هر دو دستش مزین به تعداد زیادی دستبند طلایی است. نیزه‌ای از چوب قرانیا با سرنیزه و طوق نقره‌ای به هیبت یک سرباز پیاده، محکم در دست می‌فشارد. ته نیزه روی شست پا قرار دارد که نشان می‌دهد او یکی از افراد ده هزار بُد (bēvarā-paitiš) است. بر روی بازوی چپ سرباز یک تیر و بر روی بازوی راستش تیردانی دیده می‌شود. لباس پُرزرق و برفش از زیر گردن تا قوزک پای او را می‌پوشاند و آستین بلند آن به میج دست می‌رسد. تنها قسمت عریان قابل رویت بدن قسمت بالای سندیلی است که به پا دارد. این سندیل از چرم نرم و دکمه و یا تسمه درست شده و زیانۀ بلندی دارد.

تناسب دقیقی میان تیردان، لباس و کفش وجود داشت و از نظر طرح و رنگ بسیار زیبا می‌نمود. تیردان‌ها با قطعاتی از چرم به شکل هلال و یا به رنگ‌های زرد یا آبی روشن با زمینه‌ای از الوان قهوه‌ای یا نزدیک به آن و یا قهوه‌ای با زمینه سفید تزیین می‌شد. خود تیردان معمولاً شکل و رنگ یکسانی داشت و روی بند آن مثلث‌های مقطاعمی به رنگ‌های قهوه‌ای و سفید و یا آبی و سفید دیده می‌شد. کمربند به حلقه‌ای متصل می‌شد که از آن رشته‌ها و شرابه‌های رنگارنگی آویزان بود. کفش‌ها به رنگ زرد یا آبی بودند. لباس‌هایی که گاه حالت یونیفرم پیدا می‌کرد رنگ زرد و ارغوانی روشن داشت. شال مخمل گران قیمتی که زیر بازو و سینه سربازان را می‌پوشاند تا کمر آنان ادامه داشت. شال قهوه‌ای با بند سبز با ردیفی از دوایر سفید تزیین شده بود. لباس‌های تجملی‌تر با نقش و نگارهایی چون دوایر آبی یا قهوه‌ای تیره همراه با ستاره‌های سفید یا زرد پراکنده بر روی پارچه لباس زینت داده می‌شد. در بعضی اوقات مربع‌های بزرگ نزدیک به هم، جانشین دایره‌ها می‌گردید. هر یک از مربع‌ها به وسیله خطوط قهوه‌ای رنگ به نصف یا یک چهارم تقسیم‌بندی می‌شد.

در حقیقت ما نباید از حیرت یونانیان از دیدن گاردهای رنگارنگ خشایار شاه در ترموپیل (۴۸۰ ق.م)، سالامین (۴۸۰ ق.م) و میکال (۴۷۹ ق.م) دچار تعجب شویم. یونانیان که خود همیشه نسبت به نوع و ترکیب رنگ‌ها حساسیت نشان می‌دادند، اینک با شکوه و غنای رنگ و زیباشناسی شرقی آشنا می‌شدند، هر چند که این بار نخست آنان نبود. عشق به فرم و تنوع رنگ‌ها در هنر ایرانی در گذار از سده‌ها همچنان در ایران رواج دارد. بدون تردید تحت تأثیر سپاهیان رنگارنگ و قصه‌ها و داستان‌های پُرنشاط شرقی بود که هرودوت معروف به پدر تاریخ را وادار به بازدید از مصر و شرق نزدیک کرد.

تزیاس مورخ بعدی یونانی و نویسنده «تاریخ ایران» که در دربار شوش به کار طبابت مشغول بود نیز تحت تأثیر همین انگیزه قرار گرفت. اسکندر و سربازان و فادار مقدونی او نیز با دیدن جواهرات سلطنتی پاسارگاد، شوش و پرسپولیس دچار حیرت شدند. هر چند او نه به خاطر ربودن خزاین، که رسم زمانه بود، بلکه با آتش زدن سرای باشکوه تخت جمشید بربریت خویش را نشان داد. صیقل غیرعادی و تقریباً به صافی آینه نقوش برجسته لشکریان هخامنشی بر روی سنگ‌های تخت جمشید، احتمالاً به خاطر همان آتش‌سوزی است.

همان‌گونه که پیش از این یادآور شدیم اسکندر سوم به تاریخ عصر باستان ایران پایان بخشید. دوران میانین تاریخ ایران تحت سلطه سلوکیان (۳۱۲ تا سده دوم) و پارتیان (سده سوم پیش از میلاد تا نیمه نخست سده دوم میلادی) بود که معاصر عصر تمدن هلنی در غرب است.

دوران واپسین سلطنت ساسانیان مصادف بود با قرون وسطی در اروپا. اینک دربارهای محلی از نوع آزادی جمعی و مذهبی حمایت می‌کردند و دوستدار تشکیل مجامع

فلسفی و سرودن اشعار حماسی در بارگاه‌های کوچک خود بودند. هنرمندان را می‌ستودند و کسانى را که قصه‌های قهرمانى نقل می‌کردند مورد تمجید قرار می‌دادند. حماسه‌های تاریخی از سده هفتم به ستایش شاهان باستانی و پهلوانان پرداختند. داستان‌هایی درباره «رستاما» یا به تداول اسلاوها «روسلانا» و دودمان‌ها که سپس در خداینامه و کارنامه اردشیر بابکان جمع‌آوری گردید. این قبیل آثار و بُن‌مایه‌ها و همچنین بسیاری عوامل و نشانه‌های دیگر در ایام بعدی در ترانه‌های رولان یکی از شاهکارهای ادبیات سده‌های میانه، تجلی یافت.

در «جام مقدس» که حکایتی است درباره کاسه‌ای که عیسی مسیح در عشای ربانی از آن تناول کرد کارنامه اردشیر بابکان و همچنین در ترستیان و ایزولد نشانه‌هایی از ویس و رامین به چشم می‌خورد.

پارتیان از جنبه نظامی قوم خود غافل نبودند. رومیان که با پارتیان جنگیده بودند، می‌دانستند که آنان به هنگام فرار ساختگی با اسب به پشت برگشته و آنان را هدف تیرهای مرگبار خود قرار می‌دهند و این کار را «تیراندازی پارتی» می‌خواندند. در حقیقت باید گفت پارتیان هنر تیراندازی با کمان سنتی را تکامل بخشیدند. نقوش برجسته سده سوم در فیروزآباد و مجسمه‌های سفالینه دورا-اثرورپوس^۱ در سوریه تجسم سوارکاران پارتی است. بعضی از آثار شهر اخیر که تا قبل از جنگ بلاش سوم و لوکیوس آورلیوس وروس (۵-۱۶۲) در حاکمیت پارتیان بود از شاهکارهای هنری پارتیان محسوب می‌شود. جنگجویان یکه‌تاز اشکانی معمولاً کلاه‌خودی بر سر داشتند که مزین به بیرق یا پرتزینی بود و خفتان فلزی یا جوشن به تن می‌کردند. سر تا پای اسواران زره‌پوش از صفحات آهنی پوشیده بود. آنان کمربندهای پهن فلزی به میان خود می‌بستند و برای محافظت از صورت خویش نقاب به چهره داشتند. بعدها در ایران عصر جدید تحت سلطه مغولان، این پوشش آهنین به شکل ویژه‌ای به نام زاره «چهار آینه» تغییر شکل یافت. رزمندگان پارتی از نیزه و کمان استفاده می‌کردند.

ایران در پایان دوران میانین خود، تحت حکومت ساسانیان به سر می‌برد که پیرو سنن هخامنشیان بودند. عامل بنیادی «هائنا» بود که سازمانی نیمه مذهبی و نیمه نظامی به‌شمار می‌رفت و طلعه آیین میترا یا مهرپرستی.

هائنا جوانان ورزیده و کارآمد را به جهان مردان جنگجو رهنمون می‌شد و مقدمه کسب عنوان یک «ایرانی» یا یک «شیر» بود. در واقع سه مرحله رسمی وجود داشت که نماد سه دوران زندگی جوانی (سپاه ایزدی)، کمال (مردانگی) و سالخوردگی (روحانیت) تلقی می‌شد، که ایرانیان خود آن را نشانه سه گانه ربوبیت ایزدان اشوکا، فرشوکا و شاروک

1. Dura Europos

می‌دانستند که در تثلیث زروان اکرانه یا زمان لایتناهی یگانه می‌شدند. نمی‌توان تردید داشت که این ایده عرفانی برگرفته از نماد سه‌گانه معروف پادشاهان ایران بود. تصرف قلمرو ایران به وسیله اعراب از جنگ قادسیه آغاز شد. ارتش امپراتوری ایران در سی سال آخر سده هفتم با گروه‌های مهاجم مسلمان به رویارویی پرداخت. اعراب برای تحقق آیه ۲۹ سوره توبه می‌جنگیدند، این که:

با آن جماعت از اهل کتاب که به خدا و روز دیگر ایمان ندارند و آنچه را خدا و پیغمبرش حرام کرده، حرام نمی‌شمارند و پیرو دین حق نیستند کارزار کنید تا به دست خود جزیه دهند و حقیر شوند.

دیری نپایید که سرزمین‌های تحت سیطره خلافت عربی تا نواحی دورتر گسترش یافت و خراسان و کرمان را در بر گرفت، نواحی که بعدها در رنسانس فرهنگی ایران نقش مهمی ایفا کردند.

مناسبات جدید غرب و جنوب با شرق باعث تحولی اساسی در نوع اسلحه و پوشش زرهی شد و وسیله‌ای برای کسب اقتدار جهانی. به باور دیسلاو ژیکولسکی^۱ افزون بر اسلحه‌ها و خفتان زرهی که پیش از آن در انحصار ایرانیان بود، برقراری ارتباط با ممالک آسیای مرکزی موجب به کار گرفتن رواج شمشیر شد. شمشیری که دارای تیغه‌ای قوسی و قبضه‌ای خمیده با قبه‌ای به شکل انگشتانه بود. دیری نپایید که شمشیر کلاسیک ایرانی مبدل به یک سلاح ملی گردید.

از سده نهم تا نیمه اول سده یازدهم سرزمین سابق امپراتوری ایران و به خصوص مناطق شرقی آن تحت استیلای دودمان‌های گوناگون بود. ساسانیان بخارا را پایتخت خود ساختند که مرکز علم و ادب و تمدن به‌شمار می‌رفت.

خراسان ولایت شرقی ایران، در همسایگی سیستان و شهر اصلی آن نیشابور از سده نهم کانون فعالیت‌های فکری و معنوی آن قسمت از کشور قلمداد می‌شد. در پایان سده دهم و آستانه سده یازدهم بویان نیرومند که سرزمین‌شان همجوار غزنین بود قلمرو شرقی ایران را در اختیار داشتند. سلسله خوارزمشاهیان که در خوارزم و متعلقات آن فرمانروایی کوتاه و خونینی برقرار کردند، در عین حال مروج دانش و پژوهش بودند و کسانی چون زمخسری و رشید و طواط در آن بالیدند. در این ایام هرات یکی از بزرگ‌ترین شهرهای خراسان و مرکز تجمع عالمان و شاعران با خوارزم رقابت می‌کرد. عناصر نظامی در یک چنین امپراتوری چند ملیتی و حاکمان محلی نمی‌توانست به یک ارتش ملی تبلور یابد. وجود «گارد جاویدان» در عهد هخامنشیان، سوارنظام موسوم به «دیوسواران» در زمان حمله اعراب به ایران، در

پیش از رستاخیز فرهنگی، چابک سواران عهد ساسانیان موسوم به «جانسپاران» و بالاخره «دیوانگان» یا «جانبازان» در دوران سامانیان تأکیدی است بر درستی این نظریه. غزنویان به هنگام عزیمت به صحنه کارزار ستونی حرکت می‌کردند و به وقت جنگ مثلثی در میان سپاه تشکیل می‌دادند.

بدون تردید از جمله عواملی که غزنویان و سلجوقیان را بر سریر قدرت نگاه داشت ارتش و دیوانسالاری بود. ارتش غزنویان چند ملیتی بود و بخش اعظم آن از غلامان ترک و چند واحد پیاده و سواره هندو و شماری دستجات کم‌اهمیت‌تر تاجیک که بیشتر ایرانی بودند تشکیل می‌شد. امیران اشراف منش امارات ارتشی خصوصی از آن خود داشتند که در زمان سلطان محمود از پانزده هزار نفر فراتر نبود.

دو سده بعد، تبریز پایتخت ایران ثروتمند و پرجمعیت، مورد حمله تیمور قرار گرفت. لشکریان او از سواران نظام سبک اسلحه تشکیل می‌شد که مجهز به کمان‌های بازتابنده بودند که از یک دوجین و حتی شاید بیست لایه چرم، شاخ و تاندون بدن حیوانات ساخته شده بود. دو انتهای آن به سمت جلو خمیدگی داشت و سوراخ‌هایی برای نگاه داشتن زه در کمان تعبیه شده بود. بُرد این کمان‌ها که در اصل به مغولان دشت‌نشین تعلق داشت از نوع مورد استفاده هخامنشیان بیشتر بود.

صفویان که سر دودمانشان شاه اسماعیل اول در نخستین سال سده شانزدهم تاج بر سر نهاد، در اندیشه آن بودند که حدود پادشاهی خود را به اندازه ساسانیان گسترش دهند، آرزویی که پس از فتح کربلا، نجف و بغداد در سال ۱۵۰۸ که به دنبال تصرف شیروان و باکو صورت گرفت، ناممکن به نظر نمی‌رسید، هر چند که حصول به این مقصود مدیون دو عامل بود. نخست آن که لشکریان صفوی به هر جا که می‌رفتند شعار الله الله و علی خلیفه الله سر می‌دادند. دوم استخراج معادن فلزی و استفاده از کوره‌های ذوب فلزات جدید برای تولید اسلحه. مخازن فلزات در اراضی مابین کرمان و شیراز از دیرباز شناخته شده بود. مارکوپولو از سنگ معدن آنجا تحت عنوان «معدن فولاد» یاد کرده است. در عصر ساسانیان نیز مواد معدنی خام از ایران به شرق دور و حتی چین صادر می‌گردید.

در زمان سلطنت شاه عباس صفوی قلمرو ایران از عناصر بیگانه چون ترکان عثمانی و ازبکان و غیره پاکسازی شد. ارتش شاه عباس از گروه‌های ارمنی، قفقازی و گرجستانی تشکیل می‌شد.

فصل چهارم

نیروی دریایی ایران

۱. ناوگان خلیج فارس

پژوهشگران و نویسندگان جهان غرب بارها متذکر شده‌اند که ایرانیان هرگز مردمی دریانورد نبوده‌اند. این ادعا به کلی نادرست است.

ایرانیان در بعضی از اعصار اهمیت بسیار زیادی برای نیروی دریایی قایل بودند؛ به علاوه در بسیاری از دوران‌ها با کشتی‌های خود، که جاشویان ایرانی هدایت آنها را بر عهده داشته‌اند، به سیر در دریاها می‌پرداختند. در افسانه‌های ایرانی به کشتی‌هایی اشاره شده که برای نخستین بار جمشید اقدام به ساختن آن کرده است. فردوسی در منظومه بزرگ خود، یعنی شاهنامه، یادآور می‌شود که چگونه کیخسرو با کشتی از دریای «زره» - که بخش عظیمی از فلات مرکزی ایران را در بر می‌گرفت - عبور کرده است.^۱ داریوش به نیروی دریایی اهمیت بسیار می‌داد و دریای مدیترانه را تحت سلطه خود داشت. البته راست است که او در انجام این امر به کشتی‌های یونانی و فنیقی متکی بود، اما دیری نگذشت که جاشویان ایرانی بخشی از خدمه این کشتی‌ها را تشکیل دادند. با سقوط هخامنشیان قدرت دریایی ایران در حقیقت به یک خاطره مبدل شد؛ ولی در دوران حکومت پادشاهان ساسانی

۱. مقصود اشعار زیر است:

ز یک ساله تا آب بگذاشتند
گشادند گردان میان از گره
ز چین و ز مکران همی برد شاه
که او را به خشکی برد یی گزند
برآمد ز آب زره با سپاه
اگر راه را پای کردی شمار
زره بر میانه بر آن سو که خواست
به هر کشوری در سپاهی گران

بفرمود تا توشه برداشتند
چو آمد به نزدیک آب زره
همه کارسازان دریا به راه
همی خواست از کردگار بلند
خبر شد بر ایشان که کاوس شاه
همانا که فرستگ بودی هزار
به دست چپش مصر و بربر به راست
نه پیش اندرون شهر هاماوران

مجدداً احیا گردید و خسرو انوشیروان، که در نیمهٔ دوم قرن ششم میلادی در ایران حکومت می‌کرد، ناوگان دریایی مستقر در خلیج فارس را به دریای سرخ گسیل داشت و سرزمین یمن را متصرف شد. همزمان با تجدید حیات نیروی دریایی، ناوگان بازرگانی ایران نیز وارد صحنه شد و در اواخر دوران ساسانیان و اوایل ظهور اعراب مسلمان کشتی‌های ایرانی فعالانه در عرصهٔ دریاها به سوی آفریقای شرقی، هندوستان، سیلان و حتی چین در رفت‌وآمد بودند.^۱ در قرن دهم میلادی شهر سیراف (محلی که بندر طاهری کنونی بر خرابه‌های آن بنا شده است)، مرکز عمدهٔ تجارت خلیج فارس بود و اکثر کشتی‌های تجارتهای ایران در آن لنگر می‌انداختند.

فرهنگ لغات و اصطلاحات اعراب شاهی بر قدمت دریانوردی ایرانیان است. بسیاری از نقاط و جهات عربی ضبط شده بر گلباد قطب‌نما کاملاً ریشه فارسی دارد؛ علاوه بر آن کلمهٔ «ناخدا» به معنی «رئیس کشتی» یا «کاپیتان»، فارسی خالص است. باید دانست که «نا» یا «ناو» در تداول کنونی مردم ایران به مفهوم کشتی جنگی است.^۲ همچنین کلمهٔ «رمانج» یا «راهنامج» به معنی راهنمای دریانوردی که معرب «راهنامک» ایرانی است و معنی تحت‌اللفظی آن «کتاب‌الطریق» یا «کتاب‌راه» است. همان‌گونه که آقای گابریل فران اظهار نظر کرده «راهنماجات» یا کتاب‌های راهنمای دریانوردی باید در سیراف تهیه و تدوین شده باشد. این عقیده سبب شد تا او چنین نتیجه‌گیری کند که در آن زمان ایرانیان دریانوردان بی‌باک و کارآمدی بوده‌اند.

به مرور زمان شوق و شور ایرانیان برای کسب قدرت دریایی رو به کاهش نهاد، تا جایی که دیگر نمی‌شد از عظمت آن یاد کرد. البته نیروی دریایی ایران به یکباره نابود نگردید، بلکه مانند گذشته به حالت رکود درآمد، هر چند ناوگان تجارتهای آن در گذر ایام راه زوال پیمود و سرانجام، شاید به علت رخنهٔ اعراب در نواحی ساحلی ایران، رو به نابودی نهاد. می‌توان گفت که در زمان سعدی شاعر معروف، یعنی در قرن سیزدهم میلادی، ایرانیان دیگر مردمانی دریانورد نبودند. چنان‌که وقتی سعدی می‌گوید:

به دریا در منافع بی‌شمار است وگر خواهی سلامت برکنار است^۳

1. Professor Hadi Hasan's *A History of Persian Navigation*, (London, 1928), PP. 98-112.

۲. سانسون مبلغ مسیحی فرانسوی که در دههٔ آخر قرن هفدهم در ایران می‌زیسته در توصیف وجه تسمیهٔ «ناخدا» شرح جالبی نوشته است: «ایرانیان کشتیرانی را دوست ندارند و از آن وحشت می‌کنند و به همین جهت دریانوردان را نا - خدا یعنی خدانشناس می‌خوانند، زیرا آنان را اشخاصی می‌دانند که زندگی خود را بر روی کشتی، چیزی که نمی‌تواند قابل اعتماد باشد، در معرض خطر قرار می‌دهند.»

N. Sanson, *Voyage ou Relation de l'Etat Présent du Royaume de Perse*, Paris, 1695, P. 108.

۳. گلستان، باب اول، حکایت شانزدهم، و نیز سعدی می‌گوید:

به دریا مرو، گفتمت زینهار اگر می‌روی دل به توفان سپار

در واقع احساسات اکثر هم‌میثان خود دربارهٔ دریا را بیان کرده است. حافظ در یک قرن بعد، پس از انصراف از سفر دریایی به هندوستان، به واسطهٔ وحشت از یک طوفان ناگهانی، با کلمات مشابهی به وصف حال خویش می‌پردازد.^۱ با وجود این، قضاوت عادلانه آن است که گفته شود مردم سایر سرزمین‌ها نیز گاهی ترس و نفرت خود را از دریا به زبان آورده‌اند؛ به عنوان مثال هُراس شاعر رومی در یکی از اشعار خود به همین موضوع پرداخته است. اما در مورد اعراب، می‌گویند خلیفه عمر، که به شدت از دریا بیزار بود، دربارهٔ اعزام یک ناوگان جنگی به مدیترانه با عمرو بن العاص به مشورت نشست. عمرو که در مورد دریا احساس مشترکی با عمر داشت، ملتسانه از او درخواست کرد تا از دریا حذر کند: «نسبت به آن اعتماد کم و ترس بسیار داشته باش. آدم در دریا چون حشره‌ای است بر روی تخته چوب، گاهی غوطه‌ور می‌شود و گاهی رو به مرگ می‌رود.»^۲

در قرن شانزدهم پرتغالی‌ها حاکم مطلق خلیج فارس بودند، اما در قرن هفدهم انگلیسی‌ها و هلندی‌ها جانشین آنان شدند. ما همه می‌دانیم که چگونه در سال ۱۶۲۲ کشتی‌های انگلیسی به ایرانیان کمک کردند تا پرتغالی‌ها را از جزیرهٔ هرمز بیرون برانند؛ ضمناً در همین قرن بود که اعراب مسقط دامنهٔ عملیات دریایی خود را گسترش دادند.

در سال‌های نخست قرن هیجدهم اوضاع خلیج فارس به علت تضعیف بیش از پیش قدرت دودمان صفوی دستخوش دگرگونی اساسی شد که پیامد آن افزایش روزافزون قدرت قبایل عرب در دو سوی خلیج فارس بود. در ساحل ایرانی خلیج فارس چندین قبیله، به خصوص اعراب قدرتمند آل هوله، از جمیع جهات آزادی عمل به دست آوردند و در ساحل عربی خلیج فارس - به استثنای جزایر بحرین - اعراب حتی از اظهار وفاداری ظاهری هم نسبت به ایرانیان سر باز زدند. اعراب عمان (مسقط) در میان قبایل یا در واقع اتحادیه‌های قبیله‌ای ساکن سواحل غربی از همه قدرتمندتر بودند. دریانورد شجاعی چون کاپیتان الکساندر هامیلتن دربارهٔ آنان می‌نویسد:

در سال ۱۷۱۵ میلادی ناوگان عرب از یک کشتی بزرگ مجهز به هفتاد و چهار توپ، دو کشتی یکی مجهز به شصت توپ و دیگری مجهز به پنجاه توپ و هیجده کشتی کوچک

۱. سلطان محمود، شاه دکنی از خواجه درخواست کرد که به هند سفر کند. حافظ این دعوت را پذیرفت و به جزیرهٔ هرمز رفت و در آنجا به کشتی نشست؛ قضا را بادی مخالف بوزید و دریا را متقلب ساخت. حافظ از رفتن اباکرد و از کشتی بیرون شد و غزلی گفته نزد میرزا فضل‌الله انجو وزیر محمود شاه فرستاد که به عرض شاه برساند:

دمی با غم بسر بردن جهان یکسر نمی‌آرزد	به می‌پفروش دلق ما کزین خوشتر نمی‌آرزد
به کوی می‌فروشانش به جامی بر نمی‌گیرند	زهی سجادهٔ تقوا که یک ساغر نمی‌آرزد
رقبیم سرزنش‌ها کرد کز این باب رخ برتاب	چه افتاد این سر ما را که خاک در نمی‌آرزد
شکوه تاج سلطانی که بیم‌جان در او درج است	کلاهی دلکش است اما به ترک سر نمی‌آرزد
بس آسان می‌نمود اول غم دریا به بوی سود	فلط کردم که این طوفان به صد گوهر نمی‌آرزد

2. Sir W. Muir's, *The Caliphate, its Rise, Decline and Fall* (London, 1924), P. 205.

هر یک مجهز به دوازده تا سی‌ودو توپ و همچنین معدودی قایق که به وسیلهٔ پارو به حرکت درمی‌آمدند و هر کدام مجهز به چهار تا هشت توپ، تشکیل می‌شد؛ آنان با همین نیروی دریایی سراسر سواحل، از دماغهٔ کومورین [واقع در انتهای جنوبی هند] گرفته تا دریای سرخ را به وحشت انداخته بودند.^۱

در ۱۷۱۷ یا شاید اوایل سال بعد از آن سلطان بن سیف ثانی امام مسقط در رأس اسکادران دریایی نیرومند خود غفلتاً وارد بحرین شد و آنجا را اشغال کرد. البته عمانی‌ها مدت زیادی جزایر بحرین را در تصرف خود نداشتند و یکی دو سال بعد داوطلبانه و شاید هم تحت فشار شیخ جباره، رئیس اعراب آل هول، آنجا را ترک گفتند. به هر حال، اعراب هول، به زودی و بدون درگیری، جزایر بحرین را اشغال کردند و به جای واگذاری جزایر به دولت ایران آن را در تصرف داشتند.

ایران خود در این زمان شاهد تکرار حوادث شوم و مصیبت‌باری بود. در سال ۱۷۲۲ افغانی‌های غلزه به فرماندهی محمود پسر میرویس به ایران تاختند و پس از محاصره و اشغال اصفهان، پایتخت کشور، شاه را ناگزیر به کناره‌گیری کردند. محمود سپس خود تاج‌بر سر شاه نهاد. دولتین روس و عثمانی نیز فرصت را مغتنم شمردند و بخش بزرگی از سرزمین‌های شمال و شمال غربی ایران را متصرف شدند. در خلیج فارس نیز عمانی‌ها قشم و سایر جزایر را اشغال کردند و دریازنی و هرج‌ومرج بیش از پیش رواج یافت. تنها در سایهٔ قدرت فائقه و توانایی بی‌بدیل ناوهای جنگی کمپانی‌های هند شرقی انگلیس و هلند بود که کشتیرانی در آب‌های خطرناک خلیج فارس ممکن می‌شد.

ایران در سال ۱۷۲۶ می‌رفت تا کمر راست کند و دوباره قد برافرازد. یک ایلیاتی خراسانی از تباری دون به نام نادر قلی بیگ، که بعدها به نادرشاه مشهور شد، پس از کسب چند پیروزی درخشان به خودنمایی پرداخت. در تابستان ۱۷۲۶ همین نادر قلی بیگ، در خراسان به تهماسب پسر و جانشین شاه سلطان حسین مخلوع پیوست که نتیجهٔ آن دستاوردهای زیر بود: نجات مشهد از دست [ملک محمود] مدعی سیستانی، شکست پیاپی افغان‌های غلزه و بیرون راندن آنان از کشور، تاجگذاری تهماسب در اصفهان، شکست عثمانی‌ها و بیرون راندن آنان از شمال غربی ایران و تخلیهٔ اجباری نواحی شمالی به وسیلهٔ روس‌ها.

پس از آن که نادر افغان‌ها را شکست داد، گروهی از آنان رهسپار خلیج فارس شدند و از آنجا به مسقط گریختند. احتمال دارد همین واقعه باعث شده باشد تا وی برای نخستین بار متوجه اهمیت نیروی دریایی گردد.

در پاییز ۱۷۳۳ محمدخان بلوچ والی کهگیلویه به طرفداری از تهماسب، که یک سال

1. *A New account of the East Indies* (London, 1744), Vol. I, P. 76.

پیش از سلطنت خلع شده بود، سر به شورش برداشت. نیروهای تحت فرمان نادر، محمدخان بلوچ را به آسانی مغلوب کردند و او با تنی چند از طرفدارانش خود را به ساحل رسانید و از آنجا به جزیره کیش، واقع در شصت میلی غرب بندر لنگه گریخت. در همین موقع شخصی به نام لطیف خان وارد گمبرون شد و اسناد و احکام مربوط به انتصاب خویش از طرف نادر را به نمایندگان کمپانی‌های هند شرقی انگلیس و هلند ارائه کرد:

دریابگی «او» در خلیج، با فرمان‌هایی برای خرید کشتی از اروپاییان [مقیم] گمبرون، خواستار موافقت ما با درخواست‌های «خان» جهت تدارک دو کشتی برای نیروی دریایی خودشان بود که می‌بایست به خرج ما تهیه شود. او در گرفتن پاسخ فوری اصرار می‌ورزید.^۱

نمایندگان مذکور پس از مشاوره با یکدیگر پاسخ دادند که نمی‌توانند با این درخواست موافقت کنند، زیرا کشتی‌های آنان، اعم از جنگی یا تجارتی، متعلق به کمپانی‌های متبوعه ایشان است و بدون کسب اجازه قادر به واگذاری آنها نیستند. سپس به منظور کمک و مساعدت به نادر پیشنهاد کردند که چون در بندر سورت [واقع در غرب هندوستان] ساختن و فروختن کشتی معمول است، کشتی‌های موردنیاز را از آنجا تهیه نمایند.^۲ این که لطیف‌خان چه پاسخی به نمایندگان کمپانی‌های هند شرقی انگلیس و هلند داده است در جایی ضبط نیست، ولی او چند روز بعد عاجلاً از آنان می‌خواهد تا به منظور محاصره یاغیانی که در جزیره کیش بسر می‌برند کشتی‌هایی به وی عاریه دهند. نمایندگان پس از توضیح این مطلب به لطیف‌خان که هیچ یک از کمپانی‌ها حاضر نیستند بر ضد ترک‌های بصره، اعراب مسقط و یا رعایای امپراتوری مغول که کمپانی‌های مذکور با آنان روابط «بسیار دوستانه و مؤدّت‌آمیز» دارند عملی انجام دهند، موافقت کردند که در این مورد خاص از دادن کمک دریغ نورزند. بدین ترتیب، دو کشتی انگلیسی و دو کشتی هلندی به ناوگانی متشکل از کشتی‌های کوچک، که احتمالاً از روی کمال بی میلی توسط شیخ جباره و

۱. نقل از یادداشت‌های بسیار جالب نماینده کمپانی هند شرقی در گمبرون.

۲. کشتی‌سازان سورت که بیشترشان از پارسیان زردشتی بودند از قدیم‌الایام در این حرفه شهرت داشتند و کشتی‌های آنان به رغم گرانی بها از کارآیی و استحکام بسیار برخوردار بود. به گفته جی.اس. استاورینوس (J.S. Stavorinus)، دریادار هلندی، یک کشتی ساخت سورت، که در سال ۱۷۰۲ در باتاویا (Batavia) به «کشتی قدیمی» شهرت داشت، تا سال ۱۷۷۰ همچنان مورد استفاده بود. در سورت [برخلاف معمول] نخست کشتی‌ها را به طور تقریباً کامل در لنگرگاه‌ها نمی‌ساختند تا سپس روانه دریا سازند، بلکه کشتی‌ها را در حوض خشک می‌ساختند و پس از اتمام کار بدنه، آب دریا را به حوض می‌انداختند و کشتی را به دریا می‌بردند؛ رک:

Stavorinus's *Voyages to the East Indies*, S.H. Wilcocke's English Translation, London, 1798, Vol. III, PP. 17-23.

در یکی از صورت مذاکرات حکومت بمبئی، مورخ سی‌ام ماه مه ۱۷۳۲، آمده است: کشتی‌هایی که در سورت و یا در بمبئی از چوب ساج و به شیوه سورت ساخته می‌شدند با توجه به آب‌وهوای آنجا، بسیار بادوام‌تر و بهتر از کشتی‌های مشابه اروپایی است.

سایر شیوخ عرب در خلیج فارس تدارک دیده شده بود، پیوستند. در عملیاتی که متعاقب این اقدام به وقوع پیوست یاغیان تسلیم شدند و محمدخان بلوچ با غل و زنجیر به اصفهان فرستاده شد؛ جایی که او را کور کردند و اندکی بعد درگذشت.

مخالفت اروپاییان با کرایه دادن کشتی‌های خود، در زمانی که ایرانیان به آنها نیازمند بودند، به شدت باعث آزرده‌گی خاطر مقامات ایرانی شد. ایرانیان که از خود کشتی نداشتند پس از مایوس شدن از اروپاییان، به قایق‌های کوچک متعلق به آن دسته از شیوخ عرب که به طور کلی در وفاداریشان تردید بود دل‌خوش کردند. از سوی دیگر، نحوه رفتار کمپانی‌های یاد شده نیز در واقع بی‌منطق نبود؛ زیرا کشتی‌های آنان مختص به امور بازرگانی بود و به کار گرفتن آنها برای مقاصد دیگر باعث ضرر و زیان کمپانی‌ها می‌شد، به خصوص اگر این امر در زمانی اتفاق می‌افتاد که کشتی‌ها از بادهای موسمی مساعد اقیانوس هند محروم می‌شدند؛ به علاوه این کار ممکن بود به نتایج ناخواسته خطرناکی بینجامد. مثلاً اگر از این کشتی‌های اجاره‌ای یا فروخته شده در عملیاتی بر ضد ترک‌ها یا اعراب عمان استفاده می‌شد، آنان بالقوه قادر بودند با ضبط و مصادره اموال و کالاهای کمپانی‌ها در بصره یا مسقط دست به انتقامجویی بزنند، و این کار زیاد هم بعید نبود. کمپانی‌ها اعتقاد داشتند که اگر قرار باشد ایرانیان صاحب کشتی شوند به مراتب بهتر است کشتی‌ها در سورت هند ساخته و تحویل شود. به عقیده ایشان این طرز عمل جار و جنجال کمتری به همراه می‌داشت تا آن که کشتی‌ها در خود خلیج فارس معامله شوند.

در ماه دسامبر ۱۷۳۴ وقتی نماینده [کمپانی هند شرقی انگلیس] گمبرون شنید که مردی به نام وِیل یک کشتی از نوع بریگانتین^۱ موسوم به پاتنا را در بوشهر به لطیف خان فروخته است سخت نگران شد. عین این واقعه که او به آن اشاره می‌کند، اندکی بعد توسط کوک صاحب کشتی راپرال، که آن هم از نوع بریگانتین است، تکرار می‌شود. نماینده یاد شده در یادداشت‌های روزانه‌اش می‌نویسد:

امیدواریم که این عمل دیوانه‌وار آن دو آدم بی‌کله ما را درگیر مشکلات عمده با خان (مقصود نادر است) نسازد، زیرا پاسخ قبلی ما به او در این مورد کاملاً برعکس بوده است.^۲

نماینده مذکور کاملاً می‌دانست که در موقعیت آن چنان مستحکمی نیست تا بتواند معامله فروش را لغو کند، زیرا کمپانی هند شرقی انگلیس در واقع صاحب کشتی‌ها نبود، بلکه صرفاً با توجه به میزان ظرفیت مورد نیاز خود کشتی کرایه می‌داد، در نتیجه نسبت به این کشتی‌ها، که تنها به کار حمل و نقل کالاهای کمپانی مشغول بودند، در قیاس با کشتی‌هایی که

۱. بریگانتین (brigantine) نوعی کشتی سبک و سریع‌السیر بادی - پارویی. این کشتی بیشتر مورد استفاده دریازنان مدیترانه بود.
۲. «یادداشت‌های گمبرون»، دوم تا سیزدهم دسامبر ۱۷۳۴.

خود بالقوه می‌توانست صاحب واقعی آنها باشد؛ قدرت امر و نهی بسیار کمتری داشت. افزون بر این، کشتی‌هایی هم تحت حراست و پشتیبانی کمپانی به امر تجارت اشتغال داشتند و صاحبان آنها بابت برخورداری از این امتیاز مبالغی به صورت عوارض پرداخت می‌کردند. به هر حال، پس از این واقعه نماینده [کمپانی هند شرقی انگلیس در] گمبرون از [حکومت] بمبئی دستورهایی دریافت کرد که بر اساس آن کسانی که تحت حمایت شرکت به کار تجارت می‌پرداختند از فروش کشتی‌های خود به ایرانیان منع می‌شدند.

در فوریه ۱۷۳۵ محمدتقی خان شیرازی بیگلربیگی فارس [و گرمسیرات] وارد گمبرون شد و طی چند جلسه با نمایندگان [کمپانی‌های هند شرقی انگلیس و هلند در] گمبرون به گفتگو نشست. پس از مخالفت مجدد نمایندگان با تحویل کشتی به ایران بیگلربیگی با قاطعیت تمام به آنان متذکر شد که اگر از دولت ایران انتظار مساعدت دارند بایستی در مقابل کاری انجام دهند. در پایان مذاکرات ظاهراً بیگلربیگی تنها به گرفتن قول مساعدت جهت خرید کشتی از سورت هند رضایت داد.

در اواخر ماه مارس درخواست مجددی از طرف لطیف‌خان دریافت شد که باز هم مورد موافقت قرار نگیرد. در خلال این مدت لطیف‌خان به هر نحوی بود شیخ رشید [رئیس اعراب بندر] باسعیدو را مجبور کرد که با فروش دو کشتی به او موافقت کند. اینک نادر دارای چهار کشتی نسبتاً بزرگ شده بود که هسته ناوگان او را تشکیل می‌دادند. نادر قبلاً به لطیف‌خان دستور داده بود که بوشهر را پایگاه ناوگان او سازد و قلعه قدیمی پرتغالی‌ها در آن بندر را تعمیر کند. اندک زمانی بعد نام شهر به «بندر نادریه» مبدل شد.

در آوریل ۱۷۳۵ ناوگان جدیدالتأسیس ایران خود را با آتش توپ غسل تعمید داد. وقتی لطیف‌خان مطلع شد که اعراب صحرا با ترک‌های عثمانی درگیر جنگ هستند و اعراب به شدت مغلوب نیروهای ترک مستقر در بصره شده‌اند، مصمم گردید تا پس از پیوستن به اعراب متفقاً از راه خشکی و رودخانه [اروند رود] به شهر حمله کند. دنباله داستان را بهتر است از زبان مارتین فرنج، نماینده کمپانی هند شرقی در بصره، بشنویم. او طی نامه‌ای در پنجم و شانزدهم ژوئن ۱۷۳۵ برای دفتر مرکزی کمپانی در لندن چنین می‌نویسد:

ایرانیان پس از اطلاع از اوضاع و احوال اینجا (بصره) با سه کشتی، پنجاه شناور بزرگ و تعداد زیادی قایق به داخل رودخانه [اروند رود] آمدند؛ یک واحد از نیروهای زمینی آنان نیز تحت فرماندهی لطیف‌خان که مطمئن بود به زودی بر اینجا مسلط خواهد شد. [به بصره] حمله‌ور شدند. پاشا از دو کشتی رویال جورج و دین فریگیت (دو کشتی کرایه‌ای کمپانی هند شرقی که در آن هنگام در بندر بصره لنگر انداخته بودند) خواست تا به مقابله با کشتی‌های مهاجم بپردازند. ما به او یادآور شدیم که با ایرانیان روابط دوستانه‌ای داریم و بسیاری از آنان در استخدام کمپانی معظم [هند شرقی] هستند، بنابراین ما بدون آن که خود را در معرض خطر قرار دهیم و موجب نارضایی ایرانیان شویم نمی‌توانیم بر ضد

آنان کاری انجام دهیم. پاشا مختصر و مفید گفت، شرایط موجود ضرورت چنین اقدامی را ایجاب می‌کند، حال اگر او نتواند کشتی‌ها را به خوبی و خوشی بگیرد معنی آن این است که باید به زور بستاند؛ و همین کار را هم کرد... ما فکر کردیم صلاح در این است که کشتی‌ها را واگذار نماییم، زیرا در غیر این صورت همه ما قتل‌عام می‌شدیم.

کشتی‌ها از رودخانه سرازیر شدند و تقریباً در پنج لیگی^۱ شهر با ناوگان ایران، که به وسیله دو آتشبار مستقر در باریک‌ترین جای رودخانه پشتیبانی می‌شدند روبه‌رو گردیدند، بنابراین کشتی‌ها نمی‌توانستند خود را به ناوگان [ایران] نزدیک کنند، مگر این که اول متحمل ضربات آتشبار شوند؛ از این رو افراد ما تا آنجا که می‌توانستند درنگ کردند، لیکن... کاپیتان پاشا خود را به عرشه کشتی رویال جورج رسانید و فرمان اکید داد تا به آتشبارها حمله شود. بدین ترتیب شلیک [توپخانه طرفین] شروع شد و تمام آن روز و دو روز بعد از آن ادامه یافت. در طول این مدت ایرانیان متحمل خسارات عمده شدند و به دنبال از دست دادن عده زیادی از نفرات خویش شبانه عقب نشستند. به کشتی‌های [انگلیسی] هم خساراتی وارد آمد، ولی با آن که بیش از پنجاه گلوله توپ به بدنه کشتی‌ها اصابت کرده و دکل‌ها و چوب‌های افقی بادبان‌ها نیز آسیب دیده بود، با کمال تعجب تنها دو نفر کشته و یک نفر زخمی داشتند. پاشای مذکور گزارش عملیات را همراه با مدح و ثنای بسیار به باب عالی ارسال داشت و نامه‌ای نیز در همین مورد برای ارل آوکیوتول (سفیر انگلیس در قسطنطنیه) فرستاد. این عملیات بدون شک مشعشانه بود، ولی من آرزو می‌کردم که علیه ملت دیگری صورت می‌گرفت، هر چند معتقدم وقتی [ایرانیان] بدانند که ما را مجبور به جنگ با آنان کرده‌اند، به ما حق خواهند داد.

در نامه دیگری به گمبرون، فرنچ با عبارات مشابهی می‌افزاید که پاشا پس از ضبط دو کشتی، در عرشه هر یک دو سست سرباز ترک گمارده بود. نماینده [کمپانی هند شرقی انگلیس در] گمبرون به نام ویلیام کوکل با شناختی که به خلق و خوی آتشین نادر داشت، این حادثه را بسیار جدی گرفت. او که در جستجوی راه‌حلی برای جلوگیری از هرگونه نکوهش و احتمالاً مجازات بود، بهتر آن دید که گزارش کامل وقایع را برای محمدتقی خان بیگلربیگی فارس ارسال دارد. کوکل می‌نویسد، اگر لطیف خان قبلاً او را از مقصود خود در مورد حمله به بصره آگاه می‌کرد، وی پیش از آن دو کشتی انگلیسی را [از بندر بصره] خارج می‌نمود. ضمناً گزارش را با تأکید بر این حقیقت که مارتین فرنچ، افسران و خدمه کشتی‌ها برخلاف میلشان و به زور به این عملیات کشانده شده‌اند به پایان می‌رساند. بیگلربیگی پاسخ داد که گزارش نماینده با گزارش لطیف خان که در آن فرنچ مقصر اصلی شناخته شده است بسیار تفاوت دارد:

کما این که او امروز به خاطر همه پادشاهان روی زمین و از آن جمله سلطان عثمانی که خواب راحت ندارند و از ترس خان (مقصود نادر است) بر خود می‌لرزند شکر خدا را به

۱. لیگ (League): مقیاس طول برابر با سه میل.

جا می‌آورد. او نمی‌تواند تصور کند که چه چیزی باعث حماقت نماینده ما شده است... که خود و کمپانی معظم را در معرض نابودی قرار دهد. وی در پایان تهدید می‌کند: تهماسب خان چنان درسی به ما خواهد داد که تا روز قیامت از یادمان نرود.

نادر از شنیدن خبر این شکست بسیار خشمناک شد، ولی خشم او تنها متوجه کمپانی هند شرقی نبود. او لطیف خان را از مقام خویش برکنار کرد و متذکر شد که او نمی‌بایست پیش از این که نیروهای زمینی را کاملاً برای همکاری با خود آماده سازد به ترک‌ها حمله کند. شایعات مربوط به خشم و غضب نایب‌السلطنه [نادر] باعث گردید تا نماینده و اعضای هیئت نمایندگی [کمپانی هند شرقی انگلیس در] گمبرون به طور جدی به فکر تخلیه اماکن و انبارهای نمایندگی و انتقال اموال به کشتی‌های خود باشند؛ لیکن بالاخره این موضوع به خوبی و خوشی خاتمه یافت، چرا که نادر نقشه‌های جاه‌طلبانه‌ای در سر داشت که تنها با داشتن یک ناوگان، قابل تحقق بود و بدون کمک کمپانی نمی‌توانست کشتی‌های لازم را به دست آورد. در پاییز بعد که کمپانی سر سازگاری بیشتری پیدا کرد، با خرید دو کشتی چهارصد تنی، هر یک مجهز به بیست توپ، به شرط پرداخت فوری قیمت آنها، یعنی هشت هزار تومان (حدود ۱۸۶۰۰ پوند) از بندر سورت برای ایران موافقت کرد. پول در موعد مقرر پرداخت شد و کشتی «کوان» و یک کشتی دیگر به ایرانیان تحویل گردید.

در ماه مه ۱۷۳۶ لطیف خان که مجدداً به سمت دریایی منصوب شده بود، در بوشهر سخت سرگرم تدارک یک لشکرکشی به بحرین گردید. در همین هنگام یک کشتی انگلیسی به نام نورث آمبرلند در بندر بوشهر لنگر انداخت. پس از آن که تمام محموله کشتی تخلیه شد و ناخدای آن به ساحل درآمد، به دستور لطیف خان ناخدا زندانی و کالاهای کشتی نیز ضبط گردید و رهایی آنان را موکول به فروش کشتی کرد. اعتراض ناخدا نتیجه‌ای نبخشید و گفتگوها بی‌حاصل بود، لاجرم همان طور که ویلیام کوکل بعدها با نوعی شعف بیان می‌کند، ناخدا بابت کشتی «مبلغ گزافی» به چنگ آورد.

لطیف خان با چهار هزار نفر به قصد بحرین شراع کشید. زمان انتخاب شده برای اقدام به این امر خطیر، به علت سفر شیخ جبارۀ سرسخت برای زیارت مکه، بسیار مناسب بود. این لشکرکشی با موفقیت انجام شد و افراد پادگان آل‌هوله در غیاب فرمانده خویش، پس از یک مقاومت جزئی، تسلیم گردیدند.

در ماه مارس ۱۷۳۶ یعنی تقریباً دو ماه پیش از لشکرکشی [لطیف خان] به بحرین، نادر - آن نایب‌السلطنه قدرتمند - بالاخره قدمی را که مدت‌ها انتظار آن می‌رفت برداشت و عباس سوم، همان طفل شیرخواره‌ای را که چهار سال پیش به جای تهماسب دوم بر تخت شاهی نشاندۀ بود، خلع کرد. آنگاه خود تاج بر سر نهاد و به نام «نادرشاه» بر تخت سلطنت

نشست.

نادر پس از متارکه جنگ با عثمانی‌ها و مطیع کردن بختیاری‌های سرکش، لشکرکشی مشهور خود به افغانستان و هندوستان و ترکستان را آغاز کرد؛ با این حال و به رغم دوری از کشور، از نیروی دریایی خویش غافل نبود. در اجرای پیشنهاد لطیف خان، نادر تصمیم گرفت که عمان را به مستملکات خویش ضمیمه کند و با تصرف مسقط و تحت سلطه گرفتن آن مانند بحرین به قدرت بی‌بدیل در خلیج فارس و خلیج عمان مبدل شود. اوضاع و احوال در عمان بسیار مناسب بود، زیرا امام سیف بن سلطان ثانی، که در سرکوب شورش یکی از رعایای خویش عاجز مانده بود، دست کمک به سوی نادر دراز کرد. در نتیجه، یک نیروی نظامی، ظاهراً به قصد حمایت از امام، در بوشهر تدارک دیده شد. در سومین و چهاردهمین روز از ماه مارس ۱۷۳۷ ناوگان ایران شامل کشتی «شاه فاتح» (کوان سابق) و سه کشتی دیگر و دو غراب و چند شناور کوچک وارد گمبرون شدند. لطیف خان ایستاده در عرشه کشتی «شاه فاتح» پرچم خود را که به توصیف نماینده کمپانی «زمینه سفید داشت و یک شمشیر ایرانی به رنگ سرخ در وسط» آن به چشم می‌خورد، به اهتزاز درآورده بود. فرماندهی دو فروند از کشتی‌ها را افراد انگلیسی به عهده داشتند، که یکی از آنان کوک صاحب پیشین کشتی را برپال بود. خدمه کشتی‌ها اکثراً از اعراب هوله بودند. لطیف خان پس از سوار کردن پنج هزار نفر و انتقال یک هزار و پانصد رأس اسب به کشتی‌ها، عازم خورفکان در ساحل عمان واقع در هفتاد و چهار مایلی جنوب رأس المسندم شد. او پس از تخلیه بخشی از نیروها در خورفکان به خلیج بازگشت و بقیه نفرها را در جلفار (رأس الخیمه) پیاده کرد و در همین محل به دیدار امام شتافت. عملیات در خشکی، که به دنبال مذاکرات آنان آغاز گردید، بسیار موفقیت‌آمیز بود، ولی بروز اختلاف بین دریایی‌گی و امام منجر به بازگشت ایرانیان به جلفار شد، جایی که همچنان در تصرف خود نگاه داشتند. لطیف خان در ماه ژوئیه پس از عبور از عرض خلیج فارس به گمبرون بازگشت، شهری که به خاطر ورود او چراغانی شده بود. اندکی بعد افراد لطیف خان به نزد وی شکایت آوردند که محمد تقی خان بیگلربیگی فارس و گرمسیرات - که در آن موقع در گمبرون بود - نه تنها مواجب آنان را قطع کرده است، بلکه جیره غذایی کافی نیز به افراد نمی‌دهد. لطیف خان با دادن قول جبران مافات آنان را آرام کرد.

در ژانویه ۱۷۳۸ محمد تقی خان پس از دریافت پیغام بسیار تند نادر که طی آن وی را به این علت که شخصاً در لشکرکشی به عمان شرکت نکرده است، مورد سرزنش قرار داده بود، کشتی‌های انگلیسی و هلندی را به زور وادار کرد تا به همراه وی و لطیف خان عازم جلفار شوند. شورشیان آن چنان صدمه‌ای به امام زده بودند که او ناگزیر با ایرانیان از در دوستی درآمد و بار دیگر ملتسمانه از آنان درخواست کمک کرد. پس از سرکوبی شدید

شورشیان به وسیله نیروهای مشترک و اشغال چندین شهر دور از نواحی ساحلی، نیروهای ایرانی به تنهایی شهر مسقط را اشغال کردند و دو بندر بزرگ را نیز به محاصره گرفتند. امام پس از پی بردن به نیت واقعی ایرانیان بار دیگر از آنان روگردانید و این بار با رقبای خود بر ضد ایرانیان دست اتحاد داد. در همین موقع حساس اختلاف قدیمی محمدتقی خان با لطیف خان به دشمنی مبدل شد و بیگلربیگی بخت برگشته مسموم گردید. بدین ترتیب لایق‌ترین فرمانده نیروی دریایی نادر به هلاکت رسید. محمدتقی خان به رغم دریافت نیروهای تازه نفس نه تنها نتوانست بنادر مسقط را اشغال کند، بلکه از عهده حفظ تسلط خود بر شهر مسقط نیز برنیامد؛ در نتیجه نیروهای خود را به کشتی‌ها نشانید و به جلفار بازگشت. محمدتقی خان که دیگر کسی مثل لطیف خان را نداشت تا اعمال او را کنترل کند آن چنان رفتار لثیمانه‌ای نسبت به ملوانان عرب در پیش گرفت که همگی آنان سر به شورش برداشتند و برای مدتی نیازمندی‌های پادگان جلفار به وسیله کشتی‌های انگلیس از گمبرون به آنجا حمل می‌شد. شیخ جباره از این شورش برای زمانی که مجدداً بحرین را تصرف کند بهره‌برداری کرد و این در حالی بود که سایر اعراب جزیره قشم را غارت می‌کردند. به هر حال اندکی بعد به علت شروع درگیری بین خود اعراب [شورشی] ایرانیان توانستند بخشی از ناوگانشان را بازیابند؛ و در یک جنگ دریایی، همین که شورشیان فرمانده خویش را کشته دیدند، مغلوب شدند.

هر چند نادر در اوایل سال ۱۷۳۹ به محمدتقی خان دستور داد که با جدیت و حرارت به پیگیری جنگ عمان بپردازد، لیکن وقوع حوادث دیگر مانع اجرای فرمان نادر توسط محمدتقی خان شد. در ماه نوامبر بعد محمدتقی خان دستورهایی دریافت که به موجب آنها می‌بایست نیروها را از راه خشکی و دریا به سند گسیل دارد تا با لشکریانی که از دهلی بازمی‌گشتند همکاری کنند. هدایت نیروهای زمینی را محمدتقی خان شخصاً به عهده گرفت و همزمان با آن، چندین هزار نفر از سربازان سوار بر کشتی‌ها عازم سند شدند. این لشکرکشی به یک شکست کامل انجامید. محمدتقی خان، که در مکران شکست خورده بود، اجباراً عقب نشست و ناوگان اعزامی، که فاقد آذوقه و تدارکات کافی بود، بسیاری از افراد خود را به علت گرسنگی و تشنگی از دست داد و راه هزیمت در پیش گرفت.

خسّت و لثامت محمدتقی خان موجب بروز شورش دیگری در ماه سپتامبر ۱۷۴۰ شد. ملوانان پس از کشتن امیرعلی خان دریایی و بسیاری از افسران او، تمام ناوگان را به خورفکان منتقل کردند.

چند روز بعد دریایی جدید به نام محمود تقی خان وارد گمبرون شد، دریایی بی‌ناوگانی که اصلاً تجربه‌ای در این امر نداشت و در سراسر عمر خویش دریا را ندیده بود. محمود تقی خان پس از آن که از نماینده [کمپانی هند شرقی] انگلیس تقاضا کرد که مقدمات

خرید یک کشتی بزرگ را فراهم آورد از وی خواهش کرد بین او و شورشیان وساطت کند. او نیز نامه‌ای به شورشیان نوشت و از آنان خواست تا خود را به کمپانی هند شرقی تسلیم کنند؛ لیکن محمود تقی خان بی آن که منتظر جوابی از طرف شورشیان بماند، به اصرار دو کشتی از ناوگان هلندی‌ها را اجاره کرد و به قصد حمله به شورشیان به دریا زد، لیکن پس از یک درگیری بی حاصل به گمبرون بازگشت. در این احوال اعراب به هر کجای خلیج فارس که مایل بودند رفت و آمد می‌کردند. در ماه مارس ۱۷۴۱ بار دیگر در میان شورشیان اختلاف افتاد و بعضی از آنان با مقامات ایرانی باب گفتگو گشودند. تعجب در این است که مذاکرات به زبان انگلیسی انجام می‌شد و یک انگلیسی‌مُرتد به عنوان سخنگوی شورشیان در گفتگوها شرکت می‌جست، در حالی که نماینده کمپانی [هند شرقی انگلیس] یا یکی از دستیاران وی مطالب را برای درباریگی ترجمه می‌کرد. به هر حال گفتگوها به هیچ نتیجه‌ای نرسید.

چندی بعد یک «سردار» به نام امام وردی خان وارد گمبرون شد و کنترل امور را از دست درباریگی خارج ساخت. در ماه اکتبر سردار دو کشتی هلندی را ضبط کرد و چند گروه از سربازان را در آنها نشانید و به قصد حمله به شورشیان عازم جزیره کیش شد. به مجرد پیاده شدن عده‌ای از افراد سردار، کشتی‌های شورشیان ظاهر شدند و جنگ درگرفت. در این مواجهه، زمانی که شورشیان سخت به تنگنا افتاده بودند، یکی از توپ‌های سردار به علت گذاشتن باروت اضافی در آن منفجر شد و سردار به شدت زخمی گردید. محمد کاظم [مروی] مورخ ایرانی معاصر نادر می‌نویسد که سردار تا دم مرگ به تشویق و ترغیب افراد خویش ادامه داد.^۱

ایرانیان که پس از مرگ سردار خود دچار دل‌سردی عمیق شده بودند دست از جنگ کشیدند و از ساحل جزیره دور شدند و گروهی از افراد را که به خشکی رفته بودند به دست تقدیر رها کردند.

در همین زمان نادر کوشید تا طرح جدید، یعنی ساختن ناوگانی از آن خود را در بوشهر به مورد اجرا گذارد. ولی از آنجا که در ساحل خلیج فارس چوب و الوار یافت نمی‌شد، به وسیله گاری مقادیر زیادی الوار که در بیشتر طول راه به علت کوهستانی بودن کشور، بر دوش افراد حمل می‌شد، از جنگل‌های مازندران، واقع در ششصد میلی، به ساحل خلیج فارس حمل کرد. نادر دستور داد تا از این الوارها چندین کشتی در بوشهر ساخته شود و به گفته نماینده [کمپانی هند شرقی انگلیس در] گمبرون قرار بود یکی از این کشتی‌ها سیصد پا طول و تعداد بسیار زیادی توپ داشته باشد. البته معلوم است که در مورد

1. Kitab-i-Nadiri, P.367

طول این کشتی اشتباه شده است، زیرا حتی در کارگاه‌های کشتی‌سازی غرب ساختن یک کشتی چوبی به این درازی غیرعملی بود و باعث می‌شد که بدنه کشتی از استحکام لازم برخوردار نباشد.

چند ماه پیشتر یک کارگاه توپ‌ریزی در گمبرون تأسیس گردیده بود و در ماه سپتامبر ۱۷۴۱ دو توپ مسی در آنجا ریخته شد. قرار بود در صورت اثبات مرغوبیت، سیصد توپ دیگر نیز ریخته شود.

در ماه دسامبر هر یک از نمایندگان کمپانی‌های [هند شرقی] انگلیس و هلند «رقم» یا «دستور»ی از طرف نادر دریافت کردند. نماینده انگلیس در شرح این فرمان می‌نویسد که باید:

سه نفر نجار ماهر برای اجرای تصمیم او مبتنی بر ساختن کشتی‌هایی در بوشهر [اعزام نمایم] و همچنین کلیه نیازمندی‌های آنان را در مقابل دریافت رسید فراهم آوریم. مبلغ رسیده‌ها به وسیله بیگلربیگی به ما پرداخت می‌شود... اما اگر در انجام این خدمت کوتاهی ورزیم شاه طعم خشمش را به ما خواهد چشاند.^۱

نماینده انگلیس سپس درباره برنامه کشتی‌سازی چنین اظهار نظر می‌کند:

اما این که تا چه حد امکان انجام چنین کار بزرگی وجود دارد، می‌توان از نحوه تدارک و وسایلی که بدان نیاز دارند آن را حدس زد. [مثلاً] چوب الوار پس از نزدیک به شصت روز طی طریق، آن هم بر دوش آدم‌ها، از مازندران آورده می‌شود؛ و در مورد سایر لوازم نیز با مشکلات مشابهی روبه‌رو هستند.^۲

گذشت زمان صحت این ادعا را ثابت کرد. نادر در یک حالت غیرعادی و نامعقول به مردی فنلاندی به نام لاپوتری، که مدتی در اصفهان زیسته بود، دستور داد تا نظارت و سرپرستی ساختن یک کشتی بزرگ را به عهده بگیرد. با این که لاپوتری آشکارا اظهار می‌داشت که کوچک‌ترین اطلاعی از کار کشتی‌سازی ندارد، لیکن اعتنایی به حرف‌هایش نمی‌شد. او را برای رفتن به بوشهر و قبول مسئولیت انجام کار تحت فشار گذاشتند؛ این امر همراه با اثرات نامطلوب اوضاع اقلیمی محیط، دست به دست هم دادند و به سلامت جسمانی مرد بیچاره لطمه زدند. لاپوتری بارها با لابه و استغائه در نزد مقامات، از آنان خواست تا اجازه دهند به اصفهان بازگردد، لیکن هر بار با صدور اجازه مخالفت شد. عاقبت در زمانی که به راستی سخت بیمار بود اجازه بازگشت یافت، ولی پیش از آن که بتواند خود را به شیراز برساند از پای درآمد و مُرد.^۳ اما در مورد کشتی [بزرگ] باید گفت که هرگز کار

۱. یادداشت‌های گمبرون، بیست و هفتم نوامبر - هشتم دسامبر ۱۷۴۱.

۲. همان منبع، ششم - هفدهم دسامبر ۱۷۴۱.

۳. ماریون، «نخستین کنسول فرانسه در بصره (۱۷۴۵-۱۷۳۹)»، مجله تاریخ مستعمرات فرانسه، ۱۹۱۷، ص ۴۱۲.

ساختن آن به پایان نرسید و بقایای آن همچنان تا اوایل قرن نوزدهم به چشم می‌خورد. هر چند طرح کشتی‌سازی خلیج فارس به ناکامی انجامید، لیکن نادر روی هم رفته با خرید کشتی، قبول کشتی‌های اهدایی و ضبط کشتی‌ها موفق شد ناوگان دریایی مناسبی فراهم آورد. ملوانان شورشی نیز به تدریج راه اطاعت در پیش گرفتند و کشتی‌های خود را تسلیم کردند؛ اضافه بر این، به طرق مختلف بر تعداد کشتی‌های ناوگان افزوده می‌شد. محمدتقی خان با استفاده از زور، یک کشتی فرانسوی را در بوشهر به چنگ آورد و نادر در سال ۱۷۴۲ چهار کشتی از سورت خریداری کرد. علاوه بر اینها امام مسقط در یکی از مواقعی که با ایرانیان روابط دوستانه داشت دو کشتی به نادر بخشید که یکی از آنها دارای شصت و چهار توپ بود.

در سال ۱۷۴۲ یک بار دیگر امام دست کمک به سوی نادر دراز کرد. کلبعلی خان برادر زن نادر، که به سمت سردار گرمسیرات منصوب شده بود، خود را به ساحل عمان رسانید و مدتی بعد محمدتقی خان نیز به او پیوست. هنگامی که کلبعلی خان [قلعه] صحار را در محاصره گرفته بود، محمدتقی خان و امام از راه دریا به مسقط رفتند. محمدتقی خان که می‌دانست امام به شراب علاقمند است، یک چلیک شراب شیراز به همراه برداشت و به مجرد ورود به مسقط ضیافت بزرگی به افتخار امام و چندین نفر از افسران در یکی از قلاع برگزار کرد. محمدتقی خان در این ضیافت به حدی به میهمانانش شراب شیراز داد که توانست قلعه را متصرف شود؛^۱ و با زدن مهر امام مست برپای یک فرمان [جعلی] اجازه ورود به قلاع دیگر را برای سربازانش به دست آورد. وقتی امام به خود آمد و دید که ایرانیان قلاع را متصرف شده‌اند، ترک یار و یاور خویش گفت و مدتی بعد از غصه و ندامت مُرد. در ژوئیه ۱۷۴۳ صحار پس از یک مقاومت شدید به دست ایرانیان افتاد و بدین ترتیب بخش بزرگ‌تری از عمان در اختیار آنان قرار گرفت.

از سرگیری مجدد جنگ با عثمانی سبب شد که قسمتی از ناوگان [ایران] به منظور شرکت در یک حمله گسترده از مسقط به بصره فراخوانده شوند، ولی با این که نیروی زمینی در این مورد با قدرت تمام شهر را در محاصره داشتند و در حال تصرف آن بودند، نیروی دریایی در این عملیات سهم ناچیزی به عهده داشت و یا شاید اصلاً سهمی نداشت. در همین موقع یک کشتی انگلیسی در بصره بود؛ دوریل نماینده کمپانی هند شرقی [انگلیس] در بصره، که نگران تکرار حوادث سال ۱۷۳۵ بود، به رغم مخالف و آزار و اذیت ترک‌ها، با عجله تمام کشتی مزبور را وادار به ترک بندر نمود و خود پا به فرار نهاد.

در دسامبر ۱۷۴۳ محمدتقی خان، قاتل برادر زن نادر، یعنی کلبعلی خان، علیه او سر به شورش برداشت. محمدتقی خان به عبث کوشید تا کنترل نیروی دریایی را به دست گیرد،

1. Niebuhr's Beschreibung Vom Arabien, Copenhagen, 1772, P. 300.

لیکن نیروهای نادر با قدرت تمام نقشه‌های او را نقش بر آب کردند. با این حال، آن شورش، همراه با مشکلات حاصل از ادامه جنگ با عثمانی، باعث تضعیف سلطه ایرانیان بر عمان شد و در نتیجه به احمدبن سمید رهبر لایق عرب، که شجاعانه از صحار در برابر ایرانیان دفاع کرده بود، امکان داد تا مهاجمان ایرانی را از قلمرو عمان، به استثنای بندر جلفار، بیرون براند.

در پایان فوریه ۱۷۴۵ نماینده [کمپانی هند شرقی انگلیس در] گمبرون به لندن گزارش داد که [نادر] شاه دارای سی کشتی و همچنین تعداد بسیار زیادی شناور کوچک است؛ بخشی از این ناوگان به منظور انتقال سربازان به جلفار در گمبرون لنگر انداخته‌اند و بقیه کشتی‌ها در بوشهر هستند. نماینده مذکور سپس می‌افزاید:

به نظر می‌رسد اعلیحضرت همچنان به پیگیری تصمیم خود در مورد داشتن یک ناوگان بزرگ ادامه می‌دهد، او به همین منظور اخیراً با یک طرح تجارتمی موافقت کرده و دستور داده است هر ساله دو کشتی (که هم اینک در حال آماده شدن هستند) حامل تقریباً پنج هزار تومان از بهترین کالاهای ایرانی برای خرید لوازم و ساختن دو کشتی جدید به سورت فرستاده شود.^۱

به هر حال ارجحیت جنگ با عثمانی از نظر نادر و وقوع شورش‌های مکرر در ایران در طول دو سال آخر حکومت او باعث غفلت شاه از نیروی دریایی گردید. اندکی پیش از مرگ نادر در ژوئن ۱۷۴۷ چندین کشتی در هم شکسته و غرق شدند و بقیه کشتی‌ها نیز به مرور ایام کارایی و قابلیت سفر دریایی را بیش از پیش از دست دادند. چنین به نظر می‌رسد که یکی دو سال بعد از مرگ نادر ناوگان دریایی ایران، به عنوان یک نیروی جنگی، دیگر وجود خارجی نداشت.

۲. ناوگان دریای خزر

اینک می‌پردازیم به هدف‌ها و دستاوردهای نیروی دریایی نادرشاه در دریای خزر. این که نادر برای نخستین بار چه موقع به فکر داشتن یک ناوگان در آب‌های خزر افتاده است، به نظر نمی‌رسد در جایی ضبط شده باشد، ولی بی‌شک تا مدتی بعد از آن که او کار تدارک ناوگان کوچک خود را در خلیج فارس شروع کرد این فکر به مخیله‌اش راه نیافته بود. زمانی که نادر در سال ۱۷۴۱ رشته عملیات خود را علیه لزگی‌های داغستان آغاز کرد، بیشتر تدارکات مورد نیاز او، تحت شرایط و اوضاع و احوال جغرافیایی و طبیعی کشور، الزاماً

۱. گزارش مورخ بیستم فوریه - سوم مارس ۱۷۴۵ از گمبرون به لندن. رک:

از راه دریا به بندر ارسال می‌شد. از آنجا که در آن زمان کشتیرانی در دریای خزر عملاً در انحصار روس‌ها بود، صاحبان کشتی‌ها بیشترین نرخ کرایه را از نادر دریافت می‌کردند و سودهای کلان می‌بردند. وقتی کالوشکین، نماینده مقیم روس در دربار ایران، خبر به تخت نشستن امپراتریس الیزابت پتروونا را پس از کودتای وی [علیه ایوان ششم] در دسامبر ۱۷۴۱ به اطلاع نادر رسانید، شاه پس از اظهار مسرت از شنیدن این خبر و این که دختر پتر کبیر به تخت سلطنت روسیه جلوس کرده است تقاضا می‌کند که ده کشتی روسی جهت استفاده در عملیات نظامی علیه مردم داغستان و طبرستان و همچنین برای تدارکات موردنیاز به وی قرض داده شود. کالوشکین ضمن گزارش این مطلب، به دولت خود خاطر نشان می‌سازد که اگر این کشتی‌ها در اختیار نادر قرار گیرد او هرگز آنها را بازپس نخواهد داد، زیرا که بسیار مشتاق است ناوگانی از آن خود داشته باشد.^۱

در ماه ژوئیه ۱۷۴۲ بود که بین نادر و آن مرد برجسته انگلیسی، یعنی کاپیتان جان التون رابطه برقرار شد. شرح این که چگونه التون به فکر برقراری مجدد روابط بازرگانی بین بریتانیای کبیر و ایران از راه روسیه افتاد و این که چگونه موانع گوناگون اولیه را که در راه تحقق این امر مهم وجود داشت از پیش پای برداشت، از موضوع اصلی این تحقیق کاملاً به دور است. همین قدر کافی است گفته شود که بعضی از بازرگانان انگلیسی به پیشنهادهای التون عمل کردند و او و کاپیتان وودروف را مأمور نمودند تا برای حمل کالاهای آنان از دریای خزر اقدام به ساختن یک کشتی در غازان بکنند. التون و روف پس از اتمام کار ساختن کشتی، که «امپراتریس روسیه» نامیده شد، و انباشتن آن از کالاهای ایرانی، رود ولگا را به طرف جنوب طی کردند و پس از عبور از دریای خزر در ژوئن ۱۷۴۲ وارد بندر انزلی شدند. آنان پس از تخلیه کالاهای خود در بندر انزلی، یک محموله برنج برای سربازان ایرانی مستقر در داغستان بازرگیری کرده و عازم دربند شدند. در ماه دسامبر بعد نیز اقدام به تحویل محموله برنج بیشتری در داغستان کردند. هر چند این اقدامات و فعالیت‌ها موجب رضایت خاطر ایرانیان شد، لیکن خشم صاحبان کشتی‌های روسی را، که دریافتی بودند امتیاز انحصاری آنان در خطر است، به همراه داشت. در مرحله نخست التون با آراپوف، کنسول روس در گیلان، درگیر شد و کنسول از آن پس نسبت به التون به شدت خصومت می‌ورزید. زمانی که وودروف، پس از تحویل دومین محموله برنج در دربند، به خشکی آمد به تحریک یک افسر روس به طرز وحشیانه‌ای مورد حمله و ضرب و شتم قرار گرفت. التون شکایتنامه‌ای تسلیم مقامات ایرانی کرد و اندکی بعد شخصاً به محل اردوگاه شاه رفت که در آن موقع فاصله کمی با شمال غربی دربند داشت. التون موفق به دیدار شاه شد و ظاهراً او را به شدت تحت تأثیر قرار داد. در ملاقات‌های بعدی مسئله کشتیرانی و کشتی‌سازی نیز مورد

بحث و گفتگوی آنان قرار گرفت. نادر در پایان این مذاکرات التون را به سمت سرپرست ساحل دریای خزر منصوب کرد و به او دستور داد تا کشتی‌هایی به سبک و اسلوب اروپاییان برایش بسازد. نادر به التون لقب «جمال بیگ» بخشید. وقتی التون به دریند و سپس به کشتی خویش بازگشت، سر و وضعی داشت که هنوی بعداً درباره‌ او نوشت:

به یک ایرانی تمام عیار مبدل شد و خلعت اهدایی شاه یعنی عبا و عمامه می‌پوشید.^۱

نتیجه دیگر ملاقات التون با شاه مجازات کسانی بود که به وودروف حمله کرده بودند. التون پس از بازگشت به گیلان با جدیت تمام به خدمت شاه درآمد و در عین حال به فعالیت‌های بازرگانی خود نیز ادامه داد.

در آن زمان ترکمن‌هایی که در ناحیه جنوب شرقی دریای خزر مسکن داشتند مردمانی راهزن بودند و اغلب به هیئت دریازنان به نواحی ساحلی استرآباد و مازندران حمله می‌بردند. به همین دلیل نادر تصمیم گرفت با یک اقدام نظامی خاکی و دریایی آنها را سرکوب کند. او برای نیل به این هدف در ژوئیه ۱۷۴۳ التون و وودروف را جهت بررسی و شناسایی ساحل [محل سکونت] ترکمن‌ها به آنجا گسیل داشت. التون و وودروف حسب وظیفه به بررسی و شناسایی محل پرداختند و التون یکی از جزایر نزدیک به ساحل ترکمن‌ها را به منظور استقرار نیروی نظامی برگزید.

التون گوش به فرمان شاه بود و خدمات او در حق نادر از دید روس‌ها، از جمله آراپوف، کنسول روس، که گزارش‌های متعددی به سن‌پترزبورگ می‌فرستاد، پنهان نماند. در اوایل سال ۱۷۴۳ نادر آن چنان رفتار تهدیدآمیزی نسبت به روس‌ها در پیش گرفت که وقوع جنگ بین آنها حتمی به نظر می‌رسید. هر چند بحران خیلی زود برطرف شد و نادر لشکریان خود را به عوض روسیه روانه جنگ با عثمانی کرد، ولی روس‌ها دریافته بودند که تهدید ایران ممکن است بار دیگر به آسانی از سر گرفته شود. روس‌ها از این می‌ترسیدند که اگر نادر برای ورود به شرق خزر جای پای محکمی در سرزمین ترکمن‌ها به دست آورد و ناوگانی هم در دریای خزر داشته باشد، آن‌گاه حمله به روسیه برای او کاری سهل و آسان خواهد بود. از این گذشته امپراتوری روسیه مدت‌ها بود که دریای خزر را یک دریای روسی تلقی می‌کرد، بنابراین به هرگونه کوششی از جانب دیگران برای کنترل آن، با بی‌میلی شدید و با بیم و هراس می‌نگریست. به دلایل یاد شده، وقتی گزارش‌های مربوط به انتصاب التون [به سمت سرپرست ساحل دریای خزر] و همچنین خدمات او به شاه به دربار روسیه رسید، بلافاصله دستورهایی برای پرنس شریاتف سفیر روس در لندن ارسال شد تا به این امر

1. Hanway's Travels, vol. 1, P.153.

اعتراض کند. پس از اعتراض پرنس شریاتف، کمپانی روس نیز از مطالب عنوان شده علیه التون باخبر شد. بسیاری از بازرگانان نخست حاضر نبودند اتهامات روس‌ها علیه التون را باور کنند، ولی عاقبت قبول کردند که شخصی را برای تحقیق به ایران گسیل دارند. هنوی از شرکای یکی از شرکت‌های تجارتي ذیمدخل، که داوطلب انجام این وظیفه شده بود، به ایران اعزام گردید. هنوی در کتاب خود به نام سفرها شرح مبسوط و جالبی از مأموریت خویش به دست می‌دهد. او پس از ورود به ایران در اواخر سال ۱۷۴۳ دریافت که هر چند بعضی اتهامات عنوان شده از طرف روس‌ها علیه التون اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد، ولی او عملاً خدمتگزار شاه است و سرگرم ساختن یک کشتی در نزدیک لنگرود. به علاوه برای انجام یک مأموریت تجسسی به گوشه جنوب شرقی دریای خزر رفته است که قبلاً به آن اشاره شد. هنوی پس از توصیف مشکلات التون در زمینه کارگر موردنیاز، از جمله دربارهٔ مواعی که می‌بایست از پیش پای بردارد می‌نویسد:

آقای التون در گیلان و ولایات اطراف آن الوارهای خوبی یافته بود، اما به علت بدی راه‌ها عملاً انتقال آنها به محل موردنظر مشکل می‌نمود. در مازندران معدن آهن وجود دارد، ولی استادان لنگرساز ندارند. از این رو آقای التون ناچار می‌شود برای پیدا کردن لنگرهایی که روس‌ها در طول سال‌های متمادی در ساحل گم کرده بودند به جستجو بپردازد. او از پارچه پنبه‌ای، بادبان و از کتان، طناب درست کرده بود، ولی بزرگ‌ترین نیاز او نجار بود. التون در واقع فقط توانست چند نفر هندی، عده‌ای روس تازه مسلمان و یک نجار کشتی‌ساز انگلیسی را گرد آورد که از کشتی کاپیتان وودروف غر زده بود. او به رغم آن که با مشکلات عظیم و غالباً لاینحلی دست و پنجه نرم می‌کرد، از شهامت روحی لازم برای انجام کارهای سخت و توانفرسا برخوردار بود.^۱

هنوی پس از برشمردن لطماتی که در صورت ساختن کشتی برای شاه، به منافع بازرگانی بریتانیا وارد می‌شود، یعنی همان دادوستدی که خود او برای برقراری آن سعی بسیار مبذول داشته بود، کوشید تا التون را از ادامه کار باز دارد، ولی التون، به تعبیر هنوی، سرسخت و انعطاف‌پذیر بود.

همزمان با ارسال گزارش‌هایی از طرف باکونین، جانشین آراپوف، به سن‌پترزبورگ دربارهٔ کشتی‌سازی التون، خشم و غضب دولت روسیه فزونی می‌گرفت.

کمپانی روسی بار دیگر سعی کرد تا التون را وادار به ترک خدمت شاه نماید و او را به کشورش بازگرداند، ولی به نتیجه نرسید و التون، که در فرمان دریافتی از نادرشاه «شریف‌ترین مسیحی»^۲ خوانده شده بود، در ایران ماندگار شد. تقریباً در همین زمان (۱۷۴۵) دکتر لرج، پزشک آلمانی نژاد اهل بالتیک که همراه هیئت پرنس کالیتزن به ایران

۲. هنوی، همان اثر، ج ۲، ص ۴۶.

۱. هنوی، همان اثر، ج ۱، ص ۱۶۲.

آمده بود، یک کشتی جنگی از نوع فریگیت مجهز به هیجده توپ را که التون برای نادر ساخته بود در آب‌های دریند ملاحظه می‌کند.

لرچ می‌گوید که کار ساختن دو کشتی فریگیت دیگر و چهار کشتی کوچک‌تر به اتمام رسیده و چهار قایق بزرگ نیز در دست ساختن است.^۱ نه لرچ و نه هیچ مقام دیگری نمی‌گوید که این کشتی‌ها چگونه ساخته شده بودند. در مورد ملوانان کشتی‌ها احتمال می‌رود از میان گروه‌های ماهیگیر ولایات شمالی و از جمله ترکمن‌ها و روس‌های جدیدالاسلام استخدام شده باشند. نادر که کاملاً به مشکل گردآوردن نفرات لازم در شمال واقف بود، قصد داشت شمای از اعراب خلیج فارس را به آنجا منتقل کند، ولی اجل به او مهلت نداد که در این راه گامی بردارد.

به مرور زمان خشم و غضب دولت روسیه بیشتر و بیشتر می‌شد. نخست به دستور آن دولت اجازه حمل کالا از خاک روس جهت تحویل به التون و یا هر کسی که با او در ارتباط بود ممنوع گردید، سپس برای فروش دو کشتی انگلیسی در دریای خزر (دومین کشتی را وودروف و التون برای شرکت‌هایی که نمایندگی آنها را به عهده داشتند ساخته بودند) به تجار روس و تردّد آنها با پرچم روسیه پافشاری کرد. سرانجام در نوامبر ۱۷۴۶ امپراتریس الیزابت دستوری صادر کرد که به موجب آن امتیازات مربوط به حمل و نقل کالا از خاک روسیه، که بر اساس عهدنامه بازرگانی سال ۱۷۳۴ روس و انگلیس به دولت بریتانیا داده شده بود، لغو گردید. امپراتریس از سفیر انگلیس خواست تا به تجار ذیربط اطلاع دهد که از آن پس باید از ارسال کالا به ایران خودداری ورزند و در اسرع وقت به فعالیت‌های خویش پایان بخشند و همچنین اموال و نمایندگی‌های خود را به خارج انتقال دهند. التون به رغم این حوادث و اتفاقات، همچنان در خدمت شاه باقی ماند، تا آن که در ماه ژوئن بعد نادر ترور شد و سراسر کشور را هرج و مرج فراگرفت. خود التون هم در سال ۱۷۵۱ در گیلان کشته شد.

هر چند سندی وجود ندارد که نشان دهد آیا ناوگان دریای خزر در حد موردنظر تکمیل شد یا نه، ولی از عاقبت کار اطلاعات کمی در دست است. طبق گزارش پروفیسور پولوکتف از تفلیس، یکی از کشتی‌های التون در سال ۱۷۵۲ به تحریک دولت روس در نزدیکی رشت به آتش کشیده شد و بقایای کشتی دوم تا کمتر از یک سده پیش در نزدیکی لنگرود قابل رویت بود. زمانی که و.ر. هلمز مؤلف «مطالعاتی درباره سواحل دریای خزر»^۲ در سال ۱۸۴۳ در لنگرود بسر می‌برد چیزهایی درباره بقایای این کشتی شنیده بود، ولی موفق به بازدید محلی نمی‌شود که قطعات کشتی در آنجا پراکنده بوده است. سرنوشت

1. Nachricht Vonder Zweite Reisenach Persien Von 1745 bis 1747.

2. Sketches on the Shores of the Caspian.

کشتی‌های باقیمانده نیز بدون تردید در هم شکستن و پوسیدگی بود.

بدین ترتیب تلاش نادرشاه برای داشتن نیروی دریایی، چه در خلیج فارس و چه در دریای خزر با شکست مواجه شد، اما توانست برای مدتی کوتاه موفقیت قابل ملاحظه‌ای کسب کند. جدیت و مقاومتی که نادر برای احیای برتری ایران باستان در دریا معمول داشت، گواهی است بر وسعت نظر و دیگر استعدادهای استثنایی او. هر چند که حتی خودکامه‌ای چون نادر، به رغم همه قدرت‌ش، نتوانست در طول چند سال مردمی را که چه از نظر غریزی و چه از لحاظ میزان دانش، به کلی فارغ از فکر دریا بودند، به مردمانی اهل دریا و دریانوردی علاقمند سازد. نادر برای تأمین نیروی انسانی کشتی‌هایش نخست به اعراب و در مرحله بعد به بلوچ‌ها و هندی‌ها اتکا داشت، یعنی کسانی که فاقد احساس وفاداری حقیقی نسبت به او و یا به ایران بودند. جالب است بدانیم که اگر نادر در سال ۱۷۴۳ التون را برای نظارت بر نیروی دریایی خود به خلیج فارس می‌فرستاد چه نتایجی به بار می‌آورد. اگر نادر چنین کرده بود، دیگر ناوگانی در دریای خزر نمی‌داشت، لیکن در عوض، کشتی‌هایش در آب‌های خلیج فارس از یک نظارت و سرپرستی بسیار مؤثری برخوردار می‌شد، به علاوه برخورد میان روس‌ها و بازرگانان انگلیسی که به امر تجارت از راه روسیه سرگرم بودند پیش نمی‌آمد و بازرگانان مذکور ناچار به واگذاری امتیازات خویش نمی‌شدند. بدون شک، تا آنجا که به ناوگان ایران مربوط می‌شد، نتیجه یکسان بود، زیرا در دوران پُرهرج و مرج پس از قتل نادر در ۱۷۴۷ حتی التون هم نمی‌توانست از نابودی فعالیت‌های بازرگانی بریتانیا جلوگیری کند. در واقع باید گفت که در آشوب و ناآرامی بعد از مرگ نادر کار تجارت بریتانیا به ورشکستگی و نابودی کشیده شد.

هر چند در ایران فکر قدرت دریایی گاهی دچار وقفه و تعطیل می‌شد ولی بی‌شک برای همیشه از بین نمی‌رفت و تنها حالت رکود به خود می‌گرفت. معمولاً هر چیزی که در این باره گفته می‌شود به استناد شواهد تاریخی است. پیش از این به طور خلاصه به آنچه پیش از نادر روی داده بود اشاره کردیم. در حدود سی سال بعد از مرگ او برای مدت کوتاهی مجدداً قدرت دریایی ایران احیا شد و آن موقعی بود که حکمران لایقی چون کریم‌خان زند، با حمله مشترک نیروی زمینی و دریایی به بصره، آنجا را تصرف کرد، هر چند نیروی دریایی او قابل مقایسه با نیروی دریایی نادر نبود.

فصل پنجم

پگاه و نیمروز اسلام

مردمان سامی نژاد عربستان، این بزرگ‌ترین شبه‌جزیرهٔ عالم که چونان معنی لفظ عرب خشک و بی حاصل است و عبدالمزیز سوم ابن سعود قلمرو آن را مانند ملک طلق خویش به وارثانش سپرد، از عهد عتیق و اعراب بانده و به نوشتهٔ الواح بر جای مانده از هزاره سوم و اول پیش از میلاد مسیح، تا آستانهٔ ظهور اسلام تداوم زندگی و بقای خویش را مدیون حیوان صبور و نجیبی می‌دانست که برای نامیدنش یکهزار خطاب و لقب ساخت و واحد شمارش خویش را به آن بخشید. اعراب شیر شتر را می‌نوشتند، موی خود را با ادرار آن می‌شستند، با فضولاتش اجاق خیمه را روشن می‌کردند، گوشت آن را می‌خوردند و از پشم و پوستش لباس و چادر تهیه می‌کردند. به نوشتهٔ چارلز ماتنگیو داوتی^۱ سیاح و شاعر انگلیسی و صاحب کتاب دلنشین سیاحت در بیابان عربستان^۲ زنان عرب اطفال خود را با ادرار شتر می‌شستند و تصور می‌کردند که این کار باعث دوری حشرات از آنها می‌شود. به گفتهٔ این شاعر، زنان عرب موی گوریدهٔ خود را با ادرار شتر شانه می‌کردند و سَبَقِ خویش را به مرد عرب می‌نمودند. سپاهیان عرب قبل از رسیدن به رود یرموک، در صحرای بی‌آب و علفِ میان حیره و دمشق برای زنده نگاه داشتن اسب‌های خود به آنها شیر شتر می‌دادند و برای نجات دادن جان خویش از تشنگی آب شکمبهٔ شتران را می‌نوشتند. عربان پیش از اسلام خواندن و نوشتن نمی‌دانستند، اما به شعر عشق می‌ورزیدند. شاعران آن دوران قوم عرب هم مورخ بودند و هم عالم اخلاق، هم راویان وقایع اتفاقیه بودند و هم وسیلهٔ اعلان جنگ. دستمایهٔ آنان در پرداختن به چنین مقولاتی زبانی فصیح بود که تفاوت کلمات آن بسیار دقیق به گوش می‌نشست.

۱. Charles Montagu Doughty (۱۹۲۶-۱۸۴۳) سیاح، نویسنده و شاعر انگلیسی که از ۱۸۷۵ به مدت دو سال در صحاری عربستان به تحقیق دربارهٔ ساکنان آن پرداخت.

2. Travelsin Arabia Deserta.

عرب بدوی به آیینی ابتدایی مؤمن بود و در جستجوی خدای خویش به ستاره و ماه و ژرفای زمین می‌اندیشید. هر از چندی خون‌انسانی را به پای خدایش می‌ریخت و در واحه‌ای دورتر بتان سنگی را می‌پرستید. مکه، کانون این بت‌پرستی بود و کعبه، به معنی خانه چهارگوش، قلب تپنده این کژاندیشی‌ها.

در دورانی که یوستینیانوس آفریقا را از واندال‌ها، ایتالیا را از اوستروگوت‌ها، اسپانیا را از ویزگوت‌ها، گالیا را از فرانک‌ها و بریتانیا را از ساکسن‌ها بازپس گرفت و به تمدن روم جان تازه‌ای بخشید و نشر قانون رومی در سراسر جهان سفیدپوست و از قرات تا دیوار هادریانوس زیاده‌خواهی تلقی نمی‌شد و خسرو اول که انوشیروان یا دارنده روان جاوید خطابش می‌کردند در اندیشه دست یافتن به معادن طلای طرابزون و استیلا بر دریای سیاه، به سوریه لشکر کشید و سپس به انطاکیه یورش بُرد و با تن سودن در آب دریای مدیترانه رنج راه بدر کرد و در حدود ۵۷۰ میلادی به حمایت از حمیریان لشکری به جنوب باختری عربستان گسیل داشت و قلمرو خویش را از هر سو وسعت بخشید و امپراتوری ایران را از هر زمان پس از کوروش اول نیرومندتر ساخت، در برهوت عربستان و در خانواده‌ای تهیدست نوزادی پای به جهان نهاد که در عظمت و اقتدارش حکایت کردند که طاق کسرای امپراتوری ایران و ستون‌های ساتاسوفیای امپراتوری روم به لرزه افتاد و آتشکده شیز آذربایجان که هفت سده بی‌وقفه می‌سوخت خاموش شد. روایتی عامیانه از نظریه برخورد تمدن‌ها در نیمه دوم هزاره اول.

هر چند که نه هرقل یا هراکلیوس امپراتور بیزانس، نه قباد دوم امپراتور ایران و نه تای تسونگ امپراتور چین به دعوت رئیس حکومت کوچک و تازه تأسیس در مدینه وقعی نهادند، اما حوادث زمانه آستن طوفان سهمگینی بود که طومار همگی آنان را در هم می‌پیچید. طوفانی که جنگ جنوب دریاچه طبریه در سال ۶۳۶ و قادسیه ۶۳۷ طلیعه هُشداردهنده آن بود. پیروزی‌های درخشانی که سبب شد هفده سال بعد از هجرت، عمر خطاب آن پُلس حواری مسلمانان غره محرم آن مهاجرت سرنوشت‌ساز را شروع تاریخ امپراتوری اعراب بخواند.

پس از وفات پیامبر اسلام، جامعه و دولت اسلامی رهبری بدون جانشین خویش را از دست داد. میان پیامبر اسلام و دو پیامبر پیشین، از یک نظر تفاوتی خطیر و الهی وجود داشت. پیامبر موسویان اجازه ورود به سرزمین موعود نیافت و زمانی که اُمّتش روی به آن سوی نهادند، درگذشت. پیامبر عیسویان به صلیب کشیده شد و آیین مسیحیت در میان اقلیت مذهبی تحت شکنجه و آزار، سده‌ها به حیات خویش ادامه داد تا آن‌که کنستانتینوس به عنوان اولین امپراتور به آیین جدید پیوست و رسولان و منادیان آن را نواخت و به ایشان

اجازه داد تا به تبلیغ مذهب خویش بپردازند. اما پیامبر اسلامیان سرزمین موعود خویش را تصرف کرد و در جهان خاکی به پیروزی و قدرت دست یافت و مشروعیت سیاسی خود را مانند مشروعیت پیام آوری به اثبات رسانید؛ و در رأس امت خویش به انشاء قانون، گسترش عدالت، جمع آوری مالیات، برقراری روابط دیپلماتیک و اعلام جنگ و صلح پرداخت. همین امت اسلامی زمان پیامبر بود که در گذار از ایام تاریخ، نخست به هیأت دولت و سپس به هیبت امپراتوری استحاله یافت.

پس از رحلت پیامبر که رسالت خویش را به پایان برده بود، بنا به نوشته تاریخ‌نویسان اسلامی، شماری از «مهاجران» یکی از یاران پیامبر را به خلافت برگزیدند. عنوان عربی «خلیفه» نامی مبهم و گنگ بود که هم به معنی جانشین بود و هم به مفهوم قائم‌مقام خلیفه زمین. شخص خلیفه بنا به یک روایت، خلیفه رسول الله محسوب می‌شد و جانشین پیامبر خدا و بر طبق سنتی دیگر خلیفه الله بود، به معنی نه چندان روشن نایب خدا بر روی زمین. به نظر نمی‌رسد که گزینندگان مقام رهبری امت اسلامی چنین تصوراتی در ذهن داشتند، هر چند که اقدام ارتجالی آنان سبب‌ساز نهاد خلافت گردید، تشکیلاتی که حاکمیت مطلق در جهان اسلام را در دست گرفت.

تاریخ ظهور اسلام، حکومت و دولت اسلامی، تا پیش از آن که مدتها پس از پدیدار شدن، به وسیله پژوهشگران سایر کشورها مورد تحقیق و مطالعه قرار گیرد، متکی بر روایت منابع اسلامی و سپس وقایع‌نگاران آن بود. به سخن دیگر روایات افواهی مسلمانان از نسلی به نسل دیگر بازگو می‌گردید و کار کتابت به شیوه علمی و دانشگاهی تاریخ ایام نخست، ظهور و گسترش دولت و امپراتوری اسلامی، اقدامی متأخر محسوب می‌شود. متن آثار مکتوب بر جای مانده نیز به علت خطای حافظه راویان، گزاف و گزنده‌گویی افراد، خورشاونندان، قبایل، جناح‌های متخاصم که تفرقه مسلمانان پیشگام را به دنبال داشت، به تراجم گوناگونی انجامید که اینک در دسترس ماست. در این میان حتی وقایع بسیار مهم، مانند تسلسل مغازی و نتایج آنها، در گزارش دسته‌جات رقیب با هم تفاوت دارد.

به نوشته وقایع‌نگاران مسلمان، به هنگام وفات پیامبر، آیین اسلام محدود به بخش‌هایی از شبه‌جزیره عربستان بود. آن دسته از اعراب نیز که به اسلام گرویده بودند، احتمالاً تنها تا اراضی حاشیه هلال خصیب پیش رفتند. سرزمین‌های گسترده جنوب شرقی آسیا، شمال آفریقا و مناطق دیگری که بعدها ضمیمه قلمرو امپراتوری خلفای مسلمان، یا به تداول امروزی «جهان عرب» شدند، همچنان به زبان دیگری تکلم می‌کردند و مذاهب دیگری داشتند و تابع قوانین دیگری بودند. ظرف مدت اندکی، بیشتر از یک سده پس از رحلت پیامبر اسلام، اوضاع حاکم بر سراسر منطقه، در یک دگرگونی شتاب‌آلود و شگفت‌انگیز که در تاریخ بشر بی سابقه بود، دستخوش تحول شد. در اواخر سده هفتم

دنیای خارج از این منطقه شاهد بالیدن آئین جدید و قدرت تازه‌ای گردید که به هیبت امپراتوری خلفای مسلمان به سمت شرق، در آسیا و تا آن سوی مرزهای چین و هند در حال پیشروی بود و در سمت غرب، تا قلمرو مردمان سیاه چهره در آفریقا و به سوی شمال، تا سرزمین مردمان سفیدچهره اروپا.

آیین این امپراتوری نیاوه اسلام بود و زبانش عربی. زبانی که با شتابی حیرت‌انگیز جانشین‌گوش‌های دیگر شد و به تداولی همگانی مبدل گردید.

اینک با گذشت بیش از چهارده قرن از ظهور اسلام و به تاریخ پیوستن امپراتوری خلفا، زبان عربی در کشورهایی که به دست اعراب گشوده شد، به جز اروپا در غرب، ایران و آسیای میانه در شرق، با گویش‌ها و لهجه‌های مختلف رواج دارد و خط عربی و سیله‌ای است برای امور و مکاتبات بازرگانی، فرهنگی و حکومتی.

عربی به عنوان زبان قرآن، الهیات و شرعیات، در سرزمین‌هایی فراتر از قلمرو مردمان عرب زبان گسترش یافت و بعدها حتی از مرزهای نواحی مفتوحه اعراب درگذشت و به بسیاری از مناطق آسیا و آفریقا سرایت کرد که هیچگاه شناختی از فرمانروایی عرب نداشتند.

توسعه دین اسلام و گسترش دامنه قلمرو امپراتوری عرب بیشتر به وسیله مردمان نواحی مفتوحه تحقق یافت، کسانی که در شمارگان رو به افزایش به اسلام گرویدند و به کشورگشایان پیوستند. در غرب امپراتوری، بربرهای شمال آفریقا که نخست در مقابل اسلامیان به سختی مقاومت کرده بودند، به فاتحان پیوستند و اسپانیا را متصرف شدند. آنان سپس بسیاری از ساکنان سیاه جنوب صحرا را مسلمان و سرزمینشان را مستعمره خود کردند. بربرها با توسل به آیین جدید به امیال سرکوفته و آرزوهای دیرین خویش تحقق بخشیدند و به غارت و دریا زنی پرداختند.

در شرق مناطق تحت سلطه اعراب، دولت امپراتوری ایران در هم کوبیده شد و مراتب روحانیان زردشتی فروپاشید و جای به تشکیلات و موازین اسلامی سپرد که دامنه آن مردمان مختلط ایرانی و ترک آسیای مرکزی را هم در برمی‌گرفت.

در مرکز امپراتوری، مسیحیان ارمنی زبان هلال خصب و اتباع قبطی زبان مصر که سالیان آزرگار رعایای امپراتوری‌های ایران و بیزانس بودند، خویش را از قید تبعیت از یک امپراتوری به امپراتوری نوخاسته‌ای انداختند و دریافتند که سردمداران جدید کم‌توقع‌تر و مهم‌تر از آن، خوش‌رفتارتر از کارگزاران دو امپراتوری پیشین هستند.

در این سده‌ها، گرایش به اسلام و عرب‌گرایی به نسبت رواج داشت. میزان مالیاتی که اعراب می‌گرفتند، به خصوص از مالیات بیزانسی‌ها، کم‌تر بود. این تخفیف تنها شامل مسلمانان نمی‌شد، بلکه عامه مردم را در برمی‌گرفت. چنین فروگذاری و تسامحی، از سوی

حکومت عربی و در حدود حقوق مشروع، نسبت به تمام اشکال مسیحیت اعمال می‌شد، فارغ از این که مسیحیان غیر ارتدوکس و کلیساهای آنها، در تحت لوای حکومت قسطنطنیه، متحمل چه مصائب جانکاهی بودند. یهودیان نیز که در دوران تساهل مذهبی پارتیان و عهد امپراتوران کافرکیش روم سرخوش بودند، لیکن در عصر نه چندان دلخواه ساسانیان و بیزانسی‌های مسیحی، شرایط بر وفق مرادشان نبود، از موقعیت جدید خود در دولت اسلامی ناراضی بودند.

دولتمردان عرب و فرماندهان لشکری آنان بیشتر از شهرهای کوبری، مانند مکه و طائف برخاسته بودند، هر چند که اصل و نسب صحرائی خویش را به یاد داشتند. بدنه لشکریان فاتح عرب از افراد صحرائین تشکیل شده بود. استراتژی اعراب در جنگ‌ها و فتوحات اساساً متکی به استفاده ماهرانه از توان بیابانی خویش بود. اندیشه سود بردن از قدرت دریایی در امپراتوری‌های بعدی، مدیون دریانوردان و دریازنان غربی است.

اعراب در سرزمین مأمّن و مسکن بیابانی خویش بودند و دشمنانشان در آن سوی آنها. بیابان از نظر مردمان عرب همدمی بود آشنا و رام و سرچشمه قصه و شعر، حال آن که برای دشمنانشان غریب بود و محنت‌زا و سراسر گرفتار چنگال توحش. آنان همان اندازه از صحرا و بیابان وحشت داشتند که خشکی نشینان از آب و دریا.

آنگاه که اعراب چشم به آن سوی مرزهای سنتی خویش دوختند، از دریا به عنوان راه ارتباطی، برای فرستادن پیام، ارسال تدارکات، عقب‌نشینی به هنگام ضرورت و جز آن استفاده می‌کردند. راهی که فارغ از کمینگاه و تعقیب دشمن بود و مسیری غلطان و روان به هنگام کسب پیروزی و افتخار. امپراتوری عرب آبراه سوئز خاص خود داشت - مسیری بیابانی از میان برزخ سوئز که آسیا را به آفریقا متصل می‌کرد.

اعراب پس از گشودن هر کشوری، پایگاه نظامی و مرکز اداری خود را در شهرکی در حاشیه بیابان و یا کشتزار برپا می‌کردند و چنانچه در سرزمین‌های مفتوحه، شهری مناسب، مانند دمشق می‌یافتند همان را برمی‌گزیدند. اما بیشتر اوقات ناگزیر به ساختن مراکز جدیدی بودند که به مرور ایام مبدل به شهری می‌شد درخور هدف‌های استراتژیک و توسعه‌طلبانه آنان. از جمله مهم‌ترین این پادگان‌های شهری کوفه و بصره بود در عراق، قم در ایران، قیروان در تونس و قُسطاط در مصر. مرکز اخیر، واقع در مصر العتیقه، در یکی از محلات قاهره کنونی، جایی بود که عمروعاص به هنگام محاصره بابلویون در آن خیمه زد و این عمل سبب تسمیه شهر به قُسطاط، به معنی خیمه شد. مسجد قُسطاط نخستین مسجدی بود که در مصر بناگردید.

این مراکز نظامی و اداری در اوایل امپراتوری عرب، نقشی مشابه سنگاپورها، بمبئی‌ها و جبل الطارق داشتند. لفظی که در عربی برای نامیدن این شهرها به کار می‌رفت

«مصر» بود و جمع آن «امصار». واژه‌ای برگرفته از زبان سامی قدیم که در اصل به معنی سرحد و ولایت بود. نامی که فارغ از مفاهیم یاد شده، در تورات و زبان‌های آرامی و عربی برای نامیدن سرزمین مصر اطلاق می‌شد. امصار در تداوم حکومت اعراب و عربی‌مآب کردن ولایات اهمیت به سزایی داشتند. اعراب در طلیعهٔ امپراتوری خود اقلیتی کوچک و منزوی، اما سلطه‌جو بودند. در امصار، مرزبانی در دست اعراب بود و عربی‌زبانی رسمی. هستهٔ اصلی امصار اردوگاه نظامی بود که فاتحان عرب به شیوهٔ قبیله‌ای مرسوم خود، در آن زندگی می‌کردند. در حاشیهٔ این پادگان‌ها، مردمان بومی، شهرک‌هایی برپا کردند و در آن به کار پیشه‌وری و دکانداری و جز آن پرداختند و نیازهای گوناگون فرماندهان، سربازان عرب و خانواده‌هایشان را برآورده می‌کردند. این قبیله‌های برون‌یابی به مرور ایام از نظر وسعت، ثروت و اهمیت رو به رشد گذاشتند و کارکنان بومی رو به افزایش دولت عربی را در خود جای دادند. اینان که همه ناگزیر به فراگرفتن زبان عربی بودند، با گذشت زمان کردار و رفتار اعراب را انگارهٔ خویش ساختند.

گهگاه می‌خوانیم و می‌شنویم که آیین اسلام به واسطهٔ فتوحات آن بود که به سرعت گسترش یافت. این حرف و سخن ناروا و گمراه‌کننده است. در حقیقت باید گفت که توسعهٔ باورهای اسلامی نتیجهٔ فرایند موازی کشورگشایی و تأسیس ماندگارنشینی‌ها در سرزمین‌های دور و نزدیک بوده است. هدف اصلی جنگ‌های اولیهٔ مسلمانان تحمیل اسلام به زور نبود. آنان از قرآن آموخته بودند که «اکراه در این دین نیست». گروهی بر این اعتقادند که این دستور قرآنی تنها پیروان ادیان یکتاپرست و صاحبان کتاب را در بر می‌گرفت و این قبیل جماعات موحد غیرمسلمان می‌توانستند در تحت قوانین دولت اسلامی به انجام مراسم و فرایض خود بپردازند. آنانی هم که موحد نبودند و کتاب شناخته شدهٔ آسمانی نداشتند نیز در شرایطی که البته آسان‌تر نبود، در قلمرو دولت و امپراتوری روزگار می‌گذراندند. به هر روی شمار این افراد در سرزمین‌های اصلی حکومت اعراب زیاد نبود. ساکنان ممالک مفتوحه در صورت پذیرش اسلام از امتیازاتی برخوردار می‌شدند و از آن جمله بود پرداخت مالیات کم‌تر، اما ناگزیر به این کار نبودند. این شیوه هنوز هم در کشورهای عربی مرسوم است و به ندرت یکی از آنان می‌کوشد تا اتباع خویش را همگون و همه را عرب‌مآب سازد. در حقیقت باید گفت که نسل‌های اولیهٔ فاتحان عرب موانع اجتماعی تخطی‌ناپذیری میان عرب و غیرعرب برقرار کرده بودند و چنین مرزبندی حتی شامل کسانی می‌شد که اسلام آورده بودند و به زبان عربی تکلم می‌کردند. آنها ازدواج زن عرب را با مرد غیرعرب ترویج نمی‌کردند، هر چند که خلاف آن را مجاز می‌دانستند. جدیدالاسلامان نمی‌توانستند به موقعیت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی برابری با اعراب دست یابند. این وضعیت تا سدهٔ دوم پس از ظهور اسلام و انجام اصلاحات انقلابی تداوم

یافت. تحولی که به برتری اعراب خاتمه بخشید و فرایند عرب‌مآب شدن شتاب گرفت. عنصر شگفت‌انگیز در امپراتوری عرب آن بود که به عربی و اسلامی مآب کردن مردمان سرزمین‌های فتح شده بیشتر از تصرف نظامی آنها اهمیت می‌دادند. از این روی هر چند دوران سلطه سیاسی و نظامی اعراب بسیار کوتاه بود و به زودی ناگزیر به واگذاری زمام امور امپراتوری شدند و حتی رهبری تمدنی را که خود آفریده بودند به دیگران سپردند، آیین و قوانین و زبان آنها بر جای ماند و همچنان مانند یک بنای بازمانده از ایام حکومت آنان بر پایه‌های خود ایستاده و با زمان دست و پنجه نرم می‌کند.

تحول بزرگی که از آن یاد کردیم با فرایند ماندگار نشینی‌ها و یکسان‌سازی تحقق یافت. بر اساس نظریه‌ای که مورد تأیید بیشتر پژوهشگران حکومت و دولت در خاورمیانه است یکی از انگیزه‌های نیرومند حملات اعراب به سرزمین‌های دیگر فشار افزایش جمعیت در شبه جزیره لم‌پزرع عربستان بود. در سال‌های نخستین پادشاهی عرب بسیاری از اعراب از خطوط دفاعی فروریخته امپراتوری‌های ایران و بیزانس گذشتند و به سرزمین‌های حاصلخیزی که فتح کرده بودند کوچیدند. آنان در آغاز اقلیتی بودند متشکل از مقامات و فرماندهان ارشد، لشکریان چابک و غاصبان زمین. حکومت جدید، اراضی متعلق به دولت پیشین را مصادره می‌کرد و املاک دشمنان نظام اسلامی و پناهندگانی که قبل از ورود فاتحان مُلک و مسکن خویش را ترک گرفته بودند، تصاحب می‌نمود. این قبیل مستملکات سپس یا در اختیار اعراب قرار می‌گرفت و یا در قبال مبلغ ناچیزی به آنان اجازه داده می‌شد. اینان در قیاس با زمین‌داران بومی و محلی، مالیات بسیار کمتری پرداخت می‌کردند. زمین‌داران بزرگ عرب معمولاً املاک به دست آمده را به وسیله کارگزاران و نیروی کار محلی اداره و کشت می‌کردند و خود در شهرهای پادگانی اقامت می‌گزیدند.

از همین مراکز نظامی محل سکونت اعراب بود که چه به صورت مستقیم و چه از طریق جمعیت روبه رشد جدیدالاسلام مشغول خدمت در نیروی نظامی محلی، نفوذ خویش را به اطراف می‌گسترانند. با این که تقاضای نوکیشان بومی برای کسب برابری اقتصادی و اجتماعی با مخالفت مغروران حاکمان مدعی اصل و نسب عربی روبه رو می‌گردید، همچنان بر شمار کسانی که به آیین فاتحان می‌پیوستند و زبان آنان را می‌آموختند افزوده می‌شد.

سخن گفتن به زبان فاتحان و الامقام و منافع حاصل از آن در امور حکومتی و بازرگانی، ثروت و تنوع موجود در یک تمدن شاهانه و از همه مهم‌تر تقدس زبانی که آخرین دین خدا با آن نگارش یافته بود، در مجموع باعث همگونی بیشتر اعراب با مردمانی شد که بر آنان فرمان می‌راندند.

تغییرات وسیع نظامی و سیاسی سده اول حاکمیت اسلامی خود سبب‌ساز

دگرگویی‌های اقتصادی و اجتماعی شد. فتوحات اعراب همچنان که رسم هر فتح و فتوحی است، بار دیگر ثروت‌های خصوصی و عمومی و دارایی‌های کلیسا را به گردش درآورد و از خزانه‌ای به خزانه دیگر روانه ساخت.

وقایع نریسان پیشگام عرب، داستان‌های فراوانی از ثروت‌های بادآورده و اسرافکاری‌های بی حساب صاحب‌منصبان و گزیدگان نقل کرده‌اند. مسعودی تاریخ‌نگار سده دهم میلادی از انباشت دارایی‌هایی یاد می‌کند که به وسیله فاتحان گردآوری شده بود. مسعودی می‌نویسد:

روزی که عثمان کشته شد یک صد هزار دینار، شامل سکه‌های طلای رومی و بیزانسی و یک میلیون دینار سکه نقره ایرانی به دست خزانه‌دارش سپرده بود. قیمت املاکش هم یکصد هزار دینار بود و تعداد زیادی اسب و شتر داشت. زیربن عوام خانه‌ای در بصره ساخت که تاکنون، یعنی به سال ۳۳۲ معروف است و تجار و مالداران و کشتیبانان بحرین و دیگران به آنجا فرود می‌آیند. در مصر و کوفه و اسکندریه و قسطنطنیه نیز خانه‌هایی بساخت. موجودی زیر، پس از مرگ، پنجاه هزار دینار بود و هزار اسب و هزار غلام و کنیز داشت و در ولایات املاکی بجا گذاشت. طلحه بن عبیدالله در کوفه خانه‌ای ساخت و از املاک عراق روزانه هزار دینار درآمد داشت و بیشتر از این نیز گفته‌اند. در ناحیه سراه بیش از این درآمد داشت. در مدینه نیز خانه‌ای بساخت و آجر و گچ و چوب ساج در آن به کار بُرد. یکی دیگر از مسلمانان به نام عبدالرحمان بن عوف نیز خانه‌ای بساخت. در طویله او یکصد اسب بود. هزار شتر و ده هزار گوسفند داشت و پس از وفاتش یک چهارم یک هشتم مالش هشتاد و چهار هزار دینار بود. سعید بن مسیب گوید: وقتی زید بن ثابت بمرد چندان شمش طلا و نقره بجا گذاشته بود که آن را با تبر می‌شکستند، به جز اموال و املاک دیگر که یکصد هزار دینار بود. مقدار در چند فرسخی مدینه خانه‌ای بنا کرد و بالای آن ایوان‌ها ساخت و از درون و برون گچ کشید. یعلی بن منیه وقتی بمرد پانصد هزار دینار نقد بجا گذاشت. مبالغی هم از مردم بستانکار بود و اموال و ترکه دیگر او سیصد هزار دینار قیمت داشت. و این بابی مفصل است و وصف کسانی که تمول یافتند به درازا می‌کشد.

هر چند جمع‌آوری این میزان ثروت کلان و مشابه آن به وسیله فاتحان عرب اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد، اما حال و روزگار فاتحانی اریستوکرات را مجسم می‌سازد که ثروت زیادی در اختیار داشتند و از فرصت‌ها و تنعمات کشورهای پیشرفته‌ای که مسکن جدیدشان بود سود می‌جستند و بی‌ریا پول خرج می‌کردند. کسان بسیار دیگری هم بودند که از قبل اعراب به مال و منالی دست یافتند. عرب و غیرعرب ناراضی فراوانی هم بودند که در نظام تازه به چنین جاه و جلالی دست نیافتند. هر چند آنانی هم که مال فراوان اندوخته بودند، بیش از پیش، بر توقعات و انتظاراتشان افزوده می‌شد. حکایات تاریخی، متون ادبی و به ویژه اشعار بی‌شمار بر جای مانده گویای اوضاع اجتماعی و سیاسی و تب و تاب

اقتصادی آن دوران است و شکوه و گلايه افراد و گروه‌های اجتماعی از شرایط حاکم. استیلای فاتحان و برقراری نظام جدید معمولاً سبب می‌شود که صاحبان قدرت و ثروت سابق، جای به جانشینانِ لاحق بپردازند. عواقب این جایگزینی صاحبان زور و زر در شرق، یعنی امپراتوری سابق ایران و خیم‌تر از نواحی و ایالات متعلق به امپراتوری پیشین بیزانس در غرب بود. گروه‌های با نفوذ و گزیدگان رانده شده بیزانسی توانستند خود را از سوریه و مصر، به پایتخت بیزانس و بخش‌های مرکزی آن امپراتوری برسانند و سرنوشت رعایای اراضی از دست رفته خویش را به صاحبان جدید آنها بپردازند. اما بزرگواران ایرانی که پایتخت امپراتوریشان به دست اعراب افتاده بود، از چنین امکانی برخوردار نبودند. در حقیقت به جز شماری معدود از آنان، بقیه به ناگزیر در همان جایی که بودند باقی ماندند و در حد امکان کوشیدند تا در سایه رژیم تازه جا و مقامی برای خویش دست و پا کنند. از این روی امری طبیعی می‌نمود که گزیدگان و نخبگان اجتماعی و کارگزاران باتجربه دستگاه اداری و حکومتی دولت امپراتوری ایران، خواسته و ناخواسته از دانش و استعداد خویش در راه استحکام حکومت و فرهنگ اسلامی بهره‌گیرند. خدمت و حمایتی که از مردمان برجای مانده در شهرهای امپراتوری بیزانس ساخته نبود.

در آغاز چنین به نظر می‌رسید که طبقات حاکمه ایرانی با نظام جدید از در سازش درآمده‌اند و بسیاری از مناصب و امتیازات خویش را حفظ کرده‌اند، اما با ریشه بستن حاکمیت اعراب و خوش‌نشینی شمار بسیاری از قبایل عرب در سرزمین اهورائیان که تعداد آنها تنها تا سال ۶۴۱ میلادی به چند صد هزار نفر رسید، و رشد بیش از پیش شمار ایرانیان مسلمان که حق برابری با اعراب را امتیازی برای آنان می‌دانستند و مهم‌تر از همه گسترش شهرها، صف‌بندی ایرانیان و اعراب در مقابل یکدیگر و شروع درگیری‌های تازه را گریزناپذیر می‌کرد. در سرزمین‌های سابق امپراتوری بیزانس که رسم زندگی شهری سنتی قدیم و آشنا بود، دگرگونی چندانی حاصل نشد، لیکن در قلمرو امپراتوری ایران که تعداد شهرنشینان چندان زیاد نبود، سربرآوردن ناگهانی شهرهای اسلامی، باعث نابسامانی اجتماعی و گوریدگی بافت سنتی آن گردید.

در اوایل دوران اسلامی مهم‌ترین درگیری که ثبات و حتی بقای دولت عربی را با خطر مواجه کرد، اختلاف میان مسلمانان عرب و غیرعرب و یا کم‌اهمیت‌تر از آن، تضاد بین مسلمانان و دیگران نبود، بلکه رقابت عرب با عرب بود و چشم دشمنی بهم دوختن قحطانی و عدنانی. به سخن دیگر درگیری میان قبایلی که از شمال عربستان برخاسته بودند و آنهایی که اصل و نسب جنوبی داشتند، قبایلی که زودتر از دیگران درگرویدن به آئین نوبه پاخاسته بودند و آنهایی که بعدها و از روی مصلحت مسلمان شده بودند، میان کسانی که اولاد زنان و مردان آزاد عرب بودند و آنهایی که فرزند مردان آزاد عرب و زنان مُتعه و خارجی محسوب

می‌شدند، کسانی که استفاده از حق قدیم فاتحان بر مغلوبان باعث افزایش شتاب آلود شمارشان شده بود.

وقایع‌نگاران سنتی عرب منشأ این گونه دشمنی‌ها را بیشتر قبیله‌ای، محلی و گاه از مقولات مذهبی تلقی کرده‌اند. هر چند که نمی‌شد چشم بر این گونه درگیری‌ها بست، اما معضلات دیگری هم در کار بود. تداوم خصومت میان دستجات مختلف که گاه خشونت‌آمیز بود، به یک سلسله جنگ‌های داخلی انجامید، که مسلمانان غیرعرب نیز در آن مشارکت داشتند. در هنگامه همین درگیری‌ها بود که بعضی فرقه‌های مذهبی فرصت یافتند تا عقاید و انتظارات خویش را آشکارا مطرح کنند و خواستار برآورده شدن آن گردند.

بنیان‌گرفتن امپراتوری عرب به جنگ طولانی بین ایران و روم بر سر راه‌های بازرگانی خاورمیانه خاتمه بخشید و برای نخستین بار از عهد اسکندر کبیر سراسر خاورمیانه، از آسیای مرکزی تا مدیترانه، تحت لوای یک نظام امپراتوری و مناسبات بازرگانی واحدی درآمد. برای مدتی سکه‌های طلای امپراتوری بیزانس و مسکوکات نقره امپراتوری ایران همچنان دست به دست می‌گشت و رواج داشت. در نتیجه نرخ مبادله دو پول رایج، در نخستین موازین شرعی حکومت اسلامی، از اهمیت خاصی برخوردار بود و صرافان در بازارهای اسلامی جایگاه معتبری داشتند. یک پارچه شدن منطقه و ظهور طبقه حاکمه جدید، باعث گردید تا حجم کلانی پول نقد روانه بازارها شود که موجب رونق گرفتن فعالیت‌های صنعتی و بازرگانی شد. اعراب نیز مانند وایکینگ‌ها در دوران میانه تاریخ اروپا، پول خویش را صرف خریدن منسوجات ممتاز خوش‌نقش و نگار می‌کردند تا شکوه بارگاه و اشراف منشی خود را به چشم بکشند. ساختن قصرهای سلطنتی و منازل شخصی مجلل، همچنین مساجد و سایر ابنیه دولتی و برآوردن نیازهای انبوه جنگجویان و مهاجران، بدون تردید نقش زیادی در گردش پول و توسعه اقتصادی داشت. نارضایتی مردم شهرها که با شتاب رو به افزایش و گسترش بودند، بیشتر ناشی از دل‌آزرده‌گی بود تا حسرت و سختی. نیمه عرب‌ها و شمار زیادی از افراد معقول و فرهیخته و حتی صاحبان ثروت و قدرت، از تبعیضی که میان آنها و مقامات عالی‌رتبه جامعه و حکومت وجود داشت، دل‌چرکین بودند. جدیدالاسلامان غیرعرب، به ویژه ایرانیان از این که در رده‌های اجتماعی نازل‌تری قرار می‌گرفتند، معترض بودند و خواهان تحقق پیام جهانی ایمان جدید که به آنها وعده داده شده بود. افزون بر جمعیت رو به افزایش غیرقابل کنترل، مشکل دیگر، انبوه مردمان فراری، شامل زارعان، کارگران غیرماهر، پيله‌وران، خانه‌به‌دوشان، فقرا و مجرمان بود. منابع عربی شرح مبسوط و زنده‌ای از حال و روزگار این گروه‌های سرگردان به دست می‌دهد که در حاشیه شهرها به سر می‌بردند.

این قبیل تبعیضات و درگیری‌ها در کنار مسائل طبیعی ناشی از توسعه سریع

سرزمین‌های تحت سلطه حکومت اسلامی، تا حد زیادی حفظ و اداره دولت و سپس امپراتوری را با مشکلاتی رویه‌رو کرد که به مرور زمان به بحران انجامید.

نخستین خلفا که بر اساس موازین حقوقی اهل سنت، به شیوه انتخابی و غیرموروثی برگزیده شدند، زمام امور دولت اسلامی را که نوعی جمهوری دینی محسوب می‌شد به دست گرفتند. اینان که پنج تن بودند و به خلفای راشدین، به معنی هدایت‌یافتگان و کسانی که بر راه حق، مستقیم گام برمی‌داشتند، شهرت دارند و دوران حکومت آنان از نظر جماعت یاد شده عصر طلایی محسوب می‌شود، از سال یازدهم تا چهل و یکم هجری، به مدت سی سال، خلافت کردند. انگاره اخلاقی و مذهبی اینان اعمال و کردار پیامبر اسلام بود. از میان این هدایت‌یافتگان راستین، تنها یک تن به مرگ طبیعی درگذشت و بقیه دست قنّاک گوناگون از پای درآمدند.

اندکی پیش از یک ربع قرن بعد از رحلت پیامبر اسلام، اُمت او دچار نفاق و تفرقه شد و اساس دولتی که بنیان نهاده بود، گرفتار جنگ داخلی و بلوا گردید، درگیری میان مدعیانی که تقوای آنان، به تعصب مبدل شده بود. جدالی نه میان فاتح و مغلوب، یا مسلمانان قدیم و جدید، بلکه میان عرب با عرب. پیروزی معاویه، حاکم شام و بنیان‌گذار سلسله بنی‌امیه که چهارده تن بودند و از ۶۶۱ تا ۷۵۰ میلادی زمام امور امپراتوری را به دست داشتند، در حقیقت پیروزی اشرافیت قریش بر هاشمیان بود. معاویه نخستین زمامدار عرب است که توانست به مقاصد خویش که با اهداف اسلامی سازگاری نداشت دست یابد. فیلیپ هیتی خاورشناس آمریکایی متولد سوریه در تألیف با ارزش خود «تاریخ اعراب» به نقل از معاویه می‌نویسد: «حتی اگر رابطه من و مردم به مویی بند باشد آن را نخواهم گسست.» وقتی پرسیدند چگونه، گفت: «زمانی که آنان می‌کشند و ما می‌دهم و آن گاه که موی را سست می‌کنند سفت می‌کشم.»

خواننده‌ایم که وقتی یکی از ساتراپ‌های ایرانی برای اعلان مسلمانی و وفاداری خویش به دیدار عمر شتافت، او را در میان گروهی ژنده‌پوش در مسجدی خفته دید و هنگامی که فرستاده امپراتور بیزانس برای تقدیم نامه‌ای به جایگاه او رسیده، خلیفه را به علت تشابهش با دیگران باز نشناخت و این که وقتی در سال هیجدهم موسوم به عام‌المراده، قحطی سراسر حجاز را درگرفت خلیفه تا پایان آن مصیبت از خوردن شیر و روغن سر باز زد. اما کم‌تر از دو دهه بعد خلیفه مسلمانان مانند قریب به اتفاق غاصبان قدرت سیاسی، چنان شکوه و جلالی به درگاه خود بخشید که یادآور اُبّهت دستگاه امپراتوری روم شرقی بود، که به نوبه خود تقلیدی از بارگاه شاهنشاهان ایرانی محسوب می‌شد. بنیانگذار دودمان اموی اعتقاد داشت که به نزاع میان قبایل خاتمه بخشیده و بنیان امپراتوری ناب عربی را که از جیحون تا نیل گسترده بود استوار ساخته است. او این مواهب و شماری دیگر را که

برمی‌شمرد، مدیون کنار گذاشتن نظام به نسبت آزادمنشانه انتخاب خلیفه می‌دانست و این که ادامه آن وضع موجب درگیری و آشوب می‌گردید، هر چند که پس از مرگ او (۶۸۰ میلادی) جنگ جانشینی، مانند گذشته، ارکان دولت را متزلزل ساخت.

در میان خلفای چهارده گانه اموی که به مدت هشتاد و نه سال در رأس امپراتوری تازه تأسیس عرب بودند، عناصری از صاحبان خصلت‌های متضاد در این گونه نظام‌ها، چون فساد اخلاقی، جاه‌طلبی، زن‌بارگی، توجه به بهبود امور امنیتی، اقتصادی، کشورگشایی و جز آن به قدرت رسیدند. سرسلسله این دودمان که نخستین سمت خود و انتصاب به حکومت شام را مدیون عمر بود، به دسیسه‌کاری و دغلكاری شهرت داشت و به دین همچون پلیسی کم‌خرج می‌نگریست که نمی‌بایست میان خلیفه و لذت‌های دنیوی مانعی به وجود آورد. عبدالملک بن مروان به آشوب‌های دوساله بعد از مرگ یزید خاتمه بخشید و با قسوت نظم را برقرار ساخت. در زمان ولیداول که شاعر بود، اعراب به فتوحات تازه‌ای دست یافتند و بخارا، بلخ، سمرقند و اسپانیا را متصرف شدند. او مدارس برپا کرد و نخستین بیمارستان امراض مسری و آسایشگاه سالمندان و کوران را ساخت. سلیمان بن عبدالملک شیفته غذاهای خوب و زنان بد بود. عمر بن عبدالعزیز لباس مندرس می‌پوشید و به قصد تزکیه نفس به زنان حرمسرای خویش اعتنایی نمی‌کرد و دست نوازش بر سر شاعران و دانشوران می‌کشید که در عسرت به سر می‌بردند، او برخلاف خلفای سلف خویش که به خاطر عدم کاهش درآمد دولت از بابت جزیه و جز آن، زردشتیان، یهودیان و مسیحیان را تشویق به مسلمان شدن نمی‌کردند، از کارگزاران حکومتی خواست تا موانع و از جمله شرط ختنه کردن را از پیش پای کسانی که مایل به مسلمان شدن هستند بردارند. یزید دوم آن خلیفه عاشق‌پیشه، امور امپراتوری را وانهاد و دل به کنیزکی حبیبه نام بست که از دانه اناری در آغوشش جان سپرد. یزید نیز که تحمل دوری آن کنیز گرانها را نداشت که به چهار هزار سکه طلا خریده بود، یک هفته بعد به معشوقه خویش پیوست. هشام بن عبدالملک حکومتی توأم با عدل و انصاف داشت. در زمان خلافت او سپاهیان مسلمان تا جنوب فرانسه پیش رفتند و قسمتی از قفقاز و ترکستان را تصرف کردند و خزانه‌ای مملو از ثروت بر جای گذاشت. با مرگ هشام در قصر تابستانی رُصافه در سال ۱۲۵ (۷۴۳م) دوران خلفای به نسبت آبرومند اموی به پایان رسید و عصر عیاشان نابکار و هرزه‌درایان فرا رسید. ولید دوم در حوضی از شراب غوطه می‌خورد و معشوقه‌هایش را به جای خود برای امامت نماز جمعه می‌فرستاد. جانشینان ولید تا به حکومت رسیدن مروان دوم آخرین خلیفه سلسله امویان در فساد می‌لولیدند و دستشان به خون حاکم سلف خویش آلوده بود.

به رغم آنچه آمد، دانشوران معاصر نگرش ملایم‌تر و منصفانه‌تری نسبت به سلسله بنی‌امیه داشته‌اند. اینان دوران خلافت موروثی امویان که در حقیقت یک دولت عربی محض

بود و برخورد خشونت آميز و گاه بی رحمانه آنان با مخالفان و عناصر ناراضی موالی را برای حفظ امپراتوری از تلاشی، ضروری می دانند. به اعتقاد این گروه از محققان تاریخ اسلام، گرایش بعضی از خلفای این دودمان به تجمل گرایی و اشراف منشی، سبب ساز توسعه آبادانی و زراعت و برپایی محافل شعر و ادب و دلجویی صاحبان قریحه هنری گردید. به باور آنان خلفای این سلسله، با وجود همه معایبی که بیش از همه خود اعراب و وقایع نگاران سستی به آن معترفند، در دورانی خطرناک و در هنگامه جنگ های داخلی باعث نجات دولت و جامعه اسلامی شدند. خلفای بنی امیه در تحقق این امر دست به یک سلسله سازش ها و توافقاتی بین گروهی زدند، تا توانستند وحدت و یکپارچگی امپراتوری پهناور اسلامی را حفظ کنند و به فتوحات تازه ای دست یابند و در عین حال نظام اداری متمرکزی برپا دارند. به اعتقاد این گروه از پژوهشگران، انجام چنین امور خطیری تنها با کم رنگ کردن اصول بنیادی اسلام امکان پذیر می بود. خلفای اموی «پادشاهی عرب» و «الاتباری عربی» را جایگزین مشروعیت و علقه های مذهبی نمودند که ترورهای سیاسی و جنگ داخلی بنیان آنها را سُست کرده بود. بر اساس این بدیل، تنها کسانی که اصليّت عربی آنها محرز بود و از پدر و مادری عرب زاده شده بودند، می توانستند به مقام های کلیدی دست یابند و در زمره گزیدگان محسوب شوند. نیمه عرب ها، کسانی که از پدر عرب و مادر غیر عرب و معمولاً برده، نَسب می بردند، در مناصب پایین تر متوقف می شدند. مسلمة شاهزاده، فرزند پنجمین خلیفه اموی (عبدالملک بن مروان) که خود فرماندهی پیروز و درخشان محسوب می شد، چون مادرش از میان کنیزکان دریاری بود، هیچگاه در ردیف جانشینان خلیفه منظور نگردید. در سطوح پایین تر نظام اجتماعی، پس از نیمه عرب ها، غیر عرب های مسلمان و پس از آن انبوه غیر مسلمان بودند که در آن زمان بخش اعظم جمعیت دولت اموی را تشکیل می دادند. اینان، هر چند از تصدی مناصب مهم سیاسی و نظامی محروم بودند، اما نقش بسیار مهمی در دستگاه امویان به عهده داشتند. پس از انجام داوری ها و توافقات اولیه که وقایع نگاران سستی، خاندان بنی امیه و بخصوص سرسلسله آن را متهم به رباکاری کرده اند، پاره ای از موازین اسلامی در امور دیوانی و مالیاتی عمداً نادیده گرفته شد و یک نظام حکومتی متمرکز در پایتخت و سایر ولایات برپا گردید. تشکیلاتی که انگاره آن نظام های امپراتوری سرنگون شده به دست مسلمانان بود، هر چند که این فرایند از چشم اسلامیان بنیادگرا و مردمان ناراضی پنهان نماند و مقاومت های اخلاقی و خشونت آمیزی به همراه داشت. واکنش مسلحانه، مخصوصاً از دو گروهی سرزد که یکی در انتقاد از خلفای اموی به اصول و موازین خدشه ناپذیر شریعت اسلامی استناد می کرد و دیگری از سوی کسانی بود که در نیل به اهداف خود اقدام به تأسیس تشکیلات فرقه ای کردند. از جمله گرد آمدگان اخیر می بایست از جماعت معروف به خوارج یاد کرد که طرفدار دوآتشه نظام مستقل قبایل

بودند و از هر حکومتی که برخاسته از آراء آزاد و قابل به زیر کشیدن نباشد، سر باز می‌زدند. آنان معتقد بودند که هر مؤمنی، با هر اصل و نسبی، می‌تواند منتخب سایر مؤمنان برای امر خلافت باشد. آموزه‌ای که به علت مخالفت فرقه‌ای دیگر که معتقد بود تصدی مقام خلافت می‌بایست بر اساس نظریه حق‌الله به جانشینان اهل بیت پیامبر اسلام، تعلق گیرد، سبب‌ساز شماری شورش و بلوا به قصد براندازی نظام حاکم و برقراری حکومتی اسلامی تر گردید که گاه دامنه آن وسیع بود و خطرناک.

سرکوب عناصر و فرقه‌های ضدحکومتی و نابسامانی حاکم بر عراق، شام، حجاز و جز آن در دوران پنجمین خلیفه اموی ابعاد گسترده‌ای به خود گرفت که در نهایت موجب تأسیس نوعی دولت سلطنتی گردید. وقایع‌نگاران عرب از این دوران و بخصوص از عهد خلافت هشام، با عنوان عصر تنظیمات و سامان دادن تشکیلات نهادی یاد می‌کنند. به کلامی دیگر در این فرایند، نظام اداری قدیم و میراث بر جای مانده از امپراتوری‌های ایران و بیزانس جای به دولت امپراتوری تازه‌ای سپردند که در آن زبان عربی در مقام تداول اداری و مرسوم در دیوان‌های مالیاتی، جانشین زبان‌های ایرانی و یونانی شد. تاریخ‌نویسان سنتی عرب این قبیل اصلاحات را با دلیل و مدرک به عبدالملک نسبت می‌دهند کسی که یعقوبی در تاریخ خود «چهارمین فرمانروای برحق» می‌داند و می‌گویند او بود که در سال ۷۲ اقدام به ضرب سکه طلای جدید به نام خلافت خود کرد که تحولی بزرگ محسوب می‌شد و نتایج اقتصادی پربراری به همراه داشت. پیش از آن ضرب سکه طلا در انحصار جهانی بیزانس بود که خود از امپراتوری روم به ارث برده بود.

اعراب تا قبل از آن زمان با بهره‌برداری از معادن نقره نواحی گشوده شده در ایران و بیزانس سکه‌های نقره ضرب می‌کردند. این قبیل سکه‌ها شبیه مسکوکات نقره سابق بود، جز آن که مبلغی مالیات به نشانه تغییر فرمانروایی، بر آنها افزوده بودند. سکه‌های طلای جدید عهد عبدالملک «دینار» خوانده می‌شد. نامی برگرفته از «دیناریوس» که پیش از آن در زمان قسطنطین کبیر «سولیدوس» نام داشت. ارزش دینار برابر بود با ۳,۰۲ دلار. در نخستین دینار اسلامی که در سال ۷۲ ضرب شد، نقوش اسلامی جایگزین نقش و نگارهای مسیحی گردید. پس از اصلاحات عبدالملک، طراز دینار به کلی دگرگون شد. وزن آن برابر سولیدوس روم شرقی، یعنی نزدیک به ۴,۵۵ گرم بود که گاه به ۴,۲۵ گرم تقلیل می‌یافت و به جای تصاویر سابق، منقش به آیاتی از قرآن گردید. انتخاب نام دینار از سوی اعراب چالش دو امپراتوری را به دنبال داشت. بیزانسی‌ها در اعتراض به این اقدام دولت عربی وارد کارزار شدند. اعراب نیز در مقام خصومت با امپراتوری بیزانس و رواج هر چه بیشتر سکه‌های طلا، آنها را در دارالسکه خویش منقوش به کلام الهی کردند:

او کسی است که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاد، تا آن را بر همه دین‌ها برتری

دهد، اگرچه مشرکان نخواهند.
بگو یا محمد اوست خدای یگانه. خدای بی‌نیاز. نزاده و زاییده نشده و نیست او را
همتا، احدی.

آیاتی نیز که آشکارا با آموزه‌های عیسی مسیح در تضاد بود بر روی سنگ‌نوشته‌های
قبة الصخره به چشم می‌خورد. عمارتی که عبدالملک در بین سال‌های ۶۹ تا ۷۲ هجری بر
روی هیکل صخره، در اورشلیم بنا کرد. صخره‌ای بهشتی که کشتی نوح بر آن نشسته بود،
همه پیامبران بر آن نماز گزارده بودند، پیامبر موسویان قبله‌اش می‌دانست، قدم شریف در آن
نقر بود و می‌گفتند مقدر است که اسرافیل صور خود را در بالای آن بدمد.

آن مکان مقدس و کتیبه‌های گزیده آن بیانگر مقصودی آیینی بود و شاهراه‌های جدید
با مسافت‌نمایی که نام خلیفه بر آن به چشم می‌خورد، بیانگر هدفی امپریالیستی و
سکه‌های طلای تازه پیام آور هر دو منظور. پدیده‌هایی که ندا در می‌دادند اینک دینی جدید
و دولتی جهانی قد برافراشته تا با زیاده‌خواهی‌های امپریالیستی بیزانس و میسیون‌های
مذهبی مسیحیان به چالش برخیزد.

قبة الصخره و مسجدالاقصی که نخستین بناهای مذهبی پیچیده و ظریف در تاریخ
اسلام محسوب می‌شوند، نشانه شروع عصری نو در تاریخ اسلام بود و این که دوران اقتباس
و تقلید و ارتجال به سر آمده است. در حقیقت دولتی پا به عرصه جهان نهاده بود که دیگر
جانشین و دنباله‌روی روم و ایران نبود و خود یک کالبد سیاسی عظیمی بود در جغرافیای
سیاسی آن روزگار. اینک اسلام تنها جانشین مسیحیت به شمار نمی‌رفت، بلکه یک دین
جهانی شمرده می‌شد. مکان، سبک معماری و مهم‌تر از اینها آرایه‌های قبة الصخره راز پنهان
سازندگان آن را آشکار می‌کرد. معماری و هیبت آن بدون تردید به نیت رقابت و تحت‌الشعاع
قرار دادن کلیسای قیامت در جُلجتا طراحی شده بود، با دگرگشت‌های هوشمندانه برای
خلق منظری اسلامی در پیش چشم مسلمانان: زیارتگاهی در اورشلیم، شهر آباء مذهبی که
عیسویان و موسویان تا به امروز مقدس‌ترین شهر جهان‌ش می‌شمارند.

انتخاب این محل از طرف عبدالملک از روی ذکاوت بود. در کتاب آسمانی مسلمانان
هیچ اشاره‌ای به اورشلیم نشده است و در متون اولیه مسلمانان نیز چنین نامی به چشم
نمی‌خورد و چنانچه اشاره به این شهر، مانند مسافت‌نمایی عبدالملک، گریزناپذیر بود، از
اورشلیم تحت عنوان آلیلیا یاد می‌شد. نامی که فلاویوس تیتوس پس از ویران کردن اورشلیم
در سال ۷۰ میلادی و تبدیل آن به یکی از مراکز بت‌پرستی بدان بخشید. نیت آن امپراتور از
میان برداشتن آثار مذهبی و کانون همبستگی یهودیان و مسیحیان بود. گزینش شهر اورشلیم
برای ساختن زیارتگاه بزرگ مسلمانان از اهمیت چشمگیری برخوردار بود. مکان آن، یعنی
قبة الصخره از نظر یهودیان و مسیحیان اهمیت تاریخی و تقدس‌الایی داشت. محل دقیق

آن صخره‌ای بود که به اعتقاد خاخامان، ابراهیم پیامبر مصمم بود فرزند خویش را در بالای آن قربانی کند، جایی که سپس تابوت عهد خداوند یا تابوت سکینه، حاوی الواح ده‌گانه، عصای هارون و تورات مقدس را در خود داشت. به عبدالملک چنین گفته بودند که معبد تازه می‌تواند ملجأ نهایی باشد و وقف ابراهیم پیامبر گردد و به جای معبد سلیمان، یهودیان و مسیحیان را مشمول کرامات خود سازد تا مگر خطاهایی را که این دو جماعت مرتکب شده‌اند، اصلاح کند و آنان را به راه راست رهنمون شود.

نحوه انتخاب آیات قرآنی و دیگر کتیبه‌ها که داخل زیارتگاه را با آن تزیین کرده بودند، گویای رسالتِ ملکوتی آن مکان مقدس بود. تکرار مکرر این آیه که «خداوند واحد است و شریک و همسری ندارد» بی‌مقصود نبود. مخالفت با نظریهٔ تثلیث نیز در کتیبه‌های دیگر به چشم می‌خورد:

خدای پرستیدنی فقط خدای یگانه است که از فرزند داشتن منزّه است و هر چه در آسمان و زمین هست از اوست.

سوره ۱۱۲ نیز به طور کامل بر چند کتیبه نقش بسته بود و همچنین هشدار الهی به پیروان ادیان پیشین:

ای اهل کتاب! در دین خویش گزاف‌گویی نکنید و دربارهٔ خدا جز حق مگویید. عیسی مسیح پسر مریم، فقط فرستادهٔ خدا و کلمهٔ او بود که به مریم سپرد و روحی از او بود. پس به خدا و پیامبران او بگروید و مگویید سه چیزند. بس کنید که مایه خیر شماست. خدا فقط خدای یگانه است که از فرزند داشتن منزّه است... (سوره نسا آیه ۱۷۱).

در کتیبهٔ دیگری نیز نسبت به راه و روش نادرستی که یهودیان و مسیحیان در پیش گرفته‌اند اخطار شده بود:

خدای یکتا عیان کرده و فرشتگان و دانشوران گواهی داده‌اند که خدایی جز او نیست که انصاف بدو پایدار است. خدایی جز او نیست که عزیز و فرزانه است. دین پسندیده نزد خدا، اسلام است... هر که آیه‌های خدا را انکار کند، حساب کردن خدا سریع است (سوره آل عمران آیات ۱۷ و ۱۸).

پیام و مفهوم این کتیبه‌ها جنبهٔ سیاسی و مذهبی داشت. مذهب به امپراتوری مشروعیت می‌بخشد و امپراتوری باعث تداوم مذهب می‌شود. خداوند به وسیلهٔ رسول خویش نظام دینی و تنظیمات جدیدی برای جهان وضع کرد و خلفا در مقام جانشینان پیامبر اسلام رسالت تحقق بخشیدن به آن فرامین را به گردن گرفتند. اینک در آن نخستین تشکیلات عظیم مذهبی که در خدمت آیین جدید بود، ریاست دنیوی آن، یعنی عبدالملک، بدون برده‌پوشی رابطهٔ اسلام با ادیان پیشین را بیان می‌کرد و در عین حال آشکارا اعلان می‌نمود

که مذهب تازه برای رفع کژفهمی‌ها و اشتباهات آنها نازل شده است و دو آیین قدیم می‌بایست جای به اسلام بسپارند.

در راستای تحقق بخشیدن به همین اندیشه بود که ولید بن عبدالملک معروف به ولید اول بنای دیر یوحناي معمّدان را در هم کوبید و مسجد جامع اموی یا جامع دمشق را برپا ساخت. عمارتی که از جمله شاهکارهای معماری اسلامی است و بنای آن از سال ۸۸ تا ۹۴ به درازا کشید.

مقدسی جغرافی‌دان و جهانگرد باریک‌بین ایرانی در سدهٔ دهم میلادی در تألیف ارزشمند خود احسن‌التقاسیم فی معرفة الاقالیم گفتگوی جالبی را ثبت کرده است:

روزی به عم خود گفتم ولید با ساختن مسجد دمشق بیت‌المال مسلمانان را بر باد داده است. اگر او این پول را صرف ساختن راه‌ها و آب‌انبارها و بازسازی کلات می‌کرد، بهتر و شایسته‌تر بود. عمم پاسخ داد: فرزندم چنین فکر مکن. ولید به درستی به کار مهمی رهنمود شده بود. او دریافت که شام، آن سرزمین مسیحیان، پُر از کلیساهای باشکوه با ظاهری اغواکننده و مشهور خاص و عام، مانند کلیسای قیامت (قمامه)، ادسا، زُها و لُد است. او به مسلمانان مسجدی داد تا چشم از کلیساها برگیرند و آن مسجد را به یکی از عجایب جهان مبدل ساخت. وقتی عبدالملک عظمت گنبد کلیسا قیامت را دید، نگران شد که مبادا قلوب مسلمانان به سوی آن جلب شود، از همین روی گنبدی ساخت که اینک روی صخره می‌بینیم.

شاید به خاطر عظمت همین مسجد و یادمان معبد سلیمان بود که اورشلیم را تا مدتی بیت‌المقدس می‌نامیدند. نامی برگرفته از بیت همیقدش که در اشاره به معبد در تورات آمده بود.

بر دیوار محل سکونت موقت شکارچیان در قصر حمرا واقع در هشتاد و پنج کیلومتری بیابان شرقی عمان، پایتخت اردن تصاویری رسم شده است که پیام سیاسی روشنی دارد. این دیوارنگاره که قدمت آن به اوایل سدهٔ هشتم بازمی‌گردد، خلیفه‌ای را نشان می‌دهد که نشسته است و شش فرمانروای به اصطلاح کافرکیش اعصار گوناگون در حال گُرنش به او هستند. اسامی فرمانروایان به یونانی و عربی نوشته شده است که چهار نام آن کاملاً آشنا است: سزار امپراتور بیزانس، کوروش امپراتور ایران، رودریگ شاه گوت‌های غربی در اسپانیا که در سال ۷۱۱ از اعراب شکست خورد، و نگوس حبشه. دو شخصیت دیگر قابل تشخیص نیست، اما به احتمال زیاد می‌بایست امپراتور چین و یک شاهزادهٔ ترک یا هندی باشد. نکته حائز اهمیت آن است که فرمانروایان مذکور به صورت اسیران تحقیر شده، به شیوه‌ای که در نقاشی‌های قدیم از دشمنان شکست خورده می‌کشیدند، مُجسم نشده‌اند، بلکه به هیئت فرمانروایان زیردستی هستند که به خلیفه ادای احترام می‌کنند. اینک دیگر

کشورگشایی و استیلا بر امپراتوری‌ها مقصود نبود، کما این که دو کشور چین و حبشه به انقیاد درنیامده بودند، بلکه تأیید رسمی برتری اسلام و ریاست خلیفه مسلمانان، به عنوان وارثان بر حق آنان و سروریش بر همگان بود.

در دوران حکومت واپسین امویان، خلفا و رایزنانشان کوششی برای بهینه‌سازی موازین گوناگون مالیاتی که پیش از آن از ایرانیان آموخته بودند و برقراری یک نظام مالیاتی اسلامی صورت گرفت. عمر بن عبدالعزیز که پیش از این از او یاد کردیم و تاریخ‌نویسان متأخر تنها خلیفه پارسایش می‌دانستند و سایرین را سلطان می‌خواندند، مصمم بود تا مفاسد خلفای دیگر را جبران کند و باعث رواج مجدد دین شود؛ اما قهر و نارضایتی مردم عمیق و گسترده بود و به علت افزایش سریع شمار نیمه عرب‌ها و غیرعرب‌های مسلمان، هر روز بر دامنه آن افزوده می‌شد. حتی در میان کسانی که اهل خشونت و شورش مسلحانه نبودند و برای بهبود اوضاع طرح و انگاره‌ای نداشتند، شور و هیجانی بروز کرد و سر از ادبیاتی درآورد که مدعی بود روند تاریخی اسلام به کژراهه می‌رود و رهبران جامعه به سوی گناه و معصیت. این دسته از مسلمانان واقعی با کناره‌گیری از خدمات دولتی که آن را بی‌معنی و بی‌ارزش تلقی می‌کردند، از خود واکنش نشان می‌دادند. اینک زمان دگرگونی‌های انقلابی فرا رسیده بود، هر چند که ظهور اسلام خود نوعی انقلاب محسوب می‌شد. آیین جدید که تمام نظریات پیشین را باطل دانست و بر کلیساها و مراکز دینی غلبه یافت، کتاب آسمانی سومی بر دو کتاب پیشین نیفزود که روایت این و آن بود، بلکه کتاب جدیدی جاننشین آن دو ساخت که کلام و پیام خداوند بود به پیامبرش. فرمانروایانی که از قبل فتوحات، مصدر قدرت شدند، نظام‌های سیاسی، مذهبی و اجتماعی قدیم را برانداختند و بدیل‌های تازه‌ای به جای آنها نشانند. در آیین جدید کشیش و کلیسا، شاه و شاهزاده، طبقه ممتاز، کاست و هر نوع قشر اجتماعی دیگری به رسمیت شناخته نمی‌شد، به جز مواردی بدیهی، چون برتری ایمان‌آوردگان بر کسانی که آگاهانه از این کار سرباز زده بودند و همچنین موضوعات غیرقابل انکاری، مانند برتری مرد بر زن و ارباب بر برده که مرسوم بود. این قبیل نابرابری‌ها در آیین جدید، حتی قابل تحمل‌تر و انسانی‌تر از نظام‌های دیگر بود. در آیین تازه، برخلاف عهد باستان، برده نه به عنوان یک حیوان، بلکه فردی به حساب می‌آمد که صاحب موجودیت قانونی و اخلاقی است. زنان نیز به رغم قوانین چند همسری و ازدواج موقت، دارای حق مالکیت بودند. حتی غیرمسلمان ساکن قلمرو امپراتوری، با وجود پاره‌ای مضایق مالی و اجتماعی، در قیاس با غیرمسیحیان در قرون وسطی و گاه در دوران مسیحیت جدید، از عطف و امنیت بیشتری برخوردار بودند. تمام جنگجویان عرب در اساس و به رغم نابرابری‌های بسیار، در تاراج و باج و خراجی که نصیب فاتحان می‌شد سهیم بودند. هر چند در میان آنها قبیله مردانی هم بودند که چراگاه می‌خواستند، صحرائشینیانی که املاک بزرگ‌تر

و بهتر طلب می‌کردند و تجاری مکی بودند مشتاق به دست آوردن ثروت بازرگانان شهرهای بزرگ. چکیده نارضایتی و سرخوردگی مسلمانان اصیل که از زمان خلافت عثمان شروع شد، این بود که خلفای سلسله بنی‌امیه بیشتر در پی برآوردن نیازهای گروه‌های یاد شده هستند و کم‌تر در اندیشه رواج دین خدا.

برای مردمانی که به آزادی‌های رایج در زندگی بدوی خو گرفته بودند، هر نوع حکومتی عذاب‌آور بود و غریب. از چشم اینان افزایش قدرت دولت و سردمداران آن بی‌حرمتی و خیانت بود به رسالت نخستین آیین اسلام. مردمانی که، چه مؤمن و چه یاعی، باور داشتند تأسیس نهاد خلافت در اصل تنها به منظور اعتلا بخشیدن و دنیایی کردن پیام اسلام و اسلامیان بوده است. مؤمنانی که در عمل شاهد بودند حکومت، به جای خدمت به آیینشان، در چنگ گروه کوچکی از ثروتمندان و قدرتمندان است که با سوءاستفاده از دستگاه حکومتی و بنیان‌های دیگر، بارگاهی برپا کرده‌اند مشابه امپراتوری‌های قدیم که آیین جدید سرنگونشان کرده بود.

بحث و مشاجره درباره این قبیل مسائل که پس از قتل عثمان تبلور یافت؛ همچنان یکی از موضوعات پرشور بود. در آن هنگام نیز از پای درآوردن عثمان به اعتقاد عده‌ای اقدامی خودسرانه و ماجراجویانه بود بر ضد حاکمیت مشروع و به باور گروهی دیگر اعدای انقلابی و اجرای مجازات بر ضد یک نابکار که به ناحق بر کرسی خلافت جامعه اسلامی نشسته بود. این قبیل مشاجرات و درگیری‌ها، به شکل‌های متفاوت، نقش انکارناپذیری در آراء و عقاید سیاسی مسلمانان در طول سده‌ها داشته است. معمای غم‌انگیز آن بود که تنها قدرتمند شدن روزافزون حکومت می‌توانست همبستگی جامعه و دولت اسلامی را حفظ کند، دولتی که بیش از پیش جان می‌گرفت و ناگزیر بود بر سر اصول اخلاقی و اجتماعی اسلامی تن به مصالحه دهد. ایستادگی در برابر چنین فرایندی دایمی بود و زورمندانه و گاه موفقیت‌آمیز. چه هنگامی که شورشیان قدرت را به چنگ می‌گرفتند - که همیشه چنین نبود - و چه زمانی که مدافعان حاکمیت، آنان را نابود می‌کردند، قدمی به سوی خودکامگی برداشته می‌شد و انگاره اولیه اسلامی کم‌رنگ‌تر می‌گردید. در ایام چنین مقاومت‌هایی، شماری فرقه‌های مذهبی ظهور می‌کرد که به رغم تفاوت ماهوی و پیروان گوناگون، در بازگرداندن اسلام اصیل و پرجنب‌وجوش اولیه اندیشه مشترکی داشتند. در آغاز وقتی عرب و مسلمان بودن به واقع مفهوم مشترکی داشت، برخورد‌های مذهبی، جنگ داخلی اعراب تلقی می‌شد. بعدها زمانی که اسلام با شتاب گسترش یافت، مردمان سرزمین‌های گشوده شده و جدیدالاسلامان نقش بیش از پیش مهم‌تری یافتند و گاه در خیزش‌های فرقه‌ای عنصر اصلی محسوب می‌شدند. به علت کشش شگفت‌آور و جهانی اسلام و قدرت آیینی و انقلابی آن، جنبش‌های عظیم عقیدتی در امپراتوری مسلمانان، نه بر

ضد اسلام، بلکه برگرفته از آن بود.

پس از درگذشت هشام بن عبدالملک

در سال ۷۴۳ میلادی و به قدرت رسیدن چهار خلیفه دیگر که مدت اندکی بر مصطفیٰ خلافت تکیه زدند، مروان بن محمد که به خاطر دوست داشتن گلی به نام وَرْد الحمار به مروان حمار شهرت داشت، و آدم بی‌قابلیتی نبود، در برابر دشمنی قبایل و شورش کوفه و قیام ابومسلم، آن‌گرد ایرانی تاب نیاورد و از دمشق به مصر گریخت و با کشته شدنش به سال ۱۳۲ هجری (۷۵۰م) آفتاب امپراتوری پُرماجرای سلسلهٔ امویان به لب بام رسید.

گروه‌های مخالف و محارب با خاندان بنی‌امیه به عنصری مصمم و سیاس چشم دوختند که از نهانگاهی در فلسطین رهبری آنان را به دست گرفت. کسی که به یاری ایرانیان به پا خاست و در کوفه خود را خلیفهٔ مسلمانان خواند. خلیفه‌ای که هرگز از خون دشمنانش سیراب نشد و در تاریخ به ابوالعباس سفاح شهرت یافت.

فصل ششم

امپراتوری عباسیان

در نهم ژوئن ۷۴۷ میلادی برابر با ۲۵ رمضان ۱۲۹ هجری ابومسلم آن خاندان عباسیان که به رسم زمانه، چونان دیگر شعوبیان، منسوب به والاتباران ایرانی می‌شد و خلف و هم‌تراز شیدوشش می‌دانستند و شماری نیز برخاسته از خاندان و وارث بزرگمهر حکیم برمی‌شمردند، در ۱۹ سالگی، در آستانه شهر مرو پرچم شورش ایرانیان بر ضد حکومت امویان را برافراشت. در شرح شمایلش گفته‌اند که کوتاه بالا و بلند گیسو بود، به تازی و پارسی سخن می‌گفت و شعر بسیار می‌دانست. نشانه او و یارانش علم و جامه سیاه بود به تبعیت از علم پیامبر اسلام و سوگواری در عزای خاندان او و دوری گزیدن از پرچم سرخ خوارج؛ و شعاری برگرفته از قرآن: «بگو من از شما برای پیامبری دستمزدی بجز مودت خویشان نمی‌خواهم.»

رفتار تحقیرآمیز اعراب فاتح، با به اصطلاح موالی و علوج و عجم خواندن ایرانیان، خیزش دستجات شعوبیه را به همراه داشت. اینان غرور بیش از اندازه اعراب را مخالف تعالیم اسلام می‌دانستند و آنان را در مقام قومی که هرگز نه دولتی داشته و نه صنعت و هنری و با هر گونه دانش و حکمتی ناآشنا، تحقیر می‌کردند و خود را به بزرگان ایرانی نسبت می‌دادند.

«اهل تسویه» ترجمه متون کهن ادب پارسی بر جای مانده، چون ویس و رامین، خداینامه، پهلویات، کلیله و دمنه و جز آن را افتخاری برای اعراب می‌دانست و شاعران آنان در وصف رسومی چون مهرگان و نوروز، جنگ‌ها فراهم می‌آوردند که پاره‌ای آنها در الفهرست ابن‌الدیم، مورخ و شرح حال نویس بغدادی سده چهارم آمده است.

رواج این قبیل احساسات در بخش‌هایی از سرزمین ایران در کنار درگیری‌ها و عصبیت‌های رو به گسترش طوایف عرب، سبب‌ساز بروز قیام و بلوهای شد و زوال پیشین و تداوم فرمانروایی خلفا در ایران را با مشکلاتی رو به رو ساخت، آنچنان که در

سرزمین‌های شرقی ایران دیگر ناممکن به نظر می‌رسید. اجتماع بزرگ ۲۵ رمضان ناراضیان و ستم‌کشیدگان، در سفیدنخ، سرآغاز نهضتی بود که به شکست سه سال بعد مروان در کنارهٔ چپ شاخاب‌های رود لوکوس یا به تداول عربان زاب کبیر انجامید و اندکی بعد در ششم نوامبر ۷۴۹ ثمرهٔ آن نصیب خاندانی شد که به مدت پانصد سال خلافت را در امپراتوری عباسیان به دست گرفت. هر چند که سیاهپوشان ایرانی آن پیروزی را به پای شکستی نوشتند که تقریباً یکصد سال پیش، اسلافشان متحمل شده بودند. جنگ‌های سرنوشت‌ساز سال‌های ۱۳۲ و ۱۳۳ هجری که باعث سرنوشتی امویان و به قدرت رسیدن عباسیان گردید، تنها یک جایگزینی نبود، بلکه تحولی عظیم و انقلابی در جهان اسلام محسوب می‌شد. نحوهٔ به قدرت رسیدن خاندان جدید، علل و خصوصیات پیروزی آنان، از دیربها مورد توجه و تحلیل مورخان شرقی و غربی بوده و آثار زیادی دربارهٔ آن نشر یافته است. گروهی با گرایش‌های ملی و نژادی، جلوس عباسیان بر تخت خلافت را پیروزی ایرانیان بر اعراب دانسته‌اند و فروپاشی به اصطلاح «سلطنت عربی» بنی‌امیه و طلوع ظهور دگربارهٔ امپراتوری ایرانیان با آیینی که رنگ و لعابی اسلامی داشت.

در نگاه نخست نشانه‌هایی از درستی چنین نظریاتی به چشم می‌خورد. آوازه و جایگاه ایرانیان چه در میان رهبران شورشی و چه در بین صاحب‌منصبان و درباریان رژیم جدید و اهمیت عنصر ایرانی در فرهنگ سیاسی عباسیان، از جمله دلایل گروه یاد شده است، اما تحقیقات بعدی، مورخان را ناگزیر ساخت تا به بازنگری نظریات خویش در باب پیروزی ایرانیان و شکست اعراب بپردازند:

مذهب شیعه که به اعتقاد بعضی از پژوهشگران غربی سدهٔ نوزدهم و ایرانی سدهٔ بیستم نشانهٔ خودآگاهی ملی ایرانیان تلقی می‌شد، در اصل منشأ عربی داشت. آیین تشیع که در میان مردمان گوناگون ساکن جنوب عراق از موقعیت ممتازی برخوردار بود به وسیلهٔ ماندگارنشینان عرب در ایران رواج یافت. قیام ابومسلم در اصل بر ضد حکومت اموی و سلطه‌جویی دمشق بود تا مخالفت با برتری‌جویی‌های اعراب. ایرانیان در حمایت از جنبش عباسیان تنها نبودند، بلکه بسیاری از اعراب و شمار زیادی از فرماندهان نظامی و گزیدگان آنان نیز طرفدار مدعیان جدید محسوب می‌شدند. هر چند خصومت‌های قومی بدون تردید در آن جنبش نقش داشت و ایرانیان سهم مهمی در پیروزی آن داشتند، اما سرکردهٔ شورشیان یک مدعی عرب بود، شورشی که در نهایت به تأسیس یک سلسلهٔ عربی انجامید. پس از پیروزی نیز بسیاری از مناصب عالی حکومت جدید به اعراب واگذار گردید. عربی همچنان تنها زبان اداری و فرهنگی شمرده می‌شد. سرزمین‌های عربی از نظر مالیات و امتیازات اجتماعی موقعیت پیشین خود را حفظ کرد و نظریهٔ برتری اعراب همچنان مشروعیت داشت. برخلاف تصور پیشین، آنچه که در واقع اعراب در این جنبش از دست

دادند، اصل قدرت سیاسی نبود که در ایام متأخر صورت گرفت، بلکه حق انحصاری قدرت و مزایای حاصل از آن بود که اینک مردمان دیگر و به خصوص برادران ناتنی اعراب سهمی از آن به چنگ آورده بودند.

در دورانِ خلافت امویان، حق تصدی مقامات عالیه از آن کسانی بود که از والدین عرب زاده شده بودند، اما در عصر بنی عباس نه فقط نیمه عرب‌ها، بلکه ایرانیان و دیگران به دربار خلیفه راه یافتند، بارگاهی که جلب نظر حاکم آن، بیش از اصل و نسب باعث کسب اعتبار و امتیاز می‌شد.

همانند بسیاری از انقلاب‌ها، دگرگونی‌های بنیادی به مرور و در پی تغییرات سیاسی پدیدار گشت. واپسین خلیفه اموی، مروان دوم، فرزند یک کنیز گُرد بود. نخستین خلیفه عباسی پسر یک زن آزاد عرب؛ و گفته‌اند به همین خاطر بر برادرش ابوجعفر ارجحیت داشت. هر چند همین برادر که از بطن کنیزی بربر بود به جای او بر تخت خلافت نشست و با لقب سلطنتی المنصور (۷۷۵-۷۴۵م) بنیانِ عظمتِ سلسلهٔ عباسیان را پی افکند. مادران سی‌وهفت تن از خلفای عباسی، به جز سه تن، همه کنیز بودند. بدینسان شمار اشراف جدید که مولود عشق و جنگ بودند فزونی می‌گرفت.

اهمیت اساسی پیروزی عباسیان نه در عظمت جنبش آنان، بلکه در عواقب و نتایج آن نهفته بود. مهم‌ترین تغییر، انتقال پایتخت امپراتوری بود از سوریه به عراق. از جایی که بنی‌امیه یکصد سال در آن فرمان راندند به جایی که گهوارهٔ امپراتوری‌های عهد باستان خاورمیانه بود.

از نظر سفاح، شهر کوفه که خلافت خویش را در آنجا اعلان کرده بود، نمی‌توانست پایتخت مناسبی باشد. کوفیان شیعی مسلک بودند، هر چند که در دراز نفسی، دلیرتر از پایبندی به قول و عمل شمرده می‌شدند، اما هر جا که بلوایی درمی‌گرفت دست پنهان و آشکار آنان در کار بود. از این روی سفاح دستگاه خلافت خویش را به شهرکی به نام قصر که ابن هبیرهٔ والی در واپسین ایام امویان در نزدیکی انبار ساخته بود منتقل کرد و نام هاشمیه بر آن نهاد و تا سال ۷۵۴م (۱۳۶هـ) که به مرض آبله درگذشت در آن زیست. انبار شهری قدیمی بود که شاهپور اول آن را بازسازی کرد و انبار اسلحه و مهمات ارتش ایران محسوب می‌شد. شورش پیروان عبدالله راوندی در هاشمیه که به حیلۀ خدا خواندن منصور، مقصودی جز معدوم کردن خدایگان خویش نداشتند، سبب شد، تا خلیفهٔ عباسی پس از مدت کوتاهی اقامت در رومیه، از بلاد مداین، تشکیلاتِ خلافت را به محل تازه‌ای منتقل نماید. ناحیه‌ای که مأموران و کارشناسان او برگزیدند قریه‌ای بود ترسانشین به نام بغداد، در ساحلِ غربی دجله و در جوار جویبار عیسی که از قُرات به دَجَله می‌ریخت. جلگه‌ای حاصلخیز و خوش آب‌وهوا در مجاورتِ قصر شاهپور ساسانی و مهم‌تر از همه معبر رفت‌وآمد کاروان‌ها به

نقاط گوناگون و از جمله به خراسان.

بنای پایتخت جدید امپراتوری که در سال ۱۴۱ شروع گردید تا سال ۱۴۹ به درازا کشید، هر چند که قصر خلیفه و مسجد شهر سه سال پیش از آن به اتمام رسیده بود. می‌گویند برای بنای شهر از آغاز تا انجام یکصد میلیون درهم هزینه کردند و معماران برای افزودن بر اعتبار آن شهر که به تقلید از شهرهای همدان و داراب جرد به شکل دایره ساختند، بخشی از آثار و مصالح دو ناحیه سلوکیه و تیسفون را که دو مدینه می‌دانستند و آن را مداین می‌خواندند به بغداد بردند و در کاخ‌های باشکوه خاندان خلیفه و سردارانش نصب کردند.

نام رسمی آن شهر نو مدینه‌السلام بود، به معنی شهر صلح، هر چند نام قدیم آن قریه مسیحی نشین، یعنی بغداد در افواه رواج یافت. از همین «دیوان عزیز» و حومه آن بود که خلفای خاندان عباسی به مدت پانصد سال بر بخش اعظم جهان اسلام فرمان راندند. عباسیان نیز مانند دیگر سران نظام‌های قبل و بعد از خود که قدرت را با توسل به یک جنبش انقلابی کسب کرده بودند، به زودی ناگزیر شدند تا میان موازین اسلامی و آمال طرفداران خود و مصالح حکومت و سرنوشت امپراتوری یکی را برگزینند. گرایش آنان به سوی تمایلات عمومی به منظور تداوم بخشیدن به نظام، خود باعث نارضایتی و خشم شماری از یاران و پیروان پا بر جای آنها گردید.

دولت عباسیان از پاره‌ای نظرات یک نظام جدید بود و از بسیاری جهات با حکومت امویان تفاوت داشت. آنان برای اداره امپراتوری گسترده خویش، اهداف تعصب‌آلود امویان را به کناری نهادند و خود را با مقتضیات زمانه وفق دادند. دوران طولانی زمامداری عباسیان و این که در پایان کار نه به علت شورش و بلوای داخلی، بلکه به دست نیروی خارجی ساقط شدند حاکی از درستی سیاست‌گذاری آنان بود. اینک در قلمرو امپراتوری‌های عهد قدیم بین‌النهرین دولتی سربلند کرده بود که نیمی از کارگزاران آن غیرعرب و یکسره ایرانی بودند. رعایت توازن میان عناصر گوناگون اقوام امپراتوری عهد ساسانیان در این زمان انگاره عباسیان بود. خلفای عباسی از شیوه جهان‌داری ساسانیان و به کارگماردن وزرای مانند برامکه و آل سهل در نقش بزرگمهر و جاماسب پیروی می‌کردند و در مجالس عیش خود ترجمه خداینامه و کلیله و دمنه و آیین نامک را می‌شنیدند و از آن حکایات و اندرزنامه‌ها می‌آموختند که سر رقیب و مدعی را باید به هنگام به سنگ کوفت.

ابومسلم بنیان‌گذار دولت عباسی و تنی چند از یارانش به نیرنگی گرفتار آمدند و خونشان ریخته شد. خیانتی که مخالفان افراطی عباسیان را ناگزیر به پیش گرفتن ترفندهای دیگر کرد، که خشونت‌آمیز بود و خونین. منصور نیز ضمن مقابله با آنها، اساس حکومت

طولانی خویش و عباسیان را استحکام بخشید. او خلیفه‌ای زیرک و چاره‌جوی بود. با این که پس از کشتن ابومسلم به مقابله با قیام ایرانیانی چون سنباد و اُستاد سیس و دیگران پرداخت و شورش راوندیه را سرکوب و برای برقراری نظم و امنیت در امپراتوری، مخالفان خویش را مثله کرد و زنده در لای دیوار جای داد، از دانش و تخصص ایرانیان نیز بهره گرفت. کسانی از برمکیان که از ایرانیان بودایی مسلک آسیای مرکزی بودند، به عالی‌ترین مراتب حکومتی دست یافتند و ضمن اداره امور امپراتوری در عهد چهار خلیفه اول به کسی جز شخص خلیفه پاسخگر نبودند. نهضت ترجمه متون گوناگون زمان ساسانیان و احیای سنت‌ها و شیوه‌های ایرانی که در عهد اموی به علت نفوذ میراث فرهنگ بیزانسی شام گند بود، در این زمان شتاب گرفت و بازاری شد. دبیران ایرانی با فراگرفتن زبان عربی و ترجمه آثار سریانی و پهلوی، به نثر و حتی شعر عربی رونق بخشیدند. مراسم نوروز و سده و مهرگان و جشن‌های دیگر همراه با موسیقی و چوگان و شطرنج بار دیگر باب شد. پیامد طبیعی چنین وقایعی نفوذ بیش از پیش ایرانیان در ارکان دولت عباسیان بود و دوری گزیدن آنان از رسوم قبیله‌ای که دیگر راهگشای امور و معضلات نبود. سازمان ارتش، برای نخستین بار در یک دولت اسلامی، به تقلید از الگوی ایران سامان یافت و تبار قبیله‌ای خویش را وانهاد. تشکیلات تازه‌ای که باعث کاهش نفوذ اعراب در پایتخت امپراتوری گردید.

خلفای صدر سلسله عباسی همچنان به پیروی از بعضی سیاست‌های پیشینیان خود ادامه دادند. تغییرات بنیادی که در دوران مروانیان صورت گرفته بود، با حدت بیشتری تداوم یافت. اینک خلیفه دیگر شیخ‌الشیوخ نبود که با جلب رضایت گاه و بیگاه رؤسای قبایل عرب، فرمانروایی قلمرو اعراب را به عهده داشته باشد، بلکه مستبدی خودکامه بود که به شیوه امپراتوران روزگار قدیم خاورمیانه، قدرت خویش را منبعث از خداوند می‌دانست. او ارتش نیرومندی تحت فرمان داشت و فرامین و دستورالعمل‌ها و امریه‌هایش به وسیله یک نظام اداری گسترده و کار آزموده به کارگزاران و نوکر بابانش در سراسر امپراتوری ابلاغ می‌شد. عباسیان از این نظر قدرتمندتر از بنی‌امیه به نظر می‌رسیدند، هر چند به خاطر فقدان حمایت از سوی یک طبقه فئودال استوار و یک نظام روحانی پابرجا و همچنین لزوم تبعیت از پاره‌ای اصول مذهب اسلام ضعیف‌تر از جباران باستانی بودند.

خلفا به جبران این قبیل کمبودها و گسل‌های موجود میان اقوام گوناگون عرب، کوشیدند تا با توسل به عنصر هویت اسلامی و همگون‌سازی، نوعی همبستگی ایمانی و فرهنگی در امپراتوری گسترده و متنوع خویش به وجود آورند. آنان در این زمینه هم به تقلید از ساسانیان پرداختند و به عنصر مذهب جایگاهی والا در نظام حکومتی بخشیدند و با حمایت از روحانیان میانه‌رو و سربراه، بنیاد رژیم خویش را با تأییدات این قبیل واعظان درباری مستحکم ساختند. خلفا در راستای چنین اهدافی بود که مکه و مدینه را بازسازی

کردند و سفرهای زیارتی به آن دو محل را از راه عراق و بر اساس موازین جدید سامان دادند و در عین حال به تعقیب و آزار فرقه‌های اسلامی و غیراسلامی پرداختند، که در این میان آزار رفته بر انبوه مانویان مصیبت‌بار بود. مأمون خلیفه (۳۳-۸۱۳) و جانشینانش بر آن بودند که آموزه واحدی را رواج دهند و آن ترویج نظریات یکی از بزرگ‌ترین فرق متکلمان اسلامی بود، به عنوان آیین رسمی دولت. ترفند آنان به ثمر ننشست و مکتب معتزله، منسوب به واصل‌بن عطاء که به شهادت ابوالحسن مسعودی، از افراط و تفریط دوری می‌گزیدند و میانه‌روی پیشه می‌کردند، نه تنها به رغم تعقیب و آزار مکاتب دیگر مبدل به آیین رسمی امپراتوری نگردید، بلکه هنگامی که المتوکل (۶۱-۸۴۷) برای برکنار کردن سربازان ترک از دستگاه خلافت، محتاج حمایت عمومی گردید خود را پیرو راستین اهل تسنن خواند و به تعقیب معتزلیان پرداخت و عقایدشان را غیرقانونی اعلام کرد. اهل سنت و علمای آنان، مانند گذشته، در باب اعتقادات نظری، از قدرت لازم برای مخالفت با حاکم وقت برخوردار بودند. کوشش یاد شده، به منظور رواج آیین تحت سلطه حکومت نیز با شکست مواجه شد و دیگر تکرار نگردید. اهتمامی که به نظریه ارستوس منسوب به تامس ارستوس^۱ (۸۳-۱۵۲۴) معروف به تامس لوبر^۲، عالم الهیات شباهت داشت و اعتقاد او به جدایی دین از حکومت. خلفای بعد از متوکل، دست کم به صورت ظاهری، نسبت به موازین اسلامی پایبندی نشان دادند و سلسله و بدعت آشکار دیگری بر ضد اسلام قد علم نکرد.

از دوران فرمانروایی هارون الرشید (۸۹-۷۸۰) معمولاً به عنوان اوج قدرت‌نمایی عباسیان یاد می‌شود، گرچه نخستین نشانه‌های افول عباسیان را هم در بر داشت، که از جمله آنها کاهش شدید مشروعیت سیاسی وارثان او در ولایات امپراتوری بود. در غرب، اسپانیا و شمال آفریقا که بین سال‌های ۷۵۶ تا ۸۰۰ میلادی به دست امرای محلی افتاد، به نوعی استقلال دست یافت و تبعیت آنها از خلفا جنبه صوری و تشریفاتی داشت. حتی مصر، زمانی که در سال ۸۶۸ ابن طولون، از سرکردگان ترک، از بغداد مأمور آن دیار گردید، علم استقلال برافراشت. او در مقام بنیان‌گذار خاندان طولونیان و اولین والی مستقل در عهد عباسیان، شام را ضمیمه قلمرو خویش کرد. پس از فروپاشی این سلسله نیز خاندان ترک مشابه دیگری قدرت را به دست گرفت. سرزمین مصر از آن زمان به بعد، به استثنای یک وقفه کوتاه مدت، هرگز در مقابل بغداد سر تسلیم فرود نیاورد. ظهور یک قدرت سیاسی مستقل در مصر که معمولاً سوریه را نیز دربر می‌گرفت، موجب برقراری نوعی بی‌حکومتی در اراضی میان سوریه و عراق شد و به اعراب قبایل بدوی حاشیه صحرا امکان داد که بار دیگر استقلال از دست رفته را باز ستانند. آنها در برهه‌ای حتی توانستند

1. Thomas Erastus

2. T. Lüber

دامنه عملیات خویش را تا نواحی مسکونی سوریه و بین‌النهرین گسترش دهند و پس از تصرف شهرها، سلسله‌های ناپایداری تأسیس کنند.

در شرق، فرایند فروپاشی عباسیان به گونه دیگری بود. برملا شدن واقعه‌ای مشکوک در دربار هارون که به عزل و نابودی برمیکان انجامید به روابط حسنه خلفای عباسی با حامیان ایرانی آنها که هنوز داغدار مرگ ناجوانمردانه سردار سیاه جامگان بودند، لطمه شدیدی زد. در زمان خلافت مأمون برتری موقت عنصر عربی در بغداد که به سقوط برمیکان انجامیده بود، پایان گرفت. بیت‌الحکمه او که سابقه آن به عهد منصور و هارون بازمی‌گشت و به تقلید از دارالعلم جندیشاپور در بغداد تأسیس شده بود، اینک کانون نوهی رنسانس علمی و فلسفی در جهان اسلام محسوب می‌شد. با ورود مأمون به بغداد، پس از دوران کوتاه مدت خلافت امین و غلبه مجدد فکر ایرانی در دستگاه حکومت، مراکز علمی و محافل شعر و ادب رو به رونق گذاشت. ماحصل کار گروهی رواق و مُجلد و مترجم، رواج فلسفه‌های مشایی، افلاطونی و فیثاغورثی بود و گشودن مناظری تازه پیش چشم شیفتگان افکار بدیع.

اختلاف بین فرزندان هارون عاقبت به جنگ داخلی انجامید. قدرت امین از بغداد و نواحی مختلف عراق سرچشمه می‌گرفت، حال آن که مأمون از حمایت ایرانیان برخوردار بود. عده‌ای از پژوهشگران از این جنگ داخلی که به پیروزی ایرانیان ختم شد، به عنوان تجلی احساسات ملی ایرانیان و اعراب یاد کرده‌اند، اما تداوم تضادهای اجتماعی و منازعات محلی خودجوش اخیر، بیش از منازعات ملی بین ایران و عراق بحران‌آفرین بودند. مأمون که دل به حمایت ایرانیان بسته بود، قصد داشت پایتخت امپراتوری را از بغداد به مرو منتقل سازد، اما به خاطر مخالفت شدید مردم بغداد تغییر عقیده داد و به آن شهر بازگشت. این چنین بود که ایران مغرور و بلند پرواز، لیکن سرخورده، راه دیگری در پیش گرفت و آن تأسیس حکومت‌ها و سلسله‌های محلی خود مختار بود.

امرای بزرگ در ولایات دور دست تابعه امپراتوری که اکثراً صاحب اقطاع بودند، زودتر از سایر نواحی به فکر کسب استقلال افتادند. مصر، خراسان، مغرب و اندلس (آندالوژیا) در این فرایند پیشاهنگ دیگران بودند. در این قبیل ولایات دور از مرکز خلافت، والی یا امیر منصوب از طرف خلیفه‌های راشدین، اموی و عباسی، حاکم مطلق بود و امور مربوط به سپاه، قضا، گردآوری خراج، اجرای امور شریعت و جز آن از وظایف او. این قبیل نواحی که به امارات استکفاء شهرت داشت، معمولاً به دولتمردان سرشناس و مورد اعتماد واگذار می‌شد و اینان در حقیقت خلفای کوچکی بودند در حوزه مأموریت خویش. افرادی چون زیادبن ابیه که به امارت فارس و سپس بصره گمارده شد و حجاج بن یوسف ثقفی به حکومت عراق، مکه و مدینه و همچنین خالدبن عبدالله قسری و یا فضل و جعفر برمکی. در

اواخر ایام حکومتِ عباسیان هر جا که امیر و صاحب قدرتی نفوذی به هم می‌رسانید و بر آنجا استیلا می‌یافت، خلیفه وقت از سرِ ضعف و ناچاری، امارت او را تأیید می‌کرد. در این قبیل حکومت‌های نیمه مستقل که به امارت استیلا شهرت داشتند، امیران ناگزیر بودند از ذکر نام خلیفه در خطبه‌ها و سکه‌ها غفلت نورزند و سهمی از درآمد را روانه بارگاه خلیفه سازند. رسمی که سلسله‌های ایرانی مانند طاهریان، صفاریان، آل زیار، آل بویه و غزنویان و حتی سلاجقه و اتابکان و خوارزمشاهیان نیز رعایت می‌کردند.

در ایامی که ارکان حکومتِ عباسیان رو به زوال می‌رفت و امور دستگاہ خلفای آن به دست بی‌کفایت ترکان بود، سرزمین ایران به وسیله امرای استکفاه اداره می‌شد. خراسان از دوران مأمون به خاندان طاهر تعلق داشت و حدود قلمرو آنان زمانی علاوه بر خراسان و افغانستان، ماوراءالنهر و سیستان را هم دربر می‌گرفت. سرزمینی که در عهد ساسانیان سپهبدی، با چهار مرزبان تحت امرش، آن را اداره می‌کرد.

مرکز حکومتِ طاهریان قبل از انتقال به نیشابور شهر مرو بود که برای تمایز از مروالروء، مروالشاهجان خوانده می‌شد. شهری که یکی از ایالات هخامنشیان بود و در عهد اشکانیان مسیر کاروان‌های تجاری به سوی چین؛ و چنین مقدر بود که ده رزق آن مشهد آخرین پادشاه سلسله شاهان ایران باشد.

زمانی که قدرتِ خلفا در ولایات شرقی و غربی امپراتوری در حال فروپاشیدن بود و وظیفه آنان در ارسال فرمان و خلعت برای حاکمان نیمه رسمی خلاصه می‌شد، مشروعیت سیاسی آنها در الخلافه عراق نیز رو به کاهش نهاد. اما تا هنگامی که راه‌های بازرگانی حیاتی از میان دیوان عزیز می‌گذشت، نه تنها فروپاشی سیاسی امپراتوری نمی‌توانست تحقق یابد، بلکه در پاره‌ای جهات به گسترش تجارت و فرهنگ کمک می‌کرد. هر چند که معضلات دیگری هم وجود داشت. دربار پرهزینه و مُصرف و نظام اداری حجیم سبب ساز بحران‌های اقتصادی گردید که با از دست رفتن ولایات حاصلخیز و معادن طلا و نقره رو به وخامت نهاد. خلفا برای جبران کاهش نقدینگی خویش سیاست واگذاری دریافت درآمدهای دولت به صورت مقاطعه به حکام محلی را پیش گرفتند. کسانی که به زودی مبدل به فرمانروایان حقیقی امپراتوری شدند و به میل خود به رتق و فتق امور منطقه تحت حاکمیت خویش پرداختند. خلفای عباسی از زمان مأمون (۴۲-۸۳۳) و واثق (۴۷-۸۴۲) بازیچه دست فرمانروایانی بودند که به میل خویش به عزل و نصب آنان می‌پرداختند.

در نخستین سال‌های سده دهم میلادی مشروعیت نهاد خلافت دچار تُکُت کامل شد. حادثه‌ای که معمولاً عامل این فرایند می‌دانند به محمدبن رائق امیرالامراء عراق و صاحب اختیار امور خلافت در عهد احمد راضی که شاعر بود و صاحب دیوان شعر، نسبت می‌دهند. راضی به قصد برقراری امنیت در بغداد که از جمله نتایج تهی بودن خزانه دولت

بود، راتق، غلامبچه پیشین معتضد عباسی را به منصب امیر الامرای برگزید. ضعف و حقارت عباسیان سرانجام در هفدهم ژانویه ۹۴۶ به نهایت رسید. ایرانیان شیعه مذهب آل بویه که پیش از آن آزاد و مستقل در غرب ایران حکومت می‌کردند، پایتخت امپراتوری عباسیان را به تصرف خود درآوردند و ابوالقاسم پسر مقتدر عباسی را به نام مطیع بر تخت خلافت نشاندند. اینک اداره امور دولت و شگفت‌انگیزتر از آن ریاست عالیه آیین اسلام نه در دست سنیان، بلکه در اختیار شیعیان بود.

خاندان بویه سلسله‌ای از امرای دیلمی بودند و پسران ابوشجاع بویه ماهیگیر که در رقابت با نسب‌نامه معتبر سامانیان، رقبای خود در گرگان و خراسان، به گفته ابوریحان بیرونی به دروغ خود را منسوب به بهرام گور پادشاه ساسانی می‌کردند. آنان پس از تصرف بغداد با عنوان شاهنشاه در منابر و مساجد بغداد به نام خویش خطبه خواندند و رسم عزاداری ماه محرم و جشن عید غدیرخم را با شکوه تمام برگزار کردند و رواج بخشیدند.

از این ایام تا اشغال شهر بغداد به وسیله مغولان در سال ۱۲۵۸ میلادی دستگاه خلافت نهادی پوشالی و تشریفاتی بود، به ظاهر مشروع، برای نمایش وحدت پیروان اهل سنت و خودنمایی فرماندهان نظامی، که خلفا، به استثنای مدت کوتاهی در اواخر سده دوازدهم و اوایل سده سیزدهم، رهین منت آنان بودند.

اهمیت ورود دیلمیان به بغداد، تنها از نقطه نظر تطور سیاسی نظام خلافت نبود، بلکه برهه و پدیده حساسی بود که پژوهشگران غربی آن واقعه را در تاریخ خاورمیانه اینترمتسوا یا «میان پرده ایرانی» می‌نامند. در میانه و برزخ افول قدرت امپراتوری عربان در سده نهم و تثبیت قدرت ترکان در سده یازدهم، ایرانیان نفسی تازه کردند و جانی به کالبد خویش دمیدند. قیام و فرازی به قالب و قواره ملی، با سلسله‌های حکومتی مورد حمایت ایرانی، در قلمرو سرزمینی ایرانی و والاتر از اینها، شکفتن روح و فرهنگ ایرانی در شمایل و رنگ و نمای اسلامی.

طاهریان، نخستین سلسله اسلامی ایرانی در نواحی شرقی (۷۳-۸۲۱) جای به صفاریان (۹۰۳-۸۶۷) و سامانیان (۹۹۹-۸۷۵) سپردند و سپس به آل بویه (۱۰۵۵-۹۳۲) و دیگران در شمال و غرب. اینان همگی مسلمان بودند. شماری از آنها عرب‌زده بودند و بی‌اعتنا به فرهنگ ایرانی، اما حوادث ایام و خصلت حامیانشان خواسته و ناخواسته، آنان را به جایگاه پیشگامان یک رنسانس ایرانی رهنمون شد. در آن میان، شور و اشتیاق سامانیان بی‌بدیل بود و پایتخت آنان در بخارا کانون تولد دوباره فرهنگ ایران‌زمین.

انقراض حکومت طاهریان به دست یعقوب لیث و ناتوانی تدریجی که به واسطه چیرگی ترکان در دستگاه خلافت پدید آمد، سرزمین‌های شرقی امپراتوری عباسیان را به

مرور از سلطهٔ آنان خارج ساخت. این چنین بود که در ولایات ماوراءالنهر دولت قدرتمندی به پا خاست که خراسان و ری و یکچند هم طبرستان و سیستان و جز آن را در بر گرفت. سامانیان که سر دودمانشان، سامان خُداة نام داشت، خویشان را منسوب به بهرام ساسانی می‌کردند. در بارگاه اکثر پادشاهان سامانی به زبان پارسی تکلم می‌شد و شاعران و اهل ادب جایگاه معتبری داشتند. در سدهٔ دهم و یازدهم ادبیات جدید ایرانی که به خط عربی کتابت می‌شد حیاتی دوباره یافت.

عصر تجدید حیات ایرانیان و خیزش شیعیان که در دوران حکومت آل بویه رخ داد، گاه به نادرستی یک فرایند تلقی می‌شود. حال آن که به سامان رسیدن خلافت عباسیان در حقیقت باعث تغییرات اساسی در رهبری و دعاوی شیعیان گردید. در زمان بنی امیه، شیعیان امامت را حق علویان یا فاطمیان می‌دانستند و پیشوایان آنان در راه تحقق امیال خود و تصدی منصب خلافت بارها خروج کردند و غالباً جان بر سر آن نهادند.

پس از وفات امام ششم در سال ۷۶۵ شیعیان به دو دسته عمده تقسیم شدند. گروهی که امامت را حق فرزند ارشد او اسماعیل می‌دانستند به نام‌های گوناگون چون اسماعیلیه، فاطمیان، تعلیمیه، هفت امامی، باطنیان و جز آن شهرت یافتند. گروه دیگر که امامت را از آن موسی بن جعفر تلقی می‌کردند به شیعیان اثنی عشری یا دوازده امامی معروف شدند.

اسماعیلیان بسیار افراطی بودند و پیرو آموزه‌های انقلابی که یادآور رفتار شیعیان در عهد امویان بود. آنان با توجه به واقعیت‌های تازه و دگرگون شدن بافت اجتماعی، توسل به روش‌های خشونت‌آمیز را گزینه‌پذیر تلقی می‌کردند. گسترش بازرگانی، ظهور بنگاه‌های صنعتی، رشد شهرها، افزایش قدرت حکومت و نظامی شدن آن، توسعه و تنوع مناسبات اجتماعی و تضعیف مرزها و موازین طبقاتی جوامع گوناگون تحت سیطرهٔ امپراتوری و سرخوردگی و افزایش نارضایتی مردم، همراه با بروز اندیشه‌های پیچیده در افکار گزندگان فرهنگی، برخورد فرهنگ‌ها و عقاید، باعث ظهور و گسترش جنبش‌های فرقه‌ای گردید که در یک جامعه کاملاً مذهبی، تنها صورت ممکن برای بیان مخالفت با نظام موجود است. در اواخر سدهٔ نهم و اوایل سدهٔ دهم این قبیل نابسامانی‌ها به اوج خود رسید و حاکمان دولت اسلامی با یک سلسله خیزش‌های اجتماعی و قومی روبه‌رو شدند که طیف وسیعی از قیام مسلحانهٔ قَرْمَطیان، منسوب به حمدان قَرْمَط، در شرق عربستان و شام و بین‌النهرین و موعظه‌های بلوا برانگیز اسماعیلیان، تا انتقادات آرام و اخلاقی و عارفانه در خود بغداد را در بر می‌گرفت. هر چند خلفای عباسی شورش قَرْمَطیان در دمشق و بین‌النهرین را سرکوب و همفکران آنان در شرق عربستان را منزوی کردند، اما اسماعیلیان از خود مقاومت نشان دادند و در یمن قدرتی به هم رسانیدند.

اسماعیلی‌ها از یمن مبلغان و رسولانی به شمال آفریقا گسیل داشتند، جایی که در نهایت توانستند در سال ۹۰۸ میلادی یکی از اسماعیلیان به نام حَبیب‌الله المهدی یا مهدی

فاطمی یکی از نوادگان امام جعفر صادق را بر مصطبه حکومت بنشانند. عبدالله تبار خود را از طریق دخت پیامبر منسوب به پیامبر اسلام می‌کرد. سه خلیفه نخست فاطمی شمال آفریقا را در اختیار داشتند، اما در سال ۹۶۹ میلادی خلیفه چهارم معز که شاعر بود به وسیله سردارش جوهر مصر را تسخیر کرد و قاهره را در شمال شهر قدیمی قسطنطین بنیادگذاشت (۳۵۹-۶۱ ق) و خود در سال ۳۶۲ هجری به قاهره رفت و آنجا را پایتخت دولت فاطمیان خواند.

اینک برای نخستین بار در خاورمیانه، دولتی به قدرت رسیده بود که نه تنها حاکمیت اسمی عباسیان را بر نمی‌تافت، بلکه خلافتی بنیاد نهاد که بر سر ریاست بر جهان اسلام به چالش برخاست و اساس نظریه اهل سنت در مورد خلافت را مردود دانست.

فاطمیان در زمینه اقدامات سیاسی، نظامی و اقتصادی به منظور تغییر مسیر دادن به تجارت شرق از طریق خلیج فارس و دریای سرخ و همچنین تقویت مصر و تضعیف عراق شیوه سنجیده و ماهرانه‌ای پیش گرفتند. آنها به گسترش نفوذ خود در فلسطین، سوریه و عربستان پرداختند و برای مدتی خلفای سنی بغداد را نگران قدرت روزافزون خویش ساختند. خلافت فاطمیان در دوران مُستنصر هشتمین خلیفه فاطمی (۹۴-۱۰۳۶) به اوج خود رسید که سراسر شمال آفریقا، سیسیل، مصر، سوریه و غرب عربستان قلمرو امپراتوری آنان را در بر می‌گرفت. در سال ۷-۱۰۵۶ بساسیری یکی از امرای نظامی ترکی طرفدار فاطمیان، بغداد را تسخیر کرد و در پایتخت عباسیان به نام خلیفه فاطمی خطبه خواند. فرایند افول فاطمیان از یکسال بعد و پس از لشکرکشی طغرل سلجوقی به بغداد و فرونشاندن فتنه بساسیری آغاز شد. انقراض آنان بیشتر به خاطر نابسامانی نظام اداری دولت فاطمی بود و سر بر آوردن شماری مقامات نظامی خودسر که در قاهره اعمال قدرت می‌کردند. تسخیر دمشق و بیت المقدس به وسیله سلجوقیان (۴۶۸ ق) و مهم‌تر از آن انشعاب فاطمیان به دو گروه مذهبی نزاریه منسوب به نزار پسر مُستنصر و مُستعلویه منسوب به مُستعلی پسر دیگر مُستنصر، امپراتوری آنان را به زوال کشید. امپراتوری فاطمیان با به تخت نشستن عاضد که طفلی ۹ ساله بود، به پایان کار خود رسید، و صلاح‌الدین ایوبی، سردار جنگ‌های صلیبی، با خلع او از خلافت در سال ۵۶۷ هجری بر آن نقطه پایان نهاد و سنیان بار دیگر بر مصر چیره شدند.

حکومت و دولت فاطمیان در اوج قدرت خود در قیاس با نظام‌های مشابه پیشین از پاره‌ای جهات تفاوت داشت. در رأس امپراتوری فاطمیان خلیفه‌ای بود که به اعتقاد پیروانش امام محسوب می‌شد. کسی که وارث خاندانی برگزیده بود و معصوم. حکومت خلیفه که موروثی بود و خودکامه به سه شعبه مذهبی، نظامی و اداری تقسیم می‌گردید. دو سازمان اداری و نظامی به دست وزیرانی سپرده می‌شد که غیر روحانی بودند و تحت امر خلیفه، کسانی مانند احمد جرجرائی و جوهر. تشکیلات مذهبی شامل شبکه گسترده‌ای از

نهادهای تبلیغاتی بود، در رده‌های مختلف و زیر نظر یک شخصیت سیاسی - مذهبی با نفوذ اداره می‌شد. دستگاه مذهبی دولتِ فاطمیان مسئولیت سرپرستی مداریس سازمان تبلیغات اسماعیلی را به عهده داشت و بی‌شبهت به احزاب سیاسی در نظام‌های توتالیتر در سدهٔ بیستم نبود. بخش تبلیغات، لشکری از مبلغان و مأموران مذهبی در سرزمین‌های شرقی داشت که ظاهراً تحتِ حاکمیتِ خلفای عباسی بود. از جمله نتایج تبلیغاتِ اسماعیلیان در قلمرو عباسیان، شورش‌هایی بود که گاه و بیگاه در سرزمین‌های میان عراق تا مرزهای هند درمی‌گرفت. تاریخ اندیشهٔ جهان اسلام در بسیاری زمینه‌ها مدیون افکار اغواگرایانه اسماعیلیان بوده است.

دورانِ امپراتوری فاطمیان باعث شکوفایی فعالیت‌های بازرگانی و صنعتی گردید و به استثنای چند مدت قحطی به خاطر کاهش آب نیل و بلوای دستجاتِ نظامی، عصر رونق و ثروت در مصر بود. دولتمردان فاطمی از آغاز دریافتند که تجارت هم سبب ثروتمند شدن آنها می‌گردد و هم باعث گسترش نفوذ و اندیشهٔ مذهبی آنها. یعقوب بن کِلِس نخستین کسی که در امپراتوری فاطمیان و به هنگام خلافتِ ابومنصور نزار ملقب به عزیز، عنوان وزارت گرفت، توجه زیادی به امور بازرگانی نشان داد و جانشینانش نیز از شیوهٔ او پیروی کردند. تجارتِ مصر تا قبل از فاطمیان محدود و ناچیز بود. مزارع کشاورزی و صنایع مصر در دولتِ فاطمیان رونق گرفت و کالاهای ساخت مصر به سراسر امپراتوری آنان صادر می‌شد. فاطمیان برای گسترش دادوستد با هند و اروپا اقدام به تأسیس یک سلسله مراکز بازرگانی کردند و مانند تونس‌ها در گذشته، با بعضی از دولت‌شهرهای جمهوری ایتالیا مناسبات اقتصادی برقرار کردند.

امپراتوری فاطمیان با بهره‌برداری از ناوگان دریایی عظیم خود که میان مصر و مغرب‌زمین تردد می‌کرد شرق مدیترانه را تحت کنترل داشت. در شرق دور نیز روابط بازرگانی پررونقی با هند برقرار کرده بود و حاکمیت امپراتوری خویش را در هر دو ساحل دریای سرخ اعمال می‌کرد. به هر کجا که بازرگانان مصری می‌رفتند، مبلغان اسماعیلیه هم آنها را همراهی می‌کردند و اندکی نمی‌گذشت که عقاید و آموزه‌هایشان در میان مسلمانان اسپانیا و هند و جز آن رواج می‌یافت.

امپراتوری فاطمیان به واسطهٔ تشکیلاتِ مالی و اداری و رشد اقتصادی و شکوه دربار خلفایش، ادواری پر عظمت داشت و فعالیت‌های فکری و هنری در عصر آنان توسعه یافت. مهدی فاطمی (عَبیدالله المهدی) شهر مَهَدیه را ساخت و منصور شهر منصوریه را. ابوالحسن جوهر قاهره را بنا نهاد و مسجد معروف به الأَزهَر را تأسیس کرد، نامی برگرفته از دُخت پیامبر اسلام.

فصل هفتم

خیزش مردمان دشت نشین

با فرارسیدن سدهٔ یازدهم میلادی دولت اسلامی در عرصهٔ داخلی دچار ضعف و ناتوانی کامل گردید. عوارضی که پیش از آن نیز قابل تشخیص بود: تجزیه امپراتوری و تشکیل شماری حاکمیت‌های خودمختار منطقه‌ای، رو به کاستی نهادن قدرت و حیثیت خلفا در قلمرو امپراتوری و حتی در پایتخت آنان و از هم گسیختن تشکیلات سیاسی و اداری که بنیان‌گذاران امپراتوری اسلامی بر اساس میراث امپراتوری‌های ساسانی و بیزانسی برپا کرده بودند. در حالی که قدرت واقعی خلفا و دولت اسلامی به کف بی‌کفایت خودکامگان نظامی سپرده شده بود و آنان با کمک نیروهای تحت فرمانشان به اعمال قدرت می‌پرداختند، جایگاه و موقعیت مذهبی خلیفه نیز، در مقام رهبر اهل سنت، به نازل‌ترین سطح رسید، تا جایی که انبوه پُرشماری از مردم، مُقلد فرقه‌های نوظهور شدند و بخش اعظم امپراتوری از ایران تا مصر و حتی پایتخت خود خلیفه تحت سلطهٔ فرماندهان نظامی و گزیدگان شیعه مذهب بود.

نشانه‌های خسران اقتصادی اندکی دیرتر پدیدار شد. آل‌بویه تا اندازه‌ای موفق به برقراری نظم و رونق اقتصادی در ایالات مرکزی گردید. فاطمیان نیز طلیعه‌دار عظیم‌ترین دوران شکوفایی مصر در قرون وسطی بودند. با این حال مسائل و مصائب دامن‌گستری هم در راه بود که نخست در شرق و سپس در مصر سربرآورد.

تجارت با چین، تا حدی به واسطهٔ اوضاع داخلی امپراتوری مسلمانان، رو به کاستی نهاد و سپس متوقف گردید. مناسبات بازرگانی با روسیه و کشورهای حوزهٔ بالتیک که در سده‌های هشتم و نهم و دهم میلادی رونق فراوان داشت در سدهٔ یازدهم رو به زوال رفت و تعطیل شد. کمبود روزافزون فلزات با ارزش سبب‌ساز رکود اقتصادی در امپراتوری گردید و ظهور نوعی شیوهٔ اقتصادی شبه فئودالی.

سده‌های هشتم و نهم و دهم، از نظر فعالیت‌های فرهنگی، دوران شکوفایی و

گسترش عظیم اندیشه و فکر بود. توسعه اقتصادی، باعث رشد شهرها و افزایش جمعیت شهرنشین گردید: تهریانی که فراغت و فراوانی کنجاوشان کرده بود و شیفته دانستن. ترجمه متون علمی و فلسفی از یونانی به عربی سرآغاز عصری شد که آن را «رنسانس اسلامی» نامیده‌اند. در این زمان حتی اسلامیان سنی و سنت‌گرا در مخالفت با آموزش خرد یونانی و منطق جهان ایرانی، به احیاء و تقویت خصلت‌های عربی قدیم پرداختند و با توسل به آن، به هویت خویش اعتبار بخشیدند، هر چند که نهضت فرهنگی آنان متزلزل بود و موقتی؛ مجموعه باورهایی که تنها در شهرها رواج گرفت و در میان طبقات خوش‌نشین شهری. در حقیقت ارتباط آن با سنت و از طریق سنت با رگه‌های عمیق‌تر مذهب اسلام سست و نامطمئن بود.

در گذار از سده یازدهم به اوایل سده دوازدهم میلادی و در پی تهاجمات همه جانبه و همزمان داخلی و خارجی، ضعف و ناتوانی امپراتوری عباسیان بر همگان آشکار شد. در اروپا، جنگجویان مسیحی، در سیسیل و اسپانیا به فتوحاتی دست یافتند و با قدرت مناطق وسیعی را از تصرف مسلمانان خارج ساختند. در همین زمان صلیبیان قدم به قلمرو اصلی خاورمیانه نهادند. در آفریقا جنبش مذهبی جدید بربرها، به برپایی امپراتوری نوینادی در اسپانیا و شمال آفریقا انجامید. در شرق و در ناحیه‌ای دورتر، دو قبیله بزرگ بدوی عرب، هلال و سلیم در قلمرو خود مصر علیا، سر به طغیان برداشتند و لیبی و تونس را درنوردیدند و باعث چنان ویرانی و خسارانی شدند که اعراب شمال آفریقا هرگز قادر به ترمیم آن نشدند. در نواحی مرزی شمالی امپراتوری عباسیان که طی سده‌های گذشته به علت یورش‌های بی‌وقفه بیزانسی‌ها و خزرها ناامن و دچار هرج و مرج بود، گرجیان مسیحی، بار دیگر امپراتوری خویش را سامان دادند که از دریای سیاه تا تپه‌ماهورهای داغستان گسترده بود و آماده وسعت گرفتن در قلمرو مسلمانان. اما با اهمیت‌تر از همه اینها که عواقب پابرجایی هم به همراه داشت، امواج حملات تاتارها از سوی شرق بود. مسلمانان برای نخستین بار در مرزهای شرقی امپراتوری خویش با ترکان آشنا شدند و آنها را به صورت برده به همراه می‌بردند. گروه‌هایی را نیز از خردسالی جهت خدمات نظامی آموزش می‌دادند و برای متمایز کردن آنها از بردگان خانگی و مراکز اقتصادی که طبقه‌ای فرومایه محسوب می‌شدند، مملوک نامیدند.

استفاده محدود از بردگان ترک از اوایل عباسیان و گاه پیش از آن در مناطق مختلف امپراتوری مرسوم بود، اما بهره‌برداری گسترده از آنها برای نخستین بار در عهد معتصم (۴۲-۸۳۳) پسر هارون و جانشین مأمون رواج یافت. او حتی پیش از جلوس به تخت خلافت نیروی عظیمی از بردگان ترک گرد آورد و ترتیبی داد که هر ساله شمار زیادی برده، به جای بخشی از خراج ایالات شرقی، به مرکز خلافت گسیل داده شوند. جانشینان معتصم

نیز به نظرات و فرماندهان نظامی ترک توجه خاصی نشان دادند و بیش از پیش به آنان متکی شدند. کسانی که اندکی بعد، در فرصت مقتضی، دست اعراب و ایرانیان را از تشکیلات سیاسی و نظامی امپراتوری کوتاه کردند. آنگاه که ترکان در مقام یک طبقه نظامی قدرتمند موقعیت خویش را تحکیم بخشیدند و حکومت‌های نظام امپراتوری بازیچه دست آنان گردید، به چنان چیرگی دست یافتند که یک هزار سال تداوم یافت.

در سال ۸۶۸ میلادی نخستین سلسله مستقل اسلامی در مصر به کوشش یک برده نظامی ترک به نام احمد بن طولون (۸۳-۸۳۵) بنیان گرفت. سردمداران بیشتر رژیم‌های بعدی مصر نیز اصل و نسبت مشابهی داشتند. در ایران سلسله‌های ملی دوام آوردند، اما مهم‌ترین و طولانی‌ترین آنها، یعنی سامانیان به دست سربازان ترک افتاد و مدتی بعد جای به یکی از سلسله‌های بی‌بدیل ترک به نام سلجوقیان (۱۱۸۶-۹۶۲) سپرد که بنیان‌گذار آن از غلامان ترک دربار سامانی بود.

به هر روی همیشه سربازانی بودند که به صورت انفرادی یا گروهی، خواه برده و خواه مزدور، به دستگاه حکومت اسلامی راه می‌یافتند و در موقعیتی مناسب آن را سرنگون می‌ساختند و خود زمام امور دولت را در دست می‌گرفتند. در سال ۹۶۰ میلادی حادثه‌ای غیرعادی و شگرف رخ داد و آن به اسلام گرویدن سلسله ترک ایلک خانیان بود که در آن سوی امپراتوری عباسیان بسر می‌بردند. تا پیش از این واقعه، پیوستن به اسلام به شکل فردی و یا گروهی بود، اما اینک برای نخستین بار جمعیتی ترک غیربرده و آزاد که وقایع نگاران عرب شمار آنان را دویست هزار چادر ثبت کرده‌اند، یکپارچه مسلمان شدند. کسانی که بنیان‌گذار نخستین پادشاهی ترکان در سرزمین‌های ماورای سیر دریا یا سیحون بودند. ایلک خانیان پس از مسلمان شدن، منش ترکی پیش از مسلمانان خویش را ترک گفتند و خود را منسوب به تمدن‌های اسلامی خاورمیانه دانستند.

ویژگی بارز اسلام ترکی، از همان آغاز، شیفتگی شدید آنها به آیین جدیدشان بود. ایثار و فداکاری پُرجوش ترکان در راه اسلام، نخست به خاطر ابراز شور و هیجان مذهبی بود در مرزهای اسلام با کفر. از سوی دیگر گرویدن به اسلام سبب مشارکت ترکان در جنگی مقدس بر ضد اقوام کافرکیش آنها می‌شد. ترکان جدیدالاسلام هویت ملی خود را در اسلام غوطه‌ور ساختند، کاری که ایرانیان و اعراب هرگز به آن تن در ندادند. در مقایسه با خاطرات و افسانه‌هایی که اعراب از عصر جاهلیت خویش به یاد دارند و غروری که ایرانیان نسبت به دوران پُرشکوه و از دست رفته پیش از اسلام بر زبان می‌رانند، ترکان خالی‌الذهن و آبرند. ترکان بجز حفظ چند بند از اشعار عامیانه و تباری افسانه‌ای، چیزی از تمدن‌ها، دولت‌ها، مذاهب و ادبیات پیش از اسلام خود در دست ندارند و هر آنچه داشته‌اند به فراموشی سپرده‌اند. لفظ «ترک» در واژگان غربی و حتی به باور خود ترک‌ها مترادف با اسلام

بوده است. در حقیقت واژه «ترک» تنها مفهوم زبانی داشت و فاقد معنای نژادی بود. آنان در اعتقاد و سرسپردگی به آیین اسلام با هیچ مردمی قابل قیاس نبودند. از این رو نباید از نقش سلسله‌های ترک در احیاء و گسترش اسلام سُنی دچار تعجب شد.

در آستانه سده یازدهم میلادی امپراتوری فاطمیان همچنان قدرتمند بود و به رغم کوشش سلسله‌های صحرائشین بدوی در کسب استقلال، بر سرزمینی گسترده میان مصر تا غرب عربستان و تا سوریه فرمان می‌راند. در عراق و غرب ایران سلسله‌های ایرانی چون آل بویه زمام امور را به دست داشتند. در شرق میراث سامانیان بین خاندان غزنویان، در جنوب آمودریا یا جیحون و ایلبک خانیان، در شمال آن تقسیم شده بود. سلسله‌هایی که به رغم تفاوت ماهوی، ترک‌نژاد بودند. سلسله نخست یک دولت کلاسیک مسلمان بود به رهبری فرماندهی ترک با لشکری از ممالیک. حال آن که ریاست سلسله دوم را که قبیله‌ای از ترکان آزاد بودند، یک خان ترک به عهده داشت.

تقریباً در همین ایام دو مهاجرت عظیم مردمان ترک چهره خاورمیانه و تا مدتی اروپای شرقی را دگرگون ساخت. در ماورای شمال، در آن سوی سیحون، ترکان غز اسکان داشتند و قپچاق‌ها در فراسوی آنها در کناره رود ابرتیش. گروه اخیر از راه ابرتیش مسیر سیر دریا پیش گرفتند و پس از رسیدن به سرزمین غزها و راندن آنها، از طریق جنوب روسیه رهسپار اروپای شرقی شدند. از این گروه در مآخذ لاتینی به نام کومانی و در زبان‌های اروپایی به لفظ کومان یاد شده است. حال آن که روسیان به آنها پولوتسی به معنی رنگ‌پریدگان می‌گفتند. خطابی که سرخپوستان در چند سده بعد به سفیدپوستان مهاجم نسبت دادند. غزها که بی‌خانمان شده بودند به سرزمین مسلمانان کوچ کردند. مهاجرت‌های دیگری هم صورت گرفت که از جمله مهم‌ترین و شناخته‌شده‌ترین آنها به آل سلجوق تعلق داشت. نامی برگرفته از سلجوق بن دُقاق از امرای ترکمانان غز. سلجوقه نیز در اواخر سده دهم به قلمرو امپراتوری اسلامی مهاجرت کردند و پس از استقرار در بخارا، از آیین نصاری دست شستند و مسلمان شدند. سلجوقیان با استفاده از سپاهسانی که گرد آورده بودند به خدمت سلسله‌های گوناگون مسلمان درآمدند که واپسین آن غزنویان بودند. اما سلطان محمود غزنوی چنان از قدرت سلجوقیان در منطقه ماوراءالنهر نگران شد که به هنگام عبور از جیحون در حدود سال ۱۰۲۷ میلادی فرمان داد اسرائیل بن سلجوق را که با علی تکین، از امرای ایلبک خانیان ترکستان، بخارا را تصرف کرده بود به بند کشیدند. پس از درگذشت سلطان محمود و در عهد مسعود (اول) غزنوی برادرزادگان اسرائیل، طغرل بیگ، یبغو و چغری بیگ، پسران میکائیل بن سلجوق، طغیان کردند و در جنگ دندانقان در ۲۴ ماه مه ۱۰۴۰ در ناحیه مروالشاهاجان مسعود را شکست دادند. کارزاری که ابوالفضل بیهقی مورخ نامدار ایرانی شاهد آن بود و روایت جذابی در کتاب خویش به دست داده و یاقوت رومی

مشهور به حَمَوی شرح خرابی‌های آن را نگاشته است. آنها سپس ولایات تحت سلطهٔ غزنویان را میان خویش تقسیم کردند و دولت‌های سلاجقه را بنیان نهادند و به مرور ایام هر یک (طغرل بیگ، آلب ارسلان و ملک‌شاه) بر وسعت قلمرو خویش افزودند و گسترهٔ آن را به حدود امپراتوری ساسانیان رسانیدند. آنان که باعث وحشتِ امپراتوری بیزانس شده بودند، شام و نواحی دیگری از آن امپراتوری را به قلمرو خویش ملحق ساختند و رودرروی صلیبیان ایستادند. با اظهار انقیاد سلاجقه نسبت به بغداد اعتبار و اقتدار خلیفه که فاطمیان و آل‌بویه به ذلت از او ستانده بودند فزونی گرفت.

وسعتِ قلمرو سلاجقهٔ بزرگ باعثِ رونق و گسترشِ زبان و ادب پارسی شد. وزرای آنان مدارس و مساجد و خانقاه‌ها ساختند. در همین عهد بود که خواجه نظام‌الملک مدارس معروف به نظامیه را تأسیس کرد و از کسانی چون امام محمد غزالی و شیخ ابواسحاق شیرازی خواست تا در نظامیهٔ بغداد به تدریس بپردازند و خود نیز مدتی آنجا استادی کرد. بعضی از امرای این سلسله مانند طُغان شاه، الب ارسلان، ملک‌شاه و سنجر شعرا و اهل علم را می‌ستودند. شاعرانی مانند امیر معزی و انوری نیز امرای یاد شده را ستایش کرده‌اند و همچنین آزرقي هروی، که فردوسی به هنگام فرار از غزنین به طوس، مدتی در خانهٔ پدرش اسماعیل وراق مخفی شد. سلاجقه در اصل به پنج شعبه تقسیم می‌شدند: سلاجقهٔ عراق، کرمان، روم، شام و سلاجقهٔ بزرگ یا سلاجقهٔ خراسان که از ۱۰۳۸ تا حدود سدهٔ چهاردهم میلادی در نواحی یاد شده فرمانروایی داشتند.

در سال ۱۰۵۵ میلادی طغرل اول، که به داشتنِ دیانت و تقوی معروف بود و اهلِ روزه و نماز و صدقات و در هفتادسالگی جان بر سر زفاف دختر خلیفه قائم‌نهاد، وارد بغداد شد و شهر را از تصرف سپاهیان آل بویه خارج ساخت. در ۱۰۷۹ میلادی سلجوقیان، شام و فلسطین را از سلطهٔ حاکمان محلی و فاطمیان در حال زوال بیرون آوردند و آناتولی را که اعراب و ایرانیان پیش از آن از تصرفش در مانده بودند اشغال کردند و به قلمرو ترکان مسلمان افزودند.

فاتحان سلجوقی نظام جدیدی در خاورمیانه برقرار کردند که به واسطهٔ آن بخش اعظم نواحی خاورمیانه برای نخستین بار پس از صدر خلافت عباسیان، تحت حاکمیتِ واحدی قرار گرفت. سلجوقیان مسلمانانی سنی مذهب بودند و خلفا را در مقام حاکمانِ شرعی و رسمی تأیید می‌کردند. آنها حتی به دو جهت بر اقتدار و شأن خلیفه افزودند. نخست آن که قلمرو امپراتوری خلفا را وسعت بخشیدند و در گام دوم حکومت‌های فرقه‌ای و پیرو نحله‌های جدید را سرکوب کردند، تشکلهایی که حتی منکر ریاستِ صوری و تشریفاتی خلفا بودند. از این روی باید گفت که سلاطین بزرگ سلجوقی فرمانروای واقعی امپراتوری محسوب می‌شدند، کسانی که توانستند امیرانِ کوچک را از میان بردارند و دو

امپراتوری رقیبِ بغداد، یعنی فاطمیان و بیزانسیان را در غرب شکست دهند. عنوان «سلطان» که طغرل پس از تصرف بغداد از آن بهره‌مند شد، از سوی وقایع‌نگارانِ عرب به حاکمانِ قبلی و از جمله آل بویه نسبت داده شده است و همچنین به غزنویان که تابع حاکمیتِ سیاسی خلیفه نبودند. مقصود از لفظ «سلطان» که در کتاب مقدس مسلمانان نیز به آن اشاره شده، تداوم طولانی قدرت بود، و برخلاف عنوان «شاه» که سابقه مشخصی دارد، مبهم به نظر می‌رسید. در عهدِ امویان و عباسیان، گاه خلیفه‌ای را به این لفظ خطاب می‌کردند و گاه مشمول کسی می‌شد که در رأس حاکمیتِ مطلق قرار نداشت، چنانچه هارون به جعفر برمکی عنوانِ سلطان بخشید. ابن یونس، منجم مصری که در بغداد زیج کبیرِ حاکمی، منسوب به ابوعلی منصور ملقب به حاکم را تهیه کرد «سلطانِ اسلام» خوانده می‌شد. به اعتقاد ابن‌اثیر، محمود غزنوی نخستین کسی است که خلیفه او را سلطان نامید، هر چند که می‌گویند کاسه‌لیسانش برای خوشایند او این دورغ را بر سر زبان‌ها انداختند. اما به درستی می‌دانیم که ابوجعفر عبدالله مشهور به قائم بیست‌وششمین خلیفه عباسی، طغرل‌بیگ مؤسس دولتِ سلجوقیان را «السلطان رکن‌الدوله» لقب داد و از آن زمان به کسانی که در جایی بالاترین مقام و موقعیت سیاسی - نظامی داشتند اطلاق می‌شد.

در نیمهٔ دوم سدهٔ یازدهم میلادی سلاجقهٔ بزرگ بر امپراتوری یک پارچه‌ای فرمان می‌راندند که سراسر قلمرو امپراتوری عباسیان در جنوب غربی آسیا و همچنین آناتولی را دربر می‌گرفت. پس از درگذشت ملکشاه سومین سلطانِ سلاجقهٔ بزرگ در سال ۱۰۹۲ میلادی، اختلافات خانوادگی، جنگ‌های داخلی و فراگرد فروپاشی سیاسی، که فتوحات سلاجقه آن را به تعویق انداخته بود، ادامه یافت و به دست بزرگانِ آل سلجوق شتاب گرفت. در این ایام پرمناقشه بود که صلیبیان در سال ۱۰۹۶ میلادی وارد لوانت شدند. در نخستین سالی پس از آن، عدم همبستگی و اتحاد میان مسلمانان، پیروزی‌های چشمگیری نصیب مهاجمان کرد. آنان به تندی روانهٔ سواحلِ سوریه شدند و از آنجا راه فلسطین را پیش گرفتند و یک سلسله امیرنشین‌های فتودالی لاتینی در انطاکیه، ادسا، تریپولی و اورشلیم تأسیس کردند. با این حال، صلیبیان، حتی در این دوران پیروزی، در محدودهٔ دشت‌ها و دره‌های ساحلی رو به دریای مدیترانه و غرب محصور بودند و کوشش آنان برای حمله به شرق و به عراق به علت مقاومت مسلمانان، راه به جایی نبرد. هر چند امیران سلجوقی حاکم بر حلب و دمشق مقاومت چندانی از خود نشان ندادند، اما هم‌اورد آنها در شرق دور و در سرزمینی دورتر، چشم بر ایشان دوخته بود. کسی چون عمادالدین زنگی، موسوم به اتابک شهید و بنیان‌گذار اتابکان موصل. او که زمانی لاه یا اتابک فرزندان سلطان محمود سلجوقی بود، یک سال پس از تصرف موصل در ۱۱۲۷ میلادی، دولت اسلامی مقتدری در شمالِ بین‌النهرین و سوریه برپا کرد. در همین ایام، یوحنای دوم ملقب به

کومننوس امپراتور بیزانس که دست اتحاد به صلیبیون داده بود و قصد ورود به حلب داشت با مقاومت عمادالدین روبه‌رو شد و پس از تحمل شکست متواری گردید. در پی کشته شدن عمادالدین به دست غلامانش، پسران او سیف‌الدین غازی (اول) و نورالدین محمود زنگی، در حلب میراث‌خوار او شدند.

سرزمین سرنوشت‌سازی که اینک دو طرف متخاصم به آن چشم دوخته بودند و تصرف آن می‌توانست باعث برتری مطلق شود، مصر بود. جایی که فاطمیان آخرین نفس‌های خود را می‌کشیدند. در ماه مارس ۱۱۶۹ نورالدین زنگی فرمانده‌ای گرد به نام صلاح‌الدین را به عنوان وزیر و حافظ منافع خود روانه دربار عاضد آخرین خلیفه فاطمی کرد. کسی که در سال ۱۱۷۲ میلادی خلافت فاطمیان را برچید و حاکمیت تشریفاتی عباسیان در مصر را بار دیگر برقرار ساخت. صلاح‌الدین ضمن تحکیم موقعیت خود در مقام فرمانروای مصر، وفاداری به نورالدین را فراموش نکرد. او پس از درگذشت نورالدین در سال ۱۱۷۴ میلادی سرزمین شام را از تصرف ملک صالح (نورالدین اسماعیل) خارج ساخت و او را برای حکومت به حلب گسیل داشت و آنگاه در نماز جمعه خطبه به نام مُستَضی (ابومحمد حسن) خلیفه عباسی خواند. این اقدام صلاح‌الدین با استقبال خلیفه روبه‌رو شد و چند روز شهر بغداد را آذین بست و همراه بغدادیان به جشن و سرور پرداخت. صلاح‌الدین که موقعیت خود را از هر نظر استحکام بخشیده بود، در سال ۱۱۸۷ میلادی بر ضد صلیبیان اعلام جهاد کرد. او پس از بازپس گرفتن اورشلیم و بیرون راندن صلیبیون از باریکه ساحلی، در میان شادی و پایکوبی مردم به دمشق بازگشت و دو هفته بعد در فوریه ۱۱۹۳ در سن پنجاه و پنج سالگی درگذشت.

تجزیه امپراتوری صلاح‌الدین در مصر و سوریه به فرمانروایی‌های کوچک، در زمان جانشینان او، به دولت‌های صلیبی امکان داد تا به مدت یکصد سال به حضور ضعیف خویش در منطقه ادامه دهند. اما با تشکیل مجدد دولت مصر و سوریه، تحت حاکمیت مالیک در سده سیزدهم، صلیبیان متحمل آخرین شکست‌ها شدند و واپس نشستند.

اشغال آناتولی به وسیله ترکان بیشتر با مهاجرت قبایل کامل شد تا اقدامی سنجیده از سوی سلاجقه بزرگ. پس از تصرف آناتولی، امیر سلجوقی، به سفارش خواجه نظام‌الملک، قلمش‌بن اسرائیل را مأمور سامان دادن به آن ولایت کرد. در اواخر سده دوازدهم میلادی وارثان او در آناتولی پادشاهی قدرتمندی برپا کردند که قونیه یا ایکونیوم پایتخت آن بود. مرکز و شرق آناتولی در دوران سلاجقه که تا آستانه سده چهاردهم دوام آوردند، مبدل به سرزمینی ترک‌نشین شد و ترکان گروه‌گروه از سرزمین‌های دورتر شرق به آنجا کوچ نمودند و تمدنی ترکی-اسلامی را جانشین مسیحیت یونانی کردند.

در همین ایام، در شرق، دولت‌های سلجوقی به علت درگیری با دشمنان خارجی و

داخلی در حال اضمحلال بودند. در شمال شرق، مردمان صحرائشین دیگری به نام قراختای که اسمی برگرفته از قوم ختای ساکن منچوری، مغولستان و ترکستان شرقی بود، در مرزهای امپراتوری اسلامی هویدا شدند. اینان از چین آمده بودند و تبار مغولی داشتند و طلایه‌دار دشمنانی که در راه بودند. آنها تا پیش از فرا رسیدن اواسط سده دوازدهم، ماوراءالنهر را از حاکمیت ایلک‌خانان خارج ساختند و صاحب امپراتوری پهناوری شدند که از آمودریا (جیحون) تا ینیسی یا ینیسی و تا مرزهای چین گسترده بود. اعلان جهاد مسلمانان بر ضد آن کافران یغماگر کارساز نشد و سلطان ناصرالدین که به علت تولد در سنجار مرکز ولایتی به همین نام در عراق، سنجر نامیده می‌شد، از گورخان قراختایی در قره‌ای در شمال سمرقند به نام قطوان شکست خورد و از مهلکه گریخت و زوجه‌اش ترکان خاتون اسیر گردید. فاجعه رفته بر لشکریان مسلمان به حدی مصیبت‌بار بود که وقتی خبر آن به مسیحیان اروپا رسید باعث تقویت روحیه صلیبیان شد. بروز شورش در میان قبایل کوچنده ترک، به سقوط قدرت آل سلجوق شتاب بخشید و پس از مرگ سنجر در ۱۱۵۷ میلادی قلمرو آشوب‌زده او به شماری دولت کوچک تقسیم گردید که بیشتر آنها به دست فرماندهان پیشین اداره می‌شد. خلیفه نیز تا مدتی مقام و مشروعیت مذهبی خویش را حفظ کرد. در نواحی دورتر شرق، حاکم ترک مملکت خوارزم، در جنوب دریای آرال امپراتوری کوتاه‌مدت جدیدی برپا کرد که به نظر می‌رسید وارث سرزمین‌های سلاجقه بزرگ باشد، اما هفتمین پادشاه آنان، سلطان محمد خوارزمشاه با یورش مغولان بگریخت و در جزیره آبسکون پناه گرفت و با کشته شدن پسرش جلال‌الدین ملقب به مینگبرنی طومارشان بسته شد.

دوران مهاجرت ترکان و تحکیم سیادت سیاسی و نظامی آنها، باعث دگرگونی‌های عظیم در تشکیلات حکومتی، اقتصادی، فرهنگی و دینی و همچنین زندگی اجتماعی شد. سلجوقیان در اداره امور دولت خویش به شکل گسترده‌ای متکی به ایرانیان و دولتمردان باتجربه آنان بودند. از جمله این خُبرگان و از نامدارترینشان نظام‌الملک وزیر بود که راه ورود به نظام فتودالی را هموار و آن را قانونمند کرد. اشتباهات و ندانم‌کاری‌های گذشته مبدل به موازین نظام جدید اجتماعی و اداری شدند که به جای پول، زمین بن مایه آن را تشکیل می‌داد. زمین به شکل اقطاع به نظامیان واگذار می‌شد و آنان در مقابل شماری مرد جنگی فراهم می‌آوردند. تصاحب زمین نه تنها با حق جمع‌آوری مالیات همراه بود، بلکه خود منبع درآمد بود و حکومت با گرفتن مالیات و عوارض صاحب درآمد می‌شد. منبع دیگر در کنار زمین، مالیات سرانه بود منطبق بر قوانین شرعی.

در این ایام تغییر و جوشش، شورش و بلوای اجتماعی امری گریزناپذیر می‌نمود. ایرانیان اریستوکرات دریافتند که با ظهور یک طبقه حاکم نظامی ترک، در حال ورشکستگی

و نابودی هستند. صاحبان اراضی، پس از سربرآوردن زمین‌داران خوش‌نشین، به سختی صدمه دیدند. پول به صورت سکه کم و بیش عمومیت یافته بود و تجار و پیشه‌وران متحمل زیان و ضرر می‌شدند. بزرگ‌ترین خیزش ناراضیان بار دیگر از سوی اسماعیلیان بود، هر چند که این بار به شیوه و تاکتیکی دیگر. پس از درگذشت مستنصر هشتمین خلیفه فاطمی که در روزگار خلافتش هفت سال در مصر قحطی بود و بهای یک قرص نان به پنجاه دینار رسید، اسماعیلیان به دو گروه تقسیم شدند. یک گروه پسر کوچک‌تر او مُستعلی را امام خویش دانستند که در قاهره به تخت نشست و گروه دیگر فرزند ارشد او ابومنصور نزار را امام برحق شناختند که بعدها در اسکندریه به قتل رسید. اسماعیلیان ایران به رهبری حسن صباح از به رسمیت شناختن خلیفه جدید سر باز زدند و به طرفداری از نزار پرداختند و روابطشان با قاهره و خلیفه مستقر در آن تیره شد. آنان در عین حال به بازنگری در اصول و آموزه‌های خویش دست زدند و شیوه خشنونت‌آمیزی در نواحی تحت سلطه سلجوقیان در پیش گرفتند. اینان که رهبرشان حسن صباح بود، به حشیشیه یا حشاشین شهرت یافتند، خطابی برگرفته از لفظ عربی حشیش در اشاره به غرابت رفتارشان. معنی آسان^۱ در زبان‌های اروپایی که از زمان جنگ‌های صلیبی تداول یافته مأخوذ از عنوان حشاشین است. حسن صباح معروف به شیخ الجبل که در سال ۱۰۹۰ میلادی بر قلعه الموت در شمال ایران دست یافت در یک سده بعد پایگاه‌های مشابهی در کوه‌های سوریه را ضمیمه قلمرو خویش کرد. او در مقام خداوندگار الموت، از همین پایگاه، به نام امام غایب، برای فدائیانش فرامین شورش و بلوا و ترور، بر ضد پادشاهان و وزیران و فرماندهان نظامی مسلمان صادر می‌کرد. اقدامات تروریستی حشاشین تا یورش مغولان در سده سیزدهم تداوم یافت و از آن پس اسماعیلیان مبدل به فرقه‌ای کوچک شدند.

عملیات حشاشین آخرین کوشش برنامه‌ریزی شده گروهی از شیعیان در براندازی خلفای سنی و دستگاه حکومت آنان بود. در همین دوران، اهل سنت شاهد تجدید حیات خویش بود، آن گونه که تمام جنبه‌های زندگی، اندیشه و فرهنگ مسلمانان را دگرگون ساخت. ریشه‌های این فراگرد به ایام گذشته بازمی‌گشت. نهاد دین برای مدت‌ها خود را از حکومت جدا نگاه داشته بود و از دخالت در امور دولتی سر باز می‌زد و در انزوا با تعصب تمام از حقوق شرعی و الهی خویش در زمینه‌های نظری، حقوقی، تعلیم و تربیت و نهادهای اجتماعی حراست می‌کرد. راه ملکوتی خویش را می‌سپرد و بر طبق منطق بنیادی خود عمل می‌کرد. اگر با نیازها یا فشارهای حکومتی نیز به شکل غیرمستقیم روبه‌رو می‌شد، با بهره‌گیری از سیاست مماشات آنها را برآورده می‌ساخت و یا از سر می‌گذراند. مناسباتی که به رغم منافع حاصل از آن می‌توانست در ایام بحرانی باعث ایجاد عدم توازن اجتماعی

خطرناکی شود. تنش میان دین و دولت زمانی وخیم می‌گردید که پیروزی فرماندهان نظامی در یک جنگ قدرت چندجانبه، برای دست یافتن به حاکمیت، باعث کاهش رابطه بین دولت و مردم می‌گردید و کار حکومت منحصر می‌شد به اعمال زور و اخذ مالیات. شکاف میان خلیفه و مردم زمانی به اوج می‌رسید که طبقه نظامیان از اصل و نژاد دیگری بودند و با مردم عادی همخوانی قومی نداشتند و یا زمانی که قدرت حاکمیت به دست فرقه‌گرایانی می‌افتاد که منکر احترام سیاسی نسبت به بنیادگرایی حاکم بودند. از میان رفتن آخرین مناسبات اخلاقی و به نوعی پدرانۀ میان خلیفه و مردم در یک جامعه دین‌باور حکومت اسلامی را با بحرانی عمیق روبه‌رو ساخت. امور حکومتی به دست سربازان و فرقه‌گرایان افتاد، نظام اداری به طبقه دبیران که فرهنگ و خلقیاتشان برگرفته از تمدن پیش از اسلام بود سپرده شد، تا جایی که حتی فرقه‌های منحط برای خود آیین اصلی و تعالیم آن بدیل‌های وسوسه‌انگیزی ارائه می‌دادند، آموزه‌هایی که به خصوص در شهرها با استقبال مردم روبه‌رو می‌شد.

زایش دوباره آیین سنیان در اوایل سده یازدهم در خراسان و در عهد حکومت ترکان غزنوی سنی مذهب صورت گرفت، در تنها قلمرو مهم جهان اسلام که تحت حاکمیت شیعیان نبود. کوشش پیگیر شیعیان برای تحت قیمومت درآوردن محمود غزنوی (۱۰۳۰-۹۹۹م) راه به جایی نبرد و او به عوض آنان به حمایت از گروه قرایطه یا قرمطیان منسوب به حمدان قرمط پرداخت که ظاهراً طرفدار حکومت آل علی بودند. جماعتی که خود متهم به ارتداد می‌شد و مخالف جدی بازاندیشی در اصول مذهبی بود.

وظیفه انتقال اندیشه جدید از غزنویان، به دست سلجوقیان سپرده شد تا مبشر آن در پایتخت خلافت و سرزمین‌های غربی امپراتوری باشند. سنیان، آزادسازی شهر بغداد را رهایی از سلطه شیعیان آل بویه می‌دانستند.

مقصود از احیای آیین سنیان، دانسته یا ندانسته، به طور موجز سه چیز بود: براندازی رژیم شیعیان و بازگرداندن نظام خلافت. تهیه و اشاعه پاسخی در خور شأن سنیان به عقاید و آموزه‌های جنجالی شیعیان و مشکل‌تر از همه ادغام نهاد مذهب در حیات سیاسی اسلام.

نخستین اینها پیشاپیش و کم و بیش تحقق یافته بود. در شرق، آل بویه و سایر سلسله‌های شیعی برانداخته شدند و وحدت سیاسی اسلامی سنی بار دیگر برقرار گردیده بود. پس از تلاشی خلافت فاطمیان در سال ۱۱۷۱ میلادی نام خلیفه بغداد در سراسر سرزمین‌های اسلامی، از آسیای مرکزی تا آفریقا در نمازها گفته می‌شد. البته به جز حشاشین سراپا مسلح که محکم و استوار در قلاع صعب‌العبور خود محصور بودند و اهتمام آنان در براندازی نظام سنیان با شکست مواجه شده بود. گفتنی است که قدرت نظامی و پیگیری سیاسی و شیفتگی مذهبی ترکان سبب‌ساز این گونه موفقیت‌ها بود. پیروزی جهان اسلام بر کافران، تصرف آناتولی و عقب راندن مسیحیان غربی از قلمرو اسلامی را

می‌بایست مدیون فداکاری و ایثار آنها دانست.

مبارزه بر ضد شیعیان که از خراسان شروع شد، تحت تأثیر احیای آیین سنی سیاسی بود. در اوایل سده یازدهم دیوانیان و قاضیان سنی به تقلید از کانون‌های تبلیغاتی فاطمیان در قاهره و سایر جاها که مبلغانی برای اهداف مذهبی و سیاسی آنها تربیت می‌کرد، مراکزی به نام مدرسه بنیان نهادند.

پس از تصرف بغداد به دست سلجوقیان، خواجه نظام‌الملک طوسی وزیر البارسلان و ملکشاه مدرسه‌ای در بغداد تأسیس کرد و به زودی در نواحی گوناگون امپراتوری سلجوقیان مراکز مشابهی برپا گردید. بغداد پیش از آن مدرسه‌ای نداشت و علمایی چون شیخ ابواسحاق در مساجد به تربیت شاگردان خویش می‌پرداختند. مدرسه جدید کتابخانه معتبری داشت و ادیبی سرشناس چون خطیب تبریزی که به خوش‌لباسی و شادخواری مشهور بود، کتابداری مدرسه را به عهده داشت. نظام مدرسی به کوشش صلاح‌الدین و جانشینانش در مصر رواج یافت. اهل علم این مدارس برخلاف کانون‌های مشابه غربی خود که در همین ایام در اروپا دایر بودند، به جای بحث بی‌پایان درباره چگونگی تبدیل نان و شراب به جسم و خون مسیح، به بحث در مورد تهیه و تبلیغ پاسخ سنیان به آموزه‌هایی سرگرم بودند که در مدارس و هیئت‌های تبلیغاتی فاطمیان و رسولان حشاشین در اقصی نقاط امپراتوری پیچیده بود. اینک برای نخستین بار در میدان اندیشه جنگ و گریزی در گرفته بود که غازیان در آن نقشی نداشتند.

پیروزی سنیان بر شیعیان، به علت ناتوانی و بی‌سیاستی و از اعتبار افتادن آخرین خلفای امپراتوری فاطمیان و سلاطین آل بویه، چه در عالم اندیشه و چه در صحنه کارزار، بدیهی بود.

سنیان در باب اندیشه مذهبی اصول‌گرایانه و جمع‌بندی و پاسخ‌گویی به مخالفان، به اشخاصی چون ابوالحسن اشعری متکلم سرشناس که از معتزله دوری می‌جست و بر ضد آنان سخن می‌گفت و مائتریدی، معروف به امام المتکلمین که او هم مخالف معتزله بود، متوسل شدند. اینان با درس و نشر دادن آرای خود در میان پیروان فرقه‌های یاد شده کوشیدند تا آنها را در میان مردم بی‌اعتبار سازند. در نتیجه بخش اعظم محتوای عاطفی شیعی به قالب صوفیگری درآمد و رواج یافت.

به مرور زمان نه تنها نهاد مذهب جان تازه‌ای گرفت، بلکه بار دیگر به موقعیت ممتاز خود در دولت‌های اولیه اسلامی دست یافت. دیوانیان فارغ‌التحصیل مدارس جدید جانشین کاتبان و دبیران سابق شدند. مردان روحانی برای نخستین بار در سلسله مراتب خاص خود و تعصباتی که به آن پایبندی کامل داشتند، در مقام یکی از ستون‌های نظام سیاسی و اجتماعی دولت بر جایگاه رسمی خویش نشستند. دوگانگی باستانی دین و حکومت، ایمان و قدرت،

قانون و سنت بار دیگر تداول یافت و در حاکمیت، همسنگِ خلیفه و سلطان، نهادینه گردید. فراگردی که در مجموع امتیازاتِ فراوانی نصیب تشکیلات مذهبی کرد. اسلام ترکی از آغاز هدفی به جز فداکاری در راه دین و گسترش آموزه‌ها و قدرت آن نداشت و هیچگاه این گونه خصلت نظامی خویش را ترک نگفت. اسلام ترکی که به هنگام جنگ با کفر و الحاد در مرزهای شرقی امپراتوری زاده شده بود، به مرزهای غربی رفت تا بر ضد مسیحیان وارد کارزار شود و آنگاه که خودِ اسلام به ناگزیر در سه جبهه علیه کفرِ شرقی، مسیحیتِ غربی و بدعت و کژاندیشی داخلی در جنگ بود، نهاد خلافت را به جنگ گرفت و بر کرسی آن تکیه زد. اما جدال طولانی و تلخ و در نهایت پیروزمندانه، نمی‌توانست جامعه اسلامی و نهادهای آن را در ایام سلطهٔ ترکان، از آسیب مصون دارد. در دوران حکومت سلجوقیان، شوقِ مذهبی عمیقی تمام ساختار دولت و دستگاه حکومت را فراگرفت. آشکار بود که افزایش قدرت و حیثیت و سازماندهی بهتر سلسله مراتب روحانیان سنی و اشتیاق بیشتر نسبت به مقولهٔ آموزش دینی، برای آن میدان به در کردن نحله‌های دیگر و کردار مؤمنانهٔ مردم و حتی دولتمردان، در بروز آن اشتیاق نقش مهمی داشتند. نهاد دین به تنظیم آموزه‌ها و انسجام خود پرداخت و به گسترش نفوذ آن در میان مردم و دولتمردان دست زد. فرایندی که با ادغام دین در ساختار قدرت سیاسی در زمان سلاطین عثمانی به اوج خود رسید.

در همین ایام جهان اسلام با خطر خارجی مرگباری روبه‌رو شد که در نوع خود بی‌سابقه بود. در افق دور، جایی در شمال شرقی آسیا، تموچین سرکردهٔ قبیلهٔ کوچک قیات که بعدها از سوی کاهن اعظم مغولان ملقب به چنگیزخان، به معنی خان خانان گردید، پس از پیروزی خونبار بر طوایف محلی مانند قرقیز و برانداختن دولت تاتاری اویغور و تصرف ختن و کاشغر و تشکیل دولتِ مغول، دست دوستی به سوی سلطان محمد خوارزمشاه دراز کرد. در بهار ۱۲۰۶ میلادی، چنگیزخان تمام قبایل را به مجمع عظیمی در سرچشمه‌های رود اونون احضار کرد. او در آن فراخوان بزرگ درفش سفیدرنگی شامل ۱۰۰۰۰ اسم پیش چشم حاضران گشود و آنها بار دیگر وفاداری نسبت به خان خانانِ خویش را تکرار کردند. در همین گردهمایی بود که امپراتوری قدرتمند مغول، چونانِ غولی افسانه‌ای از جام شیشه‌ای خود سر برآورد.

در سالیان بعد، سایر طوایف مغول و مردمان مُلحدِ ترک و حتی قبایل جنگجوی جنوبِ سیبری، به زور یا از سر ترس به اطاعت درآمدند، مردمانی دشت‌نشین که به رهبری خان بزرگ آمادهٔ کارزار و فتوحات بی‌پایان شدند. چنگیز در سال ۱۲۱۸ میلادی، آنگاه که شمالِ شرقی آسیا را زیر مهمیز داشت، نگاه خونبار خویش را به سوی غرب دوخت. لشکریان مغول تحت فرماندهی جبه‌نویان یا امیر جبه و سُبَتای به مملکت قراختائیان

حمله کردند و سرزمین‌شان را تا آمودریا به تصرف خویش درآوردند و با دولت مسلمان سلطان محمد خوارزمشاه هم‌مرز و همسایه شدند. در سال بعد، در شهر مرزی اترار، بر ساحل راست آمودریا به دستور سلطان محمد، حاکم شهر اینالجتق فرستادگانِ خانِ مغول را به قتل رسانید و یا به روایت دیگر کاروان حامل کالاهای تجاری مغولان را تاراج و حدود ۴۵۰ نفر از بازرگانان را که اکثراً و به گفته‌ای، همگی مسلمان بودند از دم تیغ گذرانید و تنها یکی را امان داد تا راوی ماجرا باشد. انگیزه سلطان محمد از این اقدام چشم داشتن بر کالای یک کاروان نبود، بلکه می‌خواست از گسترش روابط بازرگانی مغولان جلوگیری کند تا نتوانند به سازوبرگ نظامی دست یابند. جاسوسان خوارزمشاه از ایام پیش می‌دانستند که مغولان در حال تجهیز خود هستند.

واکنش چنگیزخان سریع بود و خُردکننده. در ۱۲۱۹ میلادی سپاهی به فرماندهی پسرش توشی روانه جنوب کرد و سپاه دیگری به سرکردگی اُگتای و جغتای به جانب اترار فرستاد و خود در رأس حدود یکصد و هشتاد هزار مردجنگی در پاییز ۱۲۲۰ از کاشغر رهسپار بخارا شد و در روز سه‌شنبه ۱۱ فوریه آن شهر را به تصرف درآورد و اندکی بعد در هفدهم مارس، سمرقند در شرق بخارا، و از هیجدهم تا بیست و یکم آوریل، نیشابور را به خون و آتش کشید.

مرگِ تموچین در هیجدهم اوت ۱۲۲۷ ادامه کار فتوحات را به وقفه انداخت. در حقیقت دورِ جدید کشورگشایی چنگیزیان بر ضد دولت خوارزمشاه از ۱۲۳۰ آغاز شد و طی ده سال، پس از تصرف سراسر غرب ایران، به تاخت و تاز در گرجستان، ارمنستان و شمال بین‌النهرین پرداختند. آنان در ۱۲۴۳ میلادی لشکریان سلطان سلجوقی آناتولی را درهم شکستند.

در میانه سده، حملات تازه به جانب غرب شروع شد. هلاکو نوۀ چنگیز در ماه مه ۲۵۳ در اجرای دستورات خان‌زاده مُنکوقاآن که اینکه از پکن فرمان می‌راند، سپاهیان خویش را به حرکت درآورد تا ظرف چند ماه سرزمین‌های اسلامی، تا مصر را به تصرف درآورد. چنگیزیان یک‌تاز گیسوبلند، چونان رعد ایران زمین را درنوردیدند و حتی حشاشیون را که به رغم حملات قبلی همچنان در قلاع خویش در آمن بودند، در چهاردهم دسامبر ۱۲۵۶ درهم کوفتند و به یکصد و هشتاد سال حکومت آنها بر ستیغ کوه‌های البرز پایان بخشیدند، در حالی که رکن‌الدین خورشاه واپسین رئیس اسماعیلیان سی‌وهشت روز قبل از آن (یکشنبه نوزدهم نوامبر) به همراه خواجه نصیرالدین طوسی ریاضیدان و منجم بلندآوازه، خود را تسلیم هلاکو کرده بودند.

سرانجام هلاکوخان سرسلسله ایلخانیان مغول در ایران، به همراه خواجه نصیرالدین طوسی عازم فتح مقرر امپراتوری عباسیان گردید و پیش از آن به رسم خود از خلیفه مُستعصم

که با او در ارتباط بود، خواست تا سر تسلیم فرود آورد. خلیفه با سه پسر خود و حدود سه هزار نفر از بزرگان، به امید رأفت خان به دیدار او شتافت و حتی دستور داد تا به نام هلاکو خطبه بخوانند. اما خان که از بدعهدی‌ها و عدم همکاری او در شکست اسماعیلیان خشمناک بود، به بغداد حمله کرد و شهر را به آتش کشید و به قتل عام مردم پرداخت. خلیفه را نیز در چهارشنبه نوزدهم فوریه ۱۲۵۸ به قولی نمدمال کرد و به گفته‌ای دیگر به دجله افکندند. اگر به دستور هلاکو، آن کافر شمنی، سر خلیفه را از تن جدا نکردند و گوشت تنش را نبریده و به دهانش نگذاشتند و یا جلوی حیوانات و حتی سگ‌های درنده نیفکندند، به خاطر ترحم بر خلیفه نبود، بلکه به یاسا رسانیدن او بر اساس سنتی بود که ریختن خون سلاطین را مجاز نمی‌دانست. بدین سان دفتر ایام سلسله عباسیان پس از پانصد سال حکومت سران سنی مذهب آن بسته شد و به پایان رسید. فروپاشی نهاد تاریخی و با عظمت خلافت که حتی به هنگام زوال همچنان مرکز قانونی اسلام و نهاد وحدت آن محسوب می‌شد، پایان عصری از تاریخ اسلام بود که نه تنها به لحاظ صورت ظاهری آن حکومت و حاکمیت، بلکه از نگاه تمدن اسلامی نیز از اهمیت والایی برخوردار بود. متعاقب حملات پی در پی مردمان صحرائین دولت امپراتوری، به قالب دیگری درآمد و در مسیری راه سپرد، کاملاً متضاد با سده‌های پیشین. با این همه نتایج روحی و اخلاقی بلافصلی اضمحلال دستگاہ خلافت به آن اندازه‌ای نبود که در تحقیقات معاصران می‌خوانیم. نهاد خلافت مدت‌ها پیش از فرو ریختن، توش و توان خویش را از دست داده بود و چنگیزیان در حقیقت کاری نکردند بجز آزاد کردن روح از کالبد جنازه‌ای که پیشاپیش مرده بود. ناپدید شدن نهاد خلافت، تأثیر ناچیزی بر آرگان‌ها و اندام‌های سیاسی و نظامی حکومت‌های آن امپراتوری فرو ریخته بر جای گذاشت.

در تمام دولت‌های اسلامی، دستگاہ سلطنت اقدام به نصب فقها و نهاد مذهبی خاص خود کردند و سلاطین آنها برای خویشتن مقام مذهبی ویژه‌ای قایل گردیدند که پیش از آن در انحصار خلفا بود. در ایام سبق، چنانچه گروه و دسته‌ای بر ضد خلفا دست به شورش می‌زد از نظر توده مردم اقدامی ناهنجار و ستیز با شریعت و مخالفت با جانشینان پیامبر تلقی می‌شد. زمانی که قتیبه بن مسلم باهلی، فرمانده معروف، در مخالفت با خلیفه وقت، دست به شورش زد، سپاهیان او را به عنوان «تباه‌کننده دین و دنیا» نفی کردند و از فرمان او سر باز زدند. در حقیقت منزلت و مقام خلیفه چنان مقبولیت عمومی داشت که حتی در صورت سلب قدرت سیاسی، اعتبار مذهبی خویش را از دست نمی‌داد. اگر خلیفه مؤمنان به کسی سیمت و منصبی می‌داد، از نظر افکار عمومی پذیرش آن واجب بود. فتح بغداد، به وسیله آل بویه در دسامبر ۹۴۵ میلادی باعث نشد که دیالمة بغداد، به مدت یکصد و ده سال، خود را از حمایت معنوی خلفا محروم سازند، چرا که به رسمیت شناخته شدن آنان از سوی خلیفه

باعث افزایش نفوذ و اقتدارشان در امپراتوری اسلامی می‌شد و به آنان اعتبار می‌بخشید.

پاره‌ای از پژوهشگران تاریخ، دربارهٔ میزان خسارت و مصیبت وارده از سوی چنگیزیان راه اغراق پیموده و ویرانگری‌های آنان را علت اصلی اضمحلال اسلام کلاسیک دانسته‌اند. گروهی نیز پا را فراتر نهاده و خسران اقتصادی و بحران‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی کشورهای خاورمیانه را تا به امروز ناشی از آن صدمات مالی و جانی تلقی می‌کنند. این اعتقاد به کلی باطل است و اکثر محققان با بررسی همه جانبه و دقیق‌تر حوادث آن روزگار و ایام واپسین و همچنین تجربیات به دست آمده از ویرانسازی‌های دوران معاصر، به بازنگری در آرای خود پرداخته‌اند. اینک بر همگان آشکار شده است که خرابی و خسران ناشی از حملات مغولان نه آن قدر عظیم بوده است که نتایج آن تا بدین حد به درازا کشد و نه به آن اندازه گسترده بوده که پیش از این برآورد می‌شد. البته صدمات بلافصل مغولان که با معیارهای امروزی ناچیز به نظر می‌رسد، قطعاً ویرانگر بوده است. به هر کجا که چنگیزیان قدم نهادند آن را تخریب، خالی از جمعیت و منهدم کردند، اما مصر که در آن زمان کانون اصلی فرهنگ عربی محسوب می‌شد، به تصرف چنگیزیان درنیامد و تنها تحت تأثیر عواقب آن قرار گرفت. مغولان در سوریه به تاخت و تاز پرداختند و پس از شکست قطعی مهاجمان به دست سیف‌الدین قطز، سلطان مصر از سلسلهٔ ممالیک، در جنگ عین‌الجالوت در سوم سپتامبر ۱۲۶۰ و کشته شدن بسیاری از فرماندهان مغول و از جمله اعدام کیتبوقانیان یا امیر کیتبوقا به دستور سلطان مصر، که نخستین ناکامی آنها محسوب می‌شد، خطر آنان برطرف گردید. سایه سنگین مغولان مدتها بر آناتولی گسترده بود و شرایط و موقعیت آن بارها به وسیلهٔ مغولان حاکم در ایران دگرگون گردید، اما همچنان به صورت گهوارهٔ واپسین امپراتوری اسلامی بر جای ایستاد. ایران زمین به راستی در هم کوبیده شد، اما بخش‌هایی از آن در امان ماند. در جنوب، سلسله‌های محلی داوطلبانه خود را تسلیم مغولان کردند و در نتیجه نه تنها شهرهایشان از غارت و چپاول مصون ماند، بلکه به رونق خود ادامه داد. فارس آن سرزمین باستانی بار دیگر کانون ناسیونالیسم ایرانی شد و شهر شیراز شاهد رُستن گل‌های فرهنگ ایرانی پس از دوران مغول بود. کسانی چون قطب‌الدین شیرازی (۱۳۱۱-۱۲۳۷) منجم، ریاضیدان، عالم فیزیک، فیلسوف و مترجم، کسی که شرح قابل قبولی از قوس قزح نوشت که سیصد سال بعد دکارت بار دیگر مطرح کرد و قوام‌الدین شیرازی، معمار مسجد گوهرشاد که در هنر معماری ایرانیان بی‌بدیل بود و یا شاعرانی که همه می‌شناسیم. بخش‌های ویران شده از تاخت و تاز مغولان نیز با شتاب بازسازی شد. چنگیزیان که فطرتاً از شهر و شهرنشین بیزار بودند، پس از حملات نخستین، آرام گرفتند و خود باعث برقراری نوعی ثبات سیاسی در ایران گردیدند و ایرانیان را تشویق به از سرگیری زندگی شهری و توسعهٔ صنعت و تجارت خویش نمودند. به فرمان مغولان بسیاری از

شهرهای ویران شده چون بخارا، هرات، گنجه، نیشابور، ترمذ و جز آن بازسازی شد. آنان از علمی که مفید تشخیص می‌دادند حمایت می‌کردند و پس از مسلمان شدن در ۱۲۹۵ میلادی به ترویج دانش و ادبیات اسلامی پرداختند. خان‌های مسلمان در سده چهاردهم بنای عظیمی در پایتخت دوم خود برای انجام آداب اسلامی برپا کردند.

فتوحات چنگیزیان در حقیقت از یک نظر، جان تازه‌ای به تمدن بی‌رمق خاورمیانه بخشید. همانند فاتحان اولیه عرب که برای نخستین بار تمدن‌های شرق مدیترانه و تمدن ایران را در دولت واحدی گرد آوردند، و بنیانگذار عصر باشکوهی در زمینه روابط فرهنگی و اجتماعی به شمار رفتند، مغولان نیز برای اولین بار تمدن‌های خاورمیانه و شرق دور را تحت لوای یک سلسله جمع کردند تا از فعالیت‌های مشترک خویش در زمینه تجارت و فرهنگ بهره‌مند شوند. مغولان باب روابط سودآور دوجانبه با اروپاییان را گشودند. بسیاری از اروپاییان از به قدرت رسیدن فرمانروایان غیرمسلمان در خاورمیانه استقبال کردند و به جستجوی راه زمینی مناسب به چین پرداختند. دستاورد بی‌بدیل برقراری این گونه مناسبات، کتاب فاخر جامع‌التواریخ نوشته مورخ بزرگ ایرانی رشیدالدین (۱۳۱۸-۱۲۴۷) است. رشیدالدین فضل‌الله پیش از مسلمان شدن یهودی بود، طبیعی همدانی و مورد اعتماد غازان خان و پسرش اولجایتو، معروف به سلطان محمد خدابنده، هشتمین سلطان سلسله ایلخانیان که وظیفه داشت تاریخ جهان را به قلم دهد. او در انجام این وظیفه، گروهی گرد آورد شامل دو دانشمند چینی، یک رهبان بودایی از کشمیر، یک مغول آگاه از سنن قبیله‌ای، یک راهب از قوم اروپایی فرانک و شماری از پژوهشگران ایرانی. رشیدالدین به یاری اینان تاریخ جهان را از سرزمین انگلستان تا به چین تدوین کرد. او و دستیارانش در کوشش برای نگارش تاریخ جهان از تمدن‌های خود فراتر رفتند و از این نظر نیم هزاره از اروپا پیشی داشتند.

آسیب و خسران فاتحان مغول در یک منطقه دایمی شد. بغداد و عراق دیگر هرگز به موقعیت خود در جهان اسلام بازنگشتند. از جمله لطمات حاصل از یورش مغولان، فروپاشی تشکیلات داخلی حکومت و نابودی شبکه آبیاری آن خطه بود که تنعم و حتی بقای کشور به آن بستگی داشت. حال آن که در ایران، تحت رژیم جدید، نظم و رونق به مملکت بازگشت. عراقیان برخلاف ایرانیان اشتیاقی برای بازسازی ویرانه‌ها از خود نشان ندادند.

فرمانروایان مغول در ایران، آذربایجان را به پایتختی خویش برگزیدند و در تبریز اقامت کردند. جایی که به زودی مبدل به شهری بزرگ و ثروتمند شد. عراق اینک ولایتی دورافتاده به نظر می‌رسید گرفتار ایلغارهای مصیبت‌بار بدویان عرب که در مناطق ویران شده به دست چنگیزیان سکنی گزیدند و برخلاف مغولان آن را خانه و مأوی خویش دانستند.

درهٔ دجله و فرات از آن هنگام از ممالک مدیترانه جدا گردید. با مرکزیت یافتن ایران، عراق به حاشیه رانده شد و دیگر نمی‌توانست از سوی شرق مسیر ارتباط بازرگانی با غرب باشد. راهی که اینک نواحی شمال و شرق، یعنی آناتولی و بخشی از قلمرو ایران و از سمت غرب و جنوب، مصر و دریای سرخ جایگزین آن شده بودند. این چنین بود که عراق و شهر خلفای آن بغداد به دست فراموشی سپرده شد و گرفتار سده‌ها رکود و فروماندگی.

در ایام پس از فروپاشی خلافت، شقاق میان دو تمدن بزرگ خاورمیانه آشکارتر شد. شمال، حوزهٔ تمدن ایرانی بود و فلات ایران مرکز آن، که از جانب غرب تا آناتولی و ماورای اراضی اروپایی تصرف شده به وسیلهٔ ترکان گسترده بود و از سمت شرق تا آسیای مرکزی و امپراتوری اسلامی جدیدالتأسیس در هند. در این ممالک، عربی به عنوان زبان مذهب و دانش مذهبی، مقولات حقوقی، سنت و الهیات باقی ماند، اما ادبیات عربی چندان مورد توجه قرار نگرفت. زندگی و فعالیت‌های ادبی و هنری تحت تأثیر سنن ایرانیان مسلمان بود که از دوران «اینترمتسوی ایرانی» آغاز و در زمان سلسله‌های حکومتی ترکان تداوم یافت و در عصر چنگیزیان و جانشینان آنان به رنسانس جدیدی دست یافت. در ایران زمین، پارسی همچنان زبان فرهنگ و گفتگو میان مردم بود. در شرق و غرب ایران، آسیای مرکزی و آناتولی زبان و ادبیات تازه‌ای در میان ترکان رواج یافت که عمیقاً تحت تأثیر ایران عهد کلاسیک قرار داشت.

در جنوب حوزهٔ تمدنی ایران، مراکز تکلم به زبان تمدن قدیم اعراب، ولایت ویران شدهٔ عراق و حوزهٔ جدید مصر بود که از سوی غرب و جنوب در قارهٔ آفریقا گسترش داشت. در آن سرزمین‌ها، به رغم نفوذ هنری و به ویژه معماری ایرانیان، زبان و ادبیات پارسی چندان شناخته نبود و فرهنگ ادبی آنها همچنان تابع عناصر عربی قدیم بود.

از نظر سیاسی ترکان و مغولان همه جا حاکم بودند. سلسله‌های ترک و مغول در تمام کشورها، از مدیترانه تا آسیای مرکزی و هند، زمام امور را به دست داشتند. در امپراتوری مصر و سوریه نیز مالیک فرمان می‌راندند، کسانی که در اصل ترک بودند و عمدتاً وابسته به دولت قپچاق واقع در شمال دریای سیاه. آنان به مرور ایام جای به چرکس‌ها که خود را آدیغه می‌خواندند و دیگر قبایل قفقازی سپردند. سیف‌الدین برقو سلطان مصر (۸۰۱-۷۸۴) خود از چراکسه بود و اولین سلطان مصر از سلسلهٔ مالیک بُرجی.

در آن عصر دوگانگی فرهنگی و درگیری‌های سیاسی میان دو حوزه تمدنی، مذهب تنها عامل مهم وحدت میان آنها بود. مکتب تازه صوفیگری که از زمان مصالحه میان عرفان و بنیادگرایی امام محمد غزالی، استاد مدارس نظامیهٔ بغداد و نیشابور، همه جا رو به گسترش بود، در این همبستگی نقش مهمی داشت. هر چند امید می‌رفت که احیای دوبارهٔ تسنن در سدهٔ یازدهم راهگشای برقراری نوعی اتحاد اسلامی باشد، اما آن نهضت نیز راه به جایی

نبرد.

در این دوران پُر جنب و جوش، مردمان عامی ولایات و چادرنشینان، محلی از اعراب نداشتند، به رغم آن که گروه اخیر به هنگام فروپاشی تشکیلات حکومتی و مهاجرت‌های گسترده اعتبار زیادی پیدا کردند. قبایل ترک عمیقاً تحت تأثیر صوفیگری قرار داشتند. آنها نخست به دست طلاب و صوفیان خانه به دوش به اسلام گرویده بودند، مرشدانی که آموزه‌هایشان با اصول‌گرایی سُنیان همخوانی نداشت. اینان پویندگان راه و سرابی بودند که غزالی پیش پایشان گذاشته بود.

ضربه فتوحات و فرمانروایی کافرکیشان، عالمان الهی و مردمان مسلمان را به آغوش یکدیگر سوق داد. از آن پس صوفیان و خشکه مقدسان، پیرو آیین واحدی شدند. هر چند که آداب عبادت و زیارت آنان تفاوت بسیار داشت، اما تیغ و شمشیری میانشان نبود. از سده سیزدهم تظاهر به برادری صوفیانه از جمله خصایل زندگی مذهبی مردم بود. صوفی و صوفیگری عامل اتحاد اسلام و اسلامیان گردید و مبشر شور و اخلاص دینی. در آن دوران، عرفان، بُن مایه فرهنگ عقلانی محسوب می‌شد و گاه حتی اساس قدرت سیاسی. سلسله‌های حاکم در ایران و ترکیه که در آستانه عصر مدرنیته برای سروری در خاورمیانه با هم مبارزه می‌کردند، در اصل به شدت تحت تأثیر آموزه‌ها و تشکیلات صوفیان بودند.

فصل هشتم

دوران پس از مغول

در سده‌های پس از فتوحات مغولان و فروپاشی دستگاہ خلافت، سه کانون عمده قدرت، در خاورمیانه سربرآورد: ایران، عثمانی و مصر.

در ایران شاخه‌ای از خانان مغول فرمان می‌راندند که نخست کافرکیش بودند و سپس به اسلام گرویدند، هر چند که پاره‌ای از خصلت‌ها و سنت‌های مغولی خویش را از دست ندادند. مصر تحت فرمان ترکان بود و امیران مسلمان بر آن حاکمیت داشتند. مصریان تا مدتی سروری مغولان را تاب آوردند، که از نظر فرهنگی شباهت انکارناپذیری با مغولان حاکم در ایران داشتند. ترکیه به وسیله سلاطین مملوک اداره می‌شد که بیشترشان ترک بودند. به رغم مقاومت پیروزمندانۀ سلاطین مملوک در برابر یورش مغولان، از ایستادگی در مقابل دیگر فرمانروایان زمان خود بازماندند. دو خان مغول دیگر هم در حاشیۀ خاورمیانه، یعنی در روسیه و آسیای مرکزی برمسند قدرت بودند که آنان نیز تا اندازه‌ای بر سیاست حاکم در جهان مغولان نقش داشتند. این خانان، به خصوص پس از گرویدن به اسلام، در اوضاع سیاسی خاورمیانه اعمال نفوذ می‌کردند.

ایران کانون اصلی قدرت محسوب می‌شد. هلاکوخان پس از فتح بغداد، روانۀ شمال غرب گردید و از همان منطقه، تقریباً به مدت هشتاد سال، او و جانشینانش بر ایران و کشورهای اطراف فرمان راندند. خوانین مغول ایران «ایلخانیان» یا «خوانین محلی» خوانده می‌شدند. عنوانی که نشانهٔ تابعیت و سرسپردگی هر یک از آنها به خوانین بزرگ مستقر در مغولستان بود و پذیرش بی‌چون و چرای حاکمیت آنان. ایران در زمان حکومت ایلخانیان، به طور کلی در صلح و آرامش به سر می‌برد. ایلخانیان پیش از پذیرش آیین اسلام، با پیروان ادیان دیگر مدارا می‌کردند و تبعیضی نسبت به آنان روا نمی‌داشتند. عملیات برون‌مرزی آنها در پیگیری فتوحات به سوی غرب خلاصه می‌شد. ایلخانیان در آناتولی سلاطین سلجوقی را بی‌اعتبار ساختند و به تصرف بخشی از سرزمین آنان و خراج‌گزار کردن امیران آناتولی

رضایت دادند. از نظر ایلخانیان جنگ بر ضد سلاطین مملوک از اهمیت بیشتری برخوردار بود.

هلاکوخان در سال ۱۲۵۹ میلادی در رأس نیرویی از تبریز عازم فتوحات جدید شد. او پس از عبور از ارمنستان و بخش علیای بین‌النهرین رو به جنوب گذاشت و عازم سوریه گردید و دمشق و حلب را به تصرف خویش درآورد. اما در ۱۲۶۰ در ناحیه عین‌الجالوت یا چشمه جالوت، قریه‌ای در ناحیه فلسطین که پیش از آن بارها صحنه کارزار مسلمانان و صلیبیان بود، لشکری از سپاه مغولان به فرماندهی آباقاخان پسر و جانشین هلاکو از ممالیک مصر شکست سختی خورد. فرماندهی نیروهای ممالیک را یکی از ترکان قپچاق به نام بیبرس (الملک الظاهر رکن‌الدین) به عهده داشت. لشکریان مصری با بهره‌گیری از فرصت پیش‌آمده سراسر سوریه را اشغال کردند و کوشش مکرر مغولان برای بازپس گرفتن سوریه ناکام ماند.

در این دوران یک سلسله رفت‌وآمدهای سیاسی و مأموریت‌های دیپلماتیکِ جالب، اما بی‌نتیجه میان مغولان و اروپای مسیحی صورت گرفت که هدف از آن حمله از دو سوی به دشمن مشترک مسلمانان بود. هر چند کوشش آنان به نتیجه‌ای نرسید و بیبرس که اینک به عنوان چهارمین سلطان از سلسله ممالیک بر مصر حکومت می‌راند با برقراری روابط دوستانه با برکه‌خان حاکم دولت نوین مغولان در روسیه، طرح آنان را با شکست مواجه ساخت. برکه‌خان که خود را مستقل می‌خواند، اولین شاهزاده مغول بود که مسلمان شد و آیین اسلام را در قلمرو خویش رواج داد، سرزمینی که به آلتون اردو یا اردوی زرین شهرت یافت. هنگامی که باتوخان برادر برکه و فاتح روسیه در ناحیه ولگای سفلی مستقر گردید، مملکتی به نام اردوی زرین تأسیس کرد که تا سال ۱۵۰۲ میلادی برقرار بود. نام اردوی زرین خطابی بود که روس‌ها پس از دیدن قبه‌های طلایی خیمه‌های باتوخان به آن سرزمین دادند، حال آن‌که در مآخذ شرقی به دشت قپچاق شهرت داشت. روسیه تا ۲۵۰ سال بعد از ۱۲۳۷ میلادی، دانوب و بلغارستان تا سال ۱۳۱۰ میلادی تحت حاکمیت امپراتوری اردوی زرین بود. پس از باتوخان که سرای در نزدیکی استالینگراد سابق را در ۱۲۴۲ پایتخت خویش ساخت و امیر تیمور یکصد و پنجاه‌وسه سال بعد آن را ویران کرد، برادرش برکه‌خان بر تخت سلطنت نشست (۶۴-۶۵۵ ق). اردوی زرین تنها دولتی بود که تاکنون روسیه را به تصرف درآورده است و آثار و عواقب اجتماعی آن نظام هنوز در خلیقات و رفتار مردم روسیه پابرجا است.

درگیری میان ایران و مصر، حتی پس از مسلمان شدن غازان خان، هفتمین سلطان سلسله ایلخانیان در ۱۲۹۵ میلادی تا چند دهه ادامه داشت، تا آن‌که در سال ۱۳۲۳ صلح نهایی بین طرفین برقرار گردید. در همین ایام سلطنت ایلخانیان مانند حکومت‌های پیش از

خود، دچار نابسامانی شد و بعد از مرگ ابوسعید بهادرخان در ۱۳۳۶ بار دیگر ایران مدت کوتاهی به شماری دولت‌های کوچک تجزیه گردید که به وسیله حکام محلی اداره می‌شد. ابوسعید بهادرخان در هفدهم ژوئیه ۱۳۱۸ رشیدالدین فضل‌الله وزیر و پسرش خواجه ابراهیم را به اتهام ناروای مسموم کردن پدرش الجایتو (سلطان محمد خدابنده) از پای درآورد.

در همین ایام امیر تیمور که در روزگار جوانی در خدمت بعضی از امرای ماوراءالنهر بود، عاقبت در همان سرزمین به قدرت رسید و صاحب لقب صاحبقران شد. می‌گویند هنگامی که تاتاران برای نخستین بار با آهن آشنا شدند و برخلاف فلزاتی که می‌شناختند از عهده خم کردن آن برنیامدند آن را تیمور خواندند. لقبی که از آن پس به بزرگان خویش دادند و بیش از نیم‌هزاره بعد استالین در سال ۱۹۱۳ بر خود نهاد. تیمور به راستی عظیم‌جنه و آهنین اراده بود. او به هیچ چیز کمتر از فتح جهان رضایت نمی‌داد. معتقد بود چون تنها یک خدا در آسمان است، باید تنها یک رهبر در زمین باشد. او پس از فتح خوارزم و جُند به خیال کشورگشایی افتاد. نخست در ۱۳۸۰ میلادی به ایران یورش آورد. در اصفهان حدود ۱۵۰ هزار نفر را به تیغ کشید، در نزدیکی دهلی یکصد هزار نفر اسیر هندی را سر بُرید و در سیواس چهارهزار ارمنی را زنده به گور کرد. در بغداد به هر یک از بیست هزار لشکر خود فرمان داد تا دو سر آدمی برایش هدیه ببرند. ماجرای به قفس افکندن بایزید یلدریم یا بایزید صاعقه، سلطان عثمانی پس از جنگ آنقره (آنکارا) در سال ۱۴۰۲ بِن مایه نمایشنامه «تیمورلنگ» نوشته کریستوفر مارلو (۹۳-۱۵۶۴) شاعر و نویسنده انگلیسی شد. تیمور به آناتولی یورش برد و سپس هنگامی که در سال ۱۴۰۵ آماده حمله به چین می‌شد، از تبی که از فرط کوفتگی گرفتارش شده بود و یا به گفته ادوارد گیبون به علت مصرف بیش از حد آب یخ، درگذشت.

امیر تیمور در یکی از قبایل ترکِ مسلمانِ مغول تبار به نام کَش در ناحیه بخارا که به خاطر خرمی به «شهر سبز» شهرت داشت زاده شد. او به واسطه ازدواج با خواهر امیر حسین والی، لقب گورکان، به معنی داماد یافت و به همین خاطر اعقاب او را گورکانیان نیز می‌خوانند. تیمور از جانب مادر نسبت به خاندان چنگیز می‌برد، ادعایی که با افتخار بر سنگِ گورش در سمرقند نقر است. او سپاهی مرکب از مغول و ترک تحت فرمان داشت که مغولان در آن ارجحیت داشتند، هر چند شمار ترکان بیشتر بود. برخلاف حاکمان اولیه مغول مدعی بود که مسلمانی مؤمن است و به رغم خرابی‌های بسیاری که به بار آورد، تظاهر می‌کرد که برای مسلمانان و اماکن مقدسه آنها احترام قایل است. فتوحات او که ویرانگرتر از هلاکوخان بود، آخرین بلا و مصیبتی است که از هجوم قوم آلتائی بر مردمان ساکن این خطه از جهان وارد آمد. با مرگ امیر تیمور رستاخیز جماعت صحرائشین که در سده دهم آغاز شد

و چهره‌خاورمیانه را دگرگون ساخت، به پایان رسید. هر چند که نفوذ قبایل تداوم یافت و از آن مهم‌تر ورود صحرائشینان و چادرنشینان به ساختار جامعه شهری و فرهنگی خاورمیانه بود.

امیر تیمور که جهانگشایی بزرگ و شطرنج‌بازی ماهر بود، نتوانست فتوحات خویش را در یک امپراتوری سامان دهد، هر چند که سی‌وپنج بار لشکر کشید و تاج بیست‌وهفت سلطان را بر سر نهاد. پس از مرگ، متصرفات پهناورش، از دیوار چین تا به مسکو و از دهلی تا آناتولی از هم پاشید. اما عثمانی‌ها و مملوک‌ها بقای خویش را در آناتولی و سوریه تداوم بخشیدند. در غرب ایران، بین‌النهرین و آناتولی شرقی دو قبیله ترکمن معروف به قراقویونلو و آق‌قویونلو حاکمیت خویش را برقرار کردند. نامی برگرفته از نقش گوسفند سپید و سیاهی که بر روی علم خویش داشتند و شمایل توتم قدیم تبارشان بود. خاندان تیمور تنها در شرق ایران و ماوراءالنهر بر جای ماندند. پایتخت‌های آنان، بخارا و سمرقند و به خصوص هرات کانون فرهنگ درخشانی شدند. تیموریان به دانش و هنر و معماری علاقه فراوان داشتند و به ادبیات فارسی و ترکی نیز. الغ‌بیگ، پسر شاهرخ تیموری و نواده امیر تیمور، شیفته ریاضیات و نجوم بود و اهل خط و کتاب. سلطان حسین بایقرا از شاهان سلسله تیموریان که سی‌وهشت سال سلطنت کرد، درباری پُرشکوه داشت و خود شعر می‌سرود. علیشیر نوائی شاعر و نویسنده ترکی و فارسی‌نویس که در مرگ عبدالرحمان جامی (۸۹۸ق) صاحب‌عزا بود، وزارت او را به عهده داشت. در کتابخانه بایستقر پسر میرزا شاهرخ تیموری یکی دیگر از شاهزادگان اهل ادب و هنر، حدود چهل خطاط برای وراقی و نسخه‌پردازی مشغول کار بودند که سرپرستی آنان را جعفر بایستقری، صاحب نسخه‌ای معروف از شاهنامه به عهده داشت.

عصر تیموریان برای ترکان نیز دوران پُرشکوه ادبیات کلاسیک شمرده می‌شود. آنچه که در آن زمان به قلم رفته، در گسترش فرهنگ مردمان ترک از قسطنطنیه تا هندوستان و شرق دور تأثیر بسزایی داشته است.

کانون فرهنگی در کشورهای عرب زبان، در نهایت از عراق به مصر منتقل گردید. عراق به علت نابسامانی و فترت و دوری از ناحیه مدیترانه که به زودی معبر بازرگانان و مهاجمان می‌شد، دیگر نمی‌توانست پایگاه قدرت مسلمانان در عصر صلیبیان باشد. بدین جهت مصر جانشین عراق شد. کشوری بر سر راه بازرگانان دوران میانه و دره‌ای حاصلخیز در راستای رودی یگانه که بنا به ماهیت طبیعی خویش در انتظار حکومتی متمرکز بسر می‌برد. مصر پایگاه جنگ‌های بازپس‌گیری سرزمین‌های مسلمانان از صلیبیان بود، هر چند که خود به هنگام، آنان را از خاور نزدیک رانده بود. مصر تدارکات موردنیاز ممالیک را برای فاتح آمدن بر لشکر ایلخانان فراهم کرده بود و بخش اعظم جهان عرب را از حمله مغولان

نجات داده بود.

در اواسط سده سیزدهم، سلسله ایوبیان که صلاح‌الدین ایوبی بنیان‌گذار آن بود، رو به ضعف گذاشت و قدرت واقعی به دست ممالیک افتاد. واپسین بحران سیاسی دوران سلطنت ایوبیان در مصر به سال ۱۲۵۰ میلادی رخ داد و آن هنگامی بود که ملک صالح ایوب در بحبوحه ششمین جنگ صلیبی درگذشت. کارزاری که لوئی نهم مشهور به سن‌لوئی، پادشاه فرانسه فرماندهی جنگجویان مسیحی را به عهده داشت. شجاعت و کاردانی شجرالدین کنیز و سپس زوجه ملک صالح، در پنهان داشتن مرگ شوی خویش تا ورود توران شاه ناپسریش، از بین‌النهرین، تا حدی مانع زیاده‌خواهی‌های ممالیک شد. اما آنان که برای حفظ قدرت سیاسی خود از هیچ کاری رویگردان نبودند، توران شاه را معدوم و با آگاهی از عواقب کار خود شجرالدین را بر تخت نشانادند. شجرالدین نخستین زنی بود که در دوره اسلامی بر کرسی حکومت نشست. آوازه به قدرت رسیدن یک زن چنان مصیبتی مهلک در سراسر جهان اسلام پیچید. امیران ایوبی سوریه از شناسایی حاکمیت او سر باز زدند. مستعصم واپسین خلیفه عباسی که در غرقاب فساد و تباهی غوطه می‌خورد و طومار خود و خاندانش در حال پیچیده شدن بود، لب به اعتراض گشود و زنی را که زمانی از میان کنیزان خویش تقدیم فرمانروای مصر کرده بود لایق حکومت کردن در یک سرزمین اسلامی ندانست.

جلال‌الدین سیوطی مورخ نامدار ایرانی تبار عصر ممالیک در تاریخ الخلفاء می‌نویسد: خلیفه به ممالیک فرمان داد تا به جای آن زن کنیز، برای خویش یک سلطان انتخاب کنند. خلیفه نوشت: «اگر در میان شما دیگر مردی وجود ندارد که بر تخت بنشانید، به ما اطلاع دهید تا برایتان یک مرد بفرستیم.»

در سال ۱۲۵۶ میلادی به رغم آن که خطبه به نام ملک اشرف دوم، از نوادگان ملک کامل اول خوانده شد، اما زمام امور دولت در دست عزالدین ایبک مملوک بود که اندکی بعد در مقام نخستین سلطان ممالیک مصر جانشین ایوبیان گردید.

در دوره ایوبیان فرهنگ شرقی جدیدی پدید آمد که در هنر و آداب درباری تأثیر بسزایی بر جای نهاد. فرهنگی که به وسیله صلیبیان به اروپا منتقل گردید و بسیاری از آداب شهسواری اروپایی برگرفته از همین فرهنگ و سنت ایوبیان بود.

در سال ۱۲۶۰ میلادی بیبرس سردار مملوک، پس از کسب پیروزی در مقابل مغولان، خود را سلطان نامید. او نیز مانند صلاح‌الدین، مصر و سوریه را متحد ساخت که این بار استمرار بیشتری یافت و دشمنان خارجی دولت جدید در شرق و غرب را شکست داد. بیبرس نظام جدیدی وضع کرد و تشکیلات امنیتی دقیقی به وجود آورد و برای اطلاع‌رسانی از کیوتر استفاده می‌کرد. زمانی که در سال نخست حکومتش یکی از خاندان عباسی به نام

احمد، از تریس مغولان، به دربار او پناه آورد، بیبرس آن شاهزاده عباسی را با لقب المُستَنصِر بالله به شکلِ صوری بر تخت خلافت نشانند و مدعی شد که دستگاهِ خلافت از بغداد به قاهره منتقل شده است. مقصودِ سلطانِ مصر از این اقدام سیاسی آن بود که شهرهای مذهبی حجاز را تحت استیلای خویش در آورد. این به اصطلاح خلفای قاهره قدرت اجرایی نداشتند و تنها در مراسمی مانند بر تخت نشستن سلاطین جدید حضور می‌یافتند. زمانی که مصر در سال ۱۵۱۷ به تصرف ترکان عثمانی درآمد حیات سیاسی این خلفا به آخر رسید. نظام اجتماعی و اقتصادی دوران بیبرس و جانشینانش برگرفته از موازینی بود که ایوبیان از سلجوقیان آموخته و در مصر و سوریه رواج داده بودند. از سوی دیگر مالیک، تحت تأثیر آداب و سنن مغولی و مهاجران شرقی آنها بودند که در مصر پیشینه کار و فعالیت داشتند و در آن سرزمین خدمت می‌کردند. نفوذ مغولان در میان مصریان که سرزمین‌شان سنگر اصلی مقاومتِ اسلامیان محسوب می‌شد، چشمگیر بود و مالیک تا مدت‌ها از تاکتیک‌های نظامی و سلاح و حتی پوشاک و رسوم مغولی پیروی می‌کردند.

به هر یک از نظامیان ارشد مالیک، برای مدت عمر و یا در حدود آن زمینی واگذار می‌شد. این قبیل افسران معمولاً در ملک خویش اقامت نمی‌کردند، بلکه در قاهره و یا شهر عمده منطقه تیول واگذاری بسر می‌بردند. آنان به درآمد حاصل از زمین اهدایی، بیشتر از تملک کامل آن علاقه نشان می‌دادند. در نتیجه برخلاف نظام فئودالی حاکم بر غرب، واگذاری این قبیل املاک به اشرافِ نظامی، باعث پدید آمدن حاکمیت و مشروعیت قدرتمند نظام فئودالی نشد. در غرب، دولت‌های مرکزی مُشوق واگذاری املاکِ وسیع از سوی زمین‌داران بزرگ به اشراف درجه دوم بودند. این قبیل اشراف نیز به نوبه خود برای اداره آن زیردستانی برمی‌گزیدند. در نتیجه، سلسله مراتبی از واسال‌ها یا باج‌گزاران تشکیل شد. واسال‌ها موظف بودند که از جان و مقر اشرافی و خاندانِ سنپور خویش دفاع کنند و به هنگام جنگ به خدمت او درآیند. در دورانِ مالیک، نه از سنپور و خاوند، نشانی بود و نه از کاخ و کوشک اربابی. از طرف دیگر تقسیم اراضی به صورت اقطاع دایمی نبود و به سیاست ارضی حکومت در هر زمان بستگی داشت.

مالیک خود به صورت برده به مصر آورده شدند و تربیت و آموزش یافتند. آنان در آغاز بیشتر از مردمان ترک قپچاق بودند، برخاسته از سواحل شمالی دریای سیاه. بعدها گروه‌هایی از دشت‌های متعلق به مغولان و دسته‌جاتی از نژادهای دیگر، به خصوص گُرد، قفقازی، گهگاه یونانی و حتی اروپایی به آنها افزوده شدند. ترکی و قفقازی زبان طبقه ممتاز آنها بود و بسیاریشان از جمله بعضی از سلاطین نمی‌توانستند به راحتی به زبان عربی تکلم کنند. دولت مالیک که بیبرس و جانشینانش سبب رونق و گسترش آن شدند، دارای سازمان اداری دوگانه بسیار پیشرفته‌ای بود، شامل بخش اداری و بخش نظامی. تا سال ۱۳۸۳

میلادی سلاطین مملوک به شیوهٔ موروثی جانشین یکدیگر می‌شدند. پس از آن و در عهد حکومتِ ممالیکِ قفقازی تاج و تخت به لایق‌ترین فرماندهٔ نظامی واگذار می‌گردید. پس از مرگ هر سلطان، پسر او تا هنگام تصمیم‌گیری دربارهٔ فرمانروای اصلی، به صورت تشریفاتی و موقت بر تخت می‌نشست.

تجارت با اروپا و به ویژه دادوستد میان اروپا و نواحی دورتر شرق، از راه خاور نزدیک، برای مصر چه از نظر نیازمندی‌های داخلی و چه از لحاظ درآمد گمرکی اهمیت حیاتی داشت. دولت ممالیک در دوران‌های شکوه و عظمت خویش حافظ و مشوق تجارت بود. اما خطر مغول که بیبرس با آن مقابله کرده بود، همچنان وجود داشت. در سال ۱۴۰۰-۱ لشکریان ترک و مغول تیمور به سوریه یورش بردند و دمشق را غارت کردند. طاعون و ملخ و خسروانی که بدویان افسارگسیخته به بار آوردند، کار مغولان واپس‌نشسته را تکمیل کرد و به توانِ نظامی و اقتصادی دولت ممالیک چنان ضربه‌ای وارد ساخت که دیگر هرگز از آن کمر راست نکرد.

در سدهٔ پانزدهم نارسایی‌های اقتصادی و پولی، موجب پیش‌گرفتن سیاست مالی تازه‌ای به منظور حداکثر استفاده از درآمد حاصل از حمل و نقل کالا شد. روش جدید متکی بر ترانزیت کالا بود. افزایش قیمت ناشی از اجرای این سیاست اقتصادی، باعث واکنش اروپاییان گردید که نقش عمده‌ای در زندگی اقتصادی مصر داشتند.

قونیه یا روم، مرکز و غرب آناتولی که در لوای حکومتِ سلاطین سلجوقی به مرور ایام به یک دولتِ اسلامی مبدل شد، جزئی از تمدن اسلامی خاور نزدیک و میانه به حساب می‌آمد. مردمان مرزنشین و قبایلی که با حفظ استقلال سیاسی خود آن مملکت را تصرف و مستعمره کرده بودند، پس از قوام گرفتن سلطنت سلجوقی به زیرسلطهٔ آنان درآمدند و اعتقاداتشان تابع سلسله مراتب مذهبی فاتحان شد. دیرینِ مسلمان، اهل علم، حقوقدانان، دیوانیان، بازرگانان و هنرمندان به سرزمین‌های جدید رفتند و سنت قدیم و اصیل تمدنِ شهری و انگاره‌های اسلام کلاسیک را در آنجا رواج دادند. ضربهٔ وارده از حملهٔ مغول بر دولت سلجوق چنان شدید بود که پس از نیم سده حضور ضعیف در منطقه، در نهایت در آستانهٔ سدهٔ چهاردهم از پای درآمد. با سقوط حکومت مرکزی و هجوم مهاجران چادرنشین ترک به آناتولی که خود از برابر مغولان گریخته بودند، درگیری‌های مرزی از سر گرفته شد. در اواخر سدهٔ سیزدهم و اوایل سدهٔ چهاردهم، رخنهٔ دراویش در مذهب رایج و تداوم جنگ و گریز در مرزها، زندگی سیاسی و نظامی در آناتولی را در چنگال خویش می‌فشرد. موج تازهٔ تهاجم علیه بیزانس باعث گسترش نقش ترکانِ مسلمان در سرتاسر آناتولی غربی گردید.

یکی از اماراتی که در فتوحاتِ جدید سهم بود، به قالب امپراتوری گسترده و

قدرتمندی سربر آورد. امپراتوری که نام خود را از بنیان‌گذارش برگرفت، یعنی عثمان اول (۱۳۲۶-۱۲۵۹) مشهور به عثمان غازی، پسر ارطغرل که تابع سلاجقه قونیه بود و در جنگ آنها با رومیان شرکت داشت. موقعیت جغرافیایی آن امیرنشین در شرق دور، در مرزهای بیزانس و بیتینیا، سرزمینی قدیمی در کناره دریای سیاه و مرمّره و در حاشیه خطوط دفاعی قسطنطنیه بی‌بدیل بود و می‌توانست از هر طرف مورد حمایت قرار گیرد. عثمان غازی و جانشینانش دائماً با بیزانسی‌ها در حال جنگ و گریز بودند. در سال ۱۳۲۶ میلادی بورسه که در ایام قدیم پروسا نام داشت و پایتخت بیتینیا بود و در عصر امپراتوری روم پُروتوق، به تصرف عثمانیان درآمد و پایتخت آنان شد. در ۱۳۵۴ میلادی نیروهای عثمانی از داردانل گذشتند و رو به سوی اروپا نهادند و ظرف چند سال شبه‌جزیره گالیپولی و سپس آندرنوپل یا ادرنه را متصرف شدند که به مدت تقریباً یکصد سال پایگاه آنها در اروپا محسوب می‌شد. آن شهر را هادریانوس تجدید بنا کرده بود و رومیان آن را هادریانوپولیس یا شهر هادریانوس نامیدند. در همین شهر امپراتور والنس در سال ۳۷۸ میلادی از ویزیگوت‌ها شکست خورد و کشته شد.

پیروزی عثمانی‌ها بر صرب‌ها، بلغاری‌ها و اشغال کوسوو (۱۳۸۹) سبب شد تا بخش اعظم شبه‌جزیره بالکان تحت استیلا آنها قرار گیرد و بخش آزاد آن نیز به شیوه ملوک‌الطوایفی اداره شود. این قبیل پیروزی‌ها مقدمه‌ای بود برای پیشرفت عثمانیان در مقدونیه، بلغارستان و صربستان. هر جنگ پیروزمندانه عثمانیان طلیعه موفقیت بعدی آنها در اروپا، با توسل به شیوه‌های صلح‌آمیز بود. ظهور ترکان در صحنه اروپا تنها جنبه نظامی نداشت. همزمان با ورود آنها به اروپا، جنوایی‌ها به دیدارشان شتافتند و پس از سپردن تعهد پرداخت پول، برای جنگ با رقبای ونیزی خود از آنان درخواست کمک نظامی کردند. کانتاکوزنوس^۱ مورخ بیزانسی نوشت: «جنوایی‌ها قول دادند که مبلغ کلانی پول خواهند داد و این سند جالب باید همیشه در قلب سنا و مردم جنوا به ثبت برسد». با عقد نخستین پیمان بازرگانی عثمانی و جنوا در سال ۱۳۵۲ میلادی فصل تازه‌ای در روابط اروپا و خاورمیانه گشوده شد.

چهارمین سلطان عثمانی بایزید اول (۱۴۰۱-۱۳۸۹) ملقب به یلدیرم یا صاعقه بر سرزمین وسیعی در اروپا و آسیا فرمان می‌راند. سلطان جاه‌طلبی که می‌خواست چهره تازه‌ای به قلمرو خویش ببخشد. او پس از به انقیاد درآوردن امیرنشینان ترک در شرق، سراسر آسیای صغیر را به قلمرو خویش افزود.

فرمانروایان عثمانی، تقریباً از آغاز، خود را سلطان می‌خواندند و بایزید از خلیفه مستقر در قاهره خواست تا عنوان «سلطان روم» را به رسمیت بشناسد. این احیاء خطاب

قدیم سلاطین سلجوقی آناتولی یا روم بود و به پادشاهی مسلمان آناتولی بازمی‌گشت و شاید هم به امپراتوری اسلامی خاورمیانه.

پیروزی درخشان بایزید در سال ۱۳۹۶ در شهر پولیس، شهر قدیم یهودا در شمال غربی اورشلیم و در هم شکستن نیروهای مجاری، لهستانی و فرانسوی و شکست دادن شهسواران اروپای غربی و اعزام قوا برای آزادسازی بالکان بیش از پیش بر جاه‌طلبی او افزود، اما فاتحی بزرگ‌تر چشم بر او دوخته بود. گیبون درباره آن دو امپراتور گفته است: «یکی بی‌تاب از تحمل یک رقیب، و دیگری غافل از همتایی برتر». در نامه‌ای از تیمور به بایزید می‌خوانیم:

از چه روی، به خاطر چند پیروزی ناچیز، این همه گستاخ و بی‌خرد شده‌ای... ببندیش و توبه کن... تو چیزی بیش از یک مور نیستی، از چه سبب خواهان دریافتادن با فیلانی... بر حذر باش و بر سر عقل بیا!

بایزید پس از جنگ سرنوشت‌ساز ۱۴۰۲ در نزدیکی آنکارا به اسارت لشکریان تیمور درآمد. دست و پای او را زنجیر کردند و به چادر تیمور بردند که در حال بازی شطرنج با پسرش بود. می‌گویند به فرمان تیمور او را در قفسی آهنین و به گفته‌ای دیگر در تخت روانی محصور با میله‌های آهنی، به این سوی و آن سوی می‌بردند و خفت بر او روا می‌داشتند. خواری و مشقتی که هشت ماه بعد او را وادار به خودکشی کرد و به روایتی دیگر به سکتۀ قلبی درگذشت. تیمور پس از نابود کردن رقیب خطرناک خویش، به تاخت‌وتاز در آسیای صغیر پرداخت و وسعت متصرفات عثمانیان را به حدود آنچه بایزید در آغاز به ارث برده بود کاهش داد. تیمور با وعده و وعید به پسران بایزید آنان را به جان یکدیگر انداخت و به شورش دراویش که پس‌زمینه‌های اجتماعی داشت دامن زد.

در سال ۱۴۱۳ محمد اول، پنجمین سلطان عثمانی که جوان‌ترین شش فرزند بایزید بود، بر برادرانش فایق آمد. او برای حفظ یکپارچگی دولت عثمانی با مدعیان بسیاری دست و پنجه نرم کرد. نخستین نشانه‌های عظمت امپراتوری عثمانی در زمان مراد دوم (۱۴۴-۱۴۲۱) هریدا شد. او در اروپا یونانیان، مجارها و صلیبیان را شکست داد و در آسیای صغیر سرزمین‌های تصرف شده به دست بایزید را بازپس گرفت. آنگاه دوران آرامش و تثبیت امور امپراتوری فرا رسید، دورانی که سلاطین عثمانی دربار باشکوه اسلامی خویش را آراستند و به شاعران و نویسندگان و دانشمندان محبت روا داشتند. در ایام سلطنت مراد نوعی هویت ملی ترکی در ادبیات رواج یافت که سلطان مشوق آن بود و حتی خود دیوان شعری فراهم آورد. اهل قصه و قلم افسانه‌های مربوط به اغوزخان یا اغوزشاه را که می‌گفتند سلاطین آن عثمان از سلاله او هستند تدوین کردند.

عثمانیان در آستانه سده چهاردهم و در گذار از سال‌های آن، قوی و قوی‌تر شدند و از

۱۴۳۰ میلادی امورشان نظم و نسق گرفت.

سعدالدین، معروف به هوکافندی وقایع‌نگار سده شانزدهم دربار عثمانی شرح جالبی از نظام ترکان به دست داده است. او می‌نویسد:

شهریار نامدار... به شور و مشورت با وزرای دولت پرداخت. ماحصل گفتگوها آن بود که در آینده برای کار خدمت، باید به گزینش نوجوانان شجاع و زرنگ از میان بچه‌های کافران پرداخت. این نوجوانان پس از فراگرفتن تعلیمات اسلامی ... می‌بایست به جنگ کافران بروند... چندین نفر از طرف شاه مأمور انجام این کار شدند تا از کشورهای مختلف حدود هزار بچه کافر را جمع‌آوری کنند و آموزش دهند... تربیت آنها باید به وسیله علمای مذهبی صورت گیرد ... وقتی نور اسلام به قلوب این بچه کافران تابید و گردوغبار شرک ناشی از عبادات کفرآمیز از آنها زوده شد، با اعتقاد کامل به وظایفشان عمل می‌کنند... بهترین مواجب به آنها پرداخت می‌شود، روزی یک اسپر^۱ که با توجه به توانایی و لیاقتشان افزایش می‌یابد. به این افراد در مجموع پنی چری می‌گفتند... مردان شجاعی که در لشکرکشی‌ها و جنگ‌ها از خود مهارت زیادی نشان می‌دهند و باعث شهرت شهریار نامدار می‌شوند ... از آنجایی که پنی چری‌ها در انجام وظایف ارزشمند خود، به پیشرفت‌هایی دست یافته‌اند، دیگران هم در کمال صداقت می‌خواستند بچه‌هایشان برای آموزش پذیرفته شوند. در نتیجه ظرف مدت کوتاهی چندین هزار کافر پس از مسلمان شدن به افتخار و شهرت رسیدند.

این چنین بود که از توان مردمان مسیحی و روحیه جنگجویی حاکمان، در جهت خدمت به دودمان عثمانی بهره‌برداری شد. راه‌حل معضلی موجود ایجاد هماهنگی میان ارتش و دولت بود. ارتشی که هنوز خصلت‌های سنتی مرزن‌نشین خویش را حفظ کرده بود و دولتی که همچنان قواره اسلامی داشت و تا اندازه‌ای در تغییرات سیاسی و مذهبی عهد سلجوقیان و دوران‌های بعدی تعدیل یافته بود.

نهاد دین در عصر عثمانیان به اوج تکامل خود رسید و در تنواره سیاسی سنیان به همبستگی نهایی دست یافت. اینک اسلام به وسیله ساختاری نهادینه شده عرضه می‌شد، با سلسله مراتبی دقیق، روحانیان تحصیل کرده، با حوزه قضایی مشخص و وظایف و اختیاراتی تعریف شده، زیر نظر مقامی عالی‌رتبه، در قالب شریعت مقدس.

عثمانیان با به اجرا گذاشتن موازین حقوقی برگرفته از عناصر تمدن اسلامی و تبدیل شریعت اسلامی به قوانین لازم‌الاجرا در قلمرو یک دولت اسلامی، گامی اساسی در جهت تثبیت دو نهاد دین و حکومت برداشتند. آنان به روحانیان و قاضیان موقعیت، مشروعیت و قدرتی بخشیدند که در گذشته فاقد آن بودند. در سال ۱۴۵۱ محمد دوم بر جایگاه پدرش مراد تکیه زد. سلطان جدید وارث امپراتوری‌ای شد که دوباره بود. آناتولی اینک سرزمین قدیم اسلامی محسوب می‌شد برآمده از تمدن اسلامی خاورمیانه. روملی یا روملیا، نامی که

۱. Asper سکه نقره رایج در عثمانی برابر یک بیستم پیاستر.

ترکان بر ایالات اروپایی نهاده بودند، به تازگی تصرف شده بود. مردمان نواحی مرزی هنوز تحت تأثیر عقاید و عادات نواحی خود بسر می‌بردند و ایمانی التقاطی و عرفانی داشتند. میان دو خلافت قدیم و جدید در بورسه و ادرنه می‌بایست رابطه برقرار می‌شد. در بیست‌ونهم ماه مه ۱۴۵۳ دو سال پس از بر تخت نشستن سلطان و هفت هفته بعد از شروع محاصره قسطنطنیه، بچه کافران سابق و ینی‌چری‌های جدید دست به واپسین تهاجم خود زدند و دیوارهای شهر را فرو ریختند. در آن جنگ و بلوای تاریخی کنستانتینوس یا قسطنطین یازدهم آخرین امپراتور روم شرقی در میان سربازانش جان باخت، یا به گفته گیبون «در میان آن بلوا دستی ناشناخته او را به زمین انداخت و بدنش زیر پشته‌ای از کشته‌ها مدفون شد» و هلال ترکان، جایگزین صلیب مسیحیان بر فراز گنبد باشکوه کلیسای هاگیا سوفیا به معنی حکمت مقدس گردید. حکومتی مقدس جای به حکومت مقدس دیگری سپرد و مقدر بود که چهارصد و پنجاه سال بر قلمرویی به همان وسعت فرمان براند.

فصل نهم

باروت سیاه و دولت‌های خودکامه مدرن

اختراع باروت سیاه و استفاده از آن برای ساختن انواع سلاح‌های آتشین از جمله مهم‌ترین حوادث در تاریخ تمدن بوده است. نیروی حاصل از انفجار باروت سیاه، انسان را به راحتی قادر به انجام کارهایی کرد که پیش از آن به قدرت جسمانی و حیوانی فراوانی نیاز داشت. باروت سیاه تا اواسط سده نوزدهم به مدت ششصد سال و تا قبل از تولید نیتروگلیسرین و نیترو سلولز در ۱۸۴۷ تنها ماده انفجاری بود که دولت‌ها به آن دسترسی داشتند. رواج توپ‌های قلعه کوب در اواخر قرون وسطی به توان دفاعی قصرها و استحکامات نظامی پایان بخشید. دولت‌های مدرن از آن پس با تهیه انواع سلاح‌های آتشین، قادر بودند بر اتباع خویش تحکم بیشتری روا دارند و در منطقه وسیع‌تری اعمال حاکمیت کنند. این چنین بود که سلاطین اروپایی دولت‌های مطلقه و متمرکزی برپا کردند که بسیار کارآمدتر از نظام‌های پیشین بود. از آنجایی که در جهان اسلام نیز، تقریباً دو سده پس از فروپاشی حکومت عباسیان، امکان احیاء دولت‌های لشکری از هر نظر فراهم بود، امپراتوری‌های بزرگ اسلامی در اواخر سده پانزدهم و اوایل سده بعد سر برآوردند: امپراتوری صفویان در ایران، امپراتوری مغولان در هند و امپراتوری عثمانیان در آناتولی، سوریه، شمال آفریقا و عربستان. در سایر سرزمین‌های اسلامی هم نظام‌های دیگری پدیدار شدند. مانند دولت پهناور اسلامی ازبکستان در حوزه رودهای سیحون و جیحون یا به تداول رایج آمودریا و سیر دریا و تأسیس دولت اسلامی در مراکش با گرایشات شیعی.

هر سه امپراتوری عثمانی و ایرانی و هندی تحت تأثیر آموزه‌های مغولان درباره دولت نظامی بودند. سلسله‌های جدید اسلامی به علت تشویق مردم به مشارکت در امور اعتقادی مورد حمایت آنان بودند. اما امپراتوری‌های جدید، به ویژه از یک نظر با دولت عباسیان تفاوت داشت. خلفای عباسی و دربارشان هرگز مبدل به یک کانون اسلامی نشدند و نه تنها

خود را تابع قوانین شریعت نشان ندادند، بلکه خصلت‌های دنیوی قوی خویش را تکامل بخشیدند. اما امپراتوری‌های جدید با تعصب فراوان مروج و مبلغ آموزه‌های اسلامی به شیوه و روال خود بودند. در ایران صفوی مذهب شیعه آیین رسمی دولت گردید، فلسفه و صوفیگری انگاره سیاست مغولان در هند شد و امپراتوری عثمانیان پیرو اصول شریعت. مسلمانان در آناتولی که قلب امپراتوری عثمانی بود و در امپراتوری مغولان هند، تازه‌وارد تلقی می‌شدند، بنابراین ناگزیر بودند شیوه برخورد با اتباع غیرمسلمان خود را که اکثریت جامعه را تشکیل می‌دادند بیاموزند.

استقرار امپراتوری شیعیان در ایران باعث ایجاد تفرقه عظیم میان شیعیان و سنیان شد که در تاریخ اسلام بی‌سابقه بود. تضاد و اختلافی همانند درگیری میان کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها که در همین ایام در اروپا رواج داشت.

دولت‌ها و قدرت‌های مسیحی اروپا در آغاز چندان ارزش و اعتباری برای سلطان محمد دوم قایل نبودند. سلطان چنان وانمود می‌کرد که در پی برقراری روابط دوستانه با کشورها و سرزمین‌های دیگر است، اما به گفته گیبون: صلح برزانش جاری بود، هر چند که آتش جنگ در قلبش زبانه می‌کشید. او در سال ۱۴۵۱ فرمان بنای قلعه‌ای بر ساحل آسیای بفسفور را صادر کرد و در ایام زمستان و بهار حصارهای دژی سر به آسمان کشیده که آن را بغازکسن یا قطع‌کننده گلوگاه نام نهادند و یونانی‌ها آن را روملی حصار یا قلعه مملکت روم خطاب کردند. از آن پس و در پی استقرار نیروی لازم در پادگان قلعه، کشتی‌های سرزمین‌های تابعه ناگزیر بودند به هنگام عبور از تنگه، لنگر بیندازند و پس از پرداخت حق‌العبور، اجازه خروج دریافت کنند. به دستور سلطان کشتی‌هایی که از انجام این کار سر باز می‌زدند به وسیله سه توپ مستقر در نزدیک‌ترین برج هدف قرار می‌گرفتند.

این توپ‌ها که گلوله‌ای به وزن سیصد کیلو شلیک می‌کردند، به وسیله یک مجارستانی به نام اوربان ریخته شده بود. آن مهندس مجار که نخست طرح خود را در اختیار امپراتور قسطنطین یازدهم نهاده بود، به سلطان مشتاق وعده داد که طی سه ماه برای بغازکسن توپی بسازد که گلوله‌اش تا آن سوی بفسفور به پرواز درآید. او سپس به دستور سلطان ابزار جنگی غول‌پیکری ساخت که طول آن بیش از هشت متر بود و گلوله‌ای به وزن حدود ۶۰۰ کیلو پرتاب می‌کرد. توپی که چهل گاو نر به سختی آن را جابه‌جا می‌کردند. اینک یکصد سال بعد از اروپا، سلاحی کوبنده در شرق به غرش درآمد که با باروت سیاه آتش می‌گرفت.

این چنین بود که در پگاه ۲۹ ماه مه ۱۴۵۳ برابر با ۱۹ جمادی‌الاول ۸۵۷ سخنان امپراتور برای تهییج مردم شهر بزرگ امپراتوری که زلزله و رعدوبرق و باران‌های سیل‌آسای

اخیر ایمانشان را سست کرده بود، به گفته گیبون مبدل به خطابه مراسم خاکسپاری امپراتوری روم شد و طنین صدای ناقوس کلیساها در صدای غرش توپ‌ها فرو مرد. سقوط قسطنطنیه به معنی فروپاشی مسیحیت غرب بود، هر چند که از یکصد سال پیش سرانجامش رقم خورده بود. با فتح قسطنطنیه، آخرین آرزوی دیرینه مسلمانان پس از صدها سال برآورده شد. سلطان محمد دوم که به خاطر همین کار بزرگ لقب فاتح گرفت، از خود میراثی بر جای نهاد شامل دو قاره به هم پیوسته آسیا و آفریقا و دو سنت اسلامی و سرحدات که در هم آمیخته بودند. اکنون، امارت جنگجویان سرحد نشین مبدل به امپراتوری شده بود و امیر آن امپراتور. این پیروزی سبب شد تا سلطان‌نشین عثمانی در مقام پایگاه و سرفرماندهی اسلام، غرب را آماج حملات خود قرار دهد و در جهان اسلام اعتبار زیادی کسب کند.

سلطان محمد تتمه دوران حکومت خود را صرف یک سلسله درگیری و جنگ در مرزهای اروپایی و آسیایی کرد. لشکریان عثمانی در اروپا، آخرین حکومت‌های خودمختار یونانی در پلپونز یا مورثا را به انقیاد درآورد و صربستان و بوسنی را ضمیمه خود کرد و چندین جزیره یونانی را متصرف شد؛ و در آسیا، آماسیه را از جنوا و سینوپ مسقط‌الرأس دیوجانس حکیم را از حاکمیت امیر مسلمان آن و طرابزون را از چنگ امپراتور یونانی آن خارج ساخت. بندر شهری که در سال ۷۵۶ پیش از میلاد به وسیله یونانیان مهاجر تأسیس و تراپزوس خوانده می‌شد و واپسین پناهگاه هلنیسم بود.

سلطان محمد از گسترش بیشتر قلمرو خود در شرق و وارد کارزار شدن با حاکمان مسلمان آن مناطق سر باز زد و پس از پیروزی بر اوزون حسن فرمانروای آناتولی شرقی و بین‌النهرین و مشهورترین پادشاه سلسله آق‌قویونلو در سال ۱۴۷۳ که ونیزی‌ها و سلاطین اروپا چشم امید به او داشتند، دیگر تمایلی به کسب پیروزی‌های بیشتر از خود نشان نداد. اوزون حسن که در اندیشه تکرار رویارویی تیمور و بایزید بود، بیش از پیش به برقراری روابط دیپلماتیک با کشورهای اروپایی روی خوش نشان داد. متحدانش نیز در جنگی ناموفق به آماسیه حمله کردند، جایی که تحت حاکمیت بایزید پسر سلطان بود.

سلطان محمد پیشاپیش در پاییز ۱۴۷۲ پس از مشورت با منجمان خود، رو به سوی آسیا نهاد و رهسپار شرق شد و در بهار وارد ارزنگان گردید. نبرد نهایی بین آن دو در باشکند درگرفت که به پیروزی قطعی ترکان انجامید. سلطان محمد سه روز تمام در میدان جنگ اقامت گزید تا شخصاً بر اعدام اسیران نظارت کند و سه هزار اسیر دیگر را در راه بازگشت به غرب، به همراه برد تا در طول راه روزی چهارصد نفر را به هلاکت رسانند. اوزون حسن و ایل مردان آق‌قویونلو که در سرزمین گسترده‌ای پراکنده بودند، در نهایت نه تنها متحمل شکست کامل نشدند، بلکه به زودی روابط خویش با سلطان را برقرار کردند که تا زمان مرگ

اوزون حسن در ۱۴۷۸ تداوم داشت.

کمال پاشازاده وقایع‌نگار دربار عثمانی در شرح دلایل سلطان محمد در تضعیف اوزون حسن می‌نویسد: به اعتقاد سلطان، ضرورت داشت که گستاخی اوزون حسن بی‌کیفر نماند. «اما نابود کردن تبار او، یعنی یکی از سلسله‌های قدیمی سلاطین مردمان مسلمان کار درستی نبود.» افزون بر این توجیه، ادامه آن پیکار می‌توانست سلطان را از مشغله اصلی او که «جهاد» در اروپا بود بازدارد.

اما به هر حال سلاطین عثمانی نمی‌توانستند از سرزمین‌های متعلق به مسلمانان در مرزهای جنوبی و شرقی امپراتوری خویش که تحولات مهمی در آنجا در حال وقوع بود چشم‌پوشند. سقوط آشکار حاکمیت ممالیک که از اواسط سده سیزدهم در مصر و سوریه فرمانروایی داشتند، از جمله این دگرگونی‌ها محسوب می‌شد. دولت سلطنتی مصریان در سال‌های آخر، مبدل به نوعی بی‌زانس عربی شده بود. در شمال و غرب در دشت آناتولی و ایران، در میان ترکان و ایرانیان که رهبری فرهنگ و سیاست اسلامی را در دست داشتند، جوامع و دولت‌های جدید در حال ظهور بود. تمدن تازه بالنده‌ای که عمدتاً زبان‌های فارسی و ترکی در آنها رواج داشت. در مصر و سوریه نظم و نظام قدیم، به رغم تأثیرات عظیم و متداوم برگرفته از شرق، دگرگون نشد و فرهنگ صدر اسلام همراه با خصوصیات عربی آن پا به آستانه روتق طولانی خود نهاد. سپاهیان مملوک از قلمرو خویش دفاع کردند و مانع ورود مهاجمان به دره نیل شدند. عالمان و وراقان که اکثراً فرزندان و نوادگان ممالیک بودند ضمن اداره امور دولت با تفسیر و حراست از میراث کلاسیک اسلام به آن غنا بخشیدند. اما به رغم اینها دولت سلطنتی مصر و سوریه به دلایل متعدد و پیچیده داخلی و خارجی رو به اضمحلال نهاد. جنگ خانمانسوز با تیمور، از دست رفتن منابع به علت ندانم‌کاری‌های مالی و اقتصادی، شیوع طاعون و وبا، خشکسالی، قحطی و فروپاشی نظام اداری و تشکیلات اجتماعی ممالیک از جمله عناصر آن نگون‌سازی بود. ضربات نهایی از خارج و از ناحیه غرب و شمال فرود آمد و نخستین آن که جنبه اقتصادی داشت، با ورود پرتغالی‌ها به آب‌های شرقی رُخ داد. پرتغالی‌ها با گشوده شدن راه آبی مستقیم میان اروپا و هندوستان، ضربه سهمگینی به بازرگانی مصر وارد ساختند. هر چند اثرات درازمدت این واقعه آن چنان نبود که زمانی تصور می‌شد و در سده شانزدهم مبادلات بازرگانی از طریق لوانت تا حد چشمگیری احیا گردید. با این حال عواقب بلافصل آن ناخوشایند و خطیر بود و موجبات سقوط سطح تجارت خارجی و درآمد سلطان مملوک اشرف قانصوه غوری (۱۶-۱۵۰۰) گردید. او به تشویق و نیز یک ناوگان مصری را روانه هندوستان کرد، که به رغم پیروزی‌های اولیه، مغلوب پرتغالی‌ها شد. شکستی که سرآغاز حمله حساب شده پرتغالی‌ها و در هم شکستن کشتی‌های بازرگانی مسلمانان در اقیانوس هند گردید. شماری از کشتی‌های

پرتغالی نیز با بی‌پروایی وارد آب‌های خلیج فارس و دریای سرخ شدند. ضربه دوم که مرگبار بود، جنبه نظامی داشت. روابط ممالیک با سلاطین عثمانی که تا مدتی به شکل معقولی دوستانه بود، در نیمه دوم سده پانزدهم رو به وخامت گذاشت. بین سال‌های ۱۴۸۵ تا ۱۴۹۰ دو کشور درگیر جنگی بی‌نتیجه شدند که در مجموع ممالیک از موقعیت بهتری نسبت به عثمانی‌ها برخوردار بودند. اما دیری نپایید که توازن قوا به نفع ترکان تغییر کرد. عامل تازه و قطعی برهم زنده تعادل قوا سلاح آتشین، یعنی توپ و تفنگ بود که عثمانیان در فرصتی کوتاه و در حد گسترده به چنگ آوردند و به بهترین شکل از آن بهره‌برداری کردند. ممالیک برخلاف ترکان چندان رغبتی به این سلاح جدید از خود نشان ندادند. حتی ابن‌زنبیل یکی از اسیران را ناگزیر ساخت که سلطان سلیم را به علت استفاده از «اختراع فرنگیان» شامت کند که چرا مانند پیامبر به شمشیر و نیزه قناعت نمی‌کند.

قلمرو ممالیک برعکس سرزمین‌های تحت سلطه عثمانیان از نظر منابع فلزی فقیر بود و آنان فلزات موردنیاز خود را از خارج وارد می‌کردند. اما مسئله اساسی‌تر، نه در فقدان فلزات معدنی، بلکه در طرز فکر اجتماعی و روانی امیران مملوک نهفته بود که حاضر به کنار گذاشتن سلاح‌های «مشروع» و «افتخارآفرین» قدیم نبودند و ضمن ابراز انزجار از سلاح‌های آتشین استفاده‌کنندگان آن را بزدل و ناجوانمرد می‌دانستند. هر چند که در واپسین ایام خود، کوشش نافرجامی برای تولید سلاح آتشین به‌خرج دادند. آنان ناگزیر اقدام به تشکیل واحدهایی متشکل از بردگان سیاه، فرزندان محلی ممالیک و حتی گروهی میلیشا کردند و جماعتی از اهل حرفه و فن و مزدوران مختلف المله خارجی به استخدام خود درآوردند. اهمیتی که کارساز نشد و نیزه‌داران سوارکار، شمشیرزنان و کمانداران که گل‌های سرسبد ارتش ممالیک محسوب می‌شدند، با خواری تمام هدف شمشال‌ها و توپ‌های ترکان قرار می‌گرفتند.

عثمانیان پیش از حمله نهایی به ممالیک، ناگزیر بودند با دشمن مسلمان خطرناک‌تری دست و پنجه نرم کنند. آنان نیم سده بعد از فتح قسطنطنیه، نه تنها از جانب مسیحیان، بلکه از سوی یک رقیب مسلمان، یعنی سلسله نویناد شاهان صفوی در ایران نیز به مبارزه طلبیده می‌شدند. صفویان که به گفته احمد کسروی تبار آریایی داشتند و به زبان محلی خود ترکی تکلم می‌کردند، از میان یک جنبش شیعی بنیادگرا برخاستند و برای نخستین بار پس از سده‌ها دولت متحد قدرتمندی تأسیس کردند که قلمرو آن سرتاسر منطقه میان اراضی مدیترانه تا حوالی آسیای مرکزی و هندوستان را در بر می‌گرفت. تأسیس یک قدرت نظامی جدید متأثر از آموزه‌های شیعی در ایران و استقرار آن در سرحدات شمال غربی عثمانی، از نظر ترکان نه تنها خطرناک بود و هم‌آورد، بلکه به رقابت قدیم میان حکام آناتولی و فلات ایران، چهره مذهبی می‌بخشید. آیینی که از سال ۱۵۰۱ به هنگام تاجگذاری شاه اسماعیل

صفوی در تبریز مذهب رسمی کشور اعلام گردیده بود. در آن زمان میلیون‌ها مسلمان سنی مذهب که اکثریت جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند در ایران زندگی می‌کردند و صدها هزار شیعه نیز در قلمرو عثمانی می‌زیستند. دولت عثمانی به حق نگران همدلی آنها با دولت شیعی تازه تأسیس در شرق قلمرو خود بود. سلطان ترک و شاه ایران یکدیگر را مرتد و غاصب قدرت می‌دانستند. ترکان نفوذ صفویان را در آناتولی بسیار جدی تلقی می‌کردند و نگران روابط قومی و زبانی آنها با یکدیگر بودند.

واکنش عثمانیان نسبت به این محاسبات از مدتها پیش مشهود بود. در سال ۱۵۰۲ سلطان بایزید دوم فرمان انتقال شیعیان ساکن آناتولی به یونان را صادر کرد و نیروهای خود را در طول مرز با ایران به حالت آماده‌باش درآورد. در ۱۵۱۱ عثمانیان با شورش خطرناک شیعیان در آناتولی مرکزی روبه‌رو شدند. در سال بعد سلطان سالخورده به نفع پسرش سلیم اول (۲۰-۱۵۱۲)، مشهور به یاوز یا مهیب، از سلطنت کناره گرفت؛ و یا به روایتی پدر با تمهیدات پسر از تخت به زیر آمد. مدتی بعد رقابت و دشمنی میان سلطان سلیم و شاه اسماعیل منجر به کارزاری خونین گردید.

گفتنی است که در مکاتبات خشم‌آلود دو سلطان با یکدیگر که باعث شعله‌ور شدن آتش جنگ میان آن دو شد، نامه سلطان ترک به خط فارسی و با نثری ادیبانه و مؤدبانه است، حال آن که مکتوب شاه ایران به زبان ترکی و به سیاق مردمان عوام و چادر نشین.

جنگ میان دو امپراتوری سرنوشت‌ساز بود، اما پیروزی نهایی عثمانیان را به همراه نداشت. در آن کارزار که در دشت چالدران واقع در شمال غربی خوی در جوار مرز دو کشور در ۲۳ اوت ۱۵۱۴ به وقوع پیوست، دوازده هزار نیروی معروف به ینی چری مجهز به شمشال و زنجیره‌ای از توپ‌های عثمانی، شکست خردکننده‌ای به نیروهای ایرانی تحمیل کردند و تبریز پایتخت ایرانیان در هفتم سپتامبر به اشغال ترکان درآمد. اما سلطان سلیم نیز مانند محمد دوم تمایلی به ادامه پیشروی در شرق از خود نشان نداد و به سوی قلمرو اصلی خویش واپس نشست و شاه شکست‌خورده و مستضعف ایران را به حال خود وا گذاشت. شاهی که همچنان فرمانروای دولت شیعی ایران محسوب می‌شد.

پیکار طولانی و خونین دو امپراتوری همچنان ادامه داشت و سرکوب و قتل‌عام شیعیان در عثمانی و ستیان در ایران نفرت و ترس آنان از یکدیگر را با خون شهیدانشان آبیاری می‌کرد. دو امپراتور در واقع جنگ را وسیله‌ای برای احراز مقام رهبری جهان اسلام و حفظ سلطه خویش بر خاورمیانه می‌دانستند. جنگ آنان محدود به ریارویی در میدان‌های کارزار نبود، بلکه بین مؤمنان شیعه و سنی نیز جنگ تبلیغاتی به رهبری روحانی و ملکوتی سلطان عثمانی و شاه ایران رواج داشت. جنگ چالدران با کسب پیروزی محدود برای عثمانیان به پایان رسید. آنها می‌توانستند به پیروزی کامل دست یابند، ولی قادر به نابود کردن

امپراتوری ایران نبودند. شکست دولت تازه بنیان و انقلابی ایران از امپراتوری عثمانی که بیش از شصت سال از تأسیس آن می‌گذشت و طناب انداختن دو برادر امپراتور به اتهام حمایت شاه ایران از یکی از آن دو به نام احمد و خفه کردن پنج فرزند آنان به دستور سلطان، حاکی از بی‌ثباتی حکومت مرکزی ترکان بود، و همچنین ناشی از دو عنصری که پیش از آن در تاریخ جنگ‌های مشرق زمین سابقه نداشت: سلاح آتشین که بنیان‌گذار سلسله صفوی استفاده از آن را ناجوانمردانه و بزدلانه می‌دانست و فقدان سیورسات و آرایش نظامی.

البته ایرانیان از ۱۴۷۱ و برقراری روابط دوستانه با ونیزی‌ها دیگر با سلاح‌های آتشین بیگانه نبودند و از توپ‌چیان اروپایی تعلیماتی فرا می‌گرفتند و حتی شیخ حیدر در ۱۴۸۸ یعنی بیست‌وشش سال پیش از جنگ چالدران از آن سلاح برای تسخیر قلعه گلستان بهره گرفت. ایرانیان به سلاح‌های دستی مانند شمشال رغبت بیشتری نشان دادند و به رغم آن که این وسیله در اوایل سده پانزدهم و بسیار دیرتر از توپ، در اروپا اختراع گردید، ولی پیش از توپ وارد ایران شد و ایرانیان در حدود ۱۴۷۸ با آن آشنایی داشتند.

عثمانیان پس از کسب پیروزی در ایران چشم به سوی ممالک عرب‌زبان جنوب قلمرو خویش دوختند. آنها در کارزاری سریع و کوتاه اشرف طومانبای (۱۷-۱۵۱۶) و اسپین خلیفه ممالیک را که به مدت دوست‌وپنجاه سال مصر و سوریه و نواحی عربستان را تحت حاکمیت خویش داشتند شکست دادند و خلیفه را در دروازه شهر قاهره به دار آویختند و سرزمین او را قلمرو خود دانستند. با افزوده شدن اراضی جدید به امپراتوری عثمانی وسعت خاک اصلی و نواحی تحت اقتدار آن امپراتوری در جهات مختلف گسترش چشمگیری یافت: در سمت غرب در مسیر آفریقای شمالی تا مرز مراکش، در جنوب تا سواحل دریای سرخ در آفریقا و کناره عربستان، در شرق تا آب‌های اقیانوس هند. بعدها، در سده شانزدهم که عثمانیان پس از یک جنگ طولانی با ایران توانستند عراق را از دست حاکمان ایرانی آن خارج سازند، نیروهای خود را در خلیج فارس مستقر کردند.

عثمانیان اینک دو شهر مذهبی مکه و مدینه را که قلب جهان اسلام بود تحت فرمان داشتند. نخستین شهر افزون بر اقتدار، بر آبرو و اعتبارشان می‌افزود و دومین شهر بر میزان مسئولیت و رسالتشان در جهان اسلام.

آنان پس از رام کردن ایرانیان و مضمحل کردن امپراتوری ممالیک، فرصت یافتند تا به پیگیری هدف بزرگ و اصلی خویش در اروپا پردازند.

در عهد فرمانروایی سلیمان (۶۶-۱۵۲۰) معروف به باشکوه و قانونی که با تخلص محبی به فارسی شعر می‌سرود و از مشورت با محبوبه و سپس همسری به نام خرم سلطان که اروپاییان به گمان روسی‌الاصل بودن آن شوخ چشم روکسلانه‌اش می‌خواندند، غفلت نمی‌ورزید امپراتوری عثمانی از عظمت قدیس مآبانه در شرق و شکوه شاهانه در غرب

برخوردار شد و استانبول به لحاظ معماری شکلیش که حاصل اندیشه و کار سینان و خیل معماران و کاشی‌پزان و مُعرق‌کاران ایرانی بود که از زمان پیروزی بایزید دوم به بعد به اسیری در قلمرو ترکان می‌زیستند، بر خود می‌بالید.

سلیمان در جنگ سرنوشت‌ساز موهاج در ۲۹ اوت ۱۵۲۶ لویس پادشاه مجارستان و تقریباً همهٔ نفرات و سربازان او را به هلاکت رسانید. کمال پاشازاده در شرحی موزون به شیوهٔ فتح‌نامه‌های عثمانیان نوشت:

آنان با برق شمشیرهای چون شعله‌های فروزان خود در گردان‌های باشکوهی که مانند لاله‌های پراکنده در کوهسارها بود، سرنوشت کافران را رقم می‌زدند. سلحشورانی که در آن میهمانی جنگ، یک آن چونان جام شراب به رنگ سرخ درمی‌آمدند و سرهایشان همانند گل‌های درخت ارغوان می‌شد و چشمانشان به درخشش عقیق سرخ و دستانشان چونان مرجان... کارزار تا زمانی که افق ملکوتی رزمگاه، با لکه‌های خونین غروب آفتاب، به تیرگی گرایید تداوم یافت... آنگاه پادشاه نابکار مجار در میان ابری از گرد و خاک که شرق و غرب را در بر گرفته بود... قدم به میدان پیکار نهاد... بی‌اعتنا به آتش توپ‌ها و تفنگ‌ها، بدون ترس و واهمه در رأس سوارنظام بی‌طاقت خویش به روی ینی‌چری‌ها، آن شجاع‌ترین سربازان حمله‌ور شد... هنگامی که به واحد توپخانه رسید، جایی که تفنگچیان با رگبار گلوله مرگبار مقدمش را گرامی داشتند، گلوله‌هایی که گل‌های باغ دشمن حرامی و خبیث را پژمرده ساخت و به سلطنت بی‌عمرش خاتمه بخشید...

لویس دوم پادشاه مجارستان و بوهم سرانجام شکست خورد:

به فرمان سلطان ینی‌چری‌های تفنگچی بارانی از گلوله بر سر دشمن باریدند... و در یک آن صدها، بلکه هزاران نفر از آنها را یک راست به جهنم گسیل داشتند... طومار زندگی شاه مجار در هم پیچید و ایام فرمانرواییش به آخر رسید و خسارالدنیا و الاخرة دفتر عمرش بسته شد.

سپاهیان سلیمان پس از پیروزی، خاک مجارستان را زیر پا نهادند و در سال ۱۵۲۹ برای نخستین بار شهر وین را محاصره کردند. در شرق نیز ناوگان عثمانی در اقیانوس هند به مصاف پرتغالی‌ها رفت و در غرب با چیرگی آنها بر شمال آفریقا، قدرت دریایی مسلمانان تا غرب مدیترانه گسترش یافت و افزون بر آن به صورت یک نیروی تهاجمی، سواحل اروپای غربی را مورد تهدید قرار داد. اینک مسلمانان نه به شیوهٔ جنگ‌های صلیبی، بلکه با توسل به جنگ جهادی، جهان مسیحیت را با خطری مرگبار روبرو کرده بود. ریچارد نولز^۱ مورخ تاریخ عثمانی در عصر الیزابت و مولف «تاریخ عمومی ترکان از زمان ظهور آن ملت» وقتی از امپراتوری عثمانی به عنوان «مایهٔ هراس جهان کنونی» یاد می‌کند، در واقع مقصودش بیان

احساسات عمومی اروپاییان است.

سده شانزدهم شاهد اوج شکوه و قدرت دولت ترکان و در عین حال آغاز زوال آن بود. در اروپای مرکزی، کوشش ناموفق آنها در دومین شهرنبدان وین در سال ۱۶۸۳ در واقع نقطه پایانی بود بر یکصد و پنجاه سال درگیری خونین و بی حاصل. عثمانیان در این جنگ متحمل شکستی کامل و نهایی شدند.

ترکان در شرق با استفاده از پایگاه‌های خود در مصر و اندکی بعد در عراق نیروی دریایی خود را به خلیج فارس و دریای سرخ گسیل داشتند و برای مدتی حکومت‌های دست‌نشانده در یمن و شاخ آفریقا تأسیس کردند. آنها حتی یک بار دسته‌ای از توبیچیان ترک را به منظور یاری رسانیدن به حکام مسلمان بر ضد دشمنان مسیحی اروپایشان روانه جنوب شرق آسیا کردند، هر چند که از این اقدام طرفی نیستند. نیروی دریایی ترکان خود در مجموع، قادر به مقابله با ناوگان پرتغالی‌ها و سایر کشتی‌های غربی نبود و به رغم کمک‌هایی که از سوی فرمانروایان محلی به آنها می‌شد، ناگزیر به ترک جنوب و جنوب شرق آسیا شدند. اینک زمان سر بر آوردن قدرت‌های دریایی اروپا بود.

عثمانیان در هفتم اکتبر ۱۵۷۱ در نبرد لپانتو، منسوب به شهری به همین نام در غرب یونان، متحمل نخستین شکست دریایی خود از ناوگان متحد مسیحیان شدند. در این جنگ خوفناک که فرماندهی کشتی‌های متحدین را خوان اتریشی دریاسالار اسپانیایی و پسر نامشروع امپراتور شارل پنجم (۵۸-۱۵۱۹) در سلسله امپراتوری مقدس روم و کارلوس اول (۵۶-۱۵۱۶) در تبار شاهان اسپانیا و اولوچ علی پاشا فرماندهی ناوگان عثمانی را به عهده داشتند، نیروی دریایی ترکان به کلی نابود گردید و وحشت اروپاییان از نیروی دریایی آنان برای همیشه به فراموشی سپرده شد. در این نبرد دریایی پانزده هزار نفر از ملوانان عثمانی به اسارت درآمدند و بیش از ده هزار نفر برده مسیحی پاروزن نیز آزاد شدند.

شکست دریایی لپانتو برای امپراتوری عثمانی همانند نابود شدن آرمادای شکست‌ناپذیر امپراتوری اسپانیا در هفده سال بعد برای آن دو دولت جهانی مصیبت‌بار بود. در حقیقت هر دو امپراتوری از آن پس جای به قدرت‌های تازه نفسی سپردند که از مدت‌ها قبل علائم ظهورشان آشکار بود. لطفی پاشا می‌نویسد وقتی او در مقام وزیر اعظم قضیه نیروی دریایی را با سلطان سلیمان مطرح کرد، او گفت: «بسیاری از سلاطین سابق بر قلمرو زمینی خویش فرمان می‌راندند و شمار اندکی از آنان بر دریا تسلط داشتند. کافران در نبردهای دریایی بر ما برتری دارند. ما باید بر آنها غلبه پیدا کنیم».

ترکان نتوانستند بر کافران چیره شوند، هر چند که این گفته سلطان به پیش از شکست لپانتو بازمی‌گشت. در آن نبرد که تکمله جنگ‌های صلیبی بود و آخرین نبرد دریایی کشتی‌های پارویی اروپا، هلال ماه و صلیب رویاروی یکدیگر قرار گرفتند. پرچم صلیب،

پیشکش پاپ به خوان اتریشی بود و عَلم هلال با آیاتی از قرآن هدیه‌ای از مکه. وقتی مسیحیان در آن پگاه روز یکشنبه آفتابی مراسم آیینی عشاء ربانی را به دستور فرمانده خورش در عرشه کشتی‌ها به جای آوردند، عثمانیان با خواندن نماز صبحگاهی از آن سوی افق پدیدار شدند. ماحصل جنگ و آتشبار سه ساعته آن دو ناوگان عظیم، پیروزی غریبان و نابودی بیش از ۲۳۰ کشتی عثمانیان بود. مسیحیان در سرتاسر اروپا پیروزی خود بر ترکان را جشن گرفتند. ونیزیان یعنی نخستین کسانی که خبر پیروزی را شنیدند سر از پانمی شناختند. اسپانیا را موجی از شادی فراگرفت. فرانسویان که از آغاز از هیچ‌گونه کمکی به عثمانیان خودداری نکرده بودند و از پیش گرفتن سیاستی ریاکارانه در قبال ترک‌ها سودهای کلان برده بودند، در تظاهری آشکار مراسم شکرگزاری و جشن بزرگی برپا کردند. انگلیسیان آتش‌بازی باشکوهی به راه انداختند. جیمز ششم اسکاتلندی صدها بیت شعر سرود و نقالان و راویان و منظومه‌سرایان و نقاشان و جز آن در ستایش خوان اتریشی به هنرنمایی پرداختند؛ و سروانتس در دون‌کیشوت چنین به قلم داد که: «آن روز برای مسیحیان فرخنده بود، چون که دریافتند ترک‌ها شکست‌ناپذیر نیستند». سروانتس در نبرد دریایی لپانتو شرکت داشت و بر اثر زخمی که بر او وارد شد هرگز نتوانست از دست چپش استفاده کند. او به رغم رنجی که از ناتوانی جسمانی می‌برد نوشت:

«هر چند زشت و کریه می‌نماید، اما به نظرم زیباست. چرا که یادگار مهم‌ترین حادثه سده‌های گذشته است. واقعه‌ای که آیندگان نیز بدیلی برای آن نخواهند داشت.»

اما تلاشی شدن ناوگان ترکان در آب‌های آسیا سرنوشت‌سازتر از شکست آنان در لپانتو بود. با این وصف آنها مدتی بعد موفق به بازسازی ناوگان امپراتوری در مدیترانه شدند و فتوحات اروپایی خویش را حفظ کردند. یکی از وقایع‌نگاران در شرح گفتگوی میان سلطان سلیم دوم (۷۴-۱۵۶۶) پسر سلطان سلیمان قانونی و خرم سلطان، که شکست دریایی لپانتو در زمان او واقع شد و صوقللی محمدپاشا معروف به طویل، وزیراعظم و داماد سلطان که از مردمان بوسنی بود، درباره ساختن کشتی‌های جدید و تکمیل ناوگان درهم شکسته در لپانتو نوشته است: سلطان در مورد هزینه بازسازی ناوگان پرسید. وزیر جواب داد: قدرت و ثروت امپراتوری ما به حدی است که اگر لازم باشد تمام لنگرکشتی‌ها از نقره و همه طناب‌های آن از ابریشم و بادبان‌ها از پارچه ساتن ساخته و بافته شود از عهده آن برخوردار خواهیم آمد.

ترکان به راستی چنین ناوگانی را برپا کردند، هر چند جلال و شکوه آن به پای کشتی‌های سابق نمی‌رسید. اینک نیروی دریایی مسلمانان بار دیگر از پایگاه‌های شرق نزدیک و شمال آفریقا بر مدیترانه تسلط داشت و دست به سفرهای خطرناک در اقیانوس اطلس می‌زد. این وضعیت تا سده هفدهم همچنان تداوم یافت. به رغم آن که قدرت واقعی

جهان اسلام در ربط با اروپای مسیحی از جهات بسیار و از مدت‌ها قبل رو به افول بود، اما این تنزل قدرت با توسل به تبلیغات و ادعاهای غیرواقعی هنوز از چشم مسیحیان و حتی خود مسلمانان پنهان نگاه داشته می‌شد.

در اواسط سده شانزدهم اوژیه گیزلن دویوسبک^۱ سفیر امپراتوری مقدس روم که نجیب‌زاده‌ای دانشمند و مردی دنیادیده بود و از ۱۵۵۴ به بعد متناوباً به نمایندگی از سوی شارل پنجم در استانبول و در دربار سلیمان بسر می‌برد، با ابراز نگرانی شدید از امکان بقای اروپای مسیحی در رویارویی با قدرت قاهره امپراتوری عثمانی نوشت:

منافع ما تنها در وجود ایران نهفته است. اگر دشمن در حمله شتاب به خرج دهد، به ناگزیر می‌بایست مواظب خصم پشت سر خود باشد... ایران فقط می‌تواند سرنوشت محتوم ما را به عقب بیندازد... اگر ترکان با ایرانیان از در سازش درآیند، آنگاه گلوی ما را خواهند فشرد و شرف نیز با تمام قدرت از آنها حمایت می‌کند. من شهادت آن را ندارم که بگویم تا چه حد در خواب غفلت هستیم.

به هر حال عثمانیان نتوانستند با ایرانیان از در سازش درآیند. ایرانیان تا اوایل سده نوزدهم همچنان به جنگ و هم‌اوردجویی با همسایه شرقی خود ادامه دادند. دورانی که دیگر نه ایران و نه عثمانی خطری برای مغرب‌زمین محسوب نمی‌شدند.

فرمانروایان ایران نیز مانند سلاطین مملوک مصر نظر خوشی نسبت به سلاح آتشین نداشتند و در آغاز با اکراه از این گونه ابزار جنگی در نیروهای مسلح خود استفاده می‌کردند. ایرانیان همانند ممالیک در صحنه جنگ و روبه‌رو شدن با تفنگچیان و توپچیان عثمانی، به اشتباهشان پی بردند و درس‌ها آموختند و برخلاف ممالیک، برقرار ماندند و خود را برای کارزارهای بعدی آماده کردند. شاهان ایران در گذار از سده شانزدهم و به خصوص اوایل سده هفدهم، با تهیه تفنگ و توپ به بازسازی ارتش‌های خود پرداختند. سلاطین مسلمان از نخستین ایام فرمانروایی همیشه قادر بودند از سازندگان، بازرگانان و متخصصان اروپای مسیحی برای تدارک، تجهیز و آموزش نیروهای تحت فرمان خویش استفاده کنند و حتی بعضی از سربازان اروپایی به صورت خرید خدمات و یا عضو وابسته، به خدمت در تشکیلات نظامی آنها مشغول می‌شدند. ونیز، پرتغال و انگلستان مراکز اصلی فروش تسلیحات و ارائه این گونه خدمات بودند.

ایرانیان برخلاف سهل‌انگاری‌های اولیه، خیلی زود موفق به کسب فنون مربوط به تولید و استفاده از انواع تفنگ‌های رایج شدند. ونچینتودالساندری^۲ فرستاده ونیزی به دربار شاه طهماسب در گزارشی که در بیست و چهارم سپتامبر ۱۵۷۲ به شورای ده نفره یا مجلس شیوخ تقدیم کرد، نوشت:

ایرانیان در نیروهای مسلح خود از شمشال، شمشیر و نیزه استفاده می‌کنند و تمام سربازان از فنون مربوط به این سلاح‌ها آگاهی دارند. لشکریان آنها در مقایسه با کشورهای دیگر از برتری و حسن خلق بیشتری برخوردارند. طول لوله شمشال‌ها به شش و جب می‌رسد و گلوله آنها کمتر از سه اونس وزن دارد. سربازان ایرانی با مهارت تمام از این سلاح‌ها استفاده می‌کنند و این کار هیچ گونه مزاحمتی برای به کار گرفتن تیر و کمان و شمشیر که برای وقت مقتضی به زین اسبشان آویزان است به وجود نمی‌آورد. آنها به هنگام استفاده از تیر و کمان یا شمشیر، شمشال را در پشت خود جای می‌دهند. در نتیجه دست آنها برای به کار گرفتن هر یک از سلاح‌ها باز است.

توصیف فرستاده و نیزی از سوارکاران ایرانی و استفاده همزمان آنها از سلاح‌های مختلف چون تیر و کمان، شمشیر و شمشال نشان‌دهنده دگرگونی اساسی در ارتش ایران بود. در طول سده شانزدهم و هفدهم پادشاهان ایران بیش از پیش به استفاده از شمشال روی خوش نشان دادند و شمار قابل ملاحظه‌ای از نفرات نظامی خویش را با این اسلحه گرم مجهز ساختند. ایرانیان نیز مانند عثمانیان، هر چند محدودتر، به زودی اقدام به تهیه بادآج یا توپ قلعه کوب کردند. استفاده از توپخانه صحرایی هم معمول بود، اما چندان قدرت و کفایتی نداشت.

اوضاع سیاسی حاکم بر دولت صفویان در این ایام و پیش از به قدرت رسیدن شاه عباس آشفته و نابسامان بود. سران قبایل قزلباش، گرجی، چرکس، ارمنی و جز آن با توسل به انواع دسیسه‌ها و توطئه‌ها برای از میدان به در بردن رقیبانشان، بیش از پیش بر وخامت شرایط موجود می‌افزودند. توطئه‌گران گاه از همکاری و همفکری خانواده سلطنتی برخوردار بودند. اسماعیل دوم پسر شاه طهماسب که حدود بیست سال در زندان قهقهه هرات زندانی بود و به علت ضعف شدید بینایی برادرش خدابنده در اوت ۱۵۷۶ بر تخت نشست، کمی بیش از یک سال بعد با کمک خواهرش پری‌خان خانم با افزودن بر میزان مصرف تریاکی که به آن معتاد بود، به قتل رسید. محمد خدابنده که با چشمی نابینا و طبعی شاعرانه در فوریه ۱۵۷۸ از شیراز وارد قزوین شد و به نام سلطان محمد خدابنده بر تخت نشست، به علت دشمنی همسرش مهدعلیا و خواهرش پری‌خان که عملاً اداره امور کشور را با همکاری سرکردگان قزلباش در دست داشت، به اسرار مهدعلیا فرمان خفه کردن پری‌خان خانم را صادر کرد. از آن پس به مدت یک سال و نیم مهدعلیا فرمانروایی بر کشور را به عهده داشت. در این میان ازبکان در ناحیه خراسان و عثمانیان در غرب از هیچ فرصتی برای تاخت و تاز و حمله چشم‌پوشی نکردند. سران قزلباش که از آغاز به علت طرفداری مهدعلیا از تاجیک‌ها از ملکه متنفر بودند پیش از اجرای توطئه خفه کردن ملکه، که زمانی جان ملاصدرا را نجات داده بود، نامه‌ای خطاب به او نگاشتند که یادآور دستخط خلیفه مستعصم به شجرالدّر تنها سلطان مؤث مصر در دوران اسلامی بود. مردان قزلباش به

روایت اسکندر بیگ، خطاب به ملکه مهدعلیا نوشتند:

ننوان به مقتضای عقل و ضعف رأی و لجاجت تمام، منسوب و معروفند. نواب علیا همیشه نقیض‌گری با دولتخواهان نموده... برخلاف صوابدید سفیدریشان دولت قاهره عمل می‌نماید... مناسب دولت نمی‌دانیم که بین سلاطین شهرت یابد که در میانه قزلباش از دودمان سلطنت کسی نمانده که عورات، در امور دولت صاحب دخل و مختارالسلطنه‌اند... و اگر دفع او نشود محتمل است... موجب نقصان دین و دولت باشد.

در همین احوال که نظام سیاسی حاکم بر ایران در حال فروپاشی بود، عثمانیان به ایران حمله‌ور شدند و در ۱۵۸۵ تبریز را اشغال کردند و به مدت بیست سال پایتخت سابق ایران را تحت حاکمیت خویش گرفتند. در این میان مردمان قزوین، پایتخت جدید صفویان بپا خاستند و در یک بلوای عمومی خواستار سلطنت شاهزاده عباس شدند. تقاضایی که با اعلان کناره‌گیری سلطان محمد در اول اکتبر ۱۵۸۸ و آغاز سلطنت شاه عباس اول برآورده شد.

شاه عباس در میان جانشینان شاه اسماعیل از همه شایسته‌تر بود و اولین اقدام بزرگ او برپایی نیروی پیاده و توپخانه جدید به شیوه عثمانیان، او در تحقق این امر از کمک دو برادر انگلیسی به نام‌های آنتونی و رابرت شرلی سود جست که در سال ۱۵۹۸ به همراه بیست و شش نفر دیگر وارد ایران شدند و مدتها به خدمت پرداختند.

شاه عباس سپس تصمیم گرفت تا به مقابله با ازبکان آسیای مرکزی بشتابد، که به شهرهای نواحی شرقی ایران حمله می‌کردند. او پیش از لشکرکشی به خراسان پایتخت را از قزوین به اصفهان منتقل کرد و با برقراری روابط صلح آمیز با عثمانیان و واگذاری گرجستان، آذربایجان و تبریز پایتخت سابق صفویان به آنان با تمام نیرو عازم خراسان شد. شاه عباس پس از نبردی سخت با ازبکان و از پای درآمدن دین محمدخان و انعقاد چند قرارداد با دیگر سرکردگان ازبک به اصفهان بازگشت. او اینک در اندیشه بازپس گرفتن ایالات و شهرهایی بسر می‌برد که خود به دست عثمانیان سپرده بود. شاه عباس در چهاردهم سپتامبر ۱۶۰۳، ظاهراً برای شکار در مازندران، پایتخت را ترک گفت و پس از عبور از کاشان و قزوین خود را به حومه شهر تبریز رسانید و در میان استقبال باشکوه مردم وارد شهر شد. شهر بغداد نیز که در سال ۱۵۳۴ شاه طهماسب به سلطان سلیمان واگذار کرده بود، پس از هفت ماه محاصره بار دیگر همراه با مراکز نظامی ترکان در موصل، کرکوک و شهر زور به تصرف ایرانیان درآمد.

از دیگر وقایع مهم دوران سلطنت شاه عباس حضور کمپانی هند شرقی انگلیس است که در سال ۱۶۱۶ حوزه فعالیت خود را از بندر سورت ایالت گجرات به کشورها و سرزمین‌های منطقه گسترش دادند. پس از تأسیس مراکز ثابتی در سورات، منسوجات

انگلیسی روانه بازارهای هند شد، ولی به زودی عرضه این گونه کالاها از میزان تقاضا پیشی گرفت و انبارهای شرکت انباشته از پارچه‌های بافت بریتانیا گردید. در همین زمان یکی از بازرگانان انگلیسی به نام ریچارد استیل^۱ که برای وصول طلب خویش در جستجوی فرد بدهکار از حلب تا ایران همه جا را زیر پا نهاده بود، طی نامه‌ای به اداره مرکزی شرکت هند شرقی در لندن نوشت منسوجات انگلیسی و به خصوص پشمی در ایران خریدار زیادی دارد و ایرانیان به علت سردی هوا در نیمی از سال از البسه پشمی استفاده می‌کنند. ریچارد استیل در دنباله نامه خویش افزود که قیمت ابریشم خام در ایران پنجاه درصد ارزان‌تر از بازار حلب است. مدیران شرکت پس از آگاهی از این مطلب خود او را در ماه مارس ۱۶۱۴ به همراه جان کروسر^۲ دلال معروف شرکت به دربار شاه عباس گسیل داشتند. اقدامات فرستادگان شرکت به ایران در اکتبر ۱۶۱۶ به ثمر نشست و شاه با صدور فرامینی فعالیت شرکت هند شرقی انگلیس را در سراسر ایران مجاز دانست.

سلسله صفویان پس از مرگ شاه عباس رو به افول نهاد. عثمانیان بار دیگر بر بغداد و سایر نواحی شرق ایران حاکمیت یافتند. همسایگان شرقی، ازبک‌ها و افغان‌ها باعث خسران و ویرانی در ایران شدند و در هنگامه یورش قزاق‌ها به مرزهای قفقاز هیئت نمایندگی روسیه در ۱۶۶۴ وارد اصفهان شد. در همین ایام تغییرات اساسی سرنوشت‌سازی در شمال در حال وقوع بود. در سال ۱۴۸۰ ایوان سوم معروف به ایوان کبیر (۱۵۰۵-۱۴۴۰) مهین دوک مسکو که در اندیشه تبدیل آن شهرک به روم سوم بود، خود را از بند اطاعت اردوی زرین آزاد کرد و به پرداخت خراج و وابستگی به تاتاران خاتمه بخشید. روسیان نیز مانند اسپانیایی‌ها و پرتغالی‌ها در مغرب زمین، هر چند با موفقیت بیشتر، به سیطره مسلمانان در کشورشان پایان دادند و به پیروی از سرکردگان سابق خود پرداختند. آنان در سال ۱۵۵۲ پس از یک جنگ طولانی و پرمشقت، قازان پایتخت تاتاران ولگا را تصرف و آن را ضمیمه قلمرو روسیه کردند. روس‌ها سپس با عبور از مسیر ولگا در ۱۵۵۶ آستراخان یا حاجی طرخان، واقع در دلتای رود ولگا بر ساحل چپ شاخابه اصلی به دریای خزر را به تصرف خود درآوردند. روسیان اینک سرتاسر رود ولگا را در اختیار داشتند و جای پای هم در دریای خزر به دست آورده بودند. آنها به هنگام گذر از آن مسیر بیشتر دشمنان مسلمان خود را نابود کردند و خیال تعدی به امپراتوری عثمانی و سرزمین تاتاران کریمه را در سر می‌پروراندند. عثمانیان از خطری که متوجه آنان بود آگاهی داشتند، اما قادر به دفع آن نبودند. نیروی اعزامی آنها به حاجی طرخان کاری از پیش نبرد و طرح حفر آبراهی بین رودخانه‌های دون و ولگا برای انتقال ناوگان دریایی از دریای سیاه به دریای خزر با شکست مواجه شد. آبراهی که حدود چهارصد سال بعد به وسیله بلشویک‌ها ساخته شد و در ۱۹۵۲

1. Richar Steele

2. John Crowther

افتتاح گردید.

خوانین تاتار کریمه تا مدتی از دست‌اندازی روس‌ها جلوگیری کردند و خود را تحت‌الحمایه ترکان دانستند. بنابراین دریای سیاه همچنان تحت کنترل عثمانیان و تاتاران باقی ماند و مبادلات بازرگانی به خصوص در زمینه مواد غذایی و بردگان اروپای شرقی، میان کریمه و استانبول ادامه یافت.

اما روس‌ها همچنان به پیش‌تاختند. در طول سده هفدهم آنها از حاجی‌طرخان به عنوان پایگاهی برای توسعه ارضی خود بر ضد دولت‌های مسلمان قفقاز بهره گرفتند. در تمام این مدت حاجی‌طرخان مرکز اداری امپراتوری روسیه برای اعمال نفوذ و حاکمیت بر سراسر منطقه میان مصب رودخانه‌های دون و ولگا بود. در سال ۱۶۳۷ قزاقان دون خودسرانه استحکامات دریایی ترک‌ها در بندر آزوف، واقع در دهانه رود دون، را متصرف شدند و پس از آن که به مدت چندین سال از آزوف برای مقابله با تهاجمات دریایی و نظامی ترکان استفاده کردند، آن را به تزار بخشیدند. هدیه‌ای که روس‌ها پس از بررسی دقیق عواقب کار و امکان شروع جنگی همه جانبه با امپراتوری عثمانی از پذیرش آن سر باز زدند. اینک هر چند روس‌ها به دریای سیاه راه نیافته بودند، اما مسیر آن را کاملاً می‌شناختند. در این میان عقد معاهده سیتواتوروک^۱ در ۱۶۰۶ بین امپراتوری مقدس روم و سلطان عثمانی سرآغاز تحولی اساسی در امپراتوری ترکان گردید.

اینک یکصد سال پس از مرگ سلیمان و سی‌وینج سال بعد از شکست لپانتو، قدرتمندترین امپراتوری جدید شرقی ناگزیر به پذیرش خاضعانه شرایط غرب بود. دیگر در اروپا حکومت و دولتی نگران ایلغار لشکریان عثمانی نبود.

پیش از این عهدنامه‌های میان سلاطین عثمانی که مدعی سروری جهان بودند و «دشمنان کافرکیش» آنها در استانبول منعقد می‌شد. اما این بار احمد اول (۱۶۱۷-۱۵۹۰) چهاردهمین سلطان عثمانی که معاصر شاه عباس اول بود، دیگر از امپراتوری هابسبورگ با عنوانی چون «پادشاه اسپانیا» یا «سلطان وین» نام نبرد، بلکه او را همتای خویش دانست و عباراتی چون «تحت مراحم سلطان ابد پیروز به پادشاه کافر دین ابد مقهور» در متن عهدنامه به چشم نمی‌خورد.

سده هفدهم دوران برقراری توازن گام به گام سیاسی و نظامی میان مسلمانان و مسیحیان بود. به‌رغم آن که اختلاف اقتصادی آن دو جهان چندان آشکار و علنی نبود، اما عمیق‌تر و سرنوشت‌سازتر بود. پس از عادی شدن سفرهای اقیانوسی، کانون‌های اصلی دادوستد و یا در حقیقت قدرت اروپا از مدیترانه به اقیانوس اطلس و از مرکز و جنوب اروپا به دولت‌های دریایی غرب انتقال یافت.

اینک مردمان مغرب زمین در برقراری رابطه با دولت‌های اسلامی خاورمیانه و نواحی دیگر از برتری‌های چشمگیری برخوردار بودند. کشتی‌های آنها که برای رویارویی با امواج دریای شمال و تندبادهای اقیانوس آرام ساخته شده بود، از کشتی‌های ممالک مسلمان در دریای مدیترانه و اقیانوس هند بزرگ‌تر و سنگین‌تر بود. این کشتی‌ها به وسیله صنعتکارانی که در طراحی و ساختن آنها مهارت داشتند عرضه می‌شد و در مقایسه با کشتی‌های مسلمانان قدرت مانور بیشتری داشت. ملوانان این قبیل کشتی‌ها برای مقابله با امواج هولناک اقیانوس‌ها آموزش دیده بودند. امتیاز دیگر کشتی‌های غربی حمل توپ‌های بیشتر در زمان جنگ و کالاهای بیشتر در زمان صلح بود. آنها همچنین می‌توانستند با هزینه کمتر مسافت طولانی‌تری طی کنند.

زمانی که قدرت‌های دریایی اروپای غربی، سرزمین‌های استوایی و تحت استوایی آمریکای مرکزی و جنوب و جنوب شرقی آسیا را مبدل به مستعمرات خویش می‌کردند، موفق به تولید محصولات بسیار متنوعی شدند که پیش از آن در غرب ناشناخته و یا دور از دسترس و نایاب بود. این قبیل دستاوردها همراه با توسعه اقتصادی کشورهای صاحب مستعمره و رواج شمش‌های طلای آمریکا، عناصر مهمی که خاورمیانه‌ای‌ها کمترین اطلاعی از آن نداشتند، سبب گردید تا سیل کالاهای گوناگون روانه بازارهای منطقه شود.

تفاوت رو به افزایش فرهنگ اقتصادی نیز به همان اندازه تغییر شیوه‌های دادوستد مهم بود. در طول سده شانزدهم و پس از آن، پیش گرفتن رویه تولید مبتنی بر اقتصاد ارشادی و سیاست‌های مرکانتالیستی از سوی تولیدکنندگان، باعث شد تا شرکت‌های بازرگانی و حکومت‌های اروپایی از آنها حمایت کنند. دولت‌های اروپایی مشوق ادغام نهادهای پراکنده اقتصادی و گسترش فعالیت‌های بازرگانی و پیروی از دستورالعمل واحدی بودند. راه و رسمی که تقریباً در جوامع مصرفی امپراتوری‌های عثمانی و ایران و سایر کشورهای اسلامی ناشناخته بود و غریب. میزان و گستره فعالیت‌های اقتصادی اروپاییان پس از استقرار آنها در هندوستان و اندونزی به شکل بی‌سابقه‌ای افزایش یافت. اینک آنان نه در کسوت تاجر و کاسب، بلکه در شمایل فرمانروا، از پشتیبانی قدرت دریایی ممالک خود برخوردار بودند و می‌توانستند بر نحوه دادوستد انواع ادویه‌جات و کالاهای مصرفی دیگر میان آسیا و اروپا از هر دو سوی اعمال نفوذ و نظارت کنند.

با این وصف، تغییر توازن قدرت اقتصادی میان دو جهان اسلامی و مسیحی را نمی‌توان به طور کامل سبب‌ساز خیزش غرب دانست. دست کم بخشی از علل زوال قدرت مسلمانان در تحولات درونی آنها نهفته بود.

در نیمه نخست سده شانزدهم دولت عثمانی در اوج شکوه خود بود و تعجبی نداشت که ناظران اروپایی، آن را نمونه کامل یک نظام متمرکز مطلقه کارآمد بدانند. اگر

کسانی از آنها که وفادار به نظام ارزش‌ها و امتیازات گزیدگان در اروپای قدیم بودند و سلطان عثمانی را حکمرانی مستبد و صاحب قدرت بی‌قید و بند تلقی می‌کردند، دیگران با نگاهی به عصر جدید روشنگری در اروپا و خودکامگی دولت‌های ملی، عثمانی را پارادایم و نمونه یک دولت سلطنتی منضبط مدرن می‌دانستند. آنان می‌گفتند انضباط نظامی ترک‌ها چنان است که بر یونانی‌ها و رومیان برتری دارند. سربازان آنها به علت اطاعت بی‌چون و چرا از فرماندهانشان، آمادگی برای شهادت و قناعت به جیره کم، از سپاهیان ما بهترند.

از شوخ‌چشمی روزگار این که وقتی در همین ایام ماکیاوولی و سایر متفکران سیاسی اروپایی سرگرم مقایسه ضعف و ناتوانی پادشاه فرانسه با قدرت و اقتدار سلطان عثمانی بودند، هر دو کشور در حال گذار از فرایندی بسر می‌بردند که به نقش متضاد دو پادشاه انجامید. در فرانسه مردانی صاحب جاه و معتبر به دربار پیوستند و اداره امور ایالات و نواحی را در دست گرفتند. در نتیجه قدرت و حاکمیت شاه بر اتباع قلمرواش به حدی افزایش یافت که او به راستی می‌توانست بگوید «دولت یعنی من». حال آن که در امپراتوری‌های اسلامی لفظ عربی سلطان هم به معنی دولت بود و هم به مفهوم فرمانروا. در این امپراتوری‌ها، درباریانی که به مقام‌های بالا دست می‌یافتند و در رأس ولایات گمارده می‌شدند ملزم به اطاعت از مشتی غلام و غلامبچه بودند. سلاطین شرقی در هیبت «خدایگان عالم»، سایه و روح خدا، سرور دو قاره و دو دریا چیزی نبودند به جز عروسک‌هایی در دست قوای مسلح، درباریان کاهل و هرزه و حرمسرای خویش.

هنگامی که سلیمان با شکوه در سال ۱۵۲۰ شمشیر دو سر عثمان، معروف به عثمان غازی، سرسلسله دودمان عثمانی را به کمر بست، همان دودمانی که یکی از شاعران سده نوزدهم ترک در بیان شایستگی قوم خویش گفته بود: «از یک قبیله کوچک قدرتی برآوردیم که جهان را مقهور کرد»، سکان نظام امپراتوری مطلقه‌ای را به دست گرفت که از مجارستان تا مرزهای ایران و از دریای سیاه تا اقیانوس هند گسترده بود. او به راستی از قوانین بی‌بدیل شریعت اطاعت می‌کرد، اما شریعت نیز به سلطان قدرت نامحدودی می‌بخشید و روحانیان و مفتیان، حامیان پابرجای مشروعیت بخشیدن به او در میان مردم بودند. حکومت و ارتش، یعنی مردانی که حکومت می‌کردند و افرادی که می‌جنگیدند، بردگان خانه‌زاد او تلقی می‌شدند. هر چند این نوکران در سرکوب مردم دست داشتند و هیچگاه مورد بازخواست قرار نمی‌گرفتند، اما در برابر اراده سلطانانشان فاقد هر گونه حق و حقوقی بودند. به علت انحصار مرتب کادرهای قدیمی و گماردن نوکران بابان و بردگان بی‌اصل و نسب به جای آنان، امکان بالیدن یک اشرافیت موروثی در مراکز قدرت ناممکن بود. اصلاحات ارضی دوران سلیمان قانونی نیز بعدها مشکل آفرین شد. طبق فرمان سلیمان، حکمرانان تنها می‌توانستند تیمارها یا تیول کوچک را واگذار کنند و انتقال زعامت‌ها یا تیول‌های بزرگ می‌بایست به

تصویب پایتخت برسد. «رعایا» یعنی اتباع مسیحی امپراتوری که در املاک لشکریان زراعت می‌کردند، مورد توجه بودند. رعایا به موجب «قانون رعایا» و تعیین چگونگی ده یک و مالیات سرانه، از حالت بردگی خارج و به معیار عثمانی‌ها در ردیف اجاره‌نشین‌های اروپایی درآمدند. وضع زندگی این «رعایا» نسبت به طبقات مشابه تحت یوغ اربابان مسیحی، چنان بود که «رعایای» کشورهای اطراف به عثمانی مهاجرت می‌کردند. تمرکز صدور اجازه زعامت‌ها در استانبول، به زودی باعث دسیسه‌بازی‌های مقامات فاسد مرکزی و اعمال سلیقه‌های خصوصی گردید. با پایان گرفتن دوران فتوحات و اندوختن ثروت‌های بادآورده، از راه غنائم جنگی و تصاحب سرزمین‌های مفتوحه، برای بذل و بخشش‌های ملکی، فشار بر روستاییان و رعایا و حرص و آز زمین‌داران، رو به فزونی نهاد.

چالش عظیم سده شانزدهم که اروپا را به طرف مسیر جدید رشد اقتصادی و سیاسی سوق داد، باعث هیچ‌گونه تحرکی در ایران و عثمانی نشد. ترکان با تصرف بعضی از ممالک اروپایی، پیشاپیش امکانات ارزشمندی از نظر نیروی انسانی، منابع و مرکزیت سیاسی و انباشت مالی در اختیار داشتند. اما به رغم همه اینها زمانی که اروپاییان وارد مرحله رونق و شکوفایی خود شدند، ترکان و ایرانیان سر به بالین خواب تاریخی و غفلت خویش نهادند و از قافله تمدن جدید دور و دورتر شدند.

وقایع نگاران عثمانی مرگ سلیمان قانونی را سرآغاز فرایند افول امپراتوری می‌دانند. در حقیقت نخستین نشانه‌های فروپاشی نهادهای تشکیلاتی عثمانیان هم در نیمه دوم سده شانزدهم پدیدار شد. در مجموعه آثار و خاطرات دولتمردان و مقامات عثمانی مربوط به اواخر سده شانزدهم تا آخرین روز عمر امپراتوری به این موضوع اشاره شده و مورد تحلیل قرار گرفته است. از جمله نشانه‌هایی که وقایع‌نویسان به آن پرداخته‌اند، رواج فساد در میان سرکردگان سپاهی و ینی‌چری است، اشراف فئودالی که در آغاز بن‌مایه دولت عثمانی محسوب می‌شدند و تا مدت‌های مدید چنین موقعیتی داشتند. ینی‌چری‌ها که سده‌های متمادی بازوی توانمند ارتش عثمانی در فتوحات امپراتوری بودند، اینک به واسطه طمع‌ورزی و بی‌نظمی، دیگر یک نیروی جنگاور به حساب نمی‌آمدند و عناصری فاسد و خرابکار در دولت تلقی می‌شدند.

عامل دیگر تباهی امپراتوری عثمانی پیشرفت فنون نظامی در مغرب زمین بود. غربیان با ابداع توپخانه صحرایی بسیار متحرک و استفاده از آرایش‌های نظامی جدید در مورد سوارنظام و پیاده‌نظام و آموزش بمب‌اندازان، نقب‌زنان، مین‌گذاران و همچنین سازماندهی ارتش‌های عظیم حرفه‌ای، خود را برای مقابله با هر نوع تهاجمی آماده می‌کردند. تشکیلات جدید حمل‌ونقل، تدارکات، مهمات، آذوقه و استفاده از انواع یونیفرم‌های تهییج‌کننده اروپاییان، در مقایسه با سیستم تدارکات نامنظم و غیرحرفه‌ای عثمانیان بسیار پیشرفته بود.

اینک یک ارتش در حال لشکرکشی دیگر نمی‌توانست همانند گذشته از طریق غارت، نیازمندی‌هایش را برآورده سازد و با هجوم به روستاهای اطراف شکم خود را سیر کند. مسیحیان در گذار از دویست سال گذشته، از راه نهضت‌های اصلاح‌طلب و ژنسانس، با کمک نیروهای اقتصادی، بازرگانی و تکنولوژی از میانه عصر فنودالیسم سربرآورده و استوار بر پای خویش ایستاده بودند. حال آن‌که در عثمانی هنوز تیول نظامی یا تیمار بستگی به خدمت نظامی داشت و بنابراین مشروط بود و قابل فسخ. این‌گونه افراد به خاطر کوچک‌ترین تخطی از وظایف محوله در خطر محروم شدن از تیول‌های خود بودند. بنابراین طبقه جدیدی از مالکان به وجود آمد که از مقامات دولتی، خدمه کاخ‌ها و درباریان بودند. سپاهیان که با تمهیداتی املاک خویش را حفظ می‌کردند، می‌کوشیدند تا به هر وسیله شده آنها را موروثی کنند و به پسرانشان انتقال دهند که هیچ‌گونه تعهدی به انجام خدمات نظامی نداشتند. در نتیجه یک نظام مالکیت موروثی غیابی زمین به وجود آمد. در اواخر سده شانزدهم همین موازن ساختگی هم رعایت نمی‌شد و پس از مرگ تیولدار، تیمار به کس دیگری واگذار می‌شد و یا ضمیمه املاک سلطان به حساب می‌آمد. قدرت اقتصادی و اجتماعی ناشی از مقاطعه دایمی مالیات‌ها و اجاره‌داری موجب ظهور طبقه بانفوذ و ثروتمندی در ولایات شد که اندکی بعد نقش تعیین‌کننده‌ای در امور محلی به دست آورد. این طبقه که جایگاهی میان دستگاه حکومتی و دهقانان داشت، بیشتر درآمدها را تصاحب می‌کرد. اینان که ظاهراً فقط اجاره‌دار و مقاطعه‌کار مالیاتی بودند، پس از رو به ضعف نهادن قدرت مرکزی و کاهش کنترل آن بر ولایات، نه تنها بر وسعت املاک اجاره‌ای خود افزودند، بلکه منصب اجاره‌داری خویش را تثبیت کردند و در سده هفدهم حتی برکرسی بعضی از مشاغل حکومتی نشستند. کسانی که در تاریخ عثمانی به «اعیان» شهرت دارند. لفظ اعیان در عهد قدیم و از آستانه ظهور امپراتوری به اشراف ولایات و اعیان محلی که معمولاً تاجرپیشه بودند اطلاق می‌شد. اما اینک طبقه‌ای از زمین‌داران قدیم و جدید را در بر می‌گرفت که مشاغل سیاسی مهمی داشتند.

همزمان با تحولاتی که برشمردیم، تشکیلات و نهادهای مربوط به بردگان نیز دستخوش دگرگونی گردید. تغییراتی که از نیمه دوم سده شانزدهم با سربازگیری به شیوه جدید آغاز شد. دولت عثمانی برای جایگزین کردن سپاهیان فنودال که روز به روز از شمار آنها کاسته می‌شد ناگزیر به حفظ توان نظامی خویش بود. بخش ناچیزی از این نیاز با افزودن بنی‌چری‌ها و مستمری‌بگیران وابسته به دربار عثمانی یا به تداول رایج «مردان سلطان» برآورده شد. اما دولت برای تکمیل افراد موردنیاز ملزم بود به جستجوی منابع تازه سربازگیری بپردازد. اینک دیگر سرچشمه‌آسرای مسیحی‌زاده و بچه‌کافران ربه‌وده و یا خریداری شده خشکیده بود. بنابراین زمان آن بود که اتباع مسلمان وارد پادگان‌ها شوند و به

خدمت سربازی پردازند، خدمتی که ینی‌چری‌ها نظر خوشی نسبت به آن نداشتند. تشکیلات لشکری عثمانیان که با گرده برداری از نظام‌های سلجوقیان آناتولی، ایلخانان و ممالیک مصر و سوریه، سامان یافته بود از سه بخش تشکیل می‌شد: واحدهای قاپی قولی یا غلامان باب عالی، مرزی و دریایی. نیروی قاپی قولی متشکل از ینی‌چری، جبه‌چی، توپچی و سواره بود و نیروی مرزی یا ایالتی شامل سواره‌نظام و پیاده‌نظام.

از آنجایی که دولت عثمانی با گسترش قلمرو امپراتوری در سرزمین‌های اروپا نیازمند نیروهای بیشتری بود، ناگزیر شد تا از ساکنان این نواحی که عجمی یا بیگانه خوانده می‌شدند برای رفع نیازمندی‌های خود استفاده کند. بنابراین مقرر گردید از میان هر پنج اسیری که گرفته می‌شد یک نفر از آن سلطان باشد. نهادی نیز تحت عنوان سازمان عجمی برای سر و سامان دادن به امور اسرا در گالیپولی یا به تداول ترکان گلیبولو تأسیس شد. از جمله وظایف این سازمان تربیت و آموزش نفرات برگزیده برای تشکیلات ینی‌چری بود. طبق دستورالعمل‌های بعدی کودکان خردسال مسیحی را نخست به دست اهالی ترک آناتولی می‌سپاردند و پس از آشنا شدن آنها با آداب و رسوم ترکی و اسلامی به سازمان عجمی و سپس به سازمان ینی‌چری منتقل می‌کردند. ترکان این قبیل کودکان و نونهالان را «پنجیک اوغلانی» یا «پسر پنجیک» می‌نامیدند.

امپراتوری عثمانی به منظور جبران نفرات مورد نیاز در واحدهای ینی‌چری، جبه‌چی، توپچی و سوارنظام در ایام فترت و رکود کار کشورگشایی، شمار موردنیازی از کودکان اتباع مسیحی در سرزمین‌های روملی را تحت عنوان «دوشیرمه» یا «جمع‌آوری شده» به خدمت می‌گرفت. این قبیل کودکان نیز پس از طی مراحل آموزشی به واحدهای یاد شده اعزام و معدودی از آنان را که بر رویی داشتند برای خدمات خاص روانه قصر سلطان می‌کردند. سازمان ینی‌چری که در سال ۱۳۶۳ میلادی بنیان نهاده شد برای حفظ حاکمیت ترکان در بالکان نقش مهمی ایفا کرد. ینی‌چریان نیروی پیاده‌نظام مخصوص سلطان بودند و در جنگ‌ها همیشه در قلب سپاه و در کنار سلطان جای داشتند و ینی‌چری آقاسی، فرمانده آنها از مقامات مهم نظامی شمرده می‌شد.

ینی‌چری‌ها از ایام گذشته به علت بیگاری‌های ادواری، مجاز بودند که به منظور درآمد بیشتر در بخش‌های گوناگون صنعتی مشغول کار شوند. آنان با گسترش دامنه فعالیت خویش و پرداختن به امور خرید و فروش و تجارت در شهرهای بزرگ مبدل به اشخاص معروفی شدند و دیگر در بند انضباط نظامی و جنگ با کفار نبودند. ینی‌چری‌ها که از زمان سلطان سلیمان اجازه ازدواج داشتند، اینک در فکر حفظ ثروت‌های گردآوری شده و انتقال آن به

وراث خود بودند. در نتیجه سپاهی که در اصل از بردگان تشکیل می‌شد و به جای مسلمان زادگانی که برده کردنشان خلاف شرع بود، خدمت می‌کرد، در زمان سلطنت سلیم دوم (۱۵۷۴-۱۵۶۶) پسر سلیمان و خرم سلطان، با اختصاص سهمیه‌ای ویژه وارد دستگاه حکومت گردید و در عهد مراد چهارم معروف به مراد غازی (۴۰-۱۶۲۳) رسم به خدمت گرفتن انحصاری بردگان مسیحی چه در سپاه ینی‌چری و چه در دستگاه امپراتوری به کلی ملغی شد و ینی‌چری‌ها با کسب چنین امتیازاتی دیگر مانند گذشته سپاهیان سر به راه و جان برکف شمرده نمی‌شدند. آنها که پیشتر در ۱۵۸۹ در عهد مراد سوم به واسطه افزایش قیمت‌ها که نتیجه ورود شمش‌های طلای اسپانیایی - آمریکایی بود و همچنین سیاست کاهش ارزش پول رایج که عثمانیان به تقلید از ایرانیان در پیش گرفتند، برای نخستین بار در تاریخ عثمانی به زور وارد سرای گردیدند و خواستار سرورزایی شدند که آنان را باعث تنزل مستمری خود می‌دانستند و سلطان نیز سر دو وزیر را به دست جلااد سپرد، همراه با گروه‌های پراکنده معروف به جلالی‌ها و همفکری با عناصر بکتاشیه اساس امپراتوری را به لرزه درآوردند.

اینک دستورالعمل مندرج در «قوانین ینی‌چری» دیگر ارزش و اعتباری نداشت. در بندی از این قوانین می‌خوانیم:

«از عهد قدیم ازدواج ینی‌چری‌ها غیرقانونی بوده است. تنها افسران و نفرات مسن و از کار افتاده، آن هم با کسب مجوز از سلطان مجاز به انتخاب همسر هستند. زندگی ینی‌چریان عزیبی است، به همین دلیل برای آنها سربازخانه ساخته‌اند.»

این چنین بود که وقتی خلل ناچیزی در نظام خشک و انعطاف‌ناپذیر ینی‌چریان به وجود آمد، تمام تشکیلات آن فرو ریخت. به هنگام جنگ با ایران در اواخر سده شانزدهم میان مراد سوم و اسماعیل دوم و سلطان محمد خدابنده، درهای سپاه به روی همه کس باز بود. مصطفی افندی سالونیک‌ی در همین ایام می‌نویسد:

«جمعی از اراذل و اوباش و بی‌سروپاها به سرای مرد محترم ایرانی هجوم بردند. افراد مسلح و توپچی‌های ینی‌چری به رغم اخذ رشوه و پول به روی دهقانان و زارعانی آتش گشودند که خانه و کاشانه خود را ترک کرده بودند. آنها به سوی تاتارها، کولی‌ها، یهودی‌ها، روس‌ها و مردم شهر شلیک کردند... زمانی که چنین کسانی وارد سپاه شدند سنت و احترام کاملاً از بین رفت و پرده حیای حکومت دریده شد و این چنین بود که افرادی ناشایست و بی‌تجربه برکرسی قدرت تکیه زدند...»

نارضایتی از وضع حاکم جنبه همگانی یافت و کوچوبیگ با آه و ناله در خاطرانش نوشت: در روزگار او، یعنی اوایل سده هفدهم «همه جور آدم‌های لات و لوت به سپاه ینی‌چری وارد شده‌اند که دین و ایمان درستی ندارند. کسانی از میان اوباش شهری،

ترکمانان، کولیان، قفقازی‌ها، تاجیک‌های روستایی، صحرائشینان، خرکچی‌ها، شتربانان، حملان، شربت‌فروشان، راهزنان، جیب‌برها و حشرات الارض دیگر. بنابراین نظم و امنیت ناپود شده و قانون و سنت از دست رفته است...»

کوچوییگ که خود تربیت شده دوشیرمه گوریتا در مقدونیه بود و از این انحطاط رنج می‌برد به سلطان یادآوری می‌کند که ملزم نیست سپاه خود را با چنین اویاشی پُر کند. او می‌نویسد: «هنوز در بوسنی و آلبانی مردان با شهامت و پسران شیردلی وجود دارند...» اما دیگر کار از کار گذشته بود. استخدام بی‌نظم و حساب نقرات جدید، باعث تنگناهای مالی و نظامی در اواخر سده شانزدهم شد و به فرایند تغییرات شتاب بخشید. تا جایی که در اندک مدتی سازمان ینی‌چری را دگرگون ساخت. با انحلال دوشیرمه‌ها و تأمین نقرات از میان افراد آزاد، سپاه مبدل به یک مجموعه موروثی گردید با امتیازات گسترده فردی و گروهی. هر چند عضویت در سپاه از آغاز بر اساس توارث بود، اما داوطلبان می‌توانستند با پرداخت پول، مقام مناسبی برای خویش دست و پا کنند. بسیاری از بازرگانان و صنعتکاران برای خود و اخلافشان جای مناسبی در فهرست پرداخت حقوق ینی‌چریان باز می‌کردند. بردگان سابق و لاحق سلطان اینک در بیشتر اوقات ارباب سرورشان محسوب می‌شدند. کار عمده سربازان، به صورت دستجات نظامی مسلح بلوا و آشوب بود.

انحلال دوشیرمه تأثیر فوری و گسترده‌ای بر روی مدرسه دربار برای غلامبچگان داشت. هدف این مدرسه که در محدوده سرای سلطان اداره می‌شد گزینش و آماده‌سازی طبقه حاکمه غیرموروثی بود.

سلطان محمد دوم به تقلید از امپراتوری روم شرقی، یکی از آداب اجدادی عثمانیان را ترک گفت و آن عدم آمیزش و مجالست با اتباع خود بود. او برخلاف سلاطین اسلاف خویش و حتی پدرش مراد دوم که همیشه با دیگران غذا می‌خورد، از این سنت ترکان دست شست و طی فرمانی اعلان کرد: «اراده ما بر آن است که به استثنای افراد خانواده سلطنتی هیچ کس مجاز به صرف غذا با ذات اقدس ملوکانه نیست.» اشتیاق تدریجی سلطان محمد به مقدس شمردن وجود سلطان سبب شد تا پس از صدور فرمانی در باب تعیین سلسله مراتب مقامات درباری و رنگ لباس و چکمه و شکل عمامه، اقدام به ساختن کاخ جدید، یعنی باب عالی یا توپکاپی نماید. کاخی باشکوه در اکروپولیس سابق بیژانس و محل تلاقی یک شاخه و دو دریا: شاخ زرین، بسفور و مرمره. کاخی که به نام سراگلیو یا حرمسرا شهره آفاق شد. محدوده حصارهای باب عالی محل مدرسه دربار برای غلامبچگان بود، که به مرور زمان به یک مکتبخانه حکومتی کاملاً سازمان یافته مبدل شد. تا جایی که از هر پنج سر وزیر که از آن پس زمام امور را به دست گرفتند چهار وزیر از شاگردان آن مکتبخانه بودند. عثمانیان پس از رو به زوال نهادن قدرت امپراتوری و کاهش تعداد اسرای اروپایی،

برای تأمین بردگان موردنیاز خود چشم به سرزمین قفقاز دوختند. زنان قفقازی همیشه جایگاه خاصی در آحرام مسلمانان داشتند و بردگان قفقازی تا حدی نقش مهم و ارزنده‌ای در واپسین ایام سلطنت ممالیک مصر ایفا کردند، هر چند آنها در امپراتوری عثمانی، در قیاس با همکاران بالکانی و اروپایی خود، جایگاهی کسب نکردند. اما در اواخر سده شانزدهم اوضاع دگرگون شد و بردگان قفقازی الاصل مانند گرجی‌ها، چرکسی‌ها، چچنی‌ها و ابخازی‌ها نقش مهمی در میان طبقه حاکم بر امپراتوری داشتند. نخستین وزیر اعظم گرجی که به مدت چهار ماه در ۳-۱۶۲۲ بر کرسی صدارت نشست محمدپاشا بود که در به مجازات رسانیدن قاتلان عثمان دوم، اولین سلطان عثمانی که در قیام مخالفانش به قتل رسید، از خود رشادت زیادی نشان داد. از آن پس گروه کثیری از قفقازیان به مناصب عالی دست یافتند و در سده‌های هفدهم و هیجدهم بسیاری از آنها در مقام ژنرال، حاکم و وزیر در دستگاه امپراتوری خدمت کردند.

هر چند درگیری جناح‌ها در پایتخت عثمانی یکنواخت نبود و گروه‌های متحد دایماً تغییر موضع می‌دادند، اما در مجموع بین دو قطب جریان داشت. وزیر اعظم که مورد حمایت نوکریان دیوانسالاری و طبقات گوناگون مذهبی بود در یک قطب و بقیه درباریان و حرم و شبکه متنفذین و فارغ‌التحصیلان مدرسه باب، چه برده و چه آزاد، در قطب دیگر فعالیت می‌کردند.

برخورد میان اروپای مسیحی و عثمانی مسلمان را می‌توان به رویارویی بین جهان آزاد و اتحاد جماهیر شوروی سابق مقایسه کرد. غرب در هر دو دوره از طرف یک حکومت و جامعه در حال گسترش با دو خصلت امپریالیستی و ایدئولوژیک و همچنین ایمانی جزم در توسل به جنگ دایمی برای رسیدن به پیروزی نهایی تهدید می‌شد، هر چند که در تقابل نخستین، امید و تعصب منحصر به یک طرف نبود و حتی می‌توان گفت ترک‌ها از شکیبایی بیشتری برخوردار بودند. در سده پانزدهم و شانزدهم سیل پناهندگان یا به گفته لنین «کسانی که با پاهای خود رأی می‌دادند» از غرب به شرق بود و نه مانند دوران ما از شرق به غرب. پناهنده شدن یهودیان اخراجی از اسپانیا در سال ۱۴۹۲ به سرزمین عثمانیان که از آن آگاهی داریم، منحصر به فرد نبود. سایر پناهندگان مانند مسیحیان ناراضی تحت تعقیب کلیساهای کشورشان نیز مانند یهودیان در سرزمین‌های عثمانی مسکن می‌گزیدند. آنگاه که اقتدار ترکان در اروپا به پایان رسید، ملل مسیحی که سده‌ها در قلمرو تحت حاکمیت آنها زیسته بودند محل زندگی خویش را ترک نگفتند. آنان با زبان و فرهنگ و مذهبشان و حتی تا حدودی با نهادهایی که ایجاد کرده بودند، از هر نظر برای تأسیس زندگی جدید و سرزمین ملی جداگانه‌ای از آن خود آمادگی داشتند. بیان چنین ادعایی در مورد مسلمانانی که پس از پایان فرمانروایی ترکان در بالکان ماندگار شدند و یا مورهایی که بر اسپانیا چیره گشتند،

ناممکن است.

پناهندگان تنها اروپاییانی نبودند که از حاکمیت ترکان منتفع می‌گردیدند، دهقانان سرزمین‌های مفتوحه نیز عاقبت به خیر شدند. حکومت امپراتوری عثمانی امنیت و اتحاد را جایگزین جنگ و بی‌نظمی کرد، که نتایج اجتماعی و اقتصاد مهمی به همراه داشت. در جریان فتوحات ترکان بخش قابل ملاحظه‌ای از اشرافیت متکی بر مالکیت موروثی نابود شد و اراضی کشاورزی بی‌صاحب به صورت فیف به سربازان ترک واگذار گردید. بر اساس نظام زمین‌داری در عثمانی، به شرحی که پیش از این یادآور شدیم، دهقانان سرزمین‌های اشغال شده در مقایسه با زمان فرمانروایی مسیحیان و حتی کشورهای مجاور، از آزادی بیشتری برخوردار بودند. مالیات‌ها منصفانه‌تر و نحوه جمع‌آوری آن انسانی‌تر بود.

چنین امنیت و رفاهی، فارغ از موازین حاکمان ترک، باعث برقراری نوعی وفاق در میان آنها شد. مردمان این ایالات در دوران طولانی فرمانروایی امپراتوری عثمانی، به معیار آن روزگار، در رفاه کامل بسر می‌بردند. آسایشی که با ورود اندیشه‌های ناسیونالیستی از غرب به پایان رسید.

سیاحان اروپایی که در اواخر سده نوزدهم به بالکان رفته‌اند، با مقایسه وضعیت آن ناحیه با بخشی از اروپای مسیحی، زندگی توأم با رفاه و خُرسندی دهقانان ناحیه بالکان را ستوده‌اند. اروپای سده‌های پانزدهم و شانزدهم، برعکس قلمرو عثمانی، شاهد شورش‌های عظیم دهقانی بود. هر چند نظام دوشیرمه ناپسند بود، اما جنبه‌های مثبتی هم داشت. این نهاد سبب می‌شد تا فروافتاده‌ترین روستاییان به بالاترین و قدرتمندترین مشاغل دولتی دست یابند. امکان چنین تحرک اجتماعی در جوامع اشرافی و مسیحی آن زمان ناممکن بود. امپراتوری عثمانی به جهاتی چند اروپا را تحت تأثیر قرار داد. اروپاییان تا مدت‌ها از ترکان می‌ترسیدند و آنها را خطرناک می‌دانستند. از نظر بازرگانان، اهل حرفه و بعدها سرمایه‌داران، قلمرو عثمانی آکنده از ثروت بود با بازاری از لحاظ اقتصادی بیش از پیش آزادتر. از نگاه شماری دیگر دولت عثمانی تجسم اعمال خشونت و زور بود، سرزمینی که یاغیان و جاه‌طلبان، بلوا پیشه می‌کردند و بخت خویش را می‌آزمودند. بسیاری کسان که اروپاییان آنان را خائن و مرتد می‌خوانند و مسلمانان مهتدی می‌دانستند، در دستگاه امپراتوری عثمانیان بالیدند و خدمات شایسته‌ای انجام دادند. دهقانان ستم‌کشیده اروپایی چشم امیدشان به دشمنان اربابانشان دوخته بود. مارتین لوتر در جزوه «رجم ترکان» که در سال ۱۵۴۱ به چاپ رسید هشدار می‌دهد که مستضعفان تحت ستم اشراف و زمین‌داران و خوش‌نشینان شهری حریص، ترجیح می‌دهند به جای ادامه حیات در زیر دست چنین مسیحیان ستمکاری، به ترک‌ها پناه ببرند و با آنها زندگی کنند. حتی حامیان نظام مستقر در اروپا، از ستایشگران توانایی‌های نظامی و سیاسی امپراتوری عثمانی در اوج قدرتش بودند.

در بیشتر آثار ادبی اروپا دربارهٔ خطر ترکان، به شایستگی حکومت عثمانی اشاره شده است و تقلید از آن را عاقلانه دانسته‌اند.

در شبانگاه پنجم و ششم سپتامبر ۱۵۶۶ سلیمان قانونی به هنگام محاصرهٔ قلعهٔ زیژاتوار^۱ یا زیژت^۲ که کنت نیکلاس زرینی^۳ دشمن آشتی‌ناپذیر ترک‌ها از آن دفاع می‌کرد، به گفته‌ای از سکنهٔ قلبی یا مغزی و به روایت دیگر از خشم ناشی از طولانی شدن محاصرهٔ قلعه درگذشت. صوقللی محمد پاشا بوسنیایی وزیر اعظم برای پنهان نگاه داشتن مرگ سلیمان، پزشک مخصوص او را خفه کرد و اعلام داشت سلطان به خاطر درد نفرس در چادرش بستری است. کالبد سلیمان باشکوه را نیمه مومیایی کردند و پس از حمل به استانبول، که سه هفته به درازا کشید، در مسجد سلیمانیه به خاک سپردند.

سلیم دوم پسر سلیمان باشکوه، نامناسب‌ترین کسی بود که بر تخت سلطنت عثمانی نشست. جوانی کوتوله و فربه، کاهل و هرزه و شرابخواری قهار. حافظ را تنها به خاطر آن دوست می‌داشت که شراب را شیرین‌تر از بوسهٔ مهرویان دانسته است. او مفتی اعظم را ناگزیر ساخت تا فتوا دهد نوشیدن آن خون سیاوش و آتش بی دود، در صورت تمایل سلطان مجاز است. سلیم خود در باده‌پیمایی چنان افراط می‌کرد که در تاریخ عثمانی به سلیم خمار معروف شد. دوران حکومت سلیم دوم سرآغاز افول امپراتوری ترکان بود. لشکریان عثمانی از وین و ناوگان دریایی آن امپراتوری از اقیانوس هند بازگشتند. تا مدتی هیبت با ابهت قدرت نظامی توانست سرآغاز اضمحلال امپراتوری عثمانیان را از انظار پنهان دارد. در پایتخت مراد چهارم، سلطانی کارآمد و بی‌رحم بر تخت نشست (۴۰-۱۶۲۳) و سپس در زمان سلطان محمد چهارم معروف به شکارچی یک پدر و پسر آلبانیایی از ۱۶۵۶ تا ۱۶۷۸ بر مسند صدرات عظمی جای گرفتند. اینان توانستند تا حدی از شتاب فروپاشی بکاهند و حتی در میدان کارزار پیروزی‌هایی برای امپراتوری کسب کنند. محمدپاشا کوپرلی که دولتمردی کم‌سواد، اما آشنا با زیر و بم حکومت عثمانیان بود، پاکسازی بی‌رحمانهٔ دستگاه فاسد حاکم را تنها راه نجات آن می‌دانست. از این رو در زمان پنج سال صدارتش سی و پنج هزار نفر از خطاکاران را به دست جلاد سپرد. پس از مرگ محمدپاشا (۱۶۶۱) پسر بیست و پنج ساله‌اش احمد به فرمان سلطان محمد که اینک بیست سال داشت بر تخت صدارت جای گرفت. او به مدت پانزده سال فرمانروای واقعی امپراتوری بود. اقتداری که کنیزکی کرتی، سوگلی خلوت سلطان در تداوم آن نقش زیادی داشت. او که نه مانند پدرش بی‌سواد بود و نه بی‌رحم، مسلمانی متدین و فاقد تعصب می‌نمود و از مسیحیان و یهودیان با استناد به درس قانونی که خوانده بود حمایت می‌کرد. مصون از غرض‌ورزی و مال‌اندوزی بود و هرگز هدیه‌ای نمی‌پذیرفت. تنها عیبش نوشیدن فراوان برندی و شراب بود که در

چهل و دو سالگی همراه با بیماری استسقاء جان بر سر آن گذاشت.

سلطان محمد که به گفته سرپال رایکات^۱ در کار شکار گوی سبقت از نمرود ربوده بود پس از مرگ احمد پاشا، برادرزن او و داماد خویش قره مصطفی را به مقام وزارت منصوب کرد. مصطفی که چهره‌ای تیره‌رنگ داشت مردی گستاخ و جاه‌طلب بود. در حرمسرای او حدود سه هزار زن و کنیز بسر می‌بردند. قره مصطفی با مسیحیان ضدیت می‌ورزید و آرزو داشت خیالات بایزید اول را که گفته بود روزی اسب‌هایش را در کلیسای سن پیترو روم به آخور خواهد بست تحقق بخشد. او هام سیزده ساله مصطفی سیاه ضایعات جبران‌ناپذیری به امپراتوری عثمانی وارد ساخت. خواب خوشی که در بهار ۱۶۸۳ با حرکت لشکریان عثمانی برای فتح وین مبدل به کابوس شد. هر چند استقرار ترکان در سیزدهم ژوئیه در پای حصارهای وین و ارسال پیام قره مصطفی خطاب به کنت اشتارمبرگ^۲ حاکم شهر برای مسلمان شدن و ترک شهر، خبر از پیروزی عثمانیان می‌داد، اما حمله سپیده‌دم دوازدهم سپتامبر مسیحیان از چنان آرایش و فنونی برخوردار بود که ترکان مسلمان را برای همیشه از دست‌اندازی به خاک مسیحیان ناامید ساخت. قره مصطفی در بجهوحه جنگ با بجا گذاشتن ده هزار کشته پا به فرار نهاد و توپ‌های بیشمار، یکصد هزار گاونر، انبوهی جواهر و فرش و پوست‌های قیمتی و شماری قفس‌های طلایی پرندگان خیمه‌گاه او به تصرف فاتحان درآمد. در میان غنائم مقداری قهوه وجود داشت که باعث تأسیس نخستین قهوه‌خانه وین شد. شکست امپراتوری عثمانی مهیب و قطعی بود. غرب اینک با اتکا بر انگاره‌های پیشرفت علمی و اقتصادی و اجتماعی خود، در زمینه نظامی نیز از شرق پیشی می‌گرفت. حال آن که پندار سروری بر جهان ترکان، مبدل به احساس حقارت و ضعف شده بود. وضعی که برای اروپا مشکلاتی به همراه داشت و به بحرانی انجامید که در تاریخ معاصر به «مسئله شرق» شهرت دارد.

۱. Paul Ricaut (۱۷۰۰-۱۶۲۸)، دیپلمات و مورخ انگلیسی و مؤلف تاریخ عثمانی.

فصل دهم

دولت

بنا به روایت مسلمانان، پیامبر اسلام از موطن خویش در عربستان نامه‌هایی برای پادشاهان و امیرزادگان سرزمین‌های غیرمسلمان فرستاد و ضمن اعلان رسالت خویش، آنان را دعوت به پذیرش اسلام کرد. می‌گویند بسیاری از فرمانروایان و حاکمان و اسقفان چنین دستخط‌هایی دریافت نمودند، که در میان آنها نامه‌های ارسالی برای «قیصر» و «خسرو»، یعنی امپراتوران بیزانس و ایران، که هر یک نیمی از خاورمیانه را در قلمرو خود داشتند، از اهمیت بسزایی برخوردار است. سزار، امپراتور قسطنطنیه، جانشینی از جانشینان امپراتوران روم بود و وارث قسطنطین اول فرمانروای یک امپراتوری مسیحی، شأن و عظمت امپراتوری بیزانس در اصل مدیون پاپ آگاپتوس اول بود که به اصرار تئوداها^۱ شاه اوستروگوت‌ها یا گوت‌های شرقی، در مأموریتی ناموفق، به قسطنطنیه رفت تا امپراتور یوستیا اول را از حمله مجدد به ایتالیا باز دارد. آگاپتوس در بیست و دوم آوریل ۵۳۶ در مقام خادم کلیسای حکمت مقدس یا هاگیا سوفیا که در مغرب زمین به تداول ایتالیایی سانتا سوفیا شهرت دارد، در قسطنطنیه دارفانی را وداع گفت. در کلیسایی که بار دیگر به فرمان یوستی نینوس و با هزینه یکصد و پنجاه میلیون دلار برپا شد عناصری از فرهنگ یونانی، رومی، شرقی و مسیحی به چشم می‌خورد. آگاپتوس در سال ۵۳۰ خطاب به یوستیا که کورپس یورپس کیوبلیس یا مجموعه حقوق رومی و بن‌مایه قوانین مدنی دولت‌های مدرن به کوشش او تدوین شده چنین گفت:

مقام و منزلت برتر عالیجناب بر دیگران مدیون پروردگار است. او در دنیا به شما قدرتی عطا کرده که همانند قدرت ملکوتی است، تا از آن برای هدایت مردمان به سوی عدالت استفاده، و متجاوزان به آن را مجازات کنند. شما خود تابع قانون عدالت و سرور به حق اتباع خود هستید.

در روم کافرکیش امپراتور هم شاه بود و هم رهبر روحانی و هم حتی خدا. فرمانروایان روم بعد از پذیرش آیین مسیحیت دیگر ادعای ربوبیت و خدایی نداشتند و امپراتوران مسیحی مرز میان وظائف امپراتوری و امور مربوط به روحانیت را به رسمیت شناختند، هر چند این به مفهوم جدایی کامل حاکمیت مطلق امپراتور^۱ و حاکمیت کلیسا^۲ از یکدیگر نبود. تمایز میان سیاست و مذهب یا به تداول امروزی دین و دولت، به شکل کاملاً روشن در اناجیل آمده است. بنیان‌گذار مسیحیت بنا به روایت متی به پیروانش سفارش می‌کند که: «مال قیصر را به قیصر ادا کنید و مال خدا را به خدا.»

امپراتور یوستینیانوس نخستین دولتمردی بود که حد و مرز بین دین و دولت را مشخص کرد. او در پیشگفتار ششمین نولای^۳ خود که ماحصل اهتمام تریونیانوس و چهار دستیارش بود و در مجموع به نام نولای کونستیتوتیوس، یا قوانین جدید نشر یافت، از زبان امپراتور خطاب به سر اسقف قسطنطنیه و در ربط با جایگاه اسقفان و سایر روحانیان می‌نویسد:

از جمله بزرگ‌ترین موهبت‌هایی که از سوی پروردگار به بشر اعطا شده نهاد روحانیت و امپراتوری است. کار مقامات روحانی پرداختن به امور آسمانی و قدسی است و وظیفه امپراتوری کوشش مجدانه در حل و فصل مسائل دنیوی و آدمی. هر چند هر دو از یک سرچشمه نشأت می‌گیرند و هر دو در اندیشه اصلاح بشر هستند.

فرمانروایان اولیه بیزانس همچنان در خطاب به خود از عناوین رومی مانند قیصر، امپراتور، عنوانی برگرفته از امپراتور به معنی فرمانده و آوگوستوس به معنی «محترم» استفاده می‌کردند. امپراتوران بعدی در مجموع دو نام یونانی داشتند: باسیلیوس^۴ به معنی سلطان و اتوکرات^۵ به معنی فرمانروای خودکامه. آنان برای تأکید بر ماهیت اقتدارشان قوانین خویش را تحت عنوان «به نام حضرت عیسی مسیح»^۶ صادر می‌کردند. امپراتوران بیزانس معمولاً برای کلیسا اعتباری همانند دولت قایل می‌شدند و امپراتور موظف به تأیید و اجرای «ایمان راستین»^۷ بود. لفظی یونانی که مقامات کلیسایی از افلاطون برگرفته بودند.

امپراتوران بیزانس در سده‌های نخستین برای خود رسالت جهانی قایل نبودند. آنها در مقام فرمانروای یک امپراتوری و رئیس یکی از ادیان راستین الهی، خود را موظف به برقراری صلح و گسترش ایمان مسیحی می‌دانستند. امپراتور در مراسم تشریفاتی «فرمانروای جهان»^۸ و حتی «فرمانروای زمان»^۹ خوانده می‌شد. در میان سمبل‌ها و

1. Imperium

2. Sacerdotium

3. Novella

4. Basileus

5. Autokrator

6. en onomati tou Despotou Iésou Khristou

7. Orthe doxa

8. Kosmokrator

9. Khronokrator

نشانه‌های جهانی حاکمیت امپراتور، هیچ چیز مهم‌تر از سکه طلایی سولیدوس و دناریوس نبود. سکه‌ای که از زمان قسطنطین اول رواج یافت و تا سقوط امپراتوری بیزانس اعتبار و شهرت جهانی داشت.

هر چند وسعت قلمرو امپراتوران بیزانس به واسطه جنگ‌ها و آشوب‌های سده سوم میلادی کاسته شد و تشکیلات نظامی و اداری آنها رو به تحلیل نهاد، اما اصلاحات قسطنطین جان تازه‌ای به امپراتوری دمید و آن را از خطر فروپاشی رهانید. نظم و نظام تازه تأثیرات مهمی، چه در مرکز و چه در ایالات از خود برجای گذاشت. در مرکز، سازمان اداری و مجریه کشور به چند واحد تقسیم گردید و کارمندان اداری لایقی در بخش‌های مالی، اداری، سیاست خارجی و امنیت به کار گمارده شدند.

از وسعت ایالات امپراتوری نیز به منظور تشکیل نواحی جدید کاسته شد و قلمرو کشور به چهار ایالت بزرگ تقسیم گردید و برای هر یک حاکمی تعیین شد. فرمانداران ایالت جدید چه از نظر مالی و چه از لحاظ نظامی تا حدودی از استقلال عمل برخوردار بودند و شخصاً در برابر امپراتور پاسخگو.

کارایی نظام جدید تا حد چشمگیری بستگی به تشکیلات نظامی داشت. ارتش که در سازمان تازه به طور منظم قدرت جنگی خویش را حفظ می‌کرد و کاملاً آموزش دیده بود، گوش به فرمان امپراتور داشت و به دستور او با شورش‌های داخلی و یا دشمن خارجی مبارزه می‌کرد.

سرسخت‌ترین دشمن خارجی بیزانسیان و رقیب امپراتوری آنها، ایرانیان بودند. شاهپور اول در کتیبه‌ای متعلق به سال ۲۶۰ میلادی به هنگام پیروزی بر رومیان، خویشتن را چنین معرفی می‌کند:

من شهریار شاهپور، پرستنده مزدا، شاه شاهان ایران و انیران، از سلاله ایزدان، پسر پرستنده مزدا اردشیر، شاهنشاه ایران از سلاله ایزدان، نواده بابک.... من فرمانروای ایران زمین هستم.

شاهپور اول شکست سختی بر رومیان تحمیل کرد و والریانوس امپراتور روم (۲۶۰-۲۵۳) را به اسارت گرفت، اما در سده‌های بعدی که رومیان به بازسازی تشکیلات و قدرت نظامی خویش پرداختند، امپراتوری ایران دیگر از اقتدار پیشین برخوردار نبود. در دوران سلطنت خسرو اول (۷۹-۵۳۱) معروف به انوشیروان (انوشک روان صاحب روان جاوید) همزمان با تحولات و تغییرات بنیادی در ایران بود. در عصر سلطنت قباد اول ۴۴۸-۹۶ و ۴۹۹-۵۳۱ مزدکیان سر به شورش برداشتند که به رغم حمایت‌های اولیه قباد، به علت همدلی با آنها و نیز به امید تثبیت موقعیت خود در برابر اشراف و روحانیان، به

تدریج از مزدکیان دوری‌گزید و در اواخر سال ۵۲۸ و اوایل ۵۲۹ آنان را نابود کرد. خسرو انوشیروان ضمن از میان برداشتن بقایای مزدکیان، کوشید تا با برقراری امنیت و نظم، تشکیلات حکومتی و ارتش را دگرگون سازد. اما بنیان امپراتوری تضعیف شده و ساختار فتودالی آن در هم شکسته و جای خود را به یک استبداد نظامی سپرده بود. طبقات ممتاز از پرداخت مالیات سر باز می‌زدند و بیش از پیش به هاله قدرت در اطراف شاه نزدیک می‌شدند. فرماندهان نظامی در ایام جنگ‌های خارجی و درگیری و شورش داخلی سده ششم مبدل به زمین‌داران بزرگ می‌شدند و شکلی از فتودالیسم نظامی در حال ظهور بود، هر چند که فرصت انسجام نیافت. زمانی که در اوایل سده هفتم اعراب مسلمان به ایران تاختند، حکومت مرکزی آن تقریباً فروپاشیده بود. زمام امور ولایات در دست مقامات موروثی محلی بود که پس از شکست ارتش امپراتوری، یکی پس از دیگری مغلوب اعراب گردیدند و سرزمین تحت حاکمیت آنها ضمیمه قلمرو خلیفه مسلمانان شد. بحران سیاسی و اجتماعی اواخر عصر ساسانیان همزمان با بلوهای مذهبی بود. شماری از سنت‌شکنان زردشتی و از جمله مانویان و سرسپردگان گوناگون آنها، با دستگاه سلطنت و روحانیت حاکم برنمی‌تافتند. شیوع این قبیل جنبش‌ها، به رغم ناکامی آنها، باعث تضعیف انسجام و مشروعیت بنیان مذهب زردشت گردید.

امپراتوری ساسانیان در آستانه یورش اعراب، دچار آنچنان ضعف و فساد در ارکان دولت خویش بود که فروپاشی آن امری بدیع به نظر نمی‌رسید. بنیان جامعه سراسر اشرافی امپراتوری ساسانیان، بر جدایی طبقات اجتماعی استوار بود و به گفته تنسر «به لباس و مرکب و سرای و بستن و زن و خدمتکار» شناخته می‌شد. در واقع حفظ تفاوت مراتب اجتماعی در عهد امپراتوری ساسانیان اهمیت زیادی داشت و از این نظر تا حدودی با جهان یونانی - رومی قابل سنجش بود.

مقایسه دو امپراتوری ییزانس و ایران که از اعراب شکست خوردند آموزنده است. دو امپراتوری از لحاظ جغرافیایی شباهت زیادی با یکدیگر داشتند. سرزمین اصلی هر دو دولت در فلاتی مرتفع گسترده بود و زبان و فرهنگ اصلی آنان، یعنی یونانی و مسیحیت در آناتولی و فارسی و زردشتی در فلات مرتفع ایران، زبان و فرهنگ مردمان حاکم بر امپراتوری بود. هر دو امپراتوری بر سرزمین‌های همسایه‌ای سلطه و حاکمیت داشتند که زبان و اعتقادات مذهبی آنها با زبان و مذهب رایج در دو امپراتوری تفاوت داشت. اتباع ییزانس در سوریه و اتباع ایرانی در عراق مسیحیانی بودند که به زبان آرامی، یعنی زبان عیسی مسیح تکلم می‌کردند.

مهم‌ترین تفاوت دو امپراتوری، موقعیت پایتخت‌های آنان بود. قسطنطنیه که از سال ۱۹۳۰ استانبول خوانده می‌شود، در اقصی فلات آناتولی و در دو سوی بسفور یا به تداول

ترکان بغاز ایچی بود و محصور در دیوارهای بلند. کوشش مکرر اعراب برای تصرف شهر راه به جایی نبرد و در این میان امپراتوری بیزانس فرصت یافت تا با تجدید قوا و بازسازی نیروهای مسلح خویش صدها سال تداوم یابد.

اعراب در جریان فتوحات خویش با دو دولت امپراتوری ایران و بیزانس که دارای سنت‌های متفاوتی بودند روبه‌رو شدند و به اشکال مختلف تحت تأثیر آنان قرار گرفتند. از سوی دیگر میان فتوحات اولیه اعراب و سلسله حملات بعدی از طرف مهاجمان که دو امپراتوری را محاصره کرده بودند تفاوت اساسی وجود داشت. زمانی که ژرمن‌ها به سرزمین‌های امپراتوری روم غربی یورش بردند، با یک نظام سیاسی و یک مذهب، یعنی با امپراتوری روم و کلیسای مسیحی مواجه شدند که هر یک دارای تشکیلات، سلسله مراتب و قانون بودند. آنها در مجموع موازین هر دو نظام را پذیرفتند و کوشیدند با بهره‌برداری از اختلافات تشکیلاتی بین جامعه رومی و جامعه مسیحی به هدف‌های خویش دست یابند. بنابراین امپراتوری غربی بازبچه دست سرداران بربر شد. بازبچه‌ای که مدت‌ها باعث سرگرمی آنها گردید و حتی زمانی که امپراتوری غربی در نهایت به واسطه ضعف حاکمیت درهم شکست، به مرور ایام امپراتوری مقدس روم در آلمان برپا گردید. رفتار اعراب فاتح در بیزانس و ایران کاملاً براندازانه بود و مبتنی بر نظام‌های بدوی قدیم به مقصود ایجاد حاکمیت دلخواه خود. اما فاتحان بعدی که از شرق وارد سرزمین‌های اسلامی شدند از انگاره‌ای پیروی کردند که به الگوی مردمان ژرمان در اروپا شباهت بیشتری داشت. ترکان جدیدالاسلام و حتی مغولان نهادهای اعتقادی اسلامی و تشکیلات خلیفه و سلطان را حفظ کردند و در جهت منافع خویش به کار گرفتند. عربی و فارسی در شرق مانند لاتین در غرب نه تنها از سوی حاکمان جدید حفظ شد، بلکه مورد ستایش قرار گرفت.

مسلمانان نیز مانند دیگران حکومت کردند، مالیات گرفتند و دست به جنگ زدند. آنها در پرداختن به این امور بیش از دیگران به مسائل و اصول مذهب خویش پایبندی نشان می‌دادند. میان مسلمانان و مسیحیان از این نظر اختلاف عمیقی وجود داشت. تا سه سده پیش از پذیرفتن آیین جدید از سوی قسطنطین، مسیحیان به عنوان یک اقلیت، تحت تعقیب و آزار دولت بودند و مورد سوءظن. مسیحیان در گذار از این ایام اصول و موازین خود را توسعه بخشیدند و تشکیلاتی به نام کلیسا تأسیس کردند. اسلام در عصر پیامبر مسلمانان هم جنبه مذهبی داشت و هم اقتدار سیاسی. مهاجر و انصار در مدینه به رهبری پیامبر اسلام اقدام به تأسیس دولت کردند، دولتی که اتباع و قلمرو خاص خود را داشت. پیامبر اسلام همراهانش با مقولاتی مانند «خدا و سزار» بیگانه بودند. آنها هرگز مانند مسیح و مسیحیان گرفتار چنین معضلی نشدند. در آموزه‌ها و اعتقادات مسلمانان عنصری به نام سزار دیده نمی‌شد. خدا در رأس دولت قرار داشت و پیامبر نماینده او در جهان خاکی بود. او در مقام

پیامبر خدا نمی‌توانست جانشینی داشته باشد، هر چند سلسله‌ای طولانی از خلفای مذهبی - سیاسی مدعی بودند که در فقدان او رهبری جامعه اسلامی را در دست دارند. گروهی بر این باورند که خلیفه به تنهایی، هم ریاست دولت و کلیسا و هم مقام پاپ و امپراتور را یکجا عهده‌دار بوده است. چنین اندیشه‌ای در قالب فرهنگ غرب و مسیحیت، درست به نظر نمی‌رسد، به رغم آن که در امپراتوری اسلامی نیز مانند امپراتوری مسیحی تفاوتی میان حاکمیت «مطلق امپراتوری» و «حاکمیت کلیسا» وجود نداشت و تشکیلات دینی با رئیس و سلسله مراتب روحانی در کار نبود. نهاد خلافت به عنوان یک حوزه مذهبی تلقی می‌شد و امیال و فرامین خلیفه در پوشش اصول مذهبی و شریعت جامه عمل می‌پوشید، هر چند خود فاقد موقعیت روحانی و تعالیم مربوط به آن بود. او ملزم به تفسیر و تشریح موضوعات و مسائل مذهبی نبود، بلکه موظف بود که ضمن حفظ و تقویت ایمان مردم، آنان را برای زندگی در جهان دیگر رهرو و مُقلد مسلمان پاک‌نهاد و صادق در این جهان سازد. خلیفه در انجام این رسالت می‌بایست اصول شریعت را در قلمرو اسلامی حفظ نماید و در صورت امکان تا زمانی که جهان به نور اسلام «مفتوح» شود حدود مرزهای آن را گسترش دهد. به همین خاطر است که جهانگشایی‌های نخستین اعراب در تاریخ‌نگاری اسلامی فتوحات خوانده می‌شود.

خلیفه عناوین متعددی داشت که نشانه جنبه‌های گوناگون بارگاه او بود. اهل کلام و قضا او را امام می‌نامیدند و مقامات سیاسی و نظامی امیرالمؤمنین. وقایع‌نگاران او را خلیفه به قلم می‌دادند، خطابی که گاه بر سکه‌ها نقش می‌بست. در اسلام القاب و عناوین سلطنتی برخلاف جهان مسیحی کاربرد منطقه‌ای و قومی نداشت. به گفته هندوشاه «عرب را القاب رسم نبوده است». شأن و مقامی همانند شاهان انگلستان، فرانسه، اسپانیا و سایر دولت‌های غربی در جهان اسلام پدیده‌ای بیگانه بود. در حین جنگ‌های بزرگ سلاطین ایران و عثمانی در سده شانزدهم، آنها برای تصغیر یکدیگر از این القاب استفاده می‌کردند. آنان هر یک خود را نماینده خدا بر روی زمین و رهبر مسلمانان می‌دانستند و دیگری را مُرتد و یاضی خطاب می‌کردند و گاه از سر خفت یک حاکم محلی و حقیر.

در سال‌های اولیه تکوین نظام اسلامی مسلمانان در باب نهاد خلافت با چند پرسش اساسی روبه‌رو بودند: چه کسی باید خلیفه شود؟ چگونه باید او را برگزید؟ وظایف خلیفه چیست؟ حد و مرز قدرت او تا به کجاست؟ آیا می‌توان خلیفه را خلع کرد؟ چه کسی لایق جانشینی اوست؟

شیعیان معتقد بودند که خلیفه باید از سلاله پیامبر اسلام باشد، بنابراین از نظر آنان خلفا به استثنای امام علی و امام حسن همگی غاصب هستند. اما به باور سنیان مقام خلافت انتخابی است و هر عضوی از قبیله پیامبر، یعنی قریش می‌تواند به این سمت برگزیده شود.

تصور فقهای سنی در این مورد مبتنی بر انتخاب رئیس جدید در قبایل قدیمی اعراب بود. در این شیوه گزینش، ترکیب و شمار انتخاب کنندگان و روند کار انتخابات به صورت مسجل معلوم نبود. فراگرد تکامل نظام خلافت را می توان به چهار دوره تقسیم کرد. عصر خلفای پنج گانه معروف به خلفای راشدین که به ترتیب جانشین پیامبر اسلام شدند و پژوهشگران جدید آن را مبتنی بر نوعی نظام پدرسالارانه می دانند که به شیوه ای انتخابی، به وسیله خلف و یا همفکرانشان، برگزیده شدند و حق و حقوق مربوط به وراثت هیچ نقشی در گزینش آنها نداشت. این دوران با پدیده جنگ داخلی و خلیفه گشی به پایان رسید. پس از آن خلافت به صورت موروثی، نصیب دو خاندان بنی امیه و بنی عباس شد. تداوم اعتقاد به اصل انتخابی بودن مقام خلافت، مانع از آن گردید که همانند نظام سلطنتی اروپا شیوه جانشینی اولاد ارشد برقرار شود. عملکرد نظام و شیوه حکمرانی در این دوران بیش از پیش به امپراتوری های قدیم که مسلمانان به تصرف خود درآورده بودند، شباهت داشت، تا نهاد برپا شده به وسیله پیامبر اسلام در مدینه. قدرت و اقتدار خلفای اولیه از توان استبدادی اسلاف و اخلاف آنها کمتر بود و موازین سیاسی اسلام و خوی ضد سلطه جویی و سنت قدیم اعراب آن را محدود می کرد.

عبیدبن الابرص شاعر عصر جاهلی از قبیله بنی اسد در توصیف قبیله خود با افتخار می سراید:

آنان نوکری شاهان را بر نمی تابند و هرگز تحت امر حاکمی نبوده اند. اما اگر شاه و فرمانروایی دست یاری به سویشان دراز کند، با شعف می پذیرند.

اعراب قدیم نیز مانند یهودیان، به شرحی که در کتاب داوران و سمیوئیل آمده است، به شاهان و بارگاه آنان اعتمادی نداشتند، هر چند با نظام های سلطنتی در ممالک اطراف خود آشنا بودند و شماری حتی به تقلید از آنها پرداختند. در دولت های جنوبی عربستان شاهانی سلطنت می کردند و در امیرنشین های مرزهای شمالی نیز سلاطینی فرمان می راندند. در سلطنت نشین های نه چندان فعال جنوبی گویش های متفاوتی رواج داشت و وابسته به فرهنگ های دیگری بودند. امیرنشین های شمال به رغم اصل و نسب عربی خود، تحت تأثیر شدید سیاست های امپراتوری ایران و بیزانس در منطقه قرار داشتند و تا حدودی با عناصر عهد قدیم اعراب بیگانه بودند. القاب و عناوین سلطنتی، حتی در میان قبایل ناشناخته نبود. در قدیمی ترین کتیبه به زبان عربی که سنگ گوری است متعلق به سال ۳۲۸ میلادی سروده امرؤ القیس شاعر می خوانیم: «شاه اعراب تاج بر سر و ردای سلطنت بر تن داشته و سلاطین اسد و نیزار را به انقیاد خویش درآورده است.» در پایان کتیبه آمده است که تا آن زمان هیچ پادشاهی «نداشت آنچه او داشت.» شاه موصوف در این کتیبه احتمالاً یکی از امیران نواحی مرزی بوده است.

دانش ما دربارهٔ تاریخ پیش از اسلام عربستان ناچیز است و آنچه در دست داریم آکنده از قصه و افسانه است. وقایع‌نگاران عرب از دولت پادشاهی کوتاه‌مدت‌کننده در اواخر سدهٔ پنجم و اوایل سدهٔ ششم به عنوان کوششی برای تأسیس نظام سلطنتی یاد کرده‌اند.

حجر بن عمرو بن معاویه، معروف به اکمل المرار یکی از معروف‌ترین پادشاهان کنده، برادر ناتنی حسان تبع پادشاه حمیر بود. پادشاهی کنده به علت مخالفت عمومی اعراب شهر و صحرائشین منقرض شد. اعراب حتی در شهری چون مکه ترجیح می‌دادند که تابع رؤسای انتخابی باشند تا یک سلطان. در واقع هیچ یک از آنها با ملیتی بجز قبیلهٔ خویش آشنا نبودند و روابط میان قبایل شبیه مناسبات بین دولت‌ها بود. مهم‌ترین تصمیمات به وسیلهٔ قبایل و رؤسای آنها گرفته می‌شد. واژهٔ عربی ملک هم به معنای پادشاه و هم به روایت قرآن به معنی خداوند است. استفاده از این عنوان در خطاب انسانی، آن‌گونه که معاویه بر خود نهاد، چندان خوشایند نبود. کم‌این که اطرافیان معاویه نیز او را از این کار بر حذر داشتند. آنان چنین استدلال می‌کردند که این عنوان در قرآن برای توصیف فرعون، انگارهٔ یک فرمانروای جبار و مستبد و مظهر تکبر و تجبر، به کار رفته است. در جایی دیگر در گفتگوی میان ملکهٔ سبا و سلیمان می‌خوانیم که «وقتی شاهان وارد شهری می‌شوند، آن را ویران می‌سازند و خبگانش را نابود می‌کنند: آری چنین کنند شاهان.»

مسلمانان اولیه از خصوصیات امپراتوری‌های معاصر خود در ایران و بیزانس آگاه بودند و اعتقاد داشتند که دولت تأسیس شده به دست پیامبرشان، نظامی جدید و متفاوت است. آنان بعدها از این که دیدند رهبری مذهبی در دولت تازه بنیادشان بیش از پیش رنگ می‌بازد و مبدل به یک امپراتوری می‌شود دل‌آزرده شدند. در اوایل سدهٔ نهم میلادی ابوعثمان عمرو بن بحر معروف به جاحظ، متکلم معتزلی و مؤسس فرقهٔ جاحظیه، رساله‌ای به منظور بیان نقش معاویه در سقوط بنی‌امیه و به قدرت رسیدن بنی‌عباس نوشت:

بعد معاویه بر مسند قدرت نشست و در مقام تنها فرمانروا به مخالفت با مشاوران و جامعهٔ مسلمان چه «انصار» و چه «مهاجر» پرداخت. او در سالی که آن را سال وحدت می‌خواند اصحاب رسول و بزرگان دین را کنار گذاشت. آن سال، سال وحدت نبود، بلکه ایام تفرقه و زور و ظلم و خشونت بود. سالی که امامت مبدل به سلطنت خسرو و خلافت مبدل به جباریت سزار شد.

قضاوت جاحظ قدری شتاب‌آلود بود، هر چند شرحی که از جریان واپسین ایام بنی‌امیه به دست می‌دهد با دلایل فروپاشی عباسیان همخوانی بیشتری دارد، سلسله‌ای که جاحظ مدافع آن بود. مقصود جاحظ از مشاوران «اعضای شورا» بود، نهادی که سابقهٔ آن به صدر اسلام و حتی پیش از آن بازمی‌گشت.

تلقی مسلمانان از دولت متناقض است. گروهی بر اساس آموزه‌های مذهبی بر این

باورند که دولت نهادی است ملکوتی برای تحقق بخشیدن به فرامین الهی. از سوی دیگر، عده‌ای دولت را نهادی شیطانی تلقی کرده و مشارکت در امور آن را به هر شکل و صورت باعث نکبت و آلودگی می‌دانند. بر اساس روایتی مشکوک از پیامبر اسلام، حکومت و بهشت را نمی‌توان با هم به دست آورد. به سخن دیگر کار حکومت آغشته به گناه و خیانت است. گاه حتی کسانی که در رأس امور بودند چنین می‌پنداشتند. می‌گویند یکی از وزرای سده نهم میلادی گفته است: «شالوده حکومت حقه‌بازی است. اگر این کار با مهارت انجام شود و تداوم یابد آن را سیاست می‌نامند.» در حکایتی دیگر آمده است روزی در دربار خلیفه منصور، معروف به دوانیقی دومین خلیفه عباسی، حاضران درباره خوشبختی واقعی گفتگو می‌کردند. یکی از آنان از خود خلیفه پرسید که مرد خوشبخت حقیقی کیست؟ خلیفه پاسخ می‌دهد: «من چنین کسی را نمی‌شناسم، او هم مرا نمی‌شناسد.» شبیه این دوگانگی درباره حکومت در سایر جوامع شبانی و معتقد به ادیان دیگر نیز وجود داشته است. در بسیاری از متون مذهبی، خلیفه یا سلطان در مقام چوپان اُمت خود دانسته شده است. اتباعی که گله او محسوب می‌شوند و باید در برابر خداوند پاسخگوی آنها باشد. وجه مخالف اندیشه عصر چوپانی، از طرف عمروبن العاص فاتح مصر و فلسطین به ثبت رسیده است. وقتی خلیفه عثمان از عمروبن العاص خواست تا تعیین مأمور جدید برای تشکیلات خراجی همچنان فرماندار نظامی مصر باشد، او ضمن رد درخواست خلیفه گفت: «این مثل آن است که مرا مجبور کنی شاخ‌های یک گاو را محکم نگاه دارم تا تو آن را بدوشی.»

انبوهی روایت و حکایت، مثل و مثل در باب اندیشه مسلمانان در مورد اساس و بنیان حکومت که به وسیله نویسندگان عرب در اوایل سده نهم گردآوری شده است، اینک در اختیار ما است. در یک جا می‌خوانیم:

اسلام چهار چیز به حکومت بخشید: عدالت، غنیمت، نماز جمعه و جهاد.
اسلام و حکومت و مردم شبیه چادر و دیرک و طناب و میخ است. چادر اسلام است، دیرک حکومت، طناب و میخ مردم. هیچ کدام به تنهایی فایده‌ای ندارند.

خسرو انوشیروان نیز گفته بود:

در مملکتی نمایند که این پنج چیز را ندارد: فرمانروایی قدرتمند، قاضی عادل، بازار ثابت، پزشکی دانا و رودی خروشان.

شاید شیواترین عبارت در ربط با آرمان اسلام کلاسیک در باب فن حکومت، توصیف شاه گمنامی است از اتباع خویش:

من در قلب آنان از احترامی برخوردارم که آلوده ترس نیست و عشقی که خالی از بی‌احترامی است.

فصل یازدهم

اقتصاد خاورمیانه

تاریخ اقتصادی و اجتماعی خاورمیانه تا پیش از عصر جدید چندان مورد کندوکاو قرار نگرفته و در نتیجه تقریباً ناشناخته و مبهم است. دلیل نسبی چنین تعلل و تأخیری، از نظر مطالعات تاریخی در این زمینه، در قیاس با سایر رشته‌ها و به خصوص با تاریخ سده‌های میانه اروپا، به موضوع گردآوری و ضبط اسناد بازمی‌گردد. دولت‌های عصر میانه اروپا در فرایند تکامل خویش مبدل به دولت‌های مدرن شدند و بایگانی‌های آنان که همچنان از آن استفاده می‌کردند تا عصر جدید دایر بود. گنجینه‌هایی که سپس در اختیار اهل تاریخ و پژوهش قرار گرفت. اما دولت‌های دوران میانه خاورمیانه، به استثنای امپراتوری عثمانی به واسطه بلوا و شورش داخلی و حملات خارجی ساقط و ویران گردیدند و اسناد و مدارک موجود در بایگانی و مخازن آنها پراکنده و نابود شدند.

امپراتوری عثمانی تا ایام آشنایی با روش‌های اداری متداول در مغرب زمین، تنها دولتی بود که از اواخر سده میانه تا اوایل سده بیستم بدون وقفه سیاسی یا اداری به حیات خویش ادامه داد و مخازن حفظ اسناد آن کم و بیش از دست‌درازی مصون ماند. بایگانی‌های عثمانی نیز مانند مراکز مشابه در بسیاری از دولت‌های کوچک و بزرگ اروپایی، در گذار از عصری که ضبط اسناد اداری محسوب می‌شدند تا دورانی که در اختیار مورخان قرار گرفتند، مراحل خطرناکی را پشت سر نهادند. اسناد موجود در این بایگانی‌ها که هنوز به طور کامل بازخوانی و طبقه‌بندی نشده، نقش انکارناپذیری در شناخت تاریخ خاورمیانه در دوران عثمانیان داشته است. بر اساس اطلاعات موجود، تا حد قابل قبولی می‌توان به روند تکامل اقتصادی و اجتماعی خاورمیانه دست یافت. شناخت تغییرات در ساخت سیاسی کشورهای خاورمیانه نیز با پژوهش در همین مدارک امکان‌پذیر است.

اشتغال به کار کشاورزی از زمان باستان تاکنون مهم‌ترین فعالیت اقتصادی در قلمرو خاورمیانه بوده است. اکثریت ساکنان منطقه و دولت‌های آنها تا همین اواخر بخش اعظم

معاش و درآمد خود را از محل فعالیت‌های کشاورزی کسب می‌کردند.

کشاورزی در خاورمیانه به طور سنتی مبتنی بر دو شیوه بود. صورت نخست و مهم‌تر، نظام‌های اقتصادی متکی بر کشاورزی در دره رودخانه‌ها بود، مانند دره نیل، دره دجله و فرات و دو رود سیحون و جیحون در آسیای مرکزی. کشاورزی در سایر نقاط خاورمیانه بستگی به میزان بارندگی داشت. مانند دره‌های سوریه در طول نواحی ساحلی سوریه و فلسطین و همچنین در بخش‌هایی از ایران و به ویژه ناحیه‌ای که اینک ترکیه خوانده می‌شود. کشاورزی به شیوه اخیر آسان نبود و محصولات آن ناچیزتر از دره رودخانه‌ها بود. میزان تولید کشاورزی در خاورمیانه حتی در مقایسه با کشت دیمی در سایر نقاط جهان مانند اروپای غربی و چین فقیرانه‌تر و عقب‌مانده‌تر بود.

یکی از خصوصیات بارز منطقه خاورمیانه، فقدان اراضی جنگلی و در نتیجه کمبود چوب است. معبد اورشالیم در عصر تورات با چوب درختان سرو لبنان برپا گردید. اما در عصر میانه اسلامی چوب موردنیاز خاورمیانه از آفریقا و به ویژه از هندوستان و جنوب شرق آسیا وارد می‌شد، چوب‌های جنگلی استوایی که برای ساختن بناهای مسکونی مناسب نبود. مهم‌ترین محصول خاورمیانه انواع غلات بود. جو، ارزن و نوعی گندم وحشی از نخستین تولیدات کشاورزی منطقه بود. در اوایل دوران میانه تولید گندم فزونی گرفت. محصولی که تا حال حاضر اهمیت خود را حفظ کرده است. کشت برنج در زمانی که از آن آگاه نیستیم از هندوستان آموخته شد و از طریق ایران و عراق تا سوریه و مصر رواج یافت. می‌دانیم که وقتی اعراب فاتح در سده هفتم خاک عراق را زیر پا نهادند با محصول ناشناخته‌ای آشنا شدند که برنج نام داشت. یکی از اعراب به هنگام فتح بصره قصه جالبی نقل کرده است:

چند نفر از پیش‌قراولان ایرانی که در باتلاق‌ها بودند، پس از دیدن یک دسته از اعراب مهاجم، با بر جای نهادن دو زنبیل فرار کردند. در یک زنبیل آنها خرما بود و در زنبیل دیگر چیزی که بعدها فهمیدیم شلتوک است. سرکرده عرب‌ها به آنان فرمان داد: خرماها را بخورید، ولی به آن یکی دست نزنید، چون می‌بایست سم باشد و دشمن می‌خواهد به وسیله آن شما را از پای درآورد. عرب‌ها طبق دستور خرماها را خوردند و زنبیل دیگر را رها کردند. وقتی مشغول خوردن خرما بودند، یکی از اسب‌ها خود را به زنبیل رسانید و مشغول خوردن شلتوک‌ها شد. عرب‌ها فوراً دست به کار شدند تا اسب را قبل از مسموم شدن بکشند و از گوشت آن شکمی از عزا دریاورند. در همین وقت صاحب اسب از دیگران خواست از انجام این کار صرف‌نظر کنند. او سپس به آنها گفت که خودش مواظب اسب خواهد بود. صبح روز بعد اسب کاملاً سالم و سرحال به نظر رسید. عرب‌ها آتشی افروختند و برنج نکویده را برشته کردند. فرمانده‌شان گفت: «بسم الله بگوئید و بخورید.» عرب‌ها آن را خوردند و دیدند خوراک بسیار لذیذیست.

در زمان فرمانروایی اعراب کشت و مصرف برنج در سرزمین‌های غربی امپراتوری فزونی گرفت. تولید گیاهان گندمی دیگر و به خصوص ذرت نیز رو به افزایش نهاد. کشت انواع حبوبات هم در خاورمیانه رواج داشت. پرورش گیاهان روغنی هم در خاورمیانه از اهمیت زیادی برخوردار بود و از آن برای خوراک، روشنائی، نظافت و از جمله تهیه صابون استفاده می‌کردند. کشت نیشکر در زمان حکومت اعراب مسلمان از نواحی دورتر شرقی به سمت غرب گسترش یافت. نام این محصول که در ایران به آن «شکر» می‌گفتند، به زبان انگلیسی مدرن راه یافت. شکر در جهان یونانی-رومی تقریباً ناشناخته بود و در موارد نادر تنها برای درمان بیماری از آن استفاده می‌شد. آنان در صورت لزوم غذا یا نوشابه خود را با عسل شیرین می‌کردند. در اعصار میانه اسلامی کشت و تصفیه شکر در مصر و شمال آفریقا معمول بود و به زودی مبدل به مهم‌ترین کالای صادراتی از خاورمیانه به اروپای مسیحی گردید. نحوه کشت و شیوه مطمئن تولید نیشکر از شمال آفریقا به اسپانیای مسلمان و از آنجا به جزایر اتلانتیک و سرانجام به دنیای جدید راه یافت. با این که تولید انواع ادویه‌جات در بسیاری از نواحی خاورمیانه مرسوم بود، اما مقدار زیادی هم از جنوب و جنوب شرقی آسیا وارد می‌شد، هر چند بخشی از آن از خاورمیانه به جهان غرب صادر می‌گردید. این تجارت تا زمان کشف راه دریایی به آسیا و نادیده گرفتن مسیر قدیمی به خاورمیانه، به وسیله قدرت‌های دریایی اروپا، تداوم داشت. مواد غذایی در هوای گرم منطقه خیلی زود فاسد می‌شد. مردمان خاورمیانه برای حفظ خوراکی‌های خود و به خصوص گوشت آنها را نمک‌سود می‌کردند و با آغشتن به انواع ادویه و چاشنی قابل تناول می‌ساختند. تهیه علوفه در جامعه‌ای که حمل و نقل آن بیشتر به وسیله چهارپایان انجام می‌گرفت و گوشت حیوانات منبع غذایی مهمی بود، اهمیت زیادی داشت. کشت گیاهان صنعتی نیز برای تهیه انواع البسه مناسب آب و هوای منطقه، متداول بود. تولید پارچه کتان از عهد باستان در خاورمیانه و به ویژه در مصر مرسوم بود. در مصر از آن برای مومیایی کردن اجساد استفاده می‌کردند. کشت پنبه نیز مانند بسیاری از فرآورده‌های گیاهی دیگر از شرق آسیا به خاورمیانه راه یافت و نخست در ایران متداول شد. درخت توت که برگ آن خوراک کرم ابریشم است، از سده ششم به بعد در خاورمیانه پرورش داده می‌شد. ابریشم ایران و سوریه مرغوبیت فراوانی داشت.

گیاه صنعتی بسیار با اهمیت دیگر پایروس بود. مصریان از ریشه نی‌هایی که در سواحل نیل می‌روید برای سوخت و از مغز آن برای خوراک و از ساقه‌اش برای نوشتن استفاده می‌کردند. تهیه پایروس تا قبل از رواج پوست و تا سده هشتم میلادی که کاغذ وارد مصر شد، نقش مهمی در ضبط اسناد و مدارک و مکاتبات مربوط به شرق مدیترانه داشت. سابقه کشت مرکبات چندان روشن نیست. در اکثر زبان‌های رایج در خاورمیانه واژه

«پرتقال» تداول دارد. لیموشیرین که در هندوستان و چین شناخته شده‌تر بود، در اوایل سده شانزدهم به وسیله بازرگانان پرتغالی به خاورمیانه صادر گردید. در امپراتوری ایران و مدت‌ها پیش از حمله اعراب، مردم با انواع مرکبات آشنا بودند. شاعر عرب مرتضی بن معتر که در بیستم ربیع‌الاول ۲۹۶ به مدت یک روز بر تخت خلافت نشست، در شعری گونه‌های دختر جوانی را به نارنج تشبیه کرده است. کشت لیمو به سرعت در خاورمیانه گسترش یافت و سپس به وسیله صلیبیون در اروپا متداول شد. جایی که همچنان به نام هند و ایرانی آن مشهور است.

پرتغالی‌ها و مردمان اروپای غربی در معرفی گیاهان آمریکایی به خاورمیانه‌ای‌ها نقش اساسی داشتند، محصولاتی مانند توتون، ذرت، سیب‌زمینی و گوجه‌فرنگی. ابراهیم بچوی وقایع‌نگار ترک در سال ۱۶۳۵ نوشت:

این انگلیسی‌های کافر بودند که در سال ۱۰۰۹ (۱۶۰۰ میلادی) کشیدن توتون با آن بوی نفرت‌انگیز و تهوع‌آور را باب کردند و به عنوان علاج بعضی از بیماری‌های ناشی از رطوبت به مردم فروختند... شماری افراد خوشگذران و هرزه... به آن معتاد شدند و به زودی حتی کسانی که در پی لذت نبودند شروع به استعمال آن کردند. بسیاری از علمای بزرگ و اشراف هم به آن اعتیاد داشتند.

در ایام متأخر دو گیاه دیگر که در خاورمیانه شناخته نشده بود، بر اقتصاد و شاید بر زندگی مردم منطقه تأثیر زیادی بر جای گذاشت. جهانگردان عرب در اوایل دوران میانین از عجایب سرزمین چین داستان‌ها می‌گفتند:

شاه نسبت به درآمد حاصل از نمک و گیاهی که چینی‌ها با آب گرم می‌نوشتند حق انحصاری دارد. این علف سبز را که در شهرها به قیمت سرسام‌آوری می‌فروشد، ساخ می‌نامند. برگ‌های آن شبیه شبنم است. نسبتاً خوشبو است، ولی قدری تلخ است. آب را می‌جوشانند و سپس روی آن می‌ریزند... درآمد خزانه‌داری مجموعاً از محل مالیات سرانه و مالیات دریافتی از همین علف تأمین می‌شد.

اندکی بعد ابوریحان بیرونی ریاضیدان، جغرافیدان و سیاح بزرگ ایرانی در اوایل سده یازدهم شرح جامع‌تری از کشت چای و مصرف آن در چین و تبت به قلم می‌دهد. ایرانیان نوشیدن چای را در سده سیزدهم از مغولان فاتح آموختند، هر چند مصرف آن جنبه عمومی نیافت و به مناطق غربی نیز راه نجست. نوشیدن چای در ایران به صورت یک عادت عمومی از اوایل سده نوزدهم مرسوم گردید، زمانی که بار دیگر از شمال و این بار از قلمرو روسیه به ایران آورده شد. کشت گسترده چای در ایران و ترکیه به تشویق فرمانروایان دو کشور و به قصد کاهش مصرف قهوه صورت گرفت که قادر به تولید آن نبودند. تولید چای در منطقه هیچ‌گاه از حد مصرف محلی و اندکی صادرات فراتر نرفت. بزرگ‌ترین مصرف‌کنندگان چای

مردمان غرب سرزمین مغرب هستند و سابقه آن به حدود سال ۱۷۰۰ بازمی‌گردد. جای به وسیله بازرگانان انگلیسی و فرانسوی در مغرب به فروش می‌رسید. آنها شمال آفریقا را محل مناسبی برای صدور چای به اروپا می‌دانستند. مصرف چای آمیخته با نعنای به مرور مبدل به یک نوشابه ملی در مراکش گردید.

قهوه نیز از نوشیدنی‌های مورد علاقه مردم خاورمیانه است. در استانبول که شاعران و عارفان برای خوردن قهوه در قهوه‌خانه‌ها گرد هم می‌آمدند، به این اماکن «مکتب عرفان» می‌گفتند. در ایران نیز از اواسط دوره سلسله صفویه قهوه‌خانه‌هایی دایر شد. گروهی معتقدند که قهوه در اصل متعلق به سرزمین حبشه است و نام آن برگرفته از ولایتی به نام «کفا» در جنوب آن کشور. قهوه در سده چهاردهم یا پانزدهم از کفا به یمن و جنوب غربی عربستان برده شد. می‌گویند این کار به وسیله شخصی به نام علی بن عمر شاذلی (متوفی به سال ۱۴۱۸ میلادی) که از بزرگان فرقه شاذلیه بود صورت گرفت. از همین رو الجزایری‌ها قهوه را شاذلیه می‌نامند. به اعتقاد یک نویسنده مصری: «در آستانه سده شانزدهم ما در مصر خبردار شدیم که نوعی نوشیدنی به نام قهوه در یمن رواج یافته و شیوخ صوفی و دیگران برای بیدار ماندن در مجالس ذکر اقدام به خوردن آن می‌کنند.»

این نویسنده مصری سپس می‌افزاید قهوه به وسیله مسافری که به حبشه رفته بود به یمن برده شد:

«وقتی پس از ورود به عدن مریض شد، به یاد قهوه افتاد و با خوردن آن سلامتی خویش را بازیافت. او دریافت که از جمله مزایای قهوه رفع رخوت و خستگی است و بازگرداندن نشاط و توانایی به بدن انسان. بنابراین وقتی به سلک صوفیان پیوست خود و دیگر صوفیان عدنی به خوردن قهوه پرداختند... اندکی بعد همه مردم، چه عاقل و چه عامی، به تقلید از آن شخص شروع به نوشیدن قهوه کردند و از آن برای ادامه مطالعه و یا بعضی پیشه‌ها و کارها یاری گرفتند.»

این چنین بود که روز به روز بر دامنه مصرف قهوه افزوده شد. می‌دانیم که مصرف قهوه در ۱۵۱۱ در مکه رواج داشته است و از آنجا به کمک زوار و بازرگانان در سمت غرب به مصر و سوریه و سرزمین‌های مرکزی امپراتوری عثمانی و در سمت شرق به ایران که تا اوایل سده نوزدهم همچنان مهم‌ترین نوشیدنی بود، راه یافت. برخلاف چای که جهان غرب به انواع مرغوب‌تر و ارزان‌تر آن و مراکز تولیدی چون چین و هند دسترسی داشت، قهوه مدت‌ها در انحصار خاورمیانه‌ای‌ها بود.

منابع و اطلاعات اولیه اروپاییان درباره قهوه، نوشیدن آن و قهوه‌خانه‌ها تا حدی بدبینانه و از سر تحقیر است. فرستاده ونیزی به استانبول جیان فرانچسکو موروسینی^۱ در

سال ۱۵۸۵ دربارهٔ افراد حاضر در قهوه‌خانه‌ای که دیده بود نوشت:

اینها همگی آدم‌های بی سروپا و تنبلی هستند و معتاد به این کار ناشایست. آنها بیشتر وقت خود را صرف خیال‌پردازی‌های بزرگ می‌کنند. این افراد همه روزه، چه در دکان‌ها و چه در خیابان‌ها گرد هم جمع می‌شوند و برای سرگرمی شروع به خوردن آن می‌کنند. این کار منحصر به مردم عوام نمی‌شود و بعضی از افراد سرشناس نیز آن را می‌نوشند. چیزی که آنها می‌خورند، مایعی است سیاه‌رنگ که از ریختن آب جوش بر روی دانه‌هایی که «کپوه» می‌نامند به دست می‌آید. می‌گویند خوردن آن انسان را بیدار نگاه می‌دارد.

جورج ساندریز^۱ (۱۵۷۸-۱۶۴۴) شاعر و سیاح انگلیسی که در سال ۱۶۱۰ به ترکیه سفر کرد، تلقی توهین‌آمیزتری از این قبیل اماکن دارد:

آنها بیشتر روز را در این قبیل محل‌ها به راجی می‌گذرانند و چیزی را مزه مزه می‌کنند که به آن «کوفه» می‌گویند... مایعی تا حد امکان داغ، سیاه مثل دوده و مزه‌ای که از چنین چیزی می‌توان انتظار داشت.

اما اروپاییان بزودی هم به قهوه و هم قهوه‌خانه علاقه‌مند شدند و قهوه که عمدتاً در یمن تولید می‌شد اندکی بعد به یکی از کالاهای مهم صادراتی خاورمیانه به اروپا مبدل گردید.

بازرگانان مصری که در گذشته تجارت سودآور ادویه را از دست داده بودند، اینک با صدور قهوه به بازار رو به رونق اروپا جبران مافات کردند. پیش از این دانستیم که نخستین قهوه‌خانه اروپایی در وین و پس از دومین شهربندان آن افتتاح گردید. امتیاز تأسیس این قهوه‌خانه به شکل انحصاری به یک ارمنی و به پاس جاسوسی برای اتریشیان در پشت خطوط جبههٔ ترکان به او داده شد.

درک این که چرا چای و قهوه در خاورمیانه با مقبولیت عامه رویه‌رو گردید و چرا چایخانه‌ها و قهوه‌خانه‌ها تبدیل به کانون‌های اجتماعی شدند مشکل نیست. در اسلام، بر خلاف مسیحیت و یهودیت، نوشیدن مشروبات الکلی منع شده است. اما به رغم این ممنوعیت مصرف آن به اعتراف شاعران و نویسندگان، رواج کامل داشته است، هر چند به صورت غیرعلنی و در داخل چاردیواری خانه‌ها و یا به یاری اتباع غیرمسلمان هر کشور مسلمان. در دیوان اشعار کلاسیک شاعران ایرانی و عرب صومعه و خادم‌ان آن و مُغان زردشتی به صورت نماد شاعرانهٔ میکده و ساقی توصیف شده‌اند. اما به رغم این قبیل چشم‌پوشی‌ها و حتی زمانی که بنا به ضرورت با میخواری مخالفتی نمی‌شد، اماکن عرضهٔ مشروبات الکلی در شهرهای مسلمانان قابل مقایسه با محل مشابه در غرب نبود.

1. george sandys

قهوه‌خانه‌ها و چایخانه‌ها در حقیقت تا حدی باعث کاهش تفاوت آن‌ها با یکدیگر می‌شدند. به همین خاطر طولی نکشید فریاد مخالفان برخاست که قهوه‌خانه‌ها کانون مفسده و فتنه است و از اینها بدتر محل قماربازی و تجمع قماربازان.

ابزار کشاورزی در خاورمیانه در قدیم نیز مانند امروز ابتدایی بود. استفاده از خیش چوبی بی‌چرخ که در گذشته مرسوم بود، همچنان در بعضی نواحی رواج دارد. از جمله دلایل عدم توجه جوامع خاورمیانه به نوآوری‌های فنی در کار کشاورزی، فقدان دو پدیده اروپایی در این منطقه بوده است. نخست صومعه‌ها، جایی که انسان‌های دلسوز و دانش‌آموخته زندگی خود را وقف تولید مواد کشاورزی می‌کردند؛ و کشاورزان باسواد. به عنوان مثال جنتلمن‌های انگلیسی پس از فراغت از تحصیل در دانشگاه مدیریت مزارع خود را به دست می‌گرفتند و از آموخته‌های علمی برای توسعه کار کشاورزی استفاده می‌کردند. حال آن که اشراف تحصیل‌کرده خاورمیانه‌ای بجز چند استثناء خود را با پرداختن به امور کشت و کار به دردمر نمی‌انداختند. زارعان بی‌سواد هم که راه به جایی نداشتند همچنان به شیوه‌های تولید اجدادی خویش ادامه می‌دادند.

هر چند در دوران کلاسیک اسلام، به جز موضوع آبیاری، فن کشاورزی پیشرفت ناچیزی داشت، اما بازرگانان و مزرعه‌داران خاورمیانه در عصر میانه اسلامی باعث تولید چشمگیر انواع میوه‌ها و به خصوص غلات شدند. البته انتقال بعضی تولیدات کشاورزی از شرق و جنوب شرقی آسیا و به سرزمین‌های غربی خاورمیانه به ایام پیش از امپراتوری مسلمانان بازمی‌گشت و میوه‌جات متعلق به آسیای شرقی به نوشته تلمود در ایران تولید می‌شد. مصرف بعضی از میوه‌ها در نواحی دورتر غرب جنبه اشرافی داشت. به عنوان نمونه، می‌توان به هلوی ایرانی در روم باستان اشاره کرد که رومیان به آن «سیب ایرانی»^۱ می‌گفتند. فاتحان مسلمان برای نخستین بار یک واحد سیاسی و اقتصادی برپا کردند که اروپا در غرب تا مرزهای چین و هند در شرق را در بر می‌گرفت. جنگجویان مسلمان و مسافران در آسیای مرکزی، ملوانان مسلمان و بازرگانان که از خلیج فارس به هند و ماورای آن می‌رفتند نقش مهمی در کشف و اشاعه محصولات جدید کشاورزی به عهده داشتند. کالاهایی چون برنج، شکر، ذرت و موز، پنبه، سیفی‌جات، مرکبات، ادویه، نمک و جز آن و همچنین محصولاتی که جنبه درمانی و آرایشی داشت در ایام اقتدار مسلمانان از ایران به هلال خصیب و از آنجا به شمال آفریقا و سپس به اروپا حمل می‌شد. سیاحان مسلمان عصر میانین مطالب جالبی از نوع و تنوع باور نکردنی این گونه محصولات به دست داده‌اند. در گزارشی از آفریقای شمالی مربوط به سال ۱۴۰۰ میلادی به شصت و پنج نوع انگور،

سی‌وشش نوع گلابی، بیست‌وهشت نوع انجیر و شانزده نوع زردآلو اشاره شده است. خاورمیانه‌ای‌ها در تأسیس شبکه آبیاری و نهرکشی و ایجاد آب‌انبارها و توزیع سیلاب‌های رودخانه‌های بزرگ از مهارت زیادی برخوردار بودند. در انجام این کار نه تنها صاحبان اراضی، بلکه تکنوکرات‌ها و بوروکرات‌ها نیز مشارکت داشتند. بعضی از مورخان بنیان دولت‌های بوروکراتیک و نظام‌های متکی بر اقتصاد دستوری مدرن را در شیوه آبیاری جوامع ساکن دره‌های رودخانه‌ها در عهد قدیم می‌دانند. کشاورزان برای جلوگیری از اتلاف دانه‌ها، محصول را به وسیله داس درو می‌کردند و سپس در هاون می‌کوبیدند و یا در آسیابی که با نیروی کار بردگان و یا حیوانات بارکش به گردش درمی‌آمد، آرد می‌کردند. شیوه‌ای که همچنان در بعضی جوامع خاورمیانه مرسوم است.

در مصر تقویت خاک اراضی کشاورزی به علت رسوبات هر ساله آب رودخانه نیل ضرورت نداشت. امتیازی که دیگر اراضی زیر کشت منطقه از آن محروم بودند و برای جلوگیری از فرسایش خاک کاری از دستشان ساخته نبود. آب رودخانه‌های عراق پس از عبور از معادن نمک به دشت می‌رسید، کارزه‌کشی در زمان صلح معمول بود، اما در دوران ناامنی و آشوب زمین‌ها مبدل به شوره‌زار می‌شد. زارعان عموماً از شیوه آیش یکساله پیروی می‌کردند، هر چند اراضی دره‌های پُرآب از این امر مستثنی بود.

فرسایش زمین یکی از مشکلات مردم خاورمیانه از عهد باستان محسوب می‌شد و آنها می‌کوشیدند تا با توسل به روش‌های گوناگون با آن مبارزه کنند. مشکلی که از سده‌های میانه تا دوران مدرن با آن رویه‌رو بوده‌اند. هر گاه که نظم و نظام اجتماعی دچار آشفتگی می‌شد، بادیه‌نشینان به مناطق آباد هجوم می‌بردند و در نتیجه بیابان‌ها و کشت دیمی گسترش می‌یافت. عامل مخرب دیگر بُز بود. این حیوان برخلاف گوسفند که چرا می‌کند، گیاهان را از ریشه برمی‌کند و نابود می‌سازد. بُز پوست درختان را هم می‌خورد و سبب خشک شدن آنها می‌شود. با از میان رفتن درختان، دشت‌ها به دست باد سپرده می‌شود و خاک کشاورزی جابه‌جا می‌گردد. به دلایلی که برشمردیم و همچنین عواملی دیگر فرسایش خاک در سرزمین‌های خاورمیانه چشمگیر بود و اگر فرسودگی اراضی آن را با سایر نواحی که باستان‌شناسان شواهدی از آن به دست داده‌اند، مقایسه کنیم، دچار حیرت می‌شویم. ابن خلدون در کتاب مقدمه تاریخ خود می‌نویسد که چگونه در روزگار او، یعنی سده چهاردهم، شمال آفریقا را «ویرانی و خسران فراگرفته است» جایی که «بقایای بناها و اوضاع عمومی و شهرها و روستاهای ویران‌گرای تمدن شکوفای گذشته آن است».

شرایط مالی خاورمیانه و نشانه‌های دیگر حاکی از آن بود که در مجموع تولیدات کشاورزی و درآمد حاصل از آن از اواخر امپراتوری روم رو به کاهش نهاد. این روند ظاهراً تا

زمان حمله اعراب ادامه یافت و پس از اندکی وقفه و بهبود اوضاع، تا اواسط دوران میانه اسلامی از تنزل بازماند. چنین کاهش و خسرانی بی دلیل نبود. نشانه‌های باستان‌شناختی، مانند رها کردن چاه‌های آب و مزارع، ویران شدن کشتزارهای دامنه تپه‌ها و متروک ماندن روستاها در بخش اعظم خاورمیانه و شمال آفریقا که در متون ادبی و مدارک بر جای مانده به آن اشاره شده است، از جمله علل کاهش محصولات و درآمدها بود. این دگرگونی همزمان شد با کاهش جمعیت و فرار روستاییان به شهرها که بیشتر به خاطر مالیات‌های غیرمنصفانه و زورگویی نزول‌خواران و جز آن بود.

بدون تردید، عامل اصلی کاهش تولیدات کشاورزی، بی‌توجهی و اهمیت ندادن به آن بود. در دوران اسلامی کار زراعت و امور مربوط به آن در تصرف حکومت، طبقات برگزیده و در بعضی نقاط حتی در اختیار کیش حاکم بود. آیین اسلام در یک شهر کاروانی ظهور کرد و بنیان‌گذار آن به یک خانواده بازرگان تعلق داشت. پس از درگذشت پیامبر اسلام، پیروانش امپراتوری عظیمی برپا کردند که به وسیله شبکه‌ای از شهرک‌های پادگانی اداره و منابع مورد بهره‌برداری قرار می‌گرفت. این شهرک‌های نظامی، اندکی بعد مبدل به کانون‌های فرهنگ و آموزش اسلامی شدند، حال آن‌که ساکنان اطراف همچنان پایبند مذاهب پیش از اسلام خود بودند. حتی زمانی که دهقانان اسلام را پذیرفتند، دست از آداب و رسوم پیشین خویش برنداشتند. پس از تأسیس امپراتوری‌های مسلمان در هند و بالکان نیز همین شیوه تکرار شد و مسلمانان شهرنشین بر کشاورزان غیرمسلمان فرمانروایی یافتند. در میان روایات که به پیامبر اسلام نسبت داده می‌شود، نه به زراعت و زارعان، بلکه به تجارت و تجار اهمیت زیادی داده شده است. شریعت مقدس نیز اساساً به زندگی و مسائل شهرنشینان توجه داشته و به بحث و تنظیم جزئیات مربوط به آن پرداخته است. حال آن‌که از کشاورزان، بجز نحوه پرداخت مالیات از سوی آنها، کاملاً چشم‌پوشی شده است. این بی‌اعتنایی با مداخلات روزافزون دستگاه حکومتی در امور اقتصادی و سلطه سرکردگان نظامی در امور زراعت، که دانش چندان در امر کشت و کار نداشتند، و همچنین فقدان طرح و برنامه‌های درازمدت برای آبادانی منطقه تحت حاکمیت آنها، بیش از پیش بر وخامت اوضاع افزود.

بیشتر اراضی نیمه‌خشک خاورمیانه برای کشاورزی و حتی پرورش گله‌های بزرگ مناسب نیست و تنها می‌توان در آن به نگاهداری گوسفند و بز پرداخت. مردمان خاورمیانه افزون بر استفاده از گوشت، پشم و پوست این حیوانات، مهم‌ترین مواد غذایی مورد نیاز خود، یعنی ماست و پنیر را هم تهیه می‌کردند.

فرهنگ شبانی که به مدت هزار سال در خاورمیانه دوام داشت، در کنار کشاورزی ابتدایی، باعث ظهور یک تمدن شد. ردپای شتر صحرائی نیز به پیش از تاریخ می‌رسد. حیوانی که نقشی اساسی در اقتصاد صحرائنشینان و شیوه زندگی آنها دارد و مهم‌ترین وسیله

حمل و نقل، چه در زمان صلح و چه به هنگام جنگ است. شمار اسبان در میان اعراب قدیم زیاد نبود، اما عزیز شمرده می‌شدند و هر یک نامی داشتند و شجره‌ای.

پس از ظهور اسلام، عرب‌های پرورش‌دهندهٔ اسب، که از اسب‌های اصیل ایرانی و بیزانسی و سپس بربرها برای اصلاح نژاد اسب‌های خود استفاده کردند، با چرانیدن آنها در مراتع سرسبز، بر شمار اسبان افزودند و صاحب‌گله‌های بزرگی شدند. اسب و تاتو در میان مردمان بدوی دشت‌های اروپا و آسیا از اهمیت زیادی برخوردار بودند. تعداد حیوانات اهلی برای تهیه خوراک گوشتی یا جهت استفاده در کارهای کشاورزی و همچنین جانوران دست‌آموز در میان آنها زیاد نبود. خوک که نقش عظیمی در عصر دامداری سایر تمدن‌ها داشت، در اسلام نیز مانند یهودیت نجس تلقی می‌شد و مصرف گوشت آن حرام بود. گروهی از مورخان بر این باورند که خوک تعیین‌کنندهٔ حد و مرز جغرافیایی فاتحان مسلمان بود و باعث گردید که آنها از اسپانیا، بالکان و غرب چین فراتر نروند. به رغم قرن‌ها سلطهٔ مسلمانان در این نواحی، آموزه‌های اسلامی نتوانست مردمان آن را از پرورش خوک و مصرف گوشت آن باز دارد.

پرورش مرغ و خروس برای تهیه خوراک و تخم‌مرغ، در خاورمیانه مرسوم بود. زارعان مصری و احتمالاً غیرمصری برای تبدیل تخم‌مرغ به جوجه از روش تازه‌ای استفاده می‌کردند که باعث حیرت نخستین سیاحان غربی شد. فرانسوا ژان دوتونو^۱ فرانسوی که در سال ۱۶۵۵ در مصر بود و سفرنامهٔ خویش را ده سال بعد تحت عنوان گزارش سفر به لوانت در پاریس چاپ کرد، در باب ترفند نو ظهور مصریان نوشت:

از جمله چیزهای عجیبی که در قاهره دیدم، جوجه‌کشی به شیوهٔ مصنوعی بود. آدم در وهلهٔ اول فکر می‌کند تبدیل تخم مرغ به جوجه، بدون آن که مرغی روی آن خوابیده باشد، افسانه و قصه است. عجیب‌تر این که آنها را کیلویی می‌فروشدند. اما هر دو مورد حقیقت دارد. مصریان برای این کار تخم‌مرغ‌ها را در بادیه می‌گذارند و آن را به اندازهٔ دمای طبیعی لازم گرم نگاه می‌دارند. مدتی بعد جوجه‌ها سر از تخم درمی‌آورند... آنها تخم‌مرغ‌های داخل بادیه را با تپالهٔ گاو و شتر و جز آن کاملاً می‌پوشانند و دقیقاً به حد لازم گرم نگاه می‌دارند و برای حفظ درجهٔ حرارت، هر روز از تپاله‌های تازه و گرم استفاده می‌کنند... خیلی‌ها ممکن است فکر کنند که این کار فقط در هوای گرم مصر امکان‌پذیر است، اما وقتی گراندوک فلورانس یکی از همین مصریان را به نزد خود فرا خواند، او در آن‌جا نیز با همین شیوه تخم‌مرغ‌ها را مبدل به جوجه کرد. به من گفتند در لهستان هم چنین کاری صورت گرفته است.

این شیوهٔ جوجه‌کشی، به گفتهٔ همین سیاح فرانسوی، در اروپا رواج یافت و به شکل گسترده‌ای مورد استفاده قرار گرفت.

کشاورزی و دامداری، در اروپای غربی رابطه تنگاتنگی با هم داشت و معمولاً در مالکیت فرد واحدی بود. حال آن که در خاورمیانه، از عهد قدیم، میان این گروه اختلاف بود و کشاورزان و دامداران همیشه با یکدیگر سر ستیز داشتند و جنگ. امکان داشت کشاورزی برای رفع نیازهای اساسی خود حیواناتی نگاه دارد، اما پرورش گله‌های گوناگون چه برای مصارف غذایی و چه برای حمل و نقل به عهده چادرنشینان بود. این تقسیم کار باعث تضاد منافع و زیان هر دو دسته می‌شد. اختلافی که سابقه آن به عهد عتیق بازمی‌گشت و چگونگی آن به صورت داستان هاییل و قابیل در عهد عتیق آمده است:

.... و قابیل کارکن زمین بود و بعد از مرور ایام هدیه‌ای از محصول خود برای خداوند آورد. هاییل نیز از نخست‌زادگان گله خویش هدیه آورد. خداوند هاییل و هدیه او را پذیرفت و قابیل و هدیه او را نپذیرفت. قابیل به شدت برافروخته شد و سر خود را به زیر افکند و وقتی در صحرا بودند، قابیل بر برادر خود برخاسته او را کشت.

اما در تاریخ خاورمیانه، بیشتر اوقات کشاورزان مورد بی‌مهری و تجاوز گله‌داران صحرائشین قرار می‌گرفتند. همه مزارع زیر کشت خاورمیانه، در جوار بیابانیان است. کسانی که با مشاهده کوچک‌ترین نشانه ضعف حکومت در دفاع از کشاورزان، به اراضی آنان حمله ور می‌شدند و کشت و کارشان را ویران می‌ساختند. در ماورای مرزهای شمالی و جنوبی نواحی متمدن، در دشت‌های اروپاسیا و همچنین در صحاری عربستان امیران چادرنشین و گله‌دار می‌زیستند که همیشه در اندیشه تبدیل پادشاهی خود به امپراتوری بودند.

مواد خام مورد نیاز صنایع خاورمیانه و به خصوص صنعت عمده نساجی به وسیله کشاورزان و گله‌داران تهیه می‌شد. کشاورزان کتان و پنبه تولید می‌کردند و دامداران پشم و پوست. اهمیت صادرات منسوجات به اروپا را می‌توان از نوع پارچه‌هایی دریافت که نام‌های خاورمیانه‌ای دارند. مانند موصلی، دمشق، موه‌ر، گاز (تنزیب) و یا تافته که نامی ایرانی است. صادرات منحصر به صنایع نساجی نبود، بلکه فرشینه، کوسن و پستی، لوازم خانگی و همچنین البسه نیز به خارج حمل می‌شد. یکی دیگر از مواد خام، الوار بود که کمیاب بود و گران. خاورمیانه‌ای‌ها قسمت اعظم چوب مورد نیاز خود را وارد می‌کردند.

مواد معدنی مانند سنگ، خاک رس و انواع فلزات نیز از اهمیت والایی برخوردار بود. استخراج طلا، نقره و مس از زمان باستان در خاورمیانه رواج داشت. مفرغ در هزاره سوم پیش از میلاد در شرق بین‌النهرین ساخته شد و در مصر در هزاره دوم. قلع از «جزایر قلع» یعنی از شبه‌جزیره کورنوال واقع در جنوب غربی انگلستان وارد می‌شد و آهن از نواحی گوناگون شمال، مثل ارمنستان، ماورای قفقاز و سرزمینی که اینک ترکیه نام دارد. بسیاری از معادن خاورمیانه در عهد قدیم کاملاً مورد بهره‌برداری قرار گرفت و دولت‌های مسلمان

ناگزیر بودند نیازمندی‌های روزافزون خویش را از ایالات دوردست و ماورای آن برآورده سازند. شماری معدن قابل استفاده نیز در ارمنستان، ایران، مصر علیا و سودان وجود داشت که معدودی از آنها در سرزمین‌های مرکزی، یعنی هلال خصیب و مصر بود. طلا و نقره را از جاهای دیگر وارد می‌کردند. جستجو برای یافتن این فلزات و راه‌های حمل آنها نقش مهمی در حوادث داشت. یکی از غنی‌ترین مخازن طلا در جهان اسلام معادن آفریقا و به خصوص معدن وادی علاقی واقع در جنوب اسوان، در ناحیه مرزی مصر و سودان بود. بدون تردید یکی از انگیزه‌های مسلمانان در گشودن جنوب صحرا می‌توانست یافتن طلا و نقره باشد. آنها در چند ناحیه و به خصوص در سرزمین‌های متعلق به امپراتوری ساسانیان موفق به کشف نقره شدند.

شیوه‌های فنی و صنعتی مرسوم در خاورمیانه این دوران مانند ایام بعدی ابتدایی بود. گذشته از چند مورد استثنایی، تنها منبع انرژی، نیروی برگرفته از کار انسان و حیوان بود. هر چند بعضی ابزارهای کوچک ماشینی اختراع شد و مورد استفاده قرار گرفت، اما بیشتر جنبه بازیچه داشت. اختراع آسیاب و وسیله پرتاب نوعی موشک از ابداعات خاورمیانه‌ای‌ها است. آسیاب‌ها با نیروی آب و باد به گردش درمی‌آمد و از روزگار قدیم تا به امروز مورد استفاده است. شمار آنها در مقایسه با حتی اوایل سده‌های میانه غرب ناچیز بود. مردم خاورمیانه در تمام این دوران طولانی، از آسیاب تنها برای آرد کردن غلات بهره می‌گرفتند و هرگز به فکر استفاده صنعتی از آن نیفتادند.

اختراع دیگر نوعی فلاخن یا منجنیق بود که در جنگ‌ها به کار گرفته می‌شد و پاتیل‌های پُر از مایعات آتشزا را به طرف شهرها و کشتی‌های دشمن پرتاب می‌کرد. این سلاح تهاجمی تا پیش از وارد کردن توپ و توپچی از اروپا در اواخر سده‌های میانه، با کشتش یا پیچش و یا به روش پیچیده‌تر، یعنی با سنگین و سبک کردن دو انتهای آن، مواد مخرب و آتشزا را پرتاب می‌کرد. لشکریان مهاجم می‌توانستند با بهره‌گیری از شیوه اخیر مواد سنگین‌تری را به نقاط دورتر شلیک کنند. ابزار جنگی مانند شمشیر، خنجر، سپر، زره و انواع فلاخن در تولید صنایع و تجارت بین‌الملل نقش مهمی داشتند.

از جمله دلایل کمبود انرژی و عدم تکامل آن در خاورمیانه، فقدان مواد خام و یا هر چیزی بود که قابل مقایسه با زغال چوب و زغال سنگ در اروپای غربی و یا نیروی برگرفته از رودخانه‌های خروشان و آبشارهای آن باشد. هر چند نفت خام از جای جای آن می‌جوشید، اما رمز و راز استخراج کامل و استفاده از آن می‌بایست در آینده دور و به دست اروپاییان به مردم خاورمیانه آموخته می‌شد. ابن‌خلدون می‌نویسد: «... اینجا زمین سیاه‌فامی است که چشمه‌های قیر از آن می‌جوشد. در اطراف برکه‌های سیاه‌رنگ بزرگی وجود دارد.» ایرانیان زردشتی عهد باستان و ایام میانه از نفت خام که به شکل طبیعی نشست می‌کرد برای روشن

نگاه داشتن آتشکده‌های خود بهره‌برداری می‌کردند. در امپراتوری بیزانس و اسلامی از نفت برای ساختن ترکیبات انفجاری برای مصارف جنگی استفاده می‌شد. حمل و نقل که در تمدن‌های دیگر عامل مهمی در تولید صنعتی بود، در قلمرو اسلامی چندان اهمیتی نداشت. احتمالاً به علت کمبود چوب و فلزات، از وسایل حمل و نقل چرخدار به ندرت استفاده می‌شد و جاده‌های مناسب تردد وسایل چرخدار نادر بود. هر از چندی از این گونه ابزار حمل و نقل ذکری به میان می‌آمد و شکل آن را نقاشی می‌کردند و وصف آن را می‌شنیدند، اما آن را چیزی غریب می‌دانستند. وقتی ابن خلدون که در سده چهاردهم از مسقط‌الرأس خود مراکش از طریق خاورمیانه به آسیای مرکزی سفر کرد و برای نخستین بار با گاری‌های چرخدار در میان ترکان ساکن دشت‌ها روبه‌رو شد، در سفرنامه خویش نوشت:

ارابه‌ها هر کدام چهارچرخ بزرگ دارد و به وسیله دو یا چند اسب کشانده می‌شود... راننده روی یکی از اسب‌ها می‌نشیند... و شلاقی به دست دارد... کسی که در درون آن نشسته می‌تواند هر طور دلش می‌خواهد بخواهد یا به خوردن و نوشتن پردازد... من برای خودم ارابه‌ای تهیه کردم... و با کنیزم در آن نشستم.

ولنی^۱ سیاح فرانسوی نیز حدود دو سده بعد در سفرنامه خود^۲ نوشت:

طرفه آن که در سرتاسر سوریه هیچ ارابه و گاری وجود نداشت. شاید علت آن ترس از مصادره آنها به وسیله عمال حکومتی باشد و این که در یک لحظه ضرر و زیان هنگفتی به بار آید.

در خاورمیانه حمل و نقل بیشتر به وسیله حیوانات بارکش و آب صورت می‌گرفت. شتر که در هزاره دوم پیش از میلاد اهلی شد، قادر بود بیش از پانصد کیلو بار را تحمل نماید و روزی متجاوز از سیصد کیلومتر طی طریق کند و هفده روز آب نیاشامد. البته مسلمانان نمی‌توانستند در همه جا از این حیوان بهره‌برداری کنند. زمانی که تعداد زیادی از آنها را برای حمل و نقل تدارکات و مهمات امپراتوری عثمانی به بالکان، با آب و هوای مرطوب بردند، همگی بیمار شدند و مردند. مرگ و میری که پیشروی عثمانیان را متوقف ساخت. اما شتر در هوای خشک خاورمیانه از هر نوع جاده ارتباطی و ارابه حمل و نقل ارزان‌تر و کارآمدتر بود. قاطر و الاغ صبور نیز برای حمل کالا و انسان در مسافت‌های کوتاه کاملاً مناسب بود. استفاده از آب در خاورمیانه به منظور نقل و انتقال سابقه بسیار طولانی داشت. در ایام گذشته کشتی‌های بزرگی چه برای آب‌های مدیترانه و شرقی و چه برای گذرگاه‌های آبی درون مرزی ساخته می‌شد. مورخان رومی حساب کرده بودند که هزینه حمل یک ارابه گندم

1. Volney

2. Voyage en Egypte

به نقطه‌ای در فاصله یکصد کیلومتری، بیشتر از انتقال آن به وسیله آب از یک سر به سر دیگر مدیترانه تمام می‌شود. برآوردی که در دوران امپراتوری اسلامی نیز صحت داشت. شیوه رایج تولید فرآورده‌های صنعتی، به ویژه پارچه‌بافی، خانگی بود و کارگران در محل مسکونی خود کار می‌کردند. پاره‌ای اوقات افراد خانواده آنها نیز در امر تولید مشارکت داشتند. تولید کالاگاه در کارگاه‌های کوچک انجام می‌گرفت و میزان تولید تا حد مصرف خانواده و ساکنان محلی بود. جنسی برای مبادله بین‌المللی تولید نمی‌شد. و تنها عرضه چند قلم کالا و از آن میان فرش، افزون بر مصرف داخلی بود و صادر می‌شد. گاهی تشکیلات صنعتی گسترش چشمگیری می‌یافت. طبق مدارک مربوط به دوران میانه مصر، کارگران کتان‌باف به وسیله یک کارفرما و با پرداخت مزد روزانه استخدام می‌شده‌اند. رویه‌ای که در یکی دیگر از صنایع مهم مصر، یعنی تصفیه شکر مرسوم بوده است. حکومت نیز در بعضی مواقع به شیوه‌های گوناگون در امور صنعتی دولت مداخله می‌کرد. گاه سیاست حمایت از صنایع را پیش می‌گرفت و گاه از طریق حکام ولایات دست به سرمایه‌گذاری می‌زد و پاره‌ای مواقع اقدام به تأسیس صنایع انحصاری می‌کرد. دخالت حکومت‌ها در فعالیت اقتصادی هر از چندی برای تثبیت قیمت‌ها بود. سیاستی که به عهد باستان بازمی‌گشت. دیوکلسین امپراتور روم (۳۰۵-۲۸۴) که در زمان او جنگ‌های ایران و روم از سر گرفته شد، نخستین فرمانروای جهان بود که کوشید با در پیش گرفتن سیاست تثبیت قیمت‌ها به اوضاع اقتصادی روم سر و سامان بخشد. در جهان اسلام نیز، به رغم حدیث «تنها خدا می‌تواند قیمت‌ها را تثبیت کند» منسوب به پیامبر که بیان شیوایی است از اقتصاد «لسه‌فر»، فرمانروایان مسلمان هر از چندی می‌کوشیدند تا چیزی را که در اقتصاد دوران میانه «قیمت عادلانه» می‌خواندند، برقرار سازند. سیاستی که از زمان دیوکلسین تا به امروز با شکست مواجه شده، هر چند که خودکامگان تاریخ اقتصادی دولت‌ها درسی از آن نیاموختند و شماری از آنان از سیاست تثبیت قیمت‌ها فراتر رفتند و به مرحله زیان‌بارتر انحصارگرایی گام نهادند.

حکام اواخر عصر ممالیک در مصر به این نتیجه ظاهراً معقول رسیدند که اگر از راه گرفتن مالیات از تجارت فلفل می‌توانند درآمد سرشاری داشته باشند، چنانچه خود امور بازرگانی دولت را در دست گیرند صاحب ثروتی کلان می‌شوند. چنین سیاستی به خصوص در دوران سلطان مملوک اشرف سیف‌الدین برسبای (۳۸-۱۴۲۲) معمول گردید. سلطانی که فرمان داد تا دو تن از طبیبان خاصه را که نتوانسته بودند بیماریش را علاج کنند گردن زنند و نامسلمانان را ملزم به پوشیدن لباس نشان‌دار کرد. برسبای واردات ادویه و از آن جمله فلفل را در انحصار خود گرفت و به احتکار شکر پرداخت و در سال شیوع وبا در مصر که تنها در قاهره ظرف مدت سه ماه سیصد هزار نفر جان دادند و مردم برای درمان بیماری خود به شکر احتیاج داشتند، ثروتی کلان اندوخت. اتخاذ چنین سیاست اقتصادی از سوی

ممالیک موجب اختلال در نظام تجارت بین‌الملل شد و سبب‌ساز کوشش پرتغالی‌ها در یافتن مسیرهای بازرگانی جدید و دور زدن آفریقا.

دستاوردهای صنعتی دوران اسلامی خاورمیانه نیز مانند مقولات دیگر ماحصل ترکیب سنجیده‌ی سنن گذشته و فنون متعلق به سرزمین‌های مفتوحه بود و نتیجه ادغام تمدن‌های باستانی عالم شرق مدیترانه، با ظرایف جهان ایرانی، سفال‌های زیبای اسلامی بود. تهاجم عظیم مغولان در سده سیزدهم برای نخستین بار شرق و غرب آسیا را درهم آمیخت و تحت فرمانروایی واحدی درآورد و خاورمیانه به ویژه ایران را با سلاطین و سبک‌های شرق دور آشنا کرد. کشف و استخراج فلزات گرانبها، باعث تشویق و تسجیع گسترش روزافزون نظام توزیع و مبادله شد. استفاده همزمان از دو نوع مسکوک طلا - در سرزمین‌های سابق امپراتوری بیزانس و نقره - در قلمرو پیشین امپراتوری ایران در حقیقت باعث رونق نظام اقتصادی دوسکه‌ای یا دوفلزی و دادوستد پولی گردید. نیاز به مدیریت چنین تجارت پردامنه‌ای در سرزمین‌های پهناور، به ظهور یک طبقه صراف انجامید که در مراکز بزرگ بازرگانی سرگرم کار شدند. تشکیلاتی که باعث ایجاد شبکه پیچیده نظام بانکی گردید.

اوضاع و احوال اعصار میانین جهان اسلام به صورت بی‌بدیلی مناسب گسترش بازرگانی کلان در نواحی دوردست بود. برای نخستین بار سرزمین‌های وسیع تمدن‌های باستانی از مراکش و شمال آفریقا به خاورمیانه و در ماورای آن تا مرزهای چین و هند در یک نظام واحد سیاسی و فرهنگی گرد آمدند و تا مدتی حتی تحت یک حاکمیت مرکزی بودند. زبان عربی در یک تداول جهانی، به عنوان وسیله ارتباط بین‌المللی و همین‌طور درون منطقه‌ای، در سرتاسر جهان اسلام برای همه کس قابل فهم بود و به خوبی از عهده گرایش‌های پیچیده مورد نیاز مناسبات و ارتباطات برمی‌آمد.

در باب منع رباخواری در قرآن آمده است:

خدا معامله را حلال و ربا را حرام کرده است... هر که تکرار کند، آنها جهنمیانند و خودشان در آن جاودانند.

حرمت ربا در احادیث و روایات مورد تأکید بیشتری قرار گرفته است تا جایی که در وسائل‌الشیعه می‌خوانیم: «یک درهم ربا از هفتاد بار زنا با محارم شدیدتر است.» مسلمانان به این فرمان کتاب مقدس خویش پایبندی نشان داده‌اند و در نتیجه بانکداری و سرمایه‌گذاری آنان تا به امروز با مشکل اساسی روبه‌رو بوده است. اکثر علما و قاضیان مسلمان این حکم قرآنی را شامل هر نوع بهره‌ای می‌دانند و آن را به بهره‌اضافی محدود نمی‌کنند. رعایت این قاعده موجب نکث و اگذاری اعتبارات و دادوستد در سطح گسترده شده است. هر چند در این باب نیز مثل موارد دیگر، تجار و حقوقدانان مسلمان، از طرف‌دها

و رویه‌هایی استفاده نموده‌اند که به آن حيلة الشريعة می‌گویند و ضمن حفظ ظاهری مبانی اسلامی، به اموری چون سرمایه‌گذاری و دریافت اعتبار و مشارکت و حتی بانکداری می‌پردازند.

به رغم آن که جهان اسلام به شدت به آداب و سنن محلی خود وابسته بود، اما از همان آغاز از نظر ارزش‌ها، معیارها و موازین اجتماعی از نوعی تمدن و همبستگی در نواحی شهری برخوردار بود. رشیدالدین فضل‌الله می‌گوید: «فرانک‌ها با بیست و پنج زبان صحبت می‌کنند و هیچ کس زبان دیگری را نمی‌فهمد». چنین تفسیری برای یک مسلمان امری بدیهی بود. مسلمانان با وحدت زبانی در جهان اسلام مانوس بودند و آن را به جز دویا سه زبان عمده منشیانه خود که مانند زبان لاتین در اروپا، تداول عامیانه نداشت، وسیله روابط جهانی می‌دانستند. آنان زبان عربی را جانشین گویش‌های محلی کردند که در سطح نازلی با آن تکلم می‌شد.

دنیای اسلام به رغم پاره‌ای ناآرامی‌های اجتماعی و فکری و مشکلات طبیعی در عهد قدیم و ایام میانه، شبکه روابط آبی و خاکی را تا اقصی نقاط گسترش دادند. سفرهای دریایی و زمینی خالی از مخاطره نبود. رفت و آمد در جاده‌ها با خطر حمله دزدان و راهزنان روبه‌رو بود و سفرهای دریایی با دریازنان. مسافرت در هر دو مسیر گند، مشقت بار و گران بود، هر چند سفر دریایی و رفت و آمد در راه‌های آبی داخلی ارزان‌تر بود. به دلایلی که برشمردیم تجارت راه دور اساساً محدود به بعضی کالاهای بسیار گران‌قیمت می‌شد تا قادر به جبران ضرر و زیان احتمالی باشد.

دادوستد مواد غذایی که در ایام متأخر اهمیت زیادی داشت، در دوران گذشته از چندان اعتباری برخوردار نبود. مواد غذایی در مجموع قیمت چندانی نداشت و بنابراین می‌بایست به صورت فله‌ای حمل شود، که به زحمتش نمی‌ارزید. کاری که هزینه آن زیاد بود و سودش ناچیز و مخاطرات آن بسیار. تولید مواد غذایی خوراکی جنبه محلی داشت. بازرگانی با نواحی دوردست به طور کلی به سه نوع مال‌التجاره محدود می‌شد، که به علت کمیابی و گرانی، ارزش تحمل خطرات و مشقت سفر طولانی با کشتی یا کاروان را داشت: مواد معدنی، کالاهای تزئینی و برده.

بخش اعظم مواد خوراکی مورد نیاز را می‌شد در هر محل تولید کرد و وابستگی بسیار کمی به واردات داشت، اما طلا، نقره و آهن چنین نبود و می‌بایست به هر قیمتی وارد شود. تجارت برده به شکل گسترده و انتقال آنها به سرزمین‌های دوردست، عمدتاً در دوران اسلامی رواج یافت. این تناقض تاریخی بیشتر به واسطه نتایج اجتماعی قوانین اسلامی بود. در امپراتوری‌های باستانی و یا حتی در اوایل مسیحیت انبوه بردگان مورد نیاز در بیشتر نواحی از همان مناطق تأمین می‌شد. به بردگی کشیدن جنایتکاران و بدحکامان، به بردگی

پذیرفتن کودکان سرراهی و کسانی که خود یا بچه‌هایشان را به بردگی می‌فروختند از جمله راه‌های تکمیل بردگان موجود بود. شیوه‌هایی که با وسعت گرفتن فتوحات مسلمانان و اجرای گام به گام قوانین اسلامی نامشروع شناخته شد و خاتمه یافت. بر اساس موازین موضوعه حقوقدانان مسلمان در مجموع مورد تأیید حکام نیز بود، آزادی لازمه طبیعی حیات انسانی شمرده می‌شد. افراد آزاد در دولت اسلامی را، چه مسلمان و چه پیرو این یا آن مذهب مجاز دیگر نمی‌شد به بهانه ارتکاب جنایت و یا مدیون بودن به خیل بردگان افزود، هر چند که شورش مسلحانه از این قاعده مستثنی بود. کودکان سرراهی انسان‌هایی آزاد تلقی می‌شدند، مگر آن که برده بودنشان به اثبات می‌رسید. فرزندان والدین برده، تا زمان کسب آزادی رسمی، همچنان برده شمرده می‌شدند. انسان‌های آزاد، تنها در زمانی که به عنوان کافر در یک جنگ مقدس به اسارت درمی‌آمدند، به جمع بردگان می‌پیوستند. این قبیل افراد به همراه خانواده‌هایشان قانوناً غنیمت جنگی محسوب می‌شدند و از آن فاتحان خریش بودند. نیاز روزافزون جامعه خاورمیانه به کار بردگان از راه افزایش طبیعی آنها، یعنی زادوولد در قلمرو امپراتوری اسلامی، هیچگاه برآورده نمی‌شد، بنابراین انبوهی از بردگان کافر، از آن سوی مرزهای امپراتوری، به داخل گسیل می‌گردیدند. قیمت بردگان، به خصوص زنان جوان، بسیار زیاد بود و به رغم لطمات و خطرات احتمالی پرداختن به چنین تجارتی، روتق فراوان داشت. ارزش مردان جوان اخته شده، به منظور تصدی سمت خواجه‌گری در قصرها و خانه ثروتمندان و همچنین بعضی اماکن مذهبی بیشتر بود. از آنجایی که ناقص کردن انسان در اسلام قدغن بود، این قبیل بردگان را در آن سوی مرزها اخته و سپس وارد قلمرو اسلامی می‌کردند. بردگان را از سه ناحیه عمده به دست می‌آوردند، اروپا، اروپاسیا و آفریقا. هر از گاهی گفته می‌شد که بردگان به نواحی دورتر، یعنی چین، هند و جاهای دیگر تعلق دارند. سرچشمه اصلی تهیه برده، در سده‌های میانه اسلامی و دوران مدرن، همان سه ناحیه‌ای بود که برشمردیم. مردمان اسلاو اروپای مرکزی و شرقی که خطاب «برده»^۱ منسوب به آنان است، کانون تدارک برده برای مسلمانان اسپانیا و آفریقا بود. در قرون وسطی، کار خرید و فروش برده بیشتر به وسیله تاجران اروپای غربی و یا واسطه‌گری آنها انجام می‌گرفت. هنگامی که عثمانیان رو به سوی بالکان نهادند، دست دلالتان برده را کوتاه ساختند و مستقیماً خود را به سرچشمه بردگان اسلاو رسانیدند. سهم کم، اما مهمی از کار تدارک برده از غرب اروپا، به عهده دریازنان بربر بود که در سده هفدهم حوزه فعالیت خویش را از سواحل مدیترانه به سواحل آتلانتیک و مسیرهای دریایی آن گسترش دادند. آنها در سال ۱۶۲۷ به ایسلند یورش بردند و ۲۴۲ نفر از ساکنان آنجا را برای فروش به بازار برده‌فروشان شهر الجزیره بردند. در بیستم ژوئن سال ۱۶۳۱ دریازنان بربر به

دهکده ماهیگیری بالتیمور در ایرلند حمله کردند. در گزارش ارسالی همان سال به لندن در متن فهرست اسلامی ریوده شدگان آمده است که: مهاجمان افراد جزیره را همراه با زنان و کودکان و خدمتکارانشان، که بالغ بر ۱۰۷ نفر می شدند، «کشان کشان» با خود بردند. چهل وهفت نفر هم از «مناطق دیگر ریودند».

کشیشی فرانسوی به نام پدر دن در شرح ورود این اسرا به مقصدشان نوشت:

منظره دلخراشی بود دیدن به حراج گذاشتن آنها در شهر الجزیره. آنها زن را از شوهر و فرزند را از پدر جدا کردند. بعد، چه بگویم، شوهر را آنجا و زن را جای دیگر فروختند. اشک زن از بازوی دخترکی روان بود که امیدی به دیدار دگربارش نداشت.

بر اساس تحقیق رابرت دیویس^۱، میان سال‌های ۱۵۸۰ تا ۱۶۸۰ حدود ۸۵۰۰۰۰ برده مسیحی در مغرب به فروش رسید. در یک بررسی که به دستور پارلمان بریتانیا در سال ۱۶۲۴ صورت گرفت، بیش از ۱۵۰۰ ملوان انگلیسی در آب‌های مدیترانه و آتلانتیک به اسارت دولت‌های بربر درآمدند و روانه بازارهای برده‌فروشی شدند. در همین ایام فرمانروایان تاتار اروپای شرقی به روستاهای روسیه، لهستان و اوکراین یورش می‌بردند و هر سال هزاران برده جوان «محصول استپ‌ها» را «درو» می‌کردند و با کشتی به استانبول می‌بردند و در شهرهای امپراتوری عثمانی می‌فروختند. بازار برده‌فروشان تا سده هیجدهم رواج داشت، تا آن که روسیه در سال ۱۷۸۳ منطقه کریمه را ضمیمه قلمرو خود ساخت.

دومین گروه بردگان، ترکان استپ اروپاسیا بودند که از اوایل دوران اسلامی، در سرزمین‌های شمال دریای سیاه تا مرزهای چین و مغولستان اسیر و یا خریداری می‌شدند. اینان بخش اعظم بردگان سفیدپوست سرزمین‌های شرقی جهان اسلام را در قرون وسطی تشکیل می‌دادند که بیشتر برای مقاصد نظامی مورد بهره‌برداری قرار می‌گرفتند. با مسلمان شدن استپ‌های ترک‌نشین، کار برده‌سازی آنان متوقف گردید، اما سرچشمه تازه‌ای در سرزمین‌های قفقاز گشود شد که از آنجا گروه گروه بردگان گرجی و قفقازی - چه زن و چه مرد - برای انجام خدمات گوناگون به امپراتوری ایران و عثمانی روانه می‌شدند. این کانون نیز تا اندازه‌ای با تصرف قفقاز در ربع اول سده هیجدهم تعطیل گردید.

سومین مرکز تجارت برده که تداوم بیشتری یافت، بردگان اعزامی از جنوب صحرای آفریقا بود. بردگان سیاه گهگاه در امپراتوری روم و به خصوص در مصر دیده می‌شدند و در کشور اخیر سابقه بسیار طولانی داشتند، هر چند عمومیت نداشت. واردات انبوه بردگان سیاه از زمان پیشروی مسلمانان در قاره آفریقا شروع شد. بردگان را از سه مسیر اصلی به خارج از قاره آفریقا گسیل می‌داشتند: نخست، از راه دریا، در مسیر دریای سرخ و خلیج

فارس به عربستان و ایران و ماورای آن. دوم، از سودان به وسیله کاروان در مسیر دره نیل. سوم، از غرب آفریقا به سوی شمال در مسیر صحرا به نواحی سواحل مدیترانه از مراکش تا به مصر. این کانون نیز پس از برقراری حاکمیت استعماری اروپا در آفریقای استوایی از هم پاشید. از این بردگان در بخش‌های گوناگون کشاورزی، صنعتی، بازرگانی و از همه بیشتر در خانه‌ها و اماکن مسکونی استفاده می‌شد. به رغم بهره‌برداری از این قبیل بردگان در امور کشاورزی دوران میانه خاورمیانه و همچنین کار زهکشی در عراق و بیگاری آنها در معادن نمک و طلای نوبه و صحرا و در پاره‌ای تولیدات صنعتی، برخلاف عصر باستان، به معنی واقعی برده محسوب نمی‌شدند.

کالاهای تزئینی و لوکس نیز در خاورمیانه خرید و فروش می‌شد، اقلام کم‌جثه سبک وزن، اما گران قیمت و باارزش، مانند انواع منسوجات و به خصوص پارچه‌های ابریشمی و برودری دوزی شده. در اواخر دوران امپراتوری‌های روم، بیزانس، ایران و اوایل عصر اسلامی ابریشم دارای ارزش بازرگانی و سیاسی یکسانی بود. واردات ابریشم و سپس تولید آن در انحصار امپراتوری‌ها بود. نظر به این که البسه ابریشمی سمبل اشرافیت تلقی می‌شد، هر از چندی چنین پوشاک‌های افتخارآفرینی به امپراتوران دست نشانده اعطا می‌گردید و تجارت ابریشم از اهمیت دیپلماتیک برخوردار بود. واردات ابریشم از شرق دور، در یک زمان، موضوع اصلی تاریخ سیاسی و نظامی سرزمین‌هایی بود که این کالای باارزش از آنها می‌گذشت.

کالای سودآور دیگر عود و گندر بود که همراه با اشیاء خوشبوی دیگر از جنوب عربستان و نواحی دورتر شرق صادر می‌شد. این کالا به دلیل مصرف جهانی آن در معابد رومی - یونانی و سپس در کلیساهای مسیحی از اهمیت زیادی برخوردار بود. بعضی از پژوهشگران جدید نقش آن را در عصر باستان همانند صادرات نفت در عصر جدید دانسته‌اند که چرخ‌های تجارت را به اقصی نقاط جهان به حرکت درمی‌آورد. برخلاف اروپای مسیحی که همیشه در پی دست یافتن به این کالا بود، در دنیای اسلام توجهی به آن نشان داده نمی‌شد.

پس از سقوط بازار عود و گندر، تجارت ادویه‌جات و به خصوص فلفل که از ساحل مالابار وارد می‌شد، اهمیت بسزایی یافت. کسانی که به کار صادرات و واردات ادویه و انواع چاشنی‌ها می‌پرداختند مردمانی محترم و بسیار ثروتمند بودند.

فعالیت‌های بازرگانی، در اوج دوران میانین خاورمیانه اسلامی، از هر نظر از اروپای مسیحی هم‌عصر خود گسترده‌تر و فعال‌تر بود. اقتصاد خاورمیانه با بهره‌گیری از ثروتی بیشتر، حوزه‌ای گسترده‌تر، تشکیلاتی بهتر، کالاهایی متنوع‌تر و شبکه‌ای پیچیده‌تر در

مناسبات بازرگانی یکه‌تاز جهان آن زمان محسوب می‌شد. امتیازاتی که در پایان قرون وسطی از جهان اسلام به جهان مسیحی انتقال یافت. فروپاشی فعالیت‌های بازرگانی خاورمیانه و از رونق افتادن آن، برخلاف استدلال پاره‌ای از مورخان قدیم و متأخر، با سفرهای اکتشافی و ورود پرتغالی‌ها به آسیا ربط نداشت. اینک می‌دانیم که یکصد سال بعد از ورود واسکودوگاما به هند، تجارت خاورمیانه، همانند گذشته تداوم داشت. سقوط فعالیت‌های اقتصادی در خاورمیانه، به کشفیات ماورای اقیانوسی هم مربوط نبود. در واقع پیامدهای اقتصادی نه علت، بلکه از آثار دگرگونی‌ها و تغییرات اجتماعی در خاورمیانه بود.

فصل دوازدهم

گزیدگان دیوانی

در تمدن اسلامی نیز مانند سایر تمدن‌های شناخته شده تاریخی، میان گروه کوچکی از افراد کم و بیش گزیده و مردمان معمولی تفاوت وجود داشت که در زبان عربی کلاسیک به آنها «خاصه» و «عامه» می‌گفتند. خاصه از خاندان حاکم، علمای اعلام، فرماندهان لشکر و مأموران عالی‌رتبه اداری تشکیل می‌شد و عامه از تجار کم‌مایه، دهقانان، کارگران، افزارمندان، طلاب علوم دینی و جز آن. هر چند که اسلام در اصل مساوات جو بود و هیچ گونه تفاوتی از نظر تبار، نژاد، تولد، ملیت و موقعیت اجتماعی میان مؤمنان را به رسمیت نمی‌شناخت، اما در آغاز همانند ادیان همتای خویش میان مرد و زن، آزاده و برده، مؤمن و کافر، قایل به تفاوت اساسی بود و طبق حقوق اسلامی برای زنان و بردگان و کافران منزلت نازل‌تری قائل می‌شد. مؤمنان در آیین اسلام به جز مواردی که برشمردیم، از هیچ امتیازی نسبت به یکدیگر برخوردار نبودند و تنها پرهیزگاری و اعمال پسندیده، معیار عزت و شرافت افراد مسلمان محسوب می‌شد نه ثروت و قدرت و اصل و نسب.

اما به هر حال نیکبختانی که ثروت و دانش و قدرتی کسب کرده بودند، آرزو داشتند که این قبیل دستاوردهای خویش را به فرزندانشان واگذار نمایند. یک چنین گرایشی که در همه جوامع وجود داشت بن مایه تشکیل قشرها و طبقات ممتاز موروثی گردید. تا پیش از دوران امپراتوری عثمانی، شمار اندکی از رژیم‌های سیاسی خاورمیانه دوام آوردند تا شاهد تشکیل یک اریستوکراسی پایدار باشند. بیشتر رژیم‌های دوران میانه اسلامی به وسیله خیزش‌های داخلی و بیش از آن، غلبه دشمنان خارجی سرنگون می‌شدند و فرمانروایان دیگر به کمک خاندان، مریدان و حامیان خویش در مواقع گوناگون، با تکیه بر قدرت و ثروت، نظام قومی تازه‌ای برپا می‌کردند. تصرف یک قلمرو، امتیازات فراوانی برای وابستگان قومی فاتحان به همراه داشت، هر چند گذشته از دو مورد بی‌سابقه، ایام برخورداری از چنین امتیازاتی طولانی نبود. دو مقوله استثنایی یکی اصراب، یعنی

پدیدآورنده و تا مدتی گرداننده حکومت اسلامی بودند و دیگری ترک‌ها که از اواخر سده‌های میانه تا عصر مدرن بنیان یک حاکمیت سیاسی انحصاری و فرماندهی نظامی را استوار ساختند و هر دو، همان هنگام اما به شیوهٔ مختلف اساس هویت قومی خویش را شکل بخشیدند: اعراب با عربی کردن جمعیت گستردهٔ سرزمین‌های مفتوحه و ترک‌ها با امارات و دیوانسالاری چند ملیتی.

فقه‌ها تنها در یک مورد در باب موقعیت اجتماعی به بحث و اظهار نظر پرداخته‌اند و آن اصل معروف به «کفاه» بود و مقصود از آن حراست از موقعیت خاندان‌های ممتاز و اشرافی و در صورت لزوم جلوگیری از ازدواج‌های نامناسب بود. پدر یا ولی یک زن در صورت اطمینان از حامله نبودن زن و یا نداشتن فرزند، با استناد به این اصل می‌توانست عقد خودسرانه و یا باکسب اجازه جعلی را باطل اعلان نماید. او همچنین قادر بود از ازدواج زن با مردی که هم‌شان او نباشد و یا باعث بی‌آبروی خانواده شود، ممانعت بعمل آورد. حال آن که در وصلت یک مرد با زنی از طبقات پایین‌تر که به نظر قاضیان شرع به هر حال فرودست‌تر بود، مانعی وجود نداشت و باعث فضیحت اجتماعی نمی‌شد.

فقه‌های مسلمان در باب تعریف موقعیت اجتماعی یکسان اختلاف نظر عمیقی داشته‌اند. به اعتقاد بعضی از آنها رعایت این اصل جنبهٔ مذهبی دارد و غرض جلوگیری از ازدواج ناخواسته با مردان بی‌ایمان بوده است. شماری دیگر مانند مالک بن انس، فقیه و محدث قرن دوم هجری و پیشوای مذهب فقهی مالکی و صاحب موطأ براین باور بودند که «بر اساس فرامین الهی همهٔ مسلمانان با یکدیگر برابرند». اما کفاه از نظر سایر مکاتب فقهی که تحت تأثیر تصورات طبقاتی مرسوم در ایران پیش از اسلام بودند، به موضوعات دیگری، علاوه بر دینداری و جنسیت افراد نظر داشتند، که از جمله می‌توان به اصل و نسب، کار و پیشه، میزان ثروت اشاره کرد و همچنین تفاوت میان فرزندان و نوادگان موالی و بردگان با دیگران و این که پدران و اجداد آنها در چه زمانی مسلمان یا از قید بندگی آزاد شده‌اند.

آشکار است که تفاوت میان خاصه و عامه، تنها جنبهٔ اقتصادی نداشت و محدود به ثروتمندان و فقرا نمی‌شد. قضیه اشراف‌زاده فقیر و تازه به دوران رسیدهٔ ثروتمند در ادبیات اسلامی و غیر آن حکایتی آشنا است. اما فقر مستمر نسل‌های دیگر، قابل قیاس با وابستگان به گروه خاصه نبود. همین‌طور تفاوت‌های بنیادی مانند اصل و نسب و موقعیت طبقاتی، هر چند که حدود و جایگاه هر کدام معلوم و مشخص بود. فرزند یک پدر خاصه بودن، و بالیدن در یک چنین خانواده‌ای خود به تنهایی امتیاز بزرگی محسوب می‌شد و مثل هر زمان و مکان دیگر، موقعیت ممتاز اجتماعی می‌توانست از ثروت و مقام سیاسی بااهمیت‌تر تلقی شود. زمانی که قدرت و ثروت از دست می‌رفت، احساس برتری اجتماعی همچنان بر جای می‌ماند. کار و پیشه هم بسیار مهم بود و نویسندگان قرون وسطای اسلامی تا حدی به آن

توجه نشان دادند و به طبقه‌بندی کارهای تجاری، حِرَف و مشاغل و منزلت آنها در نظام اجتماعی پرداختند. تعلیم و تربیت نیز عامل تعیین‌کننده‌ای محسوب می‌شد و در جامعه‌ای که کتاب آسمانیش کلام مکتوب خود را مقدس می‌دانست، شأن ویژه‌ای داشت و موجب غرور قاریان آن بود. در بخش اعظم خاورمیانه اسلامی، نخست زبان عربی و سپس زبان‌های فارسی و ترکی نشانه هویت فرهنگی بود و سبب‌ساز همبستگی اخلاقی و فرهنگی طبقات تحصیل‌کرده. در حالی که مردم عوام به گویش‌های چندگانه محلی صحبت می‌کردند مردمان خاص با تکلم به زبان ادبی و احترام به سنت قدیم و مذهبی گرد هم می‌آمدند، عناصری که باعث برقراری نوعی وحدت در آداب و رسوم محترمانه و موازین رفتاری سنجیده گردید. در آغاز و به خصوص در دوران عباسیان بغداد و فاطمیان قاهره اعتقاد به سلام لازمه عضویت در گروه نخبگان نبود. می‌دانیم که شاعران، دانشمندان و اهل تحقیق یهودی و مسیحی، مانند همکاران مسلمان خویش، به چنین محافلی رفت‌وآمد داشتند و روابط آنها تنها جنبه همکاری و همفکری نداشت و گاه در مقام دوست، کمک‌کار، شاگرد و استاد با هم بسر می‌بردند. اما در ایام بعدی، بیشتر به خاطر درگیری‌های مذهبی، چه در داخل و چه در خارج، رفتار و مناسبات آنها رو به تیرگی نهاد و محافل غیرمسلمان، به رغم آن که همچنان از حمایت قوانین شرعی برخوردار بودند، به مرور از جوامع اصلی مسلمانان دوری گزیدند. در اواخر دوران میانه و اوایل عصر مدرن، در حالی که اطباء و دانشمندان گاه در عالی‌ترین سطوح مشغول به خدمت بودند، روابط اجتماعی و حتی فکری میان پیروان ادیان مختلف به شدت کاهش یافت.

تقریباً تمام مدارک ادبی و اسنادی که از آغاز این دوران به دست ما رسیده، به گروه خاصی تعلق دارد. بنابراین سوابق مربوط به این ایام و آثار تاریخی جدید برگرفته از آنها، گویای علایق، فعالیت‌ها و دلمشغولی‌های خاصگان است. مطالعه درباره زندگی جوامع غیرممتاز، مانند دهقانان، اهل فنون مختلف و شهرنشینان فقیر، از سوی پژوهشگران اقدامی اخیر محسوب می‌شود؛ و از آنجایی که بیشتر اسناد بسیار ارزشمند مربوط به سده‌های میانین منطقه خاورمیانه تنها در بایگانی مفصل امپراتوری ترکان از گزند مصون مانده، بیشتر مطالعات جدید محدود به امپراتوری عثمانی است. مجموعه اسناد و مدارک و از جمله کتاب‌ها، نامه‌ها و مستندات دیگر، برای تحقیق در تاریخ اسلام، عمدتاً به دو گروه اجتماعی تعلق دارد: دیوانسالاران و دینداران. سابقه نهاد دیوانسالاری به عهد باستان بازمی‌گردد و اصولاً می‌تواند منشأ خاورمیانه‌ای داشته باشد. تشکیلات اداری در جهت رفع نیازمندی‌های موجود و به خصوص اداره و حفظ نظام آبیاری در جوامع ساکن در رودخانه‌ها شکل گرفت و تکامل یافت. قبل از آن در نیمه دوم چهارمین هزاره پیش از تاریخ فراعنه پادشاهی کهنسال مصر اقدام به زهکشی و خشکاندن باتلاق‌ها کردند، شبکه آبیاری

را گسترش دادند، شهرها برپا کردند و امور تجارت خارجی از راه دریا و خشکی به منظور وارد کردن الوار و مواد معدنی مورد نیاز امپراتوری مصر را در دست داشتند. گسترش حاکمیت و حوزه اداری دولت و ساختن قصرها و معابد، نیازمند تأسیس ادارات حسابداری و نگاهداری سوابق در بایگانی‌ها بود. این چنین بود که نگارش رمزگونه‌ای ابداع شد و همراه آن منشیان و ثباتان به خودنمایی پرداختند و طبقه اجتماعی جدید نوکر باب و نساخ پا به عرصه وجود نهادند و بالاخره فرصتی انقلابی برای ثبت و ضبط و انتقال اطلاعات فراهم گردید. دیوانسالاری مصر در تسلسل رژیم‌ها شکوفا شد و در دوران اقتدار فراعنه، شاهان هلنی، روم، بیزانس مسیحی، اعراب و جانشینان مسلمان دیگر تداوم یافت. فرایند مشابهی در ایران رخ داد، سرزمینی که دیوانسالاری آن به عصر بابل و پادشاهان باستانی بازمی‌گشت که تا سلسله ساسانیان مستدام بود و در زمان خلفا و سلاطین عرب مسلمان تداول داشت. الگوی آنها عزرای کاتب بود که وصف مهارت‌ها و وظایفش در «کتاب عزرا» آمده است.

پایداری و تن دادن به ناملایمات زمانه از ویژگی‌های این دیوانسالاری‌ها بود. شاید مهم‌ترین و تداوم‌بخش‌ترین عنصر این قبیل حکومت‌ها تهیه نامه‌ها و امور مربوط به حسابداری و تشکیلات اداری بود. نگارش و به رمز نوشتن از جمله مهارت‌های اصلی کارکنان آن قسمت محسوب می‌شد و بخش قابل توجهی از متون کلاسیک اسلامی ماحصل آثار قلمی کاتبان است و گویای طرز فکر، علایق حرفه‌ای و دلمشغولی‌های آنها. در این متون خصوصیات تشکیلاتی یک نظام دیوانی و حدود اختیارات و سلسله مراتب حاکم بر آن تشریح شده است. اینک می‌دانیم هر کارگزاری ملزم به انجام وظایف تعیین شده به وسیله مقام تا حدی بالاتر بود. او تکالیف و حدود اختیارات خود را می‌دانست. در درون نظام، سلسله مراتبی از فرامین و ترفیع وجود داشت. هر عضو تقریباً از مراحل بعدی پیشرفت اداری خود آگاهی داشت و می‌دانست برای نیل به مقام ایده‌آل خویش ملزم به انجام چه کاری است. وجود کنترل و نظارت در چنین نظامی باعث احساس مسئولیت و الزام به پاسخگویی می‌شد.

در شرح دیوانسالاری این دوران، به چگونگی استخدام و پرداخت حقوق هم اشاره شده است. کاتب در مجموعه مستخدم حقوق‌بگیر بود. چنین کسی هیچ‌گونه درآمدی از محل میراث خانوادگی، مالکیت شخصی و یا منزلت اجتماعی نداشت و صاحب اقطاعی هم نبود. او تنها از بابت کاری که انجام می‌داد حقوقی دریافت می‌کرد. دستمزد چنین شخصی در دیوانسالاری‌های سازمان‌یافته‌تر و منظم‌تر نقداً پرداخت می‌شد. در بعضی مواقع فرمانروایان به هنگام روبه‌رو شدن با بحران‌های مالی، به جای پرداخت حقوق به مقامات رسمی، قطعه زمینی به آنها واگذار می‌کردند. شیوه نادرستی که باعث فروپاشی

بنیان نظام اداری موجود می‌شد.

دیوانسالاری‌های خاورمیانه در هزاره اول، به رغم تغییرات نظام حکومتی، مذهبی، فرهنگی و حتی خط و زبان از خود پایداری و تداوم چشمگیری نشان دادند. در سده‌های میانه ظهور مسیحیت و خیزش اسلام، نظام اداری در نیمه غربی یونانی در نیمه شرقی ایرانی بود. در ناحیه غرب عراق، در سرزمین‌های تحت سلطه امپراتوری روم و سپس بیزانس، امور دیوانی نه به شیوه لاتینی، بلکه به روال یونانی اداره می‌شد و حسب ظاهر دیوانیان همچنان تابع اصول و موازین اداری عهده پادشاهی در یونان بودند.

از بخت خوش اهل تاریخ، شرایط حاکم بر دیوانسالاری مصر، یعنی تمرکز نظام اداری، ثبات و تداوم قابل قبول حاکمیت و البته آب‌وهوای خشک، سبب شد تا شمار زیادی از اسناد و مکاتبات دیوانی از گزند زمانه مصون بمانند و تا به امروز دوام آورند. اسناد و مدارکی که باعث می‌شوند مورخان تا حدودی به جزئیاتی دست یابند که در سایر نقاط ناممکن است. دانشوران می‌توانند با مطالعه این مدارک بی‌نظیر با فراگرد نظام اداری روم، بیزانس و مصر اسلامی آشنا شوند و به نحوه کار و علل تغییر آن در پاره‌ای مواقع، پی ببرند. در دیوان سالاری روم و سپس بیزانس نیز انجام امور روزانه دستگاه حکومت و نگاهداری حساب‌ها و مکاتبات به زبان یونانی بود. بسیاری از دیوانیان هلنی مآب بودند تا یونانی و در زمان فتوحات اسلامی از آئین عیسی مسیح پیروی می‌کردند.

شرایط نامساعد جوی و عدم تداوم حاکمیت سیاسی از علل عمده نابودی اسناد و مدارک مشابه در امپراتوری ایران بود، اما به گواهی منابع غیرایرانی، مانند تورات مقدس و وقایع‌نویسان یونانی، دیوانسالاری گسترده و پُرمشغله و بسیار پیشرفته‌ای در دوران فرمانروایی امپراتوران ایرانی برقرار بوده است. منابع اسلامی نیز بعدها از وجود یک دستگاه دقیق و ماهرانه ناظر بر نظام پولی و ثبت و ضبط امور مالی در ایران خبر داده‌اند. فکر تهیه مجلداتی از اسناد و مدارک و نگاهداری نسخ و رونوشت مکاتبات مالی و اداری، متعلق به ایرانیان است. در روم و بیزانس که نمی‌توانستند پاپيروس‌های حاوی مدارک مالی و اداری را مجلد کنند، آنها را مانند متن کتاب‌ها به صورت لوله شده نگاهداری می‌کردند.

در اوایل دوران مسیحیت از پوست و چرم ساغری که مناسب‌تر و بادوام‌تر بود، در حد گسترده‌ای برای تنظیم مجلداتی که گاه شبیه کتاب‌های امروزی بود، استفاده می‌کردند. تهیه کتاب‌های چرمی و پوستی برای نگاهداری سوابق امور مرسوم بود. مجموعه‌هایی که بعدها به دست اعراب مهاجم افتاد و فرمانروایان آنها گهگاه برای نظم و نسق بخشیدن به امور امپراتوری خود به آنها رجوع می‌کردند. پس از آشنایی مسلمانان با کاغذ، کار ثبت و ضبط موضوعات مالی و اداری در امپراتوری اسلامی گسترش بیشتری یافت.

تعجب‌انگیزترین نمونه تداوم دیوان سالاری در خاورمیانه، شرایط پس از حمله

اعراب در سده هفتم است. دورانی که امپراتوری ایران فروپاشید و سرزمین‌های وسیعی از امپراتوری بیزانس ضمیمه امپراتوری جدید اعراب مسلمان گردید. در چنین اوضاع و احوالی، به رغم دگرگونی‌های بنیادی، وقایع جاری و امور بازرگانی حکومت مصر، گاه به صورت روزانه، بر روی پاپيروس‌های ضبط و نگاهداری شده است. در همین ایام مقامات مسیحی مصر همچنان بر اساس قوانین مرسوم قدام به جمع‌آوری مالیات‌های تعیین شده می‌کردند و مبالغ دریافتی را در اسناد پیشین اداری به ثبت می‌رسانیدند و حتی تاریخ روز را بر اساس تقویم مسیحی مصر می‌نوشتند. در حقیقت وقایع یاد شده باعث کوچکترین تغییر و تحولی در نظام دیوان‌سالاری مصر نگردید و تنها دریافت‌کننده نهایی مالیات‌های گردآوری شده تغییر کرد. با مطالعه اسناد می‌توان گفت که تحول عمده و گام به گام دیوان‌سالاری مصر در طول یکصد و اندی سال بعد تحقق یافت. تحولی که نسبتاً دیر و با نگارش پاپيروس‌ها به دو زبان یونانی و عربی آغاز گردید. سپس در گذار ایام از شمار اسناد یونانی کاسته و بر تعداد اسناد عربی افزوده شد، تا آن‌که در اواخر سده هشتم زبان یونانی به کلی منسوخ و نگارش به زبان عربی بر روی پاپيروس‌ها رایج و مرسوم شد. همچنین با توجه به اسناد و مدارک بر جای مانده از آن دوران می‌توان گفت که در سوریه و عراق و نواحی شرقی خاورمیانه نیز زبان عربی جایگزین خط و زبان ایران قدیم گردید. البته چنین تغییراتی به معنی منسوخ شدن و یا جا سپردن به دیوان‌سالاری جدید نبود. سالیان سال پس از ورود اعراب، خاندان‌های منسوب به دیوان‌سالاری‌های قدیم همچنان مصدر امور اداری بودند و رمز و راز نگاهداری حساب‌های مالی را در انحصار خود داشتند. وقایع نگاران عرب درباره تازیان فاتح که به علت ناتوانی در خواندن و درک حساب‌های مالی و اسناد و مکاتبات اداری قادر به در دست گرفتن حکومت در ممالک مفتوحه نبودند، داستان‌ها نوشته‌اند و این که به رغم سروری سیاسی و نظامی بی‌رقیب در امپراتوری خویش، باید تابع دیوانیان باشند و از آنان بخواهند تا همچنان مشاغلشان را حفظ کنند. فرمانروایان مسلمان در دومین یکصد سال حاکمیت خود، بالاخره با کوشش فراوان زبان عربی را بر دیوانیان تحمیل کردند و تا حدودی به ولایات تحت سلطه امپراتوری وحدت بخشیدند. هر چند که حتی این موفقیت آنها باعث برکنار کردن خانواده‌های دیوان‌سالار نگردید، چرا که آنان اینک خود در زبان عربی به مرحله استادی رسیده بودند. به رغم آن که بسیاری از مردمان امپراتوری متکلم به زبان عربی به اسلام گرویدند، اما حتی تا سده‌های سیزدهم و چهاردهم مسلمانان دوآتشه از این که هنوز تشکیلات اداری و جمع‌آوری مالیات‌ها در دست مسیحیان قبطی مصری است و مسلمانان واقعی در کشور خود شانس برای تصدی این قبیل امور ندارند گلایه داشتند.

تداوم شگفت‌انگیز سنت دیوان‌سالاری در واقع به خاطر حضور خاندان‌های دیوان‌سالار بود. موضوع اصلی تاریخ نگاری سنتی، خلفاء، سلاطین، فرماندهان نظامی و

حکام ولایت بود و صفحات آن آکنده از گزیدگان سیاسی و نظامی. حتی در مقایسه با افرادی که وقایع نگاران به ندرت از آنها یاد می‌کردند و کسان ناقابل دیگر، نشانه‌ای از رؤسای ادارات و دبیرخانه‌ها، مدیران مالی، محاسبان مالیاتی و زیرمجموعه‌های آنها در متون تاریخی به ثبت نمی‌رسید. کسانی که نسل پشت نسل و قرن به قرن چرخ دولت را به گردش درمی‌آوردند و گاه مؤسس سلسله‌های سنتی می‌شدند که آنها را در مقام نخبگان دیوانی و یا اشراف به خدمت می‌گرفت. عبدالحمید بن یحیی بن سعد رئیس دارالانشاء مروان بن محمد آخرین خلیفه اموی که سبک منشآت فارسی پهلوی را به عربان آموخت، در اوایل سده هشتم خطاب به کاتبان زبردست خود درباره نقش آنها در حفظ دولت و جامعه گفت:

شما افراد با فرهنگ و تقوا و صاحب دانش و بصیرت به خواست خداوند به سمت ممتاز منشیگری دست یافته‌اید. عظمت دستگاه خلافت و اداره صحیح امور آن سپرده به دست شماست. خداوند از طریق شما مراوده حکومت با مردم را برقرار می‌سازد و سرزمین‌ها را آباد و سودمند. بدون شما از پادشاه کاری ساخته نیست، فقط در میان شما باید به دنبال آدم شایسته و ذیصلاح گشت. بنابراین شما گوش شاهان هستید که با آن می‌شنوند، چشم شاهان هستید که با آن می‌بینند و زبان شاهان هستید که با آن حرف می‌زنند و دستان شاهان هستید که با آن تنبیه می‌کنند.

اشتیاق طبیعی دیوان‌سالاران، مانند صاحب‌منصبان و قدرتمندان دیگر در انتقال امتیازات خود به فرزندانشان، نتایج بسیار مهمی در حوزه آموزش به همراه داشت. در امپراتوری‌های اسلامی هیچگاه یک نظام آزمون عمومی به منظور استخدام افراد برقرار نگردید، ابداع این شیوه گزینش کارکنان دولت که مانند چاپ و باروت به چینی‌ها تعلق داشت، تا زمان ورود غربیان به شرق، در جهان اسلام ناشناخته بود. شاگردی و کارآموزی اساس به خدمت گرفتن افراد محسوب می‌شد. یک دیوان‌سالار می‌توانست در موقع مناسب پسر، برادرزاده و خواهرزاده و یا فرد تحت قیمومت خویش را به یکی از دفاتر رایج معرفی کند. چنین نوآموزی تا مدت‌ها بدون دریافت دستمزد به کارهای پیش‌پا افتاده مشغول می‌شد تا گام به گام مراحل ترقی را طی کند. این شیوه تا دوران مدرن ادامه داشت و معرفی و پشتیبانی افراد صاحب‌نفوذ از افراد تازه‌کار یکی از ابزارهای سیاسی مهم در جوامع مختلف خاورمیانه بود.

در دیوان‌سالاری، برخلاف نهادهای دیگر اجتماعی، تنها توصیه و حمایت باعث ترقی و پیشرفت کارآموز نمی‌شد، بلکه او ناگزیر بود با کسب میزانی از دانش، به مهارت‌های لازم دست یابد. بنابراین رابطه انکارناپذیری بین عناصر دیوانی و فرهیختگان جامعه وجود داشت. هر چند که این ارتباط مانند عناصر مشابه در اروپای مسیحی قرون وسطی تنگاتنگ نبود، اما به خصوص در اواخر سده‌های میانه محسوس بود.

حضور دو قشر مختلف باسواد و فرهیخته در دوران میانین جهان اسلام باعث ظهور دو نوع دانش و معرفت گردید. نخستین این دو، یعنی «ادب» شامل شعر، تاریخ، آثار ادبی و مجموعه متونی بود که انسان‌های بافرهنگ با آن سر و کار داشتند. مقوله دیگر «علم» خوانده می‌شد و حوزه عملکرد علما بود. پرداختن به مسائل مذهبی، تفحص در مطالب قرآنی، زندگی و سنن مربوط به پیامبر اسلام و صحابه و همچنین الهیات و حقوق اسلامی موضوع مورد توجه گروه دوم بود. در همین دوران تشکیلات اداری بیزانس و ایران به مرور دستخوش تغییر و تبدیل شد و در نهایت شکل عربی و اسلامی به خود گرفت. دوران جدید با هجوم ترکان و سپس مغولان صحرانشین آغاز گردید و به فرمانروایی آنها در خاورمیانه اسلامی انجامید و جهان اسلام با بروز درگیری مذهبی میان سنیان و شیعیان، عباسیان و فاطمیان و محافظه‌کاران و تندروان هر یک از گروه‌های یاد شده دچار چند دستگی گردید. در همین ایام نحوه آموزش، نوع خلیقات و نگرش دیوان‌سالاران دستخوش دگرگونی شد. اینک بر اسلام و قوانین و شریعت و اعمال موازین آن در آموزش و پرورش تأکید بیشتری می‌شد و دیوانیان بیش از پیش در پی فراگرفتن تعلیمات مذهبی بودند که «علما» تدریس می‌کردند.

دیوانیان یا به تداول اعراب کاتبان در جوامع اسلامی گروهی پُرشمار، قدرتمند و آگاه بودند. آنان البسه خاص خود را بر تن می‌کردند که دراعه نام داشت. جامه بلند با آستین تنگ به رنگ‌های سپید، سیاه و جیری؛ و رئیسی داشتند که در رأس دیوان‌سالاری بود و تحت امر خلیفه یا سلطان. کسی که تا پیش از سلطه نظامیان بر حکومت، مقدم بر رجال دیگر بود و در مراسم رسمی با نماد دیوانی خود - قلم و دوات - پیشاپیش دیگران می‌ایستاد.

می‌گویند در اسلام روحانی حرفه‌ای وجود ندارد. این ادعا از نظر مفهوم کلامی و الهی صحیح است. مراتب روحانی در اسلام جایی ندارد. مراسمی مانند نان و شراب مقدس که روحانیان خاصی مجاز به برگزار کردن آن باشند و یا مناصب کشیشی در کار نیست و هر کسی با مختصر دانشی که دارد می‌تواند در مساجد، امامت نمازگزاران را به عهده گیرد و یا به منبر برود و برای حاضران به سخنرانی و موعظه پردازد. به طور کلی میان پیروان آیین اسلام و خداوند واسطه‌ای وجود ندارد و مراتب نظام روحانی مسیحیت مانند پاپ، کاردینال، اسقف، شورای روحانیان و جز آن شناخته شده نیست. مسلمانی که زندگی خود را وقف امور اخروی می‌کند ناگزیر است برای امرار معاش خویش به کار دادوستد و یا یکی از صنایع دستی پردازد.

هر چند مسلمانان، در این مورد، تفاوت زیادی با مسیحیان داشتند، اما کردارشان شبیه یهودیان بود. کسانی که پس از ویرانی معبدشان و انحلال سلسله مراتب روحانی خود، از پذیرش هر نوع نظام مذهبی سر باز زدند و تنها به تلمذ از خاخامان در مقام معلم و قاضی

تن در دادند. در آثار یکی از خاخامان مربوط به سده سوم میلادی تحت عنوان «سلوک پدران» خطاب به کسانی که به تعلیم و تعلم تورات مشغولند، می‌خوانیم: «نه آن را چون تاج درخشان سازید و نه چون بیل در خاک». در متون اسلامی نیز چنین تمثیلاتی وجود دارد. البته حقایق امور به گونه دیگری بود و علما و خاخامان با گذر ایام موقعیت ابتدایی خود را از دست دادند. اینک لازمه صدور احکام قضایی که روز به روز پیچیده‌تر و دامنه آن وسیع‌تر می‌شد، حضور افراد خبره‌ای بود که تمام اوقات خود را صرف مطالعه و بررسی مسائل شرعی کنند.

فراگرفتن علوم دینی و مشارکت در امر قضا به علت افزوده شدن تفاسیر و شرح و ذیل‌های گوناگون به مجموعه قوانین شرعی که زمانی صرفاً متکی بر احکام منزل بود، تنها از عهده علاقه‌مندانی برمی‌آمد که تمام کوشش خود را صرف فراگرفتن آن می‌کردند. هر چند در اسلام مراتب مذهبی وجود نداشت، اما مسلمانان نیز مانند یهودیان اقدام به برقراری موازینی برای اعطای مدارک تحصیلی کردند. بر این اساس هر طلبه‌ای پس از اتمام دوره آموزشی موفق به کسب دستخط از استاد یا استادان خود می‌شد و به مقام یک عالم علوم دینی دست می‌یافت. مخارج زندگی و نیازهای مادی این قبیل روحانیان تازه‌کار نیز با تمهیداتی تأمین می‌گردید. پس از تأسیس نخستین مدرسه در سده یازدهم، به مرور زمان بر شمار آن در جهان اسلام افزود شد. گاه مدرسه وابسته به مسجد بود و گاه مستقل. مدارس مستقل، به منظور تسهیل کار معلمان و شاگردان در ادای وظایف عبادی خویش، نمازخانه کوچکی از آن خود داشتند، محلی شبیه عبادتگاه‌های خصوصی در جوامع مسیحی مغرب زمین.

بعضی از مدارس خاورمیانه، بعدها به کانون‌های آموزشی منظمی تبدیل گردید، با رئوس درسی و دوره‌های زمان‌بندی شده. مدارس دایمی با استفاده از انواع درآمدها و امکانات موجود تسهیلاتی برای شاگردان خود فراهم می‌آوردند. به مدرسان مدارس حقوق کلانی پرداخت می‌شد. داوود قیصری مدرس مدرسه از نینق روزی سی سکه آقچه (سکه نقره) دریافت می‌کرد. حقوق روزانه معلمان امپراتوری عثمانی بعدها تا یکصد آقچه افزایش یافت. دروس اصلی مدارس خاورمیانه نیز مانند مراکز مشابه وابسته به کلیساهای جامع که در اروپای عصر میانه برپا گردید، اصول دین و قانون بود. هر چند که تلقی و دیدگاه آنها از دو مقوله یاد شده یکسان نبود، اما مدارس اسلامی، همانند مدارس عالی و دانشگاه‌های مغرب زمین، نقش عمده‌ای در تشکیل طبقه تحصیل کرده و فرهیخته داشت.

همزمان با ابراز شور و شوق بیشتر و عمیق‌تر مقامات دولتی نسبت به احکام شریعت، علماء دینی اشتیاق بیشتری برای ورود به خدمات دولتی از خود نشان دادند. در امپراتوری عثمانی که پس از تصرف سرزمین‌های مسیحی تحت تأثیر سازمان و تشکیلات کلیسایی آن

قرار گرفته بود، گروهی از علما وارد دستگاه حکومتی شدند. آنها پس از انتصاب به مقام «قاضی» و «مفتی» برای حل و فصل امور جاری مردم به بخش‌های کوچک و بزرگی مانند سو، سنجاق و ایالت گسیل می‌شدند. قضات به مسائل مربوط به ارث، ازدواج، دعوای خانوادگی و جز آن رسیدگی می‌کردند و مفتیان به پرسش‌های دینی مردم پاسخ می‌دادند و در صورت لزوم فتوا صادر می‌کردند.

سده‌های دوازدهم و سیزدهم دوران دگرگونی‌های بنیادی در جهان اسلام است. دورانی که شاهد جنگ دو آیین جهانی بود و تا مدتی چنین به نظر می‌رسد که دین و جامعه اسلامی در حال فروپاشی است. آیین اسلام از خارج - از غرب و شرق و در داخل - از طرف گروه‌های معارض به چالش گرفته شد. پیش از این ایام بحرانی، طبقات اجتماعی، حتی گروه‌های مخالف در جامعه اسلامی، که سرسازگاری با هم نداشتند، از در اتحاد درآمدند. عناصر حکومتی، چه لشکری و چه کشوری شریعت‌مدارتر شدند و طبقات گوناگون مذهبی کمتر به مخالفت با دولت پرداختند. عامل اصلی نزدیکی حکومت و دین و افرادی که در هر دو نهاد خدمت می‌کردند، «مدرسه» بود. در اوایل مساجد و مراکز وابسته به آن کانون تعلیمات ابتدایی و تا حدی پیشرفته بود. در سده نهم و دهم حوزه‌هایی برای تعلیمات عالی در حاشیه مساجد تشکیل شد که تنها به آموزش مذهبی اختصاص نداشت. هزینه این قبیل مراکز علمی را حاکمان وقت و افراد خیر تأمین می‌کردند. بعضی از مدرسه‌های بزرگ‌تر دارای کتابخانه‌ای بودند قابل استفاده برای محصلان و پژوهشگران. شماری از کتابخانه‌ها که در آنها علاوه بر رسالات دینی، کتاب‌های ریاضی، پزشکی، شیمی، فلسفه و موسیقی نگاهداری می‌شد جنبه نیمه عمومی داشت. در اوایل سده نهم مأمون خلیفه عباسی که خود اهل فضل بود و علاقه‌مند به علوم عقلی، بیت‌الحکمه را در بغداد بنیان نهاد. انگاره این نخستین مرکز آموزش عالی که بعدها بر تعداد آن افزوده شد، آکادمی قدیمی جندی‌شاپور در شهری به همین نام در ایران بود. می‌دانیم که آکادمی جندی‌شاپور نیز خود به تقلید از مدارس قدیمی اسکندریه و انطاکیه برپا گردید و افرادی که به کوشش شاهپور اول ساسانی از ناحیه اخیر به جندی‌شاپور منتقل گردیدند و همچنین کسانی که در عهد ساسانیان به خاطر آزار و اذیت مذهبی از بیزانس به ایران پناهنده می‌شدند، نقش مهمی در تدریس علوم عقلی داشتند.

با ورود علمای مذهبی به دستگاه دولت و تقبل انجام پاره‌ای از امور امپراتوری عثمانی رکن جدیدی به ارکان پیشین، یعنی دیوان‌سالاران و نظامیان افزوده شد که ریاست آن را مفتی اعظم یا شیخ‌الاسلام به عهده داشت، شخصیتی که می‌توان او را در مقایسه با تشکیلات مذهبی جهان غرب، هم‌ردیف اسقف اعظم دانست.

نزدیکی علما به دستگاه امپراتوری، موجب دوری آنها از مردم شد، تا جایی که به

مرور نفوذ و اعتبار خویش را از دست دادند. اینک توده‌های مسلمان بیش از پیش از شیوخ صوفی پیروی می‌کردند که عاری از تعصبات مذهبی بودند. صوفیان از اواخر دوران میانین تاریخ خاورمیانه در تشکل‌های گوناگون برادری مانند اخی‌ها، شیخی‌ها، مولوی‌های، نوربخشیه‌ها و جز آن گرد آمدند و هر یک طریقت عرفانی خویش را در پیش گرفتند. رهبر و اعضای این قبیل انجمن‌ها که گاه درویش می‌خواندند، مورد احترام سلاطین و دولتمردان بودند. هر چند که همیشه چنین نبود و شورش بابا اسحاق در سده دوازدهم و شیخ بدرالدین در سده پانزدهم و خیزش‌های دیگر نشانه نارضایتی آنها از ستمکاری‌های حاکمان بود. نویسندگان مسلمان سده‌های میانین سردمداران دولت را به دو گروه اصلی تقسیم می‌کردند: اهل شمشیر که شامل نظامیان بود و «حارسان دولت» و اهل قلم مانند ارباب معارف، دیوانیان و فقها. اما کسان دیگری هم بودند که از قبل فراست و یا دانش ادبی خویش زندگی می‌کردند و در شمار هیچ کدام از افراد گروه‌های یاد شده به حساب نمی‌آمدند. از آن جمله بودند اطبا که در متون تاریخی و سیره‌نویسی جایگاه خاصی داشتند، چرا که در مواقعی به سمت حکیم‌باشی شخصی فرمانروا منصوب می‌شدند، یا در بیمارستان‌هایی که بر تعداد آنها بیش از پیش در جهان اسلام افزوده می‌شد، خدمت می‌کردند و یا به کار تحقیق و یا نگارش کتاب سرگرم بودند. دانش پزشکی دوران میانین در جهان اسلام چه به لحاظ نظری و چه عملی بیشتر برگرفته از منابع یونانی بود، هر چند که مسلمانان اطلاعات زیادی بر آن افزودند. تا جایی که در میانه قرون وسطی میزان دانش نظری و عملی پزشکان در جهان اسلام قابل مقایسه با دنیای مسیحی نبود. البته این برتری دیری نپایید و در اوایل دوران مدرن به واپس ماندگی انجامید. در همین ایام چند رساله طبّی تألیف اروپاییان ترجمه شد. در سده‌های پانزدهم و شانزدهم تعدادی از اروپاییان که اکثراً یهودی بودند برای طبابت به قلمرو مسلمانان مهاجرت کردند. در سده هفدهم و هیجدهم معدودی از مسیحیان عثمانی برای آموزش پزشکی به اروپا رفتند و سپس به کشورشان بازگشتند و به کار طبابت پرداختند. اما فقط پس از اصلاحات بنیادی سده نوزدهم، یعنی متعاقب صدور فرمان معروف به «خط شریف گلخانه» سال ۱۸۳۹ در زمان عبدالمجید بود که تعداد زیادی از دانشجویان ترک به دانشگاه‌های اروپایی اعزام شدند و به کمک معلمان خارجی چند مدرسه طب در داخل کشور تأسیس گردید و نحوه درمان بیماران که از دوران میانین همچنان متکی بر شیوه‌های یونانی-اسلامی بود منسوخ گردید.

از جمله گروه‌های دیگر اهل قلم، شاعران بودند. حتی حقیرترین فرمانروایان خاورمیانه شاعر مدیحه‌سرایی در خدمت داشتند که با سرودن اشعار به ستایش آنان می‌پرداختند. اشعار سبکی که زود به خاطر سپرده می‌شد و زودتر از آن نشر می‌یافت. فرمانروایان قدرتمندتر گروهی شاعر درباری در خدمت داشتند که رفتارشان به تشکیلات

وزارت تبلیغات امروزی شبیه بود. اشخاص ثروتمند نیز به مناسبت‌های گوناگون با پرداخت صلح به شاعران مدیحه‌سرا مورد ستایش و تمجید قرار می‌گرفتند. شعر و شاعری در دوران فقدان رسانه‌های جمعی، نقش بسیار مهمی در نشر اخبار و پرورش افکار ایفا می‌کرد. اگر شاعر خدمتگزار تصورات جاری فرمانروایان تلقی می‌شد، مورخ مسئول نگارش همان تصورات برای آیندگان بود. در دوران میانی، بیشتر مورخان یا از عناصر دیوانی بودند و یا وابسته به طبقه روحانیت. به همین دلیل آنان در دوران خلفا، از استقلال و آزادی زیادی برخوردار بودند. رسم به خدمت گرفتن مورخان و شاعران مجیزگویی بعدها شیوه رایج فرمانروایان شد. در امپراتوری عثمانی این کار از جمله وظایف دیوان تاریخ‌نگاری امپراتوری بود. وظیفه رئیس این دیوان، که از سوی سلطان منصوب می‌شد پیگری و ثبت و ضبط وقایع امپراتوری اسلاف خود بود. دیوان تاریخ‌نگاری صدها سال به کار خود ادامه داد و تا واپسین سال‌های امپراتوری عثمانی برقرار بود. در حقیقت آخرین تاریخ‌نگار امپراتوری به سمت نخستین رئیس انجمن تاریخ عثمانی منصوب گردید.

فرمانروایان خاورمیانه نیز مانند حکام سایر نقاط جهان، از نیروی نظامی که در اختیار داشتند گاه برای مقابله با تهاجمات خارجی و بیشتر برای حفظ نظم داخلی و دفاع از اقتدار حکومت خویش استفاده می‌کردند. در عصر فرمانروایی رومیان وظیفه دفاع و برقراری نظم به عهده لژیون‌های رومی و نیروهای کمکی محلی بود. شمار این نفرات چندان قابل اعتنا نبود. امپراتوری روم حتی در سوریه، یعنی مرز امپراتوری ایران که در میان ایالات شرقی بیشترین مراقبت از آن بعمل می‌آمد، در زمان صلح تنها چهار لژیون مستقر کرده بود، حال آن که در نواحی مرزی آلمان در اروپا، هشت لژیون استقرار داشت. البته تعداد این نفرات در زمان جنگ افزایش می‌یافت و لژیون‌های موجود تا حد نیاز تقویت می‌شدند. به هنگام جنگ با آرامنه (۶۶-۵۸) و قیام یهودیان (۷۰-۶۶) رومیان آرایش نظامی خود را کاملاً عوض کردند و لژیون دهم را از شمال سوریه به اورشلیم گسیل داشتند، جایی که مبدل به پادگان دائمی آنها در ایالت تازه تأسیس یهودیه گردید.

نفرات موردنیاز لژیون‌ها تنها از شهروندان رومی تأمین می‌شد، اما با گسترش اعطای شهروندی به ایالات گوناگون، امکان خدمت غیررومیان در لژیون‌ها افزایش یافت. می‌دانیم که در آسیای صغیر و لوانت نیز، مانند ایالات دیگر امپراتوری، داوطلبان می‌توانستند در هر لژیونی، بجز لژیون محل تولد خویش خدمت کنند. لژیون‌ها، به خصوص در برقراری نظم، از همکاری واحدهای کمکی برخوردار بودند. بعضی از این واحدهای کمکی که کم و بیش رومی مآب بودند به حکام دست‌نشانده تعلق داشتند و بقیه به وسیله خود رومیان سازماندهی می‌شدند، که از جمله آنها می‌توان به واحد سوارکاران تیرانداز و واحد

شترسواران^۱ اشاره کرد. خدمت اعراب بادیه‌نشین در این قبیل واحدهای رومی سبب شد تا آنها بلاواسطه موفق به کسب تجربیات جنگی و مهارت‌های نظامی شوند. آموزشی که بعدها و به هنگام فتوحات مسلمانان از مزایای آن برخوردار شدند. وظایف مربوط به برقراری نظم به عهده نیروهای کوچک پشتیبانی بود به نام شرطه، شامل یک دهم تعداد نفرات یک لژیون. شرطه در امپراتوری اسلامی، به کسانی خطاب می‌شد که مراقبت از جان خلیفه یا سلطان را به عهده داشتند. نفرات شرطه مأمور حفاظت از خلفا که در زمان بنی‌امیه از میان اعراب برگزیده می‌شدند، در عصر عباسیان، به علت عدم اطمینان آنان به عنصر عرب، جای به ایرانیان سپردند. شرطه و واحد پلیسی دیگری به نام محتسب تحت امر صاحب شرطه بودند.

امپراتوری ایران قدرت نظامی عظیمی بود که با روم رقابت داشت. نیروی پیاده نظام دهقانی ایران که زمین‌داران بزرگ فراهم می‌آوردند، چندان قابل قیاس با هم‌زمان رومی خود نبودند، اما سوارنظام ایران و واحدهای پشتیبانی که از میان مردمان رزمنده نواحی مرزی به خدمت گرفته می‌شدند، جنگجویانی بی‌رقیب بودند. خاندان‌های اشرافی همانند تبار سُورن بُن مایه ارتش امپراتوری ایران را تشکیل می‌دادند. نفرات ملبس به جوشن و سوارکاران مسلح به نیزه و تیر و کمان که خود و اسب‌هایشان زره بر تن داشتند از قدرت‌های سهمگین رزمنده آن زمان محسوب می‌شدند. قدرتی که برگرفته از میزان ثروت و توسعه صنایع نظامی و به خصوص جوشن‌سازی و زره‌بافی ایرانیان بود.

از جمله مهم‌ترین تحولات دوران سلطنت کوروش کبیر (۵۷۹-۵۳۱) تبدیل ارتش فتودالی ایران به یک تشکیلات حرفه‌ای بود. سربازان سلاح و جیره دریافت می‌کردند و ناگزیر به گذراندن دوره‌های آموزشی بسیار سخت و طولانی بودند. آنان از نظر رعایت مقررات نظامی همانند نداشتند. به جای یک فرمانده عالی «ایران سپاه‌د» که هماهنگ‌کننده وظایف وزارت دفاع، رئیس ستاد و میانجی برقراری صلح (در صورت لزوم) بود، ارتش ایران تحت فرمان سلسله مراتبی از فرماندهان، فرمانداران نظامی و افسران قرار داشت. ارتش در زمان کوروش به موفقیت‌های چشمگیری دست یافت: به جنگ داخلی خاتمه بخشید، در مرزهای امپراتوری امنیت برقرار ساخت، حبشی‌ها را از یمن بیرون راند و به تهدیدات هفتالیان یا هیاطله (هون‌های سفید) پایان داد و در جنگ با بیزانس به سوره حمله‌ور شد و انطاکیه را تاراج کرد.

در عربستان پیش از اسلام معنی ارتش دایمی و حرفه‌ای به عنوان گروهی جدا از آحاد جامعه، مانند مفهوم نظام پادشاهی که در جوارشان بود، شناخته شده نبود. در نواحی مرزهای شمالی شبه جزیره، سلطنت‌نشین‌های کوچکی وجود داشت که مردمان آن هر از

چندی به صورت نیروهای کمکی در ارتش‌های ایران و بیزانس خدمت می‌کردند. ظاهراً در دولت‌های غیرکوچ‌نشین به نسبت تکامل‌یافته‌تر جنوب، دستجات مسلح و در نوع خود حرفه‌ای وجود داشت، اما در بخش اعظم شمال و مرکز عربستان ارتش تنها به مفهوم تسلیح مردان قبایل به منظور جنگ با یکدیگر و غارت دیگران بود.

وقایع‌نگاران و روایان مسلمان، از دگرگون شدن شرایط یاد شده، سخن‌ها گفته‌اند. به روایت آنها پیامبر اسلام و جانشینانش نه یک قبیله، بلکه ریاست مذهبی - سیاسی جامعه‌ای متشکل از مردمانی به لحاظ نژادی گوناگونی را به عهده داشتند که پیشتر در جنگ و دعوا با یکدیگر بسر می‌بردند. آنها تقریباً بی‌وقفه در حال جنگ بودند، نخست با کافران و سپس در فتوحات گوناگون. کارزاری طولانی و در پهنه‌ای گسترده که باعث افزایش مهارت و حرفه‌ای شدن نیروهای مهاجم گردید. در منابع عربی از رشد آگاهی در نواحی مرکزی و شمالی عربستان و تمایز قایل شدن میان جنگاوران و غیرجنگاوران و تقسیم جنگاوران به نیروهای پشتیبانی با سابقه و ماهر و نوآموزان تازه خدمت، یاد شده است. بر اساس فتاوی که فقهای مسلمان بعدها صادر کردند شرکت در جهاد، به منظور دفاع از جامعه اسلامی، بر تمام مردان سالم واجب شد. جنگجویان تازه کار، در واقع داوطلبانی بودند که به عنوان سهمیه هر قبیله برای شرکت در جهاد روانه میدان جنگ می‌شدند. بنابراین زمانی که مخالفان داخلی همگی به اسلام گرویدند، به مقتضای زمان جهاد، آن نیروها بر ضد اقوام و ملل غیرعرب به کار گرفته شدند.

حتی کسانی که بن‌مایه نیروهای باسابقه لشکریان مسلمان را تشکیل می‌دادند، در حد سربازان حرفه‌ای نبودند. این قبیل نفرات، زمانی که در صحنه کارزار حضور نداشتند، به کار دیگری می‌پرداختند. آنها، به جز موارد نادر، در پادگان‌ها و به دور از خانواده خود به سر نمی‌بردند، هر چند که کار اصلی آنان جنگیدن بود و از ممر آن، یعنی غنیمت‌های کلان زمان جنگ زندگی می‌کردند.

اگر مورد استثنایی سوریه را نادیده بگیریم که در زمان خلفای بنی‌امیه ولایت مرکزی امپراتوری اسلامی محسوب می‌شد، نیروهای اعراب در اردوگاه‌هایی استقرار داشت که بعداً به شهرهای پادگانی مبدل شدند. مانند بصره و کوفه در عراق، فسطاط در مصر، قیروان در تونس و قم در ایران. سربازان عرب در سوریه در مقره‌هایی که محل نگاهداری واحدهای نظامی بود استقرار می‌یافتند. آنان را که مسقط‌الرأشان از شمال تا به جنوب گسترده بود در نواحی قدیمی متعلق به قلمرو امپراتوری بیزانس مانند حمص، دمشق، اردن و فلسطین اسکان می‌دادند. از واحدهای متشکل از اعراب سوریه برای جنگ‌های موسمی در مرزهای بیزانس و همین‌طور لشکرکشی‌های بزرگ، مانند حمله به قسطنطنیه استفاده می‌شد. سربازان سوری با تجربیات و کارآیی فراوان و دریافت مستمر حقوق زیاد، بن‌مایه ارتش

دایمی در زمان خلفای بنی امیه در سوریه را تشکیل دادند. نظامیان سوری با هیچ یک از تشکیلات نظامی اعراب قابل قیاس نبودند که در عراق و مصر استقرار داشتند و سربازانشان بار دیگر به وضعیت جنگجویان قبیله‌ای بازمی‌گشتند و بر اساس خوی قبیله‌ای خود از خدمت در ارتش بیزار بودند.

عباسیان نیز از همین شیوه پیروی کردند و تنها تفاوت آنها با سلسله پیشین، جایگزین کردن نیروهای خراسانی بود که آنها را به قدرت رسانیدند و مدتها مورد حمایت نظامی قرار دادند.

این اقدام عباسیان تحولی بزرگ بود. قریب به اتفاق نیروهای تحت فرمان خلیفه در آغاز عرب بودند و هیچ گاه کوششی در به خدمت گرفتن افراد محلی مصری یا سوری به عمل نیامد که در طول صدها سال حکومت روم و بیزانس دیگر هیچ گونه دلبستگی یا اشتیاقی برای خدمت در ارتش نداشتند. اما وضعیت در شرق امپراتوری سابق ایران به گونه دیگری بود.

ایرانیان که برخلاف همسایگان غربی، امپراتوری جدید را به رسمیت نمی‌شناختند و همچنان در فکر عظمت و شکوه سنت‌های امپراتوری‌شان بودند، به خود حق می‌دادند که پس از پذیرش آیین جدید، مناصب عالی در دستگاه حکومت و ارتش به دست آنها سپرده شود. همین تلقی، هر چند به گونه‌ای دیگر، در میان مردمان بربر ایالت سابق امپراتوری روم در شمال آفریقا وجود داشت.

فرماندهان فاتح عرب از همان آغاز موالیان منطقه خود را وارد سپاه کردند، هر چند با حقوق و در مناصبی نازل‌تر. اینان به خصوص در نواحی مرزی که مردمان جنگجوی سرحد نشین نقش مهمی در پیشروی لشکریان مسلمان داشتند، از موقعیت بسیار والایی برخوردار شدند. بخش اعظم سپاهیان مسلمان که آسیا را فتح کردند از بربرهای شمال آفریقا بودند. مردم شمال ایران و آسیای مرکزی نیز کوشش فراوانی در مسلمان کردن اقوام و آشنایان خویش در ماورای مرزهای امپراتوری اسلامی مبذول داشتند.

اما به رغم کامیابی‌های آنها، این قبیل افراد جدیدالاسلام نواحی دوردست پایتخت امپراتوری در ردیف نیروهای چریکی و مرزنشین به حساب می‌آمدند و بخشی از ارتش قلمداد نمی‌شدند. ورود نیروهای خراسانی طرفدار عباسیان به عراق سرآغاز تحولی عظیم بود. لشکریان خراسانی در اصل اعرابی بودند که طی چندین نسل با زنان ایرانیان درآمیخته و راه و رسم آنان را پیش گرفته بودند و به زودی با ایرانیان فرهیخته و با اصل و نسب ناحیه شرقی ایران در هم شدند.

عباسیان با گذشت ایام، از پراخت مستمری دایمی به اعرابی که نامشان در فهرست دایمی لشکریان بود سر باز زدند. از سده دهم تنها به کسانی حقوق داده می‌شد که عملاً در

واحدهای نظامی خدمت می‌کردند. نیروها به دو دسته تقسیم شده بودند: نفرات حرفه‌ای تمام وقت که اجرت می‌گرفتند و داوطلبان مشارکت در یک لشکرکشی که سهمی از غنایم نصیبشان می‌شد.

عمر گاردهای خراسانی خلفای عباسی، کمتر از سوری‌های ارتش دایمی خلفای بنی‌امیه سلف خود بود و عباسیان بعد از حدود یکصد سال آنها را سرکوب کردند و نیروهای جدیدی را که بر اساس معیارهای کاملاً متفاوت استخدام می‌شدند، جایگزین آنها ساختند. ترفندی که باعث شکل گرفتن تشکیلات نظامی و همچنین نتیجه آینده سیاسی دولت‌های اسلامی برای مدت بیش از یک هزاره شد.

فصل سیزدهم

فرهنگ

هر چند سرزمین خاورمیانه مهد یکی از قدیمی‌ترین تمدن‌های جهان است، اما اگر آن را با سایر تمدن‌های هزاره عتیق مانند چین و هند مقایسه کنیم، از تضاد دو ویژگی پهنه خاورمیانه، یعنی تنوع و گسستگی آن با دو تمدن دیگر دچار حیرت می‌شویم.

چین در طول تاریخ هزاره‌های خود، از آغاز تا به امروز از نوعی تداوم برخوردار بوده است. چین باستانی و چین معاصر، به رغم همه دگرگونی‌هایی که در آن تمدن رخ داده است، از نظر گویش‌های برآمده از زبان واحد، نوشتارهای گوناگون برگرفته از یک دستخط و پیروی از مکاتب مختلف یک آیین و فلسفه، یکسان و قابل شناسایی است. چین، به گواهی قدیمی‌ترین اسناد و سوابق و به رغم تفاوت‌های بی‌شمار محلی، از عهد باستان تا به امروز از نوعی خودآگاهی برخوردار بوده است. در هند نیز، هر چند به شکل محدودتر و نازل‌تر، با شرایط مشابهی روبه‌رو هستیم. با وجود آن که تمدن هند، چه از نظر عظمت و چه به لحاظ همگونی قابل قیاس با چین نیست، اما به صورت یک قدرت به هم پیوسته و واحد بر جای مانده است. آیین هندو، خط‌نگری، زبان، آیین و ادبیات سانسکریت از جمله عناصر بنیادی تمدن هند بوده است و خودآگاهی هندیان سبب تداوم موجودیت آنان از عصر عتیق تا به امروز.

در خاورمیانه این گونه همناوبی و تمامیتی وجود نداشت و از عهد باستان تا دوران مدرن یک چنین تداومی به چشم نمی‌خورد. تمدن خاورمیانه، حتی در عصر عتیق، کاملاً پراکنده بود و فاقد شیرازه‌هایی چون خط چینی و یا نواری، فلسفه کنفوسیوس و یا آیین‌های هندو. تمدن خاورمیانه در شماری از سرزمین‌های مختلف ظهور کرد و در مسیرهای گوناگونی قد برافراشت و به رغم درهم آمیختگی گریزناپذیر، حافظ تفاوت‌های اساسی خود در زمینه‌های گوناگون فرهنگی، اعتقادی و شیوه زندگی بود.

اما مهم‌تر از این تفاوت‌های اولیه، گسستگی شگرف تاریخ فرهنگی پهنه خاورمیانه

است. در حالی که چین و هند همچنان به دانش و معرفت قدیم خود عشق می‌ورزند و آن را مورد مطالعه قرار می‌دهند، خاورمیانه باستانی از یادها رفته و به کلام دقیق‌تر مدفون شده است. گرایش‌هایش مرده‌اند، آثار قلمی‌اش اسیر رسم‌الخطی است که کسی قادر به خواندنش نیست. خدایان و آیین‌های پرستش آنان به عهد عتیق بازمی‌گردد و به جز شماری اندک پژوهشگر و متخصص بر کسی شناخته نیست. خاورمیانه حتی مانند چین یا هند اسم مشترک ندارد. در حقیقت به همین دلیل بود که در دوران معاصر، نخست در غرب و سپس در سایر نقاط جهان و بالاخره در میان خود مردم منطقه مسمی به نامی مبهم، ناموزون، بی‌روح و تنها منسوب به یک تقسیم‌بندی جغرافیایی ساختگی چون «خاورمیانه» و «خاور نزدیک» گردید. خطابی که آشکارا فاقد وقار و هیبت و عظمت نام‌هایی چون چین و هند است.

پیش از این تفاوت‌ها و دلایل آن را برشمردیم. مدفون شدن فرهنگ‌ها و سنت‌های باستانی خاورمیانه به علت وقوع یک سلسله تغییرات بنیادی بود. در میان تحولات متوالی چون یونانی‌گری، رومی‌گری، مسیحی‌گری و اسلامی‌گری تقریباً بخش اعظم متون فرهنگی خاورمیانه نابود شد. عواقب و نشانه‌های هر یک از چهار فرایندی که برشمردیم، تا به امروز تداوم داشته است. اسلام تنها از سده هفتم آیین اصلی در خاورمیانه بوده است. در حقیقت زبان‌های باستانی مصری، آسوری، بابلی، هیتی، پهلوی و جز آن به فراموشی سپرده شده بود، تا این که به وسیله شرق‌شناسان کشف، رمزگشایی و مورد تفسیر و تحلیل قرار گرفت و در اختیار مورخان یا در واقع وقایع‌نگاران و مردمان خاورمیانه گذارده شد.

مردم خاورمیانه تا مدت‌ها هیچ‌گونه مشارکتی در این گونه تحقیقات نداشتند. در حال حاضر نیز به علت مخالفت اسلام با دوران پیش از ظهور خود، آگاهی آنها نسبت به تاریخ پیش از اسلام ناچیز است و آکنده از گزافه‌گویی.

مقایسه این دوران خاورمیانه با اروپا نیز آموزنده است. مردمان بربری که امپراتوری روم را سرنگون کردند، کوشیدند تا دست کم ساخت و شکل دولت روم را حفظ کنند. آنها به آیین عیسی مسیح گرویدند و زبان لاتین را فراگرفتند و با کوشش فراوان حاکمیت و موازین غیرمتمدنانه خود را با حکومت و قوانین پیشرفته امپراتوری روم منطبق کردند و با این کار مشروعیتی برای خود کسب کردند. اما اعراب مسلمان که در سده هفتم بخش وسیعی از امپراتوری مسیحی روم در خاورمیانه و شمال آفریقا را متصرف شدند، نه تنها از چنین کاری سر باز زدند، بلکه دین و زبان خود را رواج دادند و دولت امپراتوری خویش را برپا کردند. دولتی که در نهایت ناگزیر به پذیرش تأثیرات برگرفته از نظام‌های غیراسلامی پیشین و همسایگانش شد. برقراری حاکمیت اسلامی باعث تأسیس جوامع جدید و به خصوص نهادهای سیاسی نوین گردید که اسلام، علاوه بر هویت، به آنها مشروعیت و حاکمیت

می‌بخشید. نقش زبان عربی در این جهان تازه تأسیس اسلامی، همانند زبان یونانی در جهان یونانی‌مآب بود و لاتین در اروپا، سانسکریت و چینی در تمدن‌های جنوب و شرق آسیا. عربی در یک زمان تنها زبان دستگاه حکومت، نظام حقوقی و دیوانسالاری بود و همچنین زبان دادوستد، فرهنگ و زندگی روزانه. به فرمان عبدالملک و ولید دوم دفاتر دیوانی به زبان عربی تنظیم می‌شد و نامه‌های رسمی در همه جا به زبان عربی نگارش می‌یافت. حتی وقتی که گویش‌های ادبی دیگر به ویژه فارسی بار دیگر رواج یافت، به عربی کتابت می‌شد و مانند کلمات برگرفته از یونانی و لاتینی در زبان‌های اروپایی، ناگزیر به استفاده از لغات و اصطلاحات عربی گردید.

در سرزمین‌های اسلامی نیز همانند جهان مسیحی بسیاری از رسوم قدیم و رایج در دوران پیش از ورود اعراب و اسلام تداوم یافت، هر چند در نواحی اسلامی، برخلاف عالم مسیحیت، مجاز و مشروع تلقی نمی‌شد. نشانه‌هایی از واژگان دوران جاهلیت و پیش از اسلام در آثار اعراب مسلمان به چشم می‌خورد. این قبیل کلمات که بیشتر در گویش‌های گوناگون در نواحی پراکنده رواج داشت، در تداول جدید نیز به دست فراموشی سپرده نشد و حتی شماری از آنها در زبان کلاسیک عربی و قرآن قابل تشخیص است. اصطلاحات کلامی از زبان سوری و عبری، واژگان علمی و فلسفی از یونانی، حقوقی و دیوانی از لاتینی و شمار زیادی اصطلاحات فرهنگی و اجتماعی از زبان پهلوی از جمله فرهنگ کلمات بر جای مانده از آن دوران است.

به رغم آن که کلمات و اصطلاحات باقی مانده به نسبت نقش چندانی در توسعه زبان کلاسیک عربی و سایر زبان‌های اسلامی برگرفته از عربی نداشتند، اما نشان‌دهنده فرایند اقتباس فرهنگی است. بعضی از این واژگان آشنا به نظر می‌رسند، مانند کیمیا و فلسفه. گروهی دیگر تغییر صورت دادند، مانند شرطه و عسکر. در خور توجه بیشتر از موارد یاد شده «راه مستقیم» یا «الصراط المستقیم» است که هر مسلمانی در آیه پنجم اولین سوره کتاب مقدس خود با آن روبه‌رو می‌شود. واژه صراط در زبان عربی مانند استریت^۱ در زبان انگلیسی در حقیقت برگرفته از استراتا^۲ در زبان لاتین است. ریشه «خراج» نیز کلمه آرامی «کراگا»^۳ است که خود برگرفته از «خورجیا»^۴ در زبان یونانی است، و آن مالیاتی بود که هر شهروند برای هزینه شرکت همسرایان در مراسم رسمی باشکوه پرداخت می‌کرد.

بعضی از این کلمات و اصطلاحات جنبه عاریت نداشت، بلکه از راه تراجم تداول می‌یافت. مانند واژه «کهربا» در عربی کلاسیک که خود برگرفته از زبان فارسی بود و در حال حاضر به معنی «برق» است. کهربا در اصل به رزین فسیل شده درختان مخروطی اطلاق

1. Street

2. Strata

3. Keraga

4. Khoregia

می‌شد. یونانیان می‌دانستند که اگر کهربا را به پوست و پارچه بمالند برق ساکن تولید می‌شود. خاصیتی که از لحاظ معنا شناختی یادآور کلمهٔ یونانی «الکترون»^۱ در زبان‌های غربی است. مثال قدیمی‌تر در این باب عنوان قرآنی مکه، «أم القراء» است در الانعام (۹۲) و الشوری (۷) به معنی «مادر شهرها» و برگرفته از «métropolis» در زبان یونانی.

خاورمیانه و شمال آفریقا در اواخر سده‌های میانی، از نظر جغرافیای مذهبی و زبانی، شکل گرفت و به جز چند استثنا تا دوران جدید تغییر و تحولی در آن رخ نداد. فارسی، ترکی و عربی زبان‌های اصلی و برتر خاورمیانه بودند که هر یک با گرایش‌های گوناگون در چندین کشور رواج داشت. عربی با رسم الخط واحد و لهجه‌های گوناگون، نه تنها زبان اصلی خاستگاه خود شبه جزیرهٔ عربستان بود، بلکه در هلال خصیب و همچنین کشورهای تازه تأسیس چون عراق، سوریه، لبنان، اردن، اسرائیل و تمام کشورهای ساحلی آفریقای شمالی - از مصر تا مراکش - و تا نواحی جنوب صحرا رواج داشت.

فارسی که در اصل زبان استان فارس یا پارس بود و یونانیان و غربیان سرزمین ایران را منسوب به آن می‌کردند، وسیله تکلم و کتابت مردم بود. زبان و خط فارسی به جز ایران یا آریانا که نام باستانی کشور است، در آسیای میانه و ناحیه‌ای که اینک افغانستان و جمهوری تاجیکستان نامیده می‌شود، نیز رواج داشت. تاجیک و دری و همچنین پشتو از عناصر وابسته به زبان فارسی است.

ترکی یا در حقیقت زبان‌های ترکی که جهان غرب، امپراتوری عثمانی را سمبل آن می‌شناسند، در پهنهٔ گسترده‌ای از سواحل شمالی و جنوبی دریای سیاه و در عرض آسیا تا اقیانوس آرام تداول داشت.

افزون بر سه زبان عمدهٔ یاد شده، مردمان در خاورمیانه همچنان به چند زبان دیگر نیز که جنبهٔ ملی داشت تکلم می‌کردند. شماری از آنها مانند آرامی و قبطی که به دوران فرهنگ‌های باستانی بازمی‌گردد، وسیلهٔ محاصرهٔ غیرمسلمانان و به ویژه اقلیت‌های مسیحی بود. گروهی دیگر از زبان‌ها، مانند بربری، کردی و جز آن هنوز در میان گروه‌های متداول است، هر چند که رسم الخط مشخصی ندارند و فاقد تداوم و ثبات برگرفته از سنت خط‌نویسی است. عبری که به عنوان زبان و فرهنگ آیینی، حیات خود را در میان اقلیت‌های یهودی حفظ کرد، بار دیگر در مقام زبان ملی سر برآورده است.

به باور کلاسیک‌های خاورمیانه، تنها ادبیات در ردیف هنرهای برجسته به حساب می‌آمد و فقط اهل قلم لایق احترام و توجه بودند. موسیقیدانان - چه آهنگساز و چه نوازنده - یا در شمار بردگان بودند و یا وابسته به طبقات نازل اجتماعی. موسیقی به عقیده آنان زمانی ارزش داشت که در خدمت شعر می‌بود. آشنایی ما با چند موسیقیدان هم به خاطر آن است

که در معدود متون ادبی به آنان اشاره شده است. هنرهای تجسمی، به ویژه در ایام و جوامعی که نظر مساعدی برای ارائه و به نمایش گذاشتن آنها وجود نداشت، از جمله کارهای افزارمندان و صنعتگران قابل و غیرمسلمانی بود که در آغاز دوران اسلامی از میان مردمان سرزمین‌های مفتوحه به خدمت گرفته می‌شدند.

هر چند پس از گسترش اسلام بر تعداد هنرمندان و معماران مسلمان افزوده شد، اما اطلاعات ما دربارهٔ آنان که در عصر میانی اسلامی می‌زیستند چندان زیاد نیست. نقاشان حتی تا چند سده بعد، یعنی تا دوران ترکان عثمانی و صفویان ایران از موقعیت و احترام اجتماعی برخوردار نبودند. بسیاری از آنها، به رغم آن که مدارسی تأسیس و شاگردانی تربیت کردند، فقط به خاطر آن که بعضی از زندگینامه‌نویس‌ها به نام یا اثر هنری آنان اشاره کرده‌اند، قابل شناسایی هستند. معماران دوران عثمانی که غالباً افسر ارتش بودند، جایگاه خاصی داشتند. آنها علاوه بر ارائه مهارت‌های هنری، با دریافت حقوق و مزایای کلان به کارهایی چون مدیریت، مباشرت و اعمال نفوذ در امور دادوستد می‌پرداختند و به بعضی از نیازمندی‌های حکومتی، مذهبی و مدنی تحقق می‌بخشیدند: برای حکومت قصر و استحکامات می‌ساختند، برای تشکیلات مذهبی مسجد و مدرسه و برای شهرها، پل، حمام عمومی، انواع خانه‌های مسکونی، بازار و قهوه‌خانه. معماران بزرگ فقط نامشان بر سر زبان‌ها نمی‌افتاد، بلکه مورد احترام و توجه وقایع‌نگاران و زندگینامه‌نویسان نیز بودند.

وسایل و لوازم زندگی گسترده‌ای در اندرون اماکن مسکونی - خواه اشرافی و خواه معمولی - به چشم نمی‌خورد. استفاده از میز و صندلی در خاورمیانهٔ قدیم متداول بود، هر چند که در دوران میانی چنین نبود. مردم بیشتر از چرم و پشم که در جوامع صحرائشین تولید می‌شد، استفاده می‌کردند. فرش، تشک، تشکچه و پستی از عمده‌ترین لوازم خانگی محسوب می‌شد و برای تکمیل آن شماری لیوان فلزی، ظروف سفالی، چراغ، وسایل آشپزی، کاسه و بشقاب فراهم می‌کردند. اشیاء کنده‌کاری شده، سرامیک‌های منقش، شیشه‌آلات، انواع پارچه، در و پنجره‌های منبت‌کاری شده و جز آن از جمله صنایع خاورمیانه در دوران میانی اسلامی بود.

حتی قدیمی‌ترین نقاشی‌های مربوط به دوران سلطهٔ اعراب جنبهٔ تزیینی دارد. دیوارنگارهای زینتی بر جای مانده از قصرهای اموی، در واقع از نظر مفهوم و موضوع و شیوهٔ شمایل‌نگاری، تقلید آشکاری از سنت هنری بیزانس و ایران پیش از اسلام است، هر چند در این آثار نیز مانند موارد مشابه، به مرور سنت هنری قبلی دگرگون شد و پدیدهٔ تازه‌ای آفرید و همانند تمدن قبل از خود بیش از پیش تکامل یافت و فارغ از سنت سابق، به بیان ذوق و سلیقهٔ عربی و ارزش‌های اسلامی در یک جامعهٔ سیاسی پرداخت که اعراب بر اساس ایمان اسلامی بنیان نهاده و بر آن فرمان می‌راندند.

دیوارنگارهای اولیه با تصاویر زنان لخت را نمی‌توان به آسانی اسلامی خواند، اما نقاشان در همان ایام استفاده از موضوع‌های قدیم برای مقاصد جدید را شروع کرده بودند. به عنوان مثال در تابلوی یکی از خلفای مسلمان از نحوه نقاشی هنرمندان بیزانسی در تجسم بخشیدن به یک فرمانروای کل جهان^۱ تقلید شده است. هر نوع نقاشی دیواری مربوط به زنان برهنه و در حقیقت هر گونه شکل و شمایل انسانی در سرزمین مسلمانان و همچنین تزیینات داخلی محو و نابود گردید و جای خود را به اشیاء دیگر و به خصوص خطوط عربی بخشید. دیوارنگارها تا چند صد سال به دست فراموشی سپرده شد، تا آن که دوباره در بعضی از قصرها و تالارهای باریابی شاهان صفوی و پس از آن در امپراتوری عثمانی به خودنمایی پرداخت. دوران دوم و مهم‌تر رواج نقاشی اسلامی با چاپ کتاب‌های مصور آغاز گردید که در میان اعراب ظهور کرد و در ترکیه و ایران نیز متداول شد و ظاهراً مسلمانان که دیگر در تصویر کردن صورت و اندام انسان احساس گناه نمی‌کردند، به ساختن باسمه برای این گونه کتاب‌ها پرداختند. نمونه‌های زیادی از تک نقاشی‌های سیاه و سفید و رنگی و بیشتر بر روی کاغذ از اواخر دوران میانین به بعد در دست داریم که به هیچ کتابی تعلق نداشته است. این قبیل نقاشی‌ها که متعلق به ایران و عثمانی است در نواحی تحت سلطه دو امپراتوری نیز دیده می‌شود. هنرمندان ترک تصاویر متعددی از سلاطین عثمانی کشیده‌اند. همکاران اروپایی آنان نیز تصاویری به قلم سپرده‌اند که جالب‌ترین آنها، تابلوی سلطان محمد فاتح است. مشهورترین تابلوی سلطان محمد فاتح اثر جنتیله بلینی^۲ (۱۵۰۷-۱۴۲۹) پسر یاکوپ بلینی^۳ (۷۰-۱۴۰۰) است که اینک در گالری ملی لندن نگهداری می‌شود. بلینی در سال ۱۴۷۹ به دربار سلطان اعزام شد. بار یافتن سفیر و نیز به دربار قسطنطنیه (لوور) و صورت یکی از مستوفیان عثمانی (گاردن) از آثار دیگر این هنرمند از دستگاه عثمانیان است. صورت سلطان محمد فاتح همراه با تابلوهای دیگر پس از مرگ او به وسیله بایزید پسر و جانشین خشکه مقدسش به فروش رسید. هر چند عثمانیان و سایر فرمانروایان گاهی اوقات در خفا تابلوهای سلطنتی را حفظ می‌کردند، اما این قبیل آثار به صورت رسمی نامشروع تلقی می‌شد و قدغن بود. حکام مسلمان به جز موارد بسیار نادر از ضرب صورت خود بر روی سکه ابا داشتند و بعدها از چاپ تصویر خویش بر روی تمپر پست جلوگیری می‌کردند. چلبی محمد افندی یکی از نخستین ترک‌هایی که زبان فرانسه آموخت و در سال ۱۷۲۰ به عنوان سفیر فوق‌العاده عثمانی که برای جلب دوستی و اتحاد با فرانسه و بازدید از استحکامات آن کشور به دربار لویی پانزدهم فرستاده شد و در این سفر با سن‌سیمون ملاقات کرد، در گزارش مأموریت خویش نوشت: «یکی از رسوم مردم اینجا آن است که پادشاه تصویر مزین به الماس خود را به سفیر اهدا می‌کند. اما من توضیح دادم که تصویر

1. Kosmokrator

2. Gentile Bellini

3. Jacopo Bellini

چهره در میان مسلمانان مجاز نیست. بنابراین به جای آن به من یک کمربند جواهر نشان هدیه کردند». محمد افندی سپس فقط در دو خط به شرح گالری عکسی می‌پردازد که شاه شخصاً به او نشان داده بود. تصاویر و شاهکارهای آویخته بر دیوارها در حقیقت جایی در ذهنیت فرهنگی آن سفیر فوق‌العاده نداشت. حال آن‌که او برعکس با فصاحت تمام و با ذکر جزئیات به توصیف فرشینه‌ای می‌پردازد که بخشی از زندگی و فرهنگ عثمانی بود و با آن انس داشت. سفیر ترک از میزان پیشرفت اروپائیان در بافتن تصاویر بر روی فرشینه‌ها و شباهت بی‌اندازه آنها با حالت طبیعی دچار حیرت می‌شود:

صورت یک مرد بر روی فرشینه حالت خنده دارد و می‌خواهد شادی او را نشان دهد. دیگری غمناک است. یکی دیگر از ترس می‌لرزد. دیگری گریه می‌کند. یکی دیگر مریض احوال است. در یک نگاه می‌شود حالت روحی هر شخص را فهمید. زبان از بیان زیبایی این آثار قاصر است. باور نکردنی هستند.

از آنجایی که مسلمانان، به جز معدودی دراویش، برای انجام مراسم عبادی خویش نیازی به موسیقی نداشتند، موسیقیدانان سرزمین‌های اسلامی، از مزایای فراوانی محروم بودند که موسیقیدانان مسیحی از طریق حمایت کلیسا و عالی‌ترین مقامات آن بهره‌ور می‌شدند، هر چند که یاری و کمک دربارها و خاندان اشرافی از اهل موسیقی سلیقه‌ای بود و دایمی نبود و به هوی و هوس صاحبان قدرت و نفوذ بستگی داشت. موسیقیدانان مسلمان هیچ‌گونه روش استاندارد برای نت‌نویسی ابداع نکردند و در نتیجه آثارشان تنها به خاطر سپرده می‌شد که زیاد قابل اطمینان نبود. آنچه از دانش موسیقی خاورمیانه بر جای مانده انبوهی مطالب نظری است و شرح و تصاویری از موسیقیدان‌ها و جشن‌های موزیکال به قلم نویسندگان و هنرمندان و همچنین خاطرات و ذهنیات مربوط به مجالس ساز و آواز در گذشته‌ای دور.

طبق روایات سنتی، تاریخ شعر کلاسیک عرب به سده ششم باز می‌گردد، زمانی که قبایل شبه جزیره عربستان به زبان ادبی موزون و مشترکی دست یافتند و به خلق فرم و انواع جالب «قصیده» پرداختند، که مدت‌های مدید، مهم‌ترین وسیله بیان شعر عرب بود. مطلع واحد قصیده همیشه وصف یار و دیار بود و ذکر منازل معشوق و به قول معروف زاری بر اطلال و دمن که و پس از آن به اصل موضوع می‌پرداخت. قصیده‌ها معمولاً برگرفته از خمیرمایه هیجانانگیز و احساسات درونی بود. بسیاری از پژوهشگران متأخر عرب و غربی درباره اصلت مجموعه‌ها و دیوان‌های قدیم اشعار عربی ابراز تردید می‌کنند. به اعتقاد اینان، متون بر جای مانده می‌بایست شالوده و مقدمه آثار معتبر بسین تلقی شود. آنچه که به شکل کنونی در دست است، حتی اگر معیار‌گزینش، کیفیت شاعرانه آنها باشد، محصول کار

شاعران و ادیبانی است که به اشکال گوناگون به عنوان نئوکلاسیک‌ها یا رومان‌تیک‌ها در سده هشتم بار دیگر ظهور کردند. چنین انتقادی نسبت به سروده‌های شعری منسوب به اوایل دوران اسلامی نیز رواست. در حقیقت تا عصر خلفای بنی‌امیه در سوریه، مجموعه‌ای به نام اشعار معتبر و خدشه‌ناپذیر تصنیف نشده بود.

بخش اعظم قصاید محصول کار شاعران دریاری و مداحان خلفا در سوریه است. به باور گروهی از پژوهشگران بن‌مایه قصیده‌های عصر امویان برگرفته از حکایات پیش از اسلام است و به اعتقاد محققان دیگر انگاره نئوکلاسیک‌هایی که گذشته ناشناخته را عطف به سابق می‌کردند. قصاید موجود از عهد اموی، بی‌تردید با گرده برداری از سنتی تألیف شده است که پیش از آن هم قدیمی به نظر می‌رسید، شیوه‌ای که پیشاپیش قالبی شده بود. قصاید متقدم سراپا گزاف‌گویی بود و شاعر در مقام راوی قبیله‌اش، درباره فضایل، توانایی‌ها و پیروزی‌های حیوانات گوناگون و خودش داد سخن می‌داد و رجزخوانی می‌کرد. این قبیله قصاید، به شکل سنتی، برای بیان شفاهی، در مسابقات شعرخوانی تصنیف می‌شد که در جریان جشن‌های مربوط به برچیدن چادرها و کوچ فصلی صحرائشینان برگزار می‌گردید. قصیده با یک مطلع اروتیک آغاز می‌شد که طی آن شاعر از برچیدن چادرها از محل استقرار سابق نالان است و از ایام خوشی یاد می‌کند که قبیله او و سایر چادرنشینان دوست داشتند. اطراف، گذرانیده‌اند. شاعر پس از این مطلع به بندهای دیگر می‌پرداخت که آکنده از لاف و گزافه‌کاری بود. در قصیده‌های دریاری عهد بنی‌امیه و بعد از آن، رجزخوانی به مدیحه‌سرایی مبدل گردید و شاعر به عوض قبیله خود به ستایش سلطان یا ولینعمت خویش می‌پرداخت.

پس از به قدرت رسیدن عباسیان و انتقال پایتخت از سوریه به عراق شعر عرب نیز مانند تاریخ اسلام وارد عصر تازه‌ای شد. اینک به عوض اشراف قبایل عرب، مقامات ممتاز یک نظام جهانی نوظهور و زمین‌دارن بزرگ بر امپراتوری اسلامی فرمان می‌راندند و به جای رئیس قبیله، یک سلطان مقتدر در بغداد بر تخت نشسته بود. هر چند خاندانی عرب در رأس قدرت بود و عربی تا مدت‌ها زبان دیوانیان و جامعه و فرهنگ، اما سنت‌ها و سلاطین عربی چندان تاب نیاورد. زن عرب در آن شهر عظیم و دربار گسترده، آزادی و موقعیت اجتماعی خویش را از دست داد و در اعماق احرام فرو رفت و به جز خواجگان و زنان برده کسی را نمی‌دید.

مکتب ادبی قدیم کم و بیش تا مدتی همچنان رواج داشت و شاعران شهری که هیچگاه عربستان را ندیده بودند، به شکل تصنعی به توصیف کوچ صحرائشینان می‌پرداختند و در تظاهر به خاطرۀ آن مویه می‌کردند و به ستایش ساختگی زیبایی زنان قهرمان ادبیات اروتیک آن دوران سرگرم بودند. شماری کوشیدند تا بن‌مایه قصیده‌ها و

اشعار قدیمی را با شرایط جدید وفق دهند. یکی از وقایع نگاران می نویسد:

شاعری بغدادی چکامه‌ای کلیشه‌ای و عامیانه برای یکی از زنان شهر فرستاد و از او خواست تا در عالم رویا خود را مونس شب‌های شیدایی او سازد. آن شوخ چشم جواب داد که اگر شاعر به جای چکامه، سه دینار طلا برایش بفرستد خود در عالم واقع مونس او خواهد شد و شیرین کامش می‌سازد.

اما به زودی شعر عربی در معرض نسیمی تازه قرار گرفت. در میان انبوه کسانی که به آیین جدید می‌گرویدند، گروهی ایرانی بودند که به رغم پذیرش دین و زبان فاتحان، آشکارا عادات و سنن آنها را بر نمی‌تافتند. شاعران ایرانی و غیرایرانی مضمون و سبک تازه‌ای به شعر عرب و اشعار عاشقانه آن بخشیدند. طرف خطاب شعر عاشقانه معمولاً کنیزی زریا درم خرید و یا مترسی دانا بود که گاه در جامعه شهری امکان دیدار عاشقان را فراهم می‌کرد. ملاقات با معشوق در خفای کامل دست می‌داد و دیدار و جدایی یاران کاملاً محرمانه و دور از چشم اغیار بود. از آنجایی که شاعر مسلمان حق افشای نظربازی خود را نداشت ظاهراً به جای خفتن در کنار بانوی شعر خویش، شب را در جوار تنگ شراب به صبح می‌رساند. بیان شاعرانه رازِ میل به همجنس که غزل مذکر می‌نامیدند، برای نخستین بار در عصر عباسیان به کلام سپرده شد.

نوع دیگر شعر خاورمیانه که باید به علت بیان اطلاعات فرهنگی بسیار غنی بر آن ارج نهاد، اشعار شکاریه است. ادبیاتی که به وسیله ایرانیان و ترکان تزیین و مصور می‌شد. به رغم آن که شکار حیوانات دیگر مهم‌ترین منبع تهیه غذا تلقی نمی‌شد، اما همچنان اهمیت خود را از نظر اجتماعی، فرهنگی و حتی نظامی حفظ کرده بود. در بخش اعظم دوران حکومت اسلامی مسابقات ورزشی جهان یونانی تعطیل گردید. مسابقه با اسب و شتر، مبارزه به وسیله خروس و شتر و کشتی‌گیری، شماری از سرگرمی‌های عمومی بود و بعضی از آنها مانند مسابقه با تیر و کمان و اسب به مهارت‌های نظامی احتیاج داشت. به هر حال شکار، تا پیش از فرا رسیدن انواع ورزش‌ها و تفریحات مدرن، یک سرگرمی چند جانبه و عامه‌پسند محسوب می‌شد. شکارهای بزرگ شاهانه که از نظر گستردگی، طولانی بودن و شمار شرکت‌کنندگان چشمگیر بود و ارزش و اعتبار بخصوصی داشت، در واقع مقدمه دوران مسابقات نظامی و تمرینات جنگی و همچنین آماده کردن ارتش‌ها برای ورود به جنگ بود. شکارهای دستجمعی در حقیقت طلیعه تشکیل نهادهای سازمانی، تدارکاتی، آذوقه‌سازی، فرماندهی و نظارت در آستانه جنگ‌های مدرن بود.

هر آنچه بر شمرديم در ادبیات پُر حجم شکاریه آمده است و شاعران با فصاحت تمام و گاه با بیان جزئیات به توصیف اسب‌سواران، شترسواران و حتی فیل سواران پرداخته‌اند و نوع اسلحه آنها - شمشیر، تیر و کمان و نیزه - را بر شمرده‌اند و از حیوانات همراهشان چون

قوچ، تازی و پلنگ اسم برده‌اند و از انواع جانورانی که شکار کرده‌اند. این شاعران شکار به در بیان رفاقت، چشم و همچشمی و جابه جا از شیدایی شکارچیان و عشق آنان به تعقیب شکار و لذت سبانه کشتن آن و بالاخره جشن و سرور پایانی مراسم شکار چیزی را فرو نگذاشته‌اند. از نگاه دیگر شعر و شاعری نقش اجتماعی و سیاسی بسیار مهمی به عهده داشت. مدیحه‌سرایی، هجو و هجونه‌نویسی در چنته هر شاعری پیدا می‌شد. مدیحه‌سرایی ممر اصلی زندگی آنان بود. در روزگاری که هنوز روزنامه و وسایل تبلیغاتی و روابط عمومی جود نداشت، شاعران چنین رسالتی را به عهده داشتند، هر چند که این امر وظیفه‌ای جدید محسوب نمی‌شد. آوگوستوس امپراتور روم شاعرانی درباری در خدمت داشت که آثار بعضی از آنها در ردیف ستایش و تبلیغ درباره‌ی امپراتوری و به خصوص شخص امپراتور بود. سایر امپراتوری‌های باستانی هم بدون تردید از چنین ابزار و شیوه‌ای استفاده می‌کردند. هنر مدیحه‌سرایی در دوران میانین اسلامی به اوج خود رسید. در این زمان مداحان در ستایش ولینعمتان و سروران خویش به تصنیف مجموعه‌های بی‌محتوا و مبتذل می‌پرداختند که به علت عامیانه بودن ستایش‌نامه‌ها، به راحتی فراگرفته می‌شد و در سراسر قلمرو امپراتوری نشر می‌یافت.

تبلیغات شاعرانه می‌توانست جنبه منفی هم داشته باشد. شایان توجه است که واژه عربی «هجاه» به معنی ذم و هجو کردن، هم سنخ کلمه یهودی توراتی هگه به معنی جادو و افسونگری است. مفهوم هجو تنها فحاشی و بدزبانی نیست، بلکه فحاشی و توهین با قصد و منظور هدفمند است. سابقه تبلیغات خصمانه در قالب هجویات سروده قبایل عرب به عهد قدیم و دوران پیش از اسلام و ایام عرب بازمی‌گردد. طبق روایات سنتی، پیامبر اسلام خود به خوبی از منافع و مضرات تبلیغات شعری آگاه بود. پس از غزوه بدر چند تن از شاعران مدینه که هجویاتی بر ضد پیامبر اسلام سروده بودند به قتل رسیدند. امرؤالقیس (۵۴۰-۵۰۰) از عربان جنوب و منسوب به قبیله کنده بود که یوستی نیاوس امپراتور، از هجویات او برای تبلیغات بر ضد امپراتوری ایران استفاده می‌کرد. مخالفت با شاعرانی که آیین جدید را بر نمی‌تافتند، چنان فزونی گرفت که امرؤالقیس را رهبر و راهنمای آنان به سوی جهنم دانستند. حسان بن ثابت انصاری منسوب به قبیله خزرج مدیحه‌سرایی بود که به خدمت پیامبر اسلام درآمد و مشرکین را هجو می‌کرد.

در سده نخستین عصر اسلامی، خلفای بنی‌امیه ممدوح شاعران درباری بودند و پس از آن نیز سایر فرمانروایان مسلمان مدیحه‌سرایانی در خدمت داشتند. فرزذق که به هنگام شعرخوانی از ایستادن در پیشگاه خلفا (عبدالملک و پسرانش) امتناع می‌کرد، جریر شاعر حجاج بن یوسف و اخطل مسیحی از مشهورترین هجوگویان عصر اموی بودند. فرزذق و جریر که با سخنان تند و گاه زشت به یکدیگر حمله می‌کردند، در واقع نقشی چون رسانه‌ها

در دوران مدرن به عهده داشتند. این رسم منحصر به حکام نبود و بسیاری از دولتمردان دون پایه تر از شاعران برای تبلیغ و تحکیم موقعیت خویش استفاده می کردند. این چنین بود که سرایش شعر مبدل به یک حرفه شناخته شده گردید و در وقایع نگاری ها و تواریخ ادبی شرح مبسوطی از شیوه و میزان صله به دست داده شد. این امر تا حد زیادی به موقعیت و مقام ولینعمت و مهارت شاعر بستگی داشت. در این حرفه نیز مانند مشاغل دیگر ترندهای گوناگونی به کار می رفت. شعری که در ستایش فرمانروایی سروده شده بود، گاه بعد از برکناری شخص مورد ستایش، با کمی دستکاری و بازنویسی به فرد صاحب جاه دیگری فروخته می شد. شماری از فرمانروایان به حامی شاعران شهرت داشتند که در حقیقت به خاطر تبلیغات شاعرانه در ستایش آنان بود. سیف الدوله شاهزاده حمدانی، از دودمان حمدان بن حمدون از برکشیدگان قبیله بنی تغلب که در شمال عراق به قدرت رسید و موصل را پایتخت خود کرد، از جمله اینان بود. سیف الدوله که خود شاعر بود و پس از پیروزی بر اِخشیدیان، شام را هم چندی در تصرف داشت، جرگه ای از بزرگترین شاعران و فیلسوفان و مورخان را به دربار خویش فراخواند. شهرت فرمانروای کوچکی چون او در واقع مدیون شاعران و وقایع نگاران بزرگ بود. کسانی چون: ابوالفرج اصفهانی مؤلف کتاب الاغانی مشتمل بر بیست و یک مجلد درباره شعر از ایام عرب تا سده چهارم و زندگینامه ۳۹۵ شاعر عرب و عرب زبان که به خاطر آن هزار سکه طلا صله دریافت کرد. ابن نباته خطیب که موعظه های مسجع او مردم را به جهاد بر ضد رومیان ترغیب می کرد. مُتنبی شاعر که چندی ادعای پیامبری کرد و پس از مدتی مدیحه سرایی در دربار سیف الدوله به نزد کافور اخشیدی در مصر رفت و سپس به ایران آمد و مداح ابوالفضل بن عمید گردید و سپس در دستگاه عضدالدوله دیلمی در شیراز اقامت گزید. ابوفراس حمدانی که رومیات او در وصف وطن موجب تقویت روحیه لشکریان سیف الدوله در جنگ با بیزانس می شد. او که خود در جنگ ها شرکت می کرد، مدت چهار سال در اسارت رومیان بسر برد. فارابی فیلسوف که به خواهش سیف الدوله به دربار او رفت و به نوشته ابن خلطان در وفیات الاعیان مهم ترین تألیف خود در باب موسیقی «الموسیقی الکبیر» را به سیف الدوله تقدیم کرد. به اعتقاد مورخ یاد شده، فارابی چنان عود می نواخت که شنوندگان را به میل خود به خنده و یا به گریه ناگزیر می ساخت. نغمه های پرداخته فارابی هنوز در زخمه های درویشان مولوی مترنم است.

خلفای فاطمی از شاعران مکتبی حمایت می کردند، شاعرانی که درباره جهان بینی و ضدیت آنان با رقبای عباسی شعر می سرودند. بعضی از وقایع نگاران فهرستی از شاعران سرسپرده فاطمی به دست داده اند. یکی از دانشنامه نویسان مصری اواخر دوران میانین معتقد است که فاطمیان نهادی متشکل از شاعران در تشکیلات اداری خویش داشتند که به

دو گروه تقسیم می‌شدند. شاعرانی که به تمجید سُنیان می‌پرداختند و مدیحه‌سرایانی که مجیزگوی امام اسماعیلی بودند. ابومنصور نزار که الازهر را مبدل به دانشگاه ساخت، خود شاعر بود. یعقوب بن کیلس نیز که مشوق اهل علم بود در مقام اولین وزیر سلسله فاطمیان کانونی علمی برپا کرد که ماهیانه هزار دینار مخارج داشت.

از جمله کسانی که در دوران ابن کلس به شهرت رسید محمد تمیمی و محمد بن یوسف کندی بودند. به طور کلی در عهد فاطمیان که ادیبان و مورخان از قشر فقیهان بودند و قاضیان نیز از میان آنها برگزیده می‌شدند، دانشوران گزیده‌ای برنخاستند. از جمله دلایل این فقر فرهنگی، آیین مذهبی فاطمیان و بی‌اعتنایی ادیبان سنی به دربار آنان بود و همچنین بحران‌های اقتصادی و ناامنی اجتماعی در نیمه دوم امپراتوری فاطمیان.

شورشیان و فرقه‌گرایان سیاسی و جناحی گوناگون نیز از اشعار تبلیغاتی به نفع خویش و گاه حتی به منظور منافع شخصی بهره‌برداری می‌کردند.

در پاره‌ای از مواقع از شعر برای مقاصد اقتصادی استفاده می‌شد. در یکی از قصص کتاب الاغانی می‌خوانیم که یکی از حاکمان عراق در سده هشتم قطعه زمینی را به منظور توسعه نظام آبیاری، مصادره کرد. فرزدق که همراه با جریر و اخطل، به شرح خواننده شده، از شاعران سرشناس آن روزگار بودند و وصف ساده و ساده‌ساز می‌کردند و به خانه‌های رامشگران رفت‌وآمد داشتند و جدال لفظی او با جریر در ادبیات عرب از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، در حمایت از مالک زمین مصادره شده، شعری سرود و حاکم را متهم به زورگویی کرد. البته ما از عاقبت کار بی‌خبریم و از مبلغ دستمزد شاعر اطلاع نداریم.

ابوالفرج اصفهانی در داستانی دیگر به شرح کامل ماجرا می‌پردازد:

یکی از بازاریان اهل کوفه با محموله‌ای از پیچه و روینده به مدینه رفت و همه را فروخت، بجز آنهایی که به رنگ سیاه بود. او به نزد الداریمی که از دوستانش بود رفت و از بداقبالی خود گله کرد. الداریمی که در آن موقع گوشه عزلت گزیده و دست از شعر و موسیقی شسته بود به تاجر گفت: «نگران نباش، من کاری می‌کنم که همه را بفروشی و از شرشان راحت شوی.» او سپس این شعر را سرود:

رُوپرس از آن چادرِ سیاه بر سر
که چه کردی با آن مؤمن خدا در سر؟
او جامه آراسته، اندر کار نماز
چون تو پیدا شدی در درگاه مسجد با ناز

سروده الداریمی همراه با موسیقی که سنان کاتب برای آن تصنیف کرد در میان مردمان رواج یافت. همه می‌گفتند الداریمی با ادامه تبلیغات خویش ظاهراً عزلت‌نشینی را ترک گفته است. اینک در مدینه زن هنردوستی نبود که روینده سیاهی نخریده باشد. تاجر

عراقی نیز به مراد خویش رسید و تمام آنها را فروخت. وقتی قضیه به گوش الداریمی رسید، بار دیگر به مسجد بازگشت و گوشه عزلت گرفت.

این ماجرا را می‌توان در ردیف نخستین شیوه شناخته شده تبلیغات در کار بازرگانی دانست.

سرودن اشعار بلند روایی در میان اعراب دوران میانین چندان متداول نبود. بجز شماری شعر و نثر درهم پهلوانی و عامه‌پسند که از نظر ادبی چندان قابل اعتنا نیست و معدودی جنگ‌نامه، تنها چند تصنیف قابل مقایسه با آثار حماسی و عاشقانه دوران کلاسیک و قرون وسطی مغرب زمین در دست است. در حقیقت ایران سرزمین تولد دوباره حماسه‌سرایی در خاورمیانه اسلامی بود. پاره‌ای از اشعار باقی مانده از دوران قبل از اسلام ایران مؤید رواج سنت شعر حماسی در آن امپراتوری است. احیاء این سنت یکی از عناصر ظهور مجدد فرهنگ ملی ایران و تداول زبان جدید فارسی در آن سرزمین بود. نقش شعر بلند و روایی شاهنامه سروده فردوسی شاعر سده دهم، در وصف اساطیر و قهرمانان باستانی ایران، در فرهنگ این کشور همانند منظومه اودیسه هومر و داستان حماسی اثید اثر ویرژیل در تمدن غرب است.

از جمله شکل‌های شایان توجه در ادبیات عرب مقامه است که جنگ آن را مقامات می‌خوانند. مقامه که در اصل به معنی مجلس یا مناسبت است به نوشته تقریباً کوتاهی اطلاق می‌شد که در قالب سجع یا مقفی به شرح یک حادثه، پند و اندرز و جز آن می‌پرداخت. از جمله مقامه‌نویسان معروف می‌باید از ایرانیانی چون ابوالقاسم زمخشری، حمیدالدین بلخی که با گرده برداری از داستان‌های کوتاه نوشته بدیع‌الزمان همدانی، مجموعه‌ای به زبان فارسی نوشت و آن را مقامات حمیدی نامید یاد کرد. هنر مقامه‌نویسی به وسیله سعدی شاعر والامقام به اوج خود رسید و در گلستان تیلور یافت. عناصر اصلی هر مقامه دو شخصیت خیالی است: راوی و قهرمان. این دو با در هم آمیختن شعر، نثر، وعظ و خطابه، سفر و حضر، بحث‌های کلامی و همچنین نقد طنزآلود شرایط اجتماعی موجود با یکدیگر به مجادله می‌پردازند. اشعار ایرانی و ترکی یکسره سروده شاعران مسلمان است، حال آن که اشعار عربی چنین نیست. شعر عرب، به ویژه در آستانه ظهور و طلوع دوران معاصر، آکنده از عناصر مسیحی است. شاعران یهودی نیز در عربستان زندگی می‌کردند، هر چند که زیاد نبودند. آنان شیفته اشعار خنایی و آیینی بودند و به زبان عبری می‌نوشتند که دیگر زبان بومی محسوب نمی‌شد و تنها زبان علما و ادیبان بود و شاعران سکولار.

مقامه تنها شکل ادبی سرگرمی و نمایش در زبان عربی کلاسیک نبود. بعضی مواقع مطالب عامیانه و سرگرم‌کننده‌ای در قالب لطیفه، داستان کوتاه، قصه‌های اخلاقی برگرفته از زندگی حیوانات، نشر می‌یافت. بسیاری از این گونه حکایات و داستان‌ها که اینک

نیز رواج دارد و آن‌ها را قصه‌های تخیلی می‌پندارند، در واقع گویای نحوه زندگی مردم نواحی و طبقات مختلف در دوران خلفا است. طنز از عناصر مهم این گونه ادبیات است. نویسندگان دوران میانین از لطیفه‌های گزنده و پاسخ‌های به اصطلاح دندان‌شکن و در عین حال بامزه خوششان می‌آمد. آنها برای نقد آثار دیگران ذائقه خاصی داشتند که در این جا فقط به دو مورد آن اشاره می‌کنیم. نوکر بابان دستگاه خلافت، مانند همکاران خود در نظام‌ها و کشورهای دیگر، به خشکی و خشونت شهرت داشتند. از جمله داستان‌های مجموعه‌ای مربوط به سده یازدهم تحت عنوان خبث‌های مسخره حکایت شاهزاده حلب است که حاکم منصوب او در انطاکیه کاتب احمقی داشت. دو فروندگالی متعلق به مسلمانان با تمام خدمه آن در دریا غرق می‌شود. کاتب به نیابت از طرف ارباب خود، مراتب را به اطلاع شاهزاده می‌رساند. او می‌نویسد:

بسم الله الرحمن الرحيم
شاهزاده که خداوند قدرتش مستدام دارد، آگاه باشد که دوگالی، مقصود دو کشتی است،
به علت تلاطم دریا و خروش امواج غرق شده، یعنی به زیر آب رفته است و همگی
وفات یافته‌اند، یعنی مرده‌اند.

شاهزاده حلب به حاکم منصوب خود پاسخ می‌دهد:

نامه‌ات واصل شد، یعنی رسید و از مفاد آن آگاهی یافتیم، یعنی آن را خواندیم. کاتبیت را
سخت گوشمالی بده، یعنی کتک مفصلی به او بزن و جاشینی برایش انتخاب کن، یعنی
بگو گورش را گم کند، چون که چندان مستعد نیست، یعنی احمق و بی‌شعور است.
بدورد، یعنی نامه تمام.

ابن قتیبه در عیون الاخبار می‌نویسد: اشعب بن جبیر که در ادب و حدیث و غنا بی‌بدیل بود و در بذله‌گویی و نقل قصه‌های شیرین دست داشت، به خاطر زیاده‌روی در تعریف ماجراهای مبتذل مورد سرزنش قرار می‌گرفت. روزی کسی از او پرسید: «چرا مثل یک مسلمان خوب حدیث تعریف نمی‌کنی؟» اشعب بن جبیر پاسخ می‌دهد: «من احادیث زیادی می‌دانم.» آن شخص می‌گوید: «خوب یکی از آنها را برایم تعریف کن.» اشعب به شیوه سنتی شروع می‌کند به برشمردن یک سلسله روایان موثقی که حدیث مورد نظرش برای آنها تعریف شده است:

روزی نافی به من گفت که از ابن عمر شنیده است که پیامبر گفته بود: «دو خصلت وجود دارد که اگر در انسان باشد از زمره نزدیکان پروردگار محسوب می‌شود. مخاطب که از این حدیث خیلی خوشش آمده بود با هیجان می‌پرسد: «آن دو خصیبه کدام است؟» اشعب جواب می‌دهد: «یکی از آنها را نافی فراموش کرده بود و دومی را هم من فراموش کرده‌ام.»

ادبیات سرگرم‌کننده مانند سایر شکل‌های دیگر ادبیات کلاسیک عرب، در ایران و عثمانی رواج یافت، هر چند که صورت آن دگرگون شد. داستان و قصه اخلاقی رونق فراوانی یافت، اما رساله و محاوره تغییر کرد و از نشاط و سرور آن کاسته شد و جنبه آموزشی و اخلاقی به خود گرفت که با جوامع مکتبی و گرفتار موضوعات عقیدتی سازگار بود. نمایش و تئاتر، بیشتر به خاطر پیوند و تداعی مناسک مشرکان عهد قدیم، از صحنه خاورمیانه در سده‌های میانه اسلامی محو شد و تا چند صد سال بعد حضور دگرباره نیافت. هر چند عناصر اجرای نمایش‌های آشنا رواج داشت که از جمله می‌توان به روایت داستان به شیوه تئاتری، لال‌بازی، دلقک‌بازی و رقص اشاره کرد. نوعی نمایشنامه‌های خنده‌دار نیز نوشته می‌شد که بازیگر به هنگام اجرا بدایهی بر آن می‌افزود. اینها در مجموع سرگرمی‌های مردم عوام را تشکیل می‌داد. بعضی اوقات با موافقت دربار و دستگاه حاکمه بعضی نمایش‌های اخلاقی به صحنه برده می‌شد، هر چند که گهگاه به راه دیگر می‌رفت و تا حدی از اخلاقیات فاصله می‌گرفت. آناکومنوس^۱ شاهزاده خانم تاریخ‌نویس، دختر الکسیوس کومننوس^۲ که خاندانشان پس از سقوط قسطنطنیه، امپراتوری طرابزون را تأسیس کردند، می‌نویسد که چگونه بازیگران دربار سلجوق پدرش را که از بیماری نقرس رنج می‌برد مسخره می‌کردند:

بربرهای با استعداد فی‌المجلس ادای درد کشیدن او را درمی‌آوردند. بیماری نقرس موضوع نمایش کم‌دی آنها شده بود. آنها نقش پزشک و همراهان را بازی می‌کردند و پس از معرفی «امپراتور» او را روی تخت می‌خوابانند و دستش می‌انداختند. بربرها با دیدن این صحنه‌ها از خنده روده‌بر می‌شدند.

مانوئل پالایولوگوس که در زمان حکومت پدرش یوحنا پنجم به دست ترکان اسیر شد و بقای امپراتوری خود را مدیون امیر تیمور بود، در ربیع اول سده پانزدهم در شرح دربار سلطان بایزید معروف به یل‌دیرم از گروه‌های نوازنده، خواننده، رقصنده و بازیگران یاد می‌کند.

پیشینه نخستین نمایش و تئاتر، به مفهوم تدوین یک متن کم و بیش آماده برای به صحنه بردن یک روایت در خاورمیانه و به ویژه در مصر و عثمانی به سده چهاردهم بازمی‌گردد. نقش قهرمانان و شخصیت‌های داستان در صحنه به وسیله عروسک و سایه نمایش داده می‌شد و بیان حرف‌های بازیگران به عهده عروسک‌گردان بود. هر چند بن‌مایه این قبیل نمایشات معمولاً موضوعات خنده‌دار و مضحک بود، اما گاه به کنایه، به انتقاد شدید درباره مسائل اجتماعی و سیاسی ختم می‌شد. متن شماری از این قبیل نمایشنامه‌ها در دست است

1. Anna Comnenus

2. Alexios Comnenus

و اسم بعضی از نویسندگان آنها را می‌دانیم.

عروسک از عهد باستان شناخته شده بود. سایه‌بازی که بیشتر در سرزمین‌های مرکزی امپراتوری اسلامی طرفدار داشت، از شرق آسیا و احتمالاً در عصر ترکان و مغولان که مسیر تازه بازرگانی بین شرق و غرب آسیا را گشودند به خاورمیانه راه یافت. تأثر به مفهوم دقیق و با بازیگری آدم‌های واقعی و بر اساس متن از پیش آماده شده، در زمان عثمانیان به صحنه رفت و به وسیله یهودیان اروپایی و عمدتاً اسپانیایی رواج یافت که در اواخر سده پانزدهم و اوایل سده بعدی به امپراتوری عثمانی پناهنده شدند. می‌دانیم که گروه‌های یهودی و سپس مسیحی (ارمنی و یونانی)، احتمالاً به زبان ترکی، در دربار و جشن‌های دیگر به کار نمایش و بازیگری سرگرم بودند. البته این قبیل فعالیت‌های هنری دامنه محدودی داشت و تأثر واقعی با گسترش نفوذ اروپاییان در سده نوزدهم در خاورمیانه به صحنه برده شد.

فرمانروایان مسلمان از اوان به قدرت رسیدن نگران جایگاه خویش در تاریخ بودند و چگونگی ثبت اعمالشان، به سخن دیگر نحوه قضاوت آیندگان برایشان اهمیت داشت. به کردار اسلاف خود می‌اندیشیدند و دلمشغول سوابق و میراث خود برای اخلافتان بودند. تاریخ‌نگاری در جهان اسلام با نوشتن شرح حال پیامبر اسلام و قصص حماسی قبایل عرب شکل گرفت. از آن پس وقایع‌نگاران بیشترین توجه خود را معطوف به سلسله‌های حکومتی در میان مسلمانان کردند و در این باب از بدوی‌ترین مناطق نیز غفلت نورزیدند که ماحصل آن شماری سالنامه بود. در بسیاری از کشورهای خاورمیانه تاریخ‌نویسی با ورود اسلام شروع شد. در حقیقت نخستین علمی که به نثر نگارش یافت و به قالب کتاب درآمد تاریخ بود، هر چند که از نظر مسلمانان تنها تاریخ اسلام اهمیت داشت. آنها برای تاریخ کشورها و جوامع غیرمسلمان که آخرین فرستاده خدا را برنمی‌تافتند و از قوانین الهی پیروی نمی‌کردند، ارزش و اعتباری قایل نبودند. وقایع‌نگاران مسلمان چندان اعتنایی به تاریخ غیرمسلمانان نداشتند و به تاریخ همسایگان مسیحی اروپایی و یا سرزمین‌های دیگر علاقه‌ای نشان نمی‌دادند. این بی‌توجهی حتی تواریخ مسیحیان، زردشتیان و سایر غیرمسلمانان پیشین را هم دربر می‌گرفت. همه آنچه را که آنها از عهد باستان می‌دانستند، به قصص قرآن و رسم و سنت محدود گردید و بقیه به دست فراموشی سپرده شد.

دامنه تاریخ‌نگاری در خاورمیانه بسیار گسترده و متنوع است و دربرگیرنده وقایع قدیم و جدید محلی، منطقه‌ای، امپراتوری، شرح حال و ندرتاً خود زندگینامه نویسی و همچنین سرگذشت شاعران، اهل تحقیق، سربازان، دولتمردان، وزراء، منشیان و دبیران، قاضیان، عالمان الهی، صوفیان و جز آن. وقایع‌نگاری به شیوه‌های گوناگونی صورت می‌گرفت.

قصه‌ها و روایت‌های حماسی ریشه در جنگ‌ها و حملات در ایام عرب داشت. صورت وقایع‌نگاری در ایام غزوات پیامبر اسلام بر ضد کافران و فتوحات بعدی مسلمانان دگرگون شد. بعدها این شکل پرداختن به مقولات تاریخی نیز رو به انحطاط گذاشت و به مدیحه‌سرایی و تبلیغات مبدل گردید، هر چند که در مواردی به اوج اعتلای خود دست یافت که از آن میان باید در زبان عربی به شرح حال صلاح‌الدین و در زبان ترکی به شرح جنگ‌ها و فتوحات سلیمان قانونی اشاره کرد.

دوران میانین اسلام شاهد رشد دانش‌پژوهی در رشته‌های دیگر هم بود. مسلمانان نه تنها بر خلاف مسیحیان تمایل چندانی به ترجمه قرآن نداشتند، بلکه بعضی از مقامات مسلمان هر نوع کوششی در این راه را توهین به مقدسات و حتی کفرآمیز تلقی می‌کردند. بنابراین ترجمه موفق از قرآن به زبان‌های فارسی، ترکی و یا زبان‌های متداول در سرزمین‌های اسلامی دیگر در دست نبود که قابل مقایسه با ترجمه سریانی عهد قدیم و جدید و ترجمه به زبان لاتینی قدیس هیرونوموس و یا ترجمه لوتر به زبان آلمانی و همچنین ترجمه منسوب به جیمز اول و بر اساس کنفرانس همتن کورت باشد. از سوی دیگر مخالفت با ترجمه قرآن باعث پیشرفت مطالعات مربوط به دستور زبان عربی و واژه‌نگاری شد. فرهنگ‌های بزرگ عربی ایام میانه فهرست‌های مفصلی از معانی متفاوت لغات گرد آوردند و هر یک را با متون کلاسیک مقایسه کردند. هدف از گردآوری و نشر چنین مجموعه‌هایی در آغاز معرفی هر چه بهتر کتاب قرآن به پیروان پراکنده آن بود. این کوشش باعث رونق علوم کلامی شد که پیشینه‌ای نداشت و باعث گردید سایر زبان‌های غیرعربی متداول در سرزمین‌های اسلامی نیز دست به اقدامی مشابه بزنند. یهودیان ساکن سرزمین‌های اسلامی در پیروی از روش مسلمانان بر دامنه مطالعات مربوط به سنجش متون و شناخت زبان عربی افزودند و استفاده از کتاب مقدس را برای عبری‌زبانان آسان ساختند.

عامل مهم توسعه علوم و تحقیقات، کار ترجمه متون به زبان عربی بود. از سده نهم به بعد یک سلسله کتاب‌های سرنوشت‌ساز از مؤلفان بزرگ یونانی در باب ریاضیات، نجوم، فیزیک و شیمی، طب، داروشناسی، جغرافیا و به خصوص فلسفه به زبان عربی ترجمه شد. شماری از این قبیل متون در اختیار حاکمان غیرمسلمان محلی بود و بقیه از سایر کشورها و به ویژه از بیزانس وارد و در اختیار مسلمانان قرار گرفت. آثار مورخان یونانی، به علت وصف کفار باستانی در آثارشان، به کلی نادیده گرفته شد. دیوان‌های شعر نیز با بی‌اعتنایی روبه‌رو گردید، چرا که اعراب خود را بی‌نیاز از آن می‌دانستند، هر چند که اشعار یونانی ترجمه‌پذیر نبود. مترجمان و به طریق اولی حامیان درباری آنان و سایر دولتمردان مسلمان بیشتر به ترجمه آثار سودمند علاقه نشان می‌دادند که متون فلسفی از جمله آنان بود. آنان آگاهی از دانش فلسفی را برای روبه‌رو شدن با مسائل دنیوی و آماده ساختن خود برای مورد داوری

قرار گرفتن در جهان اخروی مفید می‌دانستند. بازیابی بسیاری از آثار و تألیفات مهم یونانی که به لاتینی ترجمه شده بود و قسمتی از آن در حملهٔ بربرها به یغما برده شد و به علت بی‌علاقگی غریبان پراکنده گردید و بخشی دیگر که برای همیشه از دست رفت، با ترجمه به اصل متون امکان‌پذیر شد. بیشتر مترجمان غیرمسلمان بودند و در میان آنها شمار زیادی یهودی و مسیحی به چشم می‌خورد. گروهی از مترجمان هم منسوب به فرقهٔ ایتالیایی باطنی مسلک سابین بودند که در زبان و ادبیات سرآمد دیگران محسوب می‌شدند. پاره‌ای از متون مستقیماً از یونانی ترجمه می‌شد و بقیه از ترجمه سریانی نوشته‌های یونانی. در حالی که ترجمه مستقیم یا غیرمستقیم از یونانی رواج داشت، ترجمه یا اقتباس از متون ایرانی پیش از اسلام و حتی آثار هندی زیاد نبود. تا آنجا که می‌دانیم تنها یک اثر لاتینی به عربی ترجمه شد و آن آخرین سالنامه پاولوس اوروسیوس کشیش و مورخ اسپانیایی بود. اوروسیوس در کتاب تاریخ خود همانند آوگوستینوس در مدینه الهی پس از شرح علل گرفتار شدن مسیحیان به دست کافران بربر، شرح جامعی از سوابق مسلمانان در اسپانیا به قلم داده بود.

از این ایام تا صدها سال بعد مسلمانان اعتنایی به آثار غربی نداشتند. توجه مجدد اهل علم و دانش به غرب نیز دلایل قانع‌کننده دیگری داشت. اشاره به دو مورد نشان‌دهنده دیدگاه متفاوت در این بازنگری جدید است. اتفاق نخست ترجمهٔ تاریخ فرانسه به زبان ترکی در سال ۱۵۶۰ بود که به دستور رئیس دیوانخانهٔ وزیر اعظم عثمانی آغاز و در ۱۵۷۰ به پایان رسید. یک نسخه از این ترجمه در دست است. تا چند صد سال بعد هیچ‌گونه کوششی در شناخت تاریخ مغرب زمین صورت نگرفت. مورد دیگر که توجه بیشتری به غرب دارد کتابی است نوشته طیب ایرانی، بهاء‌الدوله متوفی به سال ۱۵۱۰ تحت عنوان خلاصهٔ التجارب. او در این اثر از یک بیماری تازه، یعنی سفلیس یاد می‌کند و آن را «مرض ارمنی» یا «کوفت فرنگی» می‌نامد. بهاء‌الدوله سپس می‌افزاید که این مرض در اصل در اروپا رواج یافت و از آنجا به استانبول و جاهای دیگر سرایت کرد و سپس در سال ۱۴۹۸ سر از عراق و ایران درآورد. بحث دربارهٔ سفلیس که در عثمانی و سایرلسنهٔ اسلامی به آن «فرنگی» می‌گفتند، در واقع در سدهٔ هفدهم با مطلبی دربارهٔ علل ابتلاء به آن در اروپا نشر یافت.

دستاوردهای علوم اسلامی در سده‌های میانین منحصر به حفظ دانش یونانی و یا اقتباس و همفکری با عناصر برگرفته از عهد قدیم شرق دور نبود. میراث کلانی که دانشمندان ایام میانهٔ اسلامی به دست دنیای مدرن سپردند، ماحصل کار و کوشش خود آنان بود. معرفت یونانی بیشتر جنبهٔ نظری داشت، حال آن که علوم دوران وسطی خاورمیانه بیشتر عملی بود. اطلاعات قدیم در رشته‌هایی چون پزشکی، شیمی، نجوم و زراعت به وسیله دانشمندان خاورمیانه‌ای و با بهره‌گیری از روش‌های تجربی اصلاح و تکمیل گردید.

نمونه شایسته بیان در این باب پیشرفت ریاضیات است. هر چند اعداد به اصطلاح عربی با نشانه‌ای برای رقم صفر متعلق به هند بود، اما این خاورمیانه‌ای‌ها بودند که در سده نهم و شاید هم زودتر از آن برای بنیان نهادن حساب جدید استفاده کردند. اساس هندسه اسلامی، یونانی و روش آن هندی بود، ولی پژوهشگران خاورمیانه چه به شکل عملی و چه نظری به حدی آن را غنی ساختند که علم تازه‌ای به نظر می‌رسید. جبر به عنوان یکی از رشته‌های مهم و اساسی دانش ریاضی به طور کلی و بخش اعظم مثلثات از ابداعات خاورمیانه‌ای‌ها بوده است. یکی از مشهورترین نوآوران در رشته جبر، ریاضیدان ایرانی عمر خیام است. نابغه‌ای که در شرق به خاطر آثار ریاضی و در غرب به واسطه رباعیاتش شهرت دارد که سروده‌های ایام فراغتش بود. به رغم آن که شمار زیادی از این دانشمندان، به ویژه اطباء از مسیحیان و یهودیان محلی بودند که در مواردی از جور و آزار حاکم در اروپا به خاورمیانه پناهنده می‌شدند؛ اما همراه با همکاران مسلمان خویش عضو گروه پژوهشی واحدی محسوب می‌شدند و دستاوردهای آنها جزئی از کل فرهنگ اسلامی دوران میانین خاورمیانه محسوب می‌شود. ترجمه بعضی از آثار دانشمندان بزرگ خاورمیانه، به زبان لاتینی نقش بسیار مهمی در توسعه علوم جدید داشت. محمدبن زکریا رازی معروف به جالینوس العرب دانشمند سرشناس ایرانی یکی از بزرگ‌ترین طبیبان عهد میانین بود و صاحب تحقیقات ستایش‌انگیزی درباره بیماری آبله. کتاب قانون ابوعلی سینا، دانشمند دیگر ایرانی، دایرة‌المعارفی است از اطلاعات پزشکی. این اثر که در سده سیزدهم به وسیله گراویر کرمونایی به زبان لاتین ترجمه شد، صدها سال بر تحقیقات اروپاییان در علم پزشکی برتری داشت.

یوحنا بن ماسویه طبیب مسیحی، به علت ممنوعیت تشریح بدن انسان در اسلام، برای پژوهش‌های علمی خود از میمون استفاده می‌کرد.

دانشمندان خاورمیانه علاوه بر خدمات علمی به دانش پزشکی غربیان، به صورت عملی نیز از تشریک مساعی دریغ نمی‌ورزیدند. لیدی مری ورتلی ماتگیو^۱ (۱۶۸۹-۱۷۶۲) شاعر، مقاله‌نویس، فمینیست، سیاح، نامه‌نگار^۲، اهل سفر و دختر لیدی مری فیلدینگ دختر عموی هنری فیلادینگ که پس از فرار از خانه با ادوارد ماتگیو ازدواج کرد در سال ۱۷۱۵ مبتلا به آبله شد. یک سال بعد همراه شوهرش که اینک سفیر کبیر بریتانیا در امپراتوری عثمانی بود، انگستان را ترک گفت و در ماه مه ۱۷۱۷ وارد استانبول شد. لیدی ماتگیو از مشاهده رواج مایه‌کوبی بر ضد آبله دچار حیرت گردید. او در شرح شیوه مایه‌کوبی در میان عثمانیان نوشت:

1. Lady Mary Wortley Montagu

۲. مجموعه نامه‌های بسیار ارزشمند او تحت عنوان «نامه‌های از شرق» در دست است.

در مورد بیماری‌ها می‌خواهم چیزی برایت تعریف کنم که مطمئنم دلت می‌خواهد بودی و می‌دید. بیماری خطرناک آبله که آن همه در میان ما شیوع دارد، در اینجا با روشی که به آن «مایه کوبی» می‌گویند، کاملاً درمان می‌شود. انجام این کار به عهده زنان مسنی است که کار دیگری ندارند. در پاییز هر سال و در آستانه ماه سپتامبر، وقتی که گرما فروکش می‌کند، مردم به دوستان و اقوام خویش اطلاع می‌دهند که آیا مایل به آبله کوبی هستند. آنان برای این کار میهمانی برپا می‌کنند و وقتی همه جمع شدند (حدود پانزده شانزده نفر)، پیرزن مربوطه با مقداری مایه آبله، به اندازه یک پوست گردو، وارد می‌شود و از هر کس می‌پرسد که می‌خواهی به کدام رگ بدنت بزنی. پیرزن سپس در یک چشم به هم زدن با سوزن بلندی رگ پیشنهادی را سوراخ نموده (کمی بیشتر از خراش معمولی درد می‌گیرد) و مقداری مایع، به اندازه‌ای که سر همان سوزن جا می‌گیرد، وارد رگ می‌کند. بعد روی زخم را با تکه‌ای پوسته خالی می‌پوشاند و همین کار را با چهار یا پنج رگ دیگر انجام می‌دهد... بعد تب به سراغ آنها می‌آید و به ناچار دو و به ندرت سه روز بستری می‌شوند... و پس از هشت روز سلامت خود را، مثل قبل از بیمار شدن، به دست می‌آورند... هر ساله هزاران نفر تن به این کار می‌دهند. سفیر کبیر فرانسه به شوخی می‌گوید مردم اینجا به همان راحتی رفتن به آب گرم در کشورهای دیگر، آبله کوبی می‌کنند.

لیدی ماتنگیو به حدی تحت تأثیر شیوه مایه کوبی ترکان قرار گرفت که سال بعد پسرش ادوارد (۷۶-۱۷۱۳) را واکسینه کرد. این روش تلقیح بعدها در انگلستان و سپس در سرزمین‌های دیگر جهان غرب متداول گردید.

ترویج ادبیات و دانش و گسترش آموزش مدیون دو ابتکاری بود که ریشه در شرق دور داشت. تاریخ استفاده از کاغذ که یک اختراع چینی بود، به سال ۷۵۱ میلادی باز می‌گشت، یعنی زمانی که اعراب به هنگام درگیری با نیروهای چینی در آسیای مرکزی شماری از کاغذسازان چینی را به اسارت گرفتند. آنان نیز حرفه و تخصص خویش را در اختیار جهان اسلام قرار دادند و به زودی تولید کاغذ در راستای غرب از خاورمیانه به شمال آفریقا گسترش یافت و در سده دهم کارخانجات کاغذسازی در اسپانیا شروع به کار کرد. استفاده از کاغذ بجای پاپروس و ورقه‌های پوستی سبب ساز شماری تغییرات اجتماعی در خاورمیانه گردید که از جمله می‌توان به تولید سریع و ارزان کتاب اشاره کرد که باعث رونق پژوهش و آموزش می‌شد و همچنین موجب تشویق و تسهیل استفاده از کاغذ در امور دیوانی و بازرگانی می‌گردید. به روایت سالنامه عربی، خلیفه هارون الرشید دستور داده بود که در ادارات دولتی از کاغذ استفاده شود، چون که مطالب نوشته شده در آن نه پاک می‌شد و نه قابل تغییر بود.

جامعه اسلامی خاورمیانه در برابر اختراع دیگر شرق دور، یعنی چاپ، مقاومت

زیادی از خود نشان داد. اختراع چاپ، یا در واقع اختراع دوباره چاپخانه سیار در سده پانزدهم با بی‌اعتنایی دولتمردان عثمانی روبه‌رو گردید و به فرمان بایزید دوم که در سال ۱۴۸۵ صادر شد، پرداختن به کار چاپ و چاپخانه قدغن بود. چند سال بعد، این وسیله جدید تولید کتاب، توسط یک یهودی که از اسپانیا به قلمرو عثمانی پناهنده شده بود در اختیار ترکان قرار گرفت. آنها در اوایل سده شانزدهم اقدام به تأسیس چاپخانه در استانبول و سالونیکا کردند و ظرف چند سال بعد تعدادی دیگر از شهرهای عثمانی صاحب چاپخانه شدند. صاحبان چاپخانه‌ها به شرطی مجاز به فعالیت بودند که از حروف ترکی و عربی استفاده نکنند، چون مقامات عثمانی این عمل را توهین به متون و آثار اسلامی و حتی زبان‌های گوناگون مسلمانان تلقی می‌کردند. البته به خطر افتادن منافع سرشار کاتبان و خطاطان در برقراری این ممنوعیت بی‌تأثیر نبود. ناشران یهودی به ناگزیر فعالیت خود را محدود به چاپ کتب عبری و آثاری به زبان‌های اروپایی کردند. در سال ۱۵۶۷ یک ارمنی اهل توکات به نام ابقرتیر که در ونیز با صنعت چاپ آشنا شده بود، اقدام به تأسیس چاپخانه‌ای در استانبول کرد. در ۱۶۲۷ نیز یک چاپخانه یونانی به وسیله نیکودموس متازاس تأسیس گردید. وی اهل سفالونیا بود و فارغ‌التحصیل کالج بیلبول دانشگاه آکسفورد. او وسایل و ماشین‌آلات این چاپخانه را از انگلستان وارد کرده بود. چاپچیان ارمنی و یونانی مانند همکاران یهودی خود تابع فرمان صادره از سوی سلطان و دستورات حکومت عثمانی بودند.

طرح حروف عربی و دستگاه‌های چاپ در اوایل سده شانزدهم در ایتالیا تهیه و آماده بهره‌برداری شد. این قبیل چاپخانه‌ها بیشتر به چاپ تورات، کتب مناجات و سایر متون مذهبی به زبان عربی و برای مسیحیان عربی زبان مقیم شرق می‌پرداختند. قدیمی‌ترین کتاب عربی موجود کتاب مؤمنان مسیحی است که به سال ۱۵۱۴ در فانو در دولت‌های کلیسایی ایتالیا^۱ به چاپ رسیده بود. بعضی آثار غیردینی مانند قانون ابوعلی سینا نیز به چاپ رسید. در سال ۱۵۳۸ درباره دستور زبان عربی کتاب در پاریس چاپ و منتشر گردید. چاپ کتاب به زبان عربی در خاورمیانه در اوایل سده هیجدهم رسماً مجاز شناخته شد. گام نخست به وسیله سعید افندی پسر چلبی محمد سفیر ویژه عثمانی در دربار لویی پانزدهم، که در فرانسه با هنر چاپ آشنا شده بود برداشته شد. او در این کار از کمک ابراهیم متفرقه که جدیدالاسلامی مجارستانی بود و صاحب و مدیر اولین چاپخانه در یک کشور اسلامی، برخوردار گردید. متفرقه برای کسب مجوز چاپ کتاب دست کمک به سوی شیخ‌الاسلام دراز کرد. شیخ با صدور فتوایی چاپ کتاب به زبان‌های ترکی و عربی، به استثنای قرآن و متون مذهبی را مجاز دانست. بالاخره در پنجم ژوئیه ۱۷۲۷ بنا به فرمان

1. Lo Stato della Chiesa

سلطان احمد سوم شاعر زیباروی شیفته لاله‌کاری، چاپخانه‌ای برای چاپ کتاب‌های ترکی در استانبول تأسیس شد. دستگاه چاپ و حروف سربی آن نخست از چاپگران یهودی و مسیحی محلی که پیشاپیش به کار چاپ و نشر سرگرم بودند خریداری گردید. اما مدتی بعد ماشین آلات و لوازم موردنیاز از اروپا و به خصوص از لیدن در هلند و پاریس که دارای چاپخانه برای متون عربی بودند، وارد شد.

اولین کتابی که در عثمانی به چاپ رسید فرهنگی دوجلدی بود که در سال ۱۷۲۹ نشر یافت. در نخستین صفحات جلد اول فرهنگ، پس از مقدمه ویراستار، متن کامل فرمان سلطان در مورد تأسیس چاپخانه و فتوای مفتی اعظم در باب شرعی بودن کار چاپ و گواهی تأیید دو قاضی القضاات امپراتوری و مقامات دیگر به چشم می‌خورد.

به هنگام مرگ ابراهیم در سال ۱۷۴۵ مجموعاً هفده کتاب چاپ و نشر یافته بود که در میان آنها کتاب‌هایی دربارهٔ دستورزبان، امور نظامی، جغرافی، ریاضیات و بیشتر از همه تاریخ دیده می‌شد. شمار آنها ناچیز بود، همین‌طور شمارگان هر یک از کتاب‌ها: دستورزبان و امور نظامی هر یک در هزار نسخه، جغرافیا هزار و دوست نسخه و پانصد نسخه برای ریاضیات و تاریخ. با این وصف چاپ و انتشار چنین آثاری سرآغاز عصری جدید در زندگی معنوی مردمان خاورمیانه بود.

تمدن اسلامی خاورمیانه در اوج شکوفایی، منظری غرورآمیز آفرید و در بسیاری از زمینه‌های دستیافت انسانی بدیلی برای خود نمی‌شناخت. در همان ایام تمدن‌های دیگری هم در چین و هند و در مراحل نازل‌تر در اروپا وجود داشت که از رشد و پیچیدگی و ظرافتی برخوردار بود. هر چند این تمدن‌ها از پاره‌ای جهات فردی یا منطقه‌ای بر تمدن اسلام ارجحیت داشتند، اما همگی محدود بودند و تمدن‌های ناحیه‌ای محسوب می‌شدند. اسلام نخستین آیینی نبود که راویانش نه تنها ادعا می‌کردند حقیقت مکشوف بر آنها جهانی و انحصاری است، بلکه خود را متولیان واپسین دین خدا می‌پنداشتند. کسانی که وظیفه داشتند همهٔ انسان‌ها را در سرتاسر گیتی ناگزیر به پیروی از دین خود نمایند. با این وصف مسلمانان نخستین مؤمنانی بودند که با خلق یک تمدن آیینی فارغ از نژاد و فرهنگ خاص در دستیابی به چنین اهدافی گوی سبقت از رهروان سایر ادیان ربودند. جهان اسلام در وسطی عصر میانین خود یک تمدن بین‌المللی، چند نژادی، چند قومی و حتی چند قاره‌ای بود. شلوموداو گورتین^۱ (۸۵-۱۹۰۰) به درستی اعتقاد داشت که جهان اسلام چه از نظر مکان و چه به لحاظ زمان یک «تمدن میانین» بود. امپراتوری اسلامی که مرزهایش تا جنوب اروپا، آفریقای میانه، جنوب و جنوب غربی آسیا گسترده بود، عناصری از آن سرزمین‌ها را در دامان خویش پرورش داد. به لحاظ زمانی نیز بینابین عهد باستان و عهد جدید بود و میراث‌خوار توأمان

جهان یونانی و یهودی - مسیحی با اروپا و بارورکننده آن با فرهنگ سرزمین‌های دوردست. در واقع باید گفت تمدن اسلامی اعراب، در مقام مسیری دگرواره میان جهان عهد عتیق یونانی و جهان مدرن امروزی، بیشتر از تمدن یونانی یا مسیحیت لاتینی معتقد به دستیابی به تمدن جدید و جهانی بود. اما تمدن نحیف، کوتاه‌اندیش و بی‌رنگ اروپای مسیحی مراحل قدرت را پیمود و بر مسند آن نشست، حال آن‌که تمدن اسلامی خاورمیانه خلاقیت و توان و قدرت خویش را از کف داد.

اینک خاورمیانه با آگاهی روزافزون از میراث بر باد رفته در اقدامی دیگر در جستجوی علل فروپاشی خویش است و مشتاق بازگرداندن افتخارات و شکوه از دست رفته.

فصل چهاردهم

چالش مدرنیته

در سال ۱۴۹۲ سه حادثه بسیار مهم در اسپانیا رخ داد. هر چند این وقایع در آن زمان شگفت‌انگیز می‌نمود، اما در یک واپس‌نگری درمی‌یابیم که این حوادث را می‌بایست از جمله ویژگی‌های جامعه جدیدی دانست که در اواخر سده پانزدهم و سده‌های شانزدهم و هفدهم در حال زایش در اروپا بود. تمدن مدرن اروپا در همین ایام سربرآورد. سال ۱۴۹۲ از سوی دیگر روشنگر پاره‌ای از معضلات و دلمشغولی‌های غربیان بود. نخستین این وقایع در دوم ژانویه رخ داد، زمانی که لشکریان فردیناند و ایزابل کاتولیک مذهب، دولت شهر گرانادا، واپسین پایگاه مستحکم مسلمانان در جهان مسیحی را فتح کردند. شادی مردم گرانادا وصف‌ناپذیر بود. پرچم‌ها با علائم مسیحی بر سر حصار شهر به اهتزاز درآمد و ناقوس پیروزی در سرتاسر اروپا به صدا. اینک با بیرون راندن مسلمانان از اروپا خفت صلیبیان و شکست آنان در جنگ با اسلامیان در خاورمیانه جبران شده بود. در سال ۱۴۹۹ مسلمانان مقیم اسپانیا مخیر گردیدند که یا مسیحی شوند و یا آنجا را ترک گویند.

واقعه دوم در این سال سرنوشت‌ساز در سی‌ویکم مارس اتفاق افتاد و آن زمانی بود که فردیناند و ایزابل فرمان اخراج یهودیان از اسپانیا را امضا کردند. به آنان نیز گفته شد که برای اقامت در اسپانیا می‌بایست به آیین مسیح بپیوندند. بسیاری از یهودیان از فرط وابستگی به شهری که در امپراتوری اسلامی «جزیره‌الاندلس» شهرت داشت، ناگزیر به پذیرش آیین مسیحی شدند، اما حدود هشتاد هزار نفر از آنان پس از عبور از مرز به پرتغال رفتند و پنجاه هزار نفر هم به قلمرو امپراتوری عثمانی گریختند، جایی که به گرمی مورد استقبال قرار گرفتند.

واقعه سوم در ربط با مردی بود که به هنگام تصرف گرانادا در آن شهر بسر می‌برد. در ماه اوت کریستف کلمب که مورد حمایت فردیناند و ایزابل بود به عوض یافتن راه بازرگانی جدیدی به سوی هند، آمریکا را کشف کرد.

این سه حادثه سرآغاز عصر مدرن بود. همان‌گونه که کلمب با اقتدار تمام نشان داد، مردم در اروپا در آستانه ورود به دوران جدید بودند. چشم‌اندازی بس گسترده و در زمینه مقولات جغرافیایی، فکری، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بکر و دست‌نخورده در پیش روی آنها بود. عناصری که سبب‌ساز سروری آنان در جهان گردید.

اما سکهٔ مدرنیته روی دیگر نیز داشت. اسپانیای مسیحی یکی از قدرتمندترین و پیشرفته‌ترین نظام‌های پادشاهی اروپا بود. فردیناند و ایزابل در حال تأسیس یک دولت مدرن متمرکز بودند که در سایر سرزمین‌های مسیحی نیز در حال ظهور بود. یک چنین پادشاهی حاضر به تحمل خودمختاری‌ها و نهادهای خودگردان مانند اتحادیه، تعاونی و یا جوامع یهودی نبود که از خصلت‌های عصر میانه برخوردار بودند. به دنبال وحدت اسپانیا که با تصرف گرانادا تکمیل شد، پاکسازی مسلمانان و یهودیان از قلمرو آن کشور آغاز گردید که ماحصل آن بی‌خانمان شدن دو قوم یاد شده بود. بنابراین مدرنیته برای گروهی جنبهٔ آزادسازی و توانمندی محسورکننده داشت و برای دسته‌های دیگر حاصلی جز سرکوبی، تجاوز و ویرانگری به همراه نداشت. نمایش این دوروی سکهٔ مدرنیته همراه با گسترش آن به سایر نقاط جهان، همچنان ادامه دارد. برنامهٔ نوسازی روشنگرانه بود و باعث بالیدن ارزش‌های انسانی می‌شد، هر چند که در عین حال بی‌پروا و ستیزه‌جو بود. در جریان سدهٔ بیستم بعضی از افراد که مدرنیته را از اصل متجاوز می‌شناختند و از آن وحشت داشتند، بنیادگرا شدند. البته هیچ اروپایی در اواخر سدهٔ پانزدهم، قادر به پیش‌بینی عواقب مدرنیته نبود.

اروپا در گذار از سیصد سال بعدی، نه تنها جامعهٔ خود را از نظر سیاسی و اقتصادی دگرگون ساخت، بلکه به یک انقلاب فکری دست یافت. عقل‌گرایی علمی رسم زمانه شد و عادات ذهنی و روحی قدیم را گام به گام به عقب راند.

دانشجویان و استادان در دانشگاه‌های اسپانیا با هیجان زیاد از آراء جدید رنسانس ایتالیایی بحث می‌کردند. سفر کریستف کلمب بدون اختراعات و کشفیاتی چون قطب‌نمای مغناطیسی یا آخرین نظریات در باب علم نجوم امکان‌پذیر نبود و این اثبات عقل‌گرایی علمی غربی بود. اینک اروپاییان بیش از هر زمان دیگری به مفهوم چیزی پی برده بودند که یونانیان لوگوس می‌خواندند. آنها به لطف علوم جدید جهان جدید را کشف کردند و بر آن چیره شدند. اما به رغم همهٔ اینها دست از «میتوس» نشستند. کلمب با علم آشنایی داشت، هر چند همچنان در عالم پندار و اسطورهٔ قدیم زندگی می‌کرد. او در یک خانوادهٔ یهودی از دین برگشته بالیده بود که به «قباله» شامل تفسیر سری کتاب مقدس اعتقاد داشت که می‌گفتند منسوب به حضرت ابراهیم است. کلمب در اندیشهٔ آن بود که جهان را برای عیسی مسیح فتح کند. او در نظر داشت تا پس از ورود به «هند» و تأسیس یک مرکز نظامی مسیحی

مقدمات تصرف اورشلیم را فراهم سازد. مردمان اروپا سفر به دیار مدرنیته را آغاز کرده بودند، اما از نظر ذهنی هنوز به طور کامل متجدد نبودند. اسطوره و پندار آیین مسیحی، همچنان اکتشافات علمی و عقلی اروپاییان را در چنگ خویش می‌فشرد و به آن مفهوم می‌بخشید.

اما مسیحیت نیز در حال تحول بود. اسپانیایی‌ها رهبری ضدیت با اصلاحات را به دست گرفتند که از شورای ترانت (۶۳-۱۵۴۵) و اصلاحات کاتولیکی آغاز گردید و کلیسا نیز مانند دولت مدرن به یک ارگان متمرکز مبدل شد. شورا بر قدرت پاپ و اسقفان افزود و برای نخستین بار یک کاتشیسم به صورت مکتوب صادر گردید تا انگارهٔ تعبد مؤمنان باشد. روحانیان تا سطوح عالی آموزش یافتند و در نتیجه موعظه‌هایشان پُربارتر گردید. انجام مراسم عبادی عقلایی‌تر شد. شعائر و مناسکی که یک سده پیش معنی و مقصودی داشت، و اینک دیگر کارساز نبود از یادها زدوده شد. بسیاری از کاتولیک‌های اسپانیایی تحت تأثیر آموزه‌های دسیدریوس اراسموس^۱ اومانیست هلندی قرار گرفتند که می‌خواست با بازگشت به «بنیادها» روح تازه‌ای به کالبد مسیحیت بدمد. شعار او «بازگشت به سرچشمه‌ها»^۲ بود. اراسموس باور داشت که مسیحیتِ نابِ رایج در کلیسای اولیه زیر کپه‌ای از الهیات بی‌روح قرون وسطی مدفون شده است. او می‌گفت زدودن مقولات اخیر از پیکرهٔ مسیحیت و مراجعه به سرچشمه‌ها - تورات و آباء کلیسا - موجب می‌شود تا هستهٔ جاندار اناجیل دوباره بارور شود.

مهم‌ترین عامل در ضدیت اسپانیا با رفورماسیون جنبهٔ شهودی داشت. عرفانیات شبه جزیرهٔ ایبری، همانند دریانوردان بزرگ که به کشف سرزمین‌های جدید در جهان مادی نایل آمدند، به جستجو در روحيات عالم معنوی پرداختند. راز ورزی و عرفان‌گرایی که به حوزه میتوس و پندار تعلق داشت، در قلمرو ناخودآگاه پرسه می‌زد و عقل و تجربه به آستانهٔ آن راهی نداشت. بدون شک مصلحان عرفان پیشهٔ اسپانیایی می‌خواستند نظم و نسقی به این قبیل الهیات ببخشند و دست مشاوران ناآگاه را از قلمرو آن کوتاه سازند. تأسیس انجمن یسوعی به وسیلهٔ قدیس ایگناتیوس لوبولایی صوفی مسلک (۱۵۵۵-۱۴۹۱) نشانهٔ ظهور پدیده‌ای مدرن در غرب بود.

مدت‌ها چنین تصور می‌شد که شروع عصر مدرن در خاورمیانه، همانند سایر نقاط جهان، مصادف با آشنایی و رویارویی این سرزمین با جهان غرب و به بیان روشن‌تر، از هنگام ورود و گسترش امپریالیسم اروپا و یا فراگرد متعاقب آن در منطقه بوده است. در مورد زمان این رویارویی نیز عقاید گوناگونی وجود داشت. کسانی آن را مصادف با ورود نیروهای فرانسوی به فرماندهی ناپلئون اول به مصر در سال ۱۷۹۸ می‌دانند که به سفارش تالیران

انجام گرفت. اینان معتقدند که پیروزی ناپلئون در جنگ اهرام و ورود نخستین سربازان مسیحی پس از جنگ‌های صلیبی سبب شد تا مصر و خاورمیانه از خواب‌گران سر برآورد. دیگران بر این اعتقادند که تحمیل پیمان صلح کوچک قینارجه (۱۷۷۴) که یکی از عواقب شکست نهایی عثمانیان در سال ۱۶۸۳ در پای دروازه وین بود و مقدمه الحاق کریمه به روسیه در ۱۷۸۳، طلیعه آن بود.

اساس و بنیان تمدن اسلامی مفهومی آیینی و دینی داشت. مسلمانان جهان متمدن را دارالاسلام می‌خواندند و مقصودشان از این خطاب سرزمین‌هایی بود که بر اساس قوانین شرع اداره می‌شد و فرمانروایی مسلمان در رأس آن قرار داشت. به باور مسلمانان در آن سوی مرزهای دارالاسلام، مردمانی می‌زیستند کافرکیش که هنوز مسلمان نشده و یا تن به حاکمیت حاکم مسلمان نداده بودند. آنها این جهان را دارالکفر می‌نامیدند. سخن سرپال رایکات در وصف ترکان، درباره همه مسلمانانی که در دارالاسلام بسر می‌بردند مصداق داشت. این که هیچ مسلمانی قادر به برقراری مناسبات دوستانه با یک مسیحی نیست و یا گفته عاصم افندی در یکصد و پنجاه سال بعد: «معاشرت با کافرکیشان و بی‌دینان برای اهل اسلام قدغن است... حشر و نشر آنها با یکدیگر مثل رابطه نور و تاریکی است». اما به رغم همه اینها، مسلمانان، به گونه‌ای که در آثار تاریخی و جغرافیایی آنها مکتوب است، میان سرزمین‌های ماورای مرزهای امپراتوری اسلامی قایل به تفاوت بودند. در شرق و جنوب جهان اسلام مردمانی زندگی می‌کردند که شماری از آنان متمدن بودند و می‌شد از آنها چیزهای مفیدی آموخت و بقیه بربرانی وحشی. آنان با اسلام تعارضی نداشتند و رقیب قدرت جهانی خلیفه هم محسوب نمی‌شدند. از نظر مسلمانان این قبیل کافران، چه متمدن و چه بربر، آموزش‌پذیر بودند و سربازان بالقوه جهان اسلام. سرنوشتی که برای انبوهی از آنان گریزناپذیر بود.

از سوی شرق تهدیدی متوجه اسلامیان نبود. تمدن‌های عظیم چین و هند دشمنان قابل‌اعتنایی شمرده نمی‌شدند و خطر آنها برای جهان اسلام از این هم کمتر بود. مهاجم کافرکیش و رعب‌آور در شرق، مغولان بودند که به رغم درگیری‌های عظیم، در نهایت به اسلام گرویدند و غالب و مغلوب در هم آمیختند و خود به بخش مهمی از امپراتوری اسلامی مبدل شدند.

اوضاع حاکم در غرب و به ویژه مرزهای شمال غربی سرزمین‌های اسلامی، یعنی در سرزمین اروپایان مسیحی یونانی و لاتینی به کلی متفاوت بود. مسلمانان در این جبهه با یک رقیب آیینی روبه‌رو بودند. آیینی جهانی با رسالتی تقریباً مشابه مسلمانان که پیروانش اعتقاد داشتند وارثان واپسین مکاشفه پروردگارانند و ملزم به اشاعه آن در میان بندگانش. این باور در جهان مسیحیت و جهان اسلام به خلق پادشاهی‌های مقتدر و امپراتوری‌های عظیم انجامید و

از پشتیبانی سیاسی و نظامی برخوردار شد و هر یک برای پیشبرد انگاره ذهنی خویش از ابزار جنگی و روش‌های دیگر استفاده کردند. در همین ایام، مسیحی به هیئت یک کافر حربی درآمد و اروپا مبدل به سرزمین دارالحرب شد. مسلمانان تا اندازه‌ای برای ییزانسی‌ها احترام قایل بودند و به آنان به چشم وارثان یونان قدیم و روم مسیحی می‌نگریستند و تا حد امکان مراعات آنها را می‌کردند و باعث ترسشان نمی‌شدند. در واقع عقب‌نشینی ییزانس که به واسطه روابط متقابل درازمدت با مسلمانان بود، با تسخیر قسطنطنیه به دست عثمانیان تکمیل شد. ترکان در سده‌های اولیه اقتدار خویش نه برای کافرکیشان بربر صفت شمال و شرق اروپا احترامی قایل بودند و نه از آنها می‌ترسیدند. مردمان بدوی بی‌فرهنگی که از نگاه ترکان نه خطری داشتند و نه خاصیتی و تنها به درد برده شدن می‌خوردند. این طرز فکر با ضدحمله مسیحیان غربی و تصرف مجدد جنوب ایتالیا و شبه جزیره ایبری و بازگشت لشکریان کشورهای مسیحی و جنگجویان صلیبی به لوانت و کوشش ناموفق آنها در یازپس‌گیری اماکن مقدس مسیحی دگرگون شد.

می‌توان گفت مسلمانان در طول حدود یک‌هزار سال جنگ و درگیری میان دو نظام جهانی دست بالا را داشتند. هر چند که مسلمانان به هنگام تهاجم صلیبیون به لوانت موقتاً واپس نشستند و یا اسپانیا و پرتغال و سیسیل را برای همیشه از دست دادند، اما با پیشروی عثمانیان در جنوب شرقی اروپا و تأسیس یک قدرت نوینید مسلمان در قلمرو مسیحیان که مرکز اروپا را به لرزه انداخت، آن ناکامی‌ها ناچیز به نظر می‌رسید.

روابط اجتماعی و فرهنگی جهان اسلام و مسیحی که به پیش از جنگ‌های صلیبی بازمی‌گردد، پس از جنگ‌های یاد شده بیشتر و گسترده‌تر شد. داده‌های اسلام به اروپا بسیار عظیم بود و طیف گسترده‌ای از دستاوردهای خود مسلمانان و عناصر برگرفته از تمدن‌های باستانی شرق مدیترانه و فرهنگ‌های دوردست آسیا را دربر می‌گرفت. مسلمانان علم و فلسفه یونانی را که در اروپا به دست فراموشی سپرده شده بود حفظ کردند و آن را پرورش دادند. شمارگان هندی، کاغذ چینی، پرتغال، لیمو، پنبه، شکر و جز آن و همچنین شیوه تولید آنها هم جزئی از عناصر و فرآورده‌هایی است که اروپا از تمدن پیچیده و گسترده‌تر جهان اسلامی مدیترانه آموخت که پیشاپیش به آن اشاره کردیم. اروپاییان نیز در چند مورد نشانه‌هایی از خود در جهان اسلام به ثبت رسانیدند که تا مدت‌های مدید جنبه مادی و فنی داشت. اروپای سده‌های میانین از نظر هنر و ادبیات، دانش و فلسفه متاع جالبی برای عرضه به جهان اسلام نداشت و مسلمانان نیز حاضر به پذیرش عقاید برخاسته از مذهب طرد شده و جامعه‌ای بدوی نبودند. اما اروپاییان با دستان هنرمند خود چیزهایی ساختند که توجه مسلمانان را جلب کرد. می‌دانیم که از انواع ساعت برای اندازه‌گیری وقت، عینک و تلسکوپ برای تقویت دید در سده پانزدهم و حتی زودتر در خاورمیانه استفاده می‌شده

است. شماری درخت و گیاه که ارزش غذایی داشتند نیز از اروپا به خاورمیانه منتقل گردید. به عنوان مثال نخود فرنگی هنوز در میان اعراب و ترکان نام ایتالیایی^۱ خود را حفظ کرده است. مهم‌ترین مصنوع جهان غرب که با مرگ و زندگی مسلمانان سروکار داشت، تسلیحات جنگی بود. مسلمانان از مدت‌ها قبل به هنگام اسارت فرانکی‌ها که در جنگ‌های صلیبی اسیر شده بودند، از تخصص زندانیان خود بهره گرفتند و موفق به ساختن استحکامات جدید و نوعی سلاح آتشین شدند. صلاح‌الدین ایوبی خود در نامه‌ای خطاب به مستضی خلیفه عباسی در دفاع از حضور تجار اروپایی در لنگرگاه‌هایی که از صلیبیان بازپس گرفته بود و شرح منافع ادامه کار آنها نوشت: «حتی یکی از آنها نیست که به ضرر خودشان و به نفع ما سلاح جنگی نیاورد و به ما نفروشد.» حقیقتی که یادآور حرف لنین در بیان خصلت امپریالیست‌ها با تمثیل و استعاره طناب‌دار در ربع اول سده بیستم است. منوال فروش اسلحه به مسلمانان بدون وقفه در دوران جنگ‌های صلیبی ادامه داشت. این چنین بود که ترکان عثمانی با پیشروی و عقب‌نشینی وارد عصر مدرن شدند.

هر از چندی افرادی در دولت و کلیسا ضمن محکوم کردن کار قاچاقچیان اسلحه کوشش می‌کردند از ادامه آن جلوگیری کنند. حکومت‌ها به خاطر چشم‌پوشی و حتی تشویق حکومت‌های دیگر آنها را مورد انتقاد قرار می‌دادند. کلیسا بی‌پرده حرف‌های خود را می‌زد. فتاوی پاپ‌ها در سده‌های شانزدهم و هفدهم به عنوان مثال، همه کسانی را که اسب، اسلحه، آهن، مفتول، سرب، قلع، مس، برنج، سولفور، شوره و سایر چیزهایی که در ساختن توپ و توپخانه و سلاح‌های دیگر کاربرد داشت و همچنین ماشین‌آلات تهاجمی، طناب، الوار و هر نوع ابزار دریایی و هر نوع جنگ‌افزار ممنوع دیگر را در اختیار ساراسن‌ها، ترک‌ها و دشمنان حربی مسیحیان می‌گذارند، لعن و تکفیر کرده بودند. با این وصف چنین دادوستدهایی همراه با کوشش در جهت تحریم آن همچنان ادامه یافت.

در حقیقت بخش اعظم واردات از غرب انواع سلاح‌های آتشین بود: توپ‌های قلعه‌کوب و صحرائی و انواع تفنگ. تعیین نقطه عطف و اوج هم‌اورد طلبی میان اسلام و مسیحیت، مانند موارد مشابه در تاریخ ناممکن است. در این مورد نیز همانند وقایع پیشین، طلوع نظام جدید در حوادث هیجان‌انگیز گذشته نهفته بود. بیشتر نظام‌های قدیم، مدت‌ها بعد از ظهور نشانه‌های فروپاشی، به حیات خود ادامه می‌دادند. بسیاری از این قبیل به اصطلاح «نقاط عطف» تاریخی متغیر و ساختگی هستند و ابزار دست اهل تاریخ. بنابراین نباید آن را با رخداد تاریخی یکی دانست. با این وصف استفاده از آنها مفید است و تکمله بحث‌های تاریخی. در میان وقایع مهمی که تعیین‌کننده آغاز دگرگونی روابط میان اروپا با جهان اسلام تلقی می‌شود، احتمالاً حوادث سال‌های پایانی سده هفدهم بهترین راهنما برای یک بحث

1. Pisello = Bezelya = بزیلا

تحلیلی است.

در روز دوازدهم سپتامبر ۱۶۸۳، لشکریان عثمانی که در مجاورت شهر وین چادر زده بودند، پس از شصت روز محاصره آن شهر، شروع به عقب‌نشینی کردند. این دومین کوشش و شکست آنها برای تسخیر وین بود، هر چند میان هر دو حمله و واپس‌نشینی تفاوت زیادی وجود داشت. در ۱۵۲۹، زمانی که سپاهیان سلیمان خان اول مشهور به سلیمان قانونی به پای دیوارهای وین رسیدند و قصد تصرف کانون اصلی مسیحیت را داشتند، امپراتوری عثمانی در اوج فتوحات خویش بود که در سده‌های بعد سرتاسر جنوب شرقی اروپا را در بر می‌گرفت. به رغم آن که سلیمان توانست شهر امپراتوری را به زیر نگین خویش درآورد، اما ناکامی و شکست او همیشگی و نهایی نبود. عثمانیان بدون تحمل شکست قطعی با نظم و ترتیب عقب‌نشینی کردند. شهربندان وین آغاز یکصد و پنجاه سال چالش دو امپراتوری هابسبورگ و عثمانی بود برای سلطه بر مجارستان و آجلاً اروپای مرکزی. اما دومین محاصره و عقب‌نشینی عواقب متفاوتی به همراه داشت. شکست ترکان در مرحله دوم آشکار و قطعی بود. واپس‌نشینی آنها که پس از تحمل شکستی خردکننده در میدان جنگ شروع شد، باعث از دست رفتن شهرها و ایالات متعدد گردید و بالاخره به اضمحلال ارتش عثمانی انجامید.

پیمان صلح کارلوویتس (فارلوویچ) که در بیست و ششم ژانویه ۱۶۹۹ در دهکده‌ای به همین نام در شمال صربستان به امضا رسید، نه تنها سرآغاز عصر تازه‌ای در مناسبات امپراتوری‌های هابسبورگ و عثمانی شد، بلکه مهم‌تر از آن تعیین‌کننده روابط اسلام با مسیحیت محسوب می‌شد. محتوای این پیمان‌نامه و شکل مراسم به امضا رسانیدن آن گویای وقوع یک دگرگونی اساسی بود. از نگاه عثمانیان این شیوه دیپلماسی کاملاً تازگی داشت. به هنگام پیشروی‌های اولیه عثمانیان به سوی اروپا، پیمان و عهدنامه‌ای منعقد نمی‌شد و مذاکرات دیپلماتیک هم در کار نبود. در حقیقت متن قرارداد جدید از سوی فاتح به مفتوح دیکته می‌شد. عثمانیان در سال ۱۶۰۶ و برای نخستین بار در سیتواتروک در شرایط برابر با دشمن خود اتریش به گفتگو نشستند. در این نشست متن قرارداد آتش‌بس از سوی استانبول به «شاه وین» تحمیل نشد، بلکه دو طرف در مقام «قیصر روم» و «شاه هابسبورگ‌ها» شناخته شدند. ترک‌ها در کارلوویتس حاضر به پذیرش تحقیر بیشتری گردیدند و سند شکستی را امضا کردند که متن آن از سوی دشمنان فاتح تهیه شده بود. بر اساس این معاهده، امپراتور عثمانی قسمتی از قلمرو به اصطلاح «دارالسلام» را به کافرکیشان حاکم در «دارالکفر» واگذار کرد. مصیبت‌بارتر از آن درخواست عثمانیان از انگلستان و هلند بود برای میانجیگری در حفظ قدرت آنها در سرزمین‌های مجاور. این دیپلماسی جدید، بر اساس روابط نظامی تازه، انگاره امپراتوری عثمانی در سده‌های بعدی

محسوب می‌شد. تحمل شکست در پای دیوارهای وین که سند آن در کارلوویتس به امضا رسید، سرآغاز دوران طولانی و مستمر واپس نشینی مسلمانان در برابر قدرت‌های مسیحی بود.

عثمانیان از آنچه که اتفاق افتاده بود کاملاً آگاهی داشتند. در یکی از سالنامه‌های معاصر ترکی می‌خوانیم: «شکستی مصیبت بار و چنان عظیم که از تاریخ تأسیس دولت عثمانی سابقه نداشت.» گفتنی است که بحث درباره علل این شکست بلافاصله بعد از آن شروع شد. این که بر سر دولت و میراث سیاسی آن چه آمده است و چرا دیگر برخلاف ایام پر شکوه اولیه، جهان به کام اسلامیان نیست. آنها اینک از ضماری چون «ما» و «آنها» استفاده میکردند: چرا کافرکیشان سیه‌روز که پیش از این به دست لشکریان ظفرنمون اسلام نابود می‌شدند، امروز دم از پیروزی می‌زنند و چرا سپاهیان مسلمان به دست آنها از پای در می‌آیند. بحث و گفتگو در این باب که در اوایل سده هیجدهم علناً شروع شد تا مدتها محدود به محافل خصوصی و رسمی و ارتشیان عالیرتبه و روشنفکران بود و ولایات امپراتوری سرخوش خیالات خود بودند و از تحولات جهانی بی‌خبر. اما تردیدها و مباحثات آرام آرام از طبقات بالا به میان مردم کوچه و بازار کشیده شد و از میان ترک‌ها، به عنوان سپر و شمشیر اسلام در مقابله با مسیحیت، به سرتاسر جهان اسلام سرایت کرد. آگاهی از تغییرات حاصل در یک زمینه بسیار پر شتاب و انکارناپذیر به نظر می‌رسید و آن پیشروی دایم ارتشهای اروپایی - نخست روسیان و سپس اروپای غربی - و تأسیس فرمانروایی‌های گوناگون اروپایی در سرزمین‌های اسلامی بود و همچنین برقراری مناسبات تازه و کاملاً زینبار در زمینه بازرگانی در قلمرو مسلمانان. اینک صنایع کارآمد غربی با استفاده از هزینه پایین تولید کالا در مستعمرات، بازارهای خاورمیانه را با منسوجات و سایر کالاهای خود انباشته بودند. در این ایام حتی محصولات چوب، قهوه، شکر و پنبه که زمانی از اقلام عمده صادرات خاورمیانه به جهان غرب بود، در مستعمرات غربیان تولید و به وسیله بازرگانان غربی به خاورمیانه صادر می‌شد.

سلسله صفویان در ایران، به رغم تحمل شکست از عثمانیان در اوایل سده شانزدهم، بیش از دوست سال دیگر به فرمانروایی خود ادامه داد. در این مدت شماری تغییرات عمده در ایران صورت گرفت. مذهب شیعه به کوشش صفویان آیین رسمی و تقریباً همگانی مردم ایران گردید و بر دامنه تجارت اروپاییان افزوده شد و همزمان با آن دوران رقابت بازرگانی و سیاسی اروپاییان در ایران رخ داد، در حالی که درگیری‌های سیاسی، نظامی و مذهبی میان ایرانیان و عثمانیان همچنان ادامه داشت. تحول دیگر برقراری مناسبات جدید ایران با دولتهای مسلمان دوردست در شرق و مرکز آسیا و همچنین در هند بود. به‌رغم اعتلای چشم‌گیر انواع هنرها و بخصوص معماری، نقاشی و فن‌آوری صنعتی در عصر

صفویان، حکومت و جامعه رو به زوال بود و حملهٔ افغانه از شرق، عثمانیان از غرب و روسیان از شمال به قلمرو امپراتوری صفویان دلیل انکار ناپذیر آن.

رقابت دولت‌های مسلمان خاورمیانه با یکدیگر تحت تأثیر تهدیدات جدید و روزافزون دو قدرت مسیحی، یعنی روس و اتریش بود. دو کشوری که پس از یک سلسله جنگ، مناطق وسیعی از قلمرو عثمانی و ایران را تصرف کردند و امتیازات سودآوری در این کشورها به دست آوردند. اتریشی‌ها نخست اراضی از دست رفتهٔ پیشین را از ترک‌ها بازپس گرفتند و سپس به دست‌اندازی در قلمرو آنها پرداختند. اتریشیان گام به گام در شبه جزیره بالکان نفوذ کردند و حق باارزش کشتیرانی در رودخانه دانوب را تا دهانهٔ آن به دست آوردند و برای اولین بار وارد درهٔ موراوا در حاشیه استانبول شدند.

پیشروی عظیم‌تر و گسترده‌تر به سوی جنوب، به دست روس‌ها صورت گرفت. دور جدید توسعه‌طلبی امپراتوری روسیه در سدهٔ هیجدهم شروع گردید، هر چند که در آغاز چندان موفقیت‌آمیز نبود. نیروهای روسی در سال ۱۷۱۰ از رودخانهٔ پروت گذشتند و در کنار قلمرو عثمانی مستقر گردیدند، اما مدتی بعد ناگزیر به عقب‌نشینی و واگذاری متصرفات خود شدند.

امپراتوری نوین روسیه در سال ۱۷۲۳ با سوءاستفاده از هرج و مرج حاکم بر ایران به منطقهٔ قفقاز یورش برد و شهرهای دربند و باکو را تسخیر کرد. امپراتوری عثمانی که پس از ورود روس به قلمرو شمالی اینک نگران مرزهای شرقی خود بود و در اندیشهٔ تصرف حصهٔ خویش پس از فروپاشی واقعی حکومت در ایران، این بار به همدلی با روس‌ها برخاستند. هر چند که دوران اشغالگری آنها به درازا نکشید و ایرانیان به فرماندهی زیرکانه و کم‌نظیر نادرشاه سرزمین‌های از دست رفته را بازپس گرفتند و سپس افغان‌ها و روس‌ها و ترک‌ها را از سرزمین خویش بیرون راندند.

به رغم پیروزی‌های درخشان لشکریان ایرانی و پاره‌ای خودنمایی‌های ارتش عثمانی، توازن قوا میان دولت‌های اسلامی و رقبای اروپایی آنها به شکل چشمگیری بر هم خورده بود. در نیمه دوم سده هیجدهم، هر دو طرف از این واقعیت آگاهی کامل داشتند. در سال ۱۷۶۸ روس‌ها با قدرت و قاطعیت تمام به امپراتوری عثمانی حمله‌ور شدند. اسکادران‌های نیروی دریایی روسیه پس از گردش به دور اروپا وارد مدیترانه گردیدند و به تهدید سواحل آناتولی و سوریه دست زدند.

پیمان کوچک قینارجه که در دهکده‌ای به همین نام واقع در شمال شرقی بلغارستان در ۱۷۷۴ به امضای کاترین دوم و مصطفی سوم رسید و بیش از پیش موجب تحقیر عثمانیان را فراهم کرد، نقطه عطف روابط میان خاورمیانه و اروپا گردید. کاترین در توصیف اهمیت این پیمان گفت: پیروزی که «همانند آن را روسیه به خود ندیده است». مزایایی که

روسیه به سبب عقد این پیمان به دست آورد در سه مقوله خلاصه می‌شد: سرزمین، بازرگانی و نفوذ. هر چند سرزمینی که به دست روس‌ها افتاد گسترده نبود، اما اهمیت استراتژیک فوق‌العاده‌ای داشت. روسیان پیشاپیش با الحاق آزوف در رأس خلیج تاگانروگ در اوایل سده هیجدهم که قبل از آن سراسر در اختیار ترکان و مسلمانان بود، موقعیت مستحکمی در سواحل شمالی دریای سیاه برای خود کسب کردند. پیمان کوچک قینارجه دو ناحیه دیگر را نیز نصیب روس‌ها کرد: بندر کرچ - ینی کاله در منتهی‌الیه شبه جزیره کریمه، در ناحیه الحاق خلیج تاگانروگ و دریای سیاه و استحکامات کینبرن در دهانه رودخانه دنیستر. در همین ایام شبه جزیره کریمه که صدها سال مقر خانات تاتار و تحت حاکمیت سلاطین عثمانی بود، مستقل اعلام گردید و خان تاتار به همراه امارات گوناگون ساکن ساحل شمالی در شرق دریای سیاه و غرب کریمه از کنترل و نفوذ عثمانیان خارج شدند. واقعه‌ای که راهگشای توسعه روس و به ویژه الحاق کریمه در سال ۱۷۸۳ به آن کشور گردید.

این دگرگونی باعث تغییرات بسیار مهمی شد. ترکان در جنگ‌های گذشته با اتریش، ناگزیر به تخلیه سرزمین‌های اروپایی گردیدند. در بخش اعظم این اراضی که به تازگی تصرف شده بود، مردمان مسیحی اقامت داشتند. اما شرایط موجود در کریمه این چنین نبود. کسانی که در کریمه زندگی می‌کردند مسلمان ترک‌زبان بودند که به غلط تاتار خوانده می‌شدند. مردمانی که از زمان ورود مغولان به شبه جزیره و حتی پیش از آن در آنجا بسر می‌بردند. واگذاری کریمه در حقیقت از دست رفتن نخستین سرزمین اسلامی قدیم بود که به چنگ فاتحان مسیحی می‌افتاد، شکستی که ضربه‌ای مهلک بر غرور مسلمانان وارد ساخت.

دومین بهره‌ای که از قبیل پیمان کوچک قینارجه نصیب روسیان شد جنبه بازرگانی داشت. آنها بر اساس همین پیمان حق رفت و آمد و تجارت در دریای سیاه را کسب کردند و از طریق تنگه‌های داردانل و بسفور به دریای مدیترانه راه یافتند. اینک روس‌ها می‌توانستند به راحتی به بنادر ولایات اروپایی و آسیایی امپراتوری عثمانی دسترسی داشته باشند و به کار تجارت خود با آنها رونق بخشند. در همین زمان قدرت‌های اروپایی هم گام بلندی به جلو نهادند و در طی سده نوزدهم بیش از پیش بر امور بازرگانی ترکان تسلط یافتند.

سومین مزیتی که نصیب روس‌ها شد اعمال قدرت و نفوذ در قلمرو امپراتوری عثمانی بود. نخستین و مهم‌ترین اقدام در این مورد کسب موقعیت ویژه روسیان در امارات دانوب، مولداوی (بُعدان) و والاکیا (افلاق) بود و سپس تأسیس کنسولگری در شهرهای عثمانی. برخلاف آن که سلطان عثمانی در مقام خلیفه مسلمانان نفوذ مؤثری در میان تاتاران نداشت، یکاترینا از چنین قدرتی برخوردار بود. با این که به ظاهر عبارت کوتاهی در پیمان‌نامه به

رسالت کلیسای روسیه اختصاص یافته بود، اما زمامداران روسیه با تفسیر عمداً نادرست آن حق حمایت از اتباع مسیحی امپراتوری عثمانی را به دست آوردند. روسیان با تأسیس کلیسایی در بیک اوقلو، باب عالی را وادار به حمایت از آیین نصاری و کلیساهای آن کردند. مرحله تازه توسعه اراضی روسیه با ضمیمه کردن کریمه به قلمرو خود در سال ۱۷۸۳ شروع شد. آنها با شتاب هر چه بیشتر از این سرزمین رو به سوی نواحی شمال و شرق نهادند. در سواحل شمالی دریای سیاه به اشغال اراضی پرداختند که پیش از آن به وسیله ترکان و تاتاران و مسلمانان دیگر اداره می‌شد. در جنوب نیز به سال ۱۷۸۵ اقدام به تأسیس یک منطقه تحت حاکمیت امپراتوری در قفقاز کردند و حکام و مردم محلی را ناگزیر به تبعیت از حاکمیت خویش ساختند. اقدامی که به جنگ و در نهایت پیمان صلح یاسی در ۱۷۹۲ با عثمانیان انجامید که بر اساس آن خانان تاتار تحت سلطه روسیه درآمد و رودخانه کوبان در چرکستان مرز میان دو امپراتوری شناخته شد. روس‌ها در سال ۱۷۹۵ دست به ساختن شهر بندری اودسا در سرزمین سابق عثمانیان زدند و در ۱۸۱۲ پس از جنگ دیگری با ترکان، طبق پیمان بخارست سرزمین بسارابی را به قلمرو خویش افزودند. امپراتوری روسیه که اینک به اقتدار چندصد ساله مسلمانان بر دریای سیاه خاتمه بخشیده بود، در اندیشه تجاوز به مرزهای شرقی و غربی امپراتوری عثمانی بسر می‌برد.

روس‌ها از تهدید و تجاوز نسبت به قلمرو ایران نیز غافل نبودند که از سال ۱۷۹۴ خاندان جدیدی بر آن فرمان می‌راند. بنیان‌گذار سلسله قاجار پس از تحکیم موقعیت داخلی خود، قصد بازپس گرفتن سرزمین‌های اشغالی به وسیله روسیه را داشت. اما حملات ایرانیان، سبب شد تا گروهی از ساکنان سرزمین پادشاهی قدیم گرجستان مسیحی برای دفع حملات مسلمانان دست یاری به سوی روسیه دراز کنند. امپراتور روسیه نیز با صدور بیانه‌ای به تقاضای آنان جواب مثبت داد و در ژانویه ۱۸۰۱ گرجستان را جزئی از امپراتوری روسیه اعلام کرد. روسیه در سال بعد داغستان واقع در حدفاصل گرجستان و دریای خزر را قلمرویی دانست که خوانین محلی آن تحت حمایت امپراتوری هستند. روسیان به عنوان حسن ختام این دور از کشورگشایی‌های خود در ۱۸۰۴، پادشاهی سابق ایمرتیا را که در اواخر سده هیجدهم به تصرف عثمانیان درآمده بود از آن خود شناخت.

اینک زمان تجاوز روسیه به سرزمین ایران فرا رسیده بود. ماحصل دو جنگ روس و ایران در سه دهه اول سده نوزدهم تصرف مناطقی بود که بخشی از آن به حاکمان محلی و بخشی دیگر به ایران تعلق داشت. سرزمین‌هایی که بعدها در «امپراتوری اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» جمهوری‌های ارمنستان و آذربایجان نام گرفتند.

روسیه یک ماه پس از عقد عهدنامه صلح ترکمانچای با ایران، به حمایت از یونانیان که جنگ استقلال طلبانه خود را از ۱۸۲۱ آغاز کرده بودند، به عثمانی اعلان جنگ داد. در

سپتامبر ۱۸۲۹ روس‌ها خود را به ادرنه رسانیدند، جایی که با پایتخت عثمانی، فقط دو یا سه روز پیاده فاصله داشت. پیمان آدریانوپل که متعاقب این تهاجم میان دو امپراتوری به امضا رسید، بیش از پیش بر منافع روسیه افزود و علاوه بر تصاحب بخش‌هایی از نواحی مرزی دو دولت در بالکان و قفقاز از سوی روس‌ها، نفوذ آنان در امور داخلی امارات دانوب افزایش یافت و حقوق و مزایای مربوط به تردد کشتی‌ها و کالاهای روسی نیز مورد تأیید مجدد قرار گرفت.

در زمانی که روسیان در حال پیشروی به سوی جنوب و سرزمین خاورمیانه بودند، از طرف غرب نیز دست‌اندازی‌هایی آغاز گردید. اروپا از نیمه دوم سده پانزدهم در شرق، از طریق قلمرو خاکی روسیه و در غرب، در سواحل دریا گسترش یافته بود. کار واپس راندن مسلمانان از شرق و غرب نیز چه از طریق بازپس گرفتن مناطق اشغالی و چه با توسل به نیروهای نظامی از مدت‌ها قبل آغاز و روسیه از تاتارها و اسپانیا و پرتغال از مورها پاکسازی شده بود. غریبان با توسل به شیوه ضدحمله، جنگ را به سرزمین دشمن خود منتقل کردند. زمانی که در جنوب و شرق آسیا در حال پیشروی بودند، اسپانیایی‌ها و پرتغالی‌ها شبه جزیره ایبری را از مسلمانان عرب و مور باز پس گرفتند و به تعقیب آنان تا آفریقا و نواحی دورتر پرداختند. به اعتقاد بسیاری از پژوهشگران متأخر، سفرهای بزرگ اکتشافی بخشی از جدال مذهبی بود و تداوم جنگ‌های صلیبی و حمله‌ای تازه بر ضد دشمنان مسلمان. زمانی که پرتغالی‌ها وارد آب‌های آسیا شدند، فرمانروایان مسلمان عثمانی، مصر، ایران و هند قاطعانه به مقابله برخاستند و کوشیدند تا مانع پیشروی آنها شوند، هر چند که در این کار ناکام ماندند. بعد از ورود پرتغالیان، سایر دریانوردان اروپای غربی، یعنی اسپانیایی‌ها، فرانسویان، هلندیان و انگلیسیان به سوی شرق لنگر کشیدند. اقدامات آنها در راستای هدف یاد شده، باعث برتری و اقتدار اروپای غربی در آفریقا و جنوب آسیا شد که تا سده بیستم ادامه یافت.

اقدامات اروپای غربی در آسیای جنوبی، پس از تحرکات اولیه پرتغالی‌ها، در آغاز بیشتر جنبه بازرگانی و دریانوردی داشت و ایجاد مستعمرات سیاسی تنها با گذشت ایام صورت گرفت. پس از آن نیز محدود به هند، جنوب شرقی آسیا و غرب آفریقا شد و ربط مستقیمی به خاورمیانه نداشت. منافع قدرت‌های اروپایی در منطقه خاورمیانه همچنان محدود به امور بازرگانی بود. جالب است بدانیم که اداره و مخارج سفارت بریتانیا در استانبول تا اوایل سده نوزدهم به وسیله شرکت لوانت تأمین می‌گردید، شرکتی که با برخورداری از امتیازات ویژه، عامل بازرگانی بریتانیا در منطقه محسوب می‌شد.

تحکیم قدرت هلند و انگلیس در آسیا باعث رویارویی دو جانبه خاورمیانه و اروپای غربی شد. فراگردی که به رغم ساحل‌نوردی‌های اولیه پرتغالیان، به کاهش تجارت ادویه از

راه دریای سرخ و خلیج فارس انجامید. در ایامی که حاکمیت امپریالیستی اروپا در آسیا و آفریقا، هنوز خاورمیانه را مستقیماً مورد تهاجم قرار نداده بود، منافع خود را در حفظ راه‌های استراتژیک منطقه جستجو می‌کرد. خصلت جهانی انقلاب فرانسه و جنگ‌های ناپلئونی باعث حدت و در نتیجه بازنگری در شرایط موجود شد. دلمشغولی فرانسه و انگلیس به یکدیگر و هر دو کشور با روسیه سبب‌ساز مداخله غرب در کانون خاورمیانه گردید. اینک عثمانیان فقط با اتریش و روسیه سر و کار نداشتند، بلکه می‌بایست با چهار دولت قدرتمند رویارو شوند.

فرانسه اولین کشوری بود که پس از جنگ‌های صلیبی، یک واحد از نیروهای نظامی خود را روانه خاورمیانه کرد. لشکریان فرانسوی در ۱۷۹۸ تحت فرمان ژنرال بناپارت در خاک مصر پیاده شدند و سپس با کمی در دسر یکی از نواحی امپراتوری عثمانی را اشغال کردند. کوشش آنها در افزودن سرزمین فلسطین به متصرفات پیشین خود به شکست انجامید و در ۱۸۰۱ ناگزیر به ترک مصر شدند. مصریان و حکومت‌های تابعه عثمانیان هیچ نقشی در بازگشت فرانسویان نداشتند. در حقیقت نیروهای انگلیسی و فرانسوی در جدال با یکدیگر بودند و حکام محلی به نسبت نقش ناچیزی داشتند. اشغال مصر به دست فرانسه به درازا نکشید و مصر مجدداً تحت حاکمیت مسلمانان قرار گرفت. ورود فرانسویان به مصر آشکار ساخت که یک نیروی نظامی کوچک دولت اروپایی به آسانی می‌تواند قلب خاورمیانه را به تصرف خود درآورد. خروج فرانسویان هم نشان داد که تنها یک قدرت اروپایی دیگر قادر است تجاوزگر را از کرده خویش پشیمان سازد: درسی بدشگون با سرمشقی دوگانه.

کشورهای اروپایی در بخش اعظم نیمه اول سده نوزدهم، همچنان در پی منافع بازرگانی و سیاسی خود در خاورمیانه بودند و سرگرم رقابت با یکدیگر. هنگامی هم که به واسطه فعالیت‌های خود، ناگزیر به دخالت در امور داخلی خاورمیانه می‌شدند از حمله به سرزمین‌های مرکزی آن سرباز می‌زدند و به ارعاب و تهدید بسنده می‌کردند. در سال ۱۸۳۰، یک سال پس از انعقاد پیمان ادرنه و دو سال بعد از امضای ترکمانچای، نیروهای فرانسوی به بهانه توهین دای‌الجزایر به کنسول فرانسه، به الجزایر یورش بردند. فرانسویان پس از تصرف الجزایر حکومت آن سرزمین را به وسیله سلسله‌ای خودمختار به دست گرفتند که در اصل تحت حاکمیت سلطان عثمانی بود. در همین ایام انگلیسی‌ها به تحکیم موقعیت خویش در اطراف شبه‌جزیره عربستان پرداختند و عدن را که جهت تأسیس انبار سوخت کشتی‌ها در مسیر هندوستان موقعیت ممتازی داشت در سال ۱۸۳۹ اشغال کردند. ملاحظات اقتصادی و استراتژیکی مشابهی سبب شد که آنها به مرور نیروی دریایی بین‌المللی خویش را در خلیج فارس مستقر سازند و با عقد معاهدات گوناگون با حکام محلی در سال ۱۸۵۳ به آن مشروعیت بخشند. روس‌ها در میانه سده نوزدهم بار دیگر

امپراتوری عثمانی را آماج حملات خود قرار دادند و پس از یک بحران دیپلماتیک پیچیده در ژوئیه ۱۸۵۳ به امارت‌نشین‌های دانوب حمله‌ور شدند. فرانسه و انگلیس به حمایت از عثمانیان برخاستند و در مارس ۱۸۵۴ بر ضد روسیه، دست اتحاد به ترکان دادند. کارزاری که متعاقب آن درگرفت و به جنگ کریمه شهرت یافت، پس از دو سال و به موجب معاهده پاریس به پایان رسید. روس‌ها به رغم ناکامی موفق به کسب امتیازاتی در جبهه آسیای شدند و قارص را اشغال کردند. عثمانیان نیز با موافقت قدرت‌های بزرگ اروپایی به جرگه آنها پیوستند و استقلال و تمامیت ارضی خویش را حفظ کردند. جنگ کریمه نخستین درگیری نظامی بود که سپاهیان عثمانی در کنار نیروهای اروپایی در آن شرکت داشتند و اولین بار بود که ارتش‌های اروپایی در خاک اصلی امپراتوری مستقر می‌شدند. برقراری چنین روابطی میان امپراتوری عثمانی و جهان غرب سبب‌ساز تحولات و دگرگونی‌های عظیمی شد.

امپراتوری روسیه پس از سرخوردگی در خاورمیانه، نگاه خویش را متوجه آسیای مرکزی کرد و آن اراضی ظاهراً بی‌رقیب را با ضمیمه خود ساخت و یا به دست امیران تحت‌الحمایه سپرد. سرزمین‌هایی چون مناطق شرقی دریای خزر تا مرز چین که در صدها سال گذشته بین دولت‌های اسلامی ترک تقسیم شده بود و امارات بخارا، خانات خجند و کی‌یف نام داشت.

روسیه که به موجب معاهده صلح پاریس از فعالیت در دریای سیاه منع شده بود، چهارده سال بعد در زمانی که اروپای غربی درگیر جنگ آلمان و فرانسه بود، کوشید تا خود را از قید آن پیمان آزاد کند، بنابراین بار دیگر به مداخله در ترکیه پرداخت و در بیست و پنجم آوریل ۱۸۷۷ به آن امپراتوری اعلان جنگ داد. عثمانیان که درگیر آشوب و بلوا در ایالات امپراتوری بودند و در حال گذار از بحران قانون اساسی در پایتخت، نمی‌توانستند در برابر ارتش روسیه که اینک در سان استفانو (یشیل کوی کنونی) واقع در چندکیلومتری پایتخت بودند، از خود مقاومتی نشان دهند، ناگزیر به پذیرش شرایط خفت‌باری شدند. بر اساس پیمان سان استفانو، عثمانیان بخشی از ارمنستان و دوبروجا را به روس‌ها سپردند و استقلال رومانی، صربستان و مونتنگرو را به رسمیت شناختند. در واقع امپراتوری عثمانی تنها به واسطه دخالت دولت‌های غربی و به ویژه مهارت دستگاه دیپلماسی بریتانیا از فروپاشی نجات یافت و کنگره برلین در سال ۱۸۷۸ حد و مرزی برای تصرف قلمرو عثمانیان تعیین کرد.

امپراتوری روسیه، بار دیگر پس از ناامیدی از مصادره سرزمین‌های عثمانی، متوجه شرق شد و در ۱۸۸۱ به پیشروی‌های خود در آن خطه ادامه داد و به طور رسمی مناطق ماورای خزر را جزیی از قلمرو امپراتوری دانست. در همین دهه لشکریان روس موفق به برقراری نظم و امنیت در ناحیه بین دریای خزر و رودخانه جیحون (آمودریا) شدند. روسیان پس از تصرف مرو در سال ۱۸۸۴ قلمرو امپراتوری خویش را تا آسیای میانه و مرزهای ایران

و افغانستان توسعه بخشیدند.

پیشروی از سمت اروپای شرقی، با موجی از توسعه‌طلبی از طرف غرب روبه‌رو شد. فرانسه در ۱۸۸۱ تونس را اشغال کرد و بریتانیا در ۱۸۸۲ مصر را. در این نواحی نیز مانند آسیای مرکزی، سلطان‌نشین‌های محلی و نظام‌های سیاسی حفظ شدند، هر چند که تحت قیمومت، اشغال نظامی و نظارت اقتصادی و سیاسی قرار گرفتند.

سیاست بریتانیای کبیر در خاورمیانه بر اساس «حفظ استقلال و تمامیت ارضی امپراتوری عثمانی» به عنوان سدی در برابر تهدیدات خارجی در راه رسیدن به هند بود. سیاستی که دشمنان زیادی داشت. فرانسه و تا اندازه‌ای کمتر روسیه می‌توانستند به طرق مختلف در امپراتوری عثمانی رخنه کنند. آلمان رقیب امپریالیست بریتانیا نیز از سال ۱۸۸۰ به بعد، در پی قدرت‌نمایی و دستیابی به منافع خود در خاورمیانه بود. رژیم جایگزین امپراتوری عثمانی نشان داد که به رغم نگرانی‌های بریتانیا، تسلیم مقاصد آلمان است. کارشناسان مالی و صنعتگران آلمانی امتیازات زیادی به دست آوردند و افسران آلمانی ارتش عثمانی را آموزش دادند و بازسازی کردند. دانشمندان و باستان‌شناسان آلمانی به کاوش در سرزمین‌های آسیایی امپراتوری پرداختند. در سال ۱۸۸۹ کار ساختمان راه‌آهن بغداد آغاز گردید، که قرار بود برلین را از طریق استانبول، حلب، بغداد و بصره به خلیج فارس متصل سازد.

تهدید آلمان از جانب شمال، از جمله دلایل تداوم اشغال مصر، که قرار بود به درازا نکشد، به وسیله بریتانیا گردید. دلمشغولی مشابهی باعث عقد پیمان تقسیم ایران با روسیه در سال ۱۹۰۷ شد، که به منظور جلوگیری از نفوذ آلمان‌ها از سوی شرق و همچنین از نواحی جنوبی و عراق عثمانی تدوین گردیده بود.

فصل تازه پیشروی ارتش روسیه به سوی جنوب با حمله به نواحی شمالی ایران در سال ۱۹۱۱ آغاز گردید. از این زمان تا هنگام شروع جنگ بزرگ، به رغم مقاومت ایرانیان، کشور زیر نفوذ روس‌ها بود. فرانسه هم در سال ۱۹۱۲ نفوذ خود را در مراکش گسترش داد و آن را تحت‌الحمایه خویش ساخت. ایتالیایی‌ها که از اشغال تونس به وسیله فرانسویان ناراضی بودند و با افزایش نفوذ آنها در مراکش احساس غبن می‌کردند، در سپتامبر ۱۹۱۱ به امپراتوری عثمانی اعلان جنگ دادند و رسماً نواحی طرابلس غرب و سیرنائیک را تصرف کردند و هر دو ناحیه را مستعمره خویش دانستند.

خاورمیانه اسلامی اینک با حمله دوگانه اروپاییان از سده شانزدهم، به دوپاره تقسیم شده بود. ارتش روسیه با تجاوز از طرف شمال، دو کشور ایران و عثمانی را در چنگ خود می‌فشرد. اروپای غربی نیز نخست با دور زدن آفریقا و سپس از سواحل مدیترانه سر از جهان عرب درآورده بود.

فصل پانزدهم

استحاله

در دورانی که حوادث آن را بر شمردیم، نفوذ اقتصادی و سیاسی کشورهای اروپا در خاورمیانه به شکل بی سابقه‌ای گسترش یافت، هر چند که از نظر سیاسی و نظامی تفاوت زیادی میان آنها به چشم می‌خورد. خاورمیانه در سده نوزدهم در قیاس با اروپا، چه شرقی و چه غربی، چنان تضعیف شده بود که از سال‌های باشکوه سده شانزدهم به بعد سابقه نداشت. سقوط قدرت اقتصادی خاورمیانه نقش بسیار مهمی در این تغییر و تحول داشت. درهم آمیختن عناصری چند سبب‌ساز چنین دگرگونی بود. خاورمیانه در رویارویی با اروپا به شکل روزافزونی با پیچیدگی و پیشرفت ابزارهای جنگی و در نتیجه افزایش قیمت تسلیحات و هزینه جنگ رویه‌رو می‌شد. اقتصاد داخلی خاورمیانه به نحو زیانباری تحت تأثیر تورم گسترده سده شانزدهم و هفدهم قرار گرفت و افزایش قیمت‌ها متعاقب آن، تداوم یافت. روابط بازرگانی خارجی آن نیز به واسطه گسترش تجارت در مسیر اقیانوس اطلس به آفریقای جنوبی و سپس آب‌های آسیای جنوبی، متحمل ضرر و زیان شد و میزان ترانزیت کالا از منطقه و در نتیجه اهمیت خاورمیانه کاهش یافت. عنصر دیگر، برهم خوردن تعادل مبادلات بازرگانی امپراتوری عثمانی با کشورهای شرقی آن و انتقال مداوم طلا و نقره به ایران و هند بود. این فرایند به علت عدم پیشرفت فنی در زمینه کشاورزی، صنعتی و حمل‌ونقل در خاورمیانه شتاب بیشتری یافت.

از جمله تغییرات دیگر استحاله نظام زمین‌داری بود. حکومت عثمانی به علت نیاز بیش از پیش به نقدینگی، برای تأمین مخارج رویه افزایش دستگاه اداری و جنگ، سنت اقطاع نظامی را به کناری نهاد و شیوه دریافت مالیات به صورت اجاره مقطوع را پیش گرفت که با واکنش نامساعد سراسری رویه‌رو شد. دگرگونی دیگر کاهش سریع جمعیت به ویژه در روستاها و عمدتاً در سده هیجدهم بود. بر اساس شواهد موجود جمعیت ترکیه، سوریه و مصر در ۱۸۰۰ کمتر از سال ۱۶۰۰ برآورد شده است.

تغییر اساسی قیمت‌ها از نیمه دوم سده شانزدهم شروع شد. واکنش خاورمیانه، در حقیقت بخشی از یک فرایند گسترده از عواقب مخرب رواج طلا و نقره آمریکا در جهان آن روز محسوب می‌شد. قدرت خرید این فلزات گرانبها در عثمانی بیشتر از غرب و کمتر از ایران و هند بود. کالاهای صادراتی ایرانی و به خصوص ابریشم آن مشتریان فراوانی در عثمانی و اروپا داشت، حال آن‌که هیچ یک از کالاهای صادراتی ترکان با درخواست مشابه و متداومی روبه‌رو نبود. غلات و منسوجات از جمله مهم‌ترین اقلام صادراتی به اروپا محسوب می‌شد. تولید انواع پارچه در خاورمیانه که زمانی جنبه صنعتی داشت، به مرور کاهش یافت و در میان کالاهای صادراتی به اروپا، تنها قماش پنبه‌ای تا مدتی موقعیت ممتاز خود را حفظ کرد. به زودی تعادل بازرگانی میان خاورمیانه و اروپا کاملاً بر هم خورد و مبدأ و مقصد صادرات معکوس گردید. اینک اروپا به خاورمیانه منسوجات صنعتی و همچنین پارچه‌های پنبه‌ای هندی صادر و مواد خام، پنبه، موه‌ر و به خصوص ابریشم ایران را وارد می‌کرد. بنابراین جای تعجب نیست که به رغم انتقال بی‌سابقه طلا و نقره از غرب به شرق، در بایگانی‌های عثمانی با اسنادی روبه‌رو می‌شویم که گویای کمبود شدید فلزات قیمتی، حتی برای ضرب سکه رایج است.

کشاورزی خاورمیانه که تا حدودی می‌توانست به واسطه رواج محصولات جدید غربی سودآور باشد، از نظر صنعتی ناتوان و به لحاظ اقتصادی در رکود کامل به سر می‌برد. کشورهای خاورمیانه کوچک‌ترین درسی از انقلاب کشاورزی اروپا نیاموختند و تأسف بارتر از آن آموزه‌های انقلاب صنعتی بود که مقلد و مشتاقی در خاورمیانه نداشت. هر چند صنایع خاورمیانه، به صورت فرآورده‌های دستی، تا نیمه دوم سده هیجدهم رونق داشت، ولی از نظر فنی کوچک‌ترین تغییری نیافت و همچنان وابسته به تکنیک‌های ابتدایی گذشته خود بود.

واپس ماندگی فنی خاورمیانه در دو زمینه کشتی و اسلحه‌سازی از همه عجیب‌تر به نظر می‌رسید. امپراتوری عثمانی، در سده هیجدهم اقدام به استخدام مهندسان کشتی‌ساز اروپایی کرد و تعدادی کشتی برای استفاده در تشکیلات نظامی و بازرگانی از سوئد و ایالات متحد خرید. دولتمردان عثمانی کوشش چندانی در جهت گسترش راه‌ها و آبراه‌های داخلی نکردند. در حقیقت در بخش اعظم خاورمیانه، در اوایل سده نوزدهم، حمل‌ونقل با وسایل چرخ‌دار تقریباً ناشناخته بود. در سرتاسر امپراتوری عثمانی به استثنای شماری کالسکه‌اشرافی و لوکس در شهرها و معدودی گاری متعلق به روستاییان، حمل‌ونقل به وسیله حیوانات بارکش و یا کلک و بلم در رودخانه‌ها و آبراه‌ها صورت می‌گرفت.

مناسبات بازرگانی نیز به زبان امپراتوری عثمانی و دولت‌های خاورمیانه تغییر کرد. افتتاح و توسعه راه‌های دریایی که بدون نیاز به سواحل خاورمیانه به مقصد می‌رسید، حتی

سبب شد تجارت ابریشم ایران نیز که از جمله مواد خام مورد نیاز بود دچار رکود شود و همچنین بخش اعظم درآمد حاصل از عوارض و مالیات به جای دولت عثمانی نصیب بازرگانان اروپایی گردد. بر هم خوردن توازن قوا در دریای سیاه نیز به تضعیف موقعیت ترکان انجامید. توسعه نفوذ روسیه در سواحل شمالی باعث افزایش چشمگیر مبادلات اروپای شرقی در منطقه شد. بازرگانان و ناخدایان کشتی‌های روسی با استناد به امتیازات تجاری پیمان کوچک قینارچی، مستقیماً با اتباع عثمانی دادوستد می‌کردند و کشتی‌های خود را از طریق بغازها به دریای مدیترانه گسیل می‌داشتند. آنان دیگر به پایتخت عثمانیان نیازی نداشتند. به زودی سایر کشورهای اروپایی نیز موفق به کسب امتیازاتی مشابه روس‌ها شدند و در نتیجه تجارت ترکان در دریای سیاه در اختیار اروپاییان و به خصوص یونانیان قرار گرفت. در مجموع سهم عثمانیان در مبادلات بازرگانی اروپا به شدت کاهش یافت. روابط تجاری با فرانسه از نصف در اواخر سده شانزدهم به یک بیستم در اواخر سده هیجدهم تنزل کرد و با بریتانیا از یک دهم در اواسط سده هفدهم به یک صدم در اواخر سده هیجدهم رسید. در همین ایام واردات عثمانی، به ویژه از فرانسه و اتریش رو به فزونی نهاد و کالاهای اروپایی با کیفیت بهتر و قیمت نازل‌تر، جانشین تولیدات داخلی در بازار شد.

در همین سال‌ها تولیدات کشاورزی عثمانی و عمدتاً محصولات کشاورزی ایالات مسیحی تابع امپراتوری در بالکان، بازارهای تازه‌ای در اروپا به دست آورد که نتایج اجتماعی مهمی برای مردم عثمانی داشت. اضمحلال تولید صنایع دستی سنتی باعث ورشکستگی هنرمندان و افزارمندان اکثرأ مسلمان و تبدیل آنان به کارگران غیرماهر شد، هر چند افراد وابسته به اقلیت‌های مسیحی خاورمیانه با بهره‌گیری از فرصت‌ها در مشاغل چون خرید و فروش کالا، کشاورزی، ملوانی و جز آن موقعیت قابل قبولی برای خود فراهم آوردند. این دسته از اتباع عثمانی طی سال‌های بعد با استفاده از همدلی و تشویق دولت‌های اروپایی، که با آنها سر و کار داشتند، به ثروت و مکنتی رسیدند. امکانات مالی همراه با تحصیلات، بن مایه قدرت و نفوذ آنها گردید، تا جایی که بخش اعظم مبادلات بازرگانی عثمانی و اروپا به وسیله افراد وابسته به اقلیت‌های مذهبی و به خصوص مسیحیان و گهگاه یهودیان صورت می‌گرفت. بحران اقتصادی در ایالات عرب‌نشین امپراتوری عثمانی، شدیدتر از سرزمین‌های اصلی ترکان بود. شمار جمعیت و اراضی زیر کشت در سوریه، عراق و مصر دائماً کاهش می‌یافت. به عنوان مثال جمعیت مصر از هشت میلیون در زمان رومیان به چهار میلیون در سده چهاردهم و سه‌ونیم میلیون در سال ۱۸۰۰ تنزل کرد. هر چند نقصان جمعیت ظاهراً مربوط به قسبات و روستاها بود، اما شهرها نیز شاهد نزول تعداد ساکنان خود بود. بر اساس شواهد موجود نه تنها صنایع شهری پیشرفتی نکرد، بلکه واپس رفت. تعداد افزارمندان و کیفیت کار آنها در بیشتر شهرها کاهش یافت و شماری از بنادر مهم تقریباً

متروک ماند.

وقوع چنین دگرگونی‌هایی در خاورمیانه تا حدودی وابسته به عوامل سیاسی و عمدتاً به علت افول مشروعیت، ظهور فرمانروایان کم‌ویش مستقل، زیان روزافزون ناشی از قبایل بدوی در پاره‌ای سرزمین‌ها و حضور نیروهای نظامی غیربومی بود. به طور کلی گروه‌های حاکم نظامی و دیوانی توجه چندانی به رشد و توسعه اقتصادی نداشتند و اقدامات استثنایی تنی چند از آنها نیز تحت تأثیر منافع اقتصادی اروپاییان قرار گرفت و بی‌ثمر ماند. عوامل ثابت اقتصادی هم در واپس ماندن خاورمیانه مؤثر بودند که از جمله می‌توان به کمبود متداوم الوار، مواد معدنی و آب اشاره کرد. کمی سوخت و انرژی مانع توسعه حمل‌ونقل، صنایع و هر نوع تکنولوژی ارزشمند بود، تا جایی که حتی ابداعات و نوآوری‌های فنی ابتدایی مانند آسیاب آبی و بادی، یوغ و یراق جهت استفاده بهتر از نیروی چهارپایان و جز آن، چندان مورد توجه مردم خاورمیانه قرار نگرفت و در پاره‌ای نواحی باعث هیچ‌گونه تحولی نشد. خاورمیانه‌ای‌ها از جهات یاد شده نسبت به اروپاییان بسیار عقب مانده بودند. آنچه بر شمردیم، همراه با فراوانی بیشتر چوب، معدن و استفاده از انرژی آب و همچنین حمل‌ونقل بهتر در اروپا، هم باعث ضعف نسبی خاورمیانه گردید و هم سبب‌ساز ایجاد و تداوم سلطه اقتصادی غربیان بر منطقه.

سقوط عثمانیان بیشتر به خاطر ناتوانی آنها در حفظ برابری خود با اروپا در زمینه پیشرفت عملی و فنی و هنر جنگ و صلح و حکومت و مبادلات بازرگانی نبود. رهبران ترک به خوبی با این معضلات آشنایی داشتند و راه‌حل‌هایی برای آن اندیشیده بودند، اما نمی‌توانستند از موانعی چون نهادهای عظیم سنتی و مکتبی عبور کنند و پیروان آنها را وادار به پذیرش شیوه‌ها و عقاید مدرن سازند.

عبدالحق عدنان در «سرنوشت علم در میان ترکان عثمانی»^۱ نوشت: «حرکت علمی در برخورد با سد عظیم ابتدال ادبی و نظام حقوق شرعی از نفس افتاد.» سقوط امپراتوری عثمانی به علت ناتوانی نهادهای یاد شده در پذیرش شرایط جدید، از بسیاری جهات شبیه فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در اواخر سدهٔ پیشین بود. در قیاس سرنوشت عثمانیان با شوروی‌ها، اساساً بیشتر به عناصر سیاسی و ایدئولوژیک استناد می‌شود و به مقولاتی مانند انفجار نیروهای ناسیونالیستی و لیبرالیستی، ورشکستگی ایدئولوژی‌های قدیم، ویران شدن ساخت سیاسی نظام. روس‌ها، در حقیقت، در تکرار آنچه بر شمردیم، پیروان راستین عثمانیان بودند. به سخن دیگر امپراتوری شوروی همان راهی را پیمود که امپراتوری عثمانی پیموده بود، جز آن که روسیان برخلاف ترکان آتاتورکی در میان خویش نیافتند تا فصل

جدیدی در تاریخ ملی روسیه بگشاید. با این وصف سقوط عثمانی و همتای امروزی آن، از یک نظر تفاوت داشت. ضعف اقتصادی خاورمیانه، برخلاف اتحاد شوروی، به واسطه کنترل و نظارت مرکزی بیش از حد نبود، که اساساً وجود نداشت. البته پاره‌ای ضوابط، به خصوص در سطح اتحادیه صنفی و بازار عمومی اعمال می‌شد، اما امپراتوری عثمانی از نظر بسیج و توسعه قدرت اقتصادی با اروپای غربی فاصله زیادی داشت و عمدتاً یک جامعه مصرفی بود.

شرقیان با رواج مکتب مرکانتالیسم در جامعه تولید پیشه غرب که باعث تقویت شرکت‌های تجاری شد و تشویق دولت‌های غربی در تبدیل بنگاه‌های دادوستد، به تشکیلات بازرگانی بزرگ و درهم آمیختن توان اقتصادی آنها، کاملاً بیگانه بودند و هیچ‌گونه تجربه‌ای از آن نداشتند. عملکرد «نیروهای بازار» در خاورمیانه، عملاً ناچیز بود. شرکت‌های بازرگانی جهان غرب با یاری حکومت‌های کاسب مسلک خود، در شمایل یک قدرت کاملاً جدید به‌پاخاستند. تجار، کارخانه‌داران و دست‌آخور حکومت‌های غربی با بهره گرفتن از نیروی اراده و قدرت اقتصادی فزاینده خویش، پس از نفوذ در شرق کنترل کامل بازارها و تولیدکنندگان بزرگ خاورمیانه را در دست گرفتند.

در همین دوران حتی تجارت منسوجات صنعتی خاورمیانه به واسطه گسترش نفوذ غرب متحمل ضرر و زیان شد. بازرگانان انگلیسی حجم عظیمی از پنبه و پارچه هندی را به بنادر امپراتوری‌های عثمانی و ایران حمل می‌کردند. منسوجات خاورمیانه که زمانی در غرب مشتریان فراوانی داشت، اینک در رقابت با کالاهای مشابه، اما به قیمت تمام‌شده بسیار ارزان‌تر و با خصلت فعال بازار کالاهای غربی، سودی به بار نمی‌آورد و در نتیجه نخست بازارهای خارجی و سپس بازارهای داخلی را به رقبای خویش واگذار کرد. مثال بدیهی برای نشان دادن تغییر روابط بازرگانی میان خاورمیانه و اروپا، نوشیدنی مورد علاقه مردمان جهان اسلام، یعنی قهوه است. قهوه و شکر شیرین‌کننده آن نخستین بار به وسیله خاورمیانه‌ای‌ها به اروپاییان شناسانده شد. قهوه در ربع آخر سده هفدهم، از جمله محصولاتی بود که از خاورمیانه به اروپا صادر می‌شد. در دومین دهه سده هیجدهم هلندی‌ها، برای رفع نیاز بازار اروپا به قهوه، اقدام به کشت این گیاه در جاوه کردند و فرانسویان حتی محصول قهوه مستعمرات هند غربی خود را به بازار عثمانی صادر می‌کردند. می‌دانیم که قهوه هند شرقی در سال ۱۷۳۹ در ناحیه دوردستی چون ارض روم واقع در ارمنستان عرضه می‌شده است. قهوه تولید شده در مستعمرات غرب ارزان‌تر از قهوه‌ای بود که از منطقه دریای سرخ صادر می‌شد.

پیش از این گفتیم که شکر در اصل یک اختراع شرقی بود که نخستین بار در ایران و هند تصفیه شد. شکر از مصر، سوریه و شمال آفریقا به اروپا حمل می‌گردید. کشت نیشکر

به وسیلهٔ اعراب، نخست در سیسیل و سپس در اسپانیا رواج یافت. مستعمرات هند شرقی برای تولید شکر امکاناتی داشتند که غریبان از آن چشم‌پوشیدند. در سال ۱۶۷۱ به دستور ژان باتیست کولبر وزیر دارایی و درباری لویی چهاردهم و از پیروان مکتب مرکانتالیسم، فرانسویان تصفیه‌خانه‌ای در ماریسی ساختند و محصول شکر مستعمرات خود را به امپراتوری عثمانی صادر کردند. مصرف شکر در عثمانی وقتی که ترکان به خوردن قهوه شیرین پرداختند، به صورت بی‌سابقه‌ای افزایش یافت و طعم تلخ لوبیای هند غربی را جبران کرد. تا پیش از این ایام بازارهای منطقه آکنده از شکر مصری بود، اما شکر هند غربی با قیمتی بسیار ارزان‌تر بازارهای خاورمیانه را از آن خود ساخت. در اواخر سدهٔ هیجدهم هر فنجان قهوهٔ شیرینی که یک ترک یا یک عرب می‌نوشید، شکر و قهوهٔ آن در مستعمرات اروپا تولید و به وسیلهٔ خود آنها به خاورمیانه وارد شده بود و تنها آب جوش آن منشأ محلی داشت، هر چند که در طول سدهٔ نوزدهم و پس از شروع به کار شرکت‌های اروپایی برای ایجاد تسهیلات آبرسانی در شهرهای خاورمیانه، محلی بودن آن آب نیز مورد تردید قرار گرفت.

سلطهٔ اقتصادی جهان غرب در خاورمیانه به اشکال و شیوه‌های گوناگون استحکام و تداوم یافت. هنگامی که واردات کالاهای خاورمیانه به غرب محدود و با توسل به ترفندهایی مانند برقراری تعرفه‌های حمایتی ممنوع‌گردید، فعالیت‌های بازرگانی جهان غرب در خاورمیانه با استفاده از مزایای نظام کاپیتولاسیون همچنان مُستدام بود. بر اساس نظام یاد شده که از طرف عثمانیان و سایر حکام مسلمان به دولت‌های مسیحی تفویض گردید، شهروندان اروپایی که در سرزمین مسلمان اقامت داشتند و به کار دادوستد می‌پرداختند از پرداخت هر گونه باج و مالیات و همچنین بی‌عدالتی‌هایی که فرمانروایان مسلمان نسبت به اتباع خویش روا می‌داشتند، مصون و معاف بودند. نظام کاپیتولاسیون که نخستین بار به وسیله دولت‌های دریایی ایتالیا در سده‌های چهاردهم و پانزدهم وضع گردید، بعدها گسترش یافت و فرانسه (۱۵۶۹) و بریتانیا (۱۵۸۰) و سایر دولت‌ها نیز از مزایای آن برخوردار شدند. ترجمهٔ انگلیسی جدیدی از گزیدهٔ مفاد کاپیتولاسیون سال ۱۵۸۰ در دست است:

ما امپراتور قدسی مرتبت اسلام‌پناه ... شهریار و الا‌جاه مرادخان، به نشانهٔ دوستی همیونی اعلان می‌داریم که مردمان تابع ملکهٔ الیزابت انگلستان می‌توانند در ایمنی و امن کامل همراه با امتعه و اجناس از طریق دریا و با کشتی‌های بزرگ و کوچک و یا از راه خشکی، با کالسکه و احشام به امارات مابینند؛ و احدی حق جسارت به ایشان را ندارد. هر گونه خرید و فروش ایشان بلامانع است و تابع موازین و مقررات کشور خود هستند...

ایضاً هر انگلیسی که به اینجا بیاید و بخواهد اقامت‌گزیند و یا عبور کند، چه مجرد

و چه متأهل آزاد است و معاف از پرداخت خراج و مالیات سرانه. ایضاً در صورت بروز دعوی میان انگلیسی‌ها و رجوع آنها به کنسول و یا بزرگان خود برای شکایت، هیچ کس نباید مزاحم شود و می‌بایست دعوی آنها براساس رسوم خود آنها رسیدگی شود...

ایضاً، اگر جهازات جنگی امپراتوری همیونی ما در دریا با کشتی‌های انگلیسی در حال حمل کالا رو به رو شوند، کسی حتی از حرکت بازداشتن آنها را ندارد و لازم است با آنها دوستانه رفتار شود. همان گونه که ما با فرانسویان، ونیزیان و دیگر شاهان و امیران دوست خود، امتیازات مخصوص داده‌ایم، آنها را شامل انگلیسی‌ها هم می‌دانیم و هیچ کس حق ندارد برخلاف آیین و اقتدار ما کاری انجام دهد.

... و تا هنگامی که ملکه انگلستان مفاد این پیمان و صلح مقدس را رعایت کند، ما هم متعهد می‌شویم و دستور می‌دهیم مواد مذکور در این عهدنامه رعایت و برعهده گرفته شود.

روابط بریتانیا و امپراتوری عثمانی علاوه بر دادوستد موارد دیگری را هم دربرمی‌گرفت. نامه مورخ پنجم ژوئن ۱۵۹۰ سلطان مراد سوم به ملکه الیزابت یکی از انبوه مکتوباتی است که در بایگانی ملی دولت ترکیه وجود دارد. در خاتمه این نامه آمده است:

چنانچه برضد اسپانیای کافر کیش که همیشه با شما در جنگ و ستیزاند برخیزید به لطف خدا پیروز خواهید شد. بنابراین از به تیغ شمشیر کشیدن آنها دریغ ندارید. ما را از نیاز خود بی‌خبر نگذارید. به یاری پروردگار مادر اینجا هستیم تا به وقت ضرورت دست به کار شویم. اسپانیای کافر کیش را امان نخواهیم داد و در هر وضعی که باشد از کمک به شما غافل نیستیم. در عهده شناسید.

با تضعیف فزاینده قدرت دولت‌های مسلمان و تغییر روابط جاری میان آنها و همسایگان مسیحی، کاپیتولاسیون‌ها بهانه کسب امتیازات مهمی شدند که از مزایای مندرج در متن اصلی آنها فراتر می‌رفت. در اواخر سده هیجدهم و اوایل سده نوزدهم حمایت یک دولت اروپایی باعث کسب مزایای مالی و تجاری مهمی می‌شد. این جانبداری به مرور زمان گسترش یافت و هیئت‌های سیاسی اروپایی با سوءاستفاده از کاپیتولاسیون‌ها برای تضمین حمایت خود اقدام به نشر «برات» کردند. این قبیل برات‌ها در اصل به منظور حمایت از مقامات و مأموران محلی وابسته به کنسولگری‌های کشورهای اروپایی صادر می‌گردید و به شکل نادرست به شمار روزافزونی به تجاری فروخته یا به رایگان داده می‌شد که خواهان حمایت دولت‌های اروپایی از موقعیت و منزلت خویش بودند. مقامات عثمانی به عبث می‌کوشیدند تا با این شیوه ناپسند مقابله کنند. وقتی سلطان سلیمان سوم در اواخر و آستانه سده‌های هیجدهم و نوزدهم دریافت که قادر به مبارزه با کنسول‌های دول اروپایی نیست، خود به آنها پیوست و برات‌هایی در پشتیبانی از بازرگان مسیحی و یهودی و نه مسلمان

انتشار داد. صاحبان این قبیل برات‌ها از حق تجارت با اروپا و همچنین امتیازات منحصر به فرد قانونی، مالی و بازرگانی برخوردار بودند و ظاهراً به عنوان اتباع عثمانی، کم و بیش قادر به رقابت با شهروندان بیگانه گردیدند. اقدامات این قبیل افراد به ظهور طبقه ممتازی انجامید که از آن میان یونانیان عثمانی به شکرانه مهارت‌های دریایی و بهره‌برداری از فرصت‌ها به موقعیت برتری دست یافتند. عثمانیان در اوایل سده نوزدهم تجار مسلمان را نیز مورد حمایت قرار دادند، هر چند که آنان طرفی نبستند.

در تاریخ تحولات اقتصادی نمونه‌های فراوانی درباره فعال شدن نظام‌های ساده اقتصادی در تماس با بازرگانی جوامع فعال‌تر و پیچیده‌تر وجود دارد. در خاورمیانه به شکل استثنایی، هم عناصر و هم کسانی که از مزایای بلافصل دگرگونی‌ها، در داخل و خارج، منتفع شدند، خود در زمره بیگانگان بودند. به رغم آن که مقصود از بیگانگان، اروپاییان بودند، اما حتی در داخل ممالک اسلامی، اتباع وابسته به اقلیت‌های مذهبی که از سوی سایر مردم ناچیز و حاشیه‌ای تلقی می‌شدند، بازیگران اصلی بودند. یک ضرب‌المثل ترکی به خوبی تفاوت میان «فرنگی‌ها» یعنی خارجی‌ان اروپایی و «فرنگی‌های شربتی» یعنی مردمان اروپایی مآب لوانت را آشکار می‌سازد.

در اوایل سده بیستم تسلط خارجی‌ان و اقلیت‌های مذهبی در امور مالی خاورمیانه بسیار گسترده بود. از نام‌های مندرج در فهرست بانکداران خصوصی در استانبول که در سال ۱۹۱۲ تهیه شده است می‌توان به فعالیت دوازده یونانی، دوازده ارمنی، هشت یهودی و پنج لوانتی یا اروپایی پی برد. در فهرست مشابهی از سهامداران، در استانبول هیجده یونانی، شش یهودی، پنج ارمنی دیده می‌شود. در این فهرست به نام هیچ ترکی اشاره نشده است. یونانیان، ارمنیان و یهودیان عثمانی، نه تنها به خاطر آیین مذهبی، بلکه حتی از نظر تداول به زبان خود نیز با دیگران تفاوت داشتند. در کشورهای عرب زبان چنین جدایی محسوس نبود، چرا که مسیحیان و یهودیان با همسایگان مسلمان خویش به زبان عربی تکلم می‌کردند. این رفتار باعث شد طبقه جدید بازرگانان مسیحی بورژواکه از سال‌های ۱۸۳۰ به بعد سر برآوردند، در اواسط سده به طبقه متوسط ثروتمند و تحصیل‌کرده عرب زبان مبدل شوند، گروه اجتماعی که پیش از آن وجود نداشت. گرچه این طبقه جدید به علت پایبندی به هویت مسیحی خود نمی‌توانست ایفاگر نقش اجتماعی یا سیاسی باشد، اما موقعیت برتر و تکلم به زبان عربی بِن مایه مشارکت گسترده آنها در احیاء فرهنگ غرب گردید.

اقلیت‌های مذهبی در دومین شکل نفوذ غرب، یعنی کسب قدرت و اعمال نفوذ در کشورهای خاورمیانه نیز دخالت داشتند. روس‌ها پس از پیمان کوچک قینارجه عملاً حمایت از جوامع مسیحی ارتودوکس امپراتوری عثمانی را به عهده گرفتند. مسیحیان ارتودوکس اکثریت قاطع مردمان ساکن یونان و ایالات بالکان را تشکیل می‌دادند، حال آن که

در سرزمین آناتولی و سوریه اقلیتی بانفوذ محسوب می شدند. حمایت تزارهای روس از ارتودوکس‌ها باعث اعتبار و نفوذ پیروان این آیین در میان دیگر مردمان امپراتوری عثمانی شد. فرانسویان نیز پشتیبانی مشابهی از اتباع کاتولیک سلطان عثمانی را به عهده گرفتند. هر چند تعداد کاتولیک‌ها از مسیحیان ارتودوکس کمتر بود، اما ناچیز و حقیر نبودند و در کانون پرجنب‌وجوشی به نام کلیسای مارونیان لبنان عضویت داشتند. بریتانیا در مقایسه با فرانسه و روسیه در این جدال بر سر حمایت از اقلیت‌های مذهبی، نقش و مسئولیتی نداشت. تعداد جوامع پروتستان خاورمیانه به رغم فعالیت میسیون‌های مذهبی انگلیسی، آلمانی و آمریکایی برای افزودن شمار آنها، محدود بود. وزرای امور خارجه بریتانیا، هر از چندی عقاید خود را در باب حمایت از گروه‌های دیگر، مانند یهودیان یا دروزیان ابراز می کردند. نظریاتی که زیاد قابل اعتماد نبود، هر چند می توانست کارساز باشد. آلمان‌ها در مقام یک قدرت قاهره پروتستان مسلک هم موقعیت چندان مناسبی نداشتند، هر چند که این خسروان را با اعلان حمایت از تمامیت امپراتوری عثمانی جبران کردند.

طرفداری از اقلیت‌های مذهبی در خاورمیانه جنبه‌های گوناگونی داشت. بدیهی‌ترین آن، به منظور رفاه حال پیروان مذاهب دیگر، در امپراتوری عثمانی به چشم می خورد. در شرایط سده نوزدهم که عثمانی دچار ضعف بود، اعمال قدرت اروپاییان در نظام کاپیتولاسیون تجلی یافت و باعث شد تا آنها به شکل بی حد و حصر در تمام امور داخلی عثمانی مداخله نمایند. از سوی دیگر برای برآوردن نیازمندی‌های مذهبی و آموزشی اقلیت‌های مسیحی و یهودی مقیم عثمانی، شبکه‌ای از میسیون‌ها، مدارس و سایر نهادهای اجتماعی، فرهنگی و آموزشی تأسیس گردید. مراکزی که غالباً مسیحی و معدودی یهودی بود و شماری نیز غیرمذهبی و سکولار. نهادهای اخیر مورد استقبال روزافزون مسلمانان و همچنین محصلان و نوجوانان اقلیت‌های مذهبی قرار گرفت. فارغ‌التحصیلان مدارس غربی خاورمیانه برای تحصیلات بالاتر به دانشگاه‌های جهان غرب می رفتند و از نیمه دوم سده نوزدهم در تعدادی از شهرهای خاورمیانه مدارس عالی تأسیس گردید. بنابراین آموزش وسیله‌ای شد برای گسترش فرهنگ و سپس نفوذ اقتصادی و سیاسی دول اروپایی. فرانسویان در این زمینه از همه موفق‌تر بودند و پس از آنها باید از ایتالیایی‌ها، انگلیسی‌ها، آلمانی‌ها و آمریکایی‌ها یاد کرد. کوشش روس‌ها، به رغم حضور انبوه مسیحیان ارتودوکس در خاورمیانه، ناچیز بود و عبث. میسیون‌های غربی، به علت آن که مجازات ارتداد و ترک دین در اسلام مرگ است، موفقیت چندانی در مسیحی کردن مسلمانان، که هدف اصلی آنان بود، کسب نکردند. اما مردمان مسیحی تحت تأثیر آنها قرار گرفتند و شمار اندکی از ارتودوکس‌ها، ارمنی‌ها و سایر مسیحیان شرقی به یکی از مذاهب پروتستان مسلک یا کاتولیک رومی گرویدند.

دلمشغولی دیگر دولت‌های اروپایی حراست از اماکن مقدس مسیحی در اورشلیم و جاهای دیگر فلسطین بود. کلیساهای محلی سده‌های متمادی بر سر این مکان‌ها با یکدیگر اختلاف شدید داشتند و ترکان، هر چند به شکلی موهن، اما گاه در مقام میانجی، باعث برقراری آرامش می‌شدند. دخالت قدرت‌های بزرگ به عنوان حامیان کلیسای مورد علاقه خود، به این قبیل درگیری‌های کوچک محلی جنبه بین‌المللی می‌بخشید. جنگ کریمه در حقیقت ماحصل چنین مداخلاتی بود.

حمایت دولت‌های اروپایی از طریق سفارتخانه‌ها و کنسولگری‌های آنها و با استفاده از نظام کاپیتولاسیون صورت می‌گرفت که اینک از حق قضاوت و قدرت بی حساب در امپراتوری عثمانی برخوردار بودند. نمایندگی دولت‌های بزرگ بر اساس قوانین و دادگاه‌های کشور خویش به قضاوت و صدور حکم می‌پرداختند و زندان و حتی پستخانه خاص خود داشتند.

در کوشش‌های آموزشی اروپا در خاورمیانه، تعلیمات نظامی از اهمیت بسیار زیادی برخوردار بود. میدان جنگ مؤثرترین و قابل فهم‌ترین جایگاه آموختن نخستین درس مسلمانان از اروپاییان بود. دولت‌های مسلمان دریافته‌اند که غرب مسیحی برخلاف سابق بر آنان برتری دارد. در گذشته افراد اروپایی برای کسب درآمد سرشار، به عنوان کارشناس یا مشاور نظامی روانه عثمانی می‌شدند. بعضی از این اروپاییان سوابق درخشانی از خویش بر جای نهادند. اما در نیمه دوم سده هیجدهم دیگر این گونه تمهیدات کارساز نبود. در پاییز ۱۷۹۳ سلطان سلیم سوم، حدود یک سال بعد از تحمل شکست از روس‌ها و عقد پیمان یاسی (۱۷۹۲) فهرستی شامل افسران و تکنیسین‌های فرانسوی که مایل بود برای خدمت در ارتش عثمانی استخدام کند به پاریس فرستاد. دو سال بعد دومین فهرست که مفصل‌تر بود از استانبول به کمیته امنیت ملی ارسال گردید. سفیر کبیر جدید فرانسه اویردویا به^۱ در سال ۱۷۹۶ نفرات نظامی مورد درخواست سلطان را همراه خویش به ترکیه برد. همکاری نظامی عثمانی و فرانسه که پس از حمله ناپلئون به مصر و اعلان جنگ ترکان به فرانسویان تا عقد معاهده آمین^۲ در ۱۸۰۲ موقتاً قطع گردید، پس از حمله روس و انگلیس به عثمانی در ۷-۱۸۰۶ به اوج خود رسید، تا جایی که سلیم سوم طی فرمانی امپراتوری ناپلئون را به رسمیت شناخت و به او عنوان پادشاه بخشید و ناپلئون به سفیر فوق‌العاده سلطان گفت: «هر حادثه بد یا خوبی که در عثمانی به وقوع بپیوندد، برای فرانسه هم بد یا خوب خواهد بود.» کوشش تازه با درخواست سلطان محمد دوم از دولت‌های اروپایی در سال‌های ۱۸۳۰ جهت نوسازی ارتش امپراتوری عثمانی آغاز شد. ورود نخستین هیئت نظامی پروس در ۱۸۳۵ به عثمانی و گروه کارشناسان نیروی دریایی بریتانیا در ۱۸۳۸ سرآغاز روابطی بود

1. Auber-Dubayet

2. Amiens

که تا سده بیستم ادامه یافت.

مصر هم، حتی کمی پیش از این شاهد چنین تحولاتی بود. محمدعلی پاشا خدیو مصر و مؤسس سلسله خدیوان و سلاطین مصر، که در آغاز تنها در اندیشه ایجاد یک پاشانشین مستقل بود، دست به اصلاحات وسیعی در حوزه حکومتی خویش زد. او نیز اقدام به استخدام افراد خارجی و به خصوص نظامیان و مهندسان نظامی فرانسوی کرد و در ۱۸۲۴ گروه کثیری از نظامیان فرانسه را که سالها پس از شکست نهایی ناپلئون همچنان در پی شغل بودند، به مصر دعوت کرد. اینان نخستین گروه از هیئت‌های متعدد بعدی محسوب می‌شدند.

در ایران که نسبتاً دورتر از مراکز قدرت اروپایی بود، اصلاحات شتاب کمتری داشت. اولین آشنایی و درگیری ایران با سیاست اروپا در دوران ناپلئون صورت گرفت و هر دو کشور فرانسه و انگلیس در سال‌های ۱۸۰۷ و ۱۸۱۰ هیئت‌های نظامی به ایران گسیل داشتند. پس از آن نیز شماری افسران روسی، فرانسوی، انگلیسی و ایتالیایی به عنوان مربی در ارتش ایران به خدمت پرداختند که چندان نتیجه‌ای به بار نیاورد. نوسازی نیروهای نظامی ایران در حقیقت در سده بیستم و در دوران حکومت بنیان‌گذار سلسله پهلوی تحقق یافت.

مربیان نظامی از اروپای غربی و عمدتاً از بریتانیا، فرانسه، پروس و سپس از آلمان مأمور ایران می‌شدند. تعدادی ایتالیایی هم در مقام مربی به ایران آمدند. پس از پایان جنگ داخلی آمریکا نیز تعدادی از افسران آمریکایی که دیگر در کشورشان وظیفه‌ای به عهده نداشتند، برای یافتن کار به مصر رفتند. روس‌ها تا سده بیستم، به جز در ایران، در جایی به عنوان مربی یا مشاور نظامی حضور نداشتند.

آموزش نظامی که پیامدهای شایان توجهی به همراه داشت، به طریق گوناگون صورت می‌گرفت که از جمله می‌توان به اعزام شاگردان خاورمیانه‌ای به آکادمی‌های نظامی و دریایی، دعوت از افسران غربی برای تدریس در دانشکده‌های افسری خاورمیانه و استخدام مشاوران و کارشناسان غربی اشاره کرد. گاه این قبیل مشاوران به مشاغل اجرایی و عملیاتی در نیروهای مسلح گمارده می‌شدند. بدیهی است که تهیه انواع تسلیحات و ملزومات و همچنین کسب مهارت‌های فنی در زمینه سلاح‌های گوناگون هم اهمیت بسیار زیادی داشت. هر چند روند بازسازی ارتش‌های خاورمیانه در این ایام قابل مقایسه با دوران پس از سال‌های ۱۹۵۰ نیست، اما بدون تردید یکی از عوامل تا حدی مؤثر سیاست‌ اعمال قدرت در سده نوزدهم و اوایل سده بیستم به شمار می‌رفت.

دولت‌های اروپایی در طی سده نوزدهم به شکل فزاینده در مسائل اقتصادی داخلی کشورهای خاورمیانه نیز که بیش از پیش درگیر شبکه بازرگانی و مالی بین‌المللی می‌شد، دخالت می‌کردند. سیاست مداخله جویانه اروپای غربی، باعث گسترش اراضی کشاورزی

در نواحی گردید که صدها سال به دست فراموشی سپرده شده بود. برقراری امنیت، احیاء زمین‌های ظاهراً بی‌حاصل و تأسیس نظام آبیاری جدید در پاره‌ای اراضی، در افزایش پهنه زمین‌های زیر کشت نقش مهمی داشت. در این زمان محصولات قابل عرضه در بازار فروش مانند پنبه، ابریشم، توتون، خرما، تریاک، قهوه، گندم و جو تولید و یا کشت آنها افزایش یافت.

تغییر تولید کشاورزی از کشت به منظور معاش، به کشت به قصد فروش در بازار، که همزمان بود با غربی شدن نظام حقوقی، موجب تحولی عظیم در سنن و موازین مربوط به مالکیت اراضی شد. دگرگونی که مالکیت‌های روستایی، قومی و قبیله‌ای را بی‌اعتبار ساخت و نظام مالکیت مطلق به شیوه اروپایی را گسترش داد. در توسعه کشاورزی که در اصل بیشتر جنبه محلی داشت حکومت و طبقه نوظهور زمین‌داران مستقل نقش توأمانی ایفا کردند. هر چند که بخش اعظم سرمایه مورد نیاز به صورت وام یا سرمایه‌گذاری از منابع خارجی تأمین می‌گردید و شرکت‌های اروپایی با استفاده از امتیازات برون‌مرزی برگرفته از حق کاپیتولاسیون حکومت‌های خود، در بهره‌برداری از منابع کشورهای خاورمیانه حق تقدم داشتند.

بنگاه‌های انتفاعی و مهارت‌های خارجی در توسعه بخش خدمات نیز تأثیر بسزایی داشت و باعث ایجاد تلگراف، راه‌آهن، انواع وسایل رفاه عمومی، آب، گاز، حمل‌ونقل شهری و بعدها برق، تلفن و جز آن شد.

کشتی‌های بخاری مسافربری، استانبول را به دریای سیاه و اژه متصل می‌کرد، اما تنها خطوط کشتیرانی خارجی بودند که برای نخستین بار پایتخت امپراتوری عثمانی را به اروپا مرتبط ساختند. اقدام یک شرکت کشتیرانی اتریشی در سال ۱۸۲۵ به وسیله فرانسه، انگلیس، روسیه و ایتالیا پی‌گیری شد و رفت‌وآمد میان عثمانی و بنادر اروپایی و همچنین بین نقاط مختلف امپراتوری عثمانی رواج یافت. تحول بزرگ در این مورد زمانی صورت گرفت که شرکت کشتی‌های بخاری بریتانیا در سال ۱۸۳۷ باعث ارتباط اروپا، از طریق برزخ سوئز، به اسکندریه و هند شدند. کارکنان شرکت انگلیسی پس از عبور از مسافت خاکی باریکه سوئز محمولات پستی را در دو بندر یاد شده رد و بدل می‌کردند. اندکی بعد همین راه برای جابه‌جا کردن مسافر و کالا مورد استفاده قرار گرفت. در آغاز مسافران و کالاها به وسیله قایق‌های بخاری و عبور از آبراه‌های داخلی و یا ارابه و گاری نقل و انتقال می‌یافتند که در جاده‌های تازه تأسیس تردد می‌کردند. احداث راه‌آهن مصر در ۱۸۵۱ و افتتاح آبراه سوئز در ۱۸۶۹ سبب شد تا آن کشور یک بار دیگر به عنوان راه اصلی میان اروپا و آسیای جنوبی شناخته شود و گذرگاه عمده تجارت بین‌المللی. در همین ایام برقراری کشتیرانی در دریای خزر و خلیج فارس باعث گسترش روابط ایران با روسیه و اروپای غربی شد.

نفوذ مالی غرب در عصر جدید در جریان جنگ کریمه آغاز گردید. حکومت عثمانی از اواخر سده هیجدهم و اوایل سده نوزدهم کوشیده بود تا از طریق قرضه داخلی، نیازهای مالی خود را برآورده سازد. دولتمردان عثمانی با استفاده از شرایط و نیازمندی‌های جنگ کریمه اقدام به اخذ وام و واگذاری اوراق قرضه در بازار مالی اروپا کردند. مقدمات اخذ نخستین وام به مبلغ سه میلیون پوند و با بهره شش درصد در سال ۱۸۵۴ در لندن فراهم شد و دومین وام شامل پنج میلیون با چهار درصد سود در سال بعد در اختیار دولت عثمانی قرار گرفت. در سال‌های میانین ۱۸۵۴ تا ۱۸۷۴ وام از منابع خارجی سال به سال افزایش یافت و جمعاً به مبلغ اسمی دوست میلیون پوند رسید. در همین دوران فعالیت‌های بانکی در منطقه گسترش پُرشتابی داشت. در طول بیست یا سی سال پیش از ایام یاد شده بانک‌های انگلیسی و بانکداران خصوصی موقعیت خویش را در بنادر مدیترانه مستحکم کرده بودند. در اواسط دهه ۱۸۵۰ یک سلسله تحولات مهم در مصر به وقوع پیوست که از آن میان می‌توان به افتتاح شماری بانک رسمی مانند «بانک مصر» ۱۸۵۵، «بانک عثمانی» ۱۸۵۶، «بانک انگلیس و مصر» ۱۸۶۴ و جز آن اشاره کرد. افزون بر بانک‌های یاد شده، بانک‌های بزرگ انگلیسی، فرانسوی، آلمانی و ایتالیایی هم شعباتی در خاورمیانه افتتاح کردند. این قبیل بانک‌ها کاملاً اروپایی بودند و کار عمده آنها پرداختن به امور مالی خاورمیانه. در حقیقت بانک‌های متعلق به خود عثمانی‌ها، ایرانی‌ها یا اعراب تا پس از جنگ بزرگ افتتاح نشد و بانک‌های اروپایی حتی تا سال‌های بعد از جنگ دوم جهانی سهم زیادی از معاملات مالی کشورهای خاورمیانه را در دست داشتند.

از آنجایی که اوضاع حاکم بر امپراتوری عثمانی مخاطره‌آمیز به نظر می‌رسید، شرایط اعطای وام به آن بسیار غیرمنصفانه بود. بخش اعظم وام‌های خارجی صرف ترمیم مخارج جاری و هزینه برنامه‌های توسعه اقتصادی می‌شد که اکثراً زیانبار به نظر می‌رسید. علت اصلی ورشکستگی ششم اوت ۱۸۷۵ و بحران مالی متعاقب آن، در عدم توانایی دولت عثمانی در بازپرداخت اصل و فرع وام‌های دریافتی نهفته بود. نتیجه گفتگو با نمایندگان صاحبان اوراق قرضه اروپایی، دستورالعمل مورخ بیستم دسامبر ۱۸۸۱ و تشکیل «شورای اداری قروض ملی» بود که مستقیماً از سوی وام‌دهندگان کنترل می‌شد و شورا در برابر آنها مسئول و پاسخگو بود. وظیفه شورا اطمینان یافتن از چگونگی تخصیص وام‌های دریافتی و ممانعت از دریافت وام جدید تا بازپرداخت کامل دیون قبلی بود. در سال ۱۹۱۱ شمار کارکنان شورا به ۸۹۳۱ نفر رسید که بیشتر از تعداد کارمندان وزارت مالیه دولت عثمانی بود. اتفاق مشابه در باب دیون، ورشکستگی و مدیریت بازپرداخت بدهی‌ها در مصر به وضع «قانون تصفیه» سال ۱۸۸۰ انجامید. بر اساس قانون تصفیه نیمی از کل درآمد مصر به حکومت واگذار می‌شد تا به مصارف اداری خود برساند و بقیه، پس از کسر وجوه استهلاک

بدهی، به بازپرداخت دیون اختصاص می‌یافت. هر دو کشور در اوایل سده بیستم وام‌های بیشتری دریافت کردند و وام‌دهندگان نیز با ایجاد سازمان‌های گوناگون کوشیدند تا ضمن حراست از سرمایه‌های خود، اطمینان یابند که دست کم بخش نسبتاً مهمی از پول‌هایشان در فعالیت‌های تولیدی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

به رغم همه دگرگونی‌ها و گسترش پُرشتاب فعالیت بنگاه‌های انتفاعی اروپایی و اقلیت سودجوی داخلی وابسته به آنها، وضعیت توده مردم خاورمیانه چندان تغییر نیافت. در حقیقت مهم‌ترین دگرگونی خاورمیانه در این دوران، افزایش جمعیت آن است. جمعیت خاورمیانه پس از سده‌ها رکود و یاکاهش، در سده نوزدهم رو به فزونی نهاد. در این مورد تنها به چند مورد اشاره می‌کنیم. جمعیت استانبول، آتاتولی و جزایر از حدود ۶,۵۰۰,۰۰۰ نفر در ۱۸۳۱ به ۱۱,۳۰۰,۰۰۰ نفر در ۱۸۸۴ افزایش یافت و در ۱۹۱۳ به ۱۴,۷۰۰,۰۰۰ نفر رسید. جمعیت مصر از ۳,۵۰۰,۰۰۰ نفر در ۱۸۰۰ به ۴,۵۸۰,۰۰۰ نفر در ۱۸۴۶ و ۶,۸۰۰,۰۰۰ نفر در سال ۱۸۸۲ و ۹,۷۱۰,۰۰۰ در ۱۸۹۷ و ۱۱,۲۹۰,۰۰۰ در ۱۹۰۷ ترقی کرد.

افزایش جمعیت در خاورمیانه نه تنها به نشانه بهبود سطح زندگی مردمان روستایی و شهری نبود، بلکه تا حدی باعث فلاکت و فقر بیشتر می‌شد. در همین روزگار طبقه‌گزیدگان غربی مآب، فارغ از هرگونه تغییرات نسبی در طبقات فرودست خود، باعث تضعیف علایق، الزامات و ارزش‌های مشترکی شدند که آنان را در نظام قدیم وابسته به یکدیگر می‌کرد. اقدام نسنجیده‌ای که راه را برای جدال آینده بر سر ریاست و رهبری کشورهای خاورمیانه گشود.

فصل شانزدهم

سر خوردگی و واکنش

مسلمانان طی صدها سال به این نگرش تاریخی خو گرفته بودند که به عنوان حاملان حقیقت الهی موظف به گسترش آن در میان سایر ابناء بشر هستند. آنان همچنین بر این باور بودند که جامعه و دولت اسلامی تجسم خواست و اراده خداوند است و فرمانروایانشان جانشین پیامبر اسلام و مجریان فرامین او هستند. به همین خاطر برای نیل به مقاصد خویش هیچ حد و مرزی نمی شناختند. در سده شانزدهم یکی از اولین و تا آینده ای دور آخرین نویسنده ترک که درباره آمریکا مطلبی نوشت، در باب کشف و فتوحات اروپاییان در سرزمینی که او آن را «ینی دنیا»^۱ خواند، صادقانه امیدوار بود که به زودی به نور اسلام منور شود و به قلمرو عثمانی بپیوندد. به اعتقاد مسلمانان وضعیت محاربه بین آنان و کفار تنها زمانی پایان می یافت که کلیه کافرکیشان به خانواده جهانی اسلام پیوسته باشند و دیگر غیرمسلمانی در دنیا یافت نشود.

ایمان به چنین انگاره هایی در عصر میانه، سبب ساز احیاء قدرت و فتوحات عظیم امپراتوری عثمانی در سده های پانزدهم و شانزدهم و همچنین در یک خیزش مجدد - در سده هیجدهم گردید که پیش از این به آن اشاره کردیم. بنابراین، در یکی دو صد سال اخیر، پذیرش شرایط تازه و قبول برتری کافرکیشان پیشین در زمینه های مختلف داخلی و خارجی مربوط به ممالک اسلامی، برای مسلمانان دردناک بود. به همین سبب کوشش اصلی دولت های خاورمیانه در راستای دستیابی به دو هدف اساسی خلاصه می شد: نوسازی نظامی و تمرکز قدرت. غرض از یک چنین طرح در هم تنیده ای برقراری و حفظ قدرت حکومت در برابر تجزیه طلبان و مخالفان داخلی و مقابله با دشمنان قدرتمند خارجی بود. حکومت های خاورمیانه برای رسیدن به این اهداف، اقدام به اجرای برنامه های اصلاحی گوناگونی کردند.

نخستین اصلاحات فرمانروایان و گزیدگان وابسته به دستگاه حکومت، جنبه نظامی داشت. از نظر آنان افزایش توان نظامی برای ادامه حیات در جهانی که تحت سلطه قدرت نظامی اروپا بود، ضروری به نظر می‌رسید. اما تأسیس یک ارتش مدرن، با آموزش نفرات به وسیله مربیان خارجی و تهیه تجهیزات به وسیله نمایندگان و دلالان سودجو ناممکن بود. ارتش مدرن به افسرانی آموزش دیده احتیاج داشت که بر آن فرمان برانند. چنین ارتشی محتاج اصلاح امور آموزشی و نهادهایی برای نگاهداری آن بود. می‌بایست نظام اداری دگرگون شود و کارخانجات اسلحه‌سازی داخلی نیازهای تسلیحاتی ارتش نوپیا را برآورده سازند. اصلاحات مالی و اقتصادی نیز گریزناپذیر بود، چرا که می‌بایست منابع لازم برای پرداخت هزینه‌ها و از جمله حقوق نظامیان تأمین شود و بسیار تحولات دیگر که محتاج ابداعات و جسارت‌های فراوانی بود.

هر چند مصلحان و علاقمندان به نوسازی امور نظامی توانستند درجه کوچکی در سد عظیم واپس‌ماندگی جهان اسلام از دنیای مسیحیت باز کنند، دریچه‌ای که از آن آب باریک و حساب‌شده‌ای روان گشت، اما متعاقب آن سیلی از افکار جدید، منطقه را درنوردید که هیچ یک از دولت‌های خاورمیانه قادر به کنترل آن نبود. همراه با تسلیحات و تکنولوژی رویاها و مردمانی که حامل آن بودند، آرمان‌های اروپایی که دست کم با نظام قدیم مخالفت داشت، وارد جهان اسلام و خاورمیانه شد. گسترش روابط انسانی از طریق سفرهای آموزشی، سیاسی، تجارت و رفت و آمدهای دیگر به شکل فزاینده‌ای باعث اشاعه اندیشه‌های نو گردید. مردمان خاورمیانه با فراگرفتن زبان‌های خارجی و ترجمه آثار و سپس اخبار جهان مسیحیت آگاهی‌های تازه‌ای کسب کردند. اطلاعاتی که چاپ و نشر آنها از سال‌های ۱۸۲۰ و انتشار در جراید ادواری و سپس روزانه به شکل بی‌سابقه‌ای باعث رواج فرهنگ غرب در جهان اسلام شد.

درهم شکستن باورهای تفرعن‌آمیز مسلمانان به وسیله ارتش‌های غربی موجب بروز وارفتگی عمیق در جامعه اسلامی گردید. جنبش‌های اصلاح‌طلبانه به قصد نوسازی ارتش و سپس دولت‌های خاورمیانه و همچنین اقتباس از فرآورده‌های تمدن غرب، در حقیقت نخستین واکنش مسلمانان نسبت به همین فرایند بود. منظور و تصور آنان در عالم خیال چنان بود که اخذ دستاوردهای جهان غرب از حوزه ابداعات و تولیدات فنی فزاینده‌تر نخواهد رفت. اما پیش از آن که ویروس افکار و اندیشه‌های جدید به جا نشان افتد، در برابر زیاده‌خواهی‌ها و نفوذ قدرت‌های اروپایی از خود واکنش نشان داده بودند.

عکس‌العمل‌ها نخست جنبه مذهبی داشت. در سده هیجدهم دو جنبش تازه و مهم و به دو شیوه مختلف، بر ضد توسعه قدرت غرب ظهور کرد. این دو نهضت در آغاز به طور یکسان مخالف فرایندی بودند که آن را فروپاشی اسلام از درون، به واسطه دست کشیدن از

ارزش‌های ناب اسلامی می‌شناختند. در نتیجه هر دو دسته، به ناگزیر، رویارویی با تجاوز و دست‌اندازهای خارجی را در سرلوحه مبارزات خویش جای دادند.

یکی از دو جنبش، سلسله درویش نقشبندیه، منسوب به بنیان‌گذار آن بهاء‌الدین محمدبخاری نقشبند بود. اینان که اصل و نسب سنی داشتند، از هند به خاورمیانه آمدند و نخست در کشورهای عربی، سپس در ترکیه و دست آخر سرزمین‌های قفقاز ماندگار شدند. یکی از مکاتب هندی نقشبندیه در مصر در احیای آموزش زبان عربی و ترویج نوعی ژنسانس مصری نقش مهمی ایفا کرد، هر چند که با حمله ناپلئون چندان رواج نیافت. یکی دیگر از نقشبندیان هندی در عربستان کتابی درباره عظمت اعراب باستان و اصالت اسلام آنان نوشت که به اعتقاد او مورد کژفهمی قرار گرفته بود. به اعتباری می‌توان گفت که این عقیده باعث خیزش دومین جنبش بزرگ آن دوران به نام وهابیه شد که به کوشش محمدبن عبدالوهاب مؤسس مذهب وهابی و حمایت محمدبن سعود امیرنجد در شبه‌جزیره عربستان رواج یافت. پیروان عبدالوهاب که به «ابناءالشیخ» شهرت داشتند و از آغاز تا بلوای منسوب به طالبان و بن‌لادن مرتکب خشونت و جنایات بسیار شده‌اند، بخش اعظم شبه جزیره عربستان را در سده هیجدهم به تصرف خویش درآوردند و در مرزهای هلال خصیب به مبارزه با عثمانیان پرداختند. با این که قدرت نظامی وهابیان در ۱۸۱۸ درهم کوبیده شد، اما مذهب وهابی به رغم پیروان اندکش همچنان به حیات خویش ادامه داد و تحریک عواطف مردمان عوام در کشورهای اسلامی، مهاجمان اروپایی را به مبارزه می‌طلبد.

واکنش بعدی مسلمانان نسبت به نفوذ جهان غرب، در مستعمرات سه امپراتوری پدیدار شد. رویارویی مسلمانان در آسیای مرکزی روسیه، هند بریتانیا و آفریقای شمالی فرانسه با نفوذ فرهنگ غربی، بیشتر جنبه اقتباس و مشارکت داشت. رهبران بومی سرزمین‌های یاد شده از پیروانشان می‌خواستند که با فراگرفتن زبان «صاحبان» به دانش مدرن دست یابند. دانشی که برای کسب استقلال و توسعه سیاسی و اقتصادی آنان ضرورت داشت. در قلب خاورمیانه نیز که هنوز اروپائیان حضور چشم‌گیری نداشتند، اصلاح‌طلبان و روشنفکران که از اروپا به سرزمین‌شان بازگشته بودند، سرمشق مشابهی به مردم خویش می‌دادند.

در حرکت‌های اصلاح‌طلبانه سده نوزدهم دو گرایش متمایز وجود داشت که در ستیز دایمی با یکدیگر بسر می‌بردند. جنبش اول برگرفته از روشنگری اروپای مرکزی بود که سرمشق اصلاح‌طلبان خودکامه خاورمیانه قرار گرفت و شیفته آن شدند. اینان نیز مانند همفکران اروپای مرکزی خود، تصور می‌کردند که می‌دانند چه چیزی برای مردم مناسب است و حاضر نبودند خود را درگیر مسائل به اصطلاح حکومت‌های مردمی کنند. به باور

طرفداران این مکتب، نمی‌بایست به جماعتِ رخوت‌زدهٔ خاورمیانه دل بست که از عهد قدیم عادت به دنباله‌روی و اطاعت بی‌چون و چرا کرده‌اند، بلکه باید تحت فرمان کسانی که وظیفهٔ تاریخی رهبری و تعلیم آنها را به عهده دارند قرار گیرند، رسالتی که تحقق آن بر دوش روشنفکران و نظامیان گذارده شده است.

جنبش دوم نه از اروپای مرکزی که از اروپای غربی الهام می‌گرفت و بن‌مایهٔ آن آموزه‌های سیاسی و تا حدی لیبرالیسم اقتصادی بود. بر اساس این انگاره که نخست در ترکیه و سپس در کشورهای دیگر خاورمیانه طرفدارانی یافت، هم‌زمان با پیشرفت همه‌جانبهٔ کشور، حقوق شهروندی مردم نیز می‌بایست به وسیله حکومت انتخابی مشروطه تضمین گردد. پیروان این اندیشه آزادی را اساس قدرت، ثروت و عظمت جهان غرب تلقی می‌کردند.

واژهٔ آزادی از منظر خاورمیانه‌ای‌ها معانی گوناگونی داشت. در اوایل سدهٔ نوزدهم، پس از اشاعهٔ افکار سیاسی جدید و پیش از استقرار حاکمیت مستقیم اروپاییان، مردمان کشورهای خاورمیانه با این کلمه آشنایی نداشتند. این واژه به مفهومی نبود که بعدها بیشتر به یک گروه مخالف سلطهٔ بیگانگان نسبت داده می‌شد. آزادی در اندیشه انسان خاورمیانه‌ای به معنی مصونیت شهروند از اقدامات غیرقانونی و جابرائهٔ دولتمردان و در حد پیشرفته‌تر، حق شهروند در تشکیل و ادارهٔ حکومت نبود. ایده‌آل‌هایی اساسی که اقتباس و تا اندازه‌ای تحقق آن مهم‌ترین بخش توسعه سیاسی در کشورهای خاورمیانه در سدهٔ نوزدهم و اوایل سدهٔ بیستم محسوب می‌شد.

زمان نخستین گام‌های لرزان که با تشکیل شوراها و مجالس انتصابی در خاورمیانه برداشته شد، به اوایل سدهٔ نوزدهم بازمی‌گردد، هنگامی که در عثمانی و مصر جلساتی به منظور بحث دربارهٔ مسائل کشاورزی، آموزش و مالیات انعقاد یافت. به فرمان امپراتوری عثمانی در سال ۱۸۴۸ مجمعی متشکل از نمایندگان ولایت، شامل دو نماینده از «میان کسانی که مورد احترام و اعتماد هستند و از هوش و دانش برخوردارند و صاحب دانش و گل‌های سرسبید مردم» انتخاب شدند. اما این مجلس، به رغم خصوصیات «پسندیده نمایندگان» آن راه به جایی نبرد و منحل گردید. فراگردی که مدتی بعد، با اندکی اختلاف در ایران نیز به وقوع پیوست.

هنگامی که سلطان و شاه سرگرم آزمودن نهادهای مشورتی انتصابی خود بودند، اتباع آنها به آرمان‌های اساسی‌تری می‌اندیشیدند. کسانی که از اروپا بازگشته بودند به ستایش حکومت‌های پارلمانی پرداختند که از عملکرد آنها به خوبی اطلاع داشتند. اندکی بعد دانشجویان و مأموران دولتی مأمور خدمت در ممالک غربی که عمده‌ترین مسافران خاورمیانه‌ای را تشکیل می‌دادند، دست در دست تبعیدیان سیاسی نهادند. در دهه ۱۸۶۰ و

۱۸۷۰ همه جا از مشروطه‌خواهی صحبت می‌شد. در آوریل ۱۸۶۱ بیگلریگی تونس محمدالصادق به عنوان اولین فرمانروای یک کشور مسلمان قانون اساسی را که به تصویب ناپلئون سوم رسانیده بود، به موقع اجرا گذاشت. از ۱۸۶۴ به بعد نیز در جهت تکمیل آن متمم‌هایی بر آن افزوده شد. در سال ۱۸۶۶ خدیو مصر اسماعیل پاشا اقدام به تشکیل مجلسی متشکل از هفتادوپنج نماینده، با اختیارات محدود برای یک دوره سه ساله کرد که به صورت غیرمستقیم برگزیده می‌شدند. در همین ایام در خود عثمانی نیز جنبش مشروطه‌خواهی گسترش یافت و طرفداران فعال‌تری پیدا کرد، کسانی که از سال ۱۸۶۷ ناگزیر به اقامت در فرانسه و انگلیس شده بودند و بخش قابل ملاحظه‌ای از مخارج آنها را مصطفی فاضل برادر اسماعیل پاشا خدیو مصر تأمین می‌کرد. وقتی عبدالعزیز به عنوان اولین سلطان عثمانی در تابستان ۱۸۶۷ به فرانسه و اتریش و سپس انگلستان سفر کرد و در مراسم آتش‌بازی شهر لندن ترکان ناراضی فینه به سر را در جوار خود دید، دریافت راه مشروطه‌خواهان بی‌بازگشت است. آرزوی ترکان در زمان مپراتوری عبدالحمید دوم ملقب به غازی برآورده شد. سلطانی که با قبول اجباری پیمان سان استفانو که با کمی تغییرات در کنگره برلین به ریاست بیسمارک به تصویب رسید، باعث تجزیه و سپس فروپاشی امپراتوری عثمانی شد. او با صدور «خط همایون» قانون اساسی مبتنی بر نظام دو مجلسی را اعلان کرد. هر چند مجلس نخست از بیست‌وپنج نماینده انتصابی تشکیل می‌شد، اما انجام‌گزینش یکصدویست نماینده مجلس دوم، تحقق اولین فرمان انتخابات در جهان اسلام بود، به رغم آن که عبدالحمید اعتقاد داشت «تنها با استفاده از زور می‌توان مردمی را که خداوند نگاهداری از آنها را به عهده من گذاشته است حرکت داد... آزادی برای انسان‌هایی که به آن عادت ندارند به اندازه فقدان آن خطرناک است.»

پس از انحلال مجالس عثمانی در فوریه ۱۸۷۸ به دستور عبدالحمید که بیشتر به خاطر تلقینات سیدجمال الدین اسدآبادی خود را حافظ اسلام و خلیفه مسلمانان می‌دانست، مجلس مصر تنها نهاد به ظاهر انتخابی در خاورمیانه محسوب می‌شد. در پی استقلال مصر در ۱۸۸۲ نیز چندین مجلس منتخب به کار قانونگذاری پرداخت. با این که بر اساس قانون سال ۱۸۸۳ مصر، پارلمانی متشکل از دو مجلس تشکیل شد و در سال ۱۹۱۳ از قدرت بیشتری هم برخوردار گردید، اما فعالیت آن با شروع جنگ بزرگ خاتمه یافت. در همین دوران، تحولات سیاسی بنیادی‌تری در سایر مناطق خاورمیانه صورت گرفت. پیروزی ژاپن مشروطه بر روسیه خودکامه در ۱۹۰۵ که پس از چندین سده نخستین پیروزی آسیاییان بر اروپاییان بود، باعث نشر پیام آشکاری شد که حتی گوش‌های ناشنوای روس‌ها هم آن را شنید و آنها را ناگزیر به تأسیس رژیم پارلمانی در امپراتوری خویش ساخت. اینک مشروطه و مشروطه‌خواهی اکسیر زندگی مردمان خاورمیانه تلقی می‌گردید،

داروی شفابخشی که روز به روز بیشتر باعث درمان آلام آنان می‌شد. ایرانیان در تابستان ۱۹۰۶ صاحب قانون اساسی و مجلس شدند. دو سال بعد گروهی از افسران عثمانی موسوم به ترک‌های جوان سلطان را ناگزیر به اعاده قانون اساسی سال ۱۸۷۶ کردند. خطاب ترک‌های جوان در مقام وارثان عثمانی‌های جوان، برگرفته از سازمان‌های مشابه در ایتالیا، آلمان و فرانسه بود.

آمال نهضت‌های اولیه به منظور برقراری حکومت قانونی در خاورمیانه، تحت تأثیر غرب و تا اندازه‌ای برگرفته از مجموعه قوانین اساسی رایج در آن سرزمین بود. از سوی دیگر موافقت نظام‌های خودکامه اسلامی با برقراری حکومت مشروطه، به خاطر تشابه صوری با رژیم‌های متمدن به منظور گرفتن وام و دیگر تسهیلات از دولت‌های مسیحی بود و گاه با هدف جلوگیری از مداخله یا اشغال سرزمینشان به دست اروپاییان. هر چند که ترفندشان کارساز نشد. در حقیقت هیچ یک از دولت‌های ایران و تونس و مصر به خاطر داشتن حکومت قانونی از تجاوز غربیان و یا تقسیم و تصرف در امان نماندند و همچنان گرفتار مشکلاتی چون ورشکستگی اقتصادی و بی‌نظمی بودند.

همزمان با تحولاتی که برشمرديم دست‌اندازی اروپاییان ادامه یافت و مسلمانان خاورمیانه یک بار دیگر برای مقابله با تعدیات آنها به اعتقادات مذهبی خویش متوسل شدند. سابقه اتحاد اسلامی به عنوان جبهه مشترک مسلمانان علیه امپراتوری‌های مسیحی به سال‌های ۱۸۶۰ و ۱۸۷۰ بازمی‌گشت و ظاهراً تا حدی ملهم از پیروزی آلمان‌ها و ایتالیایی‌ها در متحد کردن مردمان کشور خود بود. کسانی از ترکان بر این باور بودند که امپراتوری عثمانی به عنوان بزرگ‌ترین کشور مستقل اسلامی می‌تواند ایفاگر رسالتی چون پروس برای آلمان‌ها و پیمون برای ایتالیایی‌ها باشد. البته مقصود این دسته از ترکان اتحاد همه مسلمانان زیر چتر اسلام بود.

بنابراین شکل محدودی از پان‌اسلامیسم در سرلوحه برنامه‌های رسمی امپراتوری عثمانی قرار گرفت. ترکان از این سیاست در دو جهت بهره‌برداری کردند. در داخل با توسل به آموزه‌های پان‌اسلامیسم از اتباع مسلمان خویش خواستند تا در حمایت از نظام، با گروه‌های گوناگون شورشی و برانداز مبارزه کنند و در خارج موفق به کسب پشتیبانی در میان مسلمانان کشورهای دیگر و به خصوص شهروندان مسلمان امپراتوری‌های اروپایی گردید.

فصل هفدهم

آرمان‌های جدید

در سپتامبر ۱۸۶۲ علی پاشا وزیر امور خارجه عثمانی و آخرین بازمانده نسل سیاستمداران فرهیخته، اما خودکامه «عصر تنظیمات» در نامه‌ای به سفیرکبیر اعزامی خود به پاریس به بحث درباره موضوعی پرداخت که در میان دیپلمات‌ها به «بررسی کلی مسائل جهان»^۱ شهرت دارد. علی پاشا پس از سفر به کشورهای مختلف و ارزیابی عمومی شرایط سیاسی اروپا به ایتالیا رفت که گرفتار آلام مربوط به کسب وحدت ملی بود. او در نامه خود نوشت:

ایتالیا که مردم آن به یک نژاد تعلق دارند و به زبان واحدی تکلم می‌کنند و پیرو دین مشترکی هستند، می‌باید راه دراز و پرمخاطره‌ای را برای کسب اتحاد بپیماید و تاکنون هم شاهد چیزی جز هرج و مرج و بی‌نظمی نبوده است. حالا خودتان قضاوت کنید که اگر در ترکیه به تمام آرمان‌های گوناگون ملی آزادی عمل داده شود چه اتفاقی خواهد افتاد... در حقیقت حتی برای ایجاد یک دولت نسبتاً باثبات هم باید یکصد سال بگذرد و سیل‌های خون روان شود.

پیشگویی علی پاشا کاملاً به حقیقت پیوست، هر چند که «یکصد سال» به درازا نکشید. در واقع باید گفت او به عنوان یک ناظر حوادث جاری شاهد بود چگونه ویروس ناسیونالیسم، که علی پاشا از آن وحشت داشت، به شکل علاج‌ناپذیری به درون کالبد سیاسی عثمانیان خلید و فراگرد تب و ضعف و در نهایت ویرانی امپراتوری آغاز گردید. نحوه، چگونگی و زمان ابتلاء به بیماری عثمانیان را که در پژوهش‌های تاریخی کمتر به آن توجه شده، می‌توان به دقت بازشناخت. ویروس آن بیماری، آرمان‌های انقلاب فرانسه بود که با شتاب تمام به وسیله فرانسویان فراگیر شد و در لحظات نخست مورد قبول اقلیتی مشتاق قرار گرفت و سپس به صورت اپیدمی همه مردمان امپراتوری را آلوده ساخت. اما در مبادلات و مناسبات میان دنیای اسلامی خاورمیانه و جهان مسیحی اروپا، حادثه جدیدی

رخ نداد. دادوستد کالا و حتی تکنولوژی صدها سال بود که رواج داشت و گاه بسیار گسترده بود. خاورمیانه در آغاز برای اروپاییان کانون دانش فنی و مریی شیوه‌ها و علایق جدید محسوب می‌شد. خاورمیانه‌ای‌ها پس از ظهور قدرت‌های نظامی و اقتصادی در غرب، با یک چرخش عظیم نگاه خود را از غرب به شرق دوختند و به رغم حفظ روابط مادی خود با جهان غرب، از هر گونه تبادل افکار چشم پوشیدند. در ایام میانین مسیر نشر اندیشه به طور کلی از شرق به غرب بود و جوامع فقیر و عقب‌مانده اروپای غربی شاگردان مدرسه اسلامی در رشته‌های پزشکی، ریاضیات، شیمی، نجوم، فلسفه و حتی الهیات محسوب می‌شدند. اما در پایان عصری که مورخان اروپایی قرون وسطی می‌نامند، شرق مسلمان دیگر معلم اروپا نبود و اروپاییان دیگر نیازی به معلومات خاورمیانه‌ای‌ها نداشتند، هر چند که در نقاشی، ادبیات و هنر که به نسبت اهمیت کمتری داشت هنوز کاملاً مستقل نشده بودند. بُن‌مایهٔ رُمان روبنسون کروزوئه نوشته دنیل دُفور روزنامه‌نویس، شاعر و نویسندهٔ انگلیسی که در سال ۱۷۱۹ انتشار یافت به احتمال زیاد برگرفته از یک داستان فلسفی عربی است که ترجمهٔ انگلیسی آن چند سال پیش از آن به چاپ رسیده بود. ترجمه فرانسوی مجموعهٔ دل‌انگیز قصه‌های معروف به هزارویکشب که میان سال‌های ۱۷۰۴ تا ۱۷۱۷ منتشر گردید باعث ظهور شیوهٔ اقتباس و تقلید ادبی در همهٔ زبان‌های اروپایی شد. موتیف موسیقی عامیانه و سپس هنری نواحی مرزی اروپا برگرفته از موسیقی مورها در اسپانیا و ترکان در بالکان بود. هر زمانی که یک سفیر عثمانی و همراهانش به پایتخت این یا آن کشور اروپایی سفر می‌کردند یکی از مدهای ترکی در زمینهٔ معماری، دکوراسیون داخل منازل و گاه لباس در اروپا رواج می‌یافت. حال آن که غرب، در باب مقولات فکری و معنوی، کوچک‌ترین ارتباطی با شرق نداشت. اروپا در قرون وسطی فاقد دستاوردی مهم برای ارائه به جوامع پیشرفته و پیچیدهٔ اسلامی بود. زمانی هم که توازن مادی و معنوی آن دو جهان بر هم خورد، مسلمانان خصلت پذیرندگی خویش را از دست داده بودند و مصونیت خویش را، در ضدیت با هر پدیده‌ای که برگرفته از جهان مسیحیان بود جستجو می‌کردند. بینش مسلمانان در این دوران بیانگر ویژگی اولیه و منسوخ ادیانی بود که بر اساس آن آیین خود را برتر و کامل‌تر از ادیان دیگر می‌دانستند. مسلمانان با بعضی از واردات فرهنگی، به خصوص در ربط با موضوعات نظامی، که از دیرباز از جمله مهارت‌های اروپاییان می‌شناختند، مخالفتی نداشتند. آنها نسبت به دستاوردهای اروپاییان در زمینهٔ مسائل جغرافیایی و نقشه‌برداری و حتی توصیفات بدوی و دربارهٔ قارهٔ آمریکا و نقشهٔ آن علاقه‌مند بودند، هر چند که این قبیل اطلاعات تأثیر چندانی بر حیات فکری مسلمانان نداشت. آگاهی‌های تاریخی عثمانیان و ایرانیان در مورد دولت‌های اروپایی بسیار محدود و حتی هیچ بود. مسلمانان کوچک‌ترین توجهی به رویدادهای عظیمی مانند رُنسانس، رفورماسیون و وقایع عصر روشنگری و یا

انقلاب صنعتی از خود نشان ندادند و کمترین تأثیری از آن نپذیرفتند. جهان اسلام دوران ژنسانس خود را چند سده پیش از سرگذرانده بود. از نظر مسلمانان حوادثی از این دست و تحولات متعاقب آن، مربوط به جهان مسیحیت بود و اهمیت و اعتباری برای آنها نداشت. انقلاب فرانسه نخستین جنبش آرمانی اروپا بود که تأثیر شگرفی در خاورمیانه بر جای نهاد و باعث دگرگونی اندیشه و کردار مردمان آن شد. دلیل آن هم آشکار بود. انقلاب فرانسه نخستین خیزش اروپایی محسوب می‌شد که نه تنها در آرمان‌های خود به ترویج آرا و ایمان مسیحی نمی‌پرداخت، بلکه تا حدودی ضد مسیحی بود. از طرف دیگر مسلمانان نمی‌توانستند با سکولاریسم برگرفته از انقلاب فرانسه سر سازگاری داشته باشند، اما از نظر ترکان، نادیده گرفتن یک جنبش مستقل و فارغ از فساد یک دین مدعی که همه دشمنان سنتی امپراتوری عثمانی، با آن ضدیت می‌ورزیدند، کار عاقلانه‌ای نبود. مسلمانان دست کم می‌توانستند به جنبه‌های مثبت انقلاب فرانسه دل خوش دارند و امیدوار باشند که با تأیید آن به راز پنهان قدرت روزافزون مغربیان پی ببرند.

تفاوت دیگر انقلاب فرانسه با جنبش گذشته اروپا آن بود که فرانسویان گام‌های بلندی در رواج آرمان‌های خود در میان مردمان خاورمیانه برداشتند. در آغاز تنها گروهی از اتباع مسیحی امپراتوری عثمانی نسبت به تبلیغات مربوط به انقلاب فرانسه که چندان گسترده نبود، واکنش حساب شده‌ای نشان دادند، اما اندکی پس از فراگیر شدن آراء و نظریات جدید در میان اتباع مسیحی امپراتوری، سایر مردم نیز تحت تأثیر آن قرار گرفتند. پاره‌ای از نویسندگان معاصر ترک معتقدند که این قبیله «عقاید فرنگی» مانند «ویروس فرنگی» همه جاگیر شد.

آزادی، برادری و برابری برای مسلمانان شعار تازه‌ای نبود. برادری مؤمنان نیز مثل برابری میان آنها از اصول بنیادی آیین اسلام محسوب می‌شد و امتیازات اشرافی و یا قومی قادر به پایمال کردن آن نبود. این قبیل امتیازات که بن مایه اسلامی نداشت، در گذار مناسبات انسانی، در سرزمین‌های آنها نیز همانند نقاط دیگر پدیدار شد، ولی مانند اروپا موجب ثبات نگردید و رسمیت نیافت. برابری میان مؤمنان و کافران مقوله دیگری بود. آنان که در وضعیت عدم اهلیت خود خواسته بسر می‌بردند، هر آن می‌توانستند با گرویدن به آیین اسلام، موقعیت خویش را ارتقا بخشند. گاه بردگان آزاد شده به مقامات عالی دیوانی و لشکری دست می‌یافتند و بردگان سلطان در بسیاری امور، گردانندگان اصلی امپراتوری عثمانی بودند. در مورد حقوق اجتماعی زنان مسلمان پیش از این گفتیم که در بعضی موارد و از جمله مالکیت، از امکاناتی برخوردار بودند که هم‌جنسان غربی آنها همچنان فاقد آن هستند.

هر چند الغای برده‌داری مشروع با مداخله و اعمال نفوذ قدرت‌های غربی صورت

گرفت، اما آزادسازی زنان، به رغم آن که تحت تأثیر جوامع غربی تحقق یافت، هیچ رابطه‌ای با مداخله و اعمال نفوذ دولت‌های اروپایی نداشت و از آغاز تا به انجام موضوع جدال‌های کلامی و ادبی محافل داخلی کشورهای خاورمیانه بود.

سفارت فرانسه در استانبول، از همان آغاز به مرکز تبلیغات مبدل شد. ادبیات انقلابی به زبان‌های گوناگون رایج در امپراتوری عثمانی و از جمله ترکی، عربی، یونانی و ارمنی ترجمه و از فرانسه به عثمانی ارسال می‌گردید و یا در چاپخانه‌ای که در محوطه سفارتخانه برپا شده بود، چاپ و نشر می‌یافت. در ۱۷۹۳ پرچم سهرنگ جمهوری بر فراز دوکشتی فرانسوی که در مقابل سراگلیو لنگر انداخته بود به اهتزاز درآمد تا نشانه برگزاری جشن باشکوهی باشد. به هنگام برپایی پرچم جمهوری فرانسه که با شلیک توپ کشتی‌ها همراه بود، پرچم جمهوری آمریکا نیز که به اعتقاد دولت انقلابی فرانسه «در اتحاد نامقدس جباران شرکت نداشت» به اهتزاز درآمد و سپس یک «درخت آزادی» در باغچه سفارتخانه کاشته شد. جشن‌های پی در پی زمانی خاتمه یافت که فرانسویان مقیم عثمانی همراه با دوستان ترک خود با موسیقی برگرفته از سرود انقلابی فرانسه^۱ در اطراف درخت آزادی به پایکوبی پرداختند.

این قبیل حرکات و تظاهرات انقلابی بیشتر باعث نگرانی دولت‌های اروپایی شد تا خود عثمانیان. یکی از وقایع‌نگاران ترک نوشت که دولت‌های اتریش، روسیه و پروس در یک اقدام مشترک خواستار منع برافراشتن پرچم سهرنگ و سایر علائم انقلابی فرانسه در امپراتوری عثمانی شدند. در واکنش به این درخواست دول معظم اروپایی، منشی دیوان همایون پاسخ داد:

دوستان من، چندین بار به شما گفته‌ایم که امپراتوری عثمانی یک دولت اسلامی است. در میان ما هیچ کس به این قبیل علائم و نشانه‌های آنان اعتنایی ندارد. ما بازرگانان ممالک دوست را میهمان خود می‌دانیم. آنها کلاه‌هایی بر سر می‌گذارند که دوست دارند و در شأن باب عالی نیست که آنها را مؤاخذه کند که چرا از چنین سرپوش‌هایی استفاده می‌کنند. شما خودتان را برای هیچ و پوچ ناراحت می‌کنید.

بر اساس روایتی دیگر، مقام عثمانی پاسخ می‌دهد که برای باب عالی اهمیتی ندارد که میهمانان خارجی اش، چه بر سر می‌گذارند و چه کفشی به پا می‌کنند. از پاسخ اول و روایت دوم چنین برمی‌آید عثمانیان همچنان مانند گذشته اعتقاد داشتند که مصونیت مذهبی آنها را از ابتلاء به ویروس غربی حفظ می‌کند. رویای خوشی که به زودی بر باد رفت.

فرانسیس دوم واپسین امپراتور امپراتوری مقدس روم یا در واقع فرانتس اول نخستین

امپراتور اتریشی و پدرزن ناپلئون، در اکتبر ۱۷۹۷ ناگزیر به امضای پیمان کامپوفورمیر منسوب به یکی از آبادی‌های شمال ایتالیا، با فرانسه انقلابی شد. به موجب این پیمان اتریش ضمن تأیید موازین صلح لئون^۱ متصرفات خود در ناحیه بلژیک کنونی را به فرانسه واگذاشت و جمهوری ونیز میان امپراتوری هابسبورگ و جمهوری فرانسه تقسیم گردید. جزایر یونانی^۲، بندر پروزا^۳ و سواحل یونان و آلبانی تحت حاکمیت فرانسویان درآمد و بخشی از جمهوری ونیز نیز به جمهوری نویناد سیزالپین واگذار شد، نامی برگرفته از سیسپادان^۴ و آلب. هر چند سلطه فرانسویان بر این مناطق از ۱۷۹۷ تا ۱۷۹۹ و بار دیگر از ۱۸۰۷ تا ۱۸۱۴ فراتر نرفت، اما تحولات اجتماعی چشمگیری به دنبال داشت. ساکنان یونانی بخشی از این سرزمین‌ها صدها سال تحت فرمان ونیزیان بودند و عثمانیان حاکمیتی بر آنها اعمال نمی‌کردند. تغییرات رادیکال و انقلابی که در دوران فرمانروایی فرانسویان در مناطق یادشده رخ داد، به زودی همسایگان یونانی آنان در ولایات عثمانی در مورثا راهم در برگرفت.

فرانسویان که دهها سال با خدعه و نیرنگ خود را دوست سنتی عثمانیان وانمود کرده بودند، اینک در همسایگی آنها بسر می‌بردند. ضربه هولناکی که هیچ‌گونه مناسبات دوستانه‌ای از شدت آن نمی‌کاست. به زودی گزارشات ناگواری در مورد حوادث یونان عثمانی و سرزمین‌های تحت سلطه فرانسویان به پایتخت عثمانی ارسال شد. اخباری درباره لغو امتیازات اشرافی، معاف شدن دهقانان از کار اجباری، برگزاری انتخابات و در مجموع سخن گفتن از آزادی و برابری. تهدید آمیزتر از همه اینها، به گفته یکی از مورخان عثمانی «احیاء اندیشه‌های مربوط به دوران باشکوه دولت‌های یونانی بود و این که آیین ارتودوکس آن منطقه را به سوی جمهورخواهی سوق می‌دهد و اذهان اتباع همسایه دولت عثمانی را به فساد می‌کشد.» عثمانیان درس خود را زمانی آموختند که مصر، ولایت اسلامی و بسیار مهم امپراتوری، به تصرف فرانسویان درآمد. اینک خطر مشابهی، با شدت و ضعف در کمین عثمانیان بود و جدال بر سر شکوه و جلال گذشته و آزادی مدرن در آینده.

درهم آمیختن این دو آرمان، با نسبت‌های مختلف، برای خوشایند مشرب‌های متفاوت، گریزناپذیر می‌نمود. آزادی که در قالب شهروندی هنوز ناشناخته و ناآزموده بود، در آغاز چندان کشتی نداشت. در واقع قدرت آن زمانی رو به فزونی نهاد که با دو آرمان جدید برگرفته از جهان غرب درهم آمیخت: ناسیونالیسم و میهن‌پرستی و پذیرش میهن و ملت به عوض دین و مذهب. اینک میهن و ملت به عنوان عوامل هویت و وفاداری ملی و همچنین مشروعیت و جانفشانی شناخته می‌شدند.

1. Leoben

2. Ionian Islands

3. Preveza = prebeza

۴. Cispadane، برگرفته از نام لاتینی پادوس (پُر) به معنی «ابن سوی پو».

چنین آرمان خطرناکی، به خصوص عنصر سکولار آن، نمی‌توانست از چشم‌ها پنهان بماند و با مخالفتی روبه‌رو نشد. در رده‌ای که به زبان‌های ترکی و عربی به وسیله حکومت عثمانی منتشر شد، خطاب به خوانندگان آن آمده است:

فرانسویان ... به وحدانیت دنیا و آخرت اعتقاد ندارند... مخالف همه ادیان هستند ... آنان به روز قیامت و عقاب و مکافات و نکیر و منکر معتقد نیستند ... آنها می‌گویند ... که آدم‌ها از نظرات ذات و فطرت انسانی با هم برابرند و هیچ کس بر دیگری امتیاز و مزیتی ندارد و هر کسی صاحب سرنوشت و زندگی خویش است... آنها بر اساس همین نظریات ابلهانه و مهمل، موازین و قوانین جدیدی وضع می‌کنند که شیطان الهام بخش آن است. آنها باعث نابودی ادیان می‌شوند و به خود حق می‌دهند که بعضی کارها را ممنوع کنند و سر خود هر کاری می‌خواهند انجام دهند. بنا به خبائث ذاتی خود به اغوای مردم نادان و یاوه سرا می‌پردازند، شروع به نفاق افکنی میان مذاهب و همچنین سلاطین و دولت‌ها کرده‌اند. با کتاب‌های پر از دروغ و حرف‌های به ظاهر راست، به سراغ هر حزب و گروهی می‌روند و می‌گویند: «ما به شما تعلق داریم و پیرو مذهب و جامعه شما هستیم»... آنها که سراپا آلوده شرارت و شهوت هستند و سوار بر توسن خیانت و گستاخی و غرق در دریای جهالت و زندقه، در زیر علم شیطان گرد آمده‌اند.

علت تشبیه دشمنان و مخالفان به شیطان کاملاً آشکار است، شیطان در آیه پنجم سوره ناس موجودی است «که در دل مردم وسوسه می‌کند». در اواخر سده بیستم نیز یک بار دیگر در خاورمیانه کوشش شد تا برای مقابله با اندیشه‌ها و شکل زندگی پُرجاذبه اروپایی و سپس آمریکایی از همین خطاب‌ها بهره‌برداری شود.

سنت سیاسی و سامان اجتماعی در امپراتوری عثمانی و با کمی جرح و تعدیل در ایام پادشاهی سلاطین ایران، ریشه در موازین و عادات اسلام کلاسیک و همچنین تمدن‌های دیگر عهد قدیم خاورمیانه داشت که همانند فرهنگ‌های مذهبی دیگر مساوات جو نبود، چرا که برخورد برابر با کسانی که پذیرای آخرین دین خدا شده بودند و آنانی که عامداً چنین باوری نداشتند، در واقع ناپسند و بی‌معنی بود. شماری از منتقدان از روی انصاف، بردباری مذهبی رژیم‌های سنتی اسلامی را مورد ستایش قرار می‌دهند و آن را نظامی با حقوق برابر تلقی می‌کنند. چنین تساوی، حتی اگر بپذیریم که در آن زمان نه به عنوان امتیاز، بلکه قصور در انجام وظیفه شناخته شده بود، نمی‌توانست وجود داشته باشد. دولت اسلامی در ردّ برابری کافران، از شیوه‌های مرسوم در سایر قدرت‌های مذهبی پیروی می‌کرد. تفاوت اسلام با بیشتر ادیان دیگر در آن بود که طبق قانون الهی جایگاه اجتماعی کافران را به رسمیت می‌شناخت، حقوقی که توده‌های مسلمان نیز رعایت می‌کردند. البته این به معنی موقعیت برابر نبود، اما سبب‌ساز نوعی تحمل و بردباری می‌شد که در دولت‌های دیگر، تا انحلال ادیان و یا دست کم کاهش نفوذ اجتماعی آنها، وجود نداشت. بردباری و تحمل اسلامی،

تنها شامل یکتاپرستانی می‌شد که اسلام به عنوان پیروان ادیان پیش از خود به رسمیت می‌شناخت. مسیحیان و وابستگان به فرق گوناگون آن و یهودیان خاورمیانه از این امتیاز برخوردار بودند و در ایران نیز اقلیت کوچکی از زردشتیان همچنان به زندگی خویش ادامه دادند. در امپراتوری عثمانی این گونه اقلیت‌ها را «ملت» می‌خواندند.

«ملت» جامعه‌ای مذهبی - سیاسی بود که بر اساس تبعیت آن از یک مذهب تعریف و شناخته می‌شد. اعضای هر «ملت» تابع موازین و حتی قوانین مذهب خویش بودند و به وسیله رؤسای خودی اداره می‌شدند، هر چند که حدود اختیارات آنها نمی‌توانست فراتر از قوانین و منافع دستگاه حکومت باشد. «ملت‌های» غیرمسلمان به خاطر برخورداری از امتیازاتی چون آزادی مذهبی و تشکیل جوامع خودمختار متقابلاً ملزم به طرفداری از دولت و پذیرش محدودیت‌ها و مشکلات جماعت «اهل ذمه» بودند.

در امپراتوری عثمانی چهار «ملت» عمده وجود داشت که به ترتیب اهمیت عبارت بودند از مسلمانان، یونانیان، ارمنیان و یهودیان. اینان همگی مسمی به مذهب خویش بودند. «ملت» مسلمان به «ملت حاکمه» نیز شهرت داشت که به زبان‌های ترکی، عربی، کردی، آلبانیایی، یونانی و چندین زبان دیگر در بالکان و قفقاز تکلم می‌کردند.

دومین «ملت»، یعنی یونانیان هم مانند «ملت» مسلمان پراکنده بودند. اینان که مانند قوم اصلی یونانی از کلیسای ارتودوکس و نحله‌های گوناگون مذهبی وابسته به آن تبعیت می‌کردند، صرب‌ها، بلغارها، رومانیایی‌ها و آلبانیایی‌های مقیم اروپا را در بر می‌گرفت و همچنین عرب و ترک زبانان آسیایی که در طبقه‌بندی غریبان به آنها اعراب و ترکان مسیحی می‌گفتند.

ارمنیان به عنوان سومین «ملت» تجانس بیشتری داشتند و عمدتاً بخشی از قوم ارمنی را تشکیل می‌دادند و پیرو کلیسای ارمنه بودند. گروه کثیری از ارمنه عثمانی به زبان ترکی صحبت می‌کردند و این زبان را با حروف ارمنی می‌نوشتند. پیروان کلیسای قبطی مصر و کلیسای یعقوبی سوریه به علت اعتقاد مشترک به وحدانیت در مسیح‌شناسی، با کلیسای ارمنه پیوند داشتند. شایان ذکر است که هیچ یک از «ملت‌های» یونانی و ارمنی، شامل مسیحیان عضو کلیسای یونانی شرقی و همچنین یونانیان کاتولیک و ارمنیان، گروه‌های خود را ترک نگفتند و به آیین پروتستان نپیوستند.

«ملت» یهود نیز متشکل بود از مهاجران اسپانیایی زبانی که قبل و بعد از ۱۴۹۲ فرمان تبعید آنها صادر شد. جوامع یهودی عرب زبان بومی سوریه و عراق و یهودیان یونانی زبان مور و همچنین جماعت‌های یهودی به زبان‌های گوناگون تکلم می‌کردند.

بنابراین هر یک از «ملت‌های» که برشمرديم انواع گروه‌های قومی و گاه قبیله‌ای را دربرمی‌گرفت. نباید این عناصر درون گروهی را بی‌اهمیت تلقی کرد. اتحاد و همبستگی

دستجات در رقابت‌های سیاسی، دیوانی، تجاری و اجتماعی برگرفته از همین عناصر بود و سرچشمهٔ تعصبات و تعیضات گونه‌گون قومی و نژادی که نشانه‌های آن از سده‌های گذشته تا به امروز در منابع ادبی در دست است. زمانی که نظام اصلی «ملت» براساس منطق درونی خود عمل می‌کرد، همبستگی‌های قومی بن‌مایهٔ هویت و سرسپردگی غایبی محسوب نمی‌شد. مردمانی را که اکنون خود را ترک و عرب می‌دانند و ما نیز آنان را چنین می‌خوانیم، تا ایام اخیر خویشتن را ترک و عرب نمی‌دانستند. زبان ترکی رواج داشت، اما شهرنشینان متمدن استانبول و شهرهای دیگر خود را ترک خطاب نمی‌کردند و آن را مناسب روستاییان بدوی و چادرنشینان آناتولی می‌دانستند. به‌رغم آن که عرب زبانان مقیم مصر و هلال خصیب، زبان خود را عربی می‌خواندند، اما اسم «عرب» را لایق بدویان ساکن حواشی صحرا می‌دانستند. تنها در عصر مدرن بود که مردم باسواد شهرنشین، تحت تأثیر آراء ناسیونالیستی، به مرور ایام، خویشتن را «عرب» یا «ترک» نامیدند.

آراء و عقاید اروپایی به زودی در میان مردمان مسیحی امپراتوری عثمانی گسترش یافت. نخست یونانی‌ها و صرب‌ها و سپس اهالی بالکان و آنگاه ارمنه با آرمان‌های جدید ناسیونالیستی روبه‌رو شدند و به آن دل بستند. حتی یهودیان که کوچک‌ترین، ناتوان‌ترین و راضی‌ترین اقلیت غیرمسلمان امپراتوری عثمانی بودند، به خلق انگاره ناسیونالیستی خویش پرداختند. در ۱۸۴۳ خاخامی به نام یهودا الکالی که زادهٔ ساریوو بود در کتاب کوچک قصه مانند خویش نوشت: یهودیان باید به سرزمین مقدس بازگردند و آن را بازسازی کنند و منتظر رستاخیر الهی نباشند.

اقلیت‌های مسیحی امپراتوری عثمانی، در سدهٔ نوزدهم در پی دستیابی به سه هدف عاجل و متضاد بودند. هدف اول آنان کسب تساوی حقوقی با اکثریت مسلمان بود. فکر اعطای برابری شهروند فارغ از مذهب که دولت‌های اروپایی خواستار تحقق بخشیدن آن از سوی ترکان بودند و گاه در تضاد با سلوک خود آنها در کشورهاشان بود، با استقبال اصلاح‌طلبان و لیبرال‌های امپراتوری عثمانی روبه‌رو شد. در آن زمان چنین به نظر می‌رسید که بی‌اعتنایی به این موازین عین جهل و خرافات است.

تنها افکار نو نبود که از پذیرش عدم تساوی پُر سابقه سر باز می‌زد، بلکه رفاه و رونق تازه به دست آمده نیز با نابرابری همساز نبود. در طول انقلاب فرانسه و جنگ‌های ناپلئونی و اوایل سدهٔ نوزدهم، جوامع غیرمسلمان در مجموع شاهد ترقی و پیشرفت خود بودند. آنان از نظر میزان تحصیلات بر مسلمانان برتری داشتند و آسان‌تر می‌توانستند با جهان خارج ارتباط برقرار کنند. عواملی که بیش از پیش بر نیکبختی و ثروت آنان افزود. بنابراین حقارت سیاسی و اجتماعی که تحت نظام قدیم بر آنها اعمال می‌شد، اینک تحمل‌ناپذیر به نظر می‌رسید. به‌رغم آن که تساوی حقوقی در یک سلسله فرامین اصلاحی که در سال‌های سدهٔ

نوزدهم صادر شد، به شکل رسمی مورد تأیید حکومت عثمانی قرار گرفت، اما دوام زیادی نداشت و نتایج چندان ثمربخشی به بار نیاورد.

هدف دیگری که مسیحیان امپراتوری عثمانی با شدت و حدت و با کوششی روزافزون در پی آن بودند کسب استقلال و یا دست کم خودمختاری در قلمرو ملی خویش بود. در گذار از سده نوزدهم به اوایل سده بیستم نخست صرب‌ها و یونانی‌ها و سپس مردمان شبه جزیره بالکان، شامل کسانی که در همسایگی عثمانی ادعاهای ارضی داشتند و آنهایی که در سرزمین‌های متعلق به امپراتوری زندگی می‌کردند، بالقوه می‌توانستند در سرزمینی که بخشی از قلمرو ملی می‌خواندند دولت‌های مستقلی تأسیس کنند. موقعیت و شرایط دوونیم میلیون ارمنی که یک‌ونیم میلیون آن در شش ولایت امپراتوری عثمانی در آسیا پراکنده بودند و در هیچ یک از آن قلمروها اکثریت نداشتند، بسیار دشوارتر بود. بدفرجامی و ناکامی ارمنه بیشتر به خاطر آن بود که برخلاف مردم بالکان و سپس اعراب و یهودیان، هرگز در عصر جدید موفق به تشکیل دولت ملی نشدند. دولت کنونی ارمنستان نیز در حقیقت پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی

و استقلال کامل و واقعی جمهوری شوروی سابق ارمنستان، تأسیس گردید.

سومین هدف که به ندرت ابراز می‌شد، ولی هرگز مورد غفلت قرار نمی‌گرفت، حفظ امتیازات و خودمختاری بود که «ملت‌ها» در نظام قدیم کسب کرده بودند. هر «ملتی» در فکر آن بود که حق پیروی و اجرای قوانین مذهبی، نظارت بر نظام آموزشی و استفاده از زبان قومی و در مجموع پاسداری از ویژگی‌های فرهنگی خویش را همچنان حفظ کند. برقراری نظام سربازگیری در سده نوزدهم، در میان سایر نوآوری‌های اروپایی، موضوع مهمی بود که به موارد درخواستی اضافه شد. از این زمان به بعد، حمل اسلحه به وسیله افراد وابسته به اقلیت‌ها که پیش از آن به شکل تحقیرآمیزی منع شده بود، به هنگام خدمت اجباری در نیروهای مسلح مجاز و از جمله امتیازات باارزش «ملت‌ها» شناخته شد. به مالیات سرانه قدیم موسوم به اسپنجه، اینک مالیات معافیت از خدمت می‌گفتند. مبلغ ناچیزی که برای کسب این امتیاز پرداخت می‌شد.

به رغم اینها، دستاوردها و اهداف یاد شده مدتها در تضاد با یکدیگر بودند. اندکی بعد شرایط رو به نابسامانی نهاد. حقوق مربوط به تساوی شهروندی پیشرفت معکوس کرد. شاهدی به نام سورت پاشا در همان زمان، در شرح فرمان اصلاحات عظیم در اکتبر ۱۸۵۶ که در تکمیل خط شریف گلخانه صادر شد نوشت:

بطریق‌ها ناراضی بودند... چون که پیش از این هر جامعه‌ای در دولت عثمانی جایگاه خود را داشت. مسلمانان در رأس بودند و سپس یونانی‌ها، بعد ارمنی‌ها و آخر از همه یهودی‌ها قرار داشتند. اما حالا همه با هم برابر شده‌اند. بعضی از یونانیان در مخالفت با

این فرمان می‌گویند «حکومت ما را با یهودیان یکی کرده است، حال آن که ما راضی به برتری اسلام هستیم».

عکس‌العمل این «بعضی از یونانیان» کاملاً قابل درک بود. اشراف یونانی مقیم پایتخت، در سده‌های هفدهم و هیجدهم، تقریباً روابط نزدیکی با دولت عثمانی داشتند، به خصوص خاندان‌های اشرافی ساکن محله فنار استانبول، در همسایگی بطریق یونان، که در طول خدمت در دستگاه اداری ترکان پاره‌ای از مناصب مهم را در انحصار خویش داشتند. تا سال ۱۸۳۴ که سلطان محمود دوم اعضای سفارتخانه‌های مقیم پایتخت‌های مهم اروپایی را از میان ترکان انتخاب کرد، اداره سیاست خارجی امپراتوری عثمانی، به ویژه در زمان سلیم سوم در دست یونانیان بود. پس از تأسیس «حجره‌های ترجمه» در باب عالی، یونانیان سرپرستی آنها را که در مجموع با نمایندگان دول اروپایی سر و کار داشتند، به عهده گرفته بودند. از جمله مناصب دیگر یونانیان باید از تصدی فرمانداری دو امیرنشین دانوب یاد کرد که بعدها تبدیل به پادشاهی رومانی شد.

درخواست استقلال و افزون بر آن کسب استقلال، در نهایت باعث بروز شک و تردید نسبت به وفاداری و قابل اعتماد بودن اتباع غیرمسلمان و به ویژه کارکنان غیرمسلمان دولت گردید. تحولی که به مرور تحقق یافت. با شروع قیام یونانیان که منجر به جنگ استقلال گردید، کارزاری که روشنفکران و شعرای اروپایی و از جمله لرد بایرون در آن مشارکت داشتند، رئیس مترجمان باب عالی به اتهام واهی جاسوسی برای انقلابیون، بدون محاکمه به دار آویخته شد. هر چند زمانی که نخستین هیئت دیپلماتیک ترکان در سال ۱۸۴۰ در آتن شروع به کار کرد، کوستاکی موسوروس^۱ یکی از اشراف محله فنار به سمت اولین سفیر مأمور یونان شد، کسی که بعدها در مقام سفیرکبیر امپراتوری عثمانی به لندن اعزام گردید، با این حال یونانیان عثمانی دیگر هرگز مورد اطمینان ترک‌ها قرار نگرفتند و هیچ‌گاه به قدرتی که پیش از آن در دستگاه حکومتی داشتند دست نیافتند. در همین ایام موقعیت و منزلت سایر اقلیت‌های مذهبی نیز دستخوش تغییر و تحول شد. در سده شانزدهم که تنها یهودیان از دانش و مهارت جهان غرب برخوردار بودند و هنوز به چشم همدلان دشمنان اروپایی دولت نگرسته نمی‌شدند، سلاطین عثمانی از خدمات آنان در زمینه‌های بازرگانی و سیاسی سود می‌جستند. بنابراین یهودیان بیش از سایر جوامع غیرمسلمان از تضعیف قدرت دولت عثمانی متحمل ضرر و زیان شدند. آنها برخلاف مسیحیان از مساعدت تجار و حمایت دولت‌های اروپایی محروم بودند. همچنین تا نیمه دوم سده نوزدهم شاهد هیچ‌گونه پیشرفت آموزشی و فکری نبودند که باعث احیای جوامع اروپایی گردید. یهودیان مقیم

پایتخت و ولایات چه در فعالیت‌های بازرگانی و چه دستگاه حکومتی امپراتوری عثمانی به مرور زمان جانشین یونانی‌ها، ارمنی‌ها و همین‌طور مسیحیان عرب زیان تازه به قدرت رسیده‌ی لوانت شدند. در حالی که سوءظن ترکان نسبت به یونانی‌ها روز به روز بیشتر می‌شد، مسیحیان عرب‌زبان همچنان در ناحیه دوردست امپراتوری بسر می‌بردند و هنوز به ابهت و نفوذ آینده‌ی خویش دست نیافته بودند. جامعه‌ی ارمنی عثمانی تنها «ملتی» بود که از قبیل دگرگونی‌های یاد شده منتفع گردید. آنها که «ملت صادق» خوانده می‌شدند، نه تنها به باور ناظران غربی، بلکه به اعتقاد خود عثمانیان وفادارترین اقلیت مذهبی امپراتوری به حساب می‌آمدند. ارمنیان نیز مانند یونانیان پیش از آن، سعادت و موقعیت خویش را مدیون آموزش غربی و فعالیت‌های اقتصادی می‌دانستند. در اواخر و اوایل سده‌های نوزدهم و بیستم یکی از رهبران ارمنی به قصد براندازی حکومت عبدالحمید دوم، معروف به سلطان سرخ، با کمیته‌ی ترک‌های جوان همکاری می‌کرد و در تکمیل انقلاب سال ۱۹۰۸ نقش مؤثری داشت. انقلابی که گروهی از شاگردان مدارس حمیدیه (منسوب به سلطان حمید) با فریاد *Padisahin basa sagiaga*^۱ طلیعه‌دار آن بودند. حکمت بایور، نوه‌ی کامل پاشا وزیر اعظم پیشین که خود یکسال بعد از یکی از همین مدارس فارغ‌التحصیل شد در «تأملاتی در باب مشروطه‌ی دوم» نوشت:

همه‌ی ما فریاد می‌کشیدیم «مرگ بر سلطان». پسران وزرا و حتی نزدیکان سلطان...
حاجب‌ها و فرزندان اطرافیان سلطان نیز از او بیزار بودند.

در کابینه‌ی بعد از انقلاب حتی یکی از ارامنه برای مدتی به وزارت امور خارجه منصوب گردید. رونق و سعادت ارامنه، مانند یونانیان باعث آموزش بهتر و احیاء فرهنگی آنها گردید و موجب رواج آرمان‌های جدید در میان آن قوم. آرمان‌ها و عقایدی ضد و نقیض و برگرفته از شرق و غرب. آنان استقلال ملی و لیبرال دموکراسی را از طریق مدارس مذهبی رو به گسترش و مبلغ احیاء مسیحیت، از غرب آموختند و از شرق نیز حمایت داوطلبانه از دولت روسیه و روش و شکل براندازی را از انقلابیان همان کشور فراگرفتند. عقایدی که در مجموع پیروانی داشت، کسانی که به رغم امکان انتصاب به مقامات مهم، دیگر تاب تحمل اهل ذمه بودن را نداشتند.

امکان فروپاشی قریب‌الوقوع امپراتوری عثمانی، باعث دلگرمی هر چه بیشتر مخالفان آن شد. بحران بلغارستان در ۱۸۷۹ که پی‌آمد شکست عثمانیان از روس‌ها بود و باعث مداخله‌ی قدرت‌های بزرگ در امور داخلی امپراتوری گردید، انگاره‌ی مسیری بود که تا پایان عمر دولت عثمانی تداوم یافت. به موجب اصل شصت و یکم معاهده‌ی کنگره‌ی برلین (۱۳)

۱. مرگ بر سلطان.

ژوئن تا ۱۳ ژوئیه ۱۸۷۸) که جانشین اصل شانزدهم پیمان سان استفانو (سوم مارس ۱۸۷۸) شد، حکومت عثمانی متعهد گردید که «بدون درنگ مقدمات پیشرفت و اصلاحات مورد تقاضای ایالات ارمنی نشین خود را فراهم سازد و امنیت آنها را در مقابل قفقازی‌ها و کردها تضمین نماید. دول اروپایی نیز به طور منظم بر نحوه تحقق این برنامه نظارت خواهند داشت.»

حوادث آینده پیام روشن آخرین عبارت معاهده برلین را تحقق بخشید. معاهده‌ای که شش قدرت اروپایی حاضر در کنگره آن را امضاء کردند و بیسمارک «صدراعظم آهین» و «دلال درستکار» ریاست آن را به عهده داشت.

بلغارها نیز مانند یونانیان، استقلال خود را با تحمل زجر فراوان و پس از قیام و سرکوب و مداخله دیگران به دست آوردند. در همین ایام ارمنیان بر این پندار بودند که راه استقلال خویش را یافته‌اند. به زودی جنگ تبلیغاتی آنان به جنگ مسلحانه مبدل شد و دوران طولانی درگیری‌های خفته و پنهان مذهبی و قومی آغاز گردید. از ۱۸۹۰ و از آن بدتر از ۶-۱۸۹۵ دور خوفناک قیام و سرکوب، ترور و قتل عام، شرق عثمانی و حتی مدتی پایتخت را فراگرفت. گروه کثیری از آرامنه و دیگرانی که متهم به همفکری پنهان و آشکار با آنان بودند، به دست گروهی دیگر از فارغ‌التحصیلان مدارس حمیدیه که Padisahim Gok Yasa^۱ شعار مرسوم‌شان بود و در واحدهای سوارنظام خدمت می‌کردند، کشته شدند. سربازان عثمانی با هماهنگی با ایل‌مردان کرد به شکار ارمنی‌ها می‌پرداختند و از تجاوز به زنان و کوفتن سنگ بر سر کودکانشان ابایی نداشتند. جنایاتی که باعث گسترش دامنه شورش آرامنه و جنگ و اعمال خشونت میان روستاییان مسیحی، یعنی آرامنه و روستاییان ترک، قفقازی و کرد شد. موقعیت آرامنه در مقایسه با مسیحیان بالکان که پیش از آنان برای کسب استقلال قیام کرده بودند بسیار وخیم‌تر بود. شهرها و نواحی عثمانی که آرامنه در آن اکثریت داشتند، دچار تفرقه شدند و دیگر امکان انسجام آنها در یک سرزمین ملی، مانند یونان یا بلغارستان، وجود نداشت. اینک در هر ولایت عثمانی که زندگی می‌کردند، در اقلیت بودند و اکثریت مسلمان نگران آرمان و فعالیت آنها. سرزمین مادری آرامنه و پایتخت باستانی آن آرتاکساتا بر ساحل رود ارس، در تصرف امپراتوری روسیه بود. کشوری که آمادگی داشت با قدرت تمام از آرامنه حمایت کند، اما تشکیل دولت مستقل ارمنستان را به ضرر منافع ملی خود می‌دانست.

در آن زمان حتی مردمان مسلمان امپراتوری عثمانی، یعنی ترک‌ها، عرب‌ها و دیگران، مصونیت سابق خویش در برابر ویروس‌های فکری اروپایی چون آزادی، وطن و ملت‌پرستی را از دست داده بودند. این قبیل آراه و عقاید نو که توانست بنیان ساخت سنتی مشروعیت و

بیعت اسلامی را در خاورمیانه ویران سازد و نظام سیاسی پوسیده آن را در هم کوبد، از دو منشأ سرچشمه گرفت. نخست، به شکل وطن‌پرستی، از غرب و سپس، به صورت ملت‌پرستی، از اروپای مرکزی و شرقی.

در جهان سنتی اسلامی، همانند عالم مسیحی، ملت‌ها و کشورها معمولاً تحت تأثیر شدید هویت ملی و مذهبی خود بودند. سه گروه عمده از مردم خاورمیانه، یعنی ایرانیان، اعراب و ترک‌ها با غرور تمام به میراث ملی خود افتخار می‌کردند و به زبان، ادبیات، تاریخ، فرهنگ، منشأ فرضی مشترک و آداب و سنن برجسته خویش عشق می‌ورزیدند. در حقیقت تنها ایرانیان دارای چنین خصالی بودند، هر چند مردم خاورمیانه وابستگی طبیعی نسبت به مسقط‌الرأس خود داشتند. در متون اسلامی نیز مانند ادبیات غربی، علایق بومی و محلی و دلتنگی برای سرزمین آباء و اجدادی وجود داشت، اما فاقد رسالت سیاسی بود و تا پیش از گسترش آرمان‌های غربی هیچگاه ملت و یا سرزمین ملی به صورت عناصر هویت سیاسی و حاکمیت، مطرح و یا اصولاً شناخته شده نبود. مسلمانان هویت خویش را در ایمانشان جستجو می‌کردند و در بیعت با خدایگان و یا خاندانی بسر می‌بردند که به نام دین بر آنها فرمان می‌راندند.

وطن‌پرستی و ملت‌پرستی در جهان اسلام معنی و مفهومی نداشت. ملت و میهن، چه در سنت پادشاهان و چه در نگارش حوادث تاریخی باعث محدودیت حاکمیت و هویت نمی‌شد. به اعتقاد علی پاشا، ورود چنین عقاید به خاورمیانه اثرات ویرانگری داشت.

میهن‌پرستی، نه به مفهوم عشق به محل تولد، بلکه به معنی سیاسی و در صورت لزوم انجام وظایف نظامی و ادای دین فرد نسبت به کشور بنا به درخواست حکومت همان کشور، ریشه‌های عمیق در تمدن غرب دارد که سابقه آن به روم و یونان عصر باستان بازمی‌گردد. عشق به میهن و وطن در بریتانیا و فرانسه و سپس ایالات متحد با دو آرمان دیگر همزاد بود: اتحاد عناصر گوناگون آحاد کشور در یک بیعت ملی و رواج روزافزون این اعتقاد که سرچشمه و بن‌مایه حاکمیت واقعی، نه کلیسا یا دولت، بلکه مردم هستند.

میهن‌پرستی مردمان ساکن سرزمین بریتانیا و فرانسه به رغم تکلم به زبان‌های مختلف و پیروی از مذاهب متفاوت آنها را به دو ملت قدرتمند و منسجم تبدیل کرد. شماری از ناظران و پژوهشگران ترک با اطلاع از اوضاع اجتماعی اروپا، تصور می‌کردند که تحقق چنین آرمانی، و اعلان وفاداری مردم به میهن‌شان و در حقیقت به دولت حاکم، می‌تواند باعث همبستگی جوامع مختلف مذهبی و قومی امپراتوری عثمانی گردد.

آرمان میهن‌پرستی اندکی بعد در مصر ظهور کرد که شرایط بسیار مناسب‌تری جهت رواج آن داشت. مصر بیش از هر کشور دیگری در منطقه متکی به جغرافیا و تاریخ بود. به علت وجود دره و دلتای رودخانه‌ای منحصر به فرد، عرب و اسلامی مآب کردن آن سرزمین

توانست خللی در هویت مصریان در هزاره اول وارد سازد. این ویژگی در کنار تجانس نسبی جمعیت و تمرکزگرایی، موقعیت بی‌بدیل به مصر بخشیده بود. گسترش آرمان تازه میهن پرستی، از سوی دیگر، مدیون جاه‌طلبی‌های سلسله خدیوان مصر بود. در حقیقت آسان‌تر است که با به کار گرفتن مفاهیم علمی و رایج در غرب به مطالعه عنصر کشور و ملت در مصر پرداخت، تا در چارچوب امپراتوری چند زبانه و چند وجهی عثمانی در سده نوزدهم. با این وصف پذیرش عناصر هویت جدید در منطقه خاورمیانه و حتی در مصر آهسته، مرحله به مرحله و مشاجره‌آمیز بود و هرگز تا به امروز به شکل کامل تحقق نیافته است.

از اواسط سده نوزدهم به بعد، میهن‌پرستی در خاورمیانه تابع ملت‌پرستی شد و سپس تا حد زیادی جای به آرمانی سپرد که مقوله دیگری بود. میهن‌پرستی در غرب که کشور و دولت از یک سو و ملت از طرف دیگر هویت خود را داشتند، فواید فراوانی به بار آورد. حال آن‌که با شرایط کاملاً متفاوت اروپای مرکزی و شرقی و پراکندگی دولت‌شهرهای آلمان، اختلافات قومی در اتریش - هنگری و اسارت ملت‌های امپراتوری تزارها، سازگار نبود. آرمان ملت‌پرستی در چنین شرایطی تنها می‌توانست در خدمت حفظ وضع موجود باشد و افزودن بر شمار جمعیت. مفهوم ملت نه در کشور و اعتبار محلی آن، بلکه در زبان، فرهنگ، تبار و آگاهی کامل از وقایع جاری آن نهفته است. ملت‌پرستی در خاورمیانه شباهت زیادی به آرمان رایج در اروپای میانه داشت. این آرمان به شیوه مرسوم در خاورمیانه به شکل آشکاری بیشتر برگرفته از ملت‌پرستی اروپای میانه بود تا لیبرالیسم غربی.

آرمان‌های میهن و ملت‌پرستانه پس از رواج در خاورمیانه باعث شروع جنبش‌های آزادیخواهانه و حرکت‌های متضاد با آن شد. به طور کلی طرفداران افکار ملت‌پرستانه در پی آن بودند که با استفاده از میهن‌پرستی، نظام سیاسی حاکم را سرنگون سازند. از نظر یک میهن‌پرست، کسب استقلال کشور از هر چیزی مهم‌تر بود. به باور چنین آدمی، آزادی بستگی به وضعیت فرد در کشور داشت. برای یک ملت پرست، حکومت دولت می‌توانست بیگانه و سرکوبگر باشد و یا میهن و ملت را به دست خارجی‌ان بسپارد و یا حتی باعث تجزیه آن شود. به اعتقاد او آزادی به معنی پایان بخشیدن به این کژروی‌ها بود و دستیابی به استقلال و همبستگی ملی. نخستین نشانه‌های نفوذ افکار و اندیشه‌های نو، در میان اتباع غیرمسلمان امپراتوری عثمانی ظهور کرد. آنها، تحت تأثیر عقاید جدید برگرفته از مسیحیان اروپایی، دریافتند حکومتی که در لوای آن بسر می‌برند نظامی بیگانه و مستبدانه است. فرایند مشابهی نیز در میان «ملت» یونانی رخ داد که تحت تأثیر حاکمیت باستانی خود، مقدمات اتحاد مسیحیان ارتودوکس امپراتوری را فراهم کرده بودند.

در سده نوزدهم، پیروان غیر یونانی کلیسای ارتودوکس، نسبت به مشروعیت کلیسا که تقریباً همه مقامات روحانی آن از میان یونانیان برگزیده می‌شدند ابراز تردید کردند. نخست

مردمان بالکان و سپس مسیحیان عرب‌زبان کلیسای ارتودوکس در سوریه لب به شکایت گشودند. آرمان‌های جدید ناسیونالیستی در آغاز باعث انحلال «ملت» یونانی گردید و سپس سبب‌ساز فروپاشی امپراتوری عثمانی.

تأثیر افکار و آرمان‌های جهان غرب در ایران که فاصله بیشتری با اروپا داشت و دو امپراتوری روسیه و عثمانی با رابطه بلاواسطه آن با غرب ضدیت می‌ورزیدند، کمتر، کندتر و دیرتر بود. شرایط عمومی حاکم بر ایران نیز چندان مناسب نبود. شاه ایران، مانند سلطان عثمانی، بر مردم غیرمتجانسی فرمان می‌راند که پیرو ادیان مختلف بودند و به زبان‌های گوناگون تکلم می‌کردند. اما اهمیت و نقش‌گوش‌های متفاوت و اقلیت‌های مذهبی در ایران قابل مقایسه با امپراتوری عثمانی نبود و هیچ‌گاه مانعی اساسی برای تأسیس نظام سیاسی و اجتماعی محسوب نمی‌شدند. اقلیت‌های مذهبی ایران از گروه‌های مشابه خود در عثمانی کم‌شمارتر، فقیرتر و مطیع‌تر بودند. یهودیان و زردشتیان ایران که از نظر فرهنگی با یکدیگر انسجام داشتند و سابقه روابط آنان به پیش از حمله اعراب به ایران بازمی‌گشت، به زبان فارسی تکلم می‌کردند، هر چند از لحاظ قانونی و اجتماعی از هم منفک بودند و فاقد قدرت سیاسی. ارمنیان تنها جامعه مسیحی ایران محسوب می‌شدند. موقعیت آنها از بسیاری جهات مهم‌تر از اتباع یهودی و زردشتی بود. اما برخلاف دو گروه اخیر، جدا از ایرانیان زندگی می‌کردند. جدا زیستن آرامنه تنها به خاطر مسائل مذهبی نبود، بلکه آنها به موقعیت قومی، زبان و هویت فرهنگی خویش می‌بالیدند. ادعایی که دست کم در مقایسه با تمدن و فرهنگ شکوهمند ایرانی، قابل اعتنا نبود.

در نگاه نخست به نظر می‌رسد که اقلیت‌های قومی و مذهبی در میان مسلمانان ایران از اهمیت بیشتری برخوردار بودند. گروه کوچکی از اهل سنت و اقلیت بسیار فعالی از پیروان مذهب جدید بهایی در ایران زندگی می‌کردند. سنیان آرام و خاموش بودند و بهائیان در فشار و تنگنا. بیش از نیمی از ایرانیان به زبان فارسی تکلم می‌کردند و دیگران به گویش‌های قومی چون آذری، کردی، عربی و جز آن.

ایرانیان به رغم همه مشکلاتی که برشمردیم اشتیاق و آمادگی زیادی برای پذیرش افکار و عقاید جدید از خود نشان می‌دادند. احساس ملت‌پرستی در ایران قوی‌تر از میهن‌پرستی بود. ایرانیان برخلاف مردمان هلال خصیب، مصر و شمال آفریقا که به جهان عرب پیوستند، دل‌بستگی به میراث پیش از اسلام خود را از دست ندادند و به دستاوردهای آن دوران مباحثات می‌کردند. تفاوت دیگر ایران با کشورهای جهان عرب حفظ زبان رایج خود بود.

در نهم ژانویه ۱۸۵۳ امپراتور روسیه، به هنگام باریابی سر جورج همیلتون سیمور سفیر کبیر

بریتانیای کبیر در کاخ سن پترزبورگ، با او به گفتگو پرداخت. تزار، بر اساس گزارش سیمور دربارهٔ امپراتوری عثمانی به او گفت: «ما یک بیمار روی دست خود داریم، مردی که به شدت مریض است. جای بسی تأسف خواهد بود که «او» در یکی از همین روزها از میان دست‌های ما بلفزد، به خصوص پیش از آن که توافقات ضروری صورت گرفته باشد.» سیمور پاسخ داد: «مرد بیمار می‌باید با ملاحظت مداوا شود تا سلامتی خویش را بازیابد.» او سپس می‌افزاید: «آنچه به آن نیاز داریم یک پزشک است، نه یک جراح.»

چه در داخل و چه در خارج «پزشکان» فراوانی وجود داشتند و به رغم تجویزهای تلخ و ناخوشایند چنین به نظر می‌رسید که «بیمار» قابل علاج باشد. آنان برای مداوای «مرد بیمار» نیازمند فرصت و آرامش بودند، که از ایشان دریغ شد.

فصل هیجدهم

جنگ بی پایان

امپراتوری عثمانی تا پیش از تجزیه، بیش از یکصد سال در جنگ تقریباً محسوب می‌شود. بی‌وقفه با دشمنان خارجی و داخلی خود بسر می‌برد. جنگ ۳-۱۸۲۱ عثمانی با ایران واپسین درگیری از فهرست بلند درگیری‌های میان دو کشور از آغاز سده شانزدهم است. علت اصلی آخرین جنگ ایران و عثمانی تثبیت قدرت برتر یکی از آنان در خاورمیانه بود و همچنین تعیین دقیق خط مرزی میان دو کشور. در پایان، مرز دو کشور مشخص و به وسیله کمیسیون مشترک علامت‌گذاری گردید. همین خط مرزی بعدها به عنوان مرز شرقی دولت‌های ترکیه و عراق شناخته شد، هر چند که مرز میان ایران و عراق مدتی بعد شاهد درگیری‌های پراکنده مرزی و یک جنگ خونین هشت ساله در دهه ۱۹۸۰ بود. مشاجره ایران و عثمانی بر سر برتری جویی ناحیه‌ای با سقوط هر دو مدعی و جای سپردن به قدرت‌های خارجی که گاه در داخل و گاه در خارج از منطقه به رقابت و مشاجره با یکدیگر می‌پرداختند، به پایان رسید و تاریخ سیاسی هر دو کشور به مدت تقریباً دو سده تحت الشعاع آنان قرار گرفت. در حقیقت به خاطر همین رقابت دولت‌های خارجی و دست‌نشانندگان آنها در داخل بود که امپراتوری عثمانی گرفتار نبردی طولانی و مصیبت‌بار و دست آخر جنگ و گریزی بی‌حاصل شد.

در امپراتوری عثمانی جنگ‌های فراوانی بر ضد دشمنان داخلی به وقوع پیوست. پاره‌ای از این جنگ‌ها به خاطر مقابله با جنبش‌های ناسیونالیستی و استقلال‌طلب شروع شد. همه این جنبش‌ها مسیحی بود و تقریباً همه آنها در پایان، با کمک دولت‌های بیگانه، به پیروزی مخالفان انجامید. نوع دیگر این قبیل جنگ‌ها، سرکوب پاشاهای جاه‌طلبی بود که با استفاده از بی‌نظمی حاکم بر امپراتوری، تصمیم به ایجاد حکومت‌های خودمختار در ولایات تحت فرمان خود می‌گرفتند. یکی از موفق‌ترین اینان محمدعلی پاشا بود که حسب ظاهر صاحب‌اختیار و نماینده سلطان عثمانی محسوب می‌شد و سلسله حکومتی نیمه

مستقل در مصر بنیان نهاد. پاشایان مشابه دیگری نیز در عراق و سوریه سر برآوردند، هر چند وسعت قلمرو و دوران زمامداری‌شان محدودتر بود.

بسیاری از این پاشاها که در سرزمین‌های عربی دست به شورش می‌زدند عرب نبودند، بلکه در اصل عثمانیان ترک‌زبان نواحی بالکان یا قفقاز بودند. تنها در دو منطقه خاورمیانه رهبران عرب زبان تا حدی موفق به کسب استقلال محلی شدند. نخستین آن دو سرزمین لبنان بود. گروهی از حکام محلی از جمله شماری مسیحی دروزی امارت‌نشین خودمختاری در ناحیه کوهستانی تأسیس کردند که بعدها کانون جمهوری لبنان بزرگ گردید. مرکز عربی فعال دیگر، شبه جزیره عربستان و به ویژه در منطقه خلیج فارس بود که محل مجادله کشورهای ایران، عثمانی و مداخلات روزافزون بریتانیا محسوب می‌شد. از اواخر سده هیجدهم به بعد رؤسای قبایل محلی عرب از رقابت قدرت‌های یاد شده به سود خود بهره‌برداری کردند و بر میزان استقلال خویش افزودند. در آن میان امیرنشین کویت - خطابی هندی به معنی دژ - از همه پیشتازتر بود، جایی که خاندان الصباح از حدود ۱۷۵۰ قدرت را در دست داشته‌اند.

تنها یکی از جنبش‌های عربی با مشروعیت امپراتوری عثمانی به چالش برخاست و آن سر برآوردن وهابیان بود. بنیان‌گذار این آیین محمدبن عبدالوهاب (۱۷۰۳-۸۷) امام حنبلی‌های نجد، پیروان خویش را به رجعت به اسلام ناب و اصیل و دوری گزیدن از اعتقادات نادرست که همچون خرافات و اعمال شیطانی باعث انحراف آن می‌شود فرا خواند و ضدیت با رژیم‌هایی که بانی و مشوق این گونه افکار هستند را مهم‌ترین وظیفه آنها دانست. از جمله پیروان او محمدبن سعود فرمانروای سلسله آل سعود، امیردرعیه در نجد بود. بر اساس پاره‌ای روایات، محمدبن عبدالوهاب هم مبلغ آیین خویش بود و هم اهل جنگ. از اواسط سده هیجدهم رزمندگان و پیروان ایمان تازه، تحت فرماندهی ماهرانه ابن سعود و ملهم از آیین عبدالوهاب، بخش اعظم عربستان را متصرف شدند و یک زمان حتی مرزهای سوریه و عراق را مورد تهدید قرار دادند. اما ترکان به رغم ضعف حاکم بر امپراتوری عثمانی و مشکلات فراوانی که با آن دست و پنجه نرم می‌کرد، به آسانی حمله اعراب را دفع و سپاهیان اعزامی از سوی خدیو مصر، پایتخت وهابیان - درعیه - را با خاک یکسان کردند. کاری که پیش از آن امپراتوری‌های بزرگی چون ایران و بیزانس از عهده آن برنیامده بودند. در سده هفتم اهل حمله و دفاع از سلاح‌های مشابهی استفاده می‌کردند، ولی امپراتوری عثمانی در سده هیجدهم و نوزدهم برای سرکوب قیام‌ها و شورش‌ها توپخانه در اختیار داشت.

ارتش عثمانی به حد کافی قدرت درهم کوبیدن بدویان شورشی را داشت، اما از توان لازم برای واپس راندن قدرت‌های اروپایی برخوردار نبود. شماری از جنگ‌های خارجی

امپراتوری به واسطه دخالت دولت‌های بیگانه در خیزش‌های داخلی عثمانی بود و تعدادی دیگر نتیجه رقابت دولت‌های اروپایی با یکدیگر. میان سال‌های ۱۸۰۶ و ۱۸۷۸ امپراتوری روسیه چهار بار به قلمرو عثمانی حمله‌ور شد و در هر مورد بخش گسترده‌ای از قلمرو ترکان را به تصرف خود درآورد. شکست‌های نظامی عثمانی آنگاه عواقب مصیبت‌باری به همراه داشت که دخالت و یا روابط دولت‌های اروپایی، باعث بازپس گرفتن سرزمین‌های اشغالی از روس‌ها نمی‌شد.

تغییر اساسی و ساختاری عثمانی که نتیجه مداخلات خارجی بود، باعث دگرگونی آن امپراتوری به وضعیتی گردید که دیپلمات‌ها آن را «مسئله شرق» نام نهادند. بقای امپراتوری در این مرحله نه فقط دیگر به مقاومت نیروهای نظامی بستگی نداشت، بلکه در واقع کاری از دست آنها ساخته نبود. تنها عامل امیدوارکننده دل‌نگرانی دولت‌های اروپایی از توسعه ارضی روسیه و تفهیم لزوم افزایش قدرت حکومت عثمانی به دولت‌های رقیب یکدیگر در اروپا و استفاده از پیشنهادات سازنده آنها بود.

امپراتوری عثمانی در سال ۱۶۹۹ پس از دومین و آخرین عقب‌نشینی از وین به هنگام گفتگوهای صلح برای عقد نخستین معاهده پس از شکست، گوش به نصایح و کمک سفیران بریتانیا و هلند در استانبول سپرد که نگران افزایش قدرت اتریش بودند. در سده نوزدهم نه تنها دخالت‌های دیپلماتیک، بلکه نظامی نیز طبیعی تلقی می‌شد. انگلستان در ایام انقلاب فرانسه و جنگ‌های ناپلئونی به عثمانی بر ضد فرانسه کمک کرد و بعدها کمک مشابهی از طرف فرانسه علیه روسیه صورت گرفت. در ۱۸۲۹ با میانجیگری پروس بود که روس‌های فاتح حاضر شدند شرایط خود را تعدیل کنند. در جنگ کریمه انگلیس و فرانسه دوش به دوش یکدیگر در کنار عثمانیان بر ضد روس‌ها جنگیدند. دخالت دیپلماتیک بریتانیا در ۱۸۷۸ سبب شد تا عواقب ناخوشایند شکست نظامی عثمانی تا حدی قابل تحمل گردد و فروپاشی امپراتوری ترکان تا سده بعد تحقق نیابد. متحدان غربی در عین حال سهم خویش از میراث آن «مرد مریض» را فراموش نکردند، میراثی که نه ولایات تحت حاکمیت مستقیم عثمانیان، بلکه سرزمین‌های دوردست امپراتوری را در بر می‌گرفت، ولایاتی که به وسیله کارگزاران محلی اداره می‌شد و چندان گوش به فرامین پایتخت نداشتند.

در اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم ایرانیان نیز مانند عثمانیان با مشکلات بسیاری روبه‌رو بودند. هر چند که شدت و حدت آن کمتر بود، اما همان قدر خطرناک به نظر می‌رسید. ایران در ۷-۱۸۰۶ زمانی که ناپلئون هیتی را برای طرح کمک به شاه جهت بازپس گرفتن اراضی که روس‌ها در شمال کشور اشغال کرده بودند و حمله به منافع انگلیسیان مقیم هند در جنوب، به ایران گسیل داشت پا به صحنه درگیری دولت‌های اروپایی نهاد. فرانسویان پس از انعقاد پیمان تیلسیت در ۱۸۰۷ با روس‌ها دیگر اشتیاقی به ادامه سیاست دوستی با

ایران از خود نشان ندادند. اما روسیه و انگلیس بر جای ماندند و حوادث ایران به مدت بیش از یکصد سال تحت تأثیر رقابت‌های آن دو امپراتوری در آسیا بود. روسیه با کمک حکام محلی، نخست در غرب و سپس شرق دریای خزر، خود را به مرزهای شمالی رسانید و همسایه بلافصل ایران گردید. یکی از وقایع‌نگاران ایرانی در این باب نوشت:

روس‌های بدسگال همواره پیشرفت خود را در ایران به وسیلهٔ یک مشت خیانتکار بی‌دولت به دست آورد... مثل این که در این ملت عاطفه و عوالم شرافت وجود ندارد. می‌توان روس‌ها را بشر غیرانسان، یا حیوان انسان‌نما نامید... وقتی در جنگ با عدم پیشرفت روبه‌رو می‌شدند دختران روس و ارمنی را به کار انداخته، از نتیجهٔ عمل آنان سران روسیه برخوردار شده، نام آن را پیروزی گذارده، خود را فاتح می‌دانستند.

پس از تحکیم حاکمیت بریتانیا در هند، مرزهای جنوب شرقی ایران و نواحی ماورای آن تحت نفوذ کمپانی هند شرقی قرار گرفت. همزمان با پیشروی نیروهای روسی به سمت جنوب و افزایش قدرت آنها در تهران، دولت انگلستان نیز کوشید تا با گسترش منطقهٔ نفوذ خود با دست‌اندازی‌های روس‌ها مقابله به مثل کند.

فرانسویان مدت‌ها پیش واپس نشسته بودند و آلمانی‌ها تا جنگ بزرگ که وارد سرزمین‌های وابسته به عثمانی شدند در منطقه حضور نداشتند. ایرانیان در آن زمان برخلاف عثمانیان تنها با دو قدرت امپریالیستی سر و کار داشتند: روسیه در شمال و انگلیس در جنوب. موقعیت ایرانیان بهتر از ترکان بود. شمار اقلیت‌های مذهبی آنها، به خصوص پس از واگذاری ایالات ارمنی نشین به روس‌ها، کمتر از آن بود که مسئله‌ساز باشد. اقلیت‌های قومی ایران نیز همیشه تابع حکومت بودند و هرگز در فکر الحاق به کشوری دیگر یا در پی تأسیس دولتی از آن خود نبودند. امتیازاتی که بسیار با ارزش بود و در خاورمیانه بدیل نداشت.

سیاست شاهان ایران همانند و تا حدودی برگرفته از سلاطین عثمانی بود، و در جهت نوسازی، تمرکز بخشیدن به نیروهای مسلح و در صورت لزوم بهبود اوضاع اداری و آموزشی. همچنین ایجاد شالوده‌های مدرن اقتصادی به دست خود و یا به وسیله دیگران، به ویژه در بخش ارتباطات آن هم با اقتباس و استفاده از تکنیک‌ها و متدهای غربی در حداقل ممکن. هر دو کشور می‌کوشیدند که ضمن انجام چنین برنامه‌هایی استقلال خویش را با بهره‌گیری از رقابت دولت‌های امپریالیستی حفظ نمایند.

ایرانیان در تحقق بخشیدن به چنین سیاست‌هایی، چه در زمینهٔ داخلی و چه خارجی ناموفق‌تر از عثمانیان بودند و وسعت دیدشان محدودتر و اصلاحات نظامی و اداری آنها ناقص‌تر بود. سیاست تمرکزگرایی ایرانیان گاه با مقاومت محلی و فرقه‌گرایی‌های قبیله‌ای روبه‌رو می‌شد و در نتیجه کوشش آنها در جلوگیری از پیشروی دو امپراتوری رقیب یکدیگر

در ایران ناکام می‌ماند.

اعمال قدرت روس‌ها در ایران غالباً جنبه نظامی داشت. آنها سپس با عقد معاهدات گوناگون به متصرفات خود جنبه قانونی می‌بخشیدند و ضمیمه قلمرو خود می‌کردند. گسترش نفوذ انگلیسی‌ها در ایران بیشتر جنبه سیاسی و اقتصادی داشت که به وسیله یک تعداد توافق‌نامه و پیمان دوجانبه مشروعیت می‌یافت.

با این وصف هیچ یک از دو دولت امپراتوری از تمهیدات طرف مقابل غافل نبود. انگلیسی‌ها در مواقع لازم با استفاده و اعزام نیروهای مستقر در هند به مقاصد خود در ایران تحقق می‌بخشیدند و با نفوذ روزافزون بازرگانان و دیپلمات‌های روسی در زمینه‌های گوناگون به مقابله می‌پرداختند. انگلیسی‌ها در ۱۸۶۴ برای حفظ منافع خود اقدام به تأسیس نخستین خط تلگراف کردند که در حقیقت بخشی از خط ارتباط با هند بود. در سال ۱۸۷۲ نیز بر اساس قرارداد معروف به امتیاز رویتر حق انحصاری کشف و بهره‌برداری از معادن، تأسیس بانک، شبکه تلگراف و ساختن راه‌آهن و واگذاری گمرکات ایران جهت پرداخت مخارج آن به یک مؤسسه انگلیسی واگذار گردید. این امتیاز به علت مشکلات موجود و مخالفت سرسختانه روس‌ها به وسیله حکومت ایران فسخ شد. امپراتوری روسیه در ۱۸۷۹ با برپایی بریگاد قزاق به امتیاز بزرگی دست یافت. بریگاد قزاق که ظاهراً گارد سلطنتی شاه محسوب می‌شد، به وسیله افسران روسی آموزش می‌یافت و تهیه تسلیحات و تجهیزات موردنیاز آن هم به عهده روس‌ها بود. پیشروی روسیه در آسیای مرکزی باعث استحکام اقتدار آنان در نواحی شمالی ایران شد و مقدمه‌ای برای گسترش نفوذ به سرزمین‌های جنوبی این کشور.

سال ۱۹۰۵ نه تنها برای ایران، بلکه برای سرتاسر منطقه خاورمیانه همراه با تغییرات بزرگ بود. در این سال روسیه متحمل شکستی خفت‌بار از ژاپن شد و برای نخستین بار یک دولت امپراتوری اروپایی از یک ملت آسیایی شکست خورد. شکستی که برای روسیه مشکلات عمده‌ای به همراه داشت و باعث شد که در اکتبر ۱۹۰۵ برای اولین بار قانون اساسی مبتنی بر نظام پارلمانی در روسیه اعلان گردد. ایرانیان به خوبی آگاه بودند که در کشور شکست خورده، تزاران مستبد فرمان می‌رانند و در ژاپن فاتح، قانون اساسی سال ۱۸۸۹. روس‌ها نیز از آن تجربه درس‌ها آموختند و با جدیت تمام خواهان نظامی برگرفته از دموکراسی لیبرال شدند.

نهضت مشروطیت ایران در دسامبر ۱۹۰۵ آغاز گردید و پس از درگیری‌های مختصر به تأسیس نخستین مجلس شورای ملی در اکتبر ۱۹۰۶ انجامید. قانون اساسی مصوب همین مجلس اندکی بعد به امضای شاه ایران رسید.

در همین ایام اوضاع بین‌المللی به شکل کاملاً زیانبار برای ایران دگرگون شد. ترس

مشترک از ظهور یک آلمان نیرومند باعث برقراری روابط دوستانه میان روسیه و انگلیس گردید و بر اساس تفاهم‌نامه‌ای که در ماه اوت ۱۹۰۷ میان آن دو به امضا رسید، شمال ایران منطقه نفوذ روسیه و جنوب ایران و خلیج فارس حوزه اقتدار انگلیس شناخته شد. ناحیه وسطی ایران معروف به منطقه بی طرف نیز به روی هر دو دولت گشوده بود. متعاقب آن یک بار دیگر کشور دستخوش آشوب گردید و شاه و مجلس، نیروهای لیبرال و ضدانقلاب و همچنین منافع روسیه و انگلیس رویاروی یکدیگر قرار گرفتند. به هنگام شروع جنگ بزرگ در ۱۹۱۴ روس‌ها به شمال ایران حمله کردند و مناطق تحت نفوذ خود را متصرف شدند.

انقلاب مشروطه عثمانی در سال ۱۹۰۸ ظاهراً با پیروزی بیشتری همراه بود و به نظر می‌رسید که طلیعه عصر جدیدی باشد. سلطنت مطلقه عبدالحمید سرنگون گردید و اعتبار قانون اساسی که به مدت سی سال مسکوت مانده بود بار دیگر به رسمیت شناخته شد. به دنبال اعلان برگزاری انتخابات آزاد، ترک‌ها، ارمنه، مسلمانان و یهودیان در کوچه و بازار یکدیگر را در آغوش گرفتند و آغاز دوران آزادی و برادری را گرامی داشتند. حکمت بایور مورخ ترک در کتاب خود تحت عنوان «طرح انقلاب ترکیه» که در سال ۱۹۴۰ منتشر کرد نوشت:

«در جهان شمار کمی از انقلاب‌ها باعث ظهور چنین آرزوهای بزرگی شده است... از آن میان تنها معدودی با این شتاب امیدهایشان بر باد رفت و ناامید شدند.»

هنگامی که مسیحیان عثمانی و دولت‌های اروپایی از انقلاب ترکیه جوان استقبال کردند و آن را قدمی به جلو دانستند، از برنامه‌های دیگر خویش نیز غافل نماندند و از فرصت پیش آمده به بهترین وجه بهره بردند. امپراتوری اتریش - هنگری بدون درنگ بوسنی و هرزگوین را ضمیمه قلمرو خود کرد، بلغارستان خود را مستقل دانست و کرت که پس از جنگ یونان و ترکیه در ۱۸۹۶ با کسب خودمختاری در تحت حاکمیت دولت عثمانی رضایت داده بود، اتحاد خود با یونان را اعلان داشت.

در ۱۹۰۹ بلوای ضدانقلابیان به دست ترکان و با خونریزی درهم کوبیده شد. با حمله ایتالیا به تریپولی در سپتامبر ۱۹۱۱ یک سلسله جنگ‌های تازه آغاز گردید. در این ایام تقریباً تمام سواحل شمال آفریقا، از مصر تا مراکش تحت حاکمیت انگلیس و فرانسه بود. تنها دو سنجاق، یعنی سیرنائیک و تریپولی در حاکمیت عثمانی باقی ماند. ایتالیا که دیر وارد بازی استعماری شده بود و می‌کوشید تا پس از کسب رضایت دولت‌های اروپایی جای پای در قلمرو «مرد بیمار» برای خود پیدا کند، دست به یک حمله نظامی و دریایی زد. پیشروی ایتالیایی‌ها در شمال آفریقا با مقاومت غیرمترقبه عثمانیان و مردم محلی روبه‌رو شد، که تا اکتبر همین سال ادامه یافت. اینک امپراتوری عثمانی با تهدیدی خطرناک و قریب‌الوقوع روبه‌رو بود.

جنگ نخست بالکان که در هیجدهم اکتبر ۱۹۱۲ شروع شد در سی ام ماه مه ۱۹۱۳ به پایان رسید. متحدان بالکانی شامل بلغارستان، صربستان و یونان سرزمین‌های مهمی از خاک عثمانی را تصاحب کردند و آلبانی هم به فهرست کشورهای مستقل منطقه افزوده شد. آتش جنگ دوم بالکان که در ماه‌های ژوئن و ژوئیه ۱۹۱۳ بین متحدان سابق شعله‌ور شد، به عثمانی امکان داد تا بخش کوچکی از سرزمین‌های از دست رفته، به خصوص ادرنه تا ماریتسا را بازستاند. ناحیه‌ای که مرز میان امپراتوری عثمانی و سپس جمهوری ترکیه با اروپا شناخته شد.

در این هنگامه آشوب و جنگ، دموکراسی شکننده و زودگذر ترک‌های جوان با امیدهای فراوان بنیان گرفت. در میان ترک‌های جوان دو اندیشه سیاسی و اجتماعی متبلور بود. گروهی از آنها طرفدار عدم تمرکز و محدودی از خودمختاری برای اقلیت‌های مذهبی و قومی بودند. گروه دیگر مشتاق تمرکز قوا و سلطه ترک‌ها بر اتباع دیگر. در بیست و سوم ژانویه ۱۹۱۳ دسته‌ای از افسران به هدایت انورپاشا وارد محل اجلاس کابینه شدند و ناظم پاشا وزیر جنگ را به ضرب گلوله از پای درآوردند و وزیر اعظم کامل پاشا را به زور وادار به نوشتن استعفا کردند. حکومتی که پس از این کودتا زمام امور را به دست گرفت تا سال ۱۹۱۸ به درازا کشید و سه دیکتاتور نظامی، یعنی انورپاشا، طلعت پاشا و جمال پاشا صاحب اختیار آن بودند. ترک‌های جوان، یک سال بعد از کودتا، به حمایت از دول محور وارد کارزار جنگ اول جهانی شدند. بازی مرگباری که سبب شد، دوستان و دشمنان سنتی ترکیه، بر ضد آن دست دوستی به سوی هم دراز کنند.

جنگ اول جهانی آخرین نبردی بود که امپراتوری عثمانی در مقام یک قدرت بزرگ در کنار دولت‌های معظم دیگر به خودنمایی پرداخت. در اواخر اکتبر ۱۹۱۴ ناوهای جنگی عثمانی همراه با دو رزمناو آلمانی، فتودوسیا و شهر سباستوپل را بمباران کردند، شهری که در جنگ کریمه ۳۴۹ روز در مقابل نیروهای انگلیسی، فرانسوی و عثمانی مقاومت کرده بود و یکی از مدافعان شهر، یعنی تولستوی با نوشتن «ماجراهای سباستوپل» آن را جاودانه ساخت. سلطان محمد پنجم در نقش خلیفه - سلطان بر ضد کسانی که در مخالفت با او و متحدانش به اسلحه متوسل شوند، اعلان جهاد کرد. از آنجایی که در این زمان دولت‌های متفق انگلیس، فرانسه و روسیه در آسیای مرکزی، شمال آفریقا و هند بر شمار انبوهی از مسلمانان فرمان می‌راندند، عثمانیان و متحد آلمانی آنها امیدوار بودند که اتباع مسلمان نواحی یاد شده بر ضد «اربابان امپریالیست» خود دست به شورش و قیام بزنند. در حقیقت چنین حادثه‌ای رخ نداد و ترکان، در مرزهای شرقی و جنوبی، ناگزیر به دفاع از خود در برابر نیروهای دو امپراتوری روس و انگلیس شدند.

در آغاز همه چیز به کام ترک‌ها بود. در دسامبر ۱۹۱۴ آنها به آناتولی شرقی یورش

بردند و بخشی از نواحی که در ۱۸۷۸ به روس‌ها واگذار کرده بودند، بازپس گرفتند. ترک‌ها شهر تبریز را اشغال کردند و روس‌ها را از آن شهر بیرون راندند. ورود روس‌ها و عثمانیان به خاک ایران که مغایر با اعلان بی‌طرفی حکومت شاه صورت گرفت، در واقع به خاطر ناتوانی ایران در اعمال سیاست بی‌طرفی خویش بود. در آغاز سال ۱۹۱۵ نیروهای عثمانی پس از عبور از فلسطین و صحرای سینا، به کانال سوئز و مصر حمله‌ور شدند که در اشغال انگلیسی‌ها بود. ایام پیروزی و تاخت‌وتاز عثمانیان به زودی به سر آمد. روسیان در شرق با تمام قوا دست به ضد حمله زدند و پس از تصرف وان، مرکز تمدن باستانی ارمنی و پایتخت اورارتو مدتی آن ناحیه را در اختیار خود گرفتند. هجوم ترکان از جنوب و ناحیه کانال سوئز با واکنش انگلیسیان روبه‌رو شد که به تازگی نیروهایی را از هند به خلیج فارس اعزام کرده بودند. نیروهای انگلیسی در بیست و دوم نوامبر ۱۹۱۴ بصره را متصرف شدند. هدف آنها حراست از خط لوله نفت ایران بود، هر چند که در پس این پیروزی مطامع دیگری پنهان بود. در طول سال ۱۹۱۵ انگلیسی‌ها شماری از نواحی اطراف دجله و فرات را اشغال کردند و سپس راهی بغداد شدند.

امپراتوری عثمانی، همزمان با چنین تحولاتی شاهد حملاتی بس خطرناک‌تر در نواحی دورتر پایتخت خود بود. در فوریه ۱۹۱۵ واحدهای دریایی بریتانیا در ناحیه داردانل دست به عملیات زدند و در جزیره لسبوس پایگاهی تأسیس کردند. در بهار و تابستان همان سال نیروهای انگلیسی، استرالیایی و زلاندنو در چند جای شبه جزیره گالیپولی قدم به خشکی نهادند. هدف از این حمله که به پیکار گالیپولی شهرت یافت و طرح آن به چرچیل تعلق داشت، استیلا بر داردانل و فتح قسطنطنیه بود و گشودن راهی از طریق دریای سیاه برای رسانیدن تدارکات به امپراتوری روسیه. در اواخر سال ۱۹۱۵ و اوایل ۱۹۱۶ شرایط عمومی و اوضاع جبهه‌ها تا اندازه‌ای به نفع عثمانیان تغییر کرد. روس‌ها از آناتولی عقب نشستند و نیروهای انگلیسی متحمل شکست شدند و عراق را وانهادند. واحدهای زلاندنو، استرالیا و انگلیس هم دست از گالیپولی شستند و بغازها را رها کردند. همزمان نیروهای سلطان عثمانی دست به دومین حمله خود در بخش کانال سوئز زدند. با این وصف پیروزی نهایی از آن متفقین بود. به رغم آن که پس از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، جبهه شرقی به کلی از صحنه خارج شد، اما پیشروی انگلیسی‌ها از سوی جنوب همچنان ادامه یافت.

با وجود تمام درگیری‌ها و شورش‌هایی که بر شمرديم، بخش عظیمی از اتباع امپراتوری عثمانی به جز دو مورد استثنایی، یعنی آرامنه و اعراب حجاز، صرف‌نظر از وابستگی‌های قومی و مذهبی همچنان به نظام حاکم وفادار ماندند. حتی در میان آرامنه و اعراب نیز گروه کثیری صلح‌جو بودند و تابع قانون و مردان طایفه آنها در ارتش سلطان خدمت می‌کردند و تنها رهبران ناسیونالیست هر دو گروه بر این باور بودند که می‌بایست از

فرصت پیش آمده برای طرد حاکمیت ترکان و کسب استقلال ملی بهره‌برداری کرد. بدیهی است که نیل به چنین مقصودی فقط از طریق جلب کمک دولت‌های اروپایی ممکن بود که اینک دشمنان سلطان عثمانی محسوب می‌شدند. روسیه در سال ۱۹۱۴ چهار واحد نظامی و در سال بعد سه واحد دیگر از داوطلبان ارمنی تشکیل داد. در بهار سال ۱۹۱۵ زمانی که شورشیان ارمنی کنترل شهر وان را به دست گرفتند و انگلیسی‌ها در داردانل و روسیه در شرق و واحد انگلیسی دیگری در حال پیشروی به سوی بغداد بودند، حکومت عثمانی تصمیم به تبعید ارمنیان آناتولی گرفت. بعضی از عناصر ارمنی و خانواده‌هایشان مانند کاتولیک‌ها، پروتستان‌ها، کارگران راه‌آهن و افراد نظامی از شمول فرمان تبعید معاف شدند. تبعیدیان رنج و مصیبت فراوان کشیدند و حدود یک میلیون از آنان در راه تبعید از پای درآمدند. شورش اعراب بر ضد عثمانی در قیاس با آرامنه در منطقه‌ای مناسب‌تر، با نقشه‌ای ماهرانه‌تر، زمان بهتر و حمایت خارجی موثرتر صورت گرفت. در حالی که ارمنیان در قلب امپراتوری ترکان و در میان اکثریت مسلمان جای داشتند، اعراب شورش در حجاز و در یک ولایت خودمختار بسر می‌بردند که شریف حسین حکومت موروثی آن را در دست داشت و این که سراسر منطقه مسلمان‌نشین بود و دو شهر مذهبی مکه و مدینه در جوارشان. امتیاز دیگر اعراب دور بودن از پایتخت امپراتوری ترکان و نزدیک بودن به حامیان انگلیسی خود در مصر بود. شورشیان عرب «کالای جذابی» برای انگلیسیان در اختیار داشتند، بنابراین پس از گفتگوهای طولانی و کاملاً پنهانی با آنان در ۱۹۱۷ شریف حسین نخست استقلال حجاز را اعلان کرد و مدتی بعد خویشتن را «شاه اعراب» نامید. حکومت بریتانیا نیز طی نامه‌ای به حسین ضمن تأیید مبهم استقلال حجاز، هر دو ادعای او را به رسمیت شناخت.

اهمیت نظامی چند هزار نفر عرب بدوی و درگیر شدن آنها با یک ارتش منظم، ظاهراً ناچیز شمرده می‌شد، اما اعتبار اخلاقی جنگِ نیروهای صحرائنشین با ترکان عثمانی که خود را صاحب اماکن مقدس مسلمانان می‌دانستند و اعلان جهاد بر ضد آنها بسیار عظیم بود. اقدامی که به خصوص برای امپراتوری‌های انگلستان و فرانسه، به منظور حفظ حاکمیت خود بر اتباع مسلمانان، اهمیت بسیار داشت. خوش‌اقبالی دیگر شورشیان عرب در حجاز همزمانی جنبش آنها با عقب‌نشینی نیروهای عثمانی از سرتاسر سرزمین‌های عرب‌نشین امپراتوری بود. انگلستان برخلاف روسیه، به خاطر انقلاب از نفس نیفتاده بود و می‌توانست همچنان به حمایت‌های نظامی خویش از شورشیان ادامه دهد. از پایبندی آنان به تعهدات سیاسی که بگذریم، اعراب نجات خود از انتقام‌جویی ترکان عثمانی را مدیون انگلیسی‌ها بودند.

واحدهایی از نیروهای انگلیسی در ۱۹۱۶ از مصر روانه فلسطین عثمانی گردید و

گروهی دیگر در خاک عراق پیاده و بار دیگر روانه نواحی شمال شدند. نیروهای انگلیسی در بهار ۱۹۱۷ بغداد در ولایت عراق و غزه در سرزمین فلسطین را اشغال کردند و در ماه دسامبر اورشلیم و در اکتبر ۱۹۱۸ شهر دمشق را به تصرف درآوردند. در بیست و نهم اکتبر ۱۹۱۸ پس از سه روز گفتگوهای مقدماتی، هیئت نمایندگی عثمانی قدم به عرشه کشتی نیروی دریایی سلطنتی بریتانیا به نام «آگامنون» نهاد که از مدرس به جزیره لسبوس آمده بود. نمایندگان دو طرف روز بعد قرار آتش‌بس را امضا کردند.

ایران به رغم اعلان بیطرفی در جنگ بزرگ، به اشغال سربازان بیگانه و واحدهای پشتیبانی محلی آنها درآمد. جنگ اول جهانی در قلمرو عثمانی، همانند جنگ کریمه، باعث درگیری‌های تنش‌آلود شدید با اروپا گردید و بر شتاب فرایند تغییرات افزود. جنگ اول جهانی برخلاف جنگ کریمه به شکست عثمانیان انجامید و ترکان به ناگزیر مناطق عربی خویش را به انگلیس و فرانسه واگذار کردند. آسیای صغیر یا به تداول یونانیان آناتولیا (طلوع خورشید) و موطن ترکان تنها سرزمینی بود که در برابر فاتحان ایستادگی کرد و بن مایه جمهوری مستقل ترکیه گردید.

ایام میانه ۱۹۱۸ تا ۱۹۳۹ را عموماً به عنوان دوران جنگ داخلی در تاریخ اروپا می‌شناسند، اما گروهی آن را آتش‌بس طولانی میان دو فصل یک جنگ می‌دانند. هر چند که هیچ یک از این دو تلقی مشکلی از مشکلات خاورمیانه نگشود. کشورهای خاورمیانه در فاصله دو جنگ بین‌المللی در صلحی ناپایدار با یکدیگر بسر می‌بردند. این دوران در بخش اعظم خاورمیانه با فروپاشی، یا به کلام دقیق‌تر تخریب نظام قدیم با هدف ایجاد شرایطی بهتر پس از بیش از چهارصد سال آغاز گردید. نظام جدید عثمانی در زمان نامناسبی قد برافراشت، هر چند که به رغم همه مشکلات همچنان تداوم یافت. با این که حکومت عثمانی وفاداری و تأیید بیشتر اتباع مسیحی خویش را از دست داد، اما همچنان در نزد اکثریت مسلمانان مشروعیت داشت. در چند دهه آخر امپراتوری عثمانی نشانه‌هایی از اصلاح امور به چشم می‌خورد. اما با ورود عثمانی به جنگ نه تنها هر گونه کوششی در راستای ترمیم نابسامانی‌ها حاصلی نبخشید، بلکه نظام امپراتوری رو به اضمحلال نهاد و در نهایت دولت ترکان فروپاشید و سرزمین‌های آن دچار تلاشی گردید.

از زمان لشکرکشی ژنرال بناپارت به مصر در اواخر سده هیجدهم، جریان حوادث خاورمیانه، به خصوص در ایام بحرانی، عمیقاً تحت تأثیر و سلطه منافع، بلندپروازی‌ها و سیاست‌های دولت‌های بزرگ اروپایی قرار گرفت. هنگامی که امپراتوری عثمانی رخت از صحنه جهان بریست و قدرت‌های غربی آشکارا در مقام فرمانروایان منطقه قد علم کردند، رقابت‌های امپریالیستی شکل تازه‌ای به خود گرفت که در سه مرحله تجلی یافت: بریتانیا و فرانسه در مرحله نخست، قسمت اعظم منطقه را از آن خود دانستند و موضوع اصلی روابط

بین‌المللی از رقابت آن دو سرچشمه می‌گرفت. در مرحلهٔ دوم یعنی در سال‌های دههٔ ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ سلطهٔ فرانسه و انگلیس با چالش‌های جدیدی روبه‌رو شد که نخست از ایتالیای فاشیست و سپس از آلمان نازی سربرآورد. در مرحلهٔ سوم و در طول جنگ دوم جهانی، ایتالیایی‌ها و آلمانی‌ها از صحنه سیاست بین‌المللی حذف شدند. از آن پس اقتدار فرانسه و سپس بریتانیای کبیر نیز رو به ضعف نهاد، تا جایی که دیگر قادر به ایفای نقش برتری‌جویانه خود نبودند. اینک در فاصله‌ای دور، رقیبانی تازه در برابر یکدیگر به‌پا می‌خاستند: اتحاد شوروی و ایالات متحد.

هنگامی که دُودِ کارزار و گردوغبار دیپلماسی جنگ اول جهانی در فضای خاورمیانه فرو نشست، دگرگونی‌های عظیمی در منطقه رخ داده بود. بعضی از آن تغییرات، نور امید تازه‌ای در دل مردمان تحت سلطه امپراتوری غربی و شرقی دمید. در روسیه، انقلاب و تضعیف حاکمیت حکومت مرکزی متعاقب آن، باعث تأسیس رژیم‌های ناسیونالیست به دست مسلمانان در سرزمین‌های آسیای مرکزی و ماورای قفقاز گردید و در همین ایام فرانسه و بریتانیا به اعرابی که تحت سلطهٔ آنان بودند قول خودمختاری و سپس استقلال دادند. حتی رهبران ناسیونالیست آفریقای شمالی در نوامبر ۱۹۱۸ اقدام به برپایی یک جمهوری ساحلی در اطراف تریپولی، یعنی در شمال شرقی لیبی کردند که مدتی مورد تأیید ایتالیایی‌ها بود.

اما بزودی همهٔ این امیدها بر باد رفت. عملیات ارتش سرخ در آسیای مرکزی و ماورای قفقاز و برقراری مجدد حاکمیت مسکو، به دوران کوتاه استقلال این کشورها خاتمه بخشید. ایتالیایی‌ها سیرنائیک و طرابلس و فزان را به یک مستعمره مبدل کردند و در ژانویه ۱۹۳۴ آن را لیبی نامیدند و در نهم ژانویه ۱۹۳۹ جزئی از قلمرو ایتالیا دانستند.

برقراری صلح باعث برآورده شدن کامل آرزوهای مردم جنوب غربی آسیا نشد، هر چند که به شماری از خواسته‌های خود دست یافتند. بریتانیا و فرانسه هلال خصیب را تقسیم کردند، البته نه مثل قدیم و به صورت مستعمره و تحت‌الحمايه، بلکه به صورت دولت‌های مختلف با مرزهای مشخص و نام و نشان معین و در تحت قیمومت جامعهٔ ملل که قرار بود آنها را آمادهٔ کسب استقلال سازد. رژیم‌های حاکم در این واحدهای سیاسی برگرفته از کشور صاحب‌اختیار خود بود. جناح شرقی که پیش از آن بین‌النهرین نام داشت و از سر سهل‌انگاری به آن سوریه یا لوانت می‌گفتند، تجزیه گردید. بخش مرکزی و شمالی به فرانسه واگذار شد و جنوب، تحت عنوان فلسطین به انگلیس. مدتی بعد هر دو دولتِ قیم، حصهٔ خویش را به بخش‌های کوچک‌تری تقسیم کردند. فرانسه پس از مطالعات لازم دو جمهوری بنیان نهاد به نام‌های لبنان و سوریه. انگلیسی‌ها نیز سرزمین خود را به دو بخش تقسیم کردند. قسمت شرقی را ماورای اردن نامیدند و سرپرستی آن امیرنشین را به ملک عبدالله

پسر شریف مکه سپردند و بخش غربی، یعنی فلسطین را زیر نظر مستقیم خود گرفتند. سرزمینی که اینک تداول نامش ممنوع شده بود.

فرایند حوادث در شبه جزیره عربستان شکل دیگری به خود گرفت. بجز عدن و شیخ نشین‌های خلیج فارس که مستعمره و تحت‌الحمايه بریتانیا بودند و بیشتر جاهایی دیگر که زمانی کم و بیش تحت کنترل آن دولت قرار داشتند، بخش اعظم شبه‌جزیره از استقلال واقعی برخوردار بود. آیین وهابی و خاندان سعودی بیشترین نقش را در عربستان به عهده داشتند. در شروع جنگ اول جهانی عبدالعزیز بن سعود، مؤسس عربستان سعودی و نخستین سلطان عربستان، بر دامنه قلمرو خویش افزود و با انگلستان که در مقابل ترکان عثمانی از او حمایت کرده بود، روابط دوستانه‌ای برقرار کرد. عبدالعزیز که پیش از آن حسین بن علی شریف مکه را برانداخته بود در هشتم ژانویه ۱۹۲۶ خود را سلطان حجاز و نجد و در سپتامبر ۱۹۳۲ سلطان عربستان خواند و بر قلمرو خویش نام عربستان سعودی نهاد. او سپس با عقد معاهداتی با ایران، ترکیه، عراق و ماورای اردن به حاکمیت و توارث خاندان خویش استحکام بخشید.

در اواخر ۱۹۱۸ ترکیه و ایران پس از سده‌ها جنگ و نبرد با یکدیگر، بر سر کسب برتری منطقه‌ای خود را در خطر از دست دادن استقلالشان دیدند. اینک امپراتوری عثمانی از پا افتاده بود و پایتختش در اشغال بیگانگان و دشمنانش به تقسیم کردن سرزمین امپراتوری میان خود و دست‌نشانندگان خویش سرگرم بودند. ایران به رغم اعلان بی‌طرفی رسمی در جنگ، صحنه جنگ دول متحارب بود و درگیری ترک‌ها، روس‌ها، آلمانی‌ها و انگلیسی‌ها چنان می‌نمود که گویی قلمرو ایران فاقد هر نوع حاکمیتی است. چنین به نظر می‌رسید که سرنوشت سایر کشورهای آسیایی و آفریقایی نیز اسیر چنگال قدرت روزافزون غرب گردیده است.

با این وصف، ایران و ترکیه به شیوه‌ای متفاوت، از آن سرنوشت محتوم جان بدر بردند. دگرگونی‌ها در هر دو کشور در سال ۱۹۱۹ آغاز شد. در ترکیه افسری به نام مصطفی کمال که بعدها به آتاتورک شهرت یافت، رهبری جنبشی خود ساخته را در قلب آناتولی به دست گرفت که هدف آن مقاومت در برابر مهاجمان و اشغالگران بیگانه بود. او پس از کسب چند پیروزی درخشان، کشور را از نیروهای خارجی پاکسازی کرد و پیمان صلحی را که فاتحان بر سلطان عثمانی تحمیل کرده بودند باطل دانست و چون سلطان عبدالمجید دوم از تأیید جنبش جدید خودداری ورزید، حکومت سلطنتی را ملغی و نظام جمهوری را جانشین آن ساخت. جمهوری نوپدید ترکیه تحت رهبری آتاتورک به عنوان نخستین کشور سکولار در جهان اسلام، به برنامه‌های گسترده‌ای در زمینه نوسازی تحقق بخشید.

ایران در سال ۱۹۱۹ شاهد عقد قرارداد ایران و انگلیس بود. هر چند این قرارداد

استقلال و تمامیت ارضی آن را به رسمیت می‌شناخت، اما در عین حال باعث تفوق موقعیت بریتانیا در کشور می‌شد. مخالفت مجلس ایران با تصویب قرارداد و حضور مجدد روس‌ها در کسوت بلشویسم در شمال مملکت، باعث وخامت هر چه بیشتر شرایط حاکم گردید. پس از مدتی آشوب و بلوا یکی از افسران ایرانی بریگاد قزاق به نام رضاخان، در فوریه ۱۹۲۱ قدرت را به دست گرفت و در ۱۹۲۵ با تشکیل مجلس مؤسسان سلسله قاجاریه را ملغی و خود بر تخت سلطنت نشست. دوران حکومت رضاشاه و جانشینش محمدرضا شاه تا پیروزی انقلاب اسلامی سال ۱۹۷۹ تداوم یافت. رضاشاه نیز مانند آتاتورک توجه زیادی به سیاستِ تمرکز اداری و برنامه‌های نوسازی مبذول داشت، هر چند برخلاف او باعث کاهش نفوذ اسلام در ارکان جامعه نگردید. تنها در سه منطقه خاورمیانه دولت‌های مستقل مسلمان برقرار ماندند. تا مدت‌ها چنین به نظر می‌رسید که مانع عمده ادامه سلطه فرانسه و انگلیس در منطقه خطر آغاز کشمکش میان خود آنها است، اما در سال‌های میانین دو جنگ بزرگ، میل به سلطه‌جویی آنان رو به کاهش نهاد. آن دو کشور به علت مشکلات ناشی از ضعف اقتصادی و سرخوردگی‌های روحی، دیگر از اعتماد به نفس و قدرت اسلاف جهانگشای خود برخوردار نبودند. شک و تردید در حال فزونی انگلیس و فرانسه همزمان بود با موج جدید قیام‌های مردم در سرزمین‌های تحت سلطه آنها. ژاپنی‌ها در آستانه سده بیستم با پیروزی بر روسیه قدرت دموکراسی قانونمند و نوسازی صنعتی را به نمایش گذاشته بودند و اینک ترکان با آزادسازی خویش از خفت ناشی از شرایط تحمیلی فاتحان، توان بالقوه ناسیونالیسم را به دیگران می‌آموختند. نیروهای ترک تحت فرمان آتاتورک نخستین ناسیونالیست‌های آسیایی و آفریقایی بودند که به پیروزی دست یافتند. کامیابی و سرپیچی و نافرمانی آنها در برابر متفقین قدرتمند نور امیدی به دل مسلمانان میداد و مردمان دیگر نیز دریافته بودند که به راستی می‌توانند با استفاده از تسلیحات و توان نظامی خویش غریبان را وادار به تسلیم کنند. ظاهراً چنین به نظر می‌رسید که جمهوری نوگرای ترکیه، همانند امپراتوری عثمانی پیش از خود، بار دیگر راهی جدید پیش روی جهان اسلام گشوده است. اما کمال آتاتورک چنین خیالی در سر نداشت. بی‌اعتنایی او به اسلام، اعتقادش به جدایی حکومت و قانون از دین و شرع و قصد آشکارش برای الحاق ترکیه به اروپا سبب شد تا بسیاری از مسلمانان از در دشمنی با او درآیند، همان کسانی که در آغاز برای پیروزی‌هایش فریاد و هلهله می‌کشیدند.

شیوع شورش بر ضد «اربابان جدید» در اکثر کشورهای عربی حاکی از آن بود که شیوه حکومت مستقیم کارساز نیست. بنابراین دول قیم بر آن شدند تا با پیش گرفتن سیاست حکومت غیرمستقیم و به وسیله حکام عرب به مقاصد خود دست یابند. در همین راستا، ضمن موافقت با میزانی از استقلال، معاهداتی در باب حفظ امتیازات و حق نگاهداری

نیروهای مسلح در قلمرو ملی اعراب با آنها منعقد کردند.

بزودی رویه حکومت غیرمستقیم نیز با شکست روبه‌رو شد. امتیازات اعطایی از سوی دولت‌های قیم در برابر تقاضای ناسیونالیست‌های محلی ناچیز بود و دیرهنگام. از طرف دیگر این قبیل معاهدات یا به وسیله نمایندگان غیرمنتخب دولت‌های عربی خاورمیانه که وجاهت سیاسی نداشتند منعقد شده بود و یا تحت نوعی تهدید خارجی. به عنوان مثال پیمان سال ۱۹۳۶ انگلیس و مصر، در زمان حمله ایتالیا به اتیوپی، در واقع به علت نگرانی هر دو کشور از شرایط موجود به امضا رسید. سرخوردگی اعراب باعث بروز یک سلسله جنبش‌های ملی قدرتمند گردید. مصر و عراق به زودی استقلال خویش را به دست آوردند و دوران تحت‌الحماگی و قیمومت آنان به پایان رسید. اما دولت بریتانیا همچنان به حضور خویش در این دو کشور ادامه داد و نیروی هوایی سلطنتی در عراق و پایگاه‌های نظامی انگلیس در کانال سوئز و نقاط دیگر مصر در حال انجام وظیفه بودند.

نظام قیمومت در لوانت تداوم بیشتری یافت. فرانسه به حضور خود در سوریه - لبنان ادامه داد و بریتانیا اداره امور فلسطین را مستقیماً در دست داشت، هر چند که امیر ماورای اردن از خودمختاری روزافزونی برخوردار بود. هر دو منطقه در شرایط پیچیده‌ای بسر می‌بردند. لبنان به عنوان یکی از بقایای امپراتوری عثمانی در آسیا، در میان دولت‌های جدید خاورمیانه موقعیت ویژه‌ای داشت. لبنان برخلاف نظام‌های دیگر، دولتی تازه تأسیس نبود، بلکه دارای هویت و سابقه تاریخی بود که با تحمل شرایط مشقت‌بار و دشواری‌های فراوان، خودمختاری خود را در طول صدها سال فرمانروایی عثمانیان حفظ کرده بود. فرانسویان با افزودن تعدادی از نواحی کوهستانی به سرزمین اصلی، «لبنان بزرگ» را تأسیس کردند. سرزمین مرکزی لبنان که مسیحیان و مسلمانان غیرسنی در آن اقامت داشتند، مدت‌ها از امنیت اجتماعی و فکری برخوردار بود و در قلمرو امپراتوری عثمانی، حتی از نظر سیاسی، تا حدودی استقلال داشت. در سده نوزدهم که طبقه متوسط مسیحی در بندر بیروت و اطراف آن در حال رشد و گسترش بود، تنها جامعه متشکل از خرده مالکان مسیحی خاورمیانه در شمال بیروت تأسیس گردید. آنها با بهره‌گیری از توان و مهارت خویش، در تجدید حیات سیاسی و فرهنگی و همچنین اقتصادی اعراب، نقش بسیار مهمی به عهده داشتند. زمانی که نفوذ مسیحیان به علت ظهور ناسیونالیسم اسلامی رو به کاهش نهاد، لبنان تا مدت‌ها کانون پلورالیسم فرهنگی و مذهبی بود و مرکز آزادی سیاسی و اقتصادی در جهان عرب.

به رغم آن که سرزمین و در واقع پناهگاه مسیحیان در لبنان یک استثنا در میان اراضی عربی محسوب می‌شد، اما استثناء دیگری نیز در جنوب آن سرزمین در حال سر بر آوردن بود. یهودیان از عهد عتیق در فلسطین می‌زیستند، اما از اواخر دوران رومیان اکثریت غالب

جمعیت آن ناحیه را تشکیل نمی‌دادند، هر چند در بعضی ایام به واسطه مهاجرت یهودیانی که تحت تأثیر الهامات مذهبی خود بودند، شمار آنها فزونی می‌یافت. مهاجرت گروهی از جوانان یهودی از اروپای شرقی به فلسطین در ربیع آخر سده نوزدهم باعث ظهور عنصر جدیدی به نام صهیونیسم گردید، خطابی منسوب به صهیون شهر حضرت داود. جنبشی که بخشی از آن برگرفته از سنت مذهبی یهود بود و پاره‌ای دیگر متأثر از روایت تازه‌ای از ایدئولوژی‌های ناسیونالیستی جاری در آن زمان و همچنین یافتن پاسخی برای مسئله طرد و آزار یهودیان در اروپا و سپس خاورمیانه. از میان مجموعه ماندگارهایی که یهودیان و اخلاف آنان بنیاد نهادند، بعدها دولت اسرائیل سر برآورد.

سیطره غرب در خاورمیانه در سال‌های ۱۹۳۰ نه از سوی اتباع محلی، بلکه به علت ورود رقبای جدید امپریالیست آنها، یعنی ایتالیای فاشیست و آلمان نازی با خطر دیگری روبه‌رو شد. در همین ایام نهادهای لیبرال و قانونی جذابیت و کارآیی پیشین خود در منطقه را از دست دادند و به جز معدودی به اصطلاح روشنفکر از حمایت توده‌های اجتماعی برخوردار نبودند. آزادی و قانون اینک، چه از نظر مفهوم و چه به لحاظ نماد ظاهری، ثمری نداشت و نمی‌توانست باعث احیای خاطرات گذشته و پاسخگویی نیازمندی‌های امروزی مردم خاورمیانه باشد و آنها را نسبت به آینده درخشان، هر چند موهوم، امیدوار سازد. همزمانی و همخوانی افکار تازه که آلمان و ایتالیا مبلغ آن بودند، با ابراز انزجار اکثر مردمان عرب خاورمیانه نسبت به قدرت‌های امپریالیستی اروپای غربی، گویای اوضاع آشفته و آماده دگرگونی در منطقه خاورمیانه بود. انگاره پیشنهادی آلمان و ایتالیا اغواگرانه و وسوسه‌انگیز بود. آنان هر دو به تازگی و با توسل به زور با متحد کردن واحدهای سیاسی کوچک به یک دولت بزرگ مبدل شده بودند. سرمشق و راه‌حلی که می‌توانست الهام‌بخش رهبران مردمانی باشد که در شرایط مصیبت‌بار مشابهی بسر می‌بردند. مهم‌تر از همه آن که هر دو دولت نوپیدا، از نظر سیاسی، استراتژی و ایدئولوژی دشمن انگلیس و فرانسه بودند و مخالف حضور روزافزون یهودیان در فلسطین.

می‌دانیم که بلافاصله پس از به قدرت رسیدن هیتلر در سال ۱۹۳۳ حاج امین الحسینی مفتی اورشلیم که برکشیده بریتانیا بود در تماس با کنسول آلمان، حمایت خویش از آلمان را اعلان کرد. او به دنبال سال‌ها مبارزه بر ضد انگلیسی‌ها و یهودیان، سرزمین فلسطین را ترک گفت و پس از توقف در بیروت، بغداد و تهران سرانجام در ۱۹۴۱ در برلین اقامت گزید. به هنگام اقامت موقت مفتی در بغداد در آوریل ۱۹۴۱، رشید عالی گیلانی با توسل به نیروی نظامی قدرت را به دست گرفت و زمامدار یک رژیم طرفدار دول عضو محور گردید. هر چند رشید عالی گیلانی کمک‌هایی از سوریه که همچنان در کنترل مقامات ویشی بود، دریافت می‌کرد، اما به علت دوری از دولت‌های عضو محور و ناتوانی آنها در حمایت از او

سرانجام به وسیله انگلیس و نیروهای طرفدار آن سرنگونه شد. در سوریه کمیته‌ای برای تشویق مردم به طرفداری از رژیم رشیدعالی برپا گردید. تشکیلاتی که بعدها نطفه حزب بعث در آن بالید و دو شاخه رقیب آن حکومت‌های خودکامه‌ای در سوریه و عراق تشکیل دادند.

رشید عالی گیلانی پس از فرار از عراق در برلین به مفتی پیوست. بعضی از کسانی که با دول محور همدلی داشتند و از آنها حمایت می‌کردند، به شهرت دست یافتند: عبدالناصر از ارادت خود به آلمان و تأسفش از شکست آن دولت یاد کرده است. انور سادات در خاطراتش از همکاری با جاسوسان آلمانی سخن می‌گوید و صدام حسین به رشید عالی گیلانی به چشم یک قهرمان می‌نگرد. شیفتگی مردم خاورمیانه نسبت به هیتلر و نازیسم در نگاه نخست حیرت‌آور و عجیب بود. عقاید نژادپرستانه نازی‌ها نمی‌بایست مورد توجه مردمانی قرار می‌گرفت که خود بر اساس ادعاهای علمی و ساختگی انسان‌شناسان آلمانی، نژاد حقیرتری تلقی می‌شدند. از سوی دیگر تعقیب و آزار یهودیان به وسیله نازی‌ها در آلمان و دست پروردگانشان در نواحی دیگر باعث گسترش مهاجرت یهودیان به فلسطین و افزایش شمار آنها در آن سرزمین گردید. نه تنها نازی‌ها عامل اصلی مهاجرت یهودیان بودند، بلکه تا قبل از شروع جنگ و برنامه هالوکاست آنان را تشویق به خروج از آنجا می‌کردند و تسهیلاتی در اختیار مهاجران قرار می‌دادند. در واقع تنها کشوری که برای خوشایند اعراب موانعی جهت مهاجرت روزافزون یهودیان به فلسطین وضع کرد دوست و حامی سابق و لاحق اعراب، یعنی دولت بریتانیا بود. اما شمار بی‌حساب اعرابی که طرفدار آلمان‌ها بودند، کسانی که نادانسته یهودیان را روانه فلسطین می‌کردند، بسیار بیشتر از انگلیسی‌هایی بود که می‌کوشیدند مانع ورود آنها به فلسطین شوند.

دول عضو محور به طرق مختلف سعی داشتند تا از شرایط موجود به نفع خود بهره‌برداری کنند. نخست ایتالیای فاشیست و سپس آلمان نازی با تبلیغات حساب شده و گسترده کوشیدند با تحت تأثیر قرار دادن نسل جدید متفکران سیاسی و مبارزان، در جهان عرب رخنه کنند. نازی‌ها به خصوص با تبلیغ نفرت از یهودیان، از قضیه‌ای سود می‌جستند که خود در ایجاد آن نقش مهمی داشتند.

طرفداری دولت‌های خاورمیانه از ممالک عضو محور تا اندازه‌ای هم دوراندیشانه بود. در سال‌های اولیه جنگ و به ویژه در یکساله ۱-۱۹۴۰ و به هنگام سقوط فرانسه و حمله به روسیه که تنها بریتانیا برپای خویش ایستاده بود، بسیاری تصور می‌کردند که پیروزی نهایی از آن دول محور خواهد بود. بنابراین برقراری رابطه با فاتحان چندان دور از عقل به نظر نمی‌رسید و تنها معدودی از دولت‌های خاورمیانه وفاداری خویش نسبت به قدرت‌های امپریالیستی را حفظ کردند. شخصیت‌های سیاسی مانند نحاس پاشا در مصر، نوری سعید

در عراق و ابن سعود در عربستان که حتی طرفدار دوآتشه غرب بودند از کوشش در برقراری رابطه با برلین سر باز نزدند. هر چند تمایل آنها چندان با استقبال نازی‌ها روبه‌رو نشد. به رغم آن که دل‌بستگی به دول عضو محور تا اندازه‌ای جنبه عقیدتی داشت، اما بیشتر به خاطر اصل باارزشی بود که هنوز اعتبار خود را در خاورمیانه از دست نداده است. این‌که: دشمن دشمن من، دوست من است. راز جذاییت دول محور در چشم خاورمیانه‌ای‌ها در دشمنی آنها با قدرت‌های امپریالیستی اروپای غربی نهفته بود. همان جاهتی که روسیه در دوران بلشویک‌ها و تا پیش از فروپاشی، در میان کشورهای جهان سوم و چهارم از آن برخوردار بود.

فصل نوزدهم

از آزادی تارهایی

شکست دولت‌های محور و پیروزی دولت‌های متفق در ۱۹۴۵ باعث برقراری صلح در جهان نشد. پیشروی امپراتوری شوروی در اروپای شرقی و مرکزی و عقب‌نشینی امپراتوری‌های استعماری اروپایی از آسیا و آفریقا سبب‌ساز مشکلات فراوانی در این مناطق گردید. چه در سرزمین‌هایی که حاکمیت ملی خود را از دست داده بودند و چه در دولت‌هایی که به تازگی سر برآورده بودند، نفرت قدیمی جای به احساس مشابه تازه‌ای بخشید و میلیون‌ها نفر از جایی به جای دیگر مهاجرت کردند. خاورمیانه نیز از آن آشوب سهمی داشت و از قیام‌ها و بلواهای پساامپریالیستی در امان نماند. صلح در خاورمیانه پایدار نبود و مبارزه با مخالفان داخلی و هر از چندی با دشمنان خارجی تداوم آن را ناممکن می‌ساخت. با این که شرایط خاورمیانه در مقایسه با اروپای مرکزی و شرقی که تحت حاکمیت مستبدانه امپراتوری شوروی بود، چندان شدید و غیرقابل تحمل نبود، اما حل و فصل مسائل جاری آن با توسل به شیوه‌های دیپلماتیک و سیاسی ناممکن می‌نمود.

در خاورمیانه، همانند سایر مناطق جهان که قبلاً مستعمره بودند، تا مدتها تنها موضوع مورد علاقه عمومی کسب استقلال بود. بعد از جنگ اول جهانی فقط سه کشور ایران، ترکیه و افغانستان در استقلال کامل و طولانی بسر می‌بردند. به رغم آن که در سال‌های میان دو جنگ، چهار کشور عربی، یمن، عراق، مصر و عربستان سعودی نیز استقلال یافتند، اما عراق و مصر از نظر روابط دیپلماتیک به وسیله معاهدات غیرمنصفانه و از لحاظ نظامی به واسطه استقرار پایگاه‌ها و حضور نیروهای نظامی بریتانیا همچنان در اسارت فرمانروایان پیشین خود بودند.

با خروج اجباری فرانسه از لوانت، دو کشور سوریه و لبنان نیز به مجموعه کشورهای مستقل عربی پیوستند. الجامعة العربیة در سال ۱۹۴۵ تأسیس گردید و دولت‌های مصر، عراق، سوریه، لبنان، عربستان سعودی، یمن و همچنین ماورای اردن که هنوز تحت قیمومت

بریتانیا بود، در آن عضویت یافتند. سرزمین اخیر یک سال بعد به نام اردن در ردیف کشورهای مستقل قرار گرفت. روند کسب استقلال در سال‌های بعد به سرتاسر جهان عرب گسترش یافت. لیبی در ۱۹۵۱، سودان، تونس و مراکش در ۱۹۵۶، موریتانی در ۱۹۶۰، کویت در ۱۹۶۱، الجزایر در ۱۹۶۲، یمن جنوبی در ۱۹۶۷ و شیخ‌نشین‌های خلیج فارس در ۱۹۷۱ مستقل گردیده و به اتحادیه عرب پیوستند. شماری از آنان مانند یمن جنوبی و الجزایر استقلال خویش را پس از نبردی غم‌انگیز و خونین به دست آوردند و بیشتر کشورهای دیگر به طریق صلح‌آمیز و از راه گفتگو.

به استثنای اسرائیل که پس از پایان قیمومت بر فلسطین در سال ۱۹۴۸ تأسیس شد، تمام کشورهایایی که بعد از جنگ به استقلال دست یافتند عرب بودند. سرزمین‌های ماورای قفقاز و آسیای مرکزی که در سده نوزدهم به تصرف تزارهای روسیه درآمد و در سده بیستم نیز در اشغال اتحاد شوروی بود، پس از فروپاشی آن امپراتوری توتالیتار در ۱۹۹۱ حاکمیت ملی خود را بازیافتند، هر چند که به علت شتاب حوادث، از آمادگی لازم جهت انطباق خود با شرایط جدید برخوردار نبودند. از نظر تاریخی همه این کشورها، بخشی از خاورمیانه محسوب می‌شدند. از میان آنها، دو کشور مسیحی ارمنستان و گرجستان صدها سال تابع امپراتوری‌های ایران و عثمانی بودند. بقیه، یعنی آذربایجان و پنج جمهوری آسیای مرکزی از آیین اسلام پیروی می‌کردند و زبان متداول در آنها برگرفته از فارسی و ترکی بود و روابط و مناسبات این کشورها با همسایگان جنوبی با صدها علقه تاریخی، مذهبی و فرهنگی در هم آمیخته.

کسب استقلال که از آرزوهای دیرینه اعراب خاورمیانه بود، نتوانست مشکلات سیاسی آنها را برطرف سازد. درگیری‌های قدیم همچنان برقرار ماند و اختلافات جدید سربرآورد. به جز چند کشور عرب تازه مستقل قدیمی مانند مصر و مراکش که هویت و ماهیت تاریخی خود را حفظ کردند، بقیه نظام‌ها و رژیم‌های جدیدالتأسیسی بودند. هر قدر دولت‌هایی که از تقسیم ساختگی سرزمین خاورمیانه به وجود آمده بودند، ثبات و تداوم بیشتری می‌یافتند، مردم و تشکیلات حکومتی تحت تأثیر آگاهی طبقات سیاسی و واقعیت‌های محلی، بیش از پیش، برای مقابله با معضلات، به حاکمیت ملی توسل می‌جستند. هنگامی که دوران مبارزات برای کسب استقلال سیاسی به علت گذار ایام به دست فراموشی سپرده شد، همه حواس‌ها متوجه مسائل اقتصادی و از آن مهم‌تر نیاز به رشد سریع اقتصادی گردید. اینک شرایط بین‌المللی به مردم خاورمیانه آموخته بود که کشورشان تنها با کسب رونق اقتصادی می‌تواند جایی در جهان مدرن کسب کند و از قدرت لازم برای رویارویی با دشمنان جدید برخوردار گردد. شرایط اقتصادی بیشتر کشورهای خاورمیانه به علت افزایش سریع جمعیت، چنان اسف‌بار بود که حتی نمی‌شد برای سنجش

آن با کشورهای غربی به معیاری دست یافت. تا مدت‌های مدید چنین تصور می‌شد که راه‌حل این قبیل مسائل را می‌بایست در انگاره‌های مارکسیستی و سوسیالیستی جستجو کرد. به اعتقاد و باور عده‌ای، کشورهای در حال رشد نه می‌توانستند مانند کشورهای پیشرفته غربی، برای رسیدن به مرحله اقتصاد مبتنی بر بازار آزاد به انتظار بنشینند و نه قادر بودند برای برقراری دموکراسی سیاسی گام به گام در جوامع خود صبوری به خرج دهند، آنها تنها راه‌حل مشکلات و دست‌یابی به توسعه سریع را در استفاده از دست آهنین و برنامه‌ریزی مرکزی و به عبارت دیگر ایجاد یک حکومت سوسیالیستی خودکامه می‌دانستند. اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی با اعمال نفوذ و نمونه قلمداد کردن خود در راه رشد سوسیالیستی، از بیشترین احترام در خاورمیانه و شمال آفریقا برخوردار بود. سوسیالیسم پیش از اواسط سده بیستم در میان روشنفکران طرفداران بی‌شماری داشت. سوسیالیسم نیز مانند لیبرالیسم که نسل پیشین مبلغ آن بود، از بالا و از سوی نخبگان اعمال و تبلیغ می‌شد. سوسیالیسم در مصر، نه سال پس از به قدرت رسیدن ناصر، به وسیله طرفداران او رواج یافت و کشورهای دیگر خاورمیانه هم، با رژیم‌های گوناگون نظامی و ناسیونالیستی، آموزه‌های سوسیالیستی را تنها راه رشد سریع اقتصادی می‌دانستند. سوسیالیسم در خاورمیانه اشکال گوناگونی یافت. بعضی از سوسیالیسم‌ها کم و بیش مارکسیستی بود و شماری دیگر برگرفته از سوسیالیسم روسی. «سوسیالیسم عربی» صورت دیگری از آن مکتب بود که انسانی‌تر و قابل‌انعطاف‌تر به نظر می‌رسید و با شرایط حاکم در کشورهای عربی همخوانی بهتری داشت.

در اوایل دهه ۱۹۹۰ بر همگان آشکار شد که سوسیالیسم عربی و مارکسیستی با شکست مواجه شده است و برنامه‌های پیشنهادی از سوی حکومت‌های اصلاح‌گرا قادر به برآوردن آرزوهایی نیست که مردم بی‌صبرانه در انتظار تحقق آن بودند.

سیاست‌های اقتصادی خاورمیانه فقط در کشورهایی موفقیت‌آمیز بود که با اعمال حاکمیت مستبدانه، موازین سنتی اسلام و اصول آزادی‌های جدید در نظام غربی، تضعیف و یا سرکوب می‌گردید. در این قبیل کشورهای به اصطلاح سوسیالیست، شکل نظام سیاسی عبارت بود از دیکتاتوری‌های خودکامه و شبه توتالیتر برگرفته از خشن‌ترین انگاره‌های آن در اروپای مرکزی و شرقی. این ایام به رغم شکست سیاست‌های اقتصادی، دوران تغییرات سریع اقتصادی و حتی دگرگونی‌های اساسی اجتماعی و فرهنگی بود. با این که از نظر سیاسی، نفوذ غرب به حداقل ممکن رسید، اما در جنبه‌های دیگر رو به فزونی نهاد.

آشکارترین و گسترده‌ترین حوزه نفوذ غرب در زمینه مادیات تجلی می‌یافت و از جمله، تسهیلات زیربنایی و خدمات مربوط به دولت و شهر مدرن که اکثر آنها به وسیله فرمانروایان سابق اروپایی و صاحبان امتیازات ارائه شده بود. در این بخش‌ها هیچگونه

مخالفت یا انحرافی با فرایند نوسازی به چشم نمی‌خورد. فرمانروایان دوران معاصر خاورمیانه هیچگاه به تولیدات و وسایل غربی چون هواپیما، اتومبیل، رادیو، تلفن، تلویزیون، و جز آن به عنوان ابزار پیشرفت و سیطرهٔ غربیان بر خاورمیانه نمی‌نگریستند.

طرفه آن که بعضی از سرسخت‌ترین مخالفان غرب، همچنان نهادهای سیاسی برگرفته از آن را حفظ کرده و دارای قوانین اساسی و مجالس مقننه بودند. شاید یکی از پُرچاذبه‌ترین و مزمن‌ترین ایده‌های سیاسی جهان غرب در خاورمیانه پدیدهٔ انقلاب بوده است. در تاریخ خاورمیانهٔ اسلامی، نیز مانند سایر جوامع، نمونه‌هایی از سرنگونی حکومت‌ها به دست شورشیان و توطئه‌گران به ثبت رسیده است. بر اساس یک سنت قدیمی اسلامی، مبارزه با نظام سیاسی و اجتماعی، وظیفهٔ مقدس رهبرانی شمرده می‌شد که تصور می‌کردند می‌بایست حکومت ظلم را سرنگون و عدل را جانشین آن سازند. هر چند شریعت و سنت اسلامی برای حاکم و محکوم حدودی مقدر کرده بود، اما مفهوم انقلاب به شکلی که در سدهٔ شانزدهم در هلند، در سدهٔ هفدهم در انگلستان و در سدهٔ هیجدهم در آمریکا و فرانسه رخ داد، بیگانه و جدید محسوب می‌شد و غربیان تا پیش از ایام تاریخی یاد شده فقط با مفهوم نجومی آن، یعنی بازگشت اختران به جای اولین خود، آشنایی داشتند. نخستین انقلاب خود خوانده و اصیل در خاورمیانه انقلاب مشروطه ایران در سال ۱۹۰۵-۶ بود. انقلاب ترکان جوان در امپراتوری عثمانی در سال ۱۹۰۸ نیز از ویژگی‌های مشابهی برخوردار بود. از انقلاب مشروطه ایران تا به امروز شاهد شورش‌ها و کودتاهای بسیاری در خاورمیانه بوده‌ایم، تا جایی که تقریباً همهٔ حکومت‌های خاورمیانه، به استثنای ایران، ساخته و پرداخته چنین دگرگونی‌هایی است. ایران تنها کشور خاورمیانه است که تاکنون شاهد کودتایی به مفهوم دقیق و علمی آن نبوده است. در آغاز چنین خیزش‌هایی در خاورمیانه به سردمداری ناسیونالیست‌ها و بر ضد به اصطلاح اربابان خارجی صورت می‌گرفت، اما بعدها افسران نظامی رهبری شورش‌ها را به عهده می‌گرفتند. در خاورمیانه به هر نوع حرکت سیاسی - نظامی که باعث سرنگونی حکومت و به قدرت رسیدن توطئه‌گران و نافرمانان و شورشیان می‌گردید به نادرستی «انقلاب» می‌گفتند و اساس مشروعیت حکومت را برگرفته از آن می‌دانستند. تنها استثناء بر این قاعده، دومین انقلاب ایران در سدهٔ بیستم بود که بن‌مایهٔ آن قابل قیاس با انقلاب فرانسه و بیش از آن با انقلاب روسیه است، هر چند از نظر میزان مشارکت عمومی فقط انقلاب آمریکا بدیل آن است. جنبشی گسترده با شرکت توده‌های عظیم مردمی که موجب دگرگونی اقتصادی و سیاسی و همچنین دگردیسی عظیم اجتماعی شد.

ایران در زمان سلطنت پهلوی‌ها همانند فرانسه در عصر بوربون‌ها و روسیه در عهد رومانف‌ها، شاهد فرایند تغییرات مهمی بود که تداوم آن بستگی به انجام نوسازی سیاسی

داشت. انقلاب ایران نیز مانند انقلاب‌های دیگر از مسیر اصلی خود منحرف گردید و روند تحولات به راهی دیگر رفت. شماری از ایرانیان از همان آغاز بر این باور بودند که اهداف اصلی آن خیزش عظیم به دست فراموشی سپرده شده است. اعتقادی که پس از تحکیم قدرت رژیم انقلابی بیش از پیش آشکار گردید.

انقلاب ایران برخلاف جنبش‌های پیش از خود «اسلامی» نامیده شد و رهبران آن اعتنایی به پاریس و استالینگراد نداشتند. آنها ایدئولوژی‌های اروپایی چپ و راست را بخشی از دشمنی کافران نسبت به طرفداران خویش می‌دانستند. همان کسانی که به طبقات گوناگونی تعلق داشتند، در جوامع دینی متفاوتی تحصیل کرده و ادبیات دیگری خوانده بودند و از گذشته تاریخی دیگری سخن می‌گفتند. شعارها و نشانه‌های انقلاب ۱۹۷۹ ایران اسلامی بود، آموزه‌ای آشنا که تنها عامل شوراندن توده‌های مردم برای مبارزه با نظام حاکم محسوب می‌شد.

اسلام تنها شعار و نماد نبود، بلکه به گفته رهبران و سخنگویان انقلاب، پس از تعیین عینیت‌ها، آنها را قابل حصول می‌ساخت و مهم‌تر از همه دشمنی با دشمنان را محرز تلقی می‌کرد. انگاره آشنا و قدیمی شریعت و سنت: کافران خارجی و دگراندیشان داخلی. مقصود از مردان از نظر انقلابیان، آن دسته از مسلمانان و به خصوص رهبران مسلمانی بودند که تفسیر ظاهراً انقلابی آنها از اسلام را بر نمی‌تافتند. کسانی که به باور آنها پیرو روش‌های وارداتی بیگانگان بودند و مُخل جامعه، ایمان و شریعت اسلامی. هدف انقلابیان اسلامی در ایران و سایر کشورهایی که شاهد چنین جنبش‌هایی بوده‌اند، بیرون راندن بیگانگان و مخالفت با پیشرفت به شیوه کافران در سرزمین‌های اسلامی و استقرار مجدد نظام واقعی الهی و اسلامی بود.

تجربه انقلاب ایران و خیزش‌های مشابه در جاهای دیگر نشان داده است که ضدیت با غرب و دستاوردهای آن بیشتر جنبه تبلیغاتی داشته و استفاده از کالاهای ساخت کشورهای «کافران» و دانش متعلق به آنان همچنان تداوم دارد.

شماری از این بهره‌وری‌ها کاملاً بدیهی و آشکار به نظر می‌رسید. انقلاب اسلامی ایران، نخستین انقلاب کاملاً مدرن در عصر الکترونیک بود. رهبر انقلاب اسلامی ایران نخستین ناطقی بود که سخنانش به وسیله کاست به اطلاع میلیون‌ها نفر از طرفدارانش می‌رسید. او اولین رهبر انقلابی در تبعید بود که با استفاده از ارتباط مستقیم تلفنی پیروان خویش در ایران را هدایت می‌کرد، دستگاه پیشرفته‌ای که در زمان شاه در ایران دایر شد. سرانجام این که او نخستین رهبر خاورمیانه‌ای بود که با «هواپیما» به کشورش بازگشت.

فصل بیستم

سیاست در خاورمیانه

خاورمیانه در دهه نخست سده بیست و یکم در شرف تغییرات بنیادی است. تحولی که نشانه‌های آن در همه جای این منطقه به چشم می‌خورد. روابط انسانی و ساخت سنتی اجتماعات و دولت و حکومت در حال فرو ریختن است و انگاره‌های نو و نظام‌های جدید در حال شکل گرفتن. فراگردی که در فروپاشی تشکیلات حزب بعث عراق و سقوط رژیم صدام حسین شاهد آن بودیم. خشونت و بحران اقتصادی - سیاسی در خاورمیانه، افراد، خانواده‌ها و ملت‌ها را از تلاش برای دستیابی به هدف‌های رهایی بخش ناگزیر کرده است. در جوامع خاورمیانه فقر مطلق و ثروت بی حساب پایه پای هم پیش می‌رود، و از نظر سیاسی، سلاطین مستبد و شوراها و انقلاب‌های پهلوی به پهلوی هم دارند و هیچ یک از نظام‌های موجود مصون از بلوا و کودتا یا ضد بلوا و کودتا نیستند. این که خشونت داخلی، متأثر از نارضایی اجتماعی، سیاسی و اختلاف بین دول منطقه تحت‌الشعاع جنگ طولانی اعراب و اسرائیل و بنیادگرایی قرار گرفته حقیقتی است غیرقابل انکار.

اثرات ناشی از توسعه، از مرزهای جغرافیایی این منطقه فراتر رفته است، که از نظر اقتصادی می‌توان به تحریم نفت در سال ۱۹۷۳ اشاره کرد و از جنبه سیاسی به وقایعی مانند المپیک مونیخ در سال ۱۹۷۲ و ربودن ورزشکاران اسرائیلی توسط چریک‌های فلسطینی یا حمله کماندوهای اسرائیلی به فرودگاه اتبه در سال ۱۹۷۵. اینها نمونه‌هایی است از ده‌ها قضیه مشابه. کما این که از سال‌های ۱۹۷۰ تاکنون جهان به دلایل مختلف درگیر جنگ‌های سودان، عمان، عراق و لبنان بود و اینک در رویارویی با ایالات متحد.

تغییر و تحول در خاورمیانه اتفاقی روزانه شده، سنت و روش‌های قدیمی دائماً به عقب رانده می‌شود. به خصوص در زمینه مشاغل، ارتباطات، تعلیم و تربیت، انواع تفریحات و سرگرمی‌ها. تندنویسان، ماشین‌نویس‌ها و اوپراتورها به سرعت جایگزین خوشنویسان و کاتبان می‌شوند. مراکز سنتی بافندگی و فلزکاری جای خود را به ماشین و

کارخانه می‌دهند و صنایع موتناژ جای کارگاه‌ها و صنایع روستایی را می‌گیرند. اتومبیل و کامیون مدتهاست که شتر و الاغ را از صحنه خارج کرده است. فرودگاه‌ها و هواپیماها وسیله‌ای عمومی شده‌اند. چوپانان و رمه‌داران به رادیوی ترانزیستوری گوش می‌دهند. تلویزیون زینت کلبه‌های روستایی و قهوه‌خانه‌هاست. رفتن به سینما، بولینگ، استخر، اسکی و کافی‌نت‌ها سرگرمی عمده جوانان شهری شده است. فرم لباس آنها تغییر کرده است. مدارس مذهبی و خانواده‌های سنتی که قرن‌ها زیر سلطه نظام اجتماعی حاکم بوده‌اند، گرایش‌های دنیوی و غیرمذهبی پیدا کرده‌اند. اکنون دیگر والدین فرزندان‌شان را به مدرسه‌ها، کالج‌ها و دانشگاه‌ها می‌فرستند.

در خاورمیانه علیرغم تحولات اجتماعی یاد شده، سنت و نوگرایی سخت به یکدیگر وابسته‌اند. تناقض، عدم تعادل، نابرابری و پاره‌ای مسائل معماگونه بعضی از دندان‌های چرخ نوسازی در خاورمیانه را از کار انداخته‌اند. تأسیس مراکز پیوند قلب و کلیه، تأسیسات اتمی و برنامه‌های مشابه با مشکلاتی مانند کمبود وحشتناک پزشک و مرگ ۱۳۰ تا ۱۴۰ نفر از هزار کودک نوزاد چیزی جز جمع اضداد نمی‌تواند باشد. در شیخ‌نشین ابوظبی که مدعی دارا بودن بالاترین درآمد سرانه است، مردم صحرائشین از درون چادرهای بیابانی به آپارتمان‌های بسیار لوکس با تهریه مطبوع انتقال داده می‌شوند. عربستان سعودی با بیست درصد ذخائر نفت جهان از کم‌آبی رنج می‌برد و بطری‌های آب با قاطر و گهگاه با تانکرهای کوچک توزیع می‌شوند و زنان‌شان تا چند ماه پیش از حق داشتن شناسنامه محروم بودند. مرکز ثقل تمام مسائل و مشکلات مترتب بر تغییرات و تحولات خاورمیانه را باید در رابطه نوسازی و توسعه سیاسی پی‌جویی کرد. انقلاب نوسازی و سیاست‌های توسعه، به عنوان دو مسئله اساسی، فرهنگ و مردم خاورمیانه را به جدال فرا خوانده است.

سی.ئی. بلاک^۱ جریان نوسازی را بدین گونه وصف می‌کند: «فرایندی که در طول زمان موجب تکامل نهادها می‌شود، نهادهایی که ناگزیر از انطباق عملکرد خود با تحولات سریع‌اند، عملکردی که حاصل افزایش بی‌سابقه دانش انسانی است، دانشی که همراه با انقلاب علمی بوده و کنترل انسان بر محیط را ممکن ساخته است.» دانکوار رستو^۲ می‌نویسد: «نوسازی روندی است که به کنترل بی‌امان و گسترده طبیعت از طریق همکاری نزدیک انسان‌ها منجر می‌شود.» و ماریون لوی^۳ در یکی از پندارهای بزرگش نوسازی را عبارت از «افزایش چشمگیر نسبت کاربرد منابع قدرت مادی به حیوانی، اهتمام بیشتر در استفاده از ابزار تولید» می‌داند و می‌افزاید که: «این میزان افزایش و اهتمام بیشتر عاملی است برای تعیین حدود پیشرفت نوسازی.»

نوسازی در هر جامعه و زمانی وجود داشته است. در گذشته به دلیل تنوع تضادهای

1. C.E.Black

2. Dankwart A. Rustow

3. Marion. J. Levy

محیط، توسعه نتایج دلخواه به دست نمی‌داد، مشکلی که در این زمان کشورهای در حال توسعه از جمله ممالک خاورمیانه وارث آنند. توسعه سریع ارتباطات در قرن بیستم از یک سو تسهیلاتی فراتر از امکانات این کشورها در اختیارشان گذاشته و از سوی دیگر ابزار و تکنولوژی فرهنگ‌های پیشرفته را به این نواحی انتقال داده است. شاید یکی از ابعاد مهم نوسازی انقلاب صنعتی باشد، که با گرایشی جذبه‌انگیز در زمینه‌های صنعتی، توسعه اقتصادی و ارتباطات همراه است. خاورمیانه به علت تغییرات دایمی و مستمر مادی، که سراسر منطقه را فرا گرفته، شاهد نوعی توسعه آشکار فنون و تکنولوژی است. آسمان‌خراش‌ها، شبکه‌های اتوبان، فرودگاه‌ها، سدها و کارخانه‌های ذوب آهن همه جا در حال ایجاد و توسعه است. یکی از نویسندگان این تغییرات سریع در زمینه‌های اقتصادی و مادی زندگی مردم کشورهای خاورمیانه را «عقدۀ ساختمان» نامیده است. در بعضی ممالک خاورمیانه کشف منابع نفت و گاز و بهره‌برداری از آنها نیروی محرکه این شتاب به سوی نوسازی است.

در اجرای طرح‌های آموزش و پرورش مانند امور فنی نیز گام‌های سریع برداشته شده است، تا آنجا که آموزش سنتی جوامع اسلامی یکسره تغییر شکل یافته، برنامه‌های سوادآموزی سراسر منطقه را فرا گرفته و تعداد مدارس و لوازم آموزشی در حدی غیرقابل تصور بالا رفته است. نتیجه این اقدامات و فعالیت‌ها افزایش دانش عمومی و گسترش اطلاعات علمی مردم خاورمیانه است. توسعه ارتباطات و رسانه‌های گروهی، هم‌تراز عوامل یاد شده و به عنوان اثرات ناشی از نیروهای تکنولوژیک، موجب انتقال سریع‌تر و مؤثرتر اطلاعات به این بخش از جهان شده است. توسعه تکنولوژی و آموزش و پرورش در خاورمیانه لزوم توجه به مفاهیم سازمانی و روانی را ضروری ساخته است. سازمان‌ها و نمادهای اجتماعی رو به اعتلایند و روز به روز تخصصی‌تر می‌شوند و می‌روند تا جای سازمان‌های غیررسمی و شخصی را بگیرند. ارزش‌ها و انتظارات در حال دهری شدن هستند. وظایف و رفتارها دگرگون می‌شوند. اعتقادات سنتی درباره روح و جادو دیگر جاذبه‌ای ندارند.

کشورهای در حال توسعه خاورمیانه متقابلاً در تهاجم عوارض ناشی از نوسازی‌اند، نیروی مخالفی که در جوامع فاقد منابع سرشار طبیعی که اکثراً پیرو نحوه زندگی سنتی اندگاه بیشتر احساس می‌شود. توسعه تکنولوژی و گسترش آموزش باعث تغییر ارزش‌ها و رفتار اجتماعی گردیده است، عواملی که خود سازمان‌های اداری و تشکیلاتی را دگرگون می‌کند. نظام ارزش‌ها و نماد سازمانی در حال تحول از سوی دیگر ضامن تغییرات تکنولوژیک و آموزشی جوامع خاورمیانه‌اند. بنابراین تشخیص این که چرا فرایند نوسازی باعث اتلاف وقت و ناامیدی مردم خاورمیانه شده است مشکل نیست. روند نوسازی در خاورمیانه

اجتناب‌ناپذیر است. به کلام مایرون وینر نوسازی «راه‌حل جهانی مشکلات» است. از آنجا که ممالک بیشتر توسعه یافته در نیمکره غربی واقعند گاه می‌خوانیم و می‌شنویم که نادانسته نوسازی به مفهوم غربی شدن تلقی می‌شود.

الزامی و جهانی بودن نوسازی باعث گسترش نوعی وابستگی بین‌المللی گردیده است. با این که جوامع امروزی خاورمیانه از راه‌های گوناگون در پی دستیابی به تجدّدند، میزان پیشرفت آنها یکسان نیست. گونه‌گون بودن راه‌های نوسازی و عدم تجانس برداشت‌ها باعث بروز تنش‌ها و اختلافات در جوامع خاورمیانه شده است. رابرت هاردگرو^۱ می‌نویسد: «تلاش برای تحقق یافتن امیال و خواست‌های استقلال‌طلبانه و تعهد رشد سریع اقتصادی و دگرگونی اجتماعی از وظایف رهبران و گزیدگان ناسیونالیست دول جدید است... اشتیاق نوسازی، اندیشه‌ای جهانی شده و کم‌اند رهبرانی که بخواهند ملت خویش را به موزه‌های فرهنگی و قوم‌شناسی بفرستند و کم‌ترند رهبرانی که امکان چنین انتخابی داشته باشند.»

حساسیت، سرکشی، ناآرامی و دردناک بودن از ویژگی‌های نوسازی است، چرا که ریشه‌های آسودگی و کنار جوی نشستن و تسلی حاصل از اجرای رسوم سنتی و نگرستن به گذر آب را یکباره از خاک برمی‌کند. نهادها و روندهای جدید در جوامع نوگرا همیشه به دام وضعیتی می‌افتند که نتیجه‌اش عدم اطمینان به گذشته است و نگرانی بیشتر از امنیت ناشناخته موجود. در خاورمیانه، یعنی منطقه‌ای که ظاهراً اکثر جوامع آن به طور جدی به نوسازی خود مشغولند هر نوع سهل‌انگاری یا مکث در پیمودن روند توسعه، می‌تواند عواقب غیرمترقبه‌ای به دنبال داشته باشد. فقدان روحیه ناسیونالیستی، کمبود مهارت‌های فنی و ضعف نظام سیاسی از جمله موانع و معضلات نوسازی‌اند. رقابت بین انتظارات مردم و رضامندی آنها از عوارض فرایند نوسازی است، که به هر حال جلب نظر مردم نباید به دست فراموشی سپرده شود. در اکثر جوامع خاورمیانه شکاف میان خواسته‌ها و آرزوهای بنیادی و امکان دستیابی به آنها به طرز خطرناکی ژرف‌تر می‌گردد، که نتیجه بلاواسطه آن گسترش شورش‌های اجتماعی، ناآرامی‌های سیاسی و یک مورد انقلاب ایران بوده است. جهت و عمق گذار به سوی نوسازی تحت تأثیر و سلطه نظام سیاسی است. رهبران سیاسی اکثر کشورهای مختلف خاورمیانه تصمیم‌گیرندگان اصلی استراتژی و برنامه‌های نوسازی ممالکشان هستند، در نتیجه مسئولیت شکست‌ها و موفقیت‌های نوسازی در قلمرو و محدوده سیستم سیاسی، بردوش نظام کلی دولت قرار می‌گیرد. نوسازی نیز به نوبه خود سیستم سیاسی را تحت تأثیر قرار می‌دهد و این که لزوماً پاسخگوی تضادهای سیاسی باید باشد. بنابراین توسعه سیاسی با مسئله نوسازی عجین می‌شود.

رهبران سیاسی خاورمیانه کم و بیش تمام توان خویش را برای آغاز فرایند نوسازی و شتاب دادن به آن در جوامعشان به کار می‌گیرند. آنها به رغم چنین مساعی که به گونه‌ای در افزایش امکانات برای هم‌آوردجویی‌های جدید مفید بوده است، کوشش دارند تا در ایجاد جوامع نو، به ویژه در سطح دیگر ملت‌های مترقی جهان، موفق باشند. نیروهای لجام‌گسیخته نوسازی به شکلی رفتار و خط‌مشی رهبران را تحت تأثیر قرار می‌دهند. باین‌درا^۱ می‌نویسد: «در اروپا این نظر قاطعانه پذیرفته شده است که اساساً سیاست پاسخی به نیروهای تاریخی نوسازی است، در حالی که خارج از اروپا (در جهان سوم) چنین تصور می‌رود که سیاست بانی و علت نوسازی است. البته اگر نوسازی اساسی در کار باشد».

به اعتقاد ما هر روندی نتیجه اقدامی دوجانبه و رفتاری متقابل است. رهبران سیاسی بر این عقیده‌اند که خط‌مشی‌های نوسازی قویاً به آینده تصمیم‌گیری و امکانات مربوط به آن وابسته است. نوسازی در آغاز به فرایند مسری و غیرقابل برگشت تبدیل می‌شود، در نتیجه رهبران و گزیدگان سیاسی که تهییج‌کننده و مشوق جنبش نوسازی بوده‌اند در عمل قدرت کنترل و تنظیم فرایند توسعه را از دست می‌دهند. میزان تقاضاها افزایش می‌یابد و هر نوع تعلل، از توان مقابله و برآوردن آنها می‌کاهد. این دلیلی است بر این که چرا در بعضی مواقع توسعه سیاسی به فرایندی مشکوک مبدل می‌شود. به تأکید مکرر هانتینگتون^۲ چنین نباید انگاشت که «چون نوسازی صورت گرفته، لزوماً توسعه سیاسی نیز تحقق یافته است»، بلکه می‌توان فرض کرد که همیشه بین تقاضاها - هم‌آورد نوسازی - و توانایی نظام سیاسی در برآوردن آنها از سویی و نیازها از سوی دیگر شکافی وجود دارد. درک این حقیقت مقوله نوسازی را آسان‌تر می‌سازد.

تحقق تحولات و تغییرات نتیجه نیروهای نوسازی است، که معمولاً در محیط طبیعی و غالباً در زمینه‌های اقتصادی و تکنولوژیک به وقوع می‌پیوندد. تغییرات مؤثر و پیگیر، به هر صورت، لزوماً به نشانه تناوب و استحاله نظام اجتماعی - سیاسی نمی‌تواند باشد. انگاره‌های سنتی قدرت و مشروعیت اساساً با تغییرات بنیادی مخالف است. برابری انسان‌ها، مشارکت سیاسی و عدالت اجتماعی معمولاً آخرین موضوعاتی هستند که با مخالفت روبه‌رو می‌شوند. رهبران سیاسی علاقه‌مند به حراست انگاره‌های سیاسی‌اند. حال چنانچه توسعه سیاسی تحقق یافته باشد شرایط لازم برای تداوم تغییرات، به خصوص با توجه به موضوعات سیاسی یاد شده، باید فراهم شود. این که تا چه حد تکنولوژی و امور اقتصادی توسعه یافته مهم نیست، چرا که توسعه سیاسی تحقق نمی‌یابد مگر آن که با تغییرات در ساخت قدرت و مشروعیت همراه باشد.

فرایند توسعه برگرفته از دیالکتیک پویایی است که وجه مشخصه‌اش ارتباط بین

تقاضاها و امکانات است. به مفهوم مصطلح امروزی جدالی واحد برای دستیابی به دو چیز، آزادی و امنیت.

آلموند^۱ و پاول^۲ در تحقیقات خود آزادی و امنیت را به مثابه دو کالای سیاسی دانسته‌اند که جوامع در پی کسب آنند. این دو خاطر نشان می‌کنند که تدارک این دو کالا از دوران کلاسیک از مقولات سیاسی بوده است. جوابی اخلاقی و از پیش مهیا برای تعیین مرکز ثقل و توازن بین آزادی و امنیت وجود ندارد. چرا که در نقطه تلاقی، آزادی برای بعضی افراد، امنیت سایرین را به مخاطره می‌افکند. اما این معضل اخلاقی و منطقی مانع طرح چند مسئله تجربی مهم درباره روابط متقابل امنیت و آزادی نمی‌تواند باشد. این که جزئی از مسئله آزادی سهم شهروندان است، که از آن بهره می‌برند و این که جزئی از مسئله امنیت به مجریان آن بستگی دارد.

تقاضای روزافزون برای تحقق آزادی و ارزش‌های وابسته به آن مانند مشارکت، برابری و عدالت در خاورمیانه با مشکلاتی مواجه بوده است که یا باید آن را برآورده ساخت و یا توانایی سرکوب آن را داشت. برآوردن تقاضاها معمولاً از طریق افزایش نهادهای سازمانی و اعمال روش‌ها و نمادهای حکومتی جدید باید انجام گیرد، که معمولاً به مفهوم تمرکز و مرکزیت «قدرت» تلقی می‌شود و از ریشه درآوردن روابط موجود و جایگزین کردن انگاره‌های ابداعی. نیروهای نوسازی همراه با رهبران مترقی با استفاده از روش‌های پیچیده برای کنترل، لزوماً قادر به افزایش امکانات خود برای پاسخگویی به تقاضاها و استقرار امنیت است. همچنان که قادرند از طریق به کار گرفتن وسایل سرکوب تقاضاها را فرو نشانند. اشتیاق برای مشارکت، برابری، بهره‌گیری از فرصت‌ها و عدالت ممکن است به بهانه «حفظ امنیت» و با استفاده از تکنولوژی پیشرفته سرکوب به بهترین وجهی در نطفه خفه شود. در چنین صورتی تقاضاها محدود می‌شود و به اصطلاح در بطری سربسته قرار می‌گیرد. استقرار امنیت با بهره‌گیری از روش‌های خشن مقدمه‌ای است بر خشونت اجتماعی و شورش. ضمن آن که بی توجهی به امنیت، باعث آناارشی و رواج هرج و مرج در جامعه می‌شود. چنین جامعه‌ای در صورت فقدان نهادهای بنیادی و رهنمودهای مبتنی بر اقتدار به شکل انفجار آمیزی به سوی تجزیه گام برمی‌دارد.

دو پژوهشگر، بی‌همتای علم سیاست آلموند و پاول مبادله آزادی و امنیت در بعضی جوامع را از طریق ارائه نمادهای سه گانه مورد تحلیل قرار می‌دهند.

گروه اول: جوامعی که شهروندان آن تا حدودی از آزادی و امنیت بهره‌مندند. چنین جوامعی از لحاظ فرهنگی یک دست و دارای مذهب و قومیت واحدند. هر چند که وجه مشخصه این جوامع پایین بودن میزان تنش اجتماعی است، ولی تأکید بر افزایش سطح

1. Gabriel A. Almond

2. Bingham Powell

آزادی و گرایش به سوی امنیت بیشتر مانند پاندول ساعت در نوسان است. در خاورمیانه، ممالکی که ظاهراً در پی رسیدن به این گونه جوامع اند عبارتند از: ترکیه، اسرائیل، مصر و ایران.

گروه دوم: در این جوامع اختلافات قوی و تنش‌های طبقاتی به حدی عمیق است که نوسان تمایلات بین استقرار امنیت و دستیابی به آزادی در نهایت به هرج و مرج منتهی می‌شود. زمانی که آزادی فرا می‌رسد - هر چند کوتاه مدت - جامعه به جنگ داخلی گرفتار و امنیت به کلی محو می‌شود، و به‌رغم تعداد بی‌شمار «قربانیان» و «شهیدان راه آزادی»، امنیت دور از دسترس قرار می‌گیرد. لبنان با حرکتی عمودی و افقی متأثر از مذاهب و تضاد طبقاتی نمونه چنین جامعه‌ای است. دیگر ممالک خاورمیانه که بالقوه دارای چنین خصوصیتی هستند عبارتند از عراق (تا پیش از آوریل ۲۰۰۳)، سوریه و سودان. در عراق، تا قبل از فروپاشی اخیر، همیشه طیفی از خشونت و هرج و مرج باعث روی کار آمدن رژیم‌هایی می‌شد که استقرار امنیت شعارشان بود.

گروه سوم: جوامعی هستند که اعمال خشونت و زور بر آنها مسلط است. همه آنها گرفتار نوعی کاربرد وسیع روش‌های تروریستی حتی علیه مقامات رسمی حکومتی‌اند. هدف از اعمال چنین روش‌هایی نه آگاه کردن میلیون‌ها شهروند به آزاد نبودن احزاب، سانسور کامل و جو پلیسی که آزادی را عقیم کرده‌اند، بلکه غرض دستیابی به امنیت محدود است. ناتوانی رژیم‌های این جوامع در کنترل چنین اقداماتی موجب تحلیل امنیت شهروندان می‌شود. لیبی و سوریه از جمله این کشورهای خاورمیانه‌اند. هر چند که این دو دولت از نظر ساخت سیاسی و ایدئولوژیکی اساساً با یکدیگر اختلاف دارند، ولی هر دو آزادی را فدای رهبری از مرکز کرده‌اند. عربستان سعودی، عمان، اردن و مراکش که حکومت‌های سلطنتی دارند نمونه‌های دیگر این دسته از کشورهای خاورمیانه‌اند و سودان یا سوریه نمونه نظام‌های جدید سلطه‌جو در این طبقه‌بندی.

جدال بین تمایل رژیم‌ها جهت کنترل از یک طرف و تقاضای توده‌ها برای آزادی و مشارکت از طرف دیگر باعث تغییرات دایمی در جوامع خاورمیانه می‌شود. جوامع از شکلی به شکل دیگر استحاله می‌یابند. الجزایر به عنوان مثال در زمان تسلط فرانسویان نمونه جامعه‌ای از نوع گروه سوم بود. بعد از کسب آزادی - از زمان حکومت بن‌لادن تاکنون - به یک دولت دستخوش هرج و مرج از نوع گروه دوم مبدل شد، هر چند رژیم حواری بومدین توانست بین خواست توده‌ها و اقتدار مرکزی تا حدی تعادل موقتی برقرار سازد. در الجزایر بی‌شبهه کنترل رژیم مقدم بر آزادی‌های مدنی است، با این حال تا پیش از جنگ داخلی میان حکومت و بنیادگرایان در دو سال اخیر تأکید بر مشارکت سیاسی، آموزش عمومی و عدالت اجتماعی در سراسر کشور احساس می‌شود.

مثال‌های فوق حاکی از ظرافت دیالکتیکی فرایند توسعه سیاسی در خاورمیانه است، که تحقق آن به صورت نوسازی همه جانبه ظاهر می‌شود، و نحوه پویایی آن می‌تواند باعث اعتلا، کندی یا توقف توسعه سیاسی شود. رشد سریع اقتصادی و تکنولوژیک موجب افزایش نیازمندی‌های مردم می‌شود و در عین حال قدرت و امکانات رهبران سیاسی برای کنترل و تحت تأثیر قرار دادن مردم رو به فزونی می‌نهد. رهبران و گزیدگان خاورمیانه به منظور در اختیار گرفتن عوامل قدرت‌ساز و بهره‌برداری از منابع باارزش، ضمن طرح برنامه‌های گوناگون، از نظر سیاسی متوسل به روش‌های سلطه‌جویانه می‌شوند. روشی که به مرور به سرکوب و اعمال شیوه‌های ستمگرانه ختم می‌شود. در نتیجه امکانات آنها در اجرای توسعه سیاسی تحلیل می‌رود. تمرکز و سازمان‌سازی فرایند مشارکت را نابودی سازد. از طرف دیگر اگر آنها سیاست و روش‌های معتدل و غیرمتمرکز را پیش بگیرند امکان توسعه و نوسازی را از دست می‌دهند و جامعه درگیر تضادهای مذهبی، قومی و طبقاتی می‌شود. فرایند توسعه کوره‌راهی است بین خشونت و ثبات بی‌قانون. ایجاد تعادلی ظریف بین امکانات و تقاضاها می‌تواند حاکی از گذار به سوی نوعی فرایند باشد. لازمه برآوردن تقاضاهای جدید افزایش امکانات است. دو عاملی که پایه‌های دیالکتیک توسعه را تشکیل می‌دهند. با این حال آتش نوسازی همچنان جرقه می‌پراکند. پیچیدگی فرایند توسعه در تناوب و تغییر تعادل بین تقاضاها، امکانات و مسئولیت‌ها نهفته است.

هر نوع ارزیابی توسعه سیاسی به علت فرایند نوسازی که مبشر انجام تغییرات بنیادی است مشکل است. در حقیقت اکثر نظام‌های سیاسی ضمن حفظ انگاره‌های سیاسی خود می‌توانند مروج نوسازی باشند. در چنین نظام‌هایی افزایش تقاضاهای اجتماعی - سیاسی بنیادی معمولاً بیش از حد تحمل گسترش می‌یابد، که نتیجه آن بلوا و ناآرامی است. مشکل اساسی سیاست خاورمیانه در شکاف رو به افزایش بین تقاضاهای سیاسی در جهت مشارکت و عدالت و میزان توانایی برآوردن نیازها است. گاهی اوقات، هر چند جزئی این مشکل با برطرف کردن نیازهای مادی و حیاتی مردم تخفیف می‌یابد. در این جوامع نوسازی نقش آرام‌کننده دارد و لزوماً در درازمدت باید حدود امکانات افزایش یابد که به طور پیگیر و اساسی پاسخگوی تمامی نیازمندی‌های سیاسی و اجتماعی گروه‌ها و طبقات باشد.

فصل بیست و یکم

برخورد تمدن‌ها

غریبان در سال‌های اخیر با بیان این نکته که فرهنگ غرب فرهنگی جهانی است و می‌بایست چنین باشد، به غرور خویش و ناخرسندی دیگران دامن زده‌اند. این نخوت غریبان از دو نظریه نشأت می‌گیرد: نخست نظریه استعماری. طرفداران این رأی معتقدند فرهنگ متداول در غرب و به ویژه ایالات متحد در حال تسخیر جهان است: خوراک، پوشاک، موسیقی پاپ، فیلم‌های سینمایی و کالاهای مصرفی آمریکایی بیش از پیش با استقبال پُرشور مردمان قاره‌های دیگر روبه‌رو می‌شود.

دومین نظریه که با موضوع نوسازی عجین شده مدعی است غرب نه تنها جهان را به سوی جامعه‌ای جدید هدایت کرده، بلکه مردم تمدن‌های دیگر ضمن پیشرفت، غرب‌گرا شده، ارزش‌های سنتی و نهادها و عادات خویش را ترک گفته و نمونه‌های هم‌نام غربی را جایگزین آنها می‌کنند. هر دو نظریه، اندیشه ظهور همگون و عالمگیر فرهنگ غرب را فرافکنی می‌کند و هر دو به درجات گوناگون گمراه‌ساز، نخوت‌انگیز، نسنجیده و خطرناک است.

طرفداران نظریه استعماری مصرف کالاهای مادی را معیار سنجش فرهنگ می‌دانند، حال آن که قلب هر فرهنگ در زبان، مذهب، ارزش‌ها، سنن و عادات آن می‌تپد. نوشیدن کوکاکولا باعث نمی‌شود که روس‌ها مانند آمریکایی‌ها بیندیشند، همچنین خوردن سوشی^۱ سبب نشده است آمریکایی‌ها مثل ژاپنی‌ها فکر کنند. در سرتاسر تاریخ جوامع بشری کالاهای تفتنی و اساسی جامعه‌ای در جامعه دیگر رواج یافته بدون آن که به شکل چشمگیری موجب دگرگونی بنیان فرهنگی جامعه واردکننده شده باشد. شیفتگی نسبت به اقلام گوناگون فرهنگ چینی، هندی و جز آن‌گاهی جهان غرب را فراگرفته، اما به صورتی

۱. Sushi نوعی خوراکی لقمه‌ای تهیه شده از برنج و پیچیده شده در گیاه دریایی عمل آمده در سرکه با تکه‌ای ماهی خام یا پخته بر روی آن.

محسوس موجب اشباع آن نشده است. می‌گویند اشاعه فرهنگ موسیقی پاپ و کالاهای مصرفی در گوشه و کنار جهان حاکی از برتری تمدن غرب است و به بهای زوال قدرت فرهنگ‌های دیگر تمام می‌شود و با ربط دادن غذاهای چرب و چیلی، شلوارهای آب رفته و نوشابه‌های گازدار به فرهنگ غرب، به تحقیر آن می‌پردازند. اما باید دانست که جوهر فرهنگ غرب در ماگناکارتا^۱ نهفته است نه در ماگنامک.^۲

نظریه دوم، یعنی مبحث نوسازی از لحاظ علمی متین‌تر از نظریه استعماری است، هر چند آن هم بی‌عیب نیست. گسترش فوق‌العاده دانش علمی و مهندسی در قرن نوزدهم به انسان‌ها امکان داد تا به شیوه‌ای بی‌سابقه محیط زیست خود را بسازند و بر آن تسلط پیدا کنند. نوسازی متضمن صنعتی شدن، شهرنشینی، سوادآموزی، تعلیم و تربیت، بهداشت، بسیج اجتماعی و ساختارهای شغلی گوناگون است. این یک فرایند انقلابی است مشابه گام نهادن از عصر بدویت به جوامع متمدن که سابقه آن به دره‌های دجله و فرات، نیل و سند در حدود پنج هزار سال پیش از میلاد بازمی‌گردد که پیش از این به آن اشاره کردیم. گرایش‌ها، ارزش‌ها، دانش و فرهنگ مردم جامعه جدید در قیاس با جامعه سنتی کاملاً متفاوت است. غرب در مقام نخستین تمدنی که به نوسازی خود پرداخت، در کسب کامل فرهنگ تجدد، مقام نخست را دارد. از آنجا که جوامع دیگر در زمینه آموزش، کار، بهداشت، ساخت طبقات اجتماعی و مقولات نوسازی از همین الگو پیروی می‌کنند، بنابراین فرهنگ غرب فرهنگی عالمگیر شده است.

در این که بین فرهنگ‌های جدید و سنتی تفاوت‌های چشمگیری وجود دارد حرف و سخنی نیست. در جهانی که بعضی جوامع آن به خوبی متجدد شده‌اند و بقیه همچنان سنتی مانده‌اند، آشکارا تجانس کمتری به چشم می‌خورد تا جهانی که همه جوامع آن به نسبت ترقی کرده باشند. در هر صورت این به معنی آن نیست که جوامع با فرهنگ‌های جدید می‌بایست دیگر شبیه جوامع با فرهنگ‌های سنتی نباشند. از آن زمان که همه جوامع سنتی بودند تنها چند صد سال می‌گذرد. آیا جهان آن دوران در مقایسه با دنیای آینده با تجدیدی همگانی، تجانس کمتری داشت؟ احتمالاً نه. فرناند برادل^۳ می‌گوید: «چین در دوران مینگ^۴... یقیناً به فرانسه در عصر والوا^۵ نزدیک‌تر بود تا چین دوران ماتوتسه تونگ به فرانسه زمان جمهوری پنجم.» جوامع متجدد وجوه مشترک زیادی دارند، ولی لزوماً به سوی

۱. Magna Carta مهم‌ترین سند تاریخ مشروطیت جهان که در ۱۵ ژوئن ۱۲۱۵ میلادی مشتمل بر هفتاد ماده به مهر جان لکنند پادشاه بریتانیا صادر شد.

۲. Magnamac نوعی بزرگ غذایی به نام مکدونالد که در آمریکا طرفداران زیادی دارد و شعبات تهیه و فروش آن در سراسر جهان پراکنده است.

3. Fernand Braudel

۴. Ming dynasty (۱۶۴۴-۱۳۶۸) سلسله‌ای از پادشاهان چین که در عصر آنان تجارت خارجی رونق فراوان داشت.

۵. Valois dynasty (۱۵۸۹-۱۳۲۸) سلسله‌ای از پادشاهان فرانسه.

تجانس گام برنداشته‌اند. حرف آنها بر این فرض استوار است که جامعه متجدد باید به الگوی واحدی که همانا الگوی غربی است قرابت پیدا کند، به این معنی که تمدن جدید تمدن غرب است و تمدن غرب همان تمدن جدید. اما این همانندنگاری نادرست است. همه عالمان تاریخ تمدن اتفاق نظر دارند که تمدن غرب از سده هشتم و نهم سربرآورده و خصلت‌های متمایز خود را در اعصار بعدی توسعه داده است. مخلص کلام این که غرب سالیان آزرگار قبل از متجدد شدن غربی بوده است.

خصلت‌های متمایز تمدن غرب در دوران چند صد ساله پیش از رسیدن به تجدد کدام بوده است؟ پژوهشگران گوناگون در پاسخ به این پرسش در پاره‌ای موارد اتفاق رأی نداشته‌اند، اما در باب شماری از نهادها، رسوم و باورها که به حق می‌باید بن‌مایه تمدن غرب تلقی شود نظر موافق دارند. این نهادها عبارت است از:

میراث کلاسیک

غرب در مقام نسل سوم تمدن، وارث سهم بیشتری از تمدن‌های اولیه بوده که از آن میان می‌توان به بخش اعظم تمدن کلاسیک اشاره کرد. مورث کلاسیک در تمدن غرب متعدد است که فلسفه یونانی، خردگرایی، حقوق رومی، لاتینی و مسیحیت از آن جمله است. تمدن اسلامی و ارتودوکس نیز وارث تمدن کلاسیک بوده‌اند، اما در هیچ جا به اندازه غرب نبوده است.

مسیحیت غربی

مسیحیت غربی - نخست به صورت آیین کاتولیک و سپس به شکل پروتستان - مهم‌ترین خصیصه بی‌بدیل تاریخ تمدن غرب است. در واقع در قسمت اعظم هزاره اول، آنچه را که اینک تمدن غرب می‌نامند، عالم مسیحیت غرب خوانده می‌شد. شعور اجتماعی در میان مردمان این جوامع به خوبی رشد کرده بود و احساس می‌کردند که با ترک‌ها، آفریقایی‌ها، بیزانسی‌ها و دیگران تفاوت دارند. از این رو وقتی غریبان در قرن شانزدهم کمر به فتح جهان بستند، همان قدر به خدا می‌اندیشیدند که به زر سرخ. جنبش دین‌پیرایی و جنبش ضد آن و دو شاخه شدن عالم مسیحیت غرب به آیین کاتولیک و پروتستان و نتایج فکری و سیاسی آن وفاق نیز خود از ویژگی‌های تاریخ غرب است که آیین ارتودوکس شرق به کلی از آن بی‌بهره است و با نمونه آمریکای لاتینی هم تفاوت دارد.

زبان‌های اروپایی

زبان پس از مذهب دومین عاملی است که باعث تمایز مردم یک فرهنگ از فرهنگ دیگر می‌شود. غرب به علت تنوع زبان‌های متداول در آن با بیشتر تمدن‌های دیگر تفاوت

دارد. ژاپنی، هندو، ماندارنی، روسی و حتی عربی زبان اصلی سایر تمدن‌هاست. غرب زبان لاتینی را به ارث برد، لیکن ظهور ملل گوناگون در غرب باعث گسترش زبان‌های ملی گردید که به آسانی در جرگه ژرمنی و رومی گروه‌بندی شدند. این زبان‌ها از قرن شانزدهم به طور کلی به تداول امروزی خود دست یافتند. زبان لاتینی راهگشای زبان فرانسه شد تا این زبان برای غرب نقش زبان بین‌المللی را بازی کند. در قرن بیستم زبان فرانسه میدان را به نفع زبان انگلیسی ترک گفت.

جدایی مرجعیت اخروی و مرجعیت دنیوی

در سرتاسر تاریخ غرب، چه در زمان اقتدار کلیسای روم و چه به هنگام ظهور کلیساهای مذاهب مختلف، دولت و کلیسا حیات مستقلی داشتند. در میان تمدن‌ها تنها در تمدن هندو دین و سیاست آشکارا از یکدیگر جداست. در اسلام خدا قیصر است، در چین و ژاپن قیصر خداست و در آیین اُرتودوکس خدا شریکِ کهنترِ قیصر است. فراق وصال میان دین و دولت که وجه مشخصه تمدن غرب است در سایر تمدن‌ها رخ نداده است. شقاق مرجعیت در گسترش آزادی در غرب نقش عظیمی داشت.

حکومت قانون

مفهوم قانون محوری در زندگی غربیان میراث روم بود. اندیشمندان سده‌های میانه تفسیری از مفهوم قانون طبیعی به دست دادند که به موجب آن سلاطین تصور می‌کردند قدرت خویش را اعمال می‌کنند و این امر به توسعه سنت حقوق عرفی در انگلستان انجامید. در قرون شانزدهم و هفدهم حاکمیت قانون، در زمینه تجاوز به حقوق دیگران، بیشتر رعایت می‌شد تا در موارد مربوط به عرف و سنت. با وجود این، مفهوم تبعیت قدرت بشری از پاره‌ای محدودیت‌های صوری، مُصر بود که: «نه در قدرت بشر، بلکه در توان خداوند و قانون^۱». سنت حکومت قانون اساسی مشروطیت و حمایت از حقوق بشر و از آن جمله حق مالکیت را پی افکند که خود با اعمال خودسرانه قدرت در تضاد بود. در سایر تمدن‌ها عنصر قانون در تشکّل اندیشه و رفتار اهمیت کمتری داشته است.

کثرت‌باوری و جامعه مدنی

جامعه غربی از نظر تاریخی بسیار کثرت‌باور بوده است. وجه تمایز غرب همان‌گونه که کارل دویچ^۲ می‌گوید: «ظهور و استمرار گروه‌های خودگردان چندگونه است که شالوده آن بر روابط خونی و ازدواج نبود.» در آغاز سده‌های ششم و هفتم این گروه‌ها نخست صومعه‌ها، مراتب رهبانی و اصناف را در بر می‌گرفت، اما بعدها به صورت انجمن‌ها و

1. Non Sub homine sed sub Deo et lege

2. Karl Deutsch

جوامع گوناگون در اقصی نقاط اروپا رواج یافت. غرب بیش از هزار سال جامعه مدنی داشته است که وجه تمایز آن با سایر تمدن‌ها محسوب می‌شود. کثرت باوری طبقاتی مکمل اندیشه کثرت باوری بود. بیشتر جوامع غربی، کم و بیش دارای یک اریستوکراسی خودگردان و قدرتمند، رعیتی مالدار و یک طبقه کوچک، اما پُراهمیت بازرگان و اهل تجارت بودند. اقتدار اریستوکراسی فئودال بیشتر از این جهت اهمیت داشت که از ریشه بستن قدرت استبدادی در میان بیشتر ملل اروپایی جلوگیری می‌کرد. این کثرت باوری اروپایی درست در تضاد با فقر جامعه مدنی، ضعف اریستوکراسی و قدرت بوروکراسی متمرکز امپراتوری‌هایی بود که در همان دوران در روسیه، چین، ایران، عثمانی و دیگر جوامع غیر غربی تداوم داشت.

تشکل‌های انتخابی

کثرت باوری اجتماعی از دیرباز باعث ظهور مراتب اجتماعی، پارلمان‌ها و نهادهایی شد که مَباشرِ علایق اریستوکراسی، روحانیت، بازرگانان و سایر گروه‌ها بود. این تشکل‌ها موجب سربرآوردن اشکال مختلف نمایندگی گردید که در مرحله نوسازی به هیئت نهادهای جدید دموکراسی تکامل یافتند.

در عصر استبداد گهگاه این تشکل‌ها منحل می‌شدند یا قدرتشان به شدت تحدید می‌شد، اما حتی در چنین اوضاع و احوالی باز می‌توانستند، مانند مورد فرانسه، قدر راست کنند و محملی برای مشارکت سیاسی باشند. هیچ یک از تمدن‌های کنونی در زمینه تشکل‌های نمایندگی دارای چنین میراثی نیست که قدمتی هزارساله داشته باشد. جنبش‌های خودمختاری طلب نیز که نخست در سطوح محلی ریشه بست و در سده نهم در شهرهای ایتالیا جوانه زد و سپس راه شمال در پیش گرفت، قدرت را از کف اسقفان و اشراف والاتبار بیرون کشید و سرانجام در سده سیزدهم به تأسیس کنفدراسیون‌هایی از «شهرهای قدرتمند و مستقل» مانند اتحادیه هانسایی^۱ انجامید. این که تشکل‌های انتخابی در سطح ملی با میزانی از خودگردانی موجود در حوزه‌های محلی تکمیل گردد، در نواحی دیگر جهان دیده نشده است.

فرد باوری

بسیاری از ویژگی‌های یاد شده تمدن غرب در پیدایش مفهوم فردباوری و سنت حقوق فردی و آزادی‌های استثنایی در میان جوامع متمدن نقش داشته است. فردباوری در

۱. Hanseatic League مجمعی از شهرهای شمالی و بازرگانان آلمان که هدف آن حفظ منافع تجاری اعضای خود بود. این اتحادیه در اوج رونق و شکوفایی که از سده سیزدهم تا پانزدهم به درازا کشید کلیه امور بازرگانی اروپای شمالی را در دست داشت.

سده‌های چهاردهم و پانزدهم نضج گرفت و پذیرش حق انتخاب فردی که دویج آن را «انقلاب رومیو و جولیت»^۱ می‌خواند در سده هفدهم رواج یافت. افزون بر آن حتی مطالبه حقوق اجتماعی یکسان برای همه با توسل به این گفته: «فقیرترین آدم در انگلستان همانند غنی‌ترین آدم عمری دارد که به سر می‌آورد»^۲ بر زبان‌ها جاری شد، هر چند عمومیت نیافت.

فردباوری به شیوه غربی همچنان وجه مشخصه‌ای در میان تمدن‌های سده کنونی است. در یک تجزیه و تحلیل که بر اساس تحقیق از گروه‌های اجتماعی مشابه در پنجاه کشور انجام شده است، بیست کشور بالاترین امتیاز را در فهرست فردباوری کسب کرده‌اند که از آن میان نوزده کشور اروپایی بوده‌اند. بررسی دیگری به شیوه میان فرهنگی در مورد فردباوری و جمع باوری نیز که حاکی از برتری چشمگیر فردباوری در غرب و جمع باوری در مناطق دیگر بود، نشان می‌دهد: ارزش‌هایی که در غرب بیشترین اهمیت را دارد در سایر نقاط جهان از کمترین اهمیت برخوردار است. هم غربی‌ها و هم غیرغربی‌ها بارها به موضوع فردباوری به عنوان وجه تمایز محوری غرب اشاره کرده‌اند.

فهرست یاد شده نشان‌دهنده صورت کامل ویژگی‌های تمدن غرب نیست. نباید تصور کرد که این ویژگی‌ها همیشه و همه جا در جامعه غربی ساری و جاری بوده است. قطعاً چنین نیست. در تاریخ غرب جباران بسیاری بوده‌اند که به کرات حکومت قانون را نادیده انگاشته‌اند و تشکل‌ها و نهادها نمایندگی را معلق کرده‌اند. همچنین القاء این فکر نیست که هیچ یک از این ویژگی‌ها در تمدن‌های دیگر وجود نداشته است.

قرآن و شریعت اساس حقوق اسلامی را تشکیل می‌دهد. ژاپن و هند نظام طبقاتی شبیه به غرب داشته‌اند. بنابراین شاید به همین دلیل تنها دو جامعه بزرگ غیرغربی هستند که همیشه در پی تحقق حکومت دموکراتیک بوده‌اند. هر چند بن‌مایه دموکراسی هند استوارتر از ژاپن است. در واقع هیچ یک از عوامل یاد شده به صورت جداگانه اختصاص به تمدن غرب ندارد، اما مجموعه آنها شایستگی ممتازی به غرب بخشیده است. این مفاهیم، رسوم و نهادها در تمدن غرب دامن‌گسترتر از سایر تمدن‌ها بوده است. همین عوامل بن‌مایه اساسی و همیشگی تمدن غرب را تشکیل می‌دهد. اینها همان عناصر غربی تمدن غرب

۱. The Romeo and Juliet Revolution. مقصود تصمیم «انقلابی» رومیو و جولیت قهرمانان اصلی نمایشنامه‌ای به همین نام نوشته ویلیام شکسپیر است. این دو دل‌داده به رغم مخالفت بسیار شدید دو خاندان اشرافی خود (مونتاگو و کاپولت) و تمایل پدر جولیت به ازدواج دخترش با کنت پاریس، به پیروی از «حق انتخاب» خویش، بدون اطلاع و حضور دیگران با یکدیگر ازدواج کردند.

۲. یکی از تقریرات تامس رینبارو (مرگ ۱۶۴۸) نظامی و نماینده پارلمان انگلیس. او که جمهوری خواه دوآتشه‌ای بود به طرفداری از پارلمان در جنگ داخلی (۱۶۴۲-۹) شرکت کرد و در مذاکرات شورای ارتش با چارلز اول (اکتبر - نوامبر ۱۶۴۷) به دفاع از حقوق مردم پرداخت. عبارت یاد شده در متن در ۲۹ اکتبر ۱۶۴۷ یعنی درست یک سال قبل از مرگش در جنگ داخلی به ثبت رسیده است.

است که تازگی هم ندارد.

این عوامل در ضمن التزام نسبت به آزادی فردی را آفرید که اینک باعث تمایز تمدن غرب از سایر تمدن‌ها شده است. اروپا آن گونه که آرتور شلزینجر^۱ می‌گوید: «سرچشمه - و تنها سرچشمه مفاهیم آزادی فردی، دموکراسی سیاسی، حکومت قانون، حقوق بشر و آزادی فرهنگی است... اینها مفاهیم اروپایی است، نه آسیایی یا آفریقایی یا خاورمیانه‌ای، مگر آن که آن را اقتباس کرده باشند.» در عین حال این مفاهیم و ویژگی‌ها تا حد زیادی همان عناصری است که به غرب امکان داده در نوسازی خود و جهان پیشتاز شود. همین عناصر است که تمدن غرب را بی‌بدیل می‌سازد.

آیا جوامع غیرغربی برای نوسازی باید فرهنگ بومی خویش را ترک گویند و عناصر اصلی تمدن غرب را پذیرا شوند؟ هر از چندی رهبران چنین جوامعی این اقدام را ضروری پنداشته‌اند. پتر کبیر، مصطفی کمال آتاتورک و رضاشاه می‌خواستند کشورهای خود را نوسازی کنند و معتقد بودند برای انجام آن می‌باید به فرهنگ غربی روی آورد و تا آنجا پیش رفت که کلاه فرنگی جایگزین کلاه سنتی گردد. آنان در عمل کشورهای از درون گسیخته‌ای آفریدند که به هویت فرهنگی خویش اطمینانی نداشت و فرهنگ غربی وارداتی هم کمکی شایانی به ادامه نوسازی آنان نکرد.

رهبران جوامع غیرغربی در بیشتر مواقع ضمن مخالفت با غربی‌گری در پی نوسازی سرزمین خود بوده‌اند. هدف این دسته از رهبران در تقریرات تی‌یانگ: «دانش چینی برای اصول بنیادی، دانش غربی برای کاربرد عملی» و وکن‌یوشی: «روح ژاپنی، تکنیک غربی» خلاصه شده که این مصلحان چینی و ژاپنی در یک سده پیش به زبان آوردند. شاهزاده سعودی، بندرین سلطان نیز در سال ۱۹۹۴ در همین زمینه می‌گفت: «واردات خارجی چیزهایی هستند قشنگ و پرزرق و برق یا بسیار پیشرفته، اما وارد کردن نهادهای پیچیده اجتماعی و سیاسی از اینجا و آنجا می‌تواند کشنده باشد - شاه ایران از یادتان نرود... اسلام برای ما تنها یک دین نیست، بلکه شیوه زندگی است. ما سعودی‌ها می‌خواهیم ترقی کنیم، ولی دوست نداریم غربی‌مآب شویم.»

ژاپن، سنگاپور، تایوان، کره جنوبی و جز آن مبدل به جوامع جدید شده‌اند بدون آن که رنگ و بوی غربی گرفته باشند. چین آشکارا راه نوسازی را می‌پیماید، اما اصلاً غربی نشده است.

میانگنش و بده بستان بین تمدن‌ها همیشه وجود داشته و با وسایل جدید حمل و نقل و پیام‌رسانی گسترش بیشتری یافته است. به هر حال اکثر تمدن‌های بزرگ جهان دست کم

هزار سال و بعضی‌ها چندین هزار سال زیسته‌اند.

این تمدن‌ها سوابق روشنی از موضوع اقتباس از سایر تمدن‌ها به منظور افزایش امکان بقای خود به دست می‌دهند. پژوهشگران می‌گویند اخذ آیین بودایی به وسیله چین از هند باعث هندی‌مآب شدن چین نشد، بلکه در عوض سبب چینی‌مآب شدن آیین بودایی گردید. چینی‌ها برای نیل به هدف‌ها و نیازمندی‌های خویش آیین بودایی را پذیرا شدند. چینی‌ها تاکنون تمام کوشش‌های غرب را برای مسیحی کردن آنها با ناکامی روبه‌رو کرده‌اند. حال اگر چینی‌ها به جهاتی خود عمده‌اً اجازه ورود به آیین مسیحی داده‌اند، ظاهراً این گیرایی و اقتباس شیوه‌ای برای قوام بخشیدن به تداوم بن‌مایه فرهنگ چینی بوده است.

اعراب مسلمان نیز در سده‌های گذشته «ارثیه یونانی» با ارزشی به دست آوردند و از آن بیشتر به دلایل فایده‌جویانه بهره گرفتند. اعراب با آن که اشتیاق فراوانی به اقتباس از بعضی پدیده‌ها و فنون خارجی نشان می‌دادند، اما می‌دانستند چگونه عناصری از مجموعه اندیشه یونانی را که با محکومات و هنجارهای بنیادی قرآن و احکام در تضاد بود مورد غمض عین قرار دهند. ژاپن هم از این الگو پیروی کرد. این کشور در سده هفتم درها را به روی فرهنگ چینی گشود و فارغ از تنگناهای اقتصادی و نظامی، آن را به سلیقه خویش به یک تمدن عالی مبدل ساخت. در طول سده‌های بعدی، یعنی در دوران انزواجویی نسبی از تأثیرات اروپا، اقتباس‌های فرهنگی سابق را تجزیه و تحلیل و طبقه‌بندی کرد و بخش‌های سودمند جذب شده بدیلی گردید برای دوران برقراری مناسبات و اقتباس‌های فرهنگی جدید. در حال حاضر نیز ژاپن و سایر جوامع غیرغربی به شیوه‌ای مشابه عناصر مشخصی از فرهنگ غرب را جذب و برای استحکام بخشیدن به هویت فرهنگی خویش از آن سود می‌برند. به قول برادل تا حدی «بجگانه است» اگر تصور شود «موفقیت یک تمدن به تنهایی» نقطه پایانی بر کثرت فرهنگی خواهد بود که سده‌ها در تمدن‌های عظیم جهان تبلور یافته است.

نوسازی و توسعه اقتصادی نه نیازی به غربی شدن فرهنگی دارد و نه سبب آن می‌شود، بلکه بر عکس به احیای فرهنگ بومی و تجدید عهد با آن شتاب می‌بخشد. به لحاظ فردی: مهاجرت افراد به شهرهای غریب، رخدادهای اجتماعی و اشتغال، قید و بندهای سنتی و بومی را درهم می‌شکند و باعث احساس جداماندگی و نابسامانی آنها می‌شود؛ و به بحران هویت می‌انجامد که معمولاً مذهب دواى درمان آن است. به لحاظ اجتماعی: نوسازی موجب رفاه اقتصادی می‌شود و نیروی نظامی کشور در هیئت جماعتی یکپارچه و مورد ستایش و با ایمان به میراث خویش جسارت فرهنگی پیدا می‌کند.

ماحصل کلام این که بسیاری از جوامع غیر غربی شاهد بازگشت به فرهنگ آبا و اجدادی خود هستند. چنین جوامعی معمولاً به قالب مذهبی فرو می‌روند و بنابراین باید گفت دستاورد بلافصل فرایند نوسازی احیای فراگیر مذهب بوده است. در جوامع غیر غربی این احیای مذهبی در بیشتر دولت‌ها لزوماً حالت ضد غربی به خود می‌گیرد. به گفته ناپول در بعضی موارد فرهنگ غرب به بهانه مسیحی و مُخَرَّب بودن «پس زده» می‌شود و در پاره‌ای موارد به دلیل بی‌دینی و انحطاط رجعت به فرهنگ بومی در جوامع مسلمان و آسیایی از جاهای دیگر مرسوم‌تر است. رستاخیز اسلامی بار دیگر در تمام کشورهای مسلمان بالیده و تقریباً در همه آنها مبدل به یک جنبش عظیم اجتماعی، فرهنگی و فکری شده و در اکثر جوامع در مسائل سیاسی اثر عمیقی داشته است. در سال‌های اخیر هر یک از کشورهای مسلمان عملاً از نظر نگرش، آداب و رسوم و نهادها بسیار اسلامی‌تر و بسیار اسلام‌شناس‌تر از پانزده سال قبل بوده است. گروه‌های سیاسی اسلامی در کشورهایی که حکومت را در دست ندارند، همواره نقش عمده‌ترین و گاه تنها جناح مخالف را بازی می‌کنند. مردم در سرتاسر جهان اسلام در برابر آلوده شدن جوامع خود به «غرب مسموم» به پا خاسته‌اند.

جوامع آسیای شرقی نیز به بازنگری ارزش‌های بومی خویش پرداخته‌اند و به شکل روزافزون، بدون مدهائنه به سنجیدن فرهنگ خود و فرهنگ غرب سرگرم بوده‌اند. آنها چندین قرن، همراه با دیگر مردمان غیر غربی، حسرت رفاه اقتصادی، پیشرفت فنی، قدرت نظامی و وحدت سیاسی جوامع غربی را می‌خوردند. آنان عادات و رسوم غربی را رمز این کامیابی می‌دانستند و آنگاه که دریافتند آنچه می‌اندیشند کلید در فرو بسته است کوشیدند آن را در جوامع خویش به کار گیرند. اینک می‌توان گفت تغییری اساسی رخ داده است. در حال حاضر آسیای شرقی‌ها توسعه اقتصادی شگرف چند سال پیش خود را ناشی از اقتباس فرهنگ غربی نمی‌دانند، بلکه آن را به حساب پایبندی به فرهنگ بومی می‌گذرانند. آنها مدعی‌اند که کامیاب شده‌اند و این به خاطر آن نبوده که شبیه غرب شده باشند، بلکه چون متفاوت از غرب باقی مانده‌اند. گاه در چنین شرایطی، وقتی که جوامع غیر غربی در مناسبات خود با غرب احساس ضعف می‌کنند، بسیاری از رهبران آنها ارزش‌های غربی مانند خودگردانی، لیبرالیسم، دموکراسی و آزادی را دستاویز قرار می‌دادند تا ضدیت خویش را با سیطره جهانی غرب موجه جلوه دهند. با این حال اینک که آنان دیگر ضعیف نیستند، بلکه برعکس قدرت روزافزونی می‌یابند به تخطئه «حقوق بشر امپریالیستی» پرداخته‌اند و از آن همانند ارزش‌هایی که پیش از آن برای پیشبرد منافع خویش مورد سوء استفاده قرار می‌دادند بهره‌برداری می‌کنند. غرب همان اندازه که قدرت و همین‌طور ارزش‌ها و فرهنگش واپس می‌نشیند، نیازمند سازگار کردن توان رو به کاهش خود از طریق اعمال ارزش‌های غربی بر

جوامع غیر غربی است. بخش اعظم جهان، با توسل به شیوه‌های اساسی، بیشتر متجدد می‌شود و کمتر غربی.

از جمله تقریرات معروف دربارهٔ این فرایند، کلمات قصار رونالد دور^۱ است: نسل دوم پدیدهٔ بومی شده. به باور او در کشورهای غیر غربی - چه آنهایی که پیش از این مستعمرهٔ غرب بوده‌اند و چه کشورهای همیشه مستقل - غالباً «نخستین شخص «متجدد» یا «نسل بعد از کسب استقلال» در دانشگاه‌های خارج (غرب) و با فراگرفتن زبانی جهان‌شمول تحصیل کرده‌اند. می‌توان گفت که چون آنها به هنگام نخستین سفرشان به خارج نوجوانانی بیش نبوده‌اند، احتمالاً به شدت تحت تأثیر ارزش‌ها و راه و رسم زندگی غربی قرار گرفته باشند. حال آن که اکثر افراد نسل گسترده‌تر دوم - برخلاف نسل اول - تحصیلاتشان را در میهن خود و در دانشگاه‌هایی به پایان می‌برند که نسل اول تأسیس کرده‌اند، جایی که از زبان بومی - به رغم تعویضات استعماری - برای آموزش استفاده می‌شود. این دانشگاه‌ها «ارتباط بسیار نازلی با فرهنگ جهانی کلان‌شهر دارند» و «علم و دانش به ضرب ترجمه تن به بومی شدن می‌دهد - که آن هم معمولاً دامنهٔ محدودی دارد و از نوع بضاعت مزجات است.» فارغ‌التحصیلان این دانشگاه‌ها با سلطهٔ نسل اولی‌ها که تربیت شدهٔ غرب هستند سر ناسازگاری بلند می‌کنند و در نتیجه معمولاً «تسلیم امیال جنبش‌های مخالف بومی می‌شوند و به آنها می‌پیوندند.» رهبران جوان و بلندپرواز جوامع غیر غربی به علت واپس نشستن نفوذ غرب نمی‌توانند چشم امید به غرب بدوزند تا آنان را از نظر زر و زور مورد حمایت قرار دهد. بنابراین ناگزیرند برای یافتن وسایل موفقیت در جامعهٔ خود به جستجو بپردازند و پذیرای ارزش‌ها و فرهنگ همان جامعه شوند.

از جمله تناقضات دموکراسی پیشرفت بومی سازی است. هنگامی که جوامع غیر غربی انتخابات به سبک غربی را می‌پذیرند، دموکراسی موجب تشویق و گاه به قدرت رسیدن جنبش‌های بومی‌گرا و ضد غربی می‌شود. در سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ کودتا و انقلاب حکومت‌های غرب زده و طرفدار غرب را در کشورهای در حال توسعه تهدید می‌کرد، اما از سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ این حکومت‌ها به صورت فزاینده‌ای در خطر ساقط شدن به وسیلهٔ انتخابات و رأی مردم بوده‌اند. تناقض دیگر آن است که هدف دموکراسی ایجاد جامعهٔ کوچک‌تر است، نه بزرگ‌تر و کلان شهر. معمای دیگر دموکراسی این است که سیاستمداران جوامع غیر غربی با نشان دادن میزان غربی بودنشان در انتخابات پیروز نمی‌شوند. رقابت‌های انتخاباتی آنان را برمی‌انگیزاند تا وانمود کنند اعتقاداتشان وجیه‌الملته‌ترین خواسته‌ها است - که البته معمولاً سرشت قومی، ناسیونالیستی و مذهبی دارد. ثمرهٔ آن هم بسیج عمومی علیه‌گزیدگان غرب باور و در مجموع غرب است. این فرایند

1. Ronald Dore

که در سال‌های ۱۹۵۰ از سری لانکا شروع شد، کشور به کشور راه سپرد و آسیا، آفریقا و خاورمیانه را در بر گرفت و در پیروزی احزاب مذهبی مسلک در هند، ترکیه، بوسنی و همچنین انتخابات سال ۱۹۹۵ و ۱۹۹۶ و ۲۰۰۳ اسرائیل تجلی یافت.

بومی‌سازی گسترش می‌یابد و جاذبه فرهنگ غرب رنگ می‌بازد. مشکل اساسی در مناسبات غرب با بقیه جهان، تفاوت بین کوشش‌های غرب، به ویژه آمریکا، در ترویج فرهنگ غرب به عنوان فرهنگی جهانشمول و ناتوانی غرب در تحقق بخشیدن به آن است. فروپاشی کمونیسم و قوت گرفتن این نگرش در غرب که ایدئولوژی لیبرال - دموکراسی آن به یک پیروزی جهانی دست یافته و اینک اعتباری عالمگیر دارد، تفاوت یاد شده را وخیم‌تر کرده است. غرب و به ویژه ایالات متحد که همیشه ملتی مُبَلِّغ بوده، بر این باور است که مردم غیرغربی می‌بایست خود را تسلیم ارزش‌های غربی دموکراسی، بازار آزاد، حکومت محدود، جدایی دین از سیاست، حقوق بشر، فردباوری و حاکمیت قانون کنند و این ارزش‌ها را در تشکیلات رسمی خویش بگنجانند. اقلیت‌ها در تمدن‌های غیرغربی از این ارزش‌ها استقبال به عمل می‌آورند و آن را تبلیغ می‌کنند، اما واکنش اکثریت مردم در فرهنگ‌های غیرغربی نسبت به این ارزش‌ها بین تردید و مخالفت پُر شور در نوسان است. آنچه که برای غرب جهانشمولی تلقی می‌شود برای بقیه جهان‌خواری معنی می‌دهد.

غیرغربی‌ها در انگشت گذاشتن بر روی تفاوت میان گفتار و کردار غرب تردیدی از خود نشان نمی‌دهند. ریاکاری و یک بام و دو هوایی تاوانِ تکلفاتِ عالم باوران است.

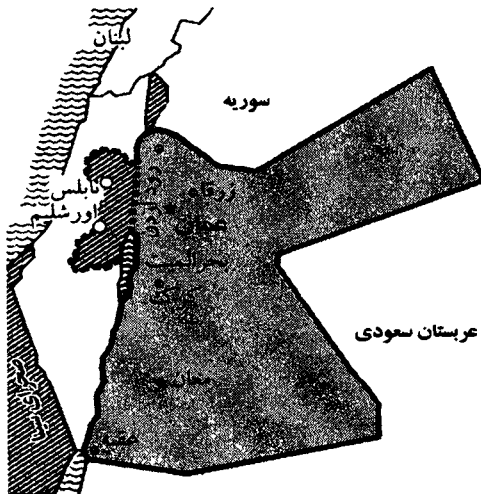
این باور که مردم غیرغربی می‌بایست ارزش‌ها، نهادها و فرهنگ غرب را بپذیرند، حتی اگر جدی گرفته شود، تلقی نادرست است. دستیابی اروپا به قدرتی تقریباً عالمگیر در اواخر قرن نوزدهم و تفوق جهانی ایالات متحد در نیمه دوم قرن بیستم باعث انتشار جنبه‌های متنوعی از تمدن غرب در سرتاسر جهان شد. لیکن جهان‌خواهی اروپا دیگر وجود خارجی ندارد و پیشوایی آمریکا نیز مورد تردید است - حتی اگر تنها به خاطر آن باشد که دیگر نیازی به دفاع از قلمرو ایالات متحد در برابر تهدید جنگ سرد از سوی اتحاد شوروی در کار نیست.

فرهنگ پابست قدرت است و به دنبال آن راه می‌سپارد. اگر جوامع غیرغربی بار دیگر به قالب فرهنگ غربی فرو می‌روند فقط به خاطر بسط قدرت و صف‌آرایی غرب است. امپریالیسم پیامد جبری و منطقی جهانگیری است و هنوز شماری از طرفداران آن از ارتش‌آرایی و اعمال زور وحشیانه که برای رسیدن به هدفشان ضروری است حمایت می‌کنند. غرب در مقام تمدنی بالغ دیگر آن پویایی اقتصادی و جمعیتی لازم برای تحمیل اراده خویش به جوامع دیگر را ندارد. هر نوع زور و زری در این زمینه روی ارزش‌های غرب درباره خودگردانی و دموکراس اثر معکوس به جای می‌گذارد. در ماه مارس ۱۹۹۶ ماهاتیر

محمد نخست‌وزیر مالزی در جمع سران کشورهای اروپایی گفت: «ارزش‌های اروپایی، ارزش‌های اروپایی هستند، حال آن‌که ارزش‌های آسیایی جهانی هستند.» مقولهٔ مبالغه‌آمیزی که در گردهمایی کشورهای به اصطلاح غیرمتعهد در ۲۰۰۳ در کشورش تکرار کرد و رویارویی با اعمال خشونت و تروریسم را جنگ صلیبی جدید نامید. وقتی ادعا می‌شود تمدن‌های آسیایی و اسلامی در ربط با فرهنگ‌هایشان جهانی هستند، غربی‌ها هم پی به ارتباط میان جهانگیری و امپریالیسم خواهند برد و مزایای یک جهان چندگانه را درک خواهند کرد.

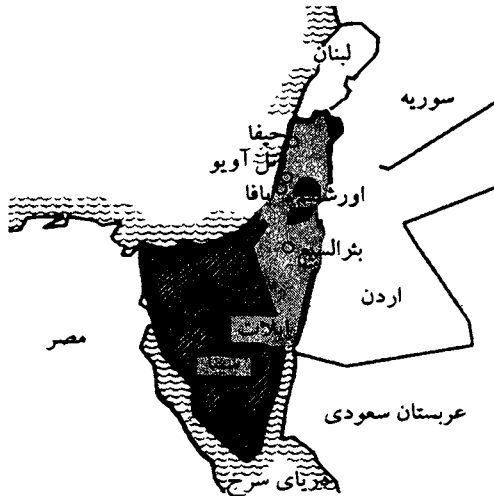
مقایسه جمعیت، توان نظامی، تولید ناخالص ملی و درآمد سرانه
کشورهای خاورمیانه (۱۹۷۰-۲۰۰۳)

اردن			
۲۰۰۳			۱۹۷۰
جمعیت			جمعیت
۶,۸۶۹,۰۰۰			۲,۲۶۰,۰۰۰
سن	۱۳-۱۷	۱۸-۲۲	۲۳-۳۲
مرد	۲۸۰,۰۰۰	۲۴۷,۰۰۰	۴۵۴,۰۰۰
زن	۲۷۲,۰۰۰	۲۴۰,۰۰۰	۴۴۲,۰۰۰
نیروهای مسلح	۱۰۰,۲۴۰		۶۰,۲۵۰
تولید ناخالص ملی	دلار ۸,۹۰۰,۰۰۰,۰۰۰		دلار ۶۵۶,۰۰۰,۰۰۰
بودجه نظامی	دلار ۱,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰		دلار ۱۱۷,۶۰۰,۰۰۰
درآمد سرانه	دلار ۱۷۳۷		دلار ۲۵۰
۱/۵۱۴ دینار اردنی یک دلار			دلار ۲/۸ دینار اردنی



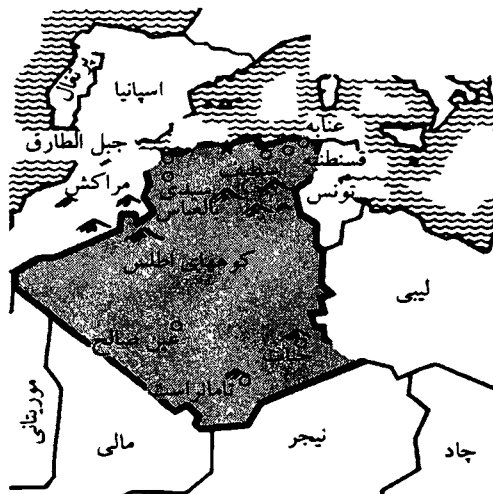
اسرائیل

۲۰۰۳				۱۹۷۰	
۶,۲۰۰,۰۰۰		جمعیت		۲,۹۹۰,۰۰۰	
۲۳-۳۲		۱۸-۲۲		۱۳-۱۷	
سن		سن		سن	
۵۳۵,۰۰۰		۲۷۲,۰۰۰		۲۸۴,۰۰۰	
مرد		مرد		مرد	
۵۲۸,۰۰۰		۲۵۹,۰۰۰		۲۶۸,۰۰۰	
زن		زن		زن	
۱۶۱,۵۰۰		نیروهای مسلح		۷۵,۰۰۰	
تولید ناخالص ملی		تولید ناخالص ملی		تولید ناخالص ملی	
دولار ۱۱۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰		دولار ۴,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰		دولار ۴,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	
بودجه نظامی		بودجه نظامی		بودجه نظامی	
دولار ۹,۴۰۰,۰۰۰,۰۰۰		دولار ۱,۰۷۵,۰۰۰,۰۰۰		دولار ۱,۰۷۵,۰۰۰,۰۰۰	
درآمد سرانه		درآمد سرانه		درآمد سرانه	
دولار ۱۸,۰۰۰		دولار ۱,۳۸۰		دولار ۱,۳۸۰	
۶۰۰۱ شیکل جدید		یک دلار		۳/۵ پوند اسرائیلی	



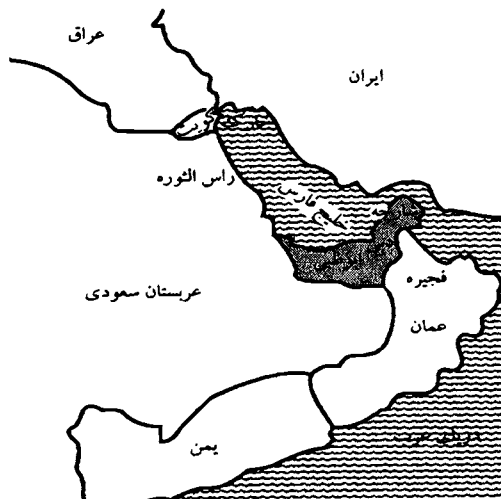
الجزایر

۲۰۰۳		۱۹۷۰	
۳۲,۱۳۶,۰۰۰	جمعیت	۱۳,۷۵۰,۰۰۰	جمعیت
سن	۱۳-۱۷	۱۸-۲۲	۲۳-۳۲
مرد	۱,۹۸۶,۰۰۰	۱,۸۳۴,۰۰۰	۲,۹۶۲,۰۰۰
زن	۱,۸۴۷,۰۰۰	۱,۷۰۹,۰۰۰	۲,۷۸۳,۰۰۰
نیروهای مسلح	۱۳۶,۰۰۰		
تولید ناخالص ملی	۵۰,۷۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار		
بودجه نظامی	۱,۸۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار		
درآمد سرانه	۱۶۰۰ دلار		
۷۷/۸ دینار الجزایر	یک دلار		
نیروهای مسلح	۵۷,۰۰۰		
تولید ناخالص ملی	۳,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار		
بودجه نظامی	۱۷۴,۰۰۰,۰۰۰ دلار		
درآمد سرانه	۲۵۰ دلار		
۴/۹ دینار الجزایر	یک دلار		



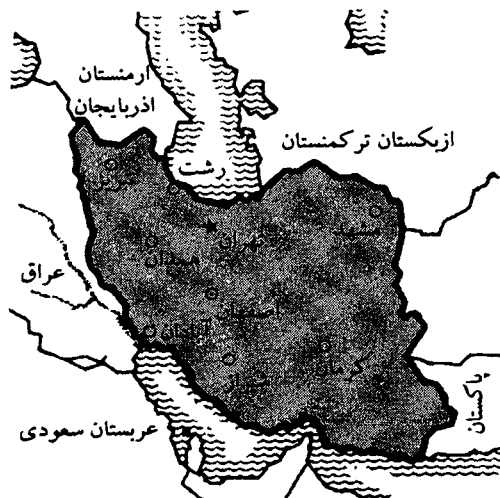
امارات متحده عربی

۲۰۰۳				۱۹۷۰	
۲,۵۷۱,۰۰۰			جمعیت	۴۸۴,۰۰۰	
۲۳-۳۲	۱۸-۲۲	۱۳-۱۷	سن		
۱۴۳,۰۰۰	۸۷,۰۰۰	۸۷,۰۰۰	مرد		
۱۱۵,۰۰۰	۸۳,۰۰۰	۸۷,۰۰۰	زن		
۳۵,۰۰۰			نیروهای مسلح	۸,۰۰۰	
۶۷,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار			تولید ناخالص ملی	۲۴,۲۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار	
۱,۶۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار			بودجه نظامی	_____	
۲۵,۱۲۹ دلار			درآمد سرانه	_____	
یک دلار			۳/۶۷ درهم	_____	



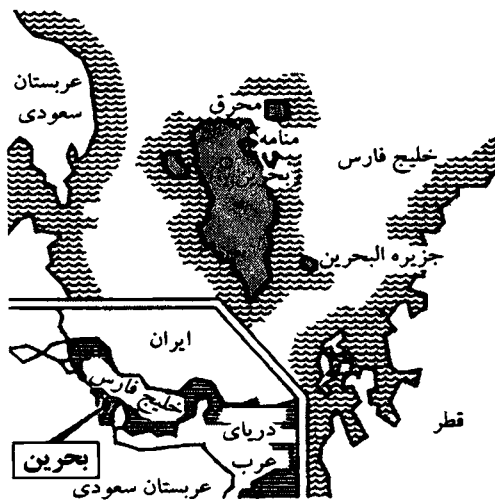
ایران

				۱۹۷۰		۲۰۰۳	
		جمعیت	۲۹,۵۷۳,۰۰۰	جمعیت	۶۸,۲۸۱,۰۰۰		
سن	۱۳-۱۷	۱۸-۲۲	۲۳-۳۲	سن	۱۳-۱۷	۱۸-۲۲	۲۳-۳۲
مرد	۴,۷۳۵,۰۰۰	۳,۹۶۰,۰۰۰	۵,۹۵۹,۰۰۰	مرد	۴,۷۳۵,۰۰۰	۳,۹۶۰,۰۰۰	۵,۹۵۹,۰۰۰
زن	۴,۵۳۱,۰۰۰	۳,۸۳۵,۰۰۰	۵,۶۱۳,۰۰۰	زن	۴,۵۳۱,۰۰۰	۳,۸۳۵,۰۰۰	۵,۶۱۳,۰۰۰
		نیروهای مسلح	۱۶۱,۰۰۰	نیروهای مسلح	۵۲۰,۰۰۰		
		تولید ناخالص ملی	۸۲,۵۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار	تولید ناخالص ملی	۸۲,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار		
		بودجه نظامی	۷۷۹,۰۰۰,۰۰۰ دلار	بودجه نظامی	۴,۱۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار		
		درآمد سرانه	۲۸۰ دلار	درآمد سرانه	۱۳۰۰ دلار		
		یک دلار	۷۰ ریال	یک دلار	۷۹۲۴ ریال		



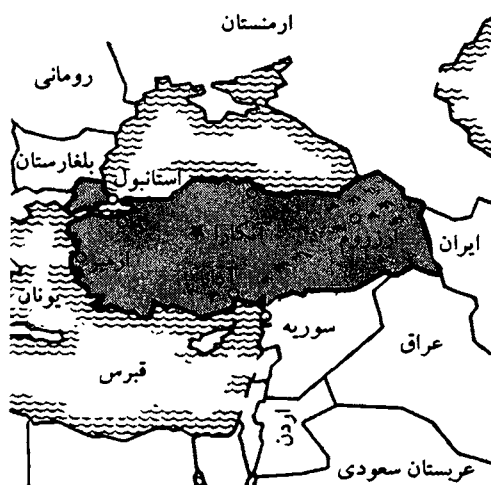
بحرین

۲۰۰۳				۱۹۷۰	
جمعیت			۶۲۶,۰۰۰	جمعیت	
سن	۱۳-۱۷	۱۸-۲۲	۲۳-۳۲		
مرد	۳۵,۰۰۰	۲۶,۰۰۰	۴۰,۰۰۰		
زن	۳۳,۰۰۰	۲۵,۰۰۰	۴۰,۰۰۰		
نیروهای مسلح			۱۰,۷۰۰	نیروهای مسلح	
تولید ناخالص ملی			دولار ۲,۹۰۰,۰۰۰,۰۰۰	تولید ناخالص ملی	
بودجه نظامی			دولار ۳۱۵,۰۰۰,۰۰۰	بودجه نظامی	
درآمد سرانه			دولار ۱۱,۰۰۰	درآمد سرانه	
۰/۳۸ دینار بحرینی یک دلار				دولار ۳۵۰	



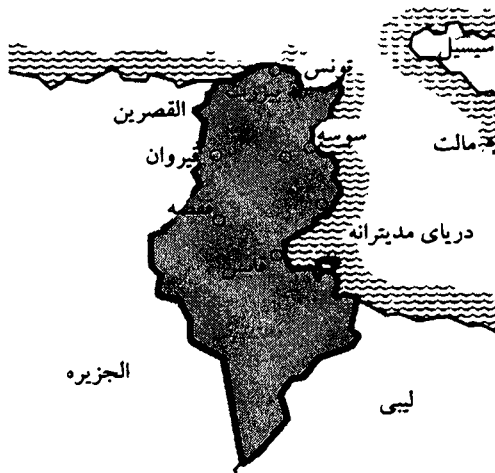
توزیع

۲۰۰۳		۱۹۷۰	
۶۷,۶۵۲,۰۰۰	جمعیت	۳۶,۱۰۷,۰۰۰	جمعیت
	سن		
۲۳-۳۲	۱۸-۲۲	۱۳-۱۷	
۶,۲۴۲,۰۰۰	۳,۲۵۱,۰۰۰	۳,۹۲۴,۰۰۰	مرد
۵,۸۸۶,۰۰۰	۳,۰۹۷,۰۰۰	۳,۸۳۹,۰۰۰	زن
۵۱۵,۱۰۰	نیروهای مسلح	۴۷۷,۵۰۰	نیروهای مسلح
دولار ۲۱۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	تولید ناخالص ملی	دولار ۱۰,۴۵۰,۰۰۰,۰۰۰	تولید ناخالص ملی
دولار ۵,۱۰۰,۰۰۰,۰۰۰	بودجه نظامی	دولار ۴۰۱,۰۰۰,۰۰۰	بودجه نظامی
دولار ۶,۱۰۱	درآمد سرانه	دولار ۲۹۰	درآمد سرانه
دولار یک	۱۱۵۲ لیر	دولار یک	۹ لیر



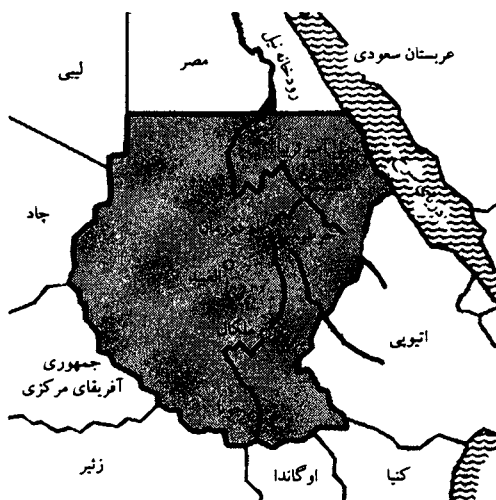
تونس

۲۰۰۳				۱۹۷۰	
۲۸,۵۰۰,۰۰۰			جمعیت	۵,۰۶۰,۰۰۰	
۲۳-۳۲	۱۸-۲۲	۱۳-۱۷	سن		
۸۶۹,۰۰۰	۵۰۵,۰۰۰	۵۲۹,۰۰۰	مرد		
۸۴۳,۰۰۰	۴۸۴,۰۰۰	۵۰۷,۰۰۰	زن		
۳۵,۰۰۰			نیروهای مسلح	۲۱,۰۵۰	
دولت‌ناخالص ملی			تولید ناخالص ملی	دولت‌ناخالص ملی	
۱۹,۹۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار			بودجه نظامی	۱۶,۷۰۴,۰۰۰ دلار	
۲,۰۷۶ دلار			درآمد سرانه	۲۱۰ دلار	
یک دلار			۱/۶۷ دینار تونس	یک دینار تونس ۱/۹۲ دلار	



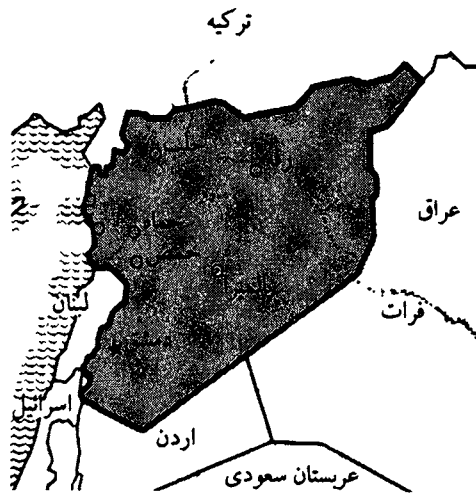
سودان

		۲۰۰۳			۱۹۷۰	
	جمعیت	۲۹,۶۳۲,۰۰۰			جمعیت	۱۵,۹۶۳,۰۰۰
سن		۱۳-۱۷	۱۸-۲۲	۲۳-۳۲		
مرد		۱,۹۹۰,۰۰۰	۱,۶۹۳,۰۰۰	۲,۵۴۲,۰۰۰		
زن		۱,۹۰۴,۰۰۰	۱,۶۲۰,۰۰۰	۲,۴۴۱,۰۰۰		
	نیروهای مسلح	۱۱۷,۰۰۰			نیروهای مسلح	۲۷,۴۵۰
	تولید ناخالص ملی	۹,۵۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار			تولید ناخالص ملی	۱,۴۳۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار
	بودجه نظامی	۵۸۱,۰۰۰,۰۰۰ دلار			بودجه نظامی	۸۷,۵۷۰,۰۰۰ دلار
	درآمد سرانه	۱,۷۰۹ دلار			درآمد سرانه	۹۰ دلار
	۲۵۸۸ پوند سودانی یک دلار				هر پوند سودانی	۲/۸۷ دلار



سوریه

۲۰۰۳				۱۹۷۰	
۱۶,۴۹۳,۰۰۰		جمعیت		۶,۲۵۱,۰۰۰	
۲۳-۳۲	۱۸-۲۲	۱۳-۱۷	سن		
۱,۲۷۶,۰۰۰	۸۸۳,۰۰۰	۱,۰۷۶,۰۰۰	مرد		
۱,۲۴۷,۰۰۰	۸۵۷,۰۰۰	۱,۰۳۶,۰۰۰	زن		
۳۲۱,۰۰۰		نیروهای مسلح		۸۶,۷۵۰	
دولار ۱۷,۶۰۰,۰۰۰,۰۰۰		تولید ناخالص ملی		دولار ۱,۱۲۵,۰۰۰,۰۰۰	
دولار ۱,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰		بودجه نظامی		دولار ۲۲۱,۰۰۰,۰۰۰	
دولار ۱,۰۶۰		درآمد سرانه		دولار ۱۸۰	
یک دولار		۵۲ پوند سوریه		یک دولار	
		۳/۸ پوند سوریه			



عراق

۲۰۰۳ (ماه مارس)				۱۹۷۰	
۲۲,۳۰۰,۰۰۰		جمعیت		۹,۲۹۷,۰۰۰	
				جمعیت	
سن	۱۳-۱۷	۱۸-۲۲	۲۳-۳۲		
مرد	۱,۵۳۸,۰۰۰	۱,۳۲۴,۰۰۰	۱,۹۶۰,۰۰۰		
زن	۱,۴۷۲,۰۰۰	۱,۲۷۰,۰۰۰	۱,۸۹۹,۰۰۰		
نیروهای مسلح		۳۸۹,۰۰۰		نیروهای مسلح	
تولید ناخالص ملی		۱۵,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار		تولید ناخالص ملی	
بودجه نظامی		۱,۴۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار		بودجه نظامی	
درآمد سرانه				درآمد سرانه	
۰/۳۱ دینار عراقی		یک دلار		۲۳۰ دلار	
				یک دینار عراقی	
				۲/۸ دلار	



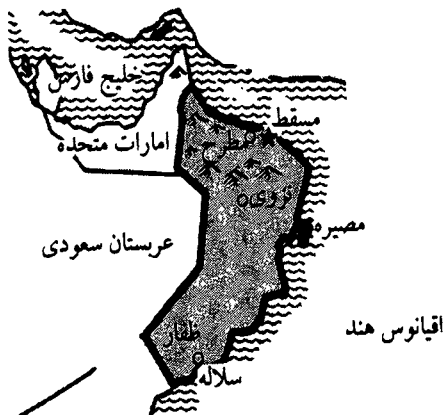
عربستان سعودی

۲۰۰۳			۱۹۷۰	
۱۶,۴۹۳,۰۰۰	جمعیت		۷,۳۵۲,۰۰۰	جمعیت
	سن			
۲۳-۳۲	۱۸-۲۲	۱۳-۱۷		
۱,۷۲۵,۰۰۰	۱,۱۷۷,۰۰۰	۱,۳۹۱,۰۰۰		
	مرد			
۱,۴۹۴,۰۰۰	۱,۰۵۱,۰۰۰	۱,۲۴۶,۰۰۰		
	زن			
۱۲۶,۵۰۰	نیروهای مسلح		۳۶,۰۰۰	نیروهای مسلح
دولت‌تولید ناخالص ملی	۱۷۶,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار		دولت‌تولید ناخالص ملی	۲,۵۷۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار
بودجه نظامی	۲۱,۳۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار		بودجه نظامی	۳۸۷,۰۰۰,۰۰۰ دلار
درآمد سرانه	۸,۳۹۲ دلار		درآمد سرانه	۳۵۰ دلار
۳/۷۵ ریال سعودی	یک دلار		۴/۵ ریال سعودی	یک دلار



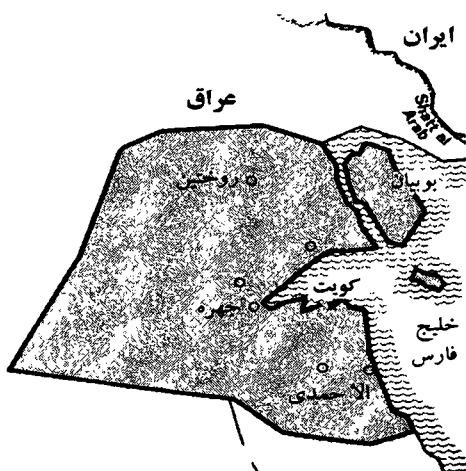
عمان

۲۰۰۳				۱۹۷۰	
جمعیت			۲,۶۰۰,۰۰۰	جمعیت	
سن	۱۳-۱۷	۱۸-۲۲	۲۳-۳۲		
مرد	۱۳۶,۰۰۰	۱۱۰,۰۰۰	۱۵۹,۰۰۰		
زن	۱۳۱,۰۰۰	۱۰۷,۰۰۰	۱۴۹,۰۰۰		
نیروهای مسلح			۴۳,۰۰۰	نیروهای مسلح	
تولید ناخالص ملی			۲۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار	تولید ناخالص ملی	
بودجه نظامی			۲,۳۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار	بودجه نظامی	
درآمد سرانه			۷,۷۰۲ دلار	درآمد سرانه	
ریال عمان / ۰/۳۸			یک دلار	ریال عمان / ۰/۴۱۳	
				۹,۶۰۰	
				۲۵,۵۰۰,۰۰۰ دلار	



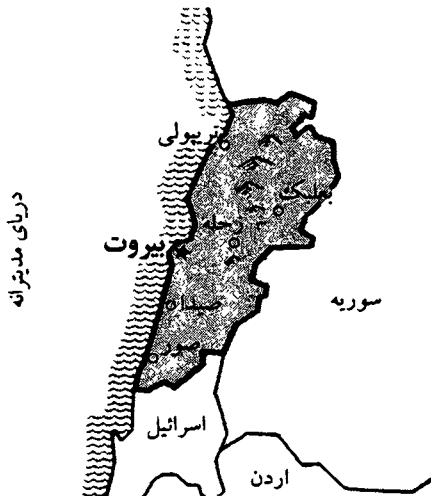
کویت

۲۰۰۳				۱۹۷۰	
جمعیت			۲,۰۶۵,۰۰۰	جمعیت	۶۷۲,۰۰۰
سن	۱۳-۱۷	۱۸-۲۲	۲۳-۳۲	تولید ناخالص ملی	۱۰,۰۰۰
مرد	۱۲۴,۰۰۰	۱۰۷,۰۰۰	۱۴۸,۰۰۰	بودجه نظامی	۳۹,۰۰۰,۰۰۰ دلار
زن	۹۲,۰۰۰	۸۰,۰۰۰	۱۱۴,۰۰۰	درآمد سرانه	۳,۴۹۰ دلار
نیروهای مسلح	۱۵,۵۰۰	تولید ناخالص ملی	۴۲,۳۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار	بودجه نظامی	۳۹,۰۰۰,۰۰۰ دلار
تولید ناخالص ملی	۱۰,۰۰۰	بودجه نظامی	۳,۹۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار	درآمد سرانه	۳,۴۹۰ دلار
بودجه نظامی	۳۹,۰۰۰,۰۰۰ دلار	درآمد سرانه	۲۱,۱۲۷ دلار	۰/۲۹۱ دینار کویتی	یک دلار
درآمد سرانه	۳,۴۹۰ دلار	۰/۳۱ دینار کویتی	یک دلار		



لبنان

۲۰۰۳				۱۹۷۰	
۳,۶۰۰,۰۰۰			جمعیت	۲,۷۱۹,۰۰۰	
سن	۱۳-۱۷	۱۸-۲۲	۲۳-۳۲	نیروهای مسلح	۱۶,۲۵۰
مرد	۲۱۶,۰۰۰	۱۹۴,۰۰۰	۳۹۷,۰۰۰	تولید ناخالص ملی	۱,۴۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار
زن	۲۲۰,۰۰۰	۲۰۰,۰۰۰	۴۰۶,۰۰۰	بودجه نظامی	۳۰,۳۰۰,۰۰۰ دلار
			۷۱,۸۳۰	درآمد سرانه	۲۱۵ دلار
			تولید ناخالص ملی	درآمد سرانه	۳/۳ پوند لبنان
			۱۶,۶۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار	یک دلار	
			۵۳۶,۰۰۰,۰۰۰ دلار	یک دلار	
			۴,۶۱۱ دلار	یک دلار	
			۱/۵۰۷ پوند لبنان	یک دلار	



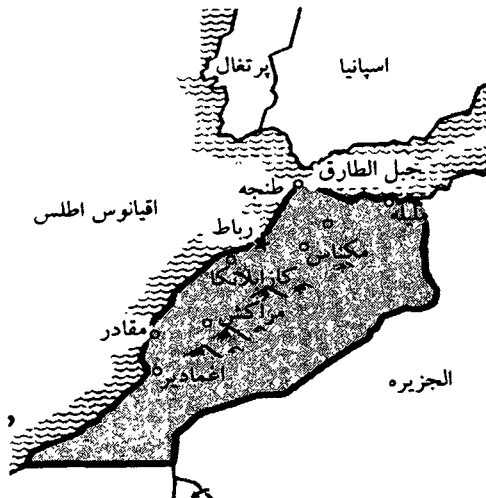
لیبی

				۱۹۷۰	۲۰۰۳
		جمعیت	۱,۹۷۹,۰۰۰	۵,۶۴۴,۰۰۰	
سن	۱۷-۱۳	۲۲-۱۸	۳۲-۲۳		
مرد	۳۸۷,۰۰۰	۳۲۰,۰۰۰	۴۹۲,۰۰۰		
زن	۳۷۲,۰۰۰	۳۰۹,۰۰۰	۴۷۳,۰۰۰		
		نیروهای مسلح	۱۵,۰۰۰	۷۶,۰۰۰	
		تولید ناخالص ملی	۱,۹۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار	۱۳,۵۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار	
		بودجه نظامی	۴۵,۹۲۰,۰۰۰ دلار	۱,۲۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار	
		درآمد سرانه	۹۰۰ دلار	۲,۵۰۵ دلار	
		یک پوند لیبی	۲/۸ دلار	یک دلار	

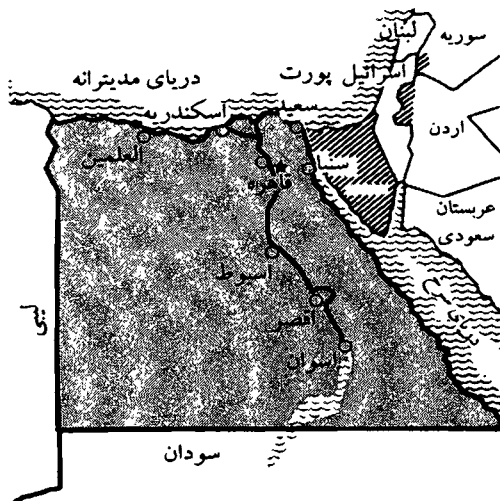


مراکش

۲۰۰۳			۱۹۷۰	
۲۸,۴۷۶,۰۰۰	جمعیت		۱۵,۸۶۸,۰۰۰	جمعیت
	سن			
۲۳-۳۲		۱۳-۱۷		
۲,۷۲۶,۰۰۰	مرد	۱,۷۸۰,۰۰۰		
۲,۶۲۸,۰۰۰	زن	۱,۷۲۲,۰۰۰		
۱۹۶,۳۰۰	نیروهای مسلح		۵۰,۰۰۰	نیروهای مسلح
دولار ۳۲,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰	تولید ناخالص ملی		دولار ۳۰۰,۰۰۰,۰۰۰	تولید ناخالص ملی
دولار ۱,۷۰۰,۰۰۰,۰۰۰	بودجه نظامی		دولار ۴۰۵,۰۰۰,۰۰۰	بودجه نظامی
دولار ۱,۰۵۵	درآمد سرانه		دولار ۱۹۰	درآمد سرانه
دولار ۱/۴ دینار مراکشی			۵/۰۶ دینار مراکشی	یک دلار

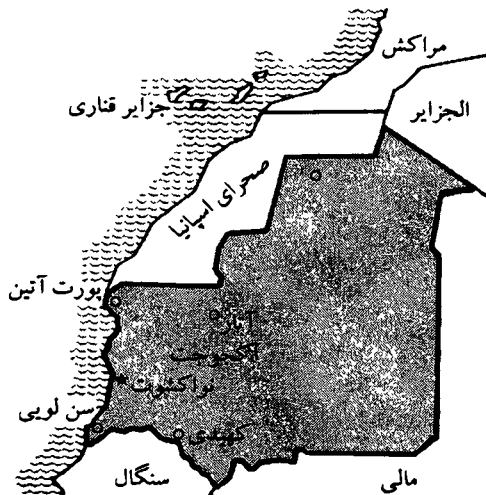


مصر			
		۲۰۰۳	۱۹۷۰
	جمعیت	۷۰,۶۱۵,۰۰۰	۳۴,۲۱۰,۰۰۰
	سن	۱۳-۱۷	۱۸-۲۲
	مرد	۳,۷۰۷,۰۰۰	۳,۳۱۳,۰۰۰
	زن	۳,۵۱۰,۰۰۰	۳,۱۲۸,۰۰۰
	نیروهای مسلح	۴۴۳,۰۰۰	۲۸۸,۰۰۰
	تولید ناخالص ملی	۳۶۴,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار	۵,۵۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار
	بودجه نظامی	۱۴,۱۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار	۱,۲۷۲,۰۰۰,۰۰۰ دلار
	درآمد سرانه	۱,۳۰۰ دلار	۱۶۰ دلار
	۵/۲ پوند مصری	یک دلار	۲/۳ پوند مصری



موریتانی

۲۰۰۳				۱۹۷۰	
جمعیت			۲,۷۵۳,۰۰۰	جمعیت	۱,۲۶۱,۰۰۰
سن	۱۳-۱۷	۱۸-۲۲	۲۳-۳۲	نیروهای مسلح	۱,۸۰۰
مرد	۱۴۹,۰۰۰	۱۲۱,۰۰۰	۱۹۴,۰۰۰	تولید ناخالص ملی	۱۴۵,۰۰۰,۰۰۰ دلار
زن	۱۴۷,۰۰۰	۱۱۷,۰۰۰	۱۸۸,۰۰۰	بودجه نظامی	_____
نیروهای مسلح	۱۵,۶۵۰	تولید ناخالص ملی	۹۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار	بودجه نظامی	_____
تولید ناخالص ملی	_____	بودجه نظامی	۲۶,۰۰۰,۰۰۰ دلار	درآمد سرانه	۱۳۰ دلار
بودجه نظامی	_____	درآمد سرانه	۳۲۶ دلار	۲۲۷ فرانک موریتانی	یک دلار
درآمد سرانه	_____	۲۷۳ اوگیاس	یک دلار		



یمن

۲۰۰۳			۱۹۷۰	
جمعیت			۱- یمن شمالی	
۱۸,۸۸۵,۰۰۰			جمعیت	
سن			نیروهای مسلح	
۲۳-۳۲	۱۸-۲۲	۱۳-۱۷	۲۰,۹۰۰	
دلار مرد			تولید ناخالص ملی	
۱,۳۲۸,۰۰۰ - ۸۰۳,۰۰۰ - ۱,۰۰۸,۰۰۰			۴۶۰,۰۰۰,۰۰۰	
زن			بودجه نظامی	
۱,۲۱۳,۰۰۰ ۷۷۸,۰۰۰ ۹۸۲,۰۰۰			۱۶,۳۰۰,۰۰۰ دلار	
			۱/۲۵ ریال یمنی	
			یک دلار	
			۲- یمن جنوبی	
			جمعیت	
			۱,۵۶۰,۰۰۰	
نیروهای مسلح			نیروهای مسلح	
تولید ناخالص ملی			تولید ناخالص ملی	
۶,۷۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار			۹,۵۰۰ ۱۴۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار	
بودجه نظامی			بودجه نظامی	
۵۱۵,۰۰۰,۰۰۰ دلار			۶,۵۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار	
درآمد سرانه				
۳۵۱ دلار				
۱۷۵ ریال یمنی			۰/۴۱۷ دینار یمنی	
یک دلار			یک دلار	

مرستان سعودی



سال شمار وقایع سیاسی و اجتماعی خاورمیانه

تاسیس حکومت پادشاهی در سومر.	سال ۲۸۰۰ قبل از میلاد
قیام ارشک برضد یونانیان.	سال ۲۴۷ قبل از میلاد
تصرف سوریه به دست پومپئوس.	سال ۶۴ قبل از میلاد
ورود لشکریان رومی به عربستان.	سال ۲۵ قبل از میلاد
مصلوب کردن عیسی مسیح.	سال ۳۰ میلادی
نخستین موعظه پولوس رسول.	سال ۹-۴۷ میلادی
تصرف ارمنستان به دست رومیان.	سال ۹-۵۴ میلادی
برقراری صلح میان رومیان و پارتیان.	سال ۶۳ میلادی
ورود پومپئوس مگنوس به پطراء پایتخت پادشاهی نبطیان.	سال ۶۵ میلادی
نخستین شورش یهودیان.	سال ۷۰-۶۶ میلادی
اشغال اورشلیم به دست رومیان. پایان شورش یهودیان و ویران شدن شهر و معبد آنان به وسیله تیتوس.	سال ۷۰ میلادی
الحاق نبطیه به امپراتوری روم.	سال ۱۰۶ میلادی
جنگ تراپانوس با اشکانیان.	سال ۱۷-۱۱۴ میلادی
دومین شورش یهودیان.	سال ۱۷-۱۱۵ میلادی
مرگ تراپانوس و خروج هادریانوس از متصرفات آسیای روم.	سال ۱۱۷ میلادی
سومین شورش یهودیان به رهبری شمعون برکوخبا.	سال ۵-۱۳۲ میلادی
حمله پارتیان به سوریه و ارمنستان.	سال ۱۶۱ میلادی
حمله سپتیموس سوروس به بین النهرین.	سال ۲۰۲-۱۹۷ میلادی
تولد مانی.	سال ۲۱۶ میلادی
پیروزی اردشیر بابکان بر اردوان پنجم و تأسیس سلسله ساسانی.	سال ۲۲۴ میلادی
تثبیت حکومت ساسانیان در ایران زمین.	سال ۴۰-۲۲۶ میلادی
جنگ ایران و روم.	سال ۳۲-۲۲۹ میلادی
جنگ الکساندر سوروس با اردشیر بابکان.	سال ۲-۲۳۱ میلادی

تصرف نیزیب به وسیله ایرانیان.	سال ۲۴۰ میلادی
جنگ ایران و روم.	سال ۴-۲۴۱ میلادی
دوران پادشاهی شاهپور اول.	سال ۷۲-۲۴۱ میلادی
آغاز حکومت مستقل وهب‌اللوات و مادرش زنویا در پالمیرا.	سال ۲۶۷ میلادی
تصرف پالمیرا به دست آورلیانوس.	سال ۲۷۲ میلادی
مرگ مانی.	سال ۲۷۷ میلادی
جنگ ایران و روم و عقد پیمان صلح میان دو امپراتوری.	سال ۷-۲۹۶ میلادی
قتل عام مسیحیان به دست دیوکلسین.	سال ۳۰۳ میلادی
اعلان امپراتوری کنستانتیوس.	سال ۳۰۶ میلادی
دوران پادشاهی شاهپور دوم.	سال ۷۹-۳۱۰ میلادی
صدور فرمان میلان از طرف کنستانتیوس اول و لیکینیوس و رواداری نسبت به مسیحیان.	سال ۳۱۲ میلادی
تشکیل شورای جامع نیقیه.	سال ۳۲۵ میلادی
بنای قسطنطنیه پایتخت جدید امپراتوری روم.	سال ۳۳۰ میلادی
جنگ ایران و روم.	سال ۵۰-۳۳۷ میلادی
جنگ ایران و روم.	سال ۶۱-۳۵۹ میلادی
جنگ یولیانوس کافر با شاهپور دوم.	سال ۳۶۳ میلادی
جنگ ایران و روم.	سال ۶-۳۷۱ میلادی
اولین شورای قسطنطنیه و ممنوعیت کیش‌های کفرآمیز.	سال ۳۸۱ میلادی
برقراری صلح میان ایران و روم.	سال ۳۸۴ میلادی
مرگ تئودوسیوس کبیر امپراتور روم شرقی و روم غربی و تقسیم امپراتوری به دو بخش شرقی و غربی.	سال ۳۹۵ میلادی
جنگ ایران و روم.	سال ۵-۵۰۳ میلادی
جنگ ایران و روم.	سال ۳۱-۵۲۴ میلادی
امپراتوری یوستینیانوس و تصرف شمال آفریقا و ایتالیا.	سال ۶۵-۵۲۷ میلادی
جنگ ایران و بیزانس.	سال ۳۲-۵۲۷ میلادی
سلطنت خسرو اول انوشیروان.	سال ۷۹-۵۳۱ میلادی
نامگذاری کلیسای هاگیا سوفیا (ایاصوفیه) در قسطنطنیه.	سال ۵۳۷ میلادی
جنگ ایران و بیزانس.	سال ۶۲-۵۴۰ میلادی
جنگ ایران و بیزانس.	سال ۹۱-۵۷۲ میلادی
جنگ ایران و بیزانس. تصرف اورشلیم به وسیله ایرانیان.	سال ۲۸-۶۰۶ میلادی
هجرت پیامبر اسلام از مکه به مدینه. آغاز گاهشمار اسلامی.	سال ۶۲۲ میلادی

انعقاد صلح حدیبیه. عقد پیمان صلح میان هراکلیوس اول و خسرو پرویز و تصرف کاخ سلطنتی دستگرد به وسیله لشکریان روم شرقی.	سال ۶۲۸ میلادی
ورود فاتحانه پیامبر اسلام به مکه.	سال ۶۳۰ میلادی
رحلت پیامبر اسلام و جلوس ابوبکر نخستین خلیفه مسلمانان.	سال ۶۳۲ میلادی
تصرف سوریه و بین‌النهرین به وسیله اعراب.	سال ۷-۶۳۳ میلادی
آغاز خلافت عمر.	سال ۶۳۴ میلادی
اشغال دمشق به وسیله اعراب.	سال ۶-۶۳۵ میلادی
جنگ قادسیه و سقوط تیسفون.	سال ۶۳۷ میلادی
فتح مصر به دست اعراب.	سال ۴۲-۶۳۹ میلادی
تصرف اسکندریه.	سال ۶-۶۴۲ میلادی
قتل عمر و آغاز خلافت عثمان.	سال ۶۴۴ میلادی
قتل عثمان و شروع نخستین جنگ داخلی مسلمانان.	سال ۶۵۶ میلادی
قتل خلیفه چهارم و آغاز حکومت سلسله بنی‌امیه.	سال ۶۶۱ میلادی
نخستین محاصره قسطنطنیه به وسیله اعراب.	سال ۸-۶۷۴ میلادی
جنگ کربلا.	سال ۶۸۰ میلادی
دومین جنگ داخلی مسلمانان.	سال ۹۲-۶۸۰ میلادی
بنای قبة الصخره به وسیله عبدالملک ابن مروان خلیفه اموی در اورشلیم. ضرب سکه عربی (دینار) به عنوان نشانه نظام امپراتوری اسلامی.	سال ۶۹۱ میلادی
بنای مسجد اموی در دمشق در زمان ولید بن عبدالملک.	سال ۱۵-۷۰۵ میلادی
ورود مسلمانان به اسپانیا.	سال ۷۱۰ میلادی
محاصره قسطنطنیه.	سال ۱۸-۷۱۷ میلادی
قیام ابو مسلم.	سال ۷۴۷ میلادی
ورود عباسیان به کوفه و سرنگونی حکومت امویان.	سال ۷۴۹ میلادی
آغاز عصر عباسیان.	سال ۷۵۰ میلادی
غلبه اعراب بر چینیان و فراگرفتن فن کاغذسازی از اسرای چینی.	سال ۷۵۱ میلادی
تأسیس پادشاهی مستقل در اسپانیا به وسیله امویان مهاجر.	سال ۷۵۶ میلادی
بنای بغداد به دست المنصور.	سال ۳-۷۶۲ میلادی
درگذشت ابوحنیفه.	سال ۷۶۷ میلادی
دومین شورای جامع نیقیه.	سال ۷۸۷ میلادی
جنگ داخلی میان امین و مأمون پسران هارون الرشید.	سال ۱۳-۸۰۹ میلادی
خلافت مأمون و گسترش علوم و ادبیات عرب.	سال ۳۳-۸۱۳ میلادی

- شورش شیعیان در بصره.
درگذشت ابو عبدالله محمد بن ادریس معروف به امام شافعی.
خلافت معتصم، شروع انقیاد ترکان.
شورش بردگان سیاه در جنوب عراق.
تأسیس خلافت فاطمیان در شمال آفریقا.
درگذشت ابو جعفر طبری مورخ ایرانی در بغداد.
اشغال بغداد به وسیله آل بویه.
درگذشت فارابی.
تصرف مصر به وسیله فاطمیان و بنای شهر قاهره.
ورود ترکان سلجوقی به نواحی شرقی قلمرو عباسیان.
درگذشت ابن سینا.
تصرف بغداد به وسیله سلجوقیان.
درگذشت ابن حزم شاعر، دولتمرد و فقیه اندلسی.
تصرف سوریه و فلسطین به وسیله سلجوقیان.
شکست لشکریان بیزانسی و ورود سلجوقیان به آناتولی.
مرگ المستنصر بالله و تقسیم امپراتوری فاطمیان میان دو جناح و به قدرت رسیدن حسن صباح در مقام رهبر جناح افراطی.
نخستین جنگ صلیبی.
ورود صلیبیان به خاورمیانه.
اشغال اورشلیم به وسیله صلیبیان.
درگذشت امام محمد غزالی در بغداد.
اعلان پایان خلافت فاطمیان به وسیله صلاح‌الدین ایوبی و تأسیس سلسله ایوبیان در مصر و سوریه.
پیروزی صلاح‌الدین ایوبی بر صلیبیان و بازپس گرفت اورشلیم.
یورش مغولان به سرزمین‌های شرقی عباسیان.
اشغال مجدد اورشلیم به وسیله صلیبیان، پس از گفتگو و توافق فردریک دوم با ملک کامل.
درگذشت مؤیدالدین بن العربی فیلسوف صوفی.
تصرف اورشلیم به وسیله مسلمانان.
ظهور سلسله ممالیک در مصر و سوریه پس از فروپاشی حکومت ایوبیان.
به اسلام گرویدن باتوخان، سرکرده اردوی زرین.
- سال ۵-۸۱۴ میلادی
سال ۸۲۰ میلادی
سال ۴۲-۸۳۳ میلادی
سال ۸۳-۸۶۹ میلادی
سال ۹۱۰ میلادی
سال ۹۳۲ میلادی
سال ۹۴۵ میلادی
سال ۹۶۱ میلادی
سال ۹۶۹ میلادی
سال ۹۷۰ میلادی
سال ۱۰۳۷ میلادی
سال ۱۰۵۵ میلادی
سال ۱۰۶۴ میلادی
سال ۸۰-۱۰۷۰ میلادی
سال ۱۰۷۱ میلادی
سال ۱۰۹۴ میلادی
سال ۱۰۹۵ میلادی
سال ۱۰۹۶ میلادی
سال ۱۰۹۹ میلادی
سال ۱۱۱۱ میلادی
سال ۱۱۷۱ میلادی
سال ۱۱۸۷ میلادی
سال ۱۲۲۰ میلادی
سال ۱۲۲۹ میلادی
سال ۱۲۴۰ میلادی
سال ۱۲۴۴ میلادی
سال ۶۰-۱۲۵۰ میلادی
سال ۱۲۵۲ میلادی

فتح بغداد به دست مغولان.	سال ۱۲۵۸ میلادی
درگذشت جلال‌الدین رومی.	سال ۱۲۷۳ میلادی
ظهور امیرنشینان عثمانی در غرب آناتولی.	سال ۱۲۹۰-۳۲۰ میلادی
مسلمان شدن غازان خان.	سال ۱۲۹۵ میلادی
تصرف بورسه توسط عثمانیان.	سال ۱۳۲۶ میلادی
ورود عثمانیان به آناتولی.	سال ۱۳۶۶ میلادی
حمله عثمانیان به صربستان.	سال ۵-۱۳۷۱ میلادی
نبرد کوسوو. اشغال کامل صربستان به وسیله عثمانی.	سال ۱۳۸۹ میلادی
یورش تیمور به سوریه.	سال ۱-۱۴۰۰ میلادی
شکست عثمانیان از تیمور در ناحیه آنکارا.	سال ۱۴۰۲ میلادی
درگذشت ابن خلدون.	سال ۱۴۰۶ میلادی
جنگ وارنا و سلطه عثمانی بر بلغارستان.	سال ۱۴۴۴ میلادی
فتح قسطنطنیه به وسیله محمد دوم.	سال ۱۴۵۳ میلادی
ورود عثمانیان به کریمه.	سال ۱۴۷۵ میلادی
تصرف گرانا‌دا به وسیله مسیحیان. خروج یهودیان از اسپانیا. عزیمت کریستف کلمب به سوی غرب.	سال ۱۴۹۲ میلادی
عزیمت و اسکودوگاما به سوی هند از طریق دماغه امیدنیک.	سال ۱۴۹۸ میلادی
تأسیس سلسله صفویان به وسیله شاه اسماعیل.	سال ۱۵۰۱ میلادی
ورود بازرگانان پرتغالی به جنوب چین.	سال ۱۵۱۳ میلادی
جنگ ایران و عثمانی و شکست ایرانیان در چالدران.	سال ۱۵۱۴ میلادی
تصرف سوریه و مصر به دست عثمانیان. انقراض سلسله ممالیک. پذیرش حاکمیت عثمانی از سوی شریف مکه.	سال ۷-۱۵۱۶ میلادی
امپراتوری سلیمان قانونی.	سال ۶۶-۱۵۲۰ میلادی
اشغال بلغراد به وسیله عثمانیان.	سال ۱۵۲۱ میلادی
جنگ موهاچ. تأسیس امپراتوری مغولان در هند به دست بابر.	سال ۱۵۲۶ میلادی
نخستین محاصره وین به وسیله عثمانیان.	سال ۱۵۲۹ میلادی
ورود ترکان به بغداد و تصرف عراق برای نخستین بار.	سال ۱۵۳۴ میلادی
اشغال عدن به وسیله ترکان.	سال ۱۵۳۹ میلادی
تأسیس نخستین امپراتوری بازرگانی به وسیله پرتغالیان.	سال ۱۵۴۲ میلادی
تصرف قازان به وسیله روس‌ها.	سال ۱۵۵۲ میلادی
جنگ ایران و عثمانی. انعقاد پیمان صلح آماسیه میان ایران و عثمانی.	سال ۱۵۵۵ میلادی
تصرف آستراخان به وسیله روس‌ها.	سال ۱۵۵۶ میلادی

سال ۱۵۵۷ میلادی	بنای مسجد سلیمانیه در استانبول.
سال ۱۵۶۵ میلادی	تصرف مالت به وسیله عثمانیان.
سال ۱۵۷۱ میلادی	جنگ لیپانتو.
سال ۱۵۷۳ میلادی	فتح قبرس به دست عثمانیان.
سال ۱۵۸۷-۶۲۹ میلادی	سلطنت شاه عباس.
سال ۱۵۹۰ میلادی	شروع فعالیت‌های تجاری هلندیان در هند.
سال ۱۵۹۸ میلادی	انتقال پایتخت ایران از قزوین به اصفهان.
سال ۱۶۰۲-۲۷ میلادی	جنگ ایران و عثمانی.
سال ۱۶۰۶ میلادی	عقد معاهده سیتواثروک.
سال ۱۶۰۷ میلادی	بیرون راندن عثمانیان از قلمرو ایران.
سال ۱۶۱۲ میلادی	بنای مسجد شاه اصفهان.
سال ۱۶۲۷-۵۸ میلادی	امپراتوری شاه جهان در هند.
سال ۱۶۳۰-۸ میلادی	جنگ‌های ایران و عثمانی.
سال ۱۶۳۱ میلادی	شورش در مصر، لبنان و یمن. درگذشت میرداماد در اصفهان.
سال ۱۶۳۹ میلادی	تصرف کامل عراق به وسیله عثمانی.
سال ۱۶۴۰ میلادی	درگذشت ملاصدرا.
سال ۱۶۸۳ میلادی	دومین محاصره وین.
سال ۱۶۹۹ میلادی	عقد پیمان صلح کارلوویتس.
سال ۱۷۰۰ میلادی	درگذشت محمد باقر صدر.
سال ۱۷۲۲ میلادی	حمله افغان‌ها به اصفهان.
سال ۱۷۲۹ میلادی	تأسیس نخستین چاپخانه در استانبول.
سال ۱۷۳۳ میلادی	جنگ ایران و عثمانی.
سال ۱۷۳۶-۴۷ میلادی	سلطنت نادرشاه.
سال ۱۷۳۹ میلادی	حمله نادرشاه به هندوستان.
سال ۱۷۴۳-۷ میلادی	جنگ ایران و عثمانی.
سال ۱۷۴۸ میلادی	قتل نادرشاه.
سال ۱۷۶۸-۷۴ میلادی	جنگ روسیه و عثمانی.
سال ۱۷۷۴ میلادی	عقد پیمان صلح کوچک قینارجه.
سال ۱۷۸۳ میلادی	الحاق کریمه به روسیه.
سال ۱۷۸۹ میلادی	انجام اصلاحات سلطان سلیم سوم.
سال ۱۷۹۲ میلادی	پیمان صلح یاسی.
سال ۱۷۹۳ میلادی	ورود نخستین مبلغان پروتستان به هند.
سال ۱۷۹۴ میلادی	تأسیس سلسله قاجاریه.
سال ۱۷۹۵ میلادی	انتخاب تهران به پایتختی ایران.
سال ۱۷۹۸-۸۰۱ میلادی	اشغال مصر به وسیله فرانسویان.

الحاق گرجستان به روسیه.	سال ۱۸۰۰ میلادی
تصرف مکه و مدینه به وسیله وهابیان. واگذاری شهرهای قفقاز به روسیه.	سال ۱۸۰۳ میلادی
قیام مردم صربستان.	سال ۱۲-۱۸۰۳ میلادی
به قدرت رسیدن محمدعلی خدیو مصر.	سال ۱۸۰۵ میلادی
پیمان تیلست	سال ۱۸۰۷ میلادی
برقراری خط دریایی منظم از هند به ناحیه سوئز.	سال ۱۸۰۹ میلادی
انعقاد عهدنامه گلستان.	سال ۱۸۱۳ میلادی
جنگ استقلال در یونان.	سال ۹-۱۸۲۱ میلادی
جنگ ایران و روسیه. واگذاری ارمنستان به روسیه.	سال ۸-۱۸۲۶ میلادی
شکست دریایی عثمانیان در ناوارینو.	سال ۱۸۲۷ میلادی
انتشار روزنامه رسمی در مصر.	سال ۱۸۲۸ میلادی
پیمان ادرنه.	سال ۱۸۲۹ میلادی
تجاوز فرانسه به الجزایر.	سال ۱۸۳۰ میلادی
انتشار نخستین روزنامه رسمی در استانبول.	سال ۲-۱۸۳۱ میلادی
تصرف عدن به وسیله انگلیسی‌ها.	سال ۱۸۳۹ میلادی
جنگ کریمه.	سال ۵-۱۸۵۳ میلادی
استفاده از خطوط تلگراف.	سال ۱۸۵۵ میلادی
کنگره پاریس.	سال ۱۸۵۶ میلادی
شورش هندیان بر ضد حاکمیت بریتانیا.	سال ۸-۱۸۵۷ میلادی
ایجاد لبنان خودمختار.	سال ۱۸۶۱ میلادی
تأسیس بانک عثمانی.	سال ۱۸۶۳ میلادی
افتتاح آبراه سوئز. تأسیس دانشگاه استانبول.	سال ۱۸۶۹ میلادی
جنگ عثمانی با صربستان و سپس روسیه.	سال ۸-۱۸۷۶ میلادی
اعلان قانون اساسی عثمانی. انتشار الاهرام نخستین نشریه روزانه مصر.	سال ۱۸۷۶ میلادی
تعلیق قانون اساسی عثمانی. عقد پیمان صلح سن استفانو. کنگره برلین. استقلال صربستان، رومانی، بلغارستان. اشغال بوسنی و هرزگوین به وسیله اتریش - هنگری.	سال ۱۸۷۸ میلادی
اشغال تونس به وسیله فرانسه.	سال ۱۸۸۱ میلادی
اشغال مصر به وسیله بریتانیا.	سال ۱۸۸۲ میلادی
شورش بر ضد قرارداد کشت تنباکو در ایران.	سال ۱۸۹۲ میلادی
قیام آرامنه و سرکوب آنان.	سال ۶-۱۸۹۴ میلادی
قتل ناصرالدین شاه.	سال ۱۸۹۶ میلادی
جنگ عثمانی با یونان. تشکیل نخستین کنفرانس یهودیان در بال و بحث درباره تأسیس دولت اسرائیل.	سال ۱۸۹۷ میلادی

تشکیل بریگاد قزاق.	سال ۱۹۰۱ میلادی
کشف نفت در ایران.	سال ۱۹۰۵-۶ میلادی
انقلاب مشروطه در ایران.	سال ۱۹۰۸ میلادی
قیام ترکان جوان در عثمانی. افتتاح راه آهن حجاز.	سال ۱۹۱۱ میلادی
اعلان جنگ ایتالیا به عثمانی. تصرف تریپولی به وسیله ایتالیا.	سال ۱۹۱۲ میلادی
نخستین جنگ بالکان.	سال ۱۹۱۳ میلادی
دومین جنگ بالکان.	سال ۱۹۱۴ میلادی
اتحاد عثمانی با آلمان. شروع جنگ بزرگ.	سال ۱۹۱۶ میلادی
شورش اعراب در حجاز. اعلان پادشاهی شریف حسین.	سال ۱۹۱۷ میلادی
اشغال بغداد و اورشلیم به وسیله بریتانیا. استفاده از تقویم مسیحی در عثمانی.	سال ۱۹۱۸ میلادی
پایان حاکمیت عثمانی در سرزمین‌های عربی.	سال ۱۹۱۹ میلادی
ورود یونانیان به ازمیر.	سال ۱۹۲۰ میلادی
تشکیل مجلس اعظم ملی در آنکارا. شروع جنگ استقلال در ترکیه. برقراری قیمومت فرانسه در سوریه و قیمومت بریتانیا در فلسطین و عراق. شروع سلطنت ابن سعود در نجد.	سال ۱۹۲۲ میلادی
برقراری آتش‌بس در مدینه.	سال ۱۹۲۳ میلادی
عقد پیمان صلح لوزان.	سال ۱۹۲۴-۶ میلادی
اشغال حجاز به وسیله نیروهای ابن سعود.	سال ۱۹۲۵ میلادی
آغاز سلطنت رضاشاه سرسلسله خاندان پهلوی.	سال ۱۹۲۶ میلادی
اعلان پادشاهی ابن سعود.	سال ۱۹۳۲ میلادی
استقلال عراق. اعلان برقراری نظام پادشاهی در عربستان سعودی.	سال ۱۹۳۵ میلادی
به رسمیت شناخته شدن نام «ایران» به جای پرس، پرشا و پرشیا.	سال ۱۹۳۸ میلادی
درگذشت محمد اقبال شاعر هندی.	سال ۱۹۴۵ میلادی
تشکیل اتحادیه عرب.	سال ۱۹۴۵ میلادی
استقلال اردن.	سال ۱۹۴۸ میلادی
پایان قیمومت بریتانیا بر فلسطین.	سال ۱۹۴۸ میلادی
تشکیل دولت اسرائیل.	سال ۱۹۴۸ میلادی
نخستین جنگ اعراب و اسرائیل.	سال ۱۹۵۱ میلادی
استقلال لیبی.	سال ۱۹۵۲ میلادی
کودتای نظامی افسران آزاد در قاهره و برکناری ملک فاروق.	

- سال ۱۹۵۳ میلادی
 سال ۱۹۵۶ میلادی
 اعلان جمهوری در مصر.
 استقلال سودان، تونس و مراکش. ملی کردن آبراه سوئز.
 جنگ مصر و اسرائیل. اعزام نیروهای انگلیسی و فرانسوی به سوئز.
 اعلان جمهوری در تونس.
- سال ۱۹۵۷ میلادی
 سال ۱۹۵۸ میلادی
 تشکیل جمهوری متحده عربی. جنگ داخلی در لبنان.
 شورش مردم در عراق و اعلان جمهوری در آن کشور.
 استقلال کویت. خروج سوریه از جمهوری متحده عربی.
- سال ۱۹۶۲ میلادی
 سال ۱۹۶۷ میلادی
 سال ۱۹۶۹ میلادی
 سال ۱۹۷۰ میلادی
 سال ۱۹۷۱ میلادی
 ممنوعیت برده‌داری در یمن و عربستان سعودی.
 جنگ اعراب و اسرائیل. استقلال یمن جنوبی.
 اعلان جمهوری در لیبی.
 درگذشت عبدالناصر.
 استقلال شیخ‌نشین‌های خلیج فارس. تشکیل امارات متحده عربی.
- سال ۱۹۷۳ میلادی
 سال ۱۹۷۵-۷ میلادی
 سال ۱۹۷۹ میلادی
 سال ۱۹۷۹-۸۱ میلادی
 سال ۱۹۸۰ میلادی
 سال ۱۹۸۰-۸ میلادی
 سال ۱۹۸۱ میلادی
 جنگ اعراب و اسرائیل.
 جنگ داخلی در لبنان.
 انعقاد پیمان صلح میان مصر و اسرائیل. انقلاب ایران.
 بحران گروگانگیری در ایران.
 کوشش اخوان‌المسلمین برای ترور حافظ اسد.
 جنگ ایران و عراق.
 ممنوعیت خرید و فروش برده در موریتانی. ترور انورالسادات.
- سال ۱۹۸۲ میلادی
 سال ۱۹۸۷ میلادی
 سال ۱۹۸۹ میلادی
 حمله اسرائیل به لبنان.
 کودتای بدون خونریزی در تونس و برکناری حبیب بورقیبه و به قدرت رسیدن زین‌العابدین بن علی.
 صدور فتوا بر ضد نویسنده کتاب آیات شیطانی و مخالفت چهل‌وهشت کشور از چهل‌ونه کشور عضو کنفرانس اسلامی با آن.
- سال ۱۹۹۰-۱ میلادی
 سال ۱۹۹۴ میلادی
 سال ۱۹۹۵ میلادی
 سال ۱۹۹۷ میلادی
 سال ۱۹۹۹ میلادی
 حمله عراق به کویت. جنگ خلیج فارس.
 عقد معاهده صلح میان اردن و اسرائیل. فتح کابل به دست طالبان. لغو تابعیت بن‌لادن از سوی عربستان سعودی.
 سوء قصد به جان محمد حسنی مبارک.
 اعطای حق رأی به زنان در عمان.
 درگذشت ملک حسن دوم پادشاه مراکش و آغاز سلطنت محمد ششم. برگزاری انتخابات شهرداری‌ها، به

عنوان نخستین رأی‌گیری عمومی پس از ۱۹۷۱ در قطر. انتخاب مجدد محمد حُسنی مبارک به ریاست جمهوری مصر. درگذشت ملک حسین پادشاه اردن و آغاز سلطنت ملک عبدالله.

درگذشت حبیب بورقیبه و حافظ اسد. خروج نیروهای اسرائیلی از لبنان.

سال ۲۰۰۰ میلادی

جنگ آب میان لبنان و اسرائیل. انتخاب مجدد محمد خاتمی به ریاست جمهوری در ایران. برگزاری همه‌پرسی برای برقراری نظام سلطنت مشروطه در بحرین. به رسمیت شناخت گویش بربری از طرف دولت الجزایر.

سال ۲۰۰۱ میلادی

برشمردن ایران، عراق و کره شمالی به عنوان کشورهای عضو «محور شرارت» از سوی جورج بوش. تغییر قانون اساسی تونس به منظور قانونی شناختن چهارمین دوره ریاست جمهوری بن‌علی. مناقشه میان مراکش و اسپانیا بر سر مالکیت جزیره پرچیل.

سال ۲۰۰۲ میلادی

صدور قطعنامهٔ ۱۴۴۱ شورای امنیت در مورد سلاح‌های کشتار جمعی عراق. حملهٔ ایالات متحده و بریتانیا به عراق. فروپاشی حکومت حزب بعث به رهبری صدام حسین در عراق. انتصاب جی گارنر و سپس پل برمر به سمت فرماندار کل عراق.

سال ۲۰۰۳

فهرست اعلام

آ

۲۰۳، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۵۶
 ۲۵۷، ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۷۷، ۲۹۵، ۳۰۲، ۳۰۳
 ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۳۱، ۳۳۵
 ۳۳۹، ۳۴۴، ۳۶۶

آقی قویونلو، ۱۴۰

آقی قویونلو، ۱۵۱

آکسفورد، ۲۴۱

آکل المرار، ۱۸۲

آگاپتوس، ۱۷۵

آگامنون، ۳۰۶

آلب ارسلان، ۱۲۳

آلبانی، ۱۷۰

آل بسویه، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۳،

۱۲۴، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۲

آلب، ۲۸۵

آلتانی، ۱۳۹

آلتون اردو، ۱۳۸

آل زیار، ۱۱۴

آل سعود، ۲۹۸

آل سلجوق، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۶

آل سهل، ۱۱۰

آل علی، ۱۲۸

آل لخم، ۵۲

آلمان، ۲۱۶، ۲۵۸

آل هول، ۶۹، ۷۰، ۷۵

آماسیه، ۱۵۱

آمریکا، ۲۲، ۲۶۲، ۲۷۵، ۲۸۴، ۳۱۸

آمریکای مرکزی، ۱۶۴

آمودریا، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۴۹، ۲۵۸

آناطول، ۳۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۳،

آبسکون، ۱۲۶

آتاتورک، ۳۰۸

آتلاتیک، ۲۰۱، ۲۰۲

آتن، ۲۹۰

آدریانوپل، ۲۵۶

آدونیس، ۳۲

آدیغه، ۱۳۵

آذربایجان، ۱۳۴، ۱۶۱، ۲۵۵، ۳۱۶

آزابوف، ۸۲، ۸۳، ۸۴

آرام، ۱۳، ۱۵، ۳۰، ۴۱، ۷۶، ۱۱۶، ۱۳۳، ۲۵۲،

۳۲۸، ۲۹۵

آرتاکساتا، ۲۹۲

آرمادای، ۱۵۷

آرمسترانگ، ۲۶

آزوف، ۲۵۴

آسیا، ۱۳، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۳۱، ۴۶، ۵۳،

۸۹، ۹۰، ۹۱، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۴۴، ۱۵۱، ۱۵۷،

۱۵۸، ۱۶۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۹، ۲۰۴،

۲۱۹، ۲۲۴، ۲۳۶، ۲۴۲، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۶،

۲۵۷، ۲۸۹، ۳۰۰، ۳۰۷، ۳۱۵

آسیای صغیر، ۳۱، ۳۲، ۳۵، ۴۴، ۵۶، ۵۹، ۱۴۴،

۱۴۵، ۲۱۶، ۳۰۶

آسیای میانه، ۳۵

آشور، ۲۸، ۲۹

آفریقا، ۲۲، ۲۴، ۲۷، ۳۰، ۳۱، ۵۰، ۶۸، ۸۸، ۸۹،

۹۰، ۹۱، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۳۵،

۱۵۱، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۹،

۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲،

- ابوالحسن اشعری، ۱۲۹
 ابوالحسن جوهری، ۱۱۸
 ابوالحسن مسعودی، ۱۱۲
 ابوالعباس سفاح، ۱۰۶
 ابوالفرج اصفهانی، ۲۳۲، ۲۳۱
 ابوالفضل بن عمید، ۲۳۱
 ابوالفضل بیهقی، ۱۲۲
 ابوالقاسم، ۱۱۵
 ابوالقاسم زمخشری، ۲۳۳
 ابوجعفر، ۱۰۹
 ابوجعفر عبدالله، ۱۲۴
 ابوریحان بیرونی، ۱۱۵، ۱۸۸
 ابوسعید بهادرخان، ۱۳۹
 ابوشجاع بویه، ۱۱۵
 ابوعثمان عمرو بن بحر، ۱۸۲
 ابوعلی سینا، ۲۳۹
 ابوعلی منصور، ۱۲۴
 ابومسلم، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰
 ابومنصور نزار، ۱۱۸، ۱۲۷، ۲۳۲
 اتابکان، ۱۱۴
 اتابک شهید، ۱۲۴
 اتحاد جماهیر شوروی، ۱۷۱، ۲۸۹
 اترار، ۱۳۱
 اتریش، ۲۵۱، ۲۵۷، ۲۶۳، ۲۷۹، ۲۹۴
 اتیوپی، ۳۱
 احمد، ۱۴۲، ۱۵۵، ۱۷۳
 احمد اول، ۱۶۳
 احمد بن سعید، ۸۱
 احمد بن طولون، ۱۲۱
 احمدپاشا، ۱۷۴
 احمد جرجرائی، ۱۱۷
 احمد راضی، ۱۱۴
 احمد کسروی، ۱۵۳
 اخشیدیان، ۲۳۱
 اخطل، ۲۳۰، ۲۳۲
 اخناتون، ۳۲
 ادرنه، ۱۴۴، ۱۴۷، ۲۵۶، ۳۰۳
- ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶
 ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۸
 ۲۵۳، ۲۶۹، ۲۸۸، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶
 ۳۰۸
 آناکومنوس، ۲۳۵
 آنتونی، ۱۶۱
 آنتونیوس، ۳۵، ۵۶
 آندریو پل، ۱۴۴
 آنقره (آنکارا)، ۱۳۹، ۱۴۵
 آوریلیانوس، ۵۱
 آوریوس، ۵۲
 آوگوستوس، ۴۸، ۲۳۰
 آوگوستینوس، ۲۳۸
 آیتیویا، ۵۱
 آیلیا، ۱۰۱
 آیلیاکاپیتولینا، ۳۷
- الف**
- اوستاتیوس، ۴۵
 اباسلمه، ۵۱
 آباتاخان، ۱۳۸
 ابراهیم، ۱۰۲، ۲۴۱
 ابقرتیبیر، ۲۴۱
 ابن اثیر، ۱۲۴
 ابن الندیم، ۱۰۷
 ابن خلدون، ۱۹۲، ۱۹۶
 ابن خلطان، ۲۳۱
 ابن زنبیل، ۱۵۳
 ابن سعود، ۲۹۸، ۳۱۳
 ابن طولون، ۱۱۲
 ابن عمر، ۲۳۴
 ابن قتیبه، ۲۳۴
 ابن نباته، ۲۳۱
 ابن هُبیره، ۱۰۹
 ابن یونس، ۱۲۴
 ابواسحاق شیرازی، ۱۲۳

استرآباد، ۸۳	ادسا، ۴۲، ۵۰، ۱۰۳، ۱۲۴
استرابون، ۴۷	ادوارد، ۲۴۰
آستراخان، ۱۶۲	ادوارد اول، ۲۵
استرالیا، ۳۰۴	ادومیه، ۳۰
استنکرک، ۲۰	آرام صُویته (حلب)، ۲۹
استیل، ۱۶۲	اردشیر، ۱۷۷، ۳۶
اسحاق، ۳۰	اردشیر اول، ۴۵
اسرائیل، ۲۱، ۳۰، ۳۴، ۳۷، ۱۲۲، ۲۲۴، ۳۱۱	اردن، ۳۰، ۱۰۳، ۲۱۸، ۲۲۴
۳۱۶، ۳۲۱، ۳۲۷، ۳۳۹، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱	اردن هاشمی، ۴۸
۳۷۲	اردوی زرین، ۱۳۸
اسرائیل بن سلجوق، ۱۲۲	ارزنگان، ۱۵۱
اسکندر، ۳۳، ۳۵، ۴۳، ۵۰، ۵۹، ۶۰، ۶۳، ۹۴، ۹۶	ارس، ۲۹۲
۳۶۵	ارض روم، ۲۶۵
اسکندر بیگ، ۱۶۱	ارطغرل، ۱۴۴
اسکندریه، ۵۰، ۱۲۷، ۲۱۴، ۲۷۲	ارمنستان، ۴۵، ۴۶، ۵۰، ۱۳۱، ۱۳۸، ۱۹۵، ۲۵۵
اسماعیل، ۱۱۶	۲۵۸، ۲۶۵، ۲۸۹، ۲۹۲، ۳۱۶، ۳۶۳، ۳۶۹
اسماعیل پاشا، ۲۷۹	اروپا، در اکثر صفحات
اسماعیل دوم، ۱۶۰، ۱۶۹	اروپاسیا، ۱۹۵
اسماعیل صفوی، ۱۵۴	اروند رود، ۷۳
اسماعیل وراق، ۱۲۳	ازبکان، ۱۶۰، ۱۶۱
اسماعیلیان، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۲	ازبکستان، ۴۹، ۱۴۹
اسوان، ۱۹۶	آزرقي هروی، ۱۲۳
اشنارمیرگ، ۱۷۴	ازنیق، ۲۱۳
اشرف طومانبای، ۱۵۵	اژه، ۳۱، ۲۷۲
اشرف قانصوه غوری، ۱۵۲	اسپانیا، ۱۶، ۸۸، ۹۰، ۹۸، ۱۰۳، ۱۱۲، ۱۱۸، ۱۲۰
اشعب بن جبیر، ۲۳۴	۱۵۷، ۱۵۸، ۱۷۱، ۱۸۰، ۲۰۱، ۲۳۸، ۲۴۰
اشعیا، ۳۴	۲۴۱، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۶، ۲۶۶
اشکانیان، ۱۱۴	۲۸۲، ۳۶۵، ۳۷۲
اشیل، ۳۸	اُستاد سیس، ۱۱۱
اصفهان، ۷۰، ۷۲، ۷۹، ۱۳۹، ۱۶۱، ۱۶۲	استالین، ۱۳۹، ۳۲۰
اغوزخان، ۱۴۵	استالینگراد، ۱۳۸، ۳۱۹
اغوزشاه، ۱۴۵	استانبول، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۱۸، ۲۲، ۱۵۶، ۱۵۹
افغانستان، ۷۶، ۱۱۴، ۲۲۴، ۲۵۹	۱۶۳، ۱۶۶، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۸۹، ۲۰۲، ۲۳۸
افلاطون، ۱۷۶	۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۵۹
افندی، ۱۱، ۱۴	۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۸۴، ۲۸۸، ۲۹۰
افندی سالونیک، ۱۱	۲۹۹، ۳۶۸، ۳۶۹
اقیانوس آرام، ۱۶۴، ۲۲۴	استاورینوس، ۷۱

- امیر کیتبوقا، ۱۳۳
 امیر معزی، ۱۲۳
 امین، ۱۱۳
 انثید، ۲۳۳
 انبار، ۱۰۹
 اندلس (آندالوثیا)، ۱۱۳
 اندونزی، ۱۶۴
 انزلی، ۸۲
 انظاکیه، ۸۸، ۱۲۴، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۳۴
 انگلیس ← انگلستان
 انگلستان، در اکثر صفحات
 انوریاشا، ۳۰۳
 انور سادات، ۳۱۲
 انوری، ۱۲۳
 انوشیروان، ۸۸، ۱۷۷
 اوبردوبایه، ۲۷۰
 اودسا، ۲۵۵
 اودیسه، ۲۳۳
 اورارتو، ۳۰۴
 اوریان، ۱۵۰
 اورشلیم، ۳۰، ۳۳، ۳۴، ۳۷، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۴۵، ۲۷۰، ۳۱۱
 اورفه، ۴۲
 اوروسیوس، ۲۳۸
 اوزون حسن، ۱۵۱
 اوستروگوت، ۱۷۵
 اوکتاویانوس، ۳۵
 اوکراین، ۲۰۲
 اولجایتو، ۱۳۴
 اولوج علی پاشا، ۱۵۷
 اونون، ۱۳۰
 اویغور، ۱۳۰
 ایالات متحد، ۲۱، ۲۳
 ایبری، ۲۴۹، ۲۵۶
 ایبیک، ۱۴۱
 ایتالیا، ۸۸، ۱۱۸، ۲۴۱
 ایران، در اکثر صفحات
- اقیانوس اطلس، ۱۵۸، ۱۶۳
 اقیانوس هند، ۱۳، ۴۶، ۷۲، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۶
 ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۳
 اکد، ۲۸
 اکروپولیس، ۱۷۰
 اُگتای، ۱۳۱
 الأزهر، ۱۱۸، ۲۳۲
 الب ارسلان، ۱۲۳، ۱۲۹
 التون، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶
 الجایتو (سلطان محمد خدابنده)، ۱۳۹
 الجزیره، ۲۰۱
 الداریمی، ۲۳۲
 السلطان رکن الدوله، ۱۲۴
 الصباح، ۲۹۸
 الخ بیگ، ۱۴۰
 الکسیوس کومننوس، ۲۳۵
 المتوکل، ۱۱۲
 المُسْتَنْصِر بالله، ۱۴۲
 المنصور، ۱۰۹
 الموت، ۱۲۷
 الیزابت، ۱۴، ۱۷، ۸۵، ۱۵۶، ۲۶۶، ۲۶۷
 الیزابت پتروننا، ۸۲
 امام المتکلمین، ۱۲۹
 امام حسن، ۱۸۰
 امام علی، ۱۸۰
 امام محمد غزالی، ۱۲۳، ۱۳۵
 امپراتور والنس، ۱۴۴
 امتیاز رویتر، ۳۰۱
 امرؤ القیس، ۱۸۱، ۲۳۰
 اموی ← امویان
 امویان، ۹۸، ۹۹، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹
 ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۲۴، ۲۲۸، ۳۶۵
 امیر تیمور، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۲۳۵
 امیر جبه، ۱۳۰
 امیر حسین والی، ۱۳۹
 امیردرعیه، ۲۹۸
 امیر علی خان، ۷۷

بحرमित، ۳۰
 بحرین، ۶۹، ۷۰، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۹۴
 بخارا، ۹۸، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۴۰،
 ۲۵۸
 بخارست، ۲۵۵
 بخت‌نصر، ۳۳
 بخران، ۵۷
 بدیع‌الزمان همدانی، ۲۳۳
 برامکه، ۱۱۰
 برکه‌خان، ۱۳۸
 برلین، ۲۵۸، ۲۹۱، ۳۱۲
 برمکیان، ۱۱۱، ۱۱۳
 بریتانیا ← انگلستان
 بریتانیای کبیر ← انگلستان
 بریگانتین، ۷۲
 بزرگمهر، ۱۰۷
 بسارابی، ۲۵۵
 بساسیری، ۱۱۷
 بسفور، ۱۵۰، ۱۷۰، ۲۵۴
 بصره، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۹، ۸۰، ۸۶، ۹۱، ۹۴،
 ۱۱۳، ۱۸۶، ۲۱۸، ۲۵۹، ۳۰۴
 بطالسه، ۴۳
 بطلمیوس، ۴۳
 بغاز ایچی، ۱۷۹
 بغداد، ۲۹، ۵۰، ۶۶، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳،
 ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵،
 ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۹،
 ۱۴۲، ۱۶۱، ۱۶۲، ۲۰۷، ۲۱۴، ۲۲۸، ۲۵۹،
 ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۱، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷،
 ۳۷۰
 بغدادی، ۱۰۷
 بلخ، ۹۸
 بلژیک، ۲۰، ۲۸۵
 بلغارستان، ۱۳۸، ۱۴۴، ۲۵۳، ۲۹۱، ۳۰۲
 بلینی، ۲۲۶
 بمبئی، ۷۱، ۷۳، ۹۱
 بناپارت، ۲۵۷، ۳۰۶

ایرتیش، ۱۲۲
 ایرلند، ۲۰۲
 ایسیس، ۳۲
 ایشتویگور، ۳۴
 ایکنومیوم، ۱۲۵
 ایلخانیان، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۶۸
 ایلک خانیان، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۶
 ایمرتیا، ۲۵۵
 اینالجنی، ۱۳۱
 ایوان سوم، ۱۶۲
 ایوان ششم، ۸۲
 ایوان کبیر ← ایوان سوم
 ایوبیان، ۱۴۱، ۱۴۲

ب

بابا اسحاق، ۲۱۵
 باب عالی، ۷۴، ۱۷۰، ۲۵۵، ۲۸۴، ۲۹۰
 بابل، ۲۲، ۲۸، ۳۳، ۳۴، ۳۷، ۵۹، ۲۰۸
 بابلیون، ۹۱
 باتوخان، ۱۳۸
 باسمیدو، ۷۳
 باشکند، ۱۵۱
 باطنیان، ۱۱۶
 باکو، ۲۵۳
 باکونین، ۸۴
 بالتیک، ۸۴، ۱۱۹
 بالتیمور، ۲۰۲
 بالکان، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۹۳، ۱۹۴،
 ۲۵۶، ۲۶۳
 بایزید، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۱، ۲۲۶، ۲۳۵
 بایزید اول، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۷۴
 بایزید دوم، ۱۵۶، ۲۴۱
 بایزید صاعقه ← بایزید اول
 بایزید یلدریم ← بایزید اول
 بایسنقر، ۱۴۰
 بایور، ۲۹۱

بیلیول، ۲۴۱
 بین‌النهرین، ۲۹، ۳۵، ۴۹، ۵۳، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۶،
 ۱۲۴، ۱۳۱، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۱، ۱۹۵،
 ۳۰۷، ۳۶۳، ۳۶۵



پاتنا، ۷۲
 پارتیان، ۴۵
 پاریس، ۱۹۴، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۵۸، ۲۷۰، ۲۸۱، ۳۱۹
 پاشا، ۷۳، ۷۴
 پالایولوگوس، ۲۳۵
 پالمیرا، ۴۹، ۵۱، ۳۶۴
 پامفیلی، ۴۱
 پترا، ۳۰، ۴۸، ۴۹
 پجوی، ۱۸۸
 پرتغال، ۱۱، ۱۵۹، ۲۴۹، ۲۵۶
 پرشیا، ۲۷، ۳۲
 پروت، ۲۵۳
 پروزا، ۲۸۵
 پروس، ۲۷۱، ۲۸۰، ۲۸۴، ۲۹۹
 پروسا، ۱۴۴
 پرووینکیا، ۵۰
 پری‌خان خانم، ۱۶۰
 پرینستون، ۱۵
 پکن، ۱۳۱
 پلوپونز، ۱۵۱
 پلینی کهن، ۵۰
 پلینی میهن، ۴۷
 پوراندهخت، ۱۷
 پولیس، ۱۴۵
 پولیوکتف، ۸۵
 پومپئوس، ۳۵، ۴۸، ۳۶۳
 پهلوی، ۳۱۸
 پهلویات، ۱۰۷
 پیمان ادرنه، ۲۵۷
 پیمان یاسی، ۲۷۰

بندر آروف، ۱۶۳
 بندر لنگه، ۷۱
 بندر نادریه، ۷۳
 بن‌لادن، ۲۷۷
 بنی‌اسد، ۱۸۱
 بنی‌امیه، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹،
 ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۸۱، ۱۸۲، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹،
 ۲۲۰، ۲۲۸، ۲۳۰
 بنی‌تغلب، ۲۳۱
 بنی‌عباس، ۱۰۹، ۱۸۱، ۱۸۲
 بودا، ۳۴
 بوربون، ۳۱۸
 بورس، ۵۰
 بورسه، ۱۴۴، ۱۴۷
 بوسفور، ۲۷
 بوسنی، ۱۵۱، ۱۷۰، ۳۰۲
 بوشهر، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱
 بوهم، ۱۵۶
 بهاء‌الدوله، ۲۳۸
 بهاء‌الدین محمدبخاری، ۲۷۷
 بهرام ساسانی، ۱۱۶
 بهرام گور، ۱۱۵
 بیبرس، ۱۳۸، ۱۴۱
 بیت‌الحکمه، ۲۱۴
 بیت‌المقدس، ۱۰۳، ۱۱۷
 بیتینیا، ۱۴۴
 بیروت، ۳۱۰
 بیزانس، ۱۷، ۲۸، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۵۲، ۵۳، ۵۴،
 ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۸۸، ۹۰، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۹۷،
 ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۳، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۴۳، ۱۴۴،
 ۱۵۲، ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹،
 ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۰۸، ۲۰۹،
 ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۵،
 ۲۳۱، ۲۳۷، ۲۴۹، ۲۹۸، ۳۶۴
 بیستون، ۲۹
 بیسمارک، ۲۷۹، ۲۹۲
 بیک اوقلو، ۲۵۵

ت

تھماسب خان، ۷۵
تھماسب دوم، ۷۵
تیتوس، ۱۰۱
تیسفون، ۵۰، ۱۱۰
تیلست، ۲۹۹
تیمور، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۵۱، ۱۵۲

ج

جالینوس العرب، ۲۳۹
جاوہ، ۲۶۵
جبارہ، ۷۰
جبل الطارق، ۹۱
جیہ نویمان، ۱۳۰
جریر، ۲۳۰، ۲۳۲
جزائر اتلانٹیک، ۱۸۷
جزیرۃ العرب، ۵۰
جعفر بایسنقری، ۱۴۰
جعفر برمکی، ۱۱۳، ۱۲۴
جعفر صادق، ۱۱۷
جغتای، ۱۳۱
جلال الدین، ۱۲۶
جلال الدین سیوطی، ۱۴۱
جُلجنتا، ۱۰۱
جلفار، ۷۶، ۷۷، ۸۱
جلیل، ۳۰
جمال بیگ، ۸۳
جمال پاشا، ۳۰۳
جُخند، ۱۳۹
جنوا، ۱۴۴
جوہر، ۱۱۷
جیحون، ۹۷، ۱۲۲، ۱۴۹، ۲۵۸
جیمز اول، ۲۳۷
جیمز ششم، ۱۵۸

ح

چائو، ۴۹

تثوداہاد، ۱۷۵
تثوفراستوس، ۴۷
تاجیکستان، ۲۲۴
تاگانروگ، ۲۵۴
تالیران، ۲۴۷
تای تسونگ، ۸۸
تبت، ۱۸۸

تبریز، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۵۴، ۱۶۱، ۳۰۴
تدمر، ۴۹
تراپزوس، ۱۵۱
ترایانوس، ۴۵، ۴۹، ۵۰
ترکستان، ۴۹، ۷۶، ۹۸، ۱۲۲
ترکستان شرقی، ۱۲۶
ترکمانچای، ۲۵۵، ۲۵۷
ترکیہ، ۲۶، ۳۱، ۴۷، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۸۶، ۱۸۸،
۱۹۰، ۱۹۵، ۲۲۶، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۷، ۲۷۰،
۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۹۷، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۶،
۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۵، ۳۲۷، ۳۳۹، ۳۷۰

ترمذ، ۱۳۴
تریونینانوس، ۱۷۶
تریپولی، ۱۲۴، ۳۰۲، ۳۰۷
تعلیمیہ، ۱۱۶
تقلیس، ۸۵
تقی خان، ۷۳، ۷۴، ۷۶
تلمود، ۱۹۱
تموچین، ۱۳۰، ۱۳۱
تنسر، ۱۷۸
توپکاپی، ۱۷۰
تورات، ۱۰۳، ۱۸۶، ۲۴۱
توران شاہ، ۱۴۱
توشی، ۱۳۱
توکات، ۲۴۱
تولستوی، ۳۰۳
تونس، ۹۱، ۱۲۰، ۲۱۸، ۲۵۹، ۲۷۹
تھماسب، ۷۰

چارلز، ۱۵
چالدوران، ۱۵۴، ۱۵۵
چرچیل، ۳۰۴
چرکس، ۱۶۰
چرکستان، ۲۵۵
چغری بیگ، ۱۲۲

خ

خالدبن عبدالله قسری، ۱۱۳
خان خانان، ۱۳۰
خاورمیانه، در اکثر صفحات
ختن، ۱۳۰
خجند، ۲۵۸
خدابنده، ۱۶۰، ۱۶۹
خداینامه، ۱۰۷، ۱۱۰

خراسان، ۷۰، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶

۱۶۱، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۳

خرم سلطان، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۹

خزر، ۴۹، ۱۲۰

خسرو، ۱۷۵، ۱۸۲

خسرو انوشیروان، ۶۸، ۸۸، ۱۷۸

خسرو اول ← انوشیروان

خطیب تبریزی، ۱۲۹

خلیج عمان، ۷۶

خلیج فارس، ۱۳، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۳، ۶۷، ۶۸، ۶۹

۷۰، ۷۲، ۷۶، ۷۸، ۸۱، ۸۵، ۸۶، ۱۱۷، ۱۵۵

۱۵۷، ۱۹۱، ۲۰۲، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۷۲، ۲۹۸

۳۰۲، ۳۰۸، ۳۱۶، ۳۷۱

خلیفه قائم، ۱۲۳

خلیفه منصور، ۱۸۳

خواجه ابراهیم، ۱۳۹

خواجه نصیرالدین طوسی، ۱۳۱

خواجه نظام‌الملک، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۹

خوارزم، ۱۲۶، ۱۳۹

خوارزمشاه، ۱۳۱

خوارزمشاهیان، ۱۱۴

خوان اتریشی، ۱۵۷، ۱۵۸

چلبی محمد، ۲۴۱، ۲۲۶

چنگیزخان، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۹

چین، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۳۴، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۶، ۵۶، ۶۶

۶۸، ۸۸، ۹۰، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۶

۱۳۴، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۱

۱۹۴، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۴۲

۲۴۸، ۲۵۸، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۳۶

۳۶۷

ح

حاج امین الحسینی، ۳۱۱

حاجی طرخان، ۱۶۲، ۱۶۳

حافظ، ۶۹

حبشه، ۵۱، ۵۵، ۱۰۳، ۱۰۴

حبیبه، ۹۸

حجاج بن یوسف، ۱۱۳، ۲۳۰

حجاز، ۵۷، ۹۷، ۱۰۰، ۱۴۲، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۸

حجر بن عمرو بن معاویه، ۱۸۲

حسان بن ثابت انصاری، ۲۳۰

حسان تبع، ۱۸۲

حسن صباح، ۱۲۷

حسین بن علی، ۳۰۸

حشاشین، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱

حشاشیون ← حشاشین

حضر موت، ۵۱

حکمت بایور، ۳۰۲

حلب، ۱۲۴، ۱۳۸، ۱۶۲، ۲۳۴

حمدان بن حمدون، ۲۳۱

حمدان قرمط، ۱۱۶، ۱۲۸

حمص، ۲۱۸

خورفکان، ۷۶، ۷۷

خوی، ۱۵۴

د

داراب جرد، ۱۱۰

دارداتل، ۱۴۴، ۲۵۴، ۳۰۵

داریوش، ۳۰

داغستان، ۸۱، ۸۲، ۱۲۰

دالساندری، ۱۵۹

دانونب، ۱۳۸، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۸، ۲۹۰

داود، ۲۹، ۳۱۱

داوود قیصری، ۲۱۳

دجله، ۲۸، ۵۰، ۱۰۹، ۱۳۲، ۱۳۵، ۳۰۴

دریند، ۸۵، ۲۵۳

درعیه، ۲۹۸

دریای آرال، ۱۲۶

دریای خزر، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۱۶۲

۲۵۵، ۲۵۸، ۲۷۲

دریای سرخ، ۱۳، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۵، ۵۶، ۶۸

۷۰، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۳۵، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۷

۲۰۲، ۲۵۷، ۲۶۵

دریای سیاه، ۴۹، ۸۸، ۱۲۰، ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۴۴

۱۶۳، ۱۶۵، ۲۵۴

دریای مدیترانه، ۱۲۴

دشت قیچاق، ۱۳۸

دکارت، ۱۳۳

دماغه امیدنیک، ۱۱

دمشق، ۲۹، ۸۷، ۹۱، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۶

۱۱۷، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۸، ۱۴۳، ۲۱۸، ۳۰۶

۳۶۵

دن، ۲۰۲

دناریوس، ۱۰۰

دندانقان، ۱۲۲

دنیستر، ۲۵۴

دنیل دُفو، ۲۸۲

دوانیقی، ۱۸۳

دیوروجا، ۲۵۸

دوتونو، ۱۹۴

دوریل، ۸۰

دوک دولوکزامبورگ، ۲۰

دون کیشوت، ۱۵۸

ده رزیک، ۱۱۴

دهلی، ۷۷، ۱۳۹، ۱۴۰

دیالمه، ۱۱۵، ۱۳۲

دین فریگیت، ۷۳

دین محمدخان، ۱۶۱

دیوجانس، ۱۵۱

دیوکلسین، ۱۹۸

دیون زرین دهان، ۵۰

دیویس، ۲۰۲

ر

رائق، ۱۱۵

رابرت شرلی، ۱۶۱

راپزال، ۷۲، ۷۶

راوندی، ۱۰۹

رأس الخیمه، ۷۶

رأس المستدم، ۷۶

رشیدالدین فضل الله، ۱۳۴، ۱۳۹، ۲۰۰

رشید عالی گیلانی، ۳۱۱

رُصافه، ۹۸

رضاشاه، ۳۰۹

رکن‌الدین خورشاه، ۱۳۱

رویسپیر، ۳۲۰

رودریگ، ۱۰۳

روس ← روسیه

روسیه، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۳۷

۱۳۸، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۸۸، ۲۰۲، ۲۴۸، ۲۵۳

۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۳

۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۹، ۲۷۲، ۲۷۹، ۲۸۴، ۲۹۱

۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳

۳۰۵، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۶۸

روف، ۸۲

روکسلانه، ۱۵۵

روم، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸

۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹

۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۹، ۸۸، ۹۱، ۹۶، ۹۷

۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷

۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۵

۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۸، ۲۰۲

۲۰۳، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۲

۲۳۰، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۸۴، ۲۹۳، ۳۳۲، ۳۶۳

۳۶۴، ۳۶۵

رومانف، ۳۱۸

رومانی، ۲۵۸، ۲۹۰

روم شرقی، ۱۷۰

روملی، ۱۴۶، ۱۶۸

روملیا، ۱۴۶

رومیة، ۱۰۹

روبال جورج، ۷۳، ۷۴

ژها، ۱۰۳

ری، ۱۱۶

ریورا، ۱۹

ز

زاب کبیر، ۱۰۸

زبیرین عوام، ۹۴

زردشت، ۳۳، ۳۴

زرینی، ۱۷۳

زلاندنو، ۳۰۴

زنوبیا، ۵۱

زیادبن ابیه، ۱۱۳

زیدبن ثابت، ۹۴

زیژاتوار، ۱۷۳

زیژت، ۱۷۳

ژ

ژاپن، ۲۵، ۲۷۹

ژوپیترا، ۳۷

س

ساحل عمان، ۸۰

ساراسن، ۴۸، ۱۸

سارایوو، ۲۸۸

ساسانیان، ۲۳، ۳۶، ۴۵، ۵۱، ۶۰، ۶۳، ۶۴، ۶۵

۶۶، ۶۸، ۹۱، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۷۸

۱۹۶، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۶۳

ساکساروبرا، ۴۱

سالامیس، ۳۸

سالونیکا، ۲۴۱

سامان خُداة، ۱۱۶

سامانیان، ۱۱۵، ۱۲۲

سامره، ۳۰، ۳۷

سان استفانو، ۲۵۸، ۲۹۲

ساتناسوفیای، ۸۸

سانسون، ۶۸

سیاستوپل، ۲۳، ۳۰۳

سُبتای، ۱۳۰

سراگلیو، ۱۷۰، ۲۸۴

سراة، ۹۴

سرای، ۱۳۸

سرواتس، ۱۵۸

سزار، ۱۰۳، ۱۸۲

سعدالدین، ۱۴۶

سعدی، ۶۸، ۲۳۳

سعید افندی، ۲۴۱

سعیدبن مسیب، ۹۴

سفاح، ۱۰۹

سفالونیا، ۲۴۱

سفورس، ۳۸

سفیدنچ، ۱۰۸

سکینه، ۱۰۲

سلجوق بن دُفاق، ۱۲۲

سلجوقیان، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۷

سنجر، ۱۲۳، ۱۲۶
 سند، ۷۷
 سنگاپور، ۹۱
 سن لوئی، ۱۴۱
 سوئڈ، ۲۶۲
 سوئز، ۹۱، ۲۷۲
 سوڈان، ۱۹۶، ۲۰۳
 سورت، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۸۰، ۸۱، ۱۶۱
 سورت پاشا، ۲۸۹
 سوریه، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۵، ۳۷، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۹، ۶۴، ۸۸، ۹۵، ۹۷، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۶۸، ۱۷۸، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۷، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۵۳، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۹، ۲۸۷، ۲۹۵، ۲۹۸، ۳۰۷، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۵، ۳۲۷، ۳۴۳، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۷۰، ۳۷۱
 سولیدوس، ۱۰۰
 سومر، ۲۸
 سیبریہ، ۱۳۰
 سیتواترک، ۲۵۱
 سیحون، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۴۹
 سیدجمال الدین اسدآبادی، ۲۷۹
 سیراف، ۶۸
 سیر دریا، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۴۹
 سیرنائیک، ۳۰۲، ۳۰۷
 سیزالپین، ۲۸۵
 سیسپادان، ۲۸۵
 سیستان، ۶۵، ۱۱۴، ۱۱۶
 سیسیل، ۱۱۷، ۱۲۰، ۲۴۹
 سیف الدولہ، ۲۳۱
 سیف الدین برقوق، ۱۳۵
 سیف الدین غازی، ۱۲۵
 سیف الدین قطز، ۱۳۳
 سیف بن سلطان، ۷۶

۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۶۸
 سلطان احمد سوم، ۲۴۲
 سلطان بایزید دوم، ۱۵۴
 سلطان بن سیف ثانی، ۷۰
 سلطان حسین، ۷۰
 سلطان حسین بایقرا، ۱۴۰
 سلطان سرخ ← عبدالحمید دوم
 سلطان سلیم، ۱۵۳، ۱۵۴
 سلطان سلیمان، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۸
 سلطان سلیمان قانونی، ۱۵۸
 سلطان سلیم دوم، ۱۵۸
 سلطان محمد، ۱۵۱، ۱۶۱، ۱۶۹
 سلطان محمد پنجم، ۳۰۳
 سلطان محمد چہارم، ۱۷۳
 سلطان محمد خدابندہ، ۱۳۴
 سلطان محمد خوارزمشاہ، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۱
 سلطان محمد دوم، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۷۰، ۲۲۶
 سلطان محمود، ۶۹
 سلطان ناصرالدین، ۱۲۶
 سلوکیہ، ۱۱۰
 سلیم، ۱۲۰
 سلیمان، ۳۰، ۵۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۸۲
 سلیمان بن عبدالملک، ۹۸
 سلیمان خان اول، ۲۵۱
 سلیمان سوم، ۲۶۷
 سلیمان قانونی، ۱۶۵، ۱۷۳، ۲۳۷، ۲۵۱
 سلیم اول، ۱۵۴
 سلیم دوم، ۱۶۹، ۱۷۳
 سلیم سوم، ۲۷۰
 سمرقند، ۹۸، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۴۰
 سمیوئیل، ۲۹، ۱۸۱
 سینان، ۱۵۶، ۲۳۲
 سنیاد، ۱۱۱
 سن پطرزبورگ، ۸۳، ۸۴، ۲۹۶
 سنجر، ۱۲۶

سیلان، ۶۸

سیمور، ۲۹۵، ۲۹۶

سینا، ۲۹، ۵۴

سینوپ، ۱۵۱

سیواس، ۱۳۹

سینز، ۸۸

ص

صحرای سینا، ۳۰۴

صدام حسین، ۳۱۲

صربستان، ۱۴۴، ۱۵۱، ۲۵۱، ۲۵۸

صفاریان، ۱۱۴، ۱۱۵

صفویان، ۶۶، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۶

۱۶۲، ۲۲۵، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۶۷

صلاح‌الدین، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۴۱، ۲۳۷

صلاح‌الدین ایوبی، ۱۱۷، ۱۴۱، ۲۵۰

صلح یاسی، ۲۵۵

صوقللی محمدپاشا، ۱۵۸، ۱۷۳

ط

طائف، ۹۱

طالبان، ۲۷۷

طاهر، ۱۱۴

طاهریان، ۱۱۴، ۱۱۵

طبرستان، ۸۲، ۱۱۶

طبریه، ۸۸

طرابزون، ۸۸، ۱۵۱، ۲۳۵

طرابلس، ۲۵۹، ۳۰۷

طغان شاه، ۱۲۳

طغرل، ۱۲۴

طغرل اول، ۱۲۳

طغرل بیگ، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴

طغرل سلجوقی، ۱۱۷

طفار، ۵۱

طلحه بن عبیدالله، ۹۴

طلعت پاشا، ۳۰۳

طوپراق، ۲۹

طوس، ۱۲۳

طولونیان، ۱۱۲

طویل ← صوقللی محمد پاشا

طیران، ۵۴

ش

شاخ آفریقا، ۳۱، ۱۵۷

شاخ زرین، ۱۷۰

شارل پنجم، ۱۵۷، ۱۵۹

شام، ۲۹، ۹۷، ۱۰۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۲۳

شاه اسماعیل، ۱۵۴، ۱۶۱

شاهپور اول، ۴۵، ۱۷۷، ۲۱۴

شاهپور ساسانی، ۱۰۹

شاهپور سوم، ۴۵

شاهرخ تیموری، ۱۴۰

شاه طهماسب، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱

شاه عباس، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳

شاهنامه، ۱۴۰

شبه جزیره گالیپولی، ۱۴۴

شجرالدر، ۱۴۱، ۱۶۰

شرباتف، ۸۳

شرکت هند شرقی، ۱۶۲

شریف حسین، ۳۰۵

شمال آفریقا، ۱۴۹

شمعون، ۳۸

شوروی ← روسیه

شهر زور، ۱۶۱

شیخ ابواسحاق، ۱۲۹

شیخ الاسلام، ۲۴۱

شیخ الجبل، ۱۲۷

شیخ بدرالدین، ۲۱۵

شیخ جبار، ۷۱، ۷۵، ۷۷

شیخ حیدر، ۱۵۵

شیخ رشید، ۷۳

شیراز، ۷۹، ۸۰، ۱۳۳، ۲۳۱

عدن، ۲۵۷

عراق، ۲۹، ۳۱، ۹۱، ۹۴، ۱۰۰، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲،
 ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴،
 ۱۲۶، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۰، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۷۸،
 ۱۸۶، ۱۹۲، ۲۰۳، ۲۱۰، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۲۸،
 ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۸، ۲۵۹، ۲۶۳، ۲۸۷، ۲۹۷،
 ۲۹۸، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۳،
 ۳۱۵، ۳۲۱، ۳۲۷، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۱، ۳۷۲

عربستان، ۱۳، ۱۹، ۲۵، ۲۹، ۳۱، ۴۷، ۴۸، ۴۹،

۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۸۷، ۸۸، ۸۹،

۹۳، ۹۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۴۹، ۱۵۵، ۱۷۵،

۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۹، ۱۹۵، ۲۰۳، ۲۱۷، ۲۱۸،

۲۲۴، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۳، ۲۵۷، ۲۷۷، ۲۹۸،

۳۰۸، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۲۲، ۳۲۷، ۳۶۳، ۳۷۱

عربستان غربی، ۴۷

عزرائی کاتب، ۲۰۸

عزیز، ۱۱۸

عضدالدوله دیلمی، ۲۳۱

عقبه، ۳۰

علویان، ۱۱۶

علی بن عمر شاذلی، ۱۸۹

علی پاشا، ۲۸۱

علی تکین، ۱۲۲

علیشیر نوائی، ۱۴۰

عمادالدین، ۱۲۵

عمادالدین زنگی، ۱۲۴

عمان، ۶۹، ۷۲، ۷۶، ۷۷، ۸۰، ۸۱، ۱۰۳،

عمر، ۶۹، ۸۸، ۹۷

عمر بن عبدالعزیز، ۹۸، ۱۰۴

عمر خیام، ۲۳۹

عمر بن العاص، ۶۹، ۱۸۳

عمر وعاص، ۹۱

عیسی مسیح، ۳۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۲۹، ۱۷۶

عین الجالوت، ۱۳۳، ۱۳۸

غازان، ۸۲

غازان خان، ۱۳۴، ۱۳۸

ع

عاضد، ۱۱۷، ۱۲۵

عاموس نبی، ۳۳

عباس سوم، ۷۵

عباسیان، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲،

۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰،

۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۹،

۱۸۲، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۸، ۲۲۹،

۳۶۵

عبدالحق عدنان، ۲۶۴

عبدالحمید دوم، ۲۷۹، ۲۹۱، ۳۰۲

عبدالحمید بن یحیی بن سعد، ۲۱۱

عبدالرحمان بن عوف، ۹۴

عبدالرحمان جامی، ۱۴۰

عبدالعزیز بن سعود، ۳۰۸

عبدالمجید، ۲۱۵

عبدالمجید دوم، ۳۰۸

عبدالملک، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۳، ۲۲۳، ۲۳۰

عبدالملک بن مروان، ۹۸، ۹۹

عبدالناصر، ۳۱۲

عبد الوهاب، ۲۹۸

عبیدالله المهدي، ۱۱۶، ۱۱۸

عبید بن الابصر، ۱۸۱

عثمان، ۱۰۵

عثمان دوم، ۱۷۱

عثمان غازی، ۱۴۴، ۱۶۵

عثمانی، در اکثر صفحات

عثمانیان، ۱۱، ۱۲، ۲۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۹،

۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸،

۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۸،

۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۸۵،

۱۹۷، ۲۰۱، ۲۲۶، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۸، ۲۴۹،

۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۸،

۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۲،

۲۸۴، ۲۸۵، ۲۹۱، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۲،

۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۱۰، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹

فیلارک، ۴۸

فینیقیه، ۳۰

ق

قائم ← ابوجعفر عبدالله

قادسیه، ۸۸

قارص، ۲۵۸

قازان، ۱۶۲

قاهره، ۱۱۷، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۵۵، ۱۶۱

قباد اول، ۱۷۷

قباد دوم، ۸۸

قبة الصخره، ۱۰۱

قَتَبان، ۵۱

قتلمش بن اسرائیل، ۱۲۵

قتیبه بن مسلم باهلی، ۱۳۲

قراخیتان، ۱۳۰

قَرَاخِیتای، ۱۲۶

قراقویونلو، ۱۴۰

قَرَامِطه، ۱۲۸

قراقیز، ۱۳۰

قَرْمَطیان، ۱۱۶، ۱۲۸

قره مصطفی، ۱۷۴

قرلباش، ۱۶۰

قزوین، ۱۶۰، ۱۶۱

قَسطنطینیّه، ۴۲، ۴۴، ۵۳، ۵۴، ۷۴، ۹۱، ۱۴۰

۱۴۴، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸

۲۱۸، ۲۲۶، ۲۳۵، ۲۴۹، ۳۰۴، ۳۶۴، ۳۶۵

۳۶۷

قَسطنطین، ۴۱

قَسطنطین اول، ۱۰۰، ۱۷۷

قَسطنطین کبیر ← قَسطنطین اول

قَسطنطین یازدهم، ۱۴۷، ۱۵۰

قشم، ۷۰، ۷۷

قصر، ۱۰۹

قصر حمرا، ۱۰۳

قطب‌الدین شیرازی، ۱۳۳

غازیان، ۱۲۹

غَز، ۱۲۲

غزنویان، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۲۳

غزنین، ۱۲۳

غزه، ۳۰۶

غسان، ۵۴، ۵۵

غلزه، ۷۰

ف

فتودوسیا، ۳۰۳

فارابی، ۲۳۱

فارس، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۱۳۳، ۲۲۴

فاطمیان، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۳

۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۲۹، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۳۱

۲۳۲، ۳۶۶

فانو، ۲۴۱

فَدَّان آرام، ۲۹

فوات، ۲۸، ۸۸، ۱۰۹، ۱۳۵، ۳۰۴

فیوان، ۶۸

فرانتس اول، ۲۸۴

فرانسه، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۹، ۷۹، ۹۸، ۱۴۱، ۱۶۵

۲۴۱، ۲۶۳

فرانسیس دوم، ۲۸۴

فردوسی، ۱۲۳

فرزدق، ۲۳۰، ۲۳۲

فرعون، ۱۸۲

فرنج، ۷۳، ۷۴

فزان، ۳۰۷

فُسطاط، ۹۱، ۹۴، ۱۱۷، ۲۱۸

فضل، ۱۱۳

فضل‌الله، ۶۹

فلسطین، ۳۰، ۳۷، ۴۶، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۸

۱۸۳، ۲۱۸، ۲۵۷، ۲۷۰

فلورانس، ۱۹۴

فولارخوس، ۴۸

فیلادینگ، ۲۳۹

کلتوباترا، ۳۵
 کلبعلی خان، ۸۰
 کلوسما، ۵۰
 کلیسای سن پیترو روم، ۱۷۴
 کلیسای هاگیا سوفیا، ۱۴۷
 کمال آتاتورک، ۳۰۹
 کمال پاشازاده، ۱۵۲، ۱۵۶
 کمبوجیه، ۴۶
 کینده، ۱۸۲
 کنستانتینوپل، ۴۲
 کنستانتینوس، ۴۱، ۴۲، ۸۸
 کنستانتیوس، ۱۴۷
 کنعان، ۳۰
 کنفوسیوس، ۳۴
 کوان، ۷۵
 کویان، ۲۵۵
 کوبله، ۳۲
 کوچویبگ، ۱۶۹
 کوخبا، ۳۷
 کورنوال، ۱۹۵
 کوروش، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۶۲، ۸۸، ۱۰۳، ۲۱۷
 کوسوو، ۱۴۴
 کوفه، ۹۱، ۹۴، ۱۰۶، ۱۰۹، ۲۳۲
 کوک، ۷۲، ۷۶
 کوکل، ۷۴، ۷۵
 کولبر، ۲۶۶
 کومان، ۱۲۲
 کومانی، ۱۲۲
 کومنتوس، ۱۲۵
 کومورین، ۷۰
 کهگیلویه، ۷۰
 کیتوقانویان، ۱۳۳
 کیش، ۷۱، ۷۸
 کینبرن، ۲۵۴
 کی‌یف، ۲۵۸

قطوان، ۱۲۶
 قفقاز، ۹۸، ۱۶۲، ۱۷۱، ۱۹۵، ۲۵۵، ۲۵۶
 قُلزُم، ۵۰
 قلعه گلستان، ۱۵۵
 قم، ۹۱، ۲۱۸
 قوام‌الدین شیرازی، ۱۳۳
 قونیه، ۱۲۵، ۱۴۳، ۱۴۴
 قهقهه، ۱۶۰
 قیات، ۱۳۰
 قیامت (قمامه)، ۱۰۳
 قیروان، ۹۱، ۲۱۸
 قینارجمه، ۲۴۸، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۶۸

ک

کاترین دوم، ۲۵۳
 کارلوس اول، ۱۵۷
 کارلویتس، ۲۵۱
 کاشان، ۱۶۱
 کاشغر، ۱۳۰، ۱۳۱
 کافور اخشیدی، ۲۳۱
 کالوشکین، ۸۲
 کالیتزن، ۸۴
 کامپو فورمیو، ۲۸۵
 کامل پاشا، ۲۹۱، ۳۰۳
 کانال سوئز، ۳۰۴
 کانتاکوزنوس، ۱۴۴
 کرت، ۳۰۲
 کرچ - بینی کاله، ۲۵۴
 کرکوک، ۱۶۱
 کرمان، ۱۲۳
 کرمانی، ۲۳۹
 کروسر، ۱۶۲
 کریم خان زند، ۸۶
 کریمه، ۱۶۲، ۱۶۳، ۲۰۲، ۲۴۸، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۷۳
 کشمیر، ۱۳۴
 کفا، ۱۸۹

گ

لنگرود، ۸۴، ۸۵
 لنگلی، ۲۵
 لنین، ۱۷۱، ۲۵۰
 لوی نهم، ۱۴۱
 یوانت، ۱۴
 لوانت، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۳۱، ۱۲۴، ۱۵۲، ۱۹۴، ۲۱۶،
 ۲۴۹، ۲۵۶، ۲۶۸، ۲۹۱، ۳۰۷، ۳۱۰، ۳۱۵
 لوتر، ۱۷۲، ۲۳۷
 لوکوس، ۱۰۸
 لوور، ۲۲۶
 لویی، ۱۵۶
 لویی پانزدهم، ۲۲۶، ۲۴۱
 لویی چهاردهم، ۲۰، ۲۶۶
 لویی دوم، ۱۵۶
 لهستان، ۲۰۲
 لیبی، ۱۲۰، ۳۰۷
 لیدن، ۲۴۲

گ

ماتریدی، ۱۲۹
 مازاتون، ۳۸
 مارس، ۲۶۶
 مارکلینوس، ۴۷
 مارلو، ۱۳۹
 مارونیان، ۲۶۹
 ماریتسا، ۳۰۳
 مارینو، ۷۹
 مازندران، ۷۸، ۷۹، ۸۳، ۸۴، ۱۶۱
 ماکستئوس، ۴۲
 ماکیاولی، ۱۶۵
 مالابار، ۲۰۳
 مالک‌بن انس، ۲۰۶
 ماننگیو، ۲۳۹، ۲۴۰
 ماندانه، ۳۴
 مانی، ۳۶
 ماوراءالنهر، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۶، ۱۳۹، ۱۴۰

گاردنر، ۲۲۶
 گالوس، ۴۸
 گالیا، ۸۸
 گالیپولی، ۱۶۸، ۳۰۴
 گجرات، ۱۶۱
 گراندوک، ۱۹۴
 گرجستان، ۱۳۱، ۱۶۱، ۲۵۵
 گرگان، ۱۱۵
 گرمسیرات، ۷۳، ۷۶، ۸۰
 گلستان، ۲۳۳
 گلیبولو، ۱۶۸
 گمبرون، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹،
 ۸۱
 گنجه، ۱۳۴
 گوت، ۱۰۳
 گوجک، ۲۲
 گورخانِ قراختایی، ۱۲۶
 گورکانیان، ۱۳۹
 گویتین، ۲۴۲
 گیون، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۱
 گیزلن دوبوسبیک، ۱۵۹
 گیلان، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵

ل

لائوتسه، ۳۴
 لاپوتری، ۷۹
 لبنان، ۳۰، ۱۸۶، ۲۲۴، ۲۶۹
 لپانتو، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۳
 لُد، ۱۰۳
 لرج، ۸۴
 لرد بایرون، ۲۹۰
 لسیوس، ۳۰۴، ۳۰۶
 لطفی پاشا، ۱۵۷
 لطیف خان، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷
 لندن، ۱۴، ۳۲، ۷۳، ۸۱، ۸۳، ۱۶۲، ۲۲۶، ۲۷۳

- مأمون، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۰، ۲۱۴، ۳۶۵
 مأمون خلیفه، ۱۱۲
 متازاس، ۲۴۱
 مجارستان، ۱۵۶، ۱۶۵، ۲۵۱
 محبی، ۱۵۵
 محمدالصادق، ۲۷۹
 محمدبن رائق، ۱۱۴
 محمدبن زکریا رازی، ۲۳۹
 محمدبن سعود، ۲۷۷، ۲۹۸
 محمدبن عبدالوهاب، ۲۷۷، ۲۹۸
 محمدبن یوسف کندی، ۲۳۲
 محمدپاشا، ۱۷۱، ۱۷۳
 محمدتقی خان، ۷۷، ۸۰
 محمد تمیمی، ۲۳۲
 محمدخان بلوچ، ۷۰، ۷۲
 محمدرضا شاه، ۳۰۹
 محمدعلی پاشا، ۲۷۱، ۲۹۷
 محمد فاتح ← محمد دوم
 محمد کاظم، ۷۸
 محمد کاظم مروی، ۷۸
 محمود، ۷۰
 محمود تقی خان، ۷۷
 محمود دوم، ۲۹۰
 محمود سلجوقی، ۱۲۴
 محمود غزنوی، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۸
 مداین، ۱۰۹
 مدرس، ۳۰۶
 مدیترانه، ۱۳، ۱۵، ۲۴، ۲۷، ۲۹، ۳۱، ۳۸، ۴۶،
 ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۶۷، ۶۹، ۷۲، ۸۸، ۹۶،
 ۱۱۸، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۰، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۸،
 ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۸۷، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱،
 ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۹، ۲۶۳
 ۲۷۳
 مدینه، ۸۸، ۹۴، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۷۹، ۲۳۲
 مدینهالسلام، ۱۱۰
 مراد، ۱۴۶
 مراد چهارم، ۱۶۹، ۱۷۳
 مراد دوم، ۱۴۵، ۱۷۰
 مراد سوم، ۱۴، ۱۶۹
 مراد غازی، ۱۶۹
 مراکش، ۱۴۹، ۱۵۵، ۱۹۷، ۲۰۳، ۲۲۴، ۲۵۹
 مرتضی بن معتز، ۱۸۸
 مرمره، ۱۴۴، ۱۷۰
 مرو، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۱۴، ۲۵۸
 مروالرو، ۱۱۴
 مروالشاهجان، ۱۲۲، ۱۱۴
 مروان، ۱۰۸
 مروان بن محمد، ۱۰۶، ۲۱۱
 مروان دوم، ۹۸، ۱۰۹
 مروانیان، ۱۱۱
 مری فیلدینگ، ۲۳۹
 مریم، ۱۰۲
 مزدک، ۳۶
 مزدکیان، ۱۷۷
 مستضی، ۲۵۰
 مُستضی (ابومحمد حسن)، ۱۲۵
 مُستعصم، ۱۳۱، ۱۴۱، ۱۶۰
 مُستعلویه، ۱۱۷
 مُستعلی، ۱۱۷، ۱۲۷
 مُستنصر، ۱۱۷
 مستنصر، ۱۲۷
 مسجدالاقصی، ۱۰۱
 مسجد سلیمانیه، ۱۷۳
 مسجد گوهرشاد، ۱۳۳
 مسعود (اول) غزنوی، ۱۲۲
 مسقط، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۶، ۷۷، ۸۰
 مسکو، ۱۴۰، ۱۶۲
 مسلمه، ۹۹
 مسوپوتامیا، ۲۹، ۳۰، ۴۵
 مسیح ← عیسی مسیح
 مشهد، ۷۰
 مصر، در اکثر صفحات
 مصر علیا، ۱۲۰
 مصطفی سوم، ۲۵۳

- مصطفی فاضل، ۲۷۹
 مصطفی کمال، ۳۰۸
 مطیع، ۱۱۵
 معاویه، ۹۷، ۱۸۲
 معاهده آمین، ۲۷۰
 معاهده سیتواتوروک، ۱۶۳
 معتصم، ۱۲۰
 معتضد عباسی، ۱۱۵
 مُعز، ۱۱۷
 مغرب، ۱۱۳
 مغولان، ۱۲۷، ۱۴۹
 مغولستان، ۱۲۶، ۱۳۷، ۲۰۲
 مقتدر عباسی، ۱۱۵
 مقدسی، ۱۰۳
 مقدونیه، ۳۵، ۱۴۴، ۱۷۰
 مکران، ۷۷

ن

- مکه، ۵۵، ۷۵، ۹۱، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۵۸
 ملاصدرا، ۱۶۰
 ملک اشرف دوم، ۱۴۱
 ملکشاه، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۹
 ملک صالح، ۱۲۵، ۱۴۱
 ملک عبدالله، ۳۰۸
 ملک کامل اول، ۱۴۱
 ملکه سبا، ۱۸۲
 ممالیک، ۱۲۵، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲
 ۱۴۳، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۸، ۱۷۱
 ۱۹۸، ۱۹۹، ۳۶۶
 ممالیک بُرجی، ۱۳۵
 مناندر، ۵۳
 منچوری، ۱۲۶
 منصور، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۸
 منصوریه، ۱۱۸
 مینکبرنی، ۱۲۶
 مُنکوقآن، ۱۳۱
 مورثا، ۱۵۱، ۲۸۵
 موروسینی، ۱۸۹
- ناپلئون، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۷، ۲۸۵، ۲۹۹
 ناپلئون سوم، ۲۷۹
 نادرشاه، ۷۰، ۷۲ تا ۷۸، ۸۱ تا ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۲۵۳
 نادر قلی بیگ ← نادرشاه
 ناظم پاشا، ۳۰۳
 ناپیول، ۲۳
 نبرد لپانتو، ۱۵۷
 نبطیه، ۴۸
 نجد، ۲۹۸، ۳۰۸
 نحاس پاشا، ۳۱۲
 نزار، ۱۱۷، ۱۲۷
 نزاریه، ۱۱۷
 نظامیه، ۱۲۳
 نعمان سوم، ۵۴
 نقب، ۳۰
 نمرود، ۱۷۴
 نوبه، ۲۰۳
 نوح، ۲۸
 نورالدین اسماعیل ← ملک صالح
 نورالدین زنگی، ۱۲۵
 نورث امبرلند، ۷۵

هاربرون، ۱۴، ۱۵
 هارون، ۱۰۲، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۲۴
 هارون الرشید، ۱۱۲، ۲۴۰
 هاشمیه، ۱۰۹
 هاگیا سوفیا، ۴۲، ۱۷۵
 هالوکاست، ۳۱۲
 هامیلتن، ۶۹
 هخامنشیان، ۱۱۴
 هَدَدَعَزْر، ۲۹
 هرات، ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۶۰
 هُراس، ۶۹
 هراکلیوس، ۸۸
 هرزه گوین، ۳۰۲
 هِرْقِل، ۸۸
 هرمز، ۶۹
 هرودوت، ۲۹
 هشام بن عبدالملک، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۶
 هفتالیان، ۲۱۷
 هلاکوخان، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹
 هلال، ۱۲۰
 هلال خصیب، ۳۰، ۸۹، ۹۰، ۱۹۱، ۱۹۶، ۲۲۴، ۲۷۷
 هلند، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۹، ۲۴۲، ۲۵۱، ۲۵۶، ۲۹۹
 ۳۱۸
 همتن کورت، ۲۳۷
 همدان، ۱۱۰
 هند، در اکثر صفحات
 هند شرقی، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۱
 هندوچین، ۲۴
 هندوستان ← هند
 هندوشاه، ۱۸۰
 هنگری، ۲۹۴
 هنوی، ۸۳، ۸۴
 هوکافندی، ۱۴۶
 هوله، ۷۶
 هومر، ۲۳۳
 هیاطله، ۲۱۷

نوری سعید، ۳۱۲
 نیشابور، ۱۱۴، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۵
 نیل، ۲۷، ۲۸، ۵۰، ۵۵، ۸۳، ۹۷، ۹۹، ۱۱۸، ۱۵۲، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۲، ۲۰۳، ۲۰۸، ۲۷۵، ۳۰۵، ۳۳۶، ۳۳۰
 نینوا، ۲۸

و

واتق، ۱۱۴
 واسکودوگاما، ۲۰۴
 واصل بن عطاء، ۱۱۲
 والاکیا، ۲۵۴
 والرمانوس، ۱۷۷، ۴۵
 وِدِل، ۷۲
 وردی خان، ۷۸
 و.ر. هلمز، ۸۵
 ولتر، ۲۰
 ولگا، ۸۲، ۱۶۲
 ولگای سفلی، ۱۳۸
 ولنی، ۱۹۷
 ولید، ۱۰۳، ۲۲۳
 ولید بن عبدالملک، ۱۰۳
 ولید دوم، ۹۸
 ونگوین، ۱۰۳
 ونیز، ۱۵۲، ۱۵۹، ۲۴۱
 وودروف، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵
 وهاییان، ۲۹۸
 ویرژیل، ۲۳۳
 ویشی، ۳۱۱
 ویلیام سوم، ۲۰
 وین، ۱۱، ۱۸، ۱۵۶، ۱۶۳، ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۴۸

ه

هاپسبورگ، ۲۵۱، ۲۸۵
 هادریانوپولیس، ۱۴۴
 هادریانوس، ۵۰، ۸۸، ۱۴۴

هیتلر، ۳۱۱
 هیتی، ۹۷
 هیرونوموس، ۲۳۷

هینگ، ۴۹
 یسنی چری، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۶۹
 ینی چری آفاسی، ۱۶۸
 ینسی، ۱۲۶
 یوحنا بن ماسویه، ۲۳۹
 یوحنا ی پنجم، ۲۳۵
 یوحنا ی دوم، ۱۲۴
 یوستی نیانوس، ۴۲، ۵۴، ۸۸، ۱۷۵، ۲۳۰
 یوستی نیانوس دوم، ۵۶
 یولیان ← یولیانوس
 یولیانوس، ۴۱
 یولیوس، ۵۶
 یسوانان، ۲۴، ۲۶، ۲۹، ۳۴، ۳۵، ۳۸، ۳۹، ۱۵۴، ۱۵۷، ۲۰۹، ۲۴۹، ۲۶۸، ۲۸۵، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۶۹
 یونس، ۳۸
 یونانی، ۲۸۵
 یهودا، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۱۴۵
 یهودا الکالی، ۲۸۸

ی

یاسپرس، ۳۴
 یاقوت رومی، ۱۲۲
 یاکوبولینی، ۲۲۶
 ییغو، ۱۲۲
 یزید، ۹۸
 یزید دوم، ۹۸
 یشیل کوی، ۲۵۸
 یعقوب بن کلس، ۱۱۸، ۲۳۲
 یعقوب لیث، ۱۱۵
 یکاترینا، ۲۵۴
 یلدیرم، ۲۳۵
 یمن، ۳۱، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۶۸، ۱۱۶، ۱۵۷، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۱۷، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۶۱
 ۳۷۱

برای مطالعه بیشتر

- Accounting for Fundamentalism*, S. Harding
The American Religion, H. Bloon
The Anarchic Society, H. Bull
The Anatomy of Revolution, C. Brinton
Ancient and Modern, R. Jones
Arab Socialism, S. Hanna
Arabic Thought in the Liberal Age, A. Hourani
Atheism and Alienation, P. Masterson
The Battle of God, K. Armstrong
Between, Jihad and Salaam, J. Davis
Beyond Ideology, N. Smart
Christian and the West, J. Bossy
Christianity and Anti-Christianity in Their Final Conflict, S.J. Andrews
The Clash of Civilization and Remaking of World Order, S. Huntington
Cultures and Modernity, H. Djait
Early Modern Europe, E. Cameron
The Economic Problem of Man and Islamic Solution, A. Mawdudi
The Elementary Forms of the Religious Life, E. Durkheim
The Emergence of Modern Turkey, B. Lewis
The Emerging Order: God in the Age of Scarcity, J. Rifkin
Fundamentalism and the Comparative Perspective, L. Kaplan
Fundamentalism and Political Development, A. Mittleman
Fundamentalisms and Society, S. Rose
The Fundamentalist Revolt Against the Modern Age, B. Lawrence
God and Caesar, J. Eidsmore
God of Battles: Holy Wars of Christianity and Islam, P. Partner
Halakah and Kabbalah, J. Katz
History of Arab, Ph. Hitti
The History of Inquisition in Spain, H. Lea
A History of the Arab People, A. Hourani

- A History of Islamic Philosophy*, M. Fakhry
History of the Jews, P. Johnon
History of the Jews in Christian Spain, Y. Baer
A History of Western Political Thought, J. McClelland
Humanity, Globalization and Worldwide Religious Resurgence, R. Robertson
The Intellectual Origins of the European Reformation, A. McGrath
Intellectuals in Developing Societies, S.H. Alatus
Islam, F. Rahman
Islam, K. Armstrong
Islam and Modernity, F. Rahman
Islam Response to Imperialism, N. Keddie
Islamic Society and the West, R. Gibb
Islamic Way of Life, A. Mawdudi
Jewish Fundamentalism and the Israel-Palestinian Impasse, S. Lustick
Jewish Mysticism and the Baal Shem, M. Buber
Jewish Zionist Fundamentalism, G. Aran
Jews of Islam, B. Lewis
Jihad in Classical and Modern Islam, R. Peters
Martin Luther, the Christian Between God and Death, R. Marius
Messianism, Zionism and Jewish Religious Radicalism, A. Ravitsky
The Middle East, B. Lewis
The Middle East in World Affairs, G. Lenczowski
The Middle East Politics: The Military Dimension, J. Hurewitz
On Revolution, H. Arent
On the Kabbalah and its Symbolism, G. Scholem
The Origins of Hasidism, B. Dinur
Studies in Religious Fundamentalism, L. Caplan
The Ordeal of Civility, J. Cuddihy
Orientalism, E. Said
The Origins of Totalitarianism, H. Arent
The Passing of Traditional Society: Modernization the Middle East, D. Lerner
The Philosophy of Enlightenment, E. Cassirer
The Philosophy of Mulla Sadra, F. Rahaman
Political and Social Thought in Middle East, K. Karpat
Politics of Modernization, D. Apter
Postmodernism, C. Geertz
The Prophet's Pulpit, D. Gaffney

- The Pursuit of Millennium*, N. Cohn
Religion and Politics in Contemporary Iran, Sh. Akhavi
Religion and State in Iran, H. Algar
The Revenge of God, G. Kepel
Revolt on the Nile, A. Sadat
The Rise of Modern Egypt, G. Annesley
The Roots of Fundamentalism, E. Sandeen
The Sacred in a Secular Age, Ph. Hammond
Science and Christian Tradition, T.H. Huxley
The Seduction of Power, E. Dobson
Social Origin of the Revolutionary Clergy, E. Hoogland
The Social Reality of Religion, P. Berger
The Spanish Inquisition, H. Kammen
The Spirit of the Counter-Reformation, H. Evenett
Strategies of Modern Jewish Faith, A. Eisen
The Structure of Scientific Revolutions, T. Kuhn
Thank God I'm Free, J. Robison
Thinking About God, J. MacQuarrie
The Two Faces of Fundamentalist Higher Education, Q. Schultze
Women, Islamism and the State, A. Karam
Writing Culture, J. Clifford

All Rights Reserved

The Clash of Civilization

Challenge of Tradition and Modernity

Edited by
Gh. Mirzasaleh

Mazeyer Publicaitons
Tehran, 2003

برخورد تمدن‌ها چالش سنت و مدرنیته

دولت و جامعه در خاورمیانه، این کانون برخورد و ستیز تمدن‌ها، که از زمان اورکلدانیان و پادشاهی سومریان در هزاره چهارم پیش از میلاد تا اوایل سده بیستم نامی از آن خود نداشت، در دهه نخست سده بیست و یکم در آستانه تغییرات بنیادی است. تحولی که نشانه‌های آن در جای جای این قلمرو باستانی به چشم می‌خورد. سرزمینی که در آن فقر مطلق و ثروت بی حساب پایه پای هم فزونی می‌یابد و از نظر سیاسی سلاطین و فرمانروایان مستبد و شوراهاى انقلاب پهلوه پهلوی هم دارند و هیچ یک از نظام‌های آن مصون از بلوا و کودتا و یا ضد بلوا و کودتا نیست...

جامعه و ساخت سنتی حکومت و دولت در خاورمیانه زیر سایه سنگین نظام تک قطبی اقتصادی-سیاسی جهان مدرن در حال فرو ریختن است و انگاره‌ها و نهادهای جدید در حال شکل گرفتن. فراگردی که فروپاشی بساط طالبانی و سقوط رژیم بعثی عراق سپیده دم آن است... دگرگونی که تاریخ مصیبت بار آن را از عهد عتیق تا عصر جدید در این کتاب می‌خوانیم.